تبیان جاودان

تفسیر مختصر قرآن کریم

آیت الله العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی

صادقی تهرانی، محمد، ۱۳۰۷ - الفرقان فی‌تفسیرالقرآن بالقرآن و السنه .فارسی
.برگزیده- عنوان و نام پدیدآور: ترجمان فرقان: (خلاصه از تفسیر الفرقان)/ به
قلم محمد صادقی‌تهرانی.- قم: شکرانه، ۱۳۸۸. ۵ج.- ۷۷۰۰۰ ریال-
شابک: ج.۱: ۴-۲-۹۱۰۹۸-۹۶۴-۹۷۸؛ ج.۲: ۱-۳-۹۱۰۹۸-۹۶۴-۹۷۸؛
ج.۳: ۸-۴-۹۱۰۹۸-۹۶۴-۹۷۸؛ ج.۴: ۵-۵-۹۱۰۹۸-۹۶۴-۹۷۸؛ ج.۵: ۲-۶-۹۱۰۹۸-۹۶۴-۹۷۸
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا
یادداشت: ترجمه فشرده توسط خود مولف انجام گرفته است. - ج.۵-۱(چاپ
دوم: ۱۳۹۰)(فیپا). موضوع: تفاسیر شیعه - قرن ۱۴
رده‌بندی کنگره: BP۹۸/ص۲۳ف۴۰۴۲۱۶ ۱۳۸۸
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹ شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۱۰۳۰۱

انتشارات شکرانه

ترجمان فرقان (تفسیر مختصر قرآن کریم)
جلد پنجم
مفسر: آیت‌الله‌العظمی دکتر محمّد صادقی تهرانی

ناشر: انتشارات شکرانه
چاپخانه: چاپ قدس
نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۸ / دوم، پاییز ۱۳۹۰
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
قیمت: ۷۷۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸۹۶۴۹۱۰۹۸۶۲

نشانی: قـــم، بلوار امین، کوی ۲۱ ، پلاک ۷
جامعة علوم‌القرآن، انتشارات شکرانه، تلفن: ۲۹۳۴۴۲۵ -۰۲۵۱

www.forghan.ir
sadeghi@forghan.ir

کلیـهٔ حقـوق بـرای نـاشـر محفـوظ می‌بـاشـد.

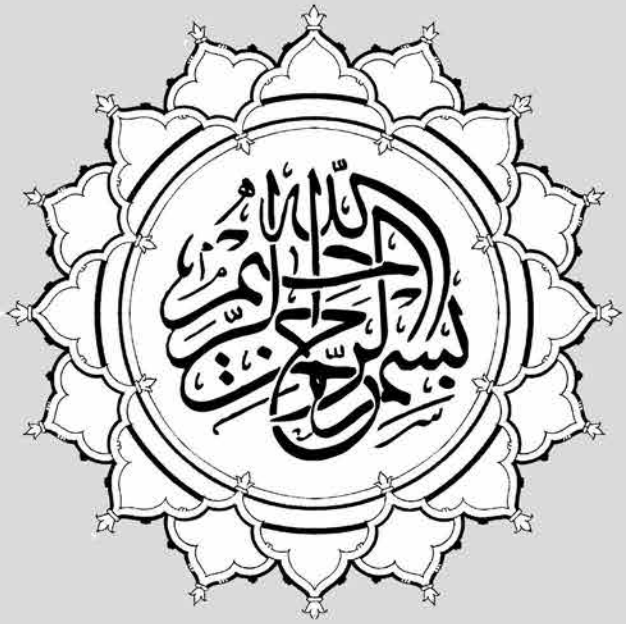
بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

سورهٔ شوریٰ ۹
سورهٔ زخرف ۳۳
سورهٔ دخان ۵۱
سورهٔ جاثیه ۵۹
سورهٔ احقاف ۶۹
سورهٔ محمّد (قتال) ۸۷
سورهٔ فتح ۱۰۳
سورهٔ حجرات ۱۲۱
سورهٔ ق ۱۳۹
سورهٔ ذاریات ۱۴۹
سورهٔ طور ۱۵۹
سورهٔ نجم ۱۶۷
سورهٔ قمر ۱۷۹
سورهٔالرحمان ۱۸۷
سورهٔ واقعه ۱۹۷
سورهٔ حدید ۲۱۵

سورهٔ مجادله ۲۳۳
سورهٔ حشر ۲۴۱
سورهٔ ممتحنه ۲۵۳
سورهٔ صف ۲۶۱
سورهٔ جمعه ۲۶۹
سورهٔ منافقون ۲۷۵
سورهٔ تغابن ۲۷۹
سورهٔ طلاق ۲۸۷
سورهٔ تحریم ۲۹۵
سورهٔ مُلک ۳۰۱
سورهٔ قلم ۳۱۱
سورهٔ حاقّه ۳۱۷
سورهٔ معارج ۳۲۵
سورهٔ نوح ۳۳۵
سورهٔ جنّ ۳۴۳
سورهٔ مزمّل ۳۵۱
سورهٔ مدثر ۳۵۷
سورهٔ قیامت ۳۶۵
سورهٔ انسان (دهر) ۳۷۱
سورهٔ مرسلات ۳۷۷
سورهٔ نبأ ۳۸۷

سورهٔ نازعات ۳۹۷
سورهٔ عبس ۴۰۳
سورهٔ تکویر ۴۰۹
سورهٔ انفطار ۴۱۵
سورهٔ مطفّفین ۴۲۱
سورهٔ انشقاق ۴۲۷
سورهٔ بروج ۴۳۳
سورهٔ طارق ۴۳۷
سورهٔ اعلیٰ ۴۴۱
سورهٔ غاشیه ۴۴۷
سورهٔ فجر ۴۵۱
سورهٔ بلد ۴۵۷
سورهٔ شمس ۴۶۱
سورهٔ لیل ۴۶۵
سورهٔ ضحی ۴۶۹
سورهٔ شرح ۴۷۳
سورهٔ تین ۴۷۷
سورهٔ علق ۴۸۱
سورهٔ قدر ۴۸۵
سورهٔ بیّنه ۴۸۹
سورهٔ زلزله ۴۹۳

سورهٔ عادیات ۴۹۷
سورهٔ قارعه ۴۹۹
سورهٔ تکاثر ۵۰۱
سورهٔ عصر ۵۰۳
سورهٔ همزه ۵۰۷
سورهٔ فیل ۵۱۱
سورهٔ قریش ۵۱۳
سورهٔ ماعون ۵۱۵
سورهٔ کوثر ۵۱۷
سورهٔ کافرون ۵۲۱
سورهٔ نصر ۵۲۳
سورهٔ مسد ۵۲۵
سورهٔ اخلاص ۵۲۹
سورهٔ فلق ۵۳۵
سورهٔ ناس ۵۳۷

سورهٔ شوریٰ

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

حـمٓ ﴿١﴾

به نام خدای رحمتگر بر آفریدگان، رحمتگر بر ویژگان

حم. ﴿١﴾

آیهٔ ۱ ـ در میان «حمٓ»های هفت‌گانه، این جا در آیهٔ دوم «عسٓق» آمده است و تبعاً دارای رمزی است افزون بر «حمٓ».

عٓسٓقٓ ﴿٢﴾ كَذَٰلِكَ يُوحِيٓ إِلَيْكَ وَ إِلَى ٱلَّـذِينَ مِـن قَـبْلِكَ ٱللَّـهُ ٱلْـعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٣﴾ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ وَ هُوَ ٱلْعَلِيُّ ٱلْعَظِيمُ ﴿٤﴾ تَكَادُ ٱلسَّمَـٰوَٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِن فَوْقِهِنَّ وَٱلْمَلَـٰٓئِـكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي ٱلْأَرْضِ أَلَآ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٥﴾

عسق. ﴿۲﴾ این گونه خدای عزیز و حکیم سوی تو و سوی کسانی که پیش از تو بودند وحی می‌کند. ﴿۳﴾ آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است تنها ازآن اوست، و او تنها بلند مرتبه‌ی بزرگ است. ﴿۴﴾ چیزی نمانده که (در پی‌آمد شرک) آسمان‌ها از فرازشان بشکافند. و فرشتگان با سپاس پروردگارشان (او را) تسبیح می‌گویند، و برای کسانی که در زمین هستند بسی پوشش می‌طلبند. آگاه باش! همانا خداست که همو بسی پوشنده‌ی رحمتگر بر ویژگان است. ﴿۵﴾

آیات ۴ و ۵ ـ این که آسمان‌ها نزدیک است از جایگاه‌های خود منفطر و منفجر گردند در اثر شرک‌های بی‌پروای است که در آیهٔ ششم بدان تصریح شده است. «فطر» به معنی شکافتن است که همان شکافتن آسمان‌ها و زمین از ماده نخستین می‌باشد که این شکافتن آفرینش نخستین است.[1] و سپس "یتفطّرن من فوقهنّ" خود شکاف یافتن از خوف خداست که مبادا خدا بر مشرکان در تخلف از تکلیف غضب کند و در اثراین غضب، جهان منفجرگردد، و انفجار سوم انفجار روز قیامت است که برای پاداش و سزای مکلفان است.

وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ ٱللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ ﴿٦﴾ وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِّتُنذِرَ أُمَّ ٱلْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ ٱلْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِى ٱلْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِى ٱلسَّعِيرِ ﴿٧﴾

و کسانی که به جای او سرپرستانی (برای خود) گرفته‌اند، (بدانند که) خداست که بر آنان (واینان) نگهبان است، و تو بر آنان نگهبانی نیستی. ﴿۶﴾ و بدین‌سان] با عظمت [قرآنی آشکار سوی تو وحی کردیم تا مرکز مجتمعاتِ مکلفان [: مکه] و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی، و (نیز) روزِ گرد آمدن (مکلّفان) را - که شکی مستند در آن نیست - هشدار دهی (در آن روز) گروهی در بهشتند و گروهی در آتش سوزان

---

۱. چنانکه آیهٔ (۶:۱۴) و مانندش براین حقیقت گواه است.

فروزان. ﴿۷﴾

آیهٔ ۷ـ این "اوحینا الیک" که متکلّم مع الغیر است و به معنی جمع الجمع می‌باشد ،بدین معناست که قرآن بر مبنای عمیق‌ترین و جامع‌ترین وحی ربّانی در بعد رحیمیت بر پیغمبر گرامی ﷺ فرود آمده و "قرآناً عربیاً" تنها، نه به معنای لغت عربی است بلکه قرآنی آشکار که از برای عرب‌ها به زبان عربی و برای دیگران در بازگردان قرآن، برای باسوادان یاکسانی که به آنان گوش فرا می گیرند، حجت آخرین ربانی است.

و این "امّ‌القری" مکه است. «القری» که جمع آراسته به الف و لام می‌باشد تمامی مکلفان جهان را به دلیل "من حولها" در بر دارد که این قرآن کتابی است جهان‌شمول که طول و عرض عالم تکلیف را تا پایان جهان در بر دارد. در اصل عبرانی تورات بدین معنا اشاره شده است «**وَ هِر عِستي اِتْ هَغُويِم وُ بائو حمِّدِت كاْل هَغُويِم وُ مِلُوُتِي هَبِّيِتْ هَزِّ كابود آمَدْ يِهوُاه صبائوت**» «تمامی امت‌ها را به هیجان می‌آوردم و محمد تمامی امت‌ها که مورد رغبت‌شان می‌باشد، خواهد آمد و این خانه را از عظمت پر می‌کنم. این است امر پروردگار بس گران.»

وَ لَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَ لَـٰكِن يُدْخِلُ مَن يَشَآءُ فِي رَحْمَتِهِۦ وَ ٱلظَّـٰلِمُونَ مَا لَهُم مِّن وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ ﴿۸﴾

و اگر خدا می‌خواست، همانا آنان را (به اجبار) امّتی یگانه می‌گردانید. و اما هر که را بخواهد، به رحمت خویش درمی‌آورد. و ستمگران (هرگز) نه هیچ پشتیبانی دارند و نه یاوری. ﴿۸﴾

آیهٔ ۸ـ «لو» برمبنای محال بودن مشیت ربّانی است که مردم را به اجبار یکسان نهد. به ویژه در بعد ایمان که به ناچار مؤمن شوند. ارادهٔ ربای براین گون اجبار نیست بلکه کسانی که هدایت را بخواهند در رحمتش و ظالمان را در عذابش، به اختیار کفر و ایمانشان، وارد می سازد که نه دیگر سرپرستی دارند و نه کمکی.

أَمِ ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ فَٱللَّهُ هُوَ ٱلْوَلِىُّ وَهُوَ يُحْىِ ٱلْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٩﴾ وَمَا ٱخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِن شَىْءٍ فَحُكْمُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبِّى عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿١٠﴾

یا از غیر او سرپرستانی (برای خود) گرفته‌اند؟ پس خداست که (هم)او سرپرست (راستین) است، و اوست که مردگان را زنده می‌کند، و (هم) اوست که بر هر چیزی بسی تواناست. ﴿۹﴾ و درباره‌ی هر چیزی اختلاف کردید، پس حکمش تنها سوی خداست. این پروردگار من است. تنها بر او توکّل کردم و تنها سوی او پیاپی بازمی‌گردم. ﴿۱۰﴾

آیهٔ ۱۰ ـ این آیه حکم تمامی اختلافات احکام را اعم از عقیدتی و فرعی در انحصار خدا می‌داند که تنها باید بر او در تمام امور توکل کرد و به سوی او بازگشت نمود.

فَاطِرُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا وَمِنَ ٱلْأَنْعَٰمِ أَزْوَٰجًا يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَىْءٌ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴿١١﴾

پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین بر فطرت (توحیدی) است. از (سنخ) خودتان برایتان جفت‌هایی قرار داد، و از دام‌ها (نیز) جفت‌هایی(نهاد). بدین وسیله شما را در آفرینش آشکار و نمودار می‌گرداند. هرگز چیزی (در ذات و صفات و افعالش) همانند او نیست و اوست بسیار شنوای بینا. ﴿۱۱﴾

آیهٔ ۱۱ ـ آیهٔ "لیس کمثله شی" کل ممکنات و آفریدگان را از مماثلت و مشابهت با خدا تماماً سلب کرده است که در ذات و صفات فعل و افعاش، هرگز مانندی ندارد. این آیه از محکمترین آیات قرآنی است در باب نفی مشابهت میان خدا و تمامی مخلوقات، همان‌گونه که در حدیث آمده است: «بائن عن خلقه و خلقه بائن عنه» میان خدا و آفریدگان بینونتی کلی است. و اگر گفته شود خدا در شئ بودن آیا با

دیگر اشیاء شرکت ندارد؟ پاسخ این است: که در لفظ شئ با کل اشیاء مشترک است ولی در حقیقت شئ بودن با کل آنها اختلاف دارد مانند وجود، علم، قدرت، حیات، ... که در این الفاظ خدا با دیگران مشترک است لیکن در معنا متباین.

لَهُۥ مَقَالِيدُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٢﴾ شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحًا وَٱلَّذِىٓ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِۦٓ إِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓ أَنْ أَقِيمُوا۟ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا۟ فِيهِ كَبُرَ عَلَى ٱلْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ ٱللَّهُ يَجْتَبِىٓ إِلَيْهِ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِىٓ إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ ﴿١٣﴾

گنجینه‌ها، سازمان‌ها و سامان‌ها و درب‌های آسمان‌ها و زمین (و همه چیز آن‌ها) تنها از آنِ اوست. برای هر کس که بخواهد روزی را گشاده یا تنگ می‌گرداند. همواره اوست که به هر چیزی بسی داناست. ﴿۱۲﴾ از کل دین، آنچه را که به نوح درباره‌ی آن سفارش کرد، برایتان راهی بگشود. و آنچه را به تو وحی کردیم، و آنچه را که درباره‌ی آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که: «دین را بر پا بدارید، و در آن (از یکدیگر) جدا نشوید.» بر مشرکان آنچه که ایشان را سوی آن می‌خوانی، گران می‌آید. خدا هر که را بخواهد، سوی خود برمی‌گزیند وهر که را به او برگشت پیاپی می‌کند، سوی خود راه می‌نماید. ﴿۱۳﴾

آیهٔ ۱۳ ـ درا ین آیهٔ از پیامبران پنج‌گانه اولوالعزم یاد برده و وحی‌های ربانی را به سوی این بزرگواران به سه بخش تقسیم کرده است. در قلب این آیه "و الذی اوحینا الیک" است که وحی را بر خلاف سایر وحی‌ها، منحصر به حضرت اقدس خاتم النبیین دانسته که نخست «الذی» به جای «ما وصّی و ما وصیّنا» وحی برایشان را بیشتر و برتر از وحیِ بر این بزرگواران دانسته است. نخست «الذی» و سپس «أوحی» و در آخر «نا» که دراین مثلث شایسته، این وحی را در انحصار حضرتش دانسته، ولی راجع به نخستین پیامبر اولوالعزم (نوح علیه‌السلام) "ما وصّی" آمده است که وحی

برایشان در مقابل وحی آخرین، گویی وحی نیست بلکه وصیّت است، و نیز وحی بر ابراهیم و موسی و عیسی را با «وصیّنا» تعبیر کرده است که تنها دو امتیاز بر وحی حضرت نوح دارند که به جای «الذی» در وحی آخرین «ما» و به جای «وصّـی»، «وصیّنا» آمده است. و دین در این جابه معنای دین ربانی است، که در کل وحدت دارد و "شرع لکم" طاعت ربانی را پنج شاخه دانسته است. چنانکه مثلاً رود فرات یک رود است ولکن شعبات و شاخه‌ای گوناگون دارد، فرات تشنگی زدای دین، نیز همین گونه است که خدا بر مبنای اصلی طاعتش، در اصل و فرعش خوشه هایی در اصل یگانه و در چهره هایی گوناگون از احکامش، مقرر کرده است. و جمله ء "أن أقیمو الدین" همگان را از آغاز جهان تکلیف تا انقراض آن، موظف به همان دین یگانه کرده است که هرگز نباید در آن تفرّق و جدایی حاصل گردد که بعد از هر شرعی باید از شرع دیگر و با چهرهٔ نوینی خدا را اطاعت کنیم. این «کم» در «لکم» به دلیل این پنج شریعت شامل تمامی مکلفان به همهٔ این شرایع می‌باشد که هر گروهی در زمان هر شریعتی باید پیرو شریعت زمان خود باشد ولی شریعت پایانی تمامی مکلفان را تا انقراض جهان تکلیف در بر دارد.

وَ مَا تَفَرَّقُوٓاْ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلْعِلْمُ بَغْيَۢا بَيْنَهُمْ وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَّقُضِىَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ ٱلَّذِينَ أُورِثُواْ ٱلْكِتَـٰبَ مِنۢ بَعْدِهِمْ لَفِى شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ ﴿١٤﴾

و (در دین) متفرق نشدند، مگر پس از آنکه علم (وحیانی) برایشان، در حال ستم‌کاری (و برتری جویی) میان یکدیگر بیامد. و اگر سخنی (دایر بر تأخیر عذاب) از جانب پروردگارت تا زمانی معیّن، پیشی نگرفته بود، بی‌گمان (در دنیا) میانشان (عملاً) داوری می‌شد. و کسانی که بعد از آنان کتاب (وحیانی) را به میراث یافتند، به‌راستی در (باره‌ی) آن در (ژرفای) شکی بی‌مستند غوطه‌ورند. ﴿۱۴﴾

آیهٔ ۱۴ ـ این جا همه گونه تفرقه‌ای از دین و شریعت را ناشاینسته دانسته که از روی

حسد و جهالت است، و در آیهٔ (۱۵) امر اکید به استقامت رسول گرامی بر اصل دین و شرع نوین فرموده که هرگز از هواهای نفسانی دیگران نباید پیروی کند بلکه سخنش با آنان این باشد که به تمام وحی‌های ربانی ایمان دارم و مأموریت یافته‌ام که بین شما عدالت و برابری در تمسک به این شریعت آخرین برقرار سازم.

فَلِذَٰلِكَ فَادْعُ وَٱسْتَقِمْ كَمَآ أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ وَقُلْ ءَامَنتُ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِن كِتَٰبٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ ٱللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَآ أَعْمَٰلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَٰلُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ ٱللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ ﴿١٥﴾ وَٱلَّذِينَ يُحَآجُّونَ فِى ٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ مَا ٱسْتُجِيبَ لَهُۥ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿١٦﴾ ٱللَّهُ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ وَٱلْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ قَرِيبٌ ﴿١٧﴾ يَسْتَعْجِلُ بِهَا ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا ٱلْحَقُّ أَلَآ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُمَارُونَ فِى ٱلسَّاعَةِ لَفِى ضَلَٰلٍۭ بَعِيدٍ ﴿١٨﴾ ٱللَّهُ لَطِيفٌۢ بِعِبَادِهِۦ يَرْزُقُ مَن يَشَآءُ وَهُوَ ٱلْقَوِىُّ ٱلْعَزِيزُ ﴿١٩﴾ مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ ٱلْءَاخِرَةِ نَزِدْ لَهُۥ فِى حَرْثِهِۦ وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ ٱلدُّنْيَا نُؤْتِهِۦ مِنْهَا وَمَا لَهُۥ فِى ٱلْءَاخِرَةِ مِن نَّصِيبٍ ﴿٢٠﴾

پس برای این (گسیختگی مکلفان از حق)، تو همچنان به دعوت (رسالتی پایانی) بپرداز، و همان گونه که مموری ایستادگی کن و هوس‌های آنان را پیروی مکن، و بگو: «به هر کتابی که خدا نازل کرده است ایمان آوردم و مأمور شدم میانتان عدالت و ساماندهی کنم؛ خدا، پروردگار ما و پروردگار شماست؛ اعمال ما از آنِ ما و اعمال شما از آنِ شماست؛ حجتی (جز حجت الهی) در میان ما و میان شما نیست؛ خدا بین

ما را جمع می‌کند، و بازگشت همه تنها سوی اوست.» ﴿۱۵﴾ و کسانی که در(باره‌ی) خدا - پس از آنکه دعوتش پذیرفته شد - به مجادله و ستیز برخیزند، حجّتشان پیش پروردگارشان باطل و ناچیز است، و خشمی (از خدا) بر ایشان بوده و برایشان عذابی سخت است. ﴿۱۶﴾ خداست که کتاب را به تمامی حقّ، و وسیله‌ی سنجش را فرود آورد. و چه به تو می‌فهماند (که) شاید (آن) ساعت (پایانی) نزدیک باشد؟ ﴿۱۷﴾ کسانی که به آن ایمان ندارند بسی شتابزده آن را می‌خواهند، و کسانی که ایمان آورده‌اند، از آن با تعظیم هراسنا کند، و می‌دانند که بی گمان (هم)آن حقّ است. هان! همانا آنان که در (باره‌ی) قیامت تردیدی بی‌مستند می‌ورزند، همواره در گمراهی دور و درازی می‌باشند. ﴿۱۸﴾ خدا نسبت به بندگانش بسی کانون لطف است؛ هر که را بخواهد روزی می‌دهد، و اوست (همان) نیرومند عزیز. ﴿۱۹﴾ کسی که کِشت آخرت را می‌خواسته، برای وی در کشته‌اش می‌افزاییم، و کسی که کِشت این دنیا را می‌خواسته، به او برخی از آن را می‌دهیم؛ حال آنکه در آخرت او را هرگز بهره و نصیبی نیست. ﴿۲۰﴾

آیهٔ ۲۰ ـ این جا میان خواهندگان حرص و ثمرهٔ آخرت و خوانندگانش نسبت به دنیا این تفاوت را قائل شده است که هر کس در علم و عقیده و عملش طالب آخرت باشد برای او در آخرت زیاده از آنچه می‌خواهد افزون می‌کنیم، اما کسی که تنها در دنیا نتیجهٔ آن را بخواهد برخی از آن را (و نه تمام آن را) به او می‌دهیم ولی در آخرت هیچ گونه نصیبی ندارد.

أَمْ لَهُمْ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنۢ بِهِ ٱللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ ٱلْفَصْلِ لَقُضِىَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢١﴾ تَرَى ٱلظَّٰلِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُواْ وَهُوَ وَاقِعٌۢ بِهِمْ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فِى رَوْضَاتِ ٱلْجَنَّاتِ لَهُم مَّا يَشَآءُونَ عِندَ رَبِّهِمْ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَضْلُ ٱلْكَبِيرُ ﴿٢٢﴾ ذَٰلِكَ ٱلَّذِى يُبَشِّرُ ٱللَّهُ عِبَادَهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ

وَ عَمِلُوا ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ قُل لَّآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا ٱلْمَوَدَّةَ فِى ٱلْقُرْبَىٰ وَ مَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُۥ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٢٣﴾

یا برای آنان شریکانی است که در آنچه خدا بدان اجازه نداده، برایشان راهی از (آن) دین گشودند؟و اگر کلمه‌ی (ربّانی.) جداسازی (درباره‌ی جدایی رستاخیز از دنیا) نبود، بی‌گمان (در همین دنیا) میانشان (عملاً) داوری می‌شد. و برای ستمکاران شکنجه‌ای پر درد است. ﴿۲۱﴾ (پس از مرگ) ستمکاران را از آنچه انجام دادند، با بزرگ‌داشتی هراسناک می‌بینی، حال آنکه (همان اعمال) به (سر و سامان) ایشان فرود آینده است. و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته(ی ایمان) کرده‌اند، در سبزه‌زارهای باغ‌هایند (و) آنچه را بخواهند نزد پروردگارشان خواهند داشت. این است همان فضلیت بزرگ. ﴿۲۲﴾ این (نماد) بزرگ همان پاداشی است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده، و کارهای شایسته کرده‌اند (بدان) مژده می‌دهد. بگو: «بر آن (رسالت) پاداشی از شما نمی‌خواهم، مگر دوستی درباره‌ی نزدیکتران (رسالتی خود).» و هر کسی نیکی را با دشواری به جای آورد، برای او در آن نیکی‌ای (بسیار) خواهیم افزود. به‌راستی خدا بسی پوشنده‌ی شکرگزار است. ﴿۲۳﴾

آیهٔ ۲۳ ـ این جا پیامبر مأمور است به مکلفان بازگو کند که مزدی بر این رسالت با ت دشواری‌اش از شما نمی‌خواهم مگر در دوستیِ نزدیکتران به این رسول به رسالتش، که این خود در حقیقت مزدی نیست بلکه ارادهٔ حتمی پروردگار است که پس از ایمان به پیامبر بزرگوار، هم چنان، دوستی با این نزدیکان رسول و رسالتش را برقرار کنند که نتیجه و پاداشش پیوند بیشتر با رسول گرامی است. هم چنان‌که از حضرتش روایت است: «انا مدنیة العلم و علیٌ بابها» من شهر علمم و علی درب این شهر است. پس هر کس بخواهد از غیر این در وارد مدینه علم رسول شود، گمراه است. این «القربیٰ» چنان که گفتیم «افعل تفضیل» است یعنی نزدیکتران. به که و به چه؟ یعنی تنها به رسولش و رسالتش و به علم و عقیده و عملش و به مقام والای عصمتش. بر این مبنا می‌بایست پس از پیامبر گرامی برای دریافت کامل رسالت حضرتش با این نزدیکتران به رسالت ایشان، پیوند کامل مودت بریزد تا هر چه

بیشتر به رسول گرامی نزدیکتر شود که این نزدیکتری به ایشان، خود نزدیکتر شدن به خداست. چنان که در آیهٔ (۳۱) سورهٔ فاطر فرموده‌اند: "ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا مِن عبادنا فمنهم ظالمٌ لنفسهِ و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات ذلک هو الفضل الکبیر". این آیه، مختصراً، پس از آیهٔ رسالت قرآنی رسول گرامی ﷺ، بشارت می‌دهد به آمدن گروهی از برگزیدگان خدا با لفظ «اصطفینا» که در کل قرآن به معنی گزینش معصوم است. به ویژه با لفظ «نا» که به معنای جمعیت رحیمی ربانی است. در این آیه این خود عصمت عادی این گروه بزرگوار نیست بلکه "سابق بالخیرات" سبقت و پیشی گرفتن این گروه را در تمامی خیرات در تمامی زمان‌ها گوشزد کرده است که این بزرگواران بر نوح عیسی در عصمت برتری دارند. اینان پس از رسول گرامی، از کل معصومان میان فرشتگان و جنیان و انسان‌ها در طول زمان و عرض زمین پیشی دارند. سپس در آخر کار "ذلک هو الفضل الکبیر" که این «اصطفیٰ» و «سبقت» فضل بزرگ پروردگار است و تبعاً بزرگ نزد خدا. از تمامی بزرگان برتر است و سبقت دارد. بر این مبنا «القربیٰ» که این معصومان بزرگوارند، یا در میان سنیان‌اند و یا در میان شیعیان. سنیان که حتی خلفای سه گانه اول و ائمهٔ چهارگانهٔ خودشان را معصوم نمی‌دانند تا چه رسد به دیگران. و چنان چه این بزرگواران در شیعیان هم نباشند، ـ معاذالله ـ این آیه کذب خواهد بود. بنابر تقسیم و کاوش معنوی مراد از این بزرگوران همان سیزده معصوم محمدی هستند که از جملهٔ ایشان حضرت فاطمه علیها السلام است. این معصومان بر سه مبنای این آیه، از پیامبران اولوالعزم، به استثنای خاتم پیامبران، معصوم‌ترند گرچه پیپامبر نیستند و حضرت زهرا علیها السلام نیز اگرچه نه پیامبراست و نه امام، از همهٔ پیامبران چهارگانهٔ اولوالعزم پیش از رسول گرامی در عصمت برتری دارد.

أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا فَإِن يَشَإِ ٱللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ وَيَمْحُ ٱللَّهُ ٱلْبَـٰطِلَ وَيُحِقُّ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَـٰتِهِۦٓ إِنَّهُۥ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٢٤﴾ وَهُوَ ٱلَّذِى يَقْبَلُ ٱلتَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِۦ وَيَعْفُواْ عَنِ ٱلسَّيِّـَٔاتِ وَيَعْلَمُ مَا

تَفْعَلُونَ ﴿۲۵﴾ وَ يَسْتَجِيبُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ وَ يَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِۦ وَ ٱلْكَـٰفِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿۲۶﴾ وَ لَوْ بَسَطَ ٱللَّـهُ ٱلرِّزْقَ لِعِبَادِهِۦ لَبَغَوْاْ فِى ٱلْأَرْضِ وَ لَـٰكِن يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَآءُ إِنَّهُۥ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرٌۢ بَصِيرٌ ﴿۲۷﴾ وَ هُوَ ٱلَّذِى يُنَزِّلُ ٱلْغَيْثَ مِنۢ بَعْدِ مَا قَنَطُواْ وَ يَنشُرُ رَحْمَتَهُۥ وَ هُوَ ٱلْوَلِىُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿۲۸﴾ وَ مِنْ ءَايَـٰتِهِۦ خَلْقُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِن دَآبَّةٍ وَ هُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَآءُ قَدِيرٌ ﴿۲۹﴾

یا می‌گویند: «بر خدا دروغی بسته است!» پس اگر خدا بخواهد بر دلت مُهر پایانی می‌نهد. و خدا باطل را محو و حق را با کلمات خویش پای برجا می‌کند. اوست که به (راز) ذاتی سینه‌ها بسی داناست. ﴿۲۴﴾ و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد، و از گناهان(شان) درمی‌گذرد، وآنچه می‌کنید می‌داند. ﴿۲۵﴾ و (درخواستِ) کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته(ی ایمان) کرده‌اند، به شایستگی اجابت می‌کند، و از فضل خویش به آنان افزون می‌بخشد. و برای کافران عذابی سخت است. ﴿۲۶﴾ و اگر خدا روزی را بر بندگانش فراخ گرداند، بی‌گمان در زمین سر به طغیان و تجاوز برمی‌دارند. ولی آنچه را بخواهد به اندازه‌ای (که مصلحت است) به تدریج فرو می‌فرستد. به‌راستی او به (حال) بندگانش بسی آگاه و بیناست. ﴿۲۷﴾ و اوست کسی که باران را - پس از آنکه (مردمان) نومید شدند - فرود می‌آورد، و رحمت خویش را (بر آنان) می‌گسترد، و (هم) اوست سرپرست بسی ستوده. ﴿۲۸﴾ و از نشانه‌های (ربوبیتِ) اوست آفرینش آسمان‌ها، و زمین و آنچه از جنبندگان در آن دو پراکند و او هرگاه می‌خواهد برگردآوردنِ (عاقلان)شان بسی تواناست. ﴿۲۹﴾

آیهٔ ۲۹ ـ این آیه بیانگر حقیقتی است که در زمان نزولش هرگز معلوم نبوده و پس از آن هم تاکنون تنها بخشی از آن با ترقیات و اکتشافات روز افزون علم بشری معلوم شده است زیرا "بثّ فیهما من دابّة" تمام جهان را از زمین و آسمان، جایگاه جنبدگانی دانسته است که این جنبدنگان بر حسب "علی جمعهم" انسانها را نیز در بر می‌گیرد. بر

این مبنا چنانکه در زمین ما انسان‌ها و جنیان با سایر جانداران وجود دارد، در آسمانها و زمین‌های آسمانی نیز چنان موجوداتی وجود دارند که علم با پیشروی خود تنها وجود آب و گیاهانی در آسمان‌ها را (مانند زمین) کشف کرده است آن هم بوسیلهٔ تلسکوپ‌ها و کیهان پیماها ولی هنوز به دوّاب و جنبندگانی آسمانی که انسان نیز جزو آنهاست پی نبرده است.

این "**بث فیهما**" دلیل است بر آفرینش یکجای این موجودات در مکان و زمان نامعلوم که از همان جا اینها را در آسمان‌ها و زمین پراکنده ساخته سپس "**و هو علی جمعهم اذا شیأ قدیر**" که این هم نخست عاقلانند و در حاشیهٔ آنان سایر جنبندگان و این "**اذا قدیر**" جمع این دو را که آسمانیها و زمین‌ها باشند، به ویژه انسان‌ها را، در آینده بامشیّت ربانی محقق ساخته و این خود اشاره‌ای است که حتی در عالم تکلیف پیش از برزخ و قیامت انسان هایی زمین با انسان هایی آسمانی تبعاً با کیهان پیماهایی طرفین برخورد می‌کنند و چون انسان‌ها کلاً (بر حسب آیاتی چند) بر تمامی جانداران برتری دارند، روی این اصل می‌توان گفت که این ملاقات طریفین نه تنها در زمین و نه تنها در جایگاه آسمانی بلکه در این میان تحقق خواهد یافت اگر چه سفرهای دو طرفهٔ این دو را به جایگاه‌های یکدیگر هرگز نفی نمی‌کنیم. در حقیقت این آیه مبارکه از چند جهت غیبی پرده برداشته است که نخست مواد غذایی و آب و هوایی استنشاقی جانداران است در آسمان مانند زمین که تبعاً مورد نیاز جانداران می‌باشد و سپس جانداران به طورکلی با "**و هو علی جمعهم**" به ویژه انسان‌ها و جنیان، در زمانی در آینده برطرف خواهد شد.

از آیاتی چند مانند "**ان من امة الاّ خلافیها**" به دست می‌آید که تمامی امت‌های عامل در میانشان رسالت هایی ربانی وجود دارد و بر مبنای آیهٔ (۱۲) سورهٔ فصلّت "**و اوحی فی کل سماء امرها**" به دست می‌آید که وحی ربانی اضافه بر زمین‌ها، زمین‌ها و آسمانهای دیگر را نیز در بر دارد، و لفظ عالمین که در هفتاد و سه آیه قرآن یاد شده و جمع ذوی العقول است تمام عاقلان جهان هستی را در بر دارد. مثلاً سوره (۳:۳۳) که خدا آدم و نوح و ابراهیمیان و عمرانیان را بر جهانیان فضیلیت داد و نیز سورهٔ (۶:۹۰) که این قرآن تنها برای یادآوری عالمیان است، و سورهٔ (۲۱:۱۰۷) که

ما جز رحمتی برای عالمین نفرستادیم، و سورهٔ (۲۵:۱۰) مبارک است کسی که قرآن را برای بنده‌اش فرو فرستاد تا برای عالمیان نذیر و هشدار دهنده باشد. این قبیل آیات، رسالت وحی زمینی را نسبت به مکلفان زمینی شامل مکلفان آسمانی نیز خوانده است‌که یا وحی آسمانی برداشت از وحی‌های زمینی است، و یا وحی‌های رسالتهای دیگر هم داراست. که در کل نمی‌توان پذیرفت که مکلفان در انحصار این کرکوچک زمینی ما باشند بلکه وحی‌های رسالتی، کل مکلفان جهان را در بر دارد گرچه محور عمده‌اش زمین ما باشد. و در روایات ما نیز دلالت‌های فراوان بر وجود مکلفانی در آسمان‌ها و زمین‌های آسمانی هست مانند روایتی از حضرت علی علیه‌السلام[1] که این ستارگان درخشانی که در آسمان هستند در بردارندهٔ شهرهای متمدنی هستند همچون شهرهای زمینی که هر یک از آنها دارای دو استوانهٔ نورانی می‌باشند که هر یک به اندازهٔ دویست و پنجاه سال نوری‌اند. و در روایتی دیگر از امام صادق علیه‌السلام است[2] که در هر یک از آسمان‌های هفت گانه و میان آنها آفریدگانی بسیارند، و از رسول گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله است[3] که در شب معراج در آسمان هفتم میدانهایی هم چون میدانهای زمین شما را دیدم، و نیز روایتی از امام صادق علیه‌السلام است که خدا جایگاه‌های بسیار پاکی را آفریده و از جمله در پشت مغرب شما سی و نه مغرب است. شهرهایی که خورشید در آنها طلوع و غروب می‌کند و اینها پر از عاقلانی هستند که از معرفت خدا و نعمت او بهره‌گیری می‌کنند که هرگز آلوده به گناهی نیستند، و از امام باقر علیه‌السلام است که پشت خورشید شما چهل خورشید دیگر است که میان هر یک چهل سال فاصله است و در هر کدام آفریدگانی بسیارند که نمی دانند خدا آدم را خلق کرده است یا نه و نیز پشت ماه شما چهل ماه وجود دارد و بین هر یک چهل سال راه است و در هر کدام آفریدگانی بسیارند که بر خلق این انسان زمینی آگاهی ندارند.[4] و از این قبیل روایات بسیار است و در روایتی از ابن عباس در تأیید اصالت رسالت زمینی برای کل جهان آمده است که هفت زمین در هر یک پیامبری

---

۱. تفسیر علی بن ابراهیم قمی.
۲. بحارالانوار.
۳. بحار، فخر رازی.
۴. تفسیر قمی.

همچون پیامبر شما و آدمی همچون آدم شما و نوحی همچون نوح شما و ابراهیم و موسی و عیسی هم چون موسی و عیسای شماست.[1] که این جا همانندی پیامبران آسمانی با پیامبران زمینی به دو معناست. یا بدین معنا که رسالتهای پیامبران زمینی شامل مکلفان آسمانی نیز هست و در حاشیهٔ این حقیقت، محتمل است که پیامبران آسمانی هم چون پیامبرانی زمینی در کار باشند لیکن آیاتی دربارهٔ رسالت‌های زمینی به ویژه رسالت ولی عزم کلی، خاتم النبیین صلی الله علیه و آله دلیل است بر این که رسالت‌های مهم زمینی، مکلفان آسمانی را نیز در بر دارد. همان گونه که مکه (ام القری) است در آیهٔ "لتنر به امّ القری و من حولها" مکه معظمه قبلهٔ کل جهان تکلیف است، رسالت زمینی هم با احتمالی بسیار قوی محور رسالت‌های آسمانی نیز می‌باشد. و بر حسب آیاتی چند، قیامت هم جهان ش است که کل مکلفان هم در شریعت وحی و هم در انفجار جهان به هنگام رستاخیز عالم و هم در حساب و جزا با یکدیگر مشترک‌اند.

مجدداً رجوع می‌کنیم به جملاتی از آیات مربوطه:

این "و هو علی جمعهم" جمع عاقلان است و این جمع در اختصاص قیامت نیست زیرا جمع قیامت حیوانات را نیز در بر دارد چنانکه می‌فرماید: "ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا اممٌ امثالکم ما فرّ ـ " (آیهٔ ۳۸ سورهٔ انعام) این آیه جمع کلی حیوانات و انسان‌ها را از اختصاصات قیامت معرفی کرده که این جمع نه در دنیاست و نه در برزخ. بنابراین "و هو علی جمعهم" در آیه مورد بحث، جمع عاقلان است و نه کل حیوانات. بر این مبنا این جمع در آینده، به گونه‌ای خدا خواسته تحقق می‌یابد.

وَ مَآ أَصَـٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُواْ عَن كَثِيرٍ ﴿٣٠﴾ وَ مَآ أَنتُم بِمُعْجِزِينَ فِى ٱلْأَرْضِ وَ مَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِىٍّ وَ لَا نَصِيرٍ ﴿٣١﴾ وَ مِنْ ءَايَـٰتِهِ ٱلْجَوَارِ فِى ٱلْبَحْرِ كَـٱلْأَعْلَـٰمِ ﴿٣٢﴾ إِن يَشَأْ يُسْكِنِ ٱلرِّيحَ

۱. درر المنثور، ج ۶، ص ۲۳۸.

فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَىٰ ظَهْرِهِۦٓ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٣٣﴾ أَوْ يُوبِقْهُنَّ بِمَا كَسَبُوا۟ وَيَعْفُ عَن كَثِيرٍ ﴿٣٤﴾ وَيَعْلَمَ ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِىٓ ءَايَٰتِنَا مَا لَهُم مِّن مَّحِيصٍ ﴿٣٥﴾ فَمَآ أُوتِيتُم مِّن شَىْءٍ فَمَتَٰعُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَمَا عِندَ ٱللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٣٦﴾ وَٱلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَٰٓئِرَ ٱلْإِثْمِ وَٱلْفَوَٰحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا۟ هُمْ يَغْفِرُونَ ﴿٣٧﴾ وَٱلَّذِينَ ٱسْتَجَابُوا۟ لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٣٨﴾ وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَابَهُمُ ٱلْبَغْىُ هُمْ يَنتَصِرُونَ ﴿٣٩﴾

و هر (گونه) مصیبتی به شما در رسید ناشی از دستاورد خود شماست، و (خدا) از بسیاری (از این‌ها در دنیا) چشم‌پوشی می‌کند. ﴿۳۰﴾ و شما در زمین درمانده کننده(ی خدا) نیستید، و جز خدا برای شما هیچ سرپرست و یاوری (هم) نیست. ﴿۳۱﴾ و از نشانه‌های (ربانی) او کشتی‌های دریانورد کوه‌پیکر - چون پرچم‌ها - در دریاست. ﴿۳۲﴾ اگر بخواهد باد را ساکن می‌گرداند، پس کشتی‌ها همچنان بر روی آن (:دریا) ساکن بمانند. همانا در این (امر) برای هر شکیبای بسیار شکرگزاری نشانه‌هاست. ﴿۳۳﴾ یا به (سزایِ) آنچه (کشتی‌نشینان) مرتکب شده‌اند هلاکشان کند، و از بسیاری از آنها (اکنون) درمی‌گذرد. ﴿۳۴﴾ و (تا) آنان را که در آیات ما مجادله می‌کنند، نشانه نهد. ایشان را هیچ گریزگاهی نیست. ﴿۳۵﴾ پس آنچه به شما داده شده، برخورداری (از کالای)زندگی دنیاست، و آنچه پیش خداست ـ برای کسانی که ایمان آورده و به پروردگارشان اعتماد دارند ـ بهتر و پایدارتر است. ﴿۳۶﴾ و کسانی که از گناهان بزرگ، و زشتکاری‌های تجاوزگر، خود را دور می‌دارند، و چون به خشم در می‌آیند، (هم)آنان درمی‌گذرند. ﴿۳۷﴾ و کسانی که (ندای) پروردگارشان را پاسخ مثبت داده، و نماز بر پا داشته، و کارشان در میانشان مشورت است، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند. ﴿۳۸﴾ و کسانی که چون ستم بر اِیشان رسد (هم)ایشان بی‌قرار،

کوشا و جویای یاری می‌باشند. (۳۹)

آیهٔ ۳۹ ـ آیهٔ شوریٰ که به مناسبتش نام این سوره نیز شوریٰ است و در قلب این سوره یاد شده است، تنها آیه‌ای است در سراسر قرآن که دستوری اکید به شور میان مسلمانان در علوم و عقاید و احکام فردی و اجتماعی، در صورت نیاز، فرموده است. تبعاً چنان که گفتیم نیاز به این شور فقط در میان مسلمانان است و شامل رسول گرمی و امامان معصوم نمی‌شود. زیرا بر حسب آیهٔ (۲۳:۳۶) هیچ مرد و زن با ایمانی در صورت حکم خدا و رسولش اختیار نفی یا اثباتی ندارد، و پیامبر نیز بر حسب آیه (۱۰:۱۵) تنها پیروی از وحی ربانی می‌کند. چنانی که در آیه (: ﷺ) حتی حاکمیت رسول را در بعد اجتماعی و سیاسی منحصر به ارادهٔ ربانی دانسته است. و در آیهٔ (علیهم السلام: ﷺ) که رسول گرامی نیز مورد دستور شوری با گروهی مؤمن شده است (چنان که در بارهٔ خود به گونه مفصّل یاد کردیم) شور حضرت باآنان (به ویژه در مورد آیه یعنی در مورد فراریان جنگی) برای کسب رأی آنان نیست بلکه به منظور احترام به نظرات آنان است. و در ذیل آیه که فرمود: "فا اذا عزمت فتوکل علی الله" عزم و تصمیم رأی را بر خود حضرت نهاده که تنها با توکل بر خدا آن را ابراز نماید.

شوری از (شارا العسل) است که بیرون کردن عسل خالص است از جایگاهش که احیاناً آمیزه‌ای از عسل و غیر آن است. بر این مبنا خلاصه و حاصل رأی اسلامی در موارد نیاز، هم چون عسلی است که به گونهٔ خالص از جایگاه‌های گونانگون برگرفته می‌شود. اختلاف آراء و نظرات مؤمنان نیز که حداقل میان کامل و کاملتر است، در صورت مشورت و هم فکری بر مبنای عقل ایمانی و به ویژه قرآن و سنت قطعیه، برطرف می‌گردد و رأیشان یگانه می‌شود و اگر هم، هم رأی نبودند اکثریت قاطع از مؤمنین دانا و برازنده محور کلّی خواهد بود. و حال این «امرهم» چیست؟ آیا امر شخصی است یا مهم‌تر یعنی امر اجتماعی است، اجتماعی کوچک یا اجتماعی بزرگ اسلامی؟ پاسخ این است: که «هم» که تمامی مؤمنان را در بر دارد، امر یعنی کارشان را چه از نظر علمی و عقیدتی و عملی و چه فردی و اجتماعی کلیت می‌دهد. بر این مبنا مثلث «امرهم» این جا مراد است به ویژه امر فتوی در بعد

مرجعیت تقلید و هم چنان امر سیاست در بعد انتخاب زمامداران. که هر دو امر مخصوص ویژگانی از مؤمنانی بسیار دانا در اموری مشورتی می‌باشد.

چنان که گفتیم این مشورت در امور بدیهی همگانی نیست بلکه دراموری است که همین مؤمنان در آن اختلافاتی دارند که برای هر فرد قابل تکمیل صددرصد رأی نیست بلکه این عقول ایمانی جمعی است که رأی شایستهٔ فرد را با افزون کردن آراء دیگر شایستگان، یا وحدت می‌بخشد و یا با اختلافاتی کم، اکثریت آراء را محور پیروی مسلمانان قرار می دهد. چنان که در اشاره آیاتی و در نصّ روایاتی وارد است، حتی خدا با مؤمنان اعم از رسولان و غیرشان احیاناً مشورت می‌کند که تبعاً این مشورت ربانی برای تشجیع آنان است که در صورت خطایشان رهبری شوند، و در صورت نقص کامل گردند که تنها وحی الهی در کل جریانات مورد پیروی مؤمنان است و بس.

مثلاً در درجهٔ نخستین، شوری مؤمنان با یکدیگر مشورت با رسول گرامی و امامان معصوم است و در غیاب این بزرگواران مشورت با نصوص و ظواهر قرآن است که این مشورت نخست یا فردی است که آیات قرآن را بتدون هیچ گونه تحمیلی بفهمد و سپس مشورت با قرآن مداران می‌باشد که اگررأی شخصی نقصانی داشته باشد این نقصان نیز برطرف شود و بر محور آیاتی مانند "و اعتصموا بحبل الله و لا تفرقوا" ـ و نه حبل الله و حبال الله ـ تنها قرآن است و چنان که خدا یکی است وحی ربانی آخرین نیز یکی است. در اینجا عصمت گرفتن به وسیلهٔ قرآن برای تمامی مؤمنان عصمت گرفتن علمی است و در بعد عصمت علمی مانند سایر عصمت‌ها که ویژهٔ معصومان است این عصمت وحدت دارد تا از وحشت و معرک آراء گوناگون عالمان که مسندشان ادله‌ای دیگر بجز از قرآن است، و یا تحمیلاتی دانسته و یا نادانسته بر قرآن میکنند، دور شوند . بر این مبنا، شور مؤمنان، هم در امور شخصی و هم در اجتماعاتی ایمانی و هم در کل مؤمنان، در امور اختلافی، آنان را از اختلافات و نارسی‌ها نجات می‌دهد و آنان را چه درامور شرعی مانند عقاید و احکام و چه در سیاست شرعی راه گشاست.

میان علم و تقوا درکسانی که بایستی مشورت کنند به ویژه در مشورت‌های عام

البلویٰ و گسترده جایگاه تقوا برتر و رفیع‌تر از جایگاه علم است. بنابراین، اگر شور کنندگان همگانی عالم و با تقوا باشند، عالم متقی‌تر برتر است از عالمی که دارای تقوای کمتر است حتی اگر علم عالم با تقواتر کمتر از علم عالم دیگر که تقوایش کمتر است، باشد. چنان‌که در باب اجتهاد در تقلید مفصلاً بحث کردیم.

در مورد اختلاف نظرها پس از شوری، رأی اکثریت باید مورد تبعیت قرارگیرد لیکن این اکثریت، اکثریت عالم‌ترین و با تقواترین افراد است و نه اکثریت عددی، چنان‌که در آیاتی چند[1] اکثریت مطلق و بدون شرط را محکوم کرده است. چنان‌که اگر یک نفر معصوم رأیی دهد و تمام جهانیان با او اختلاف کنند، تنها مبنا، رأی آن معصوم است. و در علماء و متقیان دیگر نیز همین مبنا رعایت می‌شد.

اصولاً و به ویژه در امور اجتماعی ـ چه فقهی و چه سیاسی ـ مشورت با ناشایستگان هرگز درست نیست بلکه مشورت‌ها می‌بایست با شایستگان و صالحان مرتبط با مطلب مورد شور باشد. برای مثال درانتخاب مرجع تقلید، تنها این فقیهان عادلند که رأی اکثرشان مطاع است و نه اکثر مردم. در مجلس شورای اسلامی نیزکسانی می‌توانند نماینده باشندکه رأی دهندگان به آنان دانشی و بینشی ممتاز داشته باشند و نه صرفاً افرادی که اکثریت عددی را به خود اختصاص داده‌اند.

برای مثال در تعیین وزرا، آگاهان و دانیان به وظیفه و شغل آن فرد وزیر و سیاست‌مداران بر مبنای ایمان بایستی رأی دهند مثلاً در تعیین وزیر بهداشت هرگز رأی اکثریت مطلق ـ تا چه رسد رأی یک یا چند نفر ـ کافی نیست که مثلاً پرستاران و دانشجویان پزشکی به اضافهٔ دیگر دانایان و شایستگان این امر از جمله پزشکان برجسته اگر رأی دهند این جا اکثریت هرگز متبع نیست. بلکه به ویژه اکثریت آراء پزشکان و سپس پرستاران و دانشجویان پزشکی فقط معیار است و بس. اصولاً در هر شوری اکثریت علم و تقوا دانش و بینش وکاردانی معیار است گرچه این افراد از نظر تعداد قلیل باشند و طرف مقابل آنها دارای اکثریت عددی.

---

۱. ۷:۱۸۷، ۲:۲۴۳، ۱۱:۱۷، ۶:۳۷، ۶:۱۱۱، ۱۰:۳۶، ۱۲:۱۰۶، ۷:۱۰۲، ۴۳:۸۷، ۱۷:۸۹، ۶:۱۱۶، ۷:۱۰۲.

وَجَزَٰٓؤُاْ سَيِّئَةٖ سَيِّئَةٞ مِّثۡلُهَاۖ فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٠﴾ وَلَمَنِ ٱنتَصَرَ بَعۡدَ ظُلۡمِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَا عَلَيۡهِم مِّن سَبِيلٍ ﴿٤١﴾ إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَظۡلِمُونَ ٱلنَّاسَ وَيَبۡغُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿٤٢﴾ وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ﴿٤٣﴾ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن وَلِيّٖ مِّنۢ بَعۡدِهِۦۗ وَتَرَى ٱلظَّٰلِمِينَ لَمَّا رَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَ يَقُولُونَ هَلۡ إِلَىٰ مَرَدّٖ مِّن سَبِيلٖ ﴿٤٤﴾ وَتَرَىٰهُمۡ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا خَٰشِعِينَ مِنَ ٱلذُّلِّ يَنظُرُونَ مِن طَرۡفٍ خَفِيّٖۗ وَقَالَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٱلَّذِينَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُمۡ وَأَهۡلِيهِمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ أَلَآ إِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ فِي عَذَابٖ مُّقِيمٖ ﴿٤٥﴾ وَمَا كَانَ لَهُم مِّنۡ أَوۡلِيَآءَ يَنصُرُونَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِۗ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن سَبِيلٍ ﴿٤٦﴾ ٱسۡتَجِيبُواْ لِرَبِّكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٞ لَّا مَرَدَّ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِۖ مَا لَكُم مِّن مَّلۡجَإٖ يَوۡمَئِذٖ وَمَا لَكُم مِّن نَّكِيرٖ ﴿٤٧﴾ فَإِنۡ أَعۡرَضُواْ فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظًاۖ إِنۡ عَلَيۡكَ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُۗ وَإِنَّآ إِذَآ أَذَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِنَّا رَحۡمَةٗ فَرِحَ بِهَاۖ وَإِن تُصِبۡهُمۡ سَيِّئَةُۢ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيهِمۡ فَإِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ كَفُورٞ ﴿٤٨﴾ لِّلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُۚ يَهَبُ لِمَن يَشَآءُ إِنَٰثٗا وَيَهَبُ لِمَن يَشَآءُ ٱلذُّكُورَ ﴿٤٩﴾

و جزای بدی، بدی‌ای همانند آن است. پس هر کس درگذرد و (در صورت شایسته‌ای) نیکوکاری کند، پاداش او بر خداست. بی‌گمان او ستمگران را دوست نمی‌دارد. ﴿۴۰﴾ و کسانی که پس از ستم (دیدنِ) شان، با کوششی همی یاری جویند (و انتقام گیرند) پس

راهی [: نکوهشی] بر ایشان نیست. ﴿۴۱﴾ راه (نکوهش) تنها بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند، و در زمین (و زمینه‌ی تکلیف) بناحق تجاوز می‌نمایند. اینان برایشان عذابی دردناک است. ﴿۴۲﴾ و هر که همواره صبر کند، و (از تجاوز دیگران) چشم بپوشد، بی‌چون این (خویشتن‌داری، حاکی) از اراده‌ی قوی (در) کارهاست. ﴿۴۳﴾ و هر که را خدا بی‌راه کند، برای او هیچ سرپرستی پس از او نیست. و ستمگران را می‌بینی که چون عذاب را بنگرند گویند: «آیا راهی برای بازگشت (به دنیا) هست؟» ﴿۴۴﴾ و آنان را در حالت و فروتنی و ذلت می‌بینی (که) بر آتش نمایش داده می‌شوند، در حالی‌که زیر چشمی می‌نگرند. و کسانی که گرویدند گفتند: «زیانکاران - بی‌گمان - کسانی‌اند که روز قیامت خودشان و کسانشان را زیان کرده‌اند.» هان! ستمکاران همواره در عذابی پایدارند. ﴿۴۵﴾ و جز خدا برای آنان سرپرستان و یاران دیگری نبوده (که) یاریشان کنند. و هر کس را خدا بی‌راه گذارد پس هیچ راهی برایش نیست. ﴿۴۶﴾ پیش از آنکه روزی فرا رسد (که) از جانب خدا برگشتی ندارد، پروردگارتان را به‌راستی اجابت کنید. در آن هنگام (و هنگامه) نه برای هیچ شما بازگشت و پناهی است، و نه برایتان (مجال) هیچ (انگار و) انکاری است. ﴿۴۷﴾ پس اگر روی برتابند، ما تو را بر (سروسامان) آنان (به عنوان) نگهبان نفرستاده‌ایم (و) بر عهده‌ی تو جز رسانیدن پیام رسا(ی رسالتی) نیست. و ما همواره چون رحمتی از جانب خود به انسان بچشانیم، بدان شاد (و سرمست) گردد، و چون به (سزای) دستاورد پیش فرستاده‌شان به آنان بدی در رسد، انسان بی‌گمان پس از آن ناسپاس و کفران‌کننده است. ﴿۴۸﴾ فرمانروایی (مطلق) آسمان‌ها و زمین تنها از(آن) خداست؛ هر چه بخواهد می‌آفریند؛ برای‌هر کس بخواهد فرزندِ دختر و برای هرکس بخواهد فرزندِ پسر می‌بخشد. ﴿۴۹﴾

آیۀ ۴۹ـ دراین آیه موهبت ربّانی آفرینش زنان پیش از مردان آمده است و در آیۀ بعد به عکس مردان پیش از زنان آمده‌اند و این بر این مبناست که حقوق زنان و مردان یکسان است و علت تقدم زنان بر مردان جبران مظلومیت هایی است که بر زنان در دوران جاهلیت گذشته و جدید در جای جای قرآن به ویژه در سورۀ نساء این حقیقت روشن است.

أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنَـٰثًا وَ يَجْعَلُ مَن يَشَآءُ عَقِيمًا إِنَّهُۥ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿٥٠﴾
وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ ٱللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَآئِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ
رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِۦ مَا يَشَآءُ إِنَّهُۥ عَلِيٌّ حَكِيمٌ ﴿٥١﴾

یا برایشان پسران و دخترانی (توأمان) با یکدیگر می‌گرداند، و هر که را بخواهد عقیم می‌سازد، و همواره اوست بسی دانای بسیار توانا. ﴿۵۰﴾ و هیچ بشری را نرسیده است که خدا با او سخن گوید، جز به وحی (: بدون پرده و حجاب) یا از فراسوی حجابی، یا فرستاده‌ای بفرستد، و به اذن او هر چه بخواهد وحی کند. به‌راستی اوست بلند مرتبه‌ای سنجیده کار. ﴿۵۱﴾

آیهٔ ۵۱ـ در این آیه تکلیم ربانی سه‌گونه بیان شده است. نخست وحیاً که بدون هیچ گونه حجابی جز حجاب ذات ربوبیت به میان آمده و این وحی در انحصار رسول گرامی اسلام است که در شب قدر و معراج قرآن به‌گونه متسحکم و بدون تفصیلاتی چه با لفظ و چه غیر لفظ به وسیلهٔ روح که سرآمد فرشتگان بوده بر قلب مبارک حضرتش فرود آمد. دوم: "**من وراء حجاب**" با درجات مختلف این حجاب و پردهٔ میان خدا و موارد وحی که برترینش حجاب جبرئیل در آوردن وحی مفصل قرآن بوده است و سپس حجاب خواب مانند وحی بر ابراهیم و رسول گرامی ﷺ یا حجاب درختی درکوه طورکه واسطهٔ وحی بر موسی بود در دو جهت. یکی درخت و دیگر سخن ربانی که شنیدنی بود، و حجاب جبرئیل در وحی مفصّل قرآن برای نیاز رسول گرامی نبود بلکه تدریج این وحی بدی معنا بودکه گام به گام آن وحی محکم در طول بیست و سه سال بررسول گرامی نازل گردد تا مردمی گمان مبرند که حضرتش خدا یا پسر خداستت. چنان‌که در نزول انجیل به‌گونه‌ای دفعی، این گمان برای جاهلان مسیحی پیش آمد. مرحلهٔ سوم: "**یُرسل رسولاً**" که به واسطهٔ فرستادگانی حاصل وحی، وحی‌های ربانی به عاقلان رسید.

وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِى مَا ٱلْكِتَـٰبُ

وَ لَا ٱلْإِيمَـٰنُ وَ لَـٰكِن جَعَلْنَـٰهُ نُورًا نَّهْدِى بِهِۦ مَن نَّشَآءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَتَهْدِىٓ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۵۲﴾ صِرَٰطِ ٱللَّهِ ٱلَّذِى لَهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ مَا فِى ٱلْأَرْضِ أَلَآ إِلَى ٱللَّهِ تَصِيرُ ٱلْأُمُورُ ﴿۵۳﴾

و همین‌گونه (جهان‌شمول و پایدار) از امر خودمان سوی تو روحی (جان‌افزا) وحی کردیم. تو نمی‌دانسته‌ای نه (این) کتاب و نه (این) ایمان چیست؟ ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم با آن راه می‌نماییم. و به‌راستی تو همواره سوی راهی راست (:راهوار)هدایت می‌کنی. ﴿۵۲﴾ راه (همان) خدایی که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است تنها از آنِ اوست. هان! همه‌ی کارها و (همه‌ی) چیزها تنها سوی خدا بازمی‌گردند. ﴿۵۳﴾

آیات ۵۲ و ۵۳ ـ در این دو آیه وحی ربانی با ضمیر «نا» که دلیلی است بر مجموعهٔ صفات رحمانی و رحیمی در این وحی بر قلب رسول گرامی مطرح شده است و این "روحاً من امرنا" همان قرآن است که روح الارواح بوده و می‌باشد و این وحی بی‌نظیر در حالی بود که پیامبر نه این کتاب قرآن بر او نازل شده بود و نه ایمانش بر مبنای این کتاب بود. گرچه بر حسب روایتی از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام: «از هنگامی که حضرت از شیر گرفته شد تا هنگام رسالت در این چهل سال فرشتهٔ بزرگ حامل وحی یعنی جبرئیل در خدمت حضرتش نماینده منفصلی بود از برای وحی‌های ربانی انجیلی که حضرتش پیش از رسالت قرآنی تبعاً پیرو انجیلی که حضرتش پیش از رسالت قرآنی تبعاً پیرو انجیل بوده است، و سپس با نزول قرآن پیرو قرآن گشته و "انک لتهدی" با دو تأکید "الی صراط مستقیم" حضرتش را به سوی صراط مستقیم رهبری کرده است و حتی بالاتر در سورهٔ یٰس می‌فرماید: "لمن المرسلین علی صراط مستقیم" که این "علی صراط" تنها برای راه یافتگان به اسلام است و "علی صراط" احاطهٔ کلی حضرتش برا این صراط مستقیم بوده است. صراط مستقیم که خطی مستقیم بین نقطهٔ عبودیت و ربوبیت است سه گونه است: نخست "الی صراط مستقیم" که با فاصله است که این فاصله برای غیر معصومان محمدی علیهم‌السلام بوده است و «للصراط» که مماس با صراط است برای معصومان پس از حضرتش بوده است و

«علی صراط» در اختصاص حضرتش می‌باشد در آیهٔ (۵۳) این صراط را این گونه معرفی کرده است که صراط اختصاصی است که تمام آسمان و آسمانیان و زمین و زمینیان ملک خاص اوست بدین معنا که صراط مستقیم ربوبیت در کل ربوبیت‌ها برای کل مکلفان در این قرآن بیان شده است.

سورهٔ زخـرف

این سوره چهارمین سوره بر حسب ترتیب قرآن از هفت سورهٔ حواميم است.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

حـمٓ ﴿١﴾ وَ ٱلْكِتَـٰبِ ٱلْمُبِينِ ﴿٢﴾ إِنَّا جَعَلْنَـٰهُ قُرْءَٰنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٣﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

حم. ﴿١﴾ سوگند به (این) کتاب روشنگر. ﴿٢﴾ ما بی‌گمان آن را قرآنی روشن(بیان) نهادیم، شاید شما عقل‌هاتان را به کار گیرید. ﴿٣﴾

آیات ۲ و ۳ ـ در آیه دوم سوگندی ربانی به این کتاب مبین و آشکارگر است، و از "انا جعلنا" در آیهٔ سوم چنان می‌فهمیم که "کتاب مبین" در اینجا این قرآن مفصل نیست بلکه مرحلهٔ پیش از آن که همان قرآن فرود آمده در شب قدر و نیز ـ برتر از آن ـ قرآن موجود "فی علم الله" می‌باشد.

در بعد "فی علم الله"، «مبین» شأنی است که قبل از نزول آن در شب قدر بر پیامبرﷺ هرگز برای احدی جز خدا آشکار نبوده است سپس فعلیت بیانگری‌اش که ویژهٔ رسول گرامی است در شب قدر تحقق یافته که نه اینجا و نه آنجا هرگز دارای

الفاظی نبوده است.

مرحلهٔ سومش به چهرهٔ "قرآناً عربیاً" با ارادهٔ ربانی تـحوّل یـافته کـه و «قـرآناً» خواندنی همگانی و همین قرآن مفصل است و «عربیاً» نه تنها به لغت عربی است زیرا عربی به معنی آشکار است و این قرآن دارای آشکـاری مـضاعف مـی‌باشد، نخست از نظر لغت که بیانگرترین لغات است، سپس از نظر ویژگی وحیانی از همهٔ آشکارها در طول تاریخ وحی آشکارگرتر است.

وَ إِنَّهُۥ فِیٓ أُمِّ ٱلْكِتَـٰبِ لَدَيْنَا لَعَلِیٌّ حَكِيمٌ ﴿٤﴾

و همواره این (قرآن) در کتاب اصلی (: علم ربّانی) نزد ما بسی والا و پر حکمت و فشرده است. ﴿۴﴾

آیهٔ ۴ ـ با لفظ «ام الکتاب» که همان مرحلهٔ وجود علمی قرآن است، پیش از نزول محکم و مفصلش که برای هیچکس جز خدا روشن نبوده است، و ابتدا «لعلیّ» بر همگان علو داشته و دارد که دسترسی به آن هرگز حتی برای پیامبر بزرگوار میسور نبوده است. ثانیاً «حکیم» همان فشردگی در علم ربانی است که از قرآن شب قدر نیز فشرده‌تر بوده است.

أَفَنَضْرِبُ عَنكُمُ ٱلذِّكْرَ صَفْحًا أَن كُنتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ ﴿٥﴾ وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِن نَّبِیٍّ فِی ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٦﴾ وَ مَا يَأْتِيهِم مِّن نَّبِیٍّ إِلَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٧﴾ فَأَهْلَكْنَآ أَشَدَّ مِنْهُم بَطْشًا وَ مَضَىٰ مَثَلُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾ وَ لَـٰٓئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ ٱلْعَزِيزُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٩﴾ ٱلَّذِی جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠﴾

آیا پس به (صِرفِ) اینکه شما قومی مسرف بوده‌اید (باید) این یادواره را از شما باز داریم؟ ﴿۵﴾ و چه بسیار پیامبرانی بزرگ (که) در (میان) پیشینیان، روانه کردیم. ﴿۶﴾ و

هیچ پیامبر بزرگی سوی ایشان نمی آید، مگر اینکه او را به مسخره می‌گرفته‌اند. ﴿۷﴾ پس حمله‌ورتر از اینان را به هلاکت رسانیدیم، و همانند (و نماد) پیشینیان گذشته است. ﴿۸﴾ و بی‌گمان اگر از آنان بپرسی: «آسمان‌ها و زمین را چه کسی آفرید؟» به‌راستی همواره گویند: «خدای عزیز بسی دانا آفریدشان.» ﴿۹﴾ کسی که زمین را برای شما گهواره‌ای گردانید، و برای شما در آن راه‌هایی هموار نهاد؛ شاید راه یابید. ﴿۱۰﴾

آیهٔ ۹ و ۱۰ ـ اینجا برای اثبات وحدانیت حضرت حق ﷻ این سؤال از همهٔ مشرکان مطرح است که اگر پرسیده شود آسمان و زمین را چه کسی آفریده؟ گویند شخصیتی بس چیره و دانا، بر این اساس شرکت دادن دیگران که هرگز دارای این دو کمال نامحدود و کمالات دیگر ربانی نیستند، خود ظلم به عقل و فطرت و علم است که ناچیز را با آفریدگارِ همه چیز شریک کرده‌اند.

و آیهٔ دهم ـ که زمین را مهد و گهواره معرفی کرده ـ از آیات حرکات هنجار و آرام بخش زمین است، چنانکه گهواره نیز برای اطفال در عین حرکاتش موجب آرامش می‌باشد، پس زمین چنانکه در این آیه و آیهٔ (طه:۵۳) گهواره است، و در آیهٔ (نبأ:۷۸) مهاد و گهواره‌وار، و در (ملک:۶۸) ذلول است. بدین معنی که بعد از چموشی‌اش در حرکات ناهنجارش رام گشته، و بر حسب آیهٔ (۷۹:۶) «راجفة» است که به معنای لرزان می‌باشد، و در آیهٔ (۶۴:۴۰) قرار است که از «قر» به معنای سردی است که پیش از آن بسیار داغ و دارای حرکاتی ناهنجار بوده و سپس تا اندازه‌ای به سردی گراییده و در اثر همین سردی هم حرکاتش کمتر و آرام گشته، و نیز بر حسب آیهٔ (۲۵:۷۷) «کفات» است: "**الم نجعل الارض کفاتاً . احیاءً و امواتاً**" کفات هم در اصل پرنده‌ای سریع السیر است که با سرعت سیرش در حالت جمع کردن بالهایش خود را نگهبان است، ولی زمین "کفاتاً. احیائاً و امواتاً" می‌باشد که در این حرکت هم نگهبان خود است و هم سرنشینان مرده و زنده‌اش که بیانگر نیروی جاذبه است.

وَٱلَّذِى نَزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءًۢ بِقَدَرٍ فَأَنشَرْنَا بِهِۦ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَٰلِكَ

تُخْرَجُونَ ﴿۱۱﴾ وَٱلَّذِى خَلَقَ ٱلْأَزْوَٰجَ كُلَّهَا وَ جَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلْفُلْكِ وَٱلْأَنْعَٰمِ مَا تَرْكَبُونَ ﴿۱۲﴾

و کسی که آبی به‌تدریج (و) به اندازه از آسمان فرو فرستاد. پس با آن شهری مرده را زنده کردیم. (بدانید که) همین‌گونه (از گورهاتان) بیرون آورده می‌شوید. ﴿۱۱﴾ و کسی که تمامی جُفت‌ها را آفرید، و برای شما از کشتی‌ها و حیوانات رام آنچه را سوار می‌شوید قرار داد، ﴿۱۲﴾

آیهٔ ۱۲ ـ "الازواج کلها" تمام آفریدگان را از آغاز تا انجام در بر دارد، و اصولاً هیچ آفریده‌ای مجرد نیست بلکه مرکب و زوج می‌باشد که بر حسب آیهٔ "و من کل شیئٍ خلقناه زوجین لعلکم تذکرون" (۴۹:۵۱) این زوجیت و ترکب را که دست کمش دو بعد هندسی یا فیزیکی در مادهٔ نخستین است، و سپس ترکیبهائی از این «زوجین» پدید آورده.

لِتَسْتَوُۥا عَلَىٰ ظُهُورِهِۦ ثُمَّ تَذْكُرُوا۟ نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا ٱسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا۟ سُبْحَٰنَ ٱلَّذِى سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَ مَا كُنَّا لَهُۥ مُقْرِنِينَ ﴿۱۳﴾ وَ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ ﴿۱۴﴾ وَ جَعَلُوا۟ لَهُۥ مِنْ عِبَادِهِۦ جُزْءًا إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ ﴿۱۵﴾ أَمِ ٱتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَ أَصْفَىٰكُم بِالْبَنِينَ ﴿۱۶﴾ وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَٰنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُۥ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ ﴿۱۷﴾ أَوَ مَن يُنَشَّؤُا۟ فِى ٱلْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِى ٱلْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ ﴿۱۸﴾ وَ جَعَلُوا۟ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ ٱلَّذِينَ هُمْ عِبَٰدُ ٱلرَّحْمَٰنِ إِنَٰثًا أَشَهِدُوا۟ خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَٰدَتُهُمْ وَ يُسْـَٔلُونَ ﴿۱۹﴾ وَ قَالُوا۟ لَوْ شَآءَ ٱلرَّحْمَٰنُ مَا عَبَدْنَٰهُم مَّا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿۲۰﴾

تا بر پشت‌های آن(ها) قرار و آرامش گیرید. سپس چون بر آن(ها) نشستید، نعمت پروردگارتان را یاد کنید و بگویید: «پاک است کسی که این(ها) را برای ما رام کرد، حال آنکه ما را یارای این گونه نزدیک کردن (و بهره گیری از) آن نبوده است.» ﴿۱۳﴾ «و به‌راستی ما بی‌گمان سوی پروردگارمان بازخواهیم گشت.» ﴿۱۴﴾ و برای او بعضی از بندگانش را جزیی چون فرزند قرار دادند. به‌راستی انسان بسیار کافر ـ یا ـ ناسپاسی آشکارگر است. ﴿۱۵﴾ یا از آنچه می‌آفریند، برای خویش دخترانی برگرفته، و شما را با (دادن) پسران (بر خود) برگزیده است؟ ﴿۱۶﴾ و هنگامی که یکی از آنان را به آنچه به رحمان (مانند دختر) نسبت می‌دهد خبر دهند، چهره‌ی او (دگرگون و) سیاه می‌گردد، در حالی که خشم و تأسف خود را فروبرنده است. ﴿۱۷﴾ آیا و کسی (را شریک خدا گمان می‌کنند) که همواره در زر و زیور پرورش می‌یابد، در حالی که برابر درگیر کنندگان آشکار کننده(ی خود و خودی‌هایش) نیست؟ ﴿۱۸﴾ و فرشتگانی را که خود بندگان رحمانند، مادینه (و دختران او) قرار دادند. آیا در خلقت آنان حضور داشتند؟ گواهی (گزاف) ایشان به زودی نوشته می‌شود، و (از آن) پرسیده می‌شوند. ﴿۱۹﴾ و گفتند: «اگر (خدای) رحمان می‌خواست، ما آنها را نمی‌پرستیدیم.» آنان به این (دعوی) هیچ دانایی ندارند (و) جز حدسی به گزاف نمی‌زنند. ﴿۲۰﴾

آیهٔ **۲۰** ـ مشرکان که مورد سرزنش در پرستش دیگرانند گویند اگر خدا می‌خواست ما آنان را نمی‌پرستیدیم، ولی این جهالت است زیرا مشیت رحمان هرگز در تکالیف جبر نیست، ولی اینها با خیال حالت اجباری برای مکلفان اینگونه خود را تبرئه می‌کردند.

أَمْ ءَاتَيْنَـٰهُمْ كِتَـٰبًا مِّن قَبْلِهِۦ فَهُم بِهِۦ مُسْتَمْسِكُونَ ﴿٢١﴾ بَلْ قَالُوٓاْ إِنَّا وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَـٰرِهِم مُّهْتَدُونَ ﴿٢٢﴾ وَكَذَٰلِكَ مَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِى قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَآ إِنَّا وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَـٰرِهِم مُّقْتَدُونَ ﴿٢٣﴾ قَـٰلَ أَوَلَوْ جِئْتُكُم بِأَهْدَىٰ مِمَّا

وَجَدتُّمْ عَلَيْهِ ءَابَآءَكُمْ قَالُوٓاْ إِنَّا بِمَآ أُرْسِلْتُم بِهِۦ كَـٰفِرُونَ ﴿٢٤﴾ فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ
فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٥﴾ وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦٓ إِنَّنِى
بَرَآءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٢٦﴾ إِلَّا ٱلَّذِى فَطَرَنِى فَإِنَّهُۥ سَيَهْدِينِ ﴿٢٧﴾ وَجَعَلَهَا كَلِمَةًۢ
بَاقِيَةً فِى عَقِبِهِۦ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾ بَلْ مَتَّعْتُ هَـٰٓؤُلَآءِ وَءَابَآءَهُمْ حَتَّىٰ
جَآءَهُمُ ٱلْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿٢٩﴾ وَلَمَّا جَآءَهُمُ ٱلْحَقُّ قَالُواْ هَـٰذَا سِحْرٌ وَإِنَّا
بِهِۦ كَـٰفِرُونَ ﴿٣٠﴾ وَقَالُواْ لَوْلَا نُزِّلَ هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ ٱلْقَرْيَتَيْنِ
عَظِيمٍ ﴿٣١﴾

یا به آنان پیش از آن (قرآن) کتابی داده‌ایم؛ پس ایشان بدان تمسک جوینده‌اند؟ ﴿۲۱﴾ بلکه گفتند: «ما بی‌گمان پدرانمان را بر روشی هماهنگ یافتیم، و ما همچنان بر پی آثارشان بی گمان هدایت یافته‌ایم.» ﴿۲۲﴾ و بدین گونه در هیچ گروهی پیش از تو هشداردهنده‌ای نفرستادیم، مگر آنکه بی‌بندوبارهای غرق در نعمت‌ها گفتند: «ما پدران خود را بر امتی (: هماهنگ در بت‌پرستی) یافته‌ایم، و ما همچنان از پی ایشان راه‌یافته‌ایم.» ﴿۲۳﴾ گفت: «آیا و هر چند من راهوارتر از آنچه پدرانتان را بر آن یافته‌اید برایتان بیاورم؟» گفتند: «ما (نسبت) به آنچه بدان فرستاده شده‌اید بی‌چون کافریم.» ﴿۲۴﴾ پس، از آنان انتقام گرفتیم. پس بنگر فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است. ﴿۲۵﴾ و چون ابراهیم به پدر (تربیتی) خود و قومش گفت: «من همواره از آنچه و آن‌گونه که می‌پرستید بیزارم.» ﴿۲۶﴾ «مگرکسی که بر فطرت (توحیدی)ام آفرید. پس (هم) او مرا همواره به زودی راهنمایی خواهد کرد.» ﴿۲۷﴾ و آن (فطرت توحیدی) را در پی بازماندگانش کلمه‌ای استوار، : درست و پایدار، قرار داد، شاید آنان (به خدا) بازگردند. ﴿۲۸﴾ بلکه اینان و پدرانشان را برخوداری‌ای دادم، تا حق و فرستاده‌ای آشکارگر سویشان آمد. ﴿۲۹﴾ و چون حق سویشان آمد، گفتند: «این افسونی است، و ما بی‌گمان به آن کافریم.» ﴿۳۰﴾ و گفتند: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ(منش) از (آن) دو مجتمع [: مکه و طایف] فرود نیامده است؟» ﴿۳۱﴾

آیهٔ ۳۱ـ مشرکان که عظمت مادی را به جای عظمت معنوی گرفته‌اند، اعترافشان بر رسالت محمدی ﷺ از جمله این بود که چرا قرآن بر شخصی بزرگوار از مکـه یـا طائف نازل نگشته، و این خود دلیل است که قرآن هرگز کتابی بزرگ نیست که بر محمد ﷺ نازل شده باشد!

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَـٰتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٣٢﴾

آیا (هم) ایشان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟ ماییم که (حتی وسایل) معاشِ آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کردیم، و برخی از آنان را درجاتی (مادی و نه روحانی) بالاتر از بعضی (دیگر) داده‌ایم، تا بعضی از آنها بعضی (دیگر) را به خدمت برگیرند. و رحمت پروردگارت از آنچه آنان می‌اندوزند بهتر است. ﴿۳۲﴾

آیهٔ ۳۲ـ در پاسخ می‌فرماید: که آیا رحمت ربانی ویژه را اینها تقسیم می‌کنند؟ تا آن را در اختصاص یکی از دو بزرگ مکه و مدینه قرار بدهند، ما معیشت ناچیزشان را خود تقسیم کرده‌ایم تا چه رسد به معیشت ربانی وحیانی که بر اساس حکمت فوق العادهٔ خود در اختصاص رسول گرامی قرار داده‌ایم.

وَلَوْلَآ أَن يَكُونَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً لَّجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمَـٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِّن فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ﴿٣٣﴾ وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَٰبًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِـُٔونَ ﴿٣٤﴾ وَزُخْرُفًا وَإِن كُلُّ ذَٰلِكَ لَمَّا مَتَـٰعُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَٱلْأَخِرَةُ عِندَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٣٥﴾

و اگر (چنان) نبود که مردم (در انکار خدا) امّتی یگانه می‌گشتند، همواره برای خانه‌هایشان - برای کسانی‌که به رحمان کفر می‌ورزند - سقف‌هایی از نقره و

جایگاه هایی متحرک که بر آنها آشکار گردند می‌نهادیم. ﴿۳۳﴾ و برای خانه‌هاشان نیز دربها و تخت‌هایی که بر آنها تکیه زنند، مقرر می‌داشتیم؛ ﴿۳۴﴾ و زر و زیورهایی (دیگر را نیز) و همه‌ی این‌ها همواره جز متاع زندگی دنیا نیست و آخرت پیش پروردگارت تنها برای پرهیزگاران است. ﴿۳۵﴾

آیات ۳۳ تا ۳۵ ـ در این آیات این حقیقت بازگو شده است که اگر مردمان یکسان کافر نمی‌شدند ما برای کافران چنین و چنان باران نعمت‌ها را فرو مـی‌ریختیم، و اصولاً ارزش این دنیا به خود آن نیست بلکه با نگرشی عمیق باید وسیله‌ای برای دریافت حقایقی برای زمان تکلیف و پس از آن باشد، و به فرمودهٔ علی علیه‌السلام: «من ابصر بها بصّرته و من ابصر الیها اعمته» هرکس دنیا را وسیلهٔ نگرش حقایق قرار دهد همین دنیا او را بینا می‌کند، و هرکس تنها به خود آن بنگرد او را نابینا می‌سازد.

وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ ٱلرَّحْمَـٰنِ نُقَيِّضْ لَهُۥ شَيْطَـٰنًا فَهُوَ لَهُۥ قَرِينٌ ﴿٣٦﴾

و هر کس از یاد (خدای) رحمان دل بگرداند، برایش شیطانی بر می‌گماریم؛ پس برای وی قرین و همنشین است. ﴿۳۶﴾

آیهٔ ۳۶ ـ اینجا جزای کسانی که آگاهانه یاد خدا را فراموش می‌کنند ـ که بسی خود خواه و معاندند ـ در دنیا انگیختن شیطانی است از طرف خدا که او را همچنان در ناآگاهی نگه دارد، و بر حسب آیاتی دیگر او را به پرتگاه‌های وسیع‌تری بیاندازد که این خود جزای دنیوی اوست.

وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ ٱلسَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٣٧﴾ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَنَا قَالَ يَـٰلَيْتَ بَيْنِى وَبَيْنَكَ بُعْدَ ٱلْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ ٱلْقَرِينُ ﴿٣٨﴾ وَلَن يَنفَعَكُمُ ٱلْيَوْمَ إِذ ظَّلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِى ٱلْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٩﴾ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ ٱلصُّمَّ أَوْ تَهْدِى ٱلْعُمْىَ وَمَن كَانَ فِى ضَلَـٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٤٠﴾ فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ

فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ ﴿٤١﴾ أَوْ نُرِيَنَّكَ ٱلَّذِى وَعَدْنَٰهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِم مُّقْتَدِرُونَ ﴿٤٢﴾ فَٱسْتَمْسِكْ بِٱلَّذِىٓ أُوحِىَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٤٣﴾

و بی‌گمان آنان ایشان را همواره از راه (خدا) باز می‌دارند، حال آنکه می‌پندارند راه‌یافته‌اند. ﴿۳۷﴾ تا آن‌گاه که او (: با دمسازش) به حضورمان آید (به شیطان) گوید: «ای کاش میان من و تو، فاصله‌ی خاور و باختر بود. پس چه بد دمسازی (هستی)!» ﴿۳۸﴾ و امروز هرگز شرکت شما در عذاب(مان) بی‌گمان سودی برایتان ندارد؛ چون بی چون با هم ستم کردید. ﴿۳۹﴾ آیا پس تو کران را می‌شنوانی، یا نابینایان و کسی را که همواره درگمراهی آشکارگری بوده راه می‌نمایی؟ ﴿۴۰﴾ پس اگر ما تو را حتماً (از دنیا) می‌بریم، همواره از آنان انتقام کشنده‌ایم. ﴿۴۱﴾ یا (اگر) آنچه را به آنان وعده داده‌ایم به‌راستی به تو نشان دهیم، همواره ما بر آنان توانائیم. ﴿۴۲﴾ پس به (وسیله‌ی) آنچه سوی تو وحی شده است با کوشش، (خود و دیگران را از بی‌راهی‌ها به راه آر و) نگهدار، که تو همواره بر راهی راست استواری. ﴿۴۳﴾

آیهٔ ۴۳ ـ اینجا مانند آیاتی چند پیامبر بزرگوار مأموریتی وحدانی یافته که تنها به وحی قرآنی استمساک جوید، که هم نگهبان خودش و هم نگهبانی کل مکلفان تا پایان جهان تکلیف باشد، و بر این مبنا او در راهی راست و بدون هیچ گونه اعوجاجی احاطه دارد، چنانکه پیروانش در استمساک به قرآن در پی او بر همین راه راست استوارند، آری قرآن هم برای رسول و هم رسولیان یادواره‌ای آشکار و بی‌نظیر است. چنانکه در آیهٔ (۲۷) کهف بدان تصریح شده که: بجز قرآن پناهگاهی رسالتی و وحیانی هرگز برایت وجو ندارد. و در صورت وحدت قرآن در وحی ربانی برای حضرتش تکلیف دیگران روشنتر است.

وَإِنَّهُۥ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْـَٔلُونَ ﴿٤٤﴾ وَسْـَٔلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُّسُلِنَآ أَجَعَلْنَا مِن دُونِ ٱلرَّحْمَٰنِ ءَالِهَةً يُعْبَدُونَ ﴿٤٥﴾

و به‌راستی این (قرآن) برای تو و برای قوم تو به‌درستی یادواره‌ای (بزرگ) است، و در آینده‌ای دور(از آن) پرسیده خواهید شد. ﴿۴۴﴾ و از رسولان ما - که پیش از تو گسیل داشتیم - جویا شو (که) آیا در برابر (خدای) رحمان، خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرّر داشته‌ایم؟! ﴿۴۵﴾

آیهٔ ۴۵ ـ مأموریت پرسش رسول گرامی از رسولان پیشین دربارهٔ اینکه آیا خدا خدایانی دیگر برای پرستش قرار داده است؟ دو بعدیست:

۱ ـ کتابهای آنان که کلاً بیانگر توحیدند ـ گرچه تحریفاتی شرک‌آمیز یافته ـ ولی تمامی آنها بدون تحریف ـ حتی پیش ار نزول قرآن تا چه رسد پس از آن ـ برای حضرتش آشکار بوده است.

۲ ـ بعد دوم سؤال برزخی است که پیامبر نازنین برای اتمام حجت بر مشرکان پس از سؤال کتابی، سؤالی حضوری از ارواحشان در برزخ نموده است، و این دو سؤال هرگز برای بینش بیشتر حضرتش نبوده است، زیرا همه وقت برترین موحد بوده، بلکه برای مکلفان است که احیاناً گمان برده‌اند برخی از رسولان دعوت به پرستش خدایانی دیگری کرده‌اند.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَـٰتِنَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَإِيْهِۦ فَقَالَ إِنِّى رَسُولُ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿٤٦﴾ فَلَمَّا جَآءَهُم بِـَٔايَـٰتِنَآ إِذَا هُم مِّنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿٤٧﴾ وَ مَا نُرِيهِم مِّنْ ءَايَةٍ إِلَّا هِىَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَ أَخَذْنَـٰهُم بِٱلْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤٨﴾ وَ قَالُواْ يَـٰٓأَيُّهَ ٱلسَّاحِرُ ٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ ٱلْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ ﴿٥٠﴾ وَ نَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِى قَوْمِهِۦ قَالَ يَـٰقَوْمِ أَلَيْسَ لِى مُلْكُ مِصْرَ وَ هَـٰذِهِ ٱلْأَنْهَـٰرُ تَجْرِى مِن تَحْتِىٓ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٥١﴾ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَـٰذَا ٱلَّذِى هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ ﴿٥٢﴾ فَلَوْلَآ أُلْقِىَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّن ذَهَبٍ أَوْ جَآءَ مَعَهُ

ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ﴿٥٣﴾ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُۥ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمًا
فَٰسِقِينَ ﴿٥٤﴾ فَلَمَّآ ءَاسَفُونَا ٱنتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَٰهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥٥﴾
فَجَعَلْنَٰهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْءَاخِرِينَ ﴿٥٦﴾ وَلَمَّا ضُرِبَ ٱبْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا
قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ ﴿٥٧﴾ وَقَالُوٓا۟ ءَأَٰلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا
جَدَلًۢا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ﴿٥٨﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَٰهُ مَثَلًا
لِّبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿٥٩﴾ وَلَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَا مِنكُم مَّلَٰٓئِكَةً فِى ٱلْأَرْضِ
يَخْلُفُونَ ﴿٦٠﴾ وَإِنَّهُۥ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَٱتَّبِعُونِ هَٰذَا صِرَٰطٌ
مُّسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾ وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ إِنَّهُۥ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٢﴾ وَلَمَّا جَآءَ
عِيسَىٰ بِٱلْبَيِّنَٰتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُم بِٱلْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُم بَعْضَ ٱلَّذِى
تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿٦٣﴾ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ رَبِّى وَرَبُّكُمْ فَٱعْبُدُوهُ
هَٰذَا صِرَٰطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿٦٤﴾ فَٱخْتَلَفَ ٱلْأَحْزَابُ مِنۢ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ
ظَلَمُوا۟ مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ ﴿٦٥﴾ هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا ٱلسَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٦﴾ ٱلْأَخِلَّآءُ يَوْمَئِذٍۭ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا
ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٦٧﴾ يَٰعِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ ٱلْيَوْمَ وَلَآ أَنتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٦٨﴾ ٱلَّذِينَ
ءَامَنُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا وَكَانُوا۟ مُسْلِمِينَ ﴿٦٩﴾ ٱدْخُلُوا۟ ٱلْجَنَّةَ أَنتُمْ وَأَزْوَٰجُكُمْ
تُحْبَرُونَ ﴿٧٠﴾

و همانا موسی را با نشانه‌های خویش سوی فرعون و گروه (ویژه ی) چشم گیرش روانه کردیم. پس گفت: «من به راستی فرستاده‌ی پروردگار جهانیانم.» ﴿۴۶﴾ پس چون آیات ما را برایشان آورد، ناگهان ایشان از (نشانگری)آنها (همی) می‌خندند. ﴿۴۷﴾ و ما

هیچ نشانه‌ای (ربانی) به ایشان نمی‌نماییم، مگر اینکه آن از (نشـانه ی) هـمانندش بزرگ‌تر است. و به عذاب گرفتیمشان، تا مگر (به راه درست) برگردند. ﴿۴۸﴾ و گفتند: «هان ای فسونگر! پروردگارت را - به (پاس) آنچه با تو عهد کرده - برایمان بخوان (که) ما به‌راستی (در این صورت) بی‌گمان راه‌یافته ایم.» ﴿۴۹﴾ پس چون (پرده‌ی سیاه) عذاب را از آنها برگرفتیم، ناگهان (هم)آنان پیمان می‌شکنند. ﴿۵۰﴾ و فرعون در میان گروهش ندا در داد (و) گفت: «ای مردمان (کشور) من! آیا پادشاهی مصر و این نهرها - که از زیر (کـاخ‌ها و بـاغ‌های) مـن روان است - از آنِ مـن نـیست؟ پس مگـر نمی‌نگرید؟» ﴿۵۱﴾ «یا من بهترم از این کس (: موسی) که (هم) او بسی بی‌مقدار است، و نزدیک به این (هم) نیست (که خود را و افکارش را) نشان دهد؟» ﴿۵۲﴾ «پس چرا بر او دستبندهایی زرّین (از سوی خدایش) افکنده نشده؟ یا با او فـرشتگانی جـویا و پویای پیوستگی نیامده‌اند؟» ﴿۵۳﴾ پس قوم خود را سبک گرفت، تا پیرویش کردند. آنان بی‌گمان مردمانی منحرف بوده‌اند. ﴿۵۴﴾ پس هنگامی‌که ما را به (خشم و) اندوه درآوردند، از آنان انتقام گرفتیم. پس همه‌ی آنان را غرق کردیم. ﴿۵۵﴾ در نتیجه آنان را گذشته‌ای و نمادی برای آیندگان نهادیم. ﴿۵۶﴾ و هنگامی که پسر مریم (برایشان به عنوان) مثال و نمونه‌ای آورده شد، به ناگهان قوم تو از او بـه شـدت مـنصرف (و منحرف) می‌شوند. ﴿۵۷﴾ و گفتند: «آیا معبودان ما بهترند یا او؟» آن مثال را جز از راه جدل برای تو نزدند، بلکه آنان مردمی ستیزه‌جو و دشمن اند. ﴿۵۸﴾ (عیسی) جز بنده‌ای نیست که بر وی منّت نهادیم، و او را برای فرزندان اسراییل نماد ونمودی (وحیانی) گردانیدیم. ﴿۵۹﴾ و اگر بخواهیم بی‌گمان از شما فـرشتگانی - کـه در (روی) زمـین جانشین (یکدیگر) باشند - قرار می‌دهیم. ﴿۶۰﴾ و همانا آن (فرود آمدن ملائکه) به راستی علمی است برای ساعت (آخرین). پس زنهار در آن تردید نکنید و مرا پیروی کنید؛ این راهی است راستا! ﴿۶۱﴾ و مبادا شیطان شما را (از حق) جلوگیری کند (که) همانا او برای شما دشمنی آشکارگر است. ﴿۶۲﴾ و چون عیسی با دلایل آشکار آمد، گفت: «به‌راستی شما را (به گونه‌ای مماس) با حکمت آمدم، و تا درباره‌ی بعضی از آنچه در آن اختلاف می‌کنید برایتان توضیح دهم. پس از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید.» ﴿۶۳﴾ «همانا خداست (که) او پروردگار من و پروردگار شماست. پس او را

بپرستید؛ این راهی است بسی راست.» ﴿۶۴﴾ پس از میانشان، احزاب (ستمگر) دست به اختلاف زدند. پس وای از عذاب روزی دردناک برای کسانی که ستم کردند. ﴿۶۵﴾ آیا جز (این) انتظار می‌برند و می‌نگرند، که ساعت (قیامت) - در حالی که حدس نمی‌زنند - ناگهان آنان را در رسد؟ ﴿۶۶﴾ در آن روز، همگی دوستان - جز پرهیزگاران - بعضیشان دشمن بعضی دیگرند. ﴿۶۷﴾ ای بندگان من! امروز بر شما بیمی نیست و نه شما غمگین می‌شوید: ﴿۶۸﴾ کسانی که به آیاتمان ایمان آورده و تسلیم (ما) بوده‌اند. ﴿۶۹﴾ شما با همگنانتان ـ در حالی که شادمان می گردید ـ داخل بهشت شوید. ﴿۷۰﴾

آیهٔ ۷۰ ـ «**ازواجکم**» که با این بهشتیان وارد بهشت می‌شوند تنها زنانشان نیستند چون زنانی مانند زن نوح و لوط. جهنمی می‌باشند بلکه این ازواج نخست همسرانی که بهشتی می‌باشند در بردارد و در بعد دوم غیر همسران که در پرتو ایمان این بهشتیان می‌زیسته‌اند، همسران آنان در بعد ایمانی می‌باشند، بر این مبنا چنانکه مردانی مؤمن برتر از همسرانشان باشند، عکس آن نیز ممکن است که محور اولی ـ چه مرد باشد چه زن ـ مورد خطاب "**أدخلوا الجنة**" است، و محور دوم همسران و پیروانشان اعم از همسران زوجیت و یا دیگران اعم از مردان و زنان که همپایه و دنبال روی آنان در ایمان می‌باشد.

يُطَافُ عَلَيْهِم بِصِحَافٍ مِّن ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۷۱﴾

سینی‌هایی از طلا و جام‌هایی بر گرد آنان گردانده می‌شود، و در آنجا آنچه را دل‌ها(شان) اشتها کند، و دیدگان(شان) لذت برد، هست. و شما در آن جاودانید. ﴿۷۱﴾

آیهٔ ۷۱ ـ خلود و ماندن در بهشت برای بهشتیان بر حسب آیاتی چند بی‌پایان است، و اینجا هم بر مبنای "**ما تشتهی الانفس**" هیچ شخصی بهشتی نیست مگر آنکه ماندن بی‌پایان را می‌طلبد، و در صورتی که اهل دنیا با تمامی گرفتاری‌های کم یا زیادشان هرگز مرگ را نمی‌پسندند، برای بهشتیان سزاوارتر است که هرگز آن را نپسندند.

وَ تِلْكَ ٱلْجَنَّةُ ٱلَّتِىٓ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧٢﴾

و آن [بزرگ مکان] است همان بهشتی که به آنچه می‌کرده‌اید میراث یافتید. ﴿۷۲﴾

آیهٔ ۷۲ ـ این میراث بهشت برای بهشتیان از سه بعد خارج نیست:

۱ ـ یا ارثی از خداست که خدا هرگز ارث گذار نیست، نه می‌میرد و نه بهشتی است.

۲ ـ ارث به عنوان پاداش بهشتیان است این هم که از ارث از دیگری نیست زیرا این پاداش نتیجهٔ اعمال خودشان و رحمت افزون ربانی است، بنابراین که می‌ماند قسمت سوم: که جایگاه‌هایی که برای جهنمیان ـ چنانکه برای بهشتیان ـ آماده شده بود، چون جهنمیان شایستهٔ آن جایگاه‌ها نیستند، برای بهشتیان به‌گونه‌ای مضاعف است، نخست بهرهٔ شخصی خودشان و سپس بهره‌هایی که برای جهنمیان مقرر شده بود و خودشان را از آن محروم ساخته‌اند آن هم برای بهشتیان است، که یکی از معانی «جنتین» هم همین است. و معنای دیگرش چنانکه در آیهٔ (۴۶:۵۵) آمده بهشت معنوی و مادی است که برای ارواحشان بهشت روحانی و برای بدن‌هاشان بهشت جسمانی است.

لَكُمْ فِيهَا فَـٰكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِّنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٣﴾ إِنَّ ٱلْمُجْرِمِينَ فِى عَذَابِ جَهَنَّمَ خَـٰلِدُونَ ﴿٧٤﴾ لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٥﴾ وَ مَا ظَلَمْنَـٰهُمْ وَ لَـٰكِن كَانُوا۟ هُمُ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿٧٦﴾ وَ نَادَوْا۟ يَـٰمَـٰلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُم مَّـٰكِثُونَ ﴿٧٧﴾ لَقَدْ جِئْنَـٰكُم بِالْحَقِّ وَ لَـٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَـٰرِهُونَ ﴿٧٨﴾ أَمْ أَبْرَمُوٓا۟ أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ﴿٧٩﴾ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَىٰهُم بَلَىٰ وَ رُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ﴿٨٠﴾

در آنجا برای شما میوه‌هایی (فراوان) است (که) از آنها می‌خورید. ﴿۷۳﴾ مجرمان بی‌گمان در عذاب جهنّم ماندگارند. ﴿۷۴﴾ آن (عذاب) از آنان هرگز سستی نمی‌یابد، و

آنان در آنجا (از سستی آن) نومیدند. ﴿۷۵﴾ و ما به ایشان ستم نکردیم، بلکه خودشان (از) ستمکاران (به خودشان) بوده‌اند. ﴿۷۶﴾ و ندا کردند: «ای مالک (دوزخ)! باید پروردگارت جان ما را بستاند.» پاسخ داد: «همانا شما ماندگارید.» ﴿۷۷﴾ همواره حق را برایتان آوردیم، لیکن بیشترتان حق را بسی ناپسند دارند. ﴿۷۸﴾ یا در کاری (بد) ابرام و استقامت ورزیده‌اند؟ پس ما (نیز در مکافاتشان) همواره استقامت کننده‌ایم. ﴿۷۹﴾ یا می‌پندارند که ما بی‌گمان رازشان و نجوایشان را نمی‌شنویم؟ چرا! حال آنکه فرستادگان ما نزدشان (اعمال پیدا و نهانشان را یکسان) می‌نویسند. ﴿۸۰﴾

آیهٔ ۸۰ ـ این "رسلنا لدینهم یکتبون" کل رسل ناطق و صامت ربانی را شامل است، رسل ناطق معصومان بشری و جنی و ملائکی می‌باشند، و رسل صامت اعضای بدن انسان و فضا و محیطی است که در آن زندگی می‌کرده‌اند، که همهٔ این رسل ناطق و صامت اعمال زشت و زیبای مکلفان را ثبت و ضبط می‌کنند، مثلاً صامتشان مانند زمین است "بان ربک اوحی لها" با رمزی که پروردگار در آن نهاده، دستگاه گیرنده و فرستندهٔ اعمال مکلفان است.

قُلْ إِن كَانَ لِلرَّحْمَـٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ ٱلْعَـٰبِدِينَ ﴿۸۱﴾

بگو: «اگر برای (خدای) رحمان فرزندی بود، پس من نخستین پرستندگانم.» ﴿۸۱﴾

آیهٔ ۸۱ ـ "اول العابدین" بودن رسول گرامی به معنی اولیت در درجه و رتبه است و نه زمانی؛ که از کل پرستندگان خدا، پرستش او عمیقتر و برتر است، و رابطه‌اش با "ان کان للرحمن ولد" این است که اگر به زعم نصرانیان یا غیر آنان برای پروردگار فرزندی باشد، این فرزند بودن یا در بعد احترام است که در این صورت احترام من که از کل آفریدگان از نظر عبادتم برتر و بیشتر است، پس من فرزند خدایم نه دیگران، و اگر این فرزندگمانی زادهٔ خداست، من چنانکه خدا را عبادت می‌کنم او را هم عبادت می‌کنم، ولی این فرزند برای خدا کلاً محال است و خیالی بیش نیست و من که اول

العابدینم تنها پرستندهٔ خدای یگانه می‌باشم.

سُبْحَـٰنَ رَبِّ ٱلسَّـمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ رَبِّ ٱلْـعَرْشِ عَـمَّا يَـصِفُونَ ﴿٨٢﴾ فَذَرْهُمْ يَخُوضُواْ وَيَلْعَبُواْ حَتَّىٰ يُلَـٰقُواْ يَوْمَهُمُ ٱلَّذِى يُوعَدُونَ ﴿٨٣﴾ وَهُوَ ٱلَّذِى فِى ٱلسَّمَآءِ إِلَـٰهٌ وَفِى ٱلْأَرْضِ إِلَـٰهٌ وَهُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٨٤﴾

پروردگار آسمان‌ها و زمین (و) پروردگار عرش، از آنچه توصیفش می‌کنند (از داشتن فرزند) منزّه است. ﴿۸۲﴾ پس آنان را رها کن، تا (در یاوه‌گویی خود) فرو روند و بازی کنند، (و) تا (آن) روزشان را که بدان وعده داده می‌شوند دریابند. ﴿۸۳﴾ و اوست کسی که در آسمان خداست و در زمین خداست و او حکیم بسیار داناست. ﴿۸۴﴾

آیهٔ ۸۴ ـ این که خدا هم در آسمان و هم در زمین آله است بدین معنی نیست که آسمان و زمین جایگاه خدا است، بلکه إلٰه به معنای معبود و معبود بودنش در کل جهان هستی منحصر است: خدا در این جهان هست و نیست، در جهان هست به عنوان سیطرهٔ علمی و قدرت ربانی و معبود یگانه، و در جهان نیست که نه مکانی دارد و نه زمانی زیرا او آفریدگار زمان و زمانیان و مکان و مکانیان است، و پیش از آن هم در لازمان و لامکان بوده که آله بودنش در این دو مرحله آلهیت و معبود بودن شأنی است. و پس از خلق آنها فعلیت یافته .

وَتَبَارَكَ ٱلَّذِى لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِندَهُۥ عِلْمُ ٱلسَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٥﴾ وَلَا يَمْلِكُ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ ٱلشَّفَـٰعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾

و مبارک (و خجسته) است کسی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است از آنِ اوست، و علم ساعت (پایانی) نزد اوست. و تنها سوی او برگردانیده می‌شوید. ﴿۸۵﴾ و کسانی (را) که به جای او می‌خوانند (و می‌پرستند، آنان) اختیار

شفاعت(شان) را ندارند، مگر آن کسانی که آگاهانه به حقّ گواهی دادند. ﴿۸۶﴾

آیهٔ ۸۶ ـ بر مبنای این آیه هیچکس مالک شفاعت و میانجیگری در گـناهان بـین گناهکاران و خدا نیست "الا من شهد بالحق و هم یعلمون" مگر کسانی که گواهیشان راستا و حقانی و عالمانه باشد، و چنانکه در آیات شفاعت آمده و خواهد آمد این شفاعت تنها در صورت شایستگی شفاعت کنندگان و شفاعت شده‌گـان است و بس.

وَ لَـئِـن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿۸۷﴾ وَ قِيلِهِۦ يَـٰرَبِّ إِنَّ هَـٰٓؤُلَآءِ قَوْمٌ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿۸۸﴾ فَاصْفَحْ عَـنْهُمْ وَ قُـلْ سَـلَـٰمٌ فَسَـوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿۸۹﴾

و اگر همواره از آنان بپرسی: «چه کسی ایشان را خلق کرده؟» بی‌چون و به‌راستی خواهند گفت: «خدا.» پس چگونه و به کجا (از حقیقت) بازگردانیده می‌شوند؟» ﴿۸۷﴾ و گفته‌اش (که): «پروردگارم! اینان گروهی‌اند که ایمان نمی‌آورند.» ﴿۸۸﴾ پس از ایشان روی به گردان و بگو: «سلام!» پس در آینده‌ای دور خواهند دانست. ﴿۸۹﴾

سورهٔ دخان

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

حـمٓ ﴿١﴾ وَٱلْكِتَـٰبِ ٱلْمُبِينِ ﴿٢﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

حم. ﴿١﴾ سوگند به کتاب روشنگر. ﴿٢﴾

آیات ۱ و ۲ ـ این «حـم» پنجمین از هفت «حـم» است و "الکتاب البین" همین قرآن مجید است که بیان کنندهٔ کل احکام عقیدتی و عملی ربانی است.

إِنَّـآ أَنزَلْنَـٰهُ فِى لَيْلَةٍ مُّبَـٰرَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ﴿٣﴾

همانا ما آن را در شبی پر برکت یکجا نازل کردیم (و) ما همواره هشداردهنده بوده‌ایم. ﴿٣﴾

آیهٔ ۳ ـ این "لیلة مبارکة" همان یک شب قدر است پس از حدود پنجاه شب از آغاز بعثت رسول اقدس صلی الله علیه و آله ـ که در این مدت سوره‌هایی چند و مختصری از مفصل بر

حضرتش نازل شده بود ـ قرآن به صورتی فشرده یک شبه بدون تفصیلهای لفظی و معنوی و بدون واسطهٔ فرشتهٔ وحی بر قلب نورانی رسول گرامـی نـازل گـردید، و سپس در مدت ۲۳ سال رسالت حضرتش به گونه‌ای مفصل از هر دو نظر: لفظ و معنا، شرف نزول یافت، چنانکه آیاتی مانند "**کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر**" (هود:۱) گواه بر این دو مرحلهٔ نزول قرآن است، پیابر بزرگوار بر مبنای این اطلاع فشرده از معارف قرآنی ـ که در شب قدر دریافت کرده بود ـ به هنگام نزول آیات تفصیلی به خود اجازه می‌داد که بر فرشته حامل وحی سبقت گیرد، نخست علاقهٔ بس شدید نسبت به وحی الٰهی که می‌خواست هـمان مـجمل را بـا چـهرهٔ مفصل با الفاظ خود بیان کند، در ثانی بر مبنای این اطلاع فشرده چنان جریانی را اراده کرده بود که آیاتی از قبیل "**لاتحرک به لسانک لتعجل به. ان علینا جمعه قرآنه. فاذا قرأناه ما تبع قرآنه**" (۱۶:۷۵) حضرتش را از چنین جریانی بازداشت، بدین معنا که همانگونه که فشردهٔ قرآن در همان بعد معنوی شب قدر وحی ربانی بـوده است، تفصیل آن نیز از نظر لفظ و معنا وحیانی و ربـانی است، پس ایـن شـتاب گـرچـه پسندیده بود، اما در جریان وحیانی بودنشان مانند بعد نخست در انحصار خدا بوده است. و درکل این قرآن مفصل حتی با ترتیب سوره هایش و نقاط و اعرابها و ترکیب آیاتش و نامهای سوره‌هایش وحیانی بوده، و هرگز از عقلانیت رسول گرامی منهای وحی نبوده است، با آن که حضرتش قبل از وحی تنها زمینه‌ای شایسته و بایسته برای فرود آمدن آن بوده است، و نه آنکه مبدئی از برای وحی خودی و عـقلانی حضرتش باشد، زیرا بر مبنای آیاتی مانند "**و ما ینطق عن الهوی. ان هو الاوحی یوحی. علمه شدید القوی**"(۵۳:۷ـ۵) نطقهای رسول گرامی چه از جهت ربانی یا عملی یا عقیدتی در بعد رسالت ربانی منحصر در وحی قرآنی است، که عقلش ـ با آن که سر آمد کل عقول آفریدگان بوده است چه منفرداً و چه با شورای عاقلان ـ هرگز منبع فعلیت قرآنی نبوده است، و این «**الهوی**» که بطورکلی از نطقهای رسول گرامی سلب گشته تنها هوای نفس نیست زیرا بر اسـاس "**شـیطانی اسـلم بـیدی**" هـوای نـفس حضرتش در مقابل نیروی عقلانیتش تسلیم بوده، بلکه از نـظر عـقلانی شـخصی وشورائی نیز منفی است، که بر حسب آیاتی از قبیل آیهٔ (کهف:۲۷) "**أتل ما أوحی**

الیک من کتاب ربک لا مبدل لکلماته و لن تجد من دونـه مـلتحداً" هـرگز پـناهگاهی رسالتی و وحیانی جز قرآن برای حضرتش وجود نداشته است.

دربارهٔ شب قدر و خصوصیاتی در سورهٔ قدر به تفصیل مطالبی را آورده‌ایم.

فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿٤﴾ أَمْرًا مِّنْ عِندِنَآ إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٥﴾ رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٦﴾ رَبِّ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ﴿٧﴾ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِۦ وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾ بَلْ هُمْ فِى شَكٍّ يَـلْعَبُونَ ﴿٩﴾ فَـارْتَقِبْ يَـوْمَ تَأْتِى ٱلسَّمَآءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾ يَغْشَى ٱلنَّاسَ هَـٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١﴾ رَّبَّنَا ٱكْشِفْ عَنَّا ٱلْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾

در آن (شب) هر امر فشرده‌ای جدا (و از هم باز) می‌شود. ﴿۴﴾ کاری [: فیصله‌ای] از جانب ما را (پاس بدار) همواره ما فرستنده(ی پیامبران و فرشتگان) بوده‌ایـم: ﴿۵﴾ رحمتی از پروردگارت را، او همانا او بسی شنوای بسـیار دانـاست. ﴿۶﴾ پـروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است؛ اگر یقین داشته‌اید. ﴿۷﴾ معبودی جز او نیست؛ او زنده می‌کند، و (هـمو) مـی‌میرانـد؛ پـروردگار شـما و پـروردگار پـدران نخستینتان. ﴿۸﴾ بلکه آنان در (ژرفای) شکی، بازی می‌کنند. ﴿۹﴾ پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایانگر بر آورد، ﴿۱۰﴾ (که) مردم را (در بی هوشی) فراگیرد، این است عذابی پر درد. ﴿۱۱﴾ (گویند:) «پروردگارمان! این عذاب را از ما بازگردان. بی‌گمان ما ایمان‌آورنده ایم.» ﴿۱۲﴾

آیات ۱۰ تا ۱۲ ـ این دخان مبین که همان حالت نخستین آسمان در شرف آفرینش آن است، چنانکه در آیه فصلت آمده "ثم استوی الی السماء و هی دخان" بر این مبنا این دخان دود معمولی آتشها نیست، بلکه بر مبنای لغت هر برخاستهٔ از هر آتشی گر چه دخان است، ولی اینجا دخان ویژه مقصود است که همان بخار آتشین بر خاسته از

انفجار مادهٔ نخستین می‌باشد، چنانکه در آیاتی از سورهٔ فصلت بیان گشته.

و آیا «ناس» در اینجا تمامی انسانها اعم از بهشتیان و جهنمیان‌اند؟ هرگز! زیرا عذابهای آخرت بی‌شک شامل بهشتیان نیست، و آیاتی از قبیل: "ان منکم الاواردها" (۱۹: ۷۱) تنها برای عمومیت ورود تمامی مکلفان در آتش است و نه عذاب شدنشان، که هر عذابی در آخرت چه آغازین دخان مبینش و چه پس از آن ـ تنها مورد نگرش بهشتیان و عذاب جهنمیان است که "ثم ننجی الذین اتقوا" با تقوایان ورودشان در این آتشها برای نگرش جایگاه معذبان است، ولی برای خودشان رحمتی افزون بر رحمت بهشت است، زیرا با دیدن این عذابها به گونه‌ای نزدیک بر ایشان حظی و نویدی برای پاداش سرشارشان می‌باشد.

أَنَّىٰ لَهُمُ ٱلذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَآءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿١٣﴾ ثُمَّ تَوَلَّوْا۟ عَنْهُ وَقَالُوا۟ مُعَلَّمٌ
مَّجْنُونٌ ﴿١٤﴾ إِنَّا كَاشِفُوا۟ ٱلْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَآئِدُونَ ﴿١٥﴾ يَوْمَ نَبْطِشُ
ٱلْبَطْشَةَ ٱلْكُبْرَىٰٓ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴿١٦﴾ وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَآءَهُمْ
رَسُولٌ كَرِيمٌ ﴿١٧﴾ أَنْ أَدُّوٓا۟ إِلَىَّ عِبَادَ ٱللَّهِ إِنِّى لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٨﴾ وَأَن
لَّا تَعْلُوا۟ عَلَى ٱللَّهِ إِنِّىٓ ءَاتِيكُم بِسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ ﴿١٩﴾ وَإِنِّى عُذْتُ بِرَبِّى
وَرَبِّكُمْ أَن تَرْجُمُونِ ﴿٢٠﴾ وَإِن لَّمْ تُؤْمِنُوا۟ لِى فَٱعْتَزِلُونِ ﴿٢١﴾ فَدَعَا رَبَّهُۥٓ أَنَّ
هَٰٓؤُلَآءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ ﴿٢٢﴾ فَأَسْرِ بِعِبَادِى لَيْلًا إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ ﴿٢٣﴾ وَٱتْرُكِ
ٱلْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُندٌ مُّغْرَقُونَ ﴿٢٤﴾ كَمْ تَرَكُوا۟ مِن جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿٢٥﴾
وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٢٦﴾ وَنَعْمَةٍ كَانُوا۟ فِيهَا فَٰكِهِينَ ﴿٢٧﴾ كَذَٰلِكَ
وَأَوْرَثْنَٰهَا قَوْمًا ءَاخَرِينَ ﴿٢٨﴾ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ ٱلسَّمَآءُ وَٱلْأَرْضُ وَمَا
كَانُوا۟ مُنظَرِينَ ﴿٢٩﴾ وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ مِنَ ٱلْعَذَابِ ٱلْمُهِينِ ﴿٣٠﴾ مِن

فِرْعَوْنَ إِنَّهُۥ كَانَ عَالِيًا مِّنَ ٱلْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾ وَ لَقَدِ ٱخْتَرْنَـٰهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى
ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿٣٢﴾ وَ ءَاتَيْنَـٰهُم مِّنَ ٱلْأَيَـٰتِ مَا فِيهِ بَلَـٰٓؤٌا۟ مُّبِينٌ ﴿٣٣﴾ إِنَّ هَـٰٓؤُلَآءِ
لَيَقُولُونَ ﴿٣٤﴾ إِنْ هِىَ إِلَّا مَوْتَتُنَا ٱلْأُولَىٰ وَ مَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ ﴿٣٥﴾ فَأْتُوا۟
بِـَٔابَآئِنَآ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿٣٦﴾ أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ
أَهْلَكْنَـٰهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ مُجْرِمِينَ ﴿٣٧﴾ وَ مَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضَ وَ مَا
بَيْنَهُمَا لَـٰعِبِينَ ﴿٣٨﴾

آنان را کجا (جای آن) یادواره باشد، حال آنکه به‌راستی برایشان پیامبری روشنگر آمده است. ﴿۱۳﴾ سپس، از او روی برتافتند و گفتند: «تعلیم یافته‌ای دیوانه است.» ﴿۱۴﴾ بی‌چون ما اندکی باز دارنده‌ی عذابیم (ولی) همواره شما برگشت‌کنندگان (به همان گناهان) می‌باشید. ﴿۱۵﴾ روزی (دررسد) که دست به بزرگ‌ترین حمله می‌زنیم. همانا ما انتقام‌گیرنده‌ایم. ﴿۱۶﴾ و بی‌گمان، پیش از آنان قوم فرعون را آزمونی آتشین نمودیم، حال آنکه پیامبری با کرامت برایشان آمد. ﴿۱۷﴾ (به آنان گفت:) «بندگان خدا را به من باز سپارید. همانا من برای شما فرستاده‌ای امینم.» ﴿۱۸﴾ «و اینکه بر خدا برتری و (زبردستی) ننمایید. من همانا برای شما آورنده‌ی سلطه‌ای (حسی، عقلانی، علمی، وحیانی) بیانگرم» ﴿۱۹﴾ «و به‌راستی من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه بردم (از این) که مرا سنگباران کنید.» ﴿۲۰﴾ «و اگر برای من ایمان (به خدا) نمی‌آورید، پس از من همواره کناره بگیرید.» ﴿۲۱﴾ پس پروردگار خود را خواند که: «همانا اینان گروهی مجرم اند.» ﴿۲۲﴾ (فرمود:) «پس بندگانم را شبانه ببر (که) بی گمان شما مورد پیگردید.» ﴿۲۳﴾ «و دریا را (در) حال آرامش پشت سر بگذار. بی چون آنان سپاهیانی غرق شده‌اند.» ﴿۲۴﴾ (وه!) چه باغ‌های سردرهم و چشمه‌سارانی (که آنها بعد از خود) بر جای نهادند. ﴿۲۵﴾ و کشتزارهایی و جایگاهی گرامی. ﴿۲۶﴾ و نعمتی نقمت‌وار که از آن با بی‌بندوباری و خوشحالی برخوردار بوده‌اند. ﴿۲۷﴾ (آری) این چنین! [از حق دور بودند] و آنها را به گروهی دیگر به میراث دادیم. ﴿۲۸﴾ پس آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند. و مهلت یافتگان (هم) نبوده‌اند. ﴿۲۹﴾ و به‌راستی،

فرزندان اسراییل را از عذاب خفت‌آور به‌درستی رهانیدیم؛ ﴿۳۰﴾ از (دستِ) فرعون که بی‌امان سرآمدی از اسراف‌کاران بود. ﴿۳۱﴾ و بی‌گمان آنان را بر (پایه‌ی) علمی (مطلق) بر جهانیان (در ظاهر) به‌راستی برگزیدیم. ﴿۳۲﴾ و از نشانه‌ها(ی ربّانی) آنچه را که در آن آزمایشی آتشین (و) آشکارگر بود، بدیشان دادیم. ﴿۳۳﴾ همواره اینان [:کافران] همی گویند: ﴿۳۴﴾ «جز مرگِ نخستین، دیگر (مرگی) نیست،ما پـراکـنده‌شدگان (از گورهامان پس از مرگمان) نیستیم.» ﴿۳۵﴾ «اگر (از) راستان بوده‌اید، پس پدران ما را (باز پس) بیاورید.» ﴿۳۶﴾ آیا ایشان بهترند، یا قوم تُبَّع و کسانی که پیش از آنها بودند؟ آنان را هلاک کردیم. بی‌گمان ایشان (از) مجرمان بوده‌اند. ﴿۳۷﴾ و ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، بازی‌کنان نیافریدیم. ﴿۳۸﴾

آیهٔ ۳۸ـ اینکه ما آسمان و زمین را در حال بازی نیافریدیم بلکه آفرینش آنها به حق است، نتیجه‌اش این است که اگر در این آفرینش امتحانی در کار نبود، و در نتیجه جهنم و بهشتی هم پس از مرگ نبود، این آفرینش خود بازی‌ای بـیش نـبود، پس آفرینش روی حساب و حکمت است، و اگر جزائی در برابر اعمال در کار نباشد، آفرینش از اصل تباه و لغو خواهد بود.

مَا خَلَقْنَـٰهُمَآ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾ إِنَّ يَوْمَ ٱلْفَصْلِ مِيقَـٰتُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٠﴾ يَوْمَ لَا يُـغْنِى مَـوْلًى عَـن مَّـوْلًى شَـيْـًٔا وَلَا هُـمْ يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾ إِلَّا مَن رَّحِمَ ٱللَّهُ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٤٢﴾ إِنَّ شَجَرَتَ ٱلزَّقُّومِ ﴿٤٣﴾ طَعَامُ ٱلْأَثِيمِ ﴿٤٤﴾ كَالْمُهْلِ يَغْلِى فِى ٱلْبُطُونِ ﴿٤٥﴾ كَغَلْىِ ٱلْحَمِيمِ ﴿٤٦﴾ خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَىٰ سَوَآءِ ٱلْجَحِيمِ ﴿٤٧﴾ ثُمَّ صُبُّوا۟ فَوْقَ رَأْسِهِۦ مِنْ عَذَابِ ٱلْحَمِيمِ ﴿٤٨﴾ ذُقْ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْكَـرِيمُ ﴿٤٩﴾ إِنَّ هَـٰـذَا مَـا كُـنتُم بِـهِۦ تَمْتَرُونَ ﴿٥٠﴾ إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِى مَقَامٍ أَمِينٍ ﴿٥١﴾ فِى جَنَّـٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿٥٢﴾ يَلْبَسُونَ مِن سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُّتَقَـٰبِلِينَ ﴿٥٣﴾ كَذَٰلِكَ وَزَوَّجْنَـٰهُم بِحُورٍ عِينٍ ﴿٥٤﴾

يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَـٰكِهَةٍ ءَامِنِينَ ﴿٥٥﴾ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا ٱلْمَوْتَ إِلَّا ٱلْمَوْتَةَ ٱلْأُولَىٰ وَوَقَـٰهُمْ عَذَابَ ٱلْجَحِيمِ ﴿٥٦﴾

ما آن دو را جز به تمامی حق نیافریدیم ولی بیشترشان نمی‌دانند. ﴿۳۹﴾ همواره روز جداسازی (: آخریت) جایگاه و پایگاه همه‌ی آنهاست. ﴿۴۰﴾ روزی که هیچ دوستی از هیچ دوستی (توان) هیچ‌گونه نیازی را ندارد، و نه آنـان (بـه‌وسیله‌ای دیگـر) یـاری می‌شوند؛ ﴿۴۱﴾ مگر کسی را که خدا(یش) رحمت کرده است. همانا اوست، (هم)او عزیز رحمت‌گر بـر ویـژگان. ﴿۴۲﴾ هـمواره درخت زقّـوم، ﴿۴۳﴾ خـوراک گـناه‌پیشه است. ﴿۴۴﴾ چون لِرد داغ روغن زیتون در شکم‌ها می‌جوشد؛ ﴿۴۵﴾ هـمانند جـوشش (مایعی) سخت داغ. ﴿۴۶﴾ او [: گناه‌پیشه] را بگیرید؛ پس با قوت و شدت و اهانت در میان دوزخش بکشانید. ﴿۴۷﴾ سپس از عذابِ مایعی داغ بر سرش فـرو ریـزید. ﴿۴۸﴾ «بچش (که) تو، (همین) تو بی‌چون عزیزی بس گرامی هستی!» ﴿۴۹﴾ بی‌گمان این است (همان) چـیزی کـه دربـاره‌ی آن تـردید مـی‌کردید. ﴿۵۰﴾ بـه‌راسـتی پـرهیزگاران در جایگاهی امن هستند. ﴿۵۱﴾ در بوستان‌هایی (با درختان) سر به هم آورده و (کنار) چشمه‌سارها، ﴿۵۲﴾ از پرنیانی نازک و دیبایی سـتبر مـی‌پوشند، حـال آنکـه بـرابـر یکدیگرند. ﴿۵۳﴾ (آری) اینگونه [بسی حق] است و آنها را با حوریان درشت‌چشـم همسر گردانیدیم. ﴿۵۴﴾ در آنجا هر میوه‌ای را (که بخواهند) آسـوده‌خاطر (هـمی) می‌خوانند (و می‌خواهند)، ﴿۵۵﴾ در آنجا جز مرگِ نخستین، مرگی نخواهند چشید، و (خدا) آنها را از عذاب دوزخ نگاه داشته است. ﴿۵۶﴾

آیهٔ ۵۶ ـ اینکه بهشتیان، در بهشت هرگز مرگ به سراغشان نمی‌آید و تنها همان مرگ نخستین است، از این رو اگر گفته شود: رجعت‌کنندگان پس از مرگشان و نیز زندگی پس از مرگ رستاخیز در جمع خود بیش از یک مرگ است، پاسخ این است که مرگ دوم دنیوی برای رجعت کنندگان مرگی ویژه است و شامل همهٔ بهشتیان نیست، و مرگ در قیامت پیش از زندگی اخروی تنها بیهوشی است آن هم به استثنای "من شاء الله" و این بیهوشی گر چه از مرگ فروتر است ولی مرگ نیست زیرا حقیقت مرگ جدائی روح از بدن اصلی است، و در مرگ اخروی (بیهوشی) که پیش از زنده شدن

همگان است روح هرگز از بدن برزخیش جدا نمی‌شود، بلکه به همان حالت به بدن دنیوی پیوند می‌خورد، بنابراین گرچه از مرگ بیشتر است ولی به هـر حـال مـرگ نیست، و این آیه که دربارهٔ بهشتیان مرگ را در انحصار همان مرگ نخستین قرار داده خود به وجه عمومی است و منافاتی با استثنای مرگ بعد از رجعت ندارد.

فَضْلاً مِّن رَّبِّكَ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿٥٧﴾ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَـٰهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٨﴾

حال آنکه (این) بخششی است از جانب پروردگارت. این است همان کامیابی راحت بزرگ. ﴿۵۷﴾ پس تنها این (قرآن) را به زبان تو آسان (و روان) گردانیدیم، شاید بسی پند گیرند. ﴿۵۸﴾

آیهٔ ۵۸ ـ درین آیه قرآن با زبان پیامبر نازنین به منظور تذکر کل مکلفان آسان به میان آمده است، که هر کس اگر لغت قرآن را بداند برای او آسانترین بیان است. بر این اساس ظنی بودن قرآن که آن را سخت وگمانی پنداشته‌اند برخلاف نص این آیه و آیاتی مشابه است.

فَارْتَقِبْ إِنَّهُم مُّرْتَقِبُونَ ﴿٥٩﴾

پس بسیار مراقب باشید (که) اینان بی‌گمان همواره مراقبند. ﴿۵۹﴾

سورهٔ جـاثیه

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

حـمٓ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

حم. ﴿١﴾

آیهٔ ۱ ـ «حـم» که خود مبتدایی است از برای "تنزیل الکتاب" اشاره‌ای به مطالبی رمزی است دربارهٔ وحی قرآنی چه از نظر دلالتی‌اش و چه معانی رمزی‌اش، و این سوره ششمین سوره از حوامین هفتگانه است.

تَنزِيلُ ٱلْكِتَـٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ ﴿٢﴾ إِنَّ فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ لَـَٔايَـٰتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾ وَفِى خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِن دَآبَّةٍ ءَايَـٰتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

فرو فرستادن تدریجی این کتاب، از جانب خدای عزیزِ حکیم است. ﴿۲﴾ به‌راستی در آسمان‌ها و زمین، برای مؤمنان به‌درستی نشانه‌هایی است. ﴿۳﴾ و در آفرینشتان و آنچه از (انواع) جنبنده‌ها (در زمین و آسمان) پراکنده می‌گرداند، برای مردمی که یقین می‌آورند نشانه‌هایی است. ﴿۴﴾

آیهٔ ۴ ـ «**کم**» در «**خلقکم**» کل مکلفان زمینی و آسمانی را در بر دارد، و در آیاتی مانند: آیهٔ (۲۹:۴۲) "**و ما بث فیهما من دابة**" شاهد بر وجود جنبدگانی در زمین و آسمان است سپس "**و هو علی جمعهم**" با ضمیر «**هم**» که مربوط به عاقلان است عاقلانی ـ انسانی و جنی ـ در آسمانها ـ همچون زمین ـ معرفی شده‌اند که در آینده‌ای گرد هم خواهند آمد چه جمع نخستین محوری که در عالم تکلیف است، و چه جمع آخرین که ـ که با تمامی حیوانات ـ در رستاخیز خواهد بود؟

و آیهٔ (۳۸) سورهٔ انعام گواه است بر این که قدر مسلم گرد آمدن در عالم تکلیف است، زیرا اینجا گردآوری کل دواب را اعم از عاقلان و غیر آنها در بر دارد.

وَ ٱخْتِلَـٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن رِّزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيفِ ٱلرِّيَـٰحِ ءَايَـٰتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۵﴾ تِلْكَ ءَايَـٰتُ ٱللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ ٱللَّهِ وَ ءَايَـٰتِهِۦ يُؤْمِنُونَ ﴿۶﴾

و (نیز در) پیاپی آمدن شب و روز، و آنچه خدا روزی از آسمان فرود آورده، پس به (وسیله‌ی) آن، زمین را پس از مرگش زنده گردانیده، و (همچنین در) گوناگون کردن وجابه‌جا نمودن بادها (به هر سو) - برای مردمی که می‌اندیشند - نشانه‌هایی است. ﴿۵﴾ این‌هاست نشانه‌های خدا. به حق آنها را بر تو می‌خوانیم، پس بعد از خدا و نشانه‌هایش به کدام حدیث [: تازه‌ای] خواهند گروید؟ ﴿۶﴾

آیهٔ ۶ ـ لفظ «**حدیث**» که نسبت به خدا و آیات خدا یاد شده است، «**حدیث**» را از انحصار روایات بیرون آورده و در کل به معنای وجود جریانی تازه است، چنانکه

آیات قرآن تازه و بی‌سابقه است، و خدای سبحان نیز برای ناخدایان و مشرکان نیز تازه است، بر این مبنا روایاتی از قبیل این که اگر مسلمانی چهل حدیث را نگهبان شود خدا او را از عالمان محشور فرماید، ـ بر خلاف معروف در بین شرعمداران ـ در انحصار روایت نیست، بر این مبنا این چهل حدیث، نخست شامل حضرت حق ﷻ است که چهل جنبه از الهیات و ربانیات حضرتش را حفظ کند، و راجع به قرآن نیز چهل آیه است ـ که مبنای الهیات می‌باشند ـ و بر حسب قداست عدد چهل، برترین، مهمترین و ضروری‌ترین آیات قرآن مقصود است، و سپس احادیث روایتی اصلی در جنبه‌های بسیار هم عقیدتی و فرعی روایت شده از معصومان علیهم‌السلام مقصود است.

وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٧﴾ يَسْمَعُ ءَايَـٰتِ ٱللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٨﴾ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ ءَايَـٰتِنَا شَيْـًٔا ٱتَّخَذَهَا هُزُوًا أُو۟لَـٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٩﴾ مِّن وَرَآئِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِى عَنْهُم مَّا كَسَبُوا۟ شَيْـًٔا وَلَا مَا ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوْلِيَآءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠﴾ هَـٰذَا هُدًى وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِـَٔايَـٰتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ أَلِيمٌ ﴿١١﴾ ٱللَّهُ ٱلَّذِى سَخَّرَ لَكُمُ ٱلْبَحْرَ لِتَجْرِىَ ٱلْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِۦ وَلِتَبْتَغُوا۟ مِن فَضْلِهِۦ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾ وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَـَٔايَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٣﴾ قُل لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ يَغْفِرُوا۟ لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ ٱللَّهِ لِيَجْزِىَ قَوْمًۢا بِمَا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ﴿١٤﴾

وای برای هر دروغزن گناه‌پیشه‌ای! ﴿۷﴾ آیات خدا را که بر او خوانده می‌شود می‌شنود، سپس به حال تکبّر ـ چنان که گویی آن را نشنیده (بر آنچه خود می‌خواهد

و می‌گوید) ـ سماجت می‌ورزد. پس او را به عذابی پردرد بشارت ده. ﴿۸﴾ و هنگامی که از نشانه‌های ما چیزی بداند، آنها را به ریشخند برگیرد. آنان برایشان عـذابی خفت‌بار است. ﴿۹﴾ از پشت سر آنان دوزخ است، و نه آنچه را اندوخته و نه آن اولیایی را که از غیر از خدا اختیار کردند، پشیزی به کارشان نمی‌آیند. و برایشـان عذابی بزرگ است. ﴿۱۰﴾ این رهنمودی (بزرگ) است؛ و کسانی که آیات پروردگارشان را انکار کردند، برایشان عذابی از اضطرابی بسی دردناک است. ﴿۱۱﴾ (او) خدایی است که دریا را برایتان رام گردانید، تا کشتی‌ها در آن به فرمانش روان شـوند، و تـا از فضلش جویا گردید و شاید شکر گزارید. ﴿۱۲﴾ و آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است، به سود شما رام کرد؛ حال آنکه همه(ی این رامش) از اوست. همواره در این (جریان) برای مردمانی که می‌اندیشند بی‌گمان نشانه‌هایی (بر حقانیت حقایق وحیانی) است. ﴿۱۳﴾ به کسانی که ایمان آوردند بگواز کسانی که به روزهای (پیروزی حق بر باطل) خدا امید ندارند (اکنون) درگذرند، تا خدا گروهی را به سبب آنچه مرتکب می‌شده‌اند به مجازات رساند. ﴿۱۴﴾

آیهٔ ۱۴ ـ این «**یغفروا**» و چشم‌پوشی مؤمنان نسبت بـه کسـانی کـه ایـام الله مـورد امیدشان نیست هرگز به معنی بخشش آنان در این گـناهان نـیست، زیـرا نـخست بخشاینده گناهان تنها خداست، در ثانی کسانی که به ایام الله امیدوار نیستند، قابل بخشش نیستند، این ایام الله هم ایام حاکمیت آشکار و همگانی آلهی است. نخست ایام رسالتها ویژه پیامبران اولوالعزمشان در عالم تکلیف، و دوم در رجعت و بروز کلی دین خدا درکل جهان تکلیف می‌باشد که این دو از ایام حاکمیت ربانی است در جنبه‌های خیر، سپس عالم برزخ و قیامت است، لفظ "ایام الله" در ایـنجا و در سوره ابراهیم آیه (۵) آمده که موسی مأموریت داشت مکلفان را به "ایام الله" تذکر دهد، و درست است که تمامی ایام خیر و شر و میانگین در این میان همه ایام الله است ـ که کلاً آفریده او است ـ جز آنکه مقصود از آن در این دو آیه روزهای بروز حاکمیت ربانی خداست چه در دو یوم عالم تکلیف و چه دو یوم عالم جزاء برزخ و قیامت.

مَنْ عَمِلَ صَـٰلِحًا فَلِنَفْسِهِۦ وَ مَنْ أَسَآءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١٥﴾ وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱلْكِتَـٰبَ وَ ٱلْحُكْمَ وَ ٱلنُّبُوَّةَ وَ رَزَقْنَـٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَـٰتِ وَ فَضَّلْنَـٰهُمْ عَلَى ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿١٦﴾ وَ ءَاتَيْنَـٰهُم بَيِّنَـٰتٍ مِّنَ ٱلْأَمْرِ فَمَا ٱخْتَلَفُوٓاْ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلْعِلْمُ بَغْيَۢا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِى بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٧﴾ ثُمَّ جَعَلْنَـٰكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ ٱلْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨﴾

هر که کار شایسته‌ای کند، به سود خودش، و هر که بدی کند بر زیان خودش است. سپس تنها سوی پروردگارتان برگردانیده می‌شوید. ﴿۱۵﴾ و بی‌گمان همواره فرزندان اسراییل را کتاب [: تورات] و حکم [: سیاست] و پیامبری [: شریعت] دادیم، و از چیزهای پاکیزه روزیشان دادیم، و آنان را بر جهانیان [: از گذشتگان و همزمانانشان] برتر کردیم. ﴿۱۶﴾ و روشنی‌هایی از امر [: دین] به آنان دادیم. پس جز بعد از آنکه علم برایشان (حاصل) آمد - از روی ظلم و رقابت میان خودشان - دستخوش اختلاف نشدند. به‌راستی پروردگارت روز قیامت میانشان درباره‌ی آنچه در آن اختلاف می‌کرده‌اند، داوری خواهد کرد. ﴿۱۷﴾ سپس تو را بر راهواره‌ای (بس روشن) از امر (دین) نهادیم. پس آن را پیروی کن، و هوس‌های کسانی را که نمی‌دانند پیروی مکن. ﴿۱۸﴾

آیهٔ ۱۸ ـ این "شریعة من الأمر" که شریعت آخرین است خود راهی است ربانی از راههای پنجگانهٔ امر که فرمان و دین ربانی است، بر این مبنا دین یکی است و شرایع و راه‌های به سوی دین پنج تا است، چون دین در دنیا به معنای طاعت حق و در آخرت جزای آن است و این طاعت پنج گونه و پنج گانه است.

إِنَّهُمْ لَن يُغْنُواْ عَنكَ مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا وَ إِنَّ ٱلظَّـٰلِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ وَ ٱللَّهُ وَلِىُّ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿١٩﴾ هَـٰذَا بَصَـٰٓئِرُ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ

يُوقِنُونَ ﴿٢٠﴾

بی‌چون آنان در برابر خدا از تو هرگز هیچ‌گونه کفایت و حمایتی نمی‌کنند (و بـه هیچ‌وجه به کار تو نـمی‌آیند) و سـتمگران، بـی‌گمان بـعضیشان پشـتوانـه‌ی بـعضی (دیگر)اند. وخدا ولی و پشتوانه‌ی پرهیزگاران است. ﴿۱۹﴾ این (کتاب) برای مـردم، دیدگاه‌هایی و برای قومی که یقین می‌آورند، هدایت و رحمتی بزرگ است. ﴿۲۰﴾

آیهٔ ۲۰ ـ این «بصائر» که جمع بصیرت است تـمامی بـصیرتهای اصـلی و فـرعی: عقیدتی و احکامی را تا پایان تکلیف در بـر دارد، و آیـا ایـن بـصائر ظـنی الدلالة است؟!! هرگز! بلکه چنانکه خدا در تمامی جـهات الوهـیت و ربـوبیت بـی‌مانند است، قرآنش نیز حتی در میان کتب آسمانی ـ گذشته تا چه رسد به کتب دیگران ـ بسیار برتر و روشنتر و بازتابش در دلالت و معنویت بـهتر و شـایسته‌تر است، لذا حدیث را باید با قرآن معنا کرد و نه برعکس، مگر در رموز وحـیانی قـرآن کـه در اختصاص رسول گرامی و سایر معصومان محمدی علیهم‌السلام است کـه روایـاتی قـطعی بیانگر آنهاست.

أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجْتَرَحُوا۟ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ سَوَآءً مَّحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٢١﴾ وَخَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍۭ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٢﴾ أَفَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَـٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِۦ وَقَلْبِهِۦ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِۦ غِشَـٰوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِنۢ بَعْدِ ٱللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٢٣﴾

یا کسانی که بی مهابا مرتکب کارهای بد شده‌اند پنداشته‌اند که آنان را مانند کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و کارهای شایسته کـردند؛ حـال آنکـه زنـدگیشان و مرگشان یکسان است؟ چه بد داوری می‌کنند! ﴿۲۱﴾ و خدا آسمان‌ها و زمین را به حقّ

آفرید، و تا هر کسی به موجب آنچه به دست آورده جزا داده شود، و اینان ستم (هم) نمی‌شوند. ﴿۲۲﴾ پس آیا دیدی کسی را که معبودش را هوای نفسش برگرفته، و خدا او را آگاهانه گمراه گردانیده، و بر گوش و دلش مُهر زده، و بر دیده‌اش پرده‌ای نهاده؟ پس آیا بعد از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پس (از این) به‌درستی (درستی‌ها را) یاد نمی‌کنید؟ ﴿۲۳﴾

آیهٔ ۲۳ ـ این "اَلٰهه هواه" و نه "هواه اَلٰهه" چنانکه در آیه (۴۳:۲۵) آمده ـ نیز بدین معناست که خدایش را هوای نفسش انگاشته و نه آنکه هوای نفسش را خدای خود دانسته باشد، بر این مبنا آیه بدین معناست که کسانی بجای خدا پرستی هوا پرستند، با آنکه احیاناً خدا را هم پذیرفته‌اند، ولی زندگی آنها تنها بر اساس پرستش و پیروی از هوای نفسشان می‌باشد، که خدا پرستیشان هم بر مبنای هواپرستی است و "اضله الله علی علم" هم بدین معناست که در حال دانائیش که خدایی غیر از هوای نفس وجود دارد و تنها او قابل پرستش است، ولی بر اساس نادانی‌اش و اصرارش بر این نادانی خدا نیز او را بر این جهالت تثبیت کرده و یا بر آن افزوده است، که خود جزای دنیوی اوست، بر این مبنا خدا هرگز به احدی زیانی نمی‌رساند، بلکه اگر عذابی در دنیا و پس از آن برای کسانی محقق است، این دست کم جزای ربانی است و نه حتی عادلانه، تا چه رسد ظالمانه‌اش که بر مبنای آیاتی مانند "و رحمتی وسعت کل شیءٍ" رحمت خدا را شامل معاندان نیز می‌داند به این معنا که کمتر از استحقاقشان، عذابشان می‌کند، مگر نسبت به ظلمهایی که به دیگران کرده‌اند که در اینجا عذابی عادلانه خواهد بود.

وَ قَالُوا۟ مَا هِىَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهْرُ وَ مَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿۲۴﴾ وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتُنَا بَيِّنَـٰتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّآ أَن قَالُوا۟ ٱئْتُوا۟ بِـَٔابَآئِنَآ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿۲۵﴾ قُلِ ٱللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ

ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾ وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ ٱلْمُبْطِلُونَ ﴿٢٧﴾ وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰٓ إِلَىٰ كِتَٰبِهَا ٱلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾ هَٰذَا كِتَٰبُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٩﴾

و گفتند: «غیر از زندگی دنیای ما (زندگی دیگری) نیست؛ می‌میریم و زنده می‌شویم و ما را جز دهر [: طبیعت] هلاک نمی‌کند.» حال آنکه به این (گزافه) هیچ علمی ندارند (و) اینان به‌جز گمان نمی‌بافند. ﴿۲۴﴾ و هنگامی که آیات ما به روشنی بر آنان خوانده شود، دلیلشان همواره جز این نبوده است که گویند: «اگر (از) راستان بوده‌اید پدرانمان را بیاورید.» ﴿۲۵﴾ بگو: «خدا شما را زنده می‌کند، پس آنگه شما را می‌میراند، سپس شما را سوی روز رستاخیز - که شکی مستند در آن نیست - گرد می‌آورد، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.» ﴿۲۶﴾ و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین تنها از آنِ خداست، و روزی که ساعت (قیامت) بر پا شود، در آن هنگام (و هنگامه) باطل‌گان (حق) زیان خواهند دید. ﴿۲۷﴾ و هر امّتی را به زانو در آمده بینی؛ هر امّتی سوی کتابش [: کارنامه‌ی اعمالش] فراخوانده می‌شود (و بدیشان می‌گویند): «آنچه را می‌کرده‌اید امروز درمی‌یابید.» ﴿۲۸﴾ «این کتاب و نوشته‌ی ماست، که علیه شما حق را بازگو (و افشاگری) می‌کند. ما بی‌چون از آنچه می‌کرده‌اید پیوسته نسخه‌برداری می‌کرده‌ایم.» ﴿۲۹﴾

آیات ۲۸ و ۲۹ ـ اینجا همهٔ امت‌ها را به روز جزا خاکسار و خاضع در برابر حکم ربانی دانسته که همگان به سوی کتابهای شرایعشان و اعمالشان فراخوانده می‌شوند، کتاب‌های اعمالشان که ناطق به کل حقیقت خواهد بود بر حسب استنساخ و نسخه برداری ربانی است که در چهار مرحله از صداها و سیماهایشان در درون و بیرونشان حق ﷻ نسخه برداری فرموده است. و این نسخه‌ها گرچه بین صامت و ناطق‌اند، صامتشان گواهی اعضای بدنهای مکلفان در بُعد خود و در بُعد محیطی است که درآن زندگی می‌کرده‌اند، که هر دو به گونه‌ای صامت و ناخود آگاه

به ارادهٔ حق اعمال مکلفان را برای خود و دیگران بازگو می‌کنند، ناطقشان معصومان بشری و جنی و فرشتگان می‌باشند که در کل بر حسب آیاتی چند این گواهی چهارگانه محقق است، و در جمع صداها و سیماهای مکلفان در خوب و بدشان با نسخه‌برداری ربانی ثابت است، جز آنکه برخی ازآنها با ارادهٔ ربانی محو می‌شوند، مانند بدی‌هایی که از آنها توبهٔ صحیح نموده‌اند، و یا خوبی‌هایی که در اثر گناهانی بزرگ حبط و ناچیز شده‌اند. این نخستین بُعد استثنایی است، بعد دوم آنچه از این و آن برای روز رستاخیز همچنان باقی است که آنجا هم گاهی اکتفا به شنیدن و دیدن صدا و سیمای زشت هستند و نه بیشتر، که به همین مقدار عذاب است. و دیگر جزایی نسبت به زشتیهایشان نیست ولی خوبی‌هایشان همچنان باقی است.

و مرحلهٔ آخرینش انعکاس این صداها و سیماهای زشت و زیباست در جهنم وبهشت که خود ملکوت این اعمال است، بدین معنا که خود چهره‌های زشت یا زیبای اعمالشان مبدل به عذاب یا ثواب خواهد شد، مانند کسی که به دستور پزشک عمل کرده و بهبودش انعکاس واقعی این عمل است، نه به خواست و دستور پزشک، و در مقابل کسی که بر خلاف دستور پزشک، کارهایی انجام دهد که نتیجهٔ طبیعی‌اش دوام یا افزایش بیماری اوست چه پزشک بخواهد و چه نخواهد.

فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَيُدۡخِلُهُمۡ رَبُّهُمۡ فِي رَحۡمَتِهِۦۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡمُبِينُ ﴿٣٠﴾ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ أَفَلَمۡ تَكُنۡ ءَايَٰتِي تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَٱسۡتَكۡبَرۡتُمۡ وَكُنتُمۡ قَوۡمٗا مُّجۡرِمِينَ ﴿٣١﴾ وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ وَٱلسَّاعَةُ لَا رَيۡبَ فِيهَا قُلۡتُم مَّا نَدۡرِي مَا ٱلسَّاعَةُ إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنّٗا وَمَا نَحۡنُ بِمُسۡتَيۡقِنِينَ ﴿٣٢﴾ وَبَدَا لَهُمۡ سَيِّـَٔاتُ مَا عَمِلُواْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ﴿٣٣﴾ وَقِيلَ ٱلۡيَوۡمَ نَنسَىٰكُمۡ كَمَا نَسِيتُمۡ لِقَآءَ يَوۡمِكُمۡ هَٰذَا وَمَأۡوَىٰكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّٰصِرِينَ ﴿٣٤﴾

پس امّا کسانی که ایمان آورده و کارهای شـایسته(ی ایـمان) کـرده‌انـد، در نـتیجه پروردگارشان آنان را در جوار رحمت خویش داخل می‌گرداند. این همان کـامیابی سالم روشنگر است. ﴿۳۰﴾ و امّا کسانی که کافر شدند (به آن‌ها گفته شود:) «پس مگر آیات من بر شما خوانده نمی‌شده، پس تکبّر نمودید و مردمی بدکار بوده‌اید؟» ﴿۳۱﴾ و هنگامی که گفته شود: « وعده‌ی خدا همواره حق است، و هرگز شکی مسـتند در ساعت: (قیامت) نیست.» گویید: «ما نمی‌دانیم ساعت چیست. ما جز اندک گمانی نداریم، و از جویندگان و پویندگان یقین (هم) نیستیم.» ﴿۳۲﴾ و (صورت و حقیقت) بدی‌های آنچه کردند، بر آنان پدیدار شد، و آنچه را که بدان ریشخند می‌کردند، آنان را سراسر فرا گرفت. ﴿۳۳﴾ و گفته شد: «همان‌گونه که دیدار امروزتان را فـراموش کردید، امروز (هم) شما را فراموش می‌کنیم، و پناهگاهتان آتش است (و) برای شما هیچ یاورانی (هم) نیستند.» ﴿۳۴﴾

آیهٔ ۳۴ ـ «ننسیکم» که نسیانی است ربانی نسبت به کسانی که روز رستاخیز را مورد نسیان قرار داده‌اند، این فراموشی خدا نیست بلکه به فراموشی نهادن ایشان است همان گونه که مکلفان معاند "و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم" با یقیین به حق آن را در بوته فراموشی نهادند و این فراموشی آگاهانه بوده است، و خدا هم در پاسخ تجاهل آنان، ایشان را به فراموشی می سپارد، و نه اینکه آنها را فراموش کند!

ذَٰلِكُم بِأَنَّكُمُ ٱتَّخَذْتُمْ ءَايَـٰتِ ٱللَّهِ هُزُوًا وَ غَرَّتْكُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا فَٱلْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿۳۵﴾ فَلِلَّهِ ٱلْحَـمْدُ رَبِّ ٱلسَّـمَـٰوَٰتِ وَ رَبِّ ٱلْأَرْضِ رَبِّ ٱلْـعَـٰـلَمِينَ ﴿۳۶﴾ وَ لَـهُ ٱلْكِـبْرِيَآءُ فِى ٱلسَّـمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿۳۷﴾

این به‌راستی بدین سبب است، که شما آیات خدا را به ریشخند بر گرفتید، و زندگی دنیا فریبتان داد.» پس امروز نه از این (آتش) بیرون آورده می‌شوند، و نه عتاب و سرزنش می‌گردند (که ارزش سرزنش را هم ندارنـد). ﴿۳۵﴾ پس سـپاس تـنها از آنِ خداست؛ پروردگار آسمان‌ها و پـروردگار زمـین و پـروردگار جـهانیان. ﴿۳۶﴾ و در آسمان‌ها و زمین، تنها بزرگی از آنِ اوست و تنها اوست عزیز حکیم. ﴿۳۷﴾

سورهٔ احـقاف

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

حـمٓ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

حم. ﴿١﴾

آیهٔ ۱ ـ این «حم» آخرین حواميم هفت‌گانه است، وچنانکه قبلاً هم اشاره شد اینها رموز ویژهٔ رسالتی است که دیگران را هرگز از آنها خبری نیست، بلکه در اختصاص صاحب وحی است، جز آن چه احیاناً از خود قرآن و یا بیان صاحب وحی نمایان است.

تَنزِيلُ ٱلْكِتَـٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلْـعَزِيزِ ٱلْحَكِـيمِ ﴿٢﴾ مَـا خَـلَقْنَا ٱلسَّـمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَٱلَّذِينَ كَـفَرُواْ عَـمَّآ أُنذِرُواْ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾ قُلْ أَرَءَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِى مَاذَا

خَلَقُوا۟ مِنَ ٱلْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ ٱئْتُونِى بِكِتَـٰبٍ مِّن قَبْلِ هَـٰذَآ أَوْ أَثَـٰرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿٤﴾

فرو فرستادن تدریجی این کتاب، از جانب خدای عزیز حکیم است. ﴿۲﴾ (ما) آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حقّ و (تا) زمانی معیّن نیافریدیم. و آنان که کافر شدند، از آنچه هشدار داده شده‌اند رویگردانند. ﴿۳﴾ بگو: «آیا آنچه را از جز خدا فرا می‌خوانید دیده (و دریافته)اید؟ به من نشان دهید (که) چه چیزی از زمین را آفریده‌اند، یا (مگر) آنان را در (کار) آسمان‌ها (با خدا) مشارکتی است؟ اگر راست می‌گویید، کتابی پیش از این [: قرآن] یا اثر و بازمانده‌ای از دانشی (وحیانی) نزد من آرید.» ﴿۴﴾

آیهٔ ۴ ـ اینجا راجع به خدایان غیر از خدای واحد حق مطالبهٔ دلیل شده که اگر برهانی از علم یا اثری از علم درکار باشد قابل قبول است، وکتاب که پیش از "اثارة من علم" آمده، این خود دلیل است که کتاب یعنی کتاب وحی بویژه قرآن، روی این اصل "اثارة من علم" اشار به معنای اثری است از کتاب وحیانی، بنابراین مبدأ شرعی مورد پذیرش مؤمنان تنها علم وحیانی است، زیرا مطلق است و هرگز خطائی در آن راه ندارد، و وحی دارای دو بعد است؛ بُعد وحیانی اصلی که کتاب وحی است و بعد وحیانی فرعی که همان سنت به زبان رسول وحی ﷺ و یا عملی مطلق است که هر دو «اثارة» و دنباله روی اصلی‌اند، زیرا این خود اثری از وحی نخستین می‌باشد، و بر حسب آیاتی چند و روایاتی متواتره مقصود از ثقلین همان کتاب و سنت است که در دو بعد داری عصمت می‌باشند: عصمت متن و عصمت سند که ناقلِ آن معصومان از عترت و رسول ﷺ هستند، روی این اصل هیچ سخنی به عنوان حکم وحیانی ربانی پذیرفته نیست مگر اینکه از یکی از این دو مبدأ باشد و دیگر هیچ، که عقل و اجماع و شهرت و سیره و روایت غیر قطعی شیعه و افزون بر اینها قیاس و استحصان و استصلاح برادران سنی نه علم هستند و نه اثارة من علم.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوْمِ

ٱلْقِيَـٰمَةِ وَ هُمْ عَن دُعَآئِهِمْ غَـٰفِلُونَ ﴿۵﴾ وَ إِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُوا۟ لَهُمْ أَعْدَآءً وَ كَانُوا۟ بِعِبَادَتِهِمْ كَـٰفِرِينَ ﴿۶﴾ وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتُنَا بَيِّنَـٰتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لِلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ هَـٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿۷﴾ أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰهُ قُلْ إِنِ ٱفْتَرَيْتُهُۥ فَلَا تَمْلِكُونَ لِى مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِۦ شَهِيدًۢا بَيْنِى وَ بَيْنَكُمْ وَ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿۸﴾

و چه کسی گمراه‌تر از (آن نا) کسی است، که جز خدا را می‌خواند؛ کسی را که تا روز قیامت (به آنان) پاسخ نمی‌دهد، حال آنکه آنان (هم) از درخواست اینان غافلاند؟ ﴿۵﴾ و هنگامی که مردمان (در آن هنگامه) ـ بدون بازگشتنی ـ گرد هم (جمع) شوند (اینان) دشمنان آنانند، و عبادتشان را انکار می‌کنند. ﴿۶﴾ و زمانی که آیاتمان به روشنی بر ایشان خوانده شود، آنان که کفر ورزیدند – هنگامی که حق سویشان آمد – گویند: «این سحری آشکارگر است.» ﴿۷﴾ یا می‌گویند: «این (کتاب) را (بر خدا) افترا زده است.» بگو: «اگر آن را افترا زده‌ام، پس شما از (سوی) خدا برایم مالک چیزی نیستید. او آگاه‌تر است به آنچه در آن (افترای) پر و لبریز (از باطل) می‌کنید. گواهی او میان من و شما بس است، و اوست بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگان.» ﴿۸﴾

آیهٔ ۸ ـ اینجا یکی از براهین نفی افتراء قرآن نسبت به خدا این آمده که اگر من آنرا به خدا افتراء زده‌ام شما از طرف خدا مالک چیزی به سود من نخواهید بود، این خود اشاره‌ای بس لطیف است که افترای وحی تکذیب آلهی را بدنبال دارد، چنانکه در (۲۴:۴۲) می‌فرماید: در اینصورت اگر خدا بخواهد بر قلبت مُهری نهد که هرگز فهم درستی نداشته باشی و دچار تناقص گوئی گردی، و همچنین آیه‌ای مانند آیهٔ (۴۴:۶۹) که «اگر این پیمبر بعضی سخنان را به دروغ به من نسبت دهد او را با یمین قدرت در خواهم گرفت و رگ حیات رسالتش را قطع خواهم کرد» که در نتیجه دچار تناقض گوئی و هذیان گردد، این آیه دربارهٔ پیامبر ثابت ربانی است که اگر بر فرض محال چنان کند، چنین خواهد شد، تا چه رسد کسی که اصولاً در دعوی رسالت

دروغگو باشد که چه بدتر، در هر صورت اگر کسی به عنوان وحی ربانی دعوی کذب کند مقتضای عدالت و هدایت آلهی این است که از او جلوگیری کند تا گروهی به گمراهی نیافتند، و آیهٔ مورد بحث همانگونه که گذشت تصریح به این مورد است که دروغ بستنِ وحی به خدا پیامدی اینچنین دارد و شما هم هرگز نمی‌توانید از آن جلوگیری کنید.

قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنَ ٱلرُّسُلِ وَ مَآ أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِى وَ لَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَىَّ وَ مَآ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۹﴾

بگو: «من از (میان) پیامبران، نو درآمدی (بی‌مانند) نبوده‌ام، و نمی‌دانم با من و با شما چه معامله‌ای خواهد شد (به‌جز رحمتی ویژه بر من و) جز آنچه را که به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم؛ و من جز هشداردهنده‌ای روشنگر (بیش) نیستم.» ﴿۹﴾

آیهٔ ۹ ـ در این آیه چند جریان از رسالت محمدی ﷺ سلب شده: یکی اینکه رسالتش نوظهوری در رسالت‌ها و بدون سابقه نیست، زیرا پیش از حضرتش رسولان فراوان آمده‌اند و دعوتهاشان نیز همین دعوت توحیدی بوده است، دوم: اینکه از آیندهٔ خود و شماها خبری ندارم یعنی از علم غیب مخصوص به خدا بی‌خبرم، سوم: پیروی من تنها از وحی است.

روی این اصل مکلفان بویژه اهل کتاب که بارسالتهای وحیانی آشنائی دارند نمی‌توانند این رسالتِ آخرین را نوظهور و بی‌سابقه بدانند که نه رسالتش و نه کتابش و نه سنت و دعوتش هیچکدام بی‌سابقه نیست گرچه در فروعی بسیار کم از احکام اختلافاتی قشری در این میان وجود دارد، چنانکه کتابهای الوالعزم هر یک نسبت به پیش از خود چنین می‌باشند.

و اینکه از آیندهٔ خود و دیگران خبر ندارم نظریهٔ آینده‌هایی است که در ارتباط با اصل رسالت واحکام رسالتی هرگز نیست، چنانکه در (۲۶:۷۲) می‌فرماید: «خدا عالم به کل غیب‌هاست، احدی را به آنها آگاه نمی‌کند مگر فرستاده‌ای مرضی خودش را، تا معلوم شود که رسالات آلهی را تبلیغ کرده‌اند»، و رسالات آلهی هم

همانهاست که اشاره شد، و نیز در (۱۸۸:۷) تصریح می‌کند که اگر من غیب می‌دانستم خیرات بسیاری را برای خود بدست می‌آوردم و هرگز بدی و ناراحتی به من نمی‌رسد.

در هر صورت غیب چند گونه است:

۱ـ ویژهٔ ذات اقدس الٰهی ﷻ است که نسبت دیگران کلاً محال است.

۲ـ دارای همین ویژگی ولی غیر مطلق است که احیاناً با وحی رسالتی به پیامبران وحی می‌شود که بجز وحی ربانی راهی برای بدست آوردن آنها نیست.

۳ـ غیب معمولی که بر مبنای علوم و کاوش‌های بشری بدست می‌آید و مقصود از نفی غیب نسبت به پیامبران همان غیت نخستین است، روی این اصل روایاتی که مطلق غیب را در مثلث زمان برای امامان ثبت کرده بر خلاف اینگونه آیاتِ قرآنی است.

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ وَكَفَرْتُم بِهِۦ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنۢ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِۦ فَـَٔامَنَ وَٱسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٠﴾ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَآ إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا۟ بِهِۦ فَسَيَقُولُونَ هَٰذَآ إِفْكٌ قَدِيمٌ ﴿١١﴾ وَمِن قَبْلِهِۦ كِتَٰبُ مُوسَىٰٓ إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَٰذَا كِتَٰبٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ ﴿١٢﴾

بگو: «آیا دیدید اگر این (قرآن) از نزد خدا باشد، و شما بدان کافر شده باشید، و شاهدی از فرزندان اسراییل بر همانندیِ (وحیانی بودن) آن (با تورات و انجیل) گواهی داد، پس (بدان) ایمان آورده باشد و شما تکّبر نموده باشید (آیا باز هم شما ستمکار نیستید)؟ البته خدا گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند.» ﴿۱۰﴾ و کسانی که کافر شدند ـ برای کسانی که ایمان آوردند ـ گفتند: «اگر این ایمان خوب بود، آنان بر ما بسوی آن پیشی نمی‌گرفتند.» و چون (اینان) بدان هدایت نیافته‌اند، پس به

زودی خواهند گفت: «این (خود) گمراهی سابقه‌داری است.» ﴿۱۱﴾ حال آنکه پیش از آن، کتاب موسی، به حال راهبری(شان) و (مایه‌ی) رحمتی (برایشان) بود. و این (قرآن) کتابی است حال آنکه به زبانی آشکارا است که تصدیق‌کننده(ی آن) است، تا کسانی را که ستم کردند هشدار دهد، و برای نیکوکاران مژده‌ای باشد. ﴿۱۲﴾

آیهٔ ۱۲ ـ اینجا چرا قبل از قرآن کتاب موسی علیه‌السلام بعنوان امام و رحمت معرفی گشته، چنانکه در (۱۷:۱۱) نیز چنان است، در حالیکه قبل از قرآن کتاب عیسی علیه‌السلام است و کتاب موسی علیه‌السلام هم پیش از آن است ؟ پاسخ این است که نخست کتاب موسی علیه‌السلام مفصلترین محور تشریعی قبل از قرآن است، و کتاب عیسی علیه‌السلام در حاشیهٔ آن که اصولاً تشریعی افزون بر تورات ندارد، و تنها چیزهایی را که بعنوان عقوبت موقت بر بنی‌اسرائیل تحریم شده بود تحلیل کرده است: (۳: ۵۰) چنانکه در سورهٔ جن هم همین تعبیر آمده است که "**کتاباً انزل من بعد موسی**" وانگهی در بین کل کتب آسمانی تنها دو امامت وجود دارد که قرآن بر کل کتابهای آسمانی امام و پیشوا است، و تورات هم در ضمن مأمومانش می‌باشد، ولی تورات نسبت به کل کتابها و رسالتهای وحیانی اززمان نزولش تا آخرین زمان شریعت اسرائیلی موسوی و عیسوی امامت دارد، چنانکه بر دو کتاب ولایت عزیمی پیش از خود که صحف نوح و ابراهیم است هم امام است، و در جمع این امام‌ها با مأمومینشان مقدمه‌ای برای امامت مطلق قرآنی می‌باشند، آری تورات امام و رحمت است تنها برای اینان، ولی قرآن امام و رحمت است برای همگان، و در سه آیهٔ امامت تورات عنوان پیش از وحی قرآنی تبین گردیده مانند (۱۷:۱۱) که پیامبر بزرگوار را در مثلثی از بینات نهاده: نخست "**کان علی بینة من ربه**" که بینهٔ درونیش عصمت محمدی است و بینهٔ برونیش قرآنش، و این هر دو یک بیّنه است که قرآنِ محمد و محمد قرآن دارای وحدتی عمیق هستند، سپس بینه‌ای کمتر که "**و یتلوه شاهد منه**" و بر حسب روایات فریقین این شاهد و گواهی که برخواسته از حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است علی علیه‌السلام می‌باشد، و مرحلهٔ سوم "**من قبله کتاب موسی اماماً و رحمة**" که کتاب موسی در عین امام و رحمت بودن برای غیر قرآنیان ضلع سوم از مثلث این شهادت، و بینات بر نبوت رسالت محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

آری این امامت و رحمت کتاب موسی از نظری دیگر هم امام است از برای کل مکلفان سراسر تاریخ تکلیف که عبارتست از شصت بشارت و نویدهائی نسبت به رسالت و موقعیت بی‌نظیر محمدی ﷺ در کل جهات چنانکه در کتاب بشارات عهدین به تفصیل بیان گشته است.

«هیمنه» حفاظت و بزرگترین موقعیت امامت نسبت به کل کتب آسمانی ویژه قرآن است که "و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقاً لما بین یدیه و مهیمناً علیه" (۵:۴۸).

همین آیات امامت تورات وسیله‌ای برای استاد حداد بیروتی است که در چهارده کتابش که بر رد قرآن نوشته است در جمع می‌گوید: (بین قرآن و تورات و انجیل اتصال و نسبی است؛ تورات امام قرآن است، قرآن درکتابهای پیشینیان است و همین قرآن ترجمهٔ عربی لطیفی است برای کتاب مقدس و آیاتی است بس روشن در سینه‌های علمای اهل کتاب، و بر محمد ﷺ است که در قرآنش به همین کتابهای آسمانی و رسولان و عالمانشان اقتدا کند و اگر شکی در قرآن دارد از اهل کتاب بپرسد تا شکش را برطرف کنند!)

این شش مورد بر حَسَب آیات مربوطه‌اش خلاصه‌ای است از این چهارده کتاب، که در جای‌جای تفسیر ***الفرقان*** به مناسباتش خیالات واهی حداد را به او برگشت داده‌ایم و درکتابهای سه‌گانه المقارنات، عقائدنا و رسول الاسلام به طور کلی موضوعاً بر مبنای همین آیات مورد استدلالش به او پاسخ داده‌ایم.

و در آیهٔ مورد بحث نیز هم "من قبله" و هم "هذا کتاب مصدق" هر دو دلیل بر وحیانی بودن مستقل قرآنند و چگونه حداد و امثالش استدلالی نقیض بر مرادات الٰهی در قرآن دارند، همین قرآنیکه در جای‌جایش هم تورات و انجیل را تحریف شده معرفی کرده و هم قرآن را بطورکلی تحریف ناشده و مهیمن و خاتم و آخرین و کاملترین کتابهای وحی خوانده، آیا قرآن با این برتری‌های مطلق ترجمه‌ای است از آن کتابهای تحریف شده که در عین حال مرحلهٔ مادون وحی است؟ و در صورتی هم که تحریف نشده باشد، آیا کامتر گرفته شدهٔ از کامل است؟

إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُوا۟ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَٰمُوا۟ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

يَحْزَنُونَ ﴿١٣﴾

بی‌گمان کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس (در گفتار و کردارشان) ایستادگی کردند، نه بیمی بر آنان است و نه ایشان غمگین می‌شوند. ﴿۱۳﴾

آیهٔ ۱۳ ـ این آیه مانند (۳۲:۴۱) استقامت درگفته «ربناالله» را بگونه‌ای مطلق برای مادون عصمتِ غیر معصومان و عصمت‌های معصومان در مطلق احساسات درونی و برونی صاحبانش مطلق دانسته، که یکسره اینها بهشتیانند، و هرگز ترسی نسبت به آیندهٔ و نه اندوهی نسبت به گذشتهٔ اینان نیست.

أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾ وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٥﴾

ایشان بهشتیانند که به پاداش آنچه انجام می‌دادند جاودانه در آن می‌مانند. ﴿۱۴﴾ و انسان را (نسبت) به پدر و مادرش به احسانی بسیار سفارش کردیم (که) مادرش با تحمل رنجی شدید به او باردار شد، و با تحمل رنجی شدید او را وانهاد (: زایید) و باربرداشتن و از شیرگرفتن او سی ماه است. تا آنگاه که به رشدهای خود دست یافت، و به چهل‌سالگی رسید. می‌گوید: «پروردگارم! مرا همی پاس‌بدار، تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای سپاس گزارم، و اینکه کار شایسته‌ای انجام دهم که آن را خوش داری، و در (باره‌ی) فرزندانم برایم اصلاح (شان)فرمای. همواره من سوی تو روی آورده‌ام و به‌راستی من از تسلیم کردگان (خود و دیگران در برابر تو) می‌باشم.» ﴿۱۵﴾

آیهٔ ۱۵ ـ در این آیه و آیاتی مشابه وصیت ربانی به کل انسانها در بارهٔ احسان به والدینشان مطرح است، نخست لفظ وصیت که سفارشی اکید و برتر از امر و وجوب و فریضه است، که پس از عبودیت نسبت به حضرت حق ﷻ وصیت درباره احسان بوالدین مطرح است، اینجا «بوالدیه» است نه "الی والدیه" زیرا «الی» به فاصله‌ای اشعار دارد یعنی بسوی، ولکن «باء» به معنی الصاق و اتصال است، بدین معنی که همانگونه که انسان نسبت به احسان به خودش بدون هیچ فاصله‌ای باکل اتصالات إعمال نیرو می‌کند، همین گونه نسبت به والدینش بایستی چنین کند، و این تنها وظیفهٔ سلبی نیست که به معنی حرمت بدرفتاری نستی به آنان باشد ، بلکه برتر وبالاتر وظیفه‌ای است ایجابی، وانگهی احسان که برتر از عدل است و نسبت به دیگران جز ایتام واجب نیست نسبت به والدین باندازه‌ای واجب است که از آن تعبیر به وصیت ربانی گشته است.

و آیا این احسان نسبت به پدران و مادران برابر است؟ هرگز، زیرا اینجا تنها کاربردها و رنج‌ها و مشقت‌های مادران به میان آمده و نه پدران.

جمع بارداری و شیر دادن مادران سی ماه معرفی شده، که این خود دلیل است بر اینکه اقل زمان بارداری شش ماه است، زیرا در آیهٔ (۱۴:۳۱) و (۲۳۳:۲) زمان شیر خوراگی دو سال آمده است.

اینجا حضرت خلیفه عثمان بن عفان زنی را که شش ماهه وضع حمل کرده بود اعدام کرد، خبر به حضرت علی ﷺ رسید فرمود: جناب خلیفه، مگر نشنیده‌ای که خدا در قرآن فرموده است "و حمله و فصاله ثلاثون شهراً" عثمان که دستور سنگسار این زن را داده بود گفت: به این آیه توجه نداشتم وفوری دستور داد این زن را بیاورند ولی کار از کار گذشته بود.

"حتی اذا بلغ اشده"، «اشدّ» جمع «شدّ» است که حداقلش سه مرحله است، و اصولاً برای انسان چهار مرحله در عمرش پیاپی یکدیگرند: کودکی، بلوغ شدّ، بلوغ اشدّ، پیری، چنانکه در آیهٔ (۶۷:۴۰) آمده، و اینجا بلوغ اشد است که استحکام عقلانی و بدنی و استحکام حکمت است بگونه‌ای که در تنظیم مال و حالش استقلال داشته باشد، چنانکه در مانند آیهٔ (۱۵۲:۶) راجع به یتیم چنان است و بر

حسب آیهٔ (۲:۴) در تحویل دادن مال یتیم به خودش زمان شایستگی نکاح کافی نیست، بلکه "آنستم منهم رشداً" که این رشد همان مرحلهٔ سوم «اشدّ» یعنی حکمت مالی و حالی است، پس از این مثلث «اشد»، "بلغ اربعین سنة" بـه مـعنی بـالاترین مراحل اسـتحکام و رشـد انسـانی بـویژه از نـظر عـقلی و حکـمت است و ایـنجا «اوزعنی» به معنی الهام و جمع آوری عملی است پس از الهام عملی و معرفتی تا توان شکر نعمت ربانی را بر خودش و بر والدینش به خوبی داشته باشد.

أُوْلَـٰٓـِٕكَ ٱلَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُواْ وَنَتَجَاوَزُ عَن سَيِّـَٔاتِهِمْ فِيٓ أَصْحَـٰبِ ٱلْجَنَّةِ وَعْدَ ٱلصِّدْقِ ٱلَّذِى كَانُواْ يُوعَدُونَ ﴿١٦﴾

اینانند کسانی‌که در میان بهشتیان، بهترینِ آنچه را انجام داده‌اند از ایشان (به خوبی) خواهیم پذیرفت، و از گناهان کوچکشان در می‌گذریم؛ وعده‌ی راستین را که بدان وعده داده می‌شده‌اند(انجام می دهیم) ﴿۱۶﴾

آیهٔ ۱۶ ـ اینجا "**احسن ما عملوا**" ـ که بهترین اعمال شایسته مؤمنان است ـ مـورد قبول واقع شده، و آیا اعمال نیک فروترشان مورد قبول نیست؟ پاسخ این است که نخست اعمال برتر و نیکوتر پس از مرحلهٔ انجام وظیفهٔ شرعی قابل قبول است، یعنی مقام عمل را نزد خدا بالا می‌برد، ولی اعمال فروترشان که نقصانی در آنـها وجود دارد تنها انجام وظیفه است بدین معنی که مقامی بر آنها نمی‌افزاید و کم و کاستی هم در آنها ایجاد نمی‌کند؛ و مهمترش این است که اصولاً زیباترین اعمال مؤمنان در انعکاسشان به روز رستاخیز و در ملکوتشان پاداش آنـان است، و کـل پادشهاشان بر مبنای نیک‌ترین اعمالشان می‌باشد و نه دوگونه که اعمال نیکوترشان نیکوتر و اعمال کمترشان کمتر باشد، و اعمال فروترشان، چنان که اشاره شد، تنها مانع از عذابشان می‌باشد، ولی پاداش نیکشان همان بر مبنای نیکترین اعمال است، و آیاتی مانند (۱۲۱:۹) و (۳۸:۲۴) و (۷:۲۹) و (۳۵:۳۹) و (۱۶:۴۶) دلیل بر همین مطلب است که پاداش نیکان به میزان نیکترین اعـمالشان مـی‌باشد، و ایـن خـود مقتضای مزید رحـمت ربـانی است نسـبت بـه ایـن شـایستگان، و امـا مـعذبان و

جهنمیان، آیا عذابشان نسبت به اعمال بد و بدترشان عمومیت دارد؟ پاسخ این است که نخست به مقتضای عموم آیه "و رحمتی وسعت کل شی" رحمت پروردگار شامل آنان نیز می‌شود که از جمله همین بخشش سیئات کوچکتر آنان است، و تنها به خاطر بزرگترین سیئاتشان عذاب می‌شوند که آیهٔ خصوصی‌اش (۲۷:۴۱) است "و لنجزینهم اسوءَ الذی کانوا یعملون" که جزای حتمی بدکاران تنها به بدترین اعمالشان است که در نتیجه از اعمال ناپسند دیگرشان صرف نظر می‌شود، البته به شرط آنکه ظلم نباشد، و اینکه بر حسب آیاتی چند کفار چنانکه بر ترک اصول معذّبند بر ترک فروع نیز چنانند باید گفت مقصود اصول و فروع بزرگ است. اما کوچکترهاشان مخصوصاً در فروع واجب یا حرام به دلیل این آیه و مانند آن مستثنی است.

در هر صورت آیهٔ مورد بحث رحم ویژهٔ پروردگار است نسبت به شایستگان در دو بُعد که بعد دومش گذشت از گناهان کوچکشان می‌باشد، و آیه (۲۷:۴۱) دربارهٔ ناشیستگان است که آنها هم اینگونه مورد رحمت پرودگار قررا می‌گیرند که واجبات و محرمات کوچکشان معفوّ است.

روی این اصل باید گفت که خدا نه نسبت به اینان و نه آنان بر میزان عدل پاداش نمی‌دهد، بلکه بر میزان فضل و رحمت است، جز آنکه رحمتش نسبت به شایستگان بی‌نهایت و نسبت به دیگران محدود است به این حد که با گذشتن از بعضی گناهانشان ستمی به شایستگان روا نشود، و روی این اصل سه بعد از ابعاد عذاب نسبت به معذبان منفی است: عذاب عادلانه، و مهمتر از این عذاب ظالمانهٔ محدود و در آخر کار عذاب ظالمانهٔ غیر محدود، ولی با کمال تأسف این جریان سومین مشهور است که جهنمی‌هایی که هرگز شایستگی بهشت ندارند عذابشان بی‌پایان است!

وَ ٱلَّذِی قَالَ لِوَٰلِدَيْهِ أُفٍّ لَّكُمَآ أَتَعِدَانِنِيٓ أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَتِ ٱلْقُرُونُ مِن قَبْلِی وَ هُمَا يَسْتَغِيثَانِ ٱللَّهَ وَيْلَكَ ءَامِنْ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَٰذَآ

إِلَّآ أَسَـٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٧﴾ أُو۟لَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلْقَوْلُ فِىٓ أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ خَـٰسِرِينَ ﴿١٨﴾

و آن کس که به پدر و مادر خود گفت: «اف بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که (از گور زنده) برون خواهم شد؟ و حال آنکه همواره پیش از من نسل‌ها سپری (و نابود) شده‌اند.» (و) در حالی که آن دو خدای را به یاری همی طلبند (گویند): « وای بر تو! ایمان بیاور. به‌راستی وعده‌ی (عذاب) خدا حق است.» پس پسر می‌گوید: «این‌ها جز افسانه‌های پراکنده‌ی گذشتگان نخستین نیست.» ﴿۱۷﴾ اینان کسانی هستند که گفته‌ی (خدا) علیه ایشان - همراه با امّت‌هایی از جنّیان وامت‌هایی که همواره پیش از آنان (روزگارانی) به سر بردند - به حقیقت پیوست. بی‌گمان آنان (از) زیانکاران بوده‌اند. ﴿۱۸﴾

آیهٔ ۱۸ ـ اینجا در استحقاق عذاب "من الجن و الانس" بر خلاف روایاتی، هر دو را شریک در عذاب جهنم دانسته است.

وَلِكُلٍّ دَرَجَـٰتٌ مِّمَّا عَمِلُوا۟ وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَـٰلَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٩﴾

و برای هر یک در نتیجه‌ی آنچه انجام داده‌اند درجاتی است، و (با بزرگداشتشان) تا (خدا) اعمالشان را بهره‌ای وافی دهد؛ حال آنکه آنان ستم (هم) نمی‌شوند. ﴿۱۹﴾

آیهٔ ۱۹ ـ و اینجا درجات و مراتب چه شایسته‌اش و چه ناشایسته‌اش تنها درگرو عمل قرارگرفته و در جمع نسبت به درجاتشان دست‌کم مظلوم واقع نخواهند شد، و فراترش ـ چنانکه گفتیم ـ رحمت الٰهی شامل هر دو دسته است، و این "مما عملوا" تنها اعمال ظاهری نیست، آری اگر عمل در مقابل ایمان باشد چنین است ولی اگر مانند این آیه بگونه‌ای مطلق پس از درجات قرارگیرد اعمال باطن را نیز شامل است، بلکه این خود اولویت دارد که ایمان، عقیده، اخلاق و نیت پاک زیربنای اعمال مکلفان است، و در هر صورت این درجات چه درجات شایسته‌اش برای شایستگان و چه درکاتش برای دیگران تنها مربوط به اعمال درونی و برونی‌شان

می‌باشد، ولی "لیوفیهم اعمالهم" وفایش نسبت به بدکاران همان است که گفته شد، و نسبت به نیکوکاران از جملهٔ "ولدینا مزید" و مانندش استفاده می‌شود که بی‌نهایت است، و آیاتی هم از قبیل (۱۶۳:۳) و (۱۶۵:۶) بر جریان درجات گواه است.

وَ يَوْمَ يُعْرَضُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ عَلَى ٱلنَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَٰتِكُمْ فِى حَيَاتِكُمُ ٱلدُّنْيَا وَ ٱسْتَمْتَعْتُم بِهَا فَٱلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ ٱلْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِى ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَ بِمَا كُنتُمْ تَفْسُقُونَ ﴿۲۰﴾ وَ ٱذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنذَرَ قَوْمَهُۥ بِٱلْأَحْقَافِ وَ قَدْ خَلَتِ ٱلنُّذُرُ مِنۢ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِۦٓ أَلَّا تَعْبُدُوٓا۟ إِلَّا ٱللَّهَ إِنِّىٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۲۱﴾

و (به یاد آور) روزی را که آنهایی که کفر ورزیده‌اند، بر آتش نمایش داده می‌شوند (به آنان گفته شود:) «نعمت‌های پاکیزه‌ی خود را در زندگی دنیاتان (خودخواهانه) از میان بردید، و با آنها برخوردار شدید؛ پس امروز به (سزای) آنچه در زمین به ناحق سرکشی می‌نموده‌اید، و به آنچه نافرمانی می‌کرده‌اید، به عذاب خفّت‌بار گرفتار شوید.» ﴿۲۰﴾ و (هود) برادر عادیان را به یاد آر، چون قوم خویش را در ریگستان‌ها بیم داد - حال آن‌که از روبه‌رویش و از پشت سرش همواره هشداردهندگان گذشته‌اند - که: «جز خدا را مپرستید؛ همواره من بر شما از عذاب روزی بزرگ بیمناکم.» ﴿۲۱﴾

آیهٔ ۲۱ ـ اینجا «احقاف» به معنای ریگزارهاست، البته ریگزارهای بلند که ظاهراً منزلگاههای قوم عاد بوده، و طبق آیهٔ (۷:۸۹) همان "ارم ذات العماد" است که ظاهراً بهشت شداد بوده، و این خود مهمترین ساختمان‌های وسیع و رفیع کل تاریخ انسانی است که شاید همان قلعهٔ بعلبک لبنان باشد، چنانکه نگارنده آن را از نزدیک بررسی کرده، و یا دیدن سایر بناهای تاریخی جهان این گمان نزدیک است که قلعهٔ بعلبک همان ارم ذات العماد باشد گرچه اینجا احتمالاتی دیگر نیز وجود دارد مانند اینکه دره‌ای است میان عمان و مَهرَه، یا ریگزاری است میان عمان و حضرموت و یا مشرف بر دریا از کشور یمن، یا جایگاهی است در راه مکه از قادسیه، ولی اینها

بالفعل وجود خارجی ندارند و یا در برابر قلعهٔ بعلبک چیزی نیستند.

قَالُوٓاْ أَجِئْتَنَا لِتَأْفِكَنَا عَنْ ءَالِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّـٰدِقِينَ ﴿٢٢﴾ قَالَ إِنَّمَا ٱلْعِلْمُ عِندَ ٱللَّهِ وَأُبَلِّغُكُم مَّآ أُرْسِلْتُ بِهِۦ وَلَـٰكِنِّيٓ أَرَىٰكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿٢٣﴾ فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قَالُواْ هَـٰذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا ٱسْتَعْجَلْتُم بِهِۦ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٤﴾ تُدَمِّرُ كُلَّ شَىْءٍۭ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُواْ لَا يُرَىٰٓ إِلَّا مَسَـٰكِنُهُمْ كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْقَوْمَ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٢٥﴾ وَلَقَدْ مَكَّنَّـٰهُمْ فِيمَآ إِن مَّكَّنَّـٰكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَـٰرًا وَأَفْـِٔدَةً فَمَآ أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَآ أَبْصَـٰرُهُمْ وَلَآ أَفْـِٔدَتُهُم مِّن شَىْءٍ إِذْ كَانُواْ يَجْحَدُونَ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٢٦﴾ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُم مِّنَ ٱلْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا ٱلْأَيَـٰتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٧﴾ فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ قُرْبَانًا ءَالِهَةً ۖ بَلْ ضَلُّواْ عَنْهُمْ وَذَٰلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُواْ يَفْتَرُونَ ﴿٢٨﴾ وَإِذْ صَرَفْنَآ إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ ٱلْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقُرْءَانَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوٓاْ أَنصِتُواْ فَلَمَّا قُضِىَ وَلَّوْاْ إِلَىٰ قَوْمِهِم مُّنذِرِينَ ﴿٢٩﴾

گفتند: «آیا آمده‌ای که ما را از خدایانمان - با دروغ‌پردازی - برانی و برگردانی؟ پس اگر از راستان بوده‌ای، آنچه به ما وعده می‌دهی برایمان بیاور.» ﴿۲۲﴾ گفت: «تمامی علم تنها نزد خداست، و آنچه را بدان فرستاده شده‌ام به شما به‌درستی می‌رسانم. ولی من شما را گروهی می‌بینم که نادانی می‌کنید.» ﴿۲۳﴾ پس هنگامی که آن (عذاب) را (به صورت) نمادین (چون) ابری سوی وادی‌های خود دیدند، گفتند: «این ابری نمادین است که برای ما باران‌آور است.» (هود گفت:) «بلکه آن چیزی است که بدان بسی

شتاب می‌کردید. (این ابرنما) بادی است که در آن عذابی پر درد است.» ﴿۲۴﴾ «همه چیز را به دستور پروردگارش از بنیان بر می‌کند.» پس چنان شدند که جز جایگاه‌هاشان دیده نمی‌شد. این چنین گروه مجرمان را سزا می‌دهیم. ﴿۲۵﴾ و به‌راستی همچنان در چیزی به آنان امکان دادیم، که به شما در آن (چنان) امکانی ندادیم، و برای آنان گوش‌ها و دیده‌ها و دل‌هایی شعله‌ور [: نیرومندتر از شما] قرار دادیم، و چون به نشانه‌های خدا انکار می‌ورزیدند، نه گوش‌هاشان و نه دیدگانشان و نه دل‌های شعله‌ورشان! به هیچ وجه از چیزی بی‌نیازشان نکرد، و آنچه بدان ریشخندش می‌کردند آنان را فراگرفت. ﴿۲۶﴾ و بی‌گمان، گروه‌هایی (در) پیرامونتان را بی‌چون هلاک کردیم، و آیات خود را (برایشان) گونه‌گون بیان داشتیم، شاید آنان (از بیراهه‌شان به راه خدا) بازگردند. ﴿۲۷﴾ پس چرا کسانی را که مادون خدا را، به منزله‌ی معبودانی برای تقرّب (به خدا) اختیار کرده بودند، آنان را یاری نکردند، بلکه از آنان پنهان شدند؟ و این بود دروغشان و آنچه به گزاف برمی‌بافته‌اند. ﴿۲۸﴾ و چون تنی چند از جنّیان را سوی تو روانه کردیم، حال آنکه قرآن را به‌خوبی می‌شنوند؛ پس هنگامی که به محضرش رسیدند (به یکدیگر) گفتند: «(خودتان و دیگران را) ساکت کنید.» و چون به انجام رسید، هشدار دهندگان سوی قوم خود بازگشتند. ﴿۲۹﴾ گفتند: «ای قوم ما! همانا ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده، حال آنکه تصدیق کننده‌ی کتاب‌هایی برابر روی اوست، و سوی حقّ و سوی راهی راست راهبری می‌کند.» ﴿۳۰﴾ «ای قوم ما! دعوت کننده‌ی (سوی) خدا را اجابت کنید، و به او ایمان آرید، تا خدا برخی از گناهانِ دنباله‌دارتان را برایتان بپوشاند، و از عذابی پر درد پناهتان دهد.» ﴿۳۱﴾ «و هر کس دعوت کننده‌ی سوی خدا را اجابت نکند، در زمین درمانده کننده‌ی (خدا و خداییان) نیست، و پس از او اولیایی ندارد. اینان در گمراهی آشکارگرند.» ﴿۳۲﴾

آیات ۲۹ تا ۳۲ ـ جریان روانه شدن گروهی از جنیان است نزد رسول خدا ﷺ که در محلی بنام حجون در مکه در جوار قبرستان ابی‌طالب بوده، در مکانی بنام مسجد جن که هنوز هم برقرار است و نگارنده حدود یکسال از دو سال هجرت مکی‌ام همسایه با همین حجون و مسجد جن بوده و سورهٔ جن را نیز همانجا به زبان عربی

الفرقان تفسیر کرده‌ام.

اینجا «**صرفنا**» همان روانه کردن این جنیان است از طرف خدا بسوی رسـول خدا ﷺ که قرآن را بشنوند، البته این «**صرفنا**» به معنی الهام است نه وحی، زیـرا وحی رسالتی با رسالت آخرین پایان پذیرفته، و اصولاً آیاتی هم که با لفظ وحـی الهام تکوینی به زمین و الهام غریزی به مانند زنبور عسل و الهام معرفتی به مؤمنان شایسته مانند حضرت مریم علیها السلام و مادر موسی علیه السلام دارد، این الفاظ وحی با مراحل گوناگونش در جمع وحی رسالتی نیست فقط گزارشی از جریانهای موضوعی است، ولیکن از هنگام وحی رسالتی به رسول بزرگوار اسلام وحی حتی از نظر لفظی هم نسبت به دیگران در کل قرآن نیامده.

و این "**نفراً من الجن**" که سه تا نه نفر باشند، البته از شـایسته‌ترین افـراد جـنیان بوده‌اند که با شنیدن قرآن در بازگشتشان از پیام آوران وحی قرآن بوده‌اند و نـه از پیامبران، البته ممکن و شایسته است که اینان پیش از رسالت آخـرین از رسـولان بنی‌اسرائیل بوده‌اند ولی در عین حالی که هیچ رسولی از رسالتش عزل نمی‌شود ولی این جنیان که رسالتهای پیش از رسول اسلام را داشته‌اند با پایان یافتن وحی از رسالتشان عزل شده و مبلغان درجهٔ اول رسالت اسلامی در گروه جنیان شده‌اند

برتر از اینان حضرت مسیح علیه السلام است که هنوز هم زنده می‌باشد ولی دیگر رسول نیست، بلکه خود از معصومان پیرو رسالت اسلامی است.

جنیان از نظر قرآن گروه دوم از مکـلفان بـه شـریعت قـرآنـند کـه رسـالت‌های رسولانشان در حاشیهٔ رسالتهای انسان، و ایمان مـؤمنانشان نـیز درحـاشیهٔ ایـمان انسانهاست، و در آیات مورد بحث و سوره جن و سورهٔ الرحمن به تفصل به میان آمده‌اند و احیاناً چنانکه در سوره الرحمن تکرار شده با گروه انسان در یک خطاب دوگانه مکرر آمده‌اند.

اصل جنیان از آتش تیز و سموم است و اینها دو دسـته‌انـد: شـیاطین، و غـیر شیاطین و تفصیل جریان دوگانه بودنشان و جهات دیگرشان در سورهٔ جن خواهد آمد.

قَالُوا يَـٰقَوْمَنَآ إِنَّا سَمِعْنَا كِتَـٰبًا أُنزِلَ مِنۢ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِىٓ إِلَى ٱلْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٣٠﴾ يَـٰقَوْمَنَآ أَجِيبُوا۟ دَاعِىَ ٱللَّهِ وَءَامِنُوا۟ بِهِۦ يَغْفِرْ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣١﴾ وَمَن لَّا يُجِبْ دَاعِىَ ٱللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِى ٱلْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُۥ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءُ أُو۟لَـٰٓئِكَ فِى ضَلَـٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٣٢﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا۟ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَلَمْ يَعْىَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَـٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يُحْۦِىَ ٱلْمَوْتَىٰ بَلَىٰٓ إِنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٣﴾ وَيَوْمَ يُعْرَضُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ عَلَى ٱلنَّارِ أَلَيْسَ هَـٰذَا بِٱلْحَقِّ قَالُوا۟ بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا۟ ٱلْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٤﴾ فَٱصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُو۟لُوا۟ ٱلْعَزْمِ مِنَ ٱلرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِل لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوٓا۟ إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍۭ بَلَـٰغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا ٱلْقَوْمُ ٱلْفَـٰسِقُونَ ﴿٣٥﴾

آیا و ندانستند آن خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفرید - حال آنکه در آفریدن آنها درمانده نگردید - می‌تواند مردگان را (نیز) زنده کند؟ آری، همواره اوست که بر همه چیزی بسیار تواناست. ﴿۳۳﴾ و روزی که کافران بر آتش نمایش داده می‌شوند (از آنان پرسیده شود:) «آیا این حق نیست؟» گویند: «سوگند به پروردگارمان (که) آری!» فرمود: «پس به (سزای) آنچه کفر می‌ورزیده‌اید عذاب را بچشید.» ﴿۳۴﴾ پس چنان که پیامبران اولوالعزم صبر کردند، صبر کن، و برای (عذاب) آنان [: کافران] شتابزده مباش. روزی که آنچه را وعده داده می‌شوند بنگرند، گویی آنان جز ساعتی از روز را (درگذشته) نمانده‌اند؛ (این خود) رسانه‌ای (بزرگ) است. پس آیا جز گروه نافرمانان هلاک می‌شوند ﴿۳۵﴾

آیهٔ ۳۵ ـ در این آیه حامل رسالت آخرین: خاتم النبیین و بزرگترین اولوالعزم از

پیامبران، مأموریت یافته که همچون سایر پیامبران اولوالعزم در برابر کل موانع رسالتی‌اش همچنان صبر پیشه کند، و اوالوالعزم چنانکه با الفاظ گوناگون در جای‌جای قرآن یاد شده‌اند همان پنج نفر معروفند که صاحبان شریعت‌های مستقل می‌باشند، عزم به معنی پایداری، جدیت، و فرض است که فوق وجوب می‌باشد، و نیز صبر و بردباری است، که این بزرگواران در این پنج امتیاز از تمامی رسولان آلهی گوی سبقت ربوده‌اند، که در پایداریشان در کل ابعاد رسالتی هیچگونه سستی نورزیده‌اند، و در فرائض وحیانی استقلال دارند، و نیز در سایر اوصاف پنجگانه که اشاره شد بر دیگران مقدّمند، مثلاً آدم علیه‌السلام از اولوالعزم نبود زیرا طبق آیهٔ (۱۱۵:۲۰) در برابر خدا دچار نسیان شد که "**فنسی و لم نجد له عزماً**" و طبق آیهٔ (۱۲۱:۲۰) بر اثر این عصیان گمراه شد، و یونس علیه‌السلام موافق (۸۷:۲۱) در آستانهٔ دعوت رسالتی‌اش سستی بخرج داد که از میان گروه کافران پا به فرار گذاشت تا خدا او را در شکم ماهی زندانی کرده، و بالاخره این پنج بزرگوار با این پنج خصوصیت بر کل پیامبران آلهی سبقت و افضلیت و امامت دارند، و بر حسب "**من دارت علیهم الرَحیٰ**" نوح، ابراهیم، موسی، عیسی علیهم‌السلام و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشند که آسیاب وحی بر محور آنان می‌گشته، و در نتیجه دیگران از مأمومان و پیروانشان می‌باشند.

اینجا جای این سؤال است که در صورت سبقت رسالتی خاتم النبیین صلی‌الله‌علیه‌وآله چرا حضرتش در آیهٔ مورد بحث مأموریت یافت که همانند چهار اولعزم دیگر صبر کرده و هرگز شتاب نکند، پاسخ این است که راه این بزرگواران راه خود آنان نیست بلکه همان صراط مستقیمی ربانی است که پروردگار به درجات گوناگون برایشان مقرر کرده، روی این اصل پیامبر بزرگوار اسلام مأموریت دارد که در همان صراط مستقیم گام نهد گرچه صراطش و استقامتش طبق بسیاری از آیات قرآن بر آنان مقدم است، مانند آیهٔ (۸۱:۳) که حضرتش را اضافهٔ بر ختم رسالت رسولی بسوی کل رسولان صاحب کتاب معرفی کرده، و حال آنکه ولادت و بعثتش در فعلیت کونی پس از همهٔ آنان است، اما مقام رسالتش بر کل آنان مقدم است، بگونه‌ای که این بزرگواران از امت این رسالت محسوبند، چنانکه "**ثم جاءکم رسول مصدقٌ لما معکم**" این رسالت را از انحصار به مکلفان زمان حضرتش تا رستاخیز جهان برون آورده و شامل کل رسولان پیشین نیز کرده است، برای تفصیل به آیه مربوطه ﷺ مراجعه شود.

سورهٔ محمّد [قتال]

این دو نام برای این سوره بر مبنای این است که در این سوره محمدِ قتال و قتالِ محمد به میان آمده‌اند، و همانگونه که حضرتش محور دعوت رسالت ربانی است براین قتال با دشمنان مهاجم علیه اسلام و مسلمانان نیز محور و فرمانده کل نیروهای مسلح است.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَ صَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَـٰلَهُمْ ﴿١﴾ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ وَ ءَامَنُواْ بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَ هُوَ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بَالَهُمْ ﴿٢﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱتَّبَعُواْ ٱلْبَـٰطِلَ وَ أَنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّبَعُواْ ٱلْحَقَّ مِن رَّبِّهِمْ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَـٰلَهُمْ ﴿٣﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

کسانی که کافر شدند و (مردمان را) از راه راهوار خدا باز داشتند (خدا) اعمال آنان

را (تباه و) گمراه کرد. ﴿۱﴾ و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کردند و به آنچه تدریجاً بر محمد ﷺ فرود آمد گرویدند - حال آنکه آن تمامی حقّ از جانب پروردگارشان است - (خدا نیز) بدی‌های‌شان را زدود و خاطره‌ی مهمشان را اصلاح کرد. ﴿۲﴾ این بدین سبب است که آنان که کفر ورزیدند، بی‌گمان از باطل پیروی کردند. و کسانی که ایمان آوردند از تمامی حق - که از جانب پروردگارشان است - به‌راستی پیروی کردند. این‌گونه خدا برای (بیداری) مردمان مثال‌هایشان را می‌زند. ﴿۳﴾

آیهٔ ۱ ﷺ ـ کفر دو بعدی موجب اختلال اعمال کافران مهاجم شناخته شده، که هم کافرند، و هم باز دارندهٔ دیگران از پیمودن راه خدایند، که این کفر بدترین فتنه و از کشتار هم بدتر است، این کشتن بدن است و آن کشتار روح که نتیجه‌اش در تمامی نشئه‌های زندگی گمراهی اعمالشان می‌باشد. که پس از دو عامل کفر و باز داری از راه خدا، خدا نیز آنها راگمراه می‌کند، و نه تنها هدایتشان نمی‌کند بلکه به جزای این کفرشان گمراهشان نیز می‌کند، و این خود مثلثی است برای پی‌آمد گمراهیشان، که در برابرشان مؤمنان شایسته هم مورد بخشش‌اند و هم خدا به پاداش ایمان و عمل صالحشان شایسته‌ترشان می‌کند.

فَإِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَضَرْبَ ٱلرِّقَابِ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّواْ ٱلْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّۢا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَآءً حَتَّىٰ تَضَعَ ٱلْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَآءُ ٱللَّهُ لَٱنتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَاْ بَعْضَكُم بِبَعْضٍ وَٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَـٰلَهُمْ ﴿٤﴾

پس چون با کسانی که کفر ورزیده‌اند برخورد کنید، پس (باید همتتان) زدن گردن‌هاشان [و گردن‌کشانشان] (باشد) تا هنگامی که آنان را (در کشتار) از پای درآوردید. پس (اسیران را) به شدت در بند کشید؛ در نتیجه یا (بر آنان) منّت نهید (و

آزادشان کنید) و یا فدیه بگیرید (که عوضشان را از اسیرانتان بازپس گیرید) تا جنگ، سنگینی‌هایش را فرونهد. این است (دستور خدا) و اگر خدا بخواهد، از ایشان انتقام می‌کشد، ولی (فرمان پیکار داد) تا برخی از شما را به وسیله‌ی برخی (دیگر) بیازماید. و کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، هرگز (خدا) کارهایشان را ضایع نمی‌کند. ﴿۴﴾

آیهٔ ۴ ـ "**ضرب الرقاب**" به میان آمده و اینجا اشاراتی چند است: زدن گردنها که کشتنی است قطعی و از نظر تاکتیک جنگی تنها زخمی کردن دشمنان کافی نیست، که برای ریشه‌کن کردن آنان گردنهای این گردنکشان بایستی قطع گردد، و معنی دیگر رقاب از رقبه به معنای بندگی است که این بندگان شیطان بایستی محو گردند، و در صورت اول چرا به جای رئوس، رقاب آمده؟ نکته این است که گویی اینها فاقد سرهای انسانی می‌باشند، چنانکه در آیهٔ (۱۲:۸) از آن تعبیر به "**فوق الأعناق**" شده به معنی بالای گردنها، که لفظ سر در این دو آیه نیامده، و نیز به معنای گردنکشان کفر است، زیرا در جنگ محور کشتار همانانند که برای شکست دشمن نخست بایستی گردنکشان و سردمداران دشمن را نابود کرد.

این جریانها تا هنگام شکست قطعی آنان ادامه دارد که گروهی کشته و گروهی فراری و گروهی هم دستگیر شوند، و نسبت به گروه آخرین در صورت مصلحت جنگی آنان را به گونه‌ای مجانی آزاد کنند و یا با مصلحتی دیگر در برابر آزادیشان فدیه و بدلی دریافت کنند و این بدل اعم است از بدل مالی و مهمترش بدل شخصی است که به جای هر یک از دستگیر شدگان مسلمان کافری را رها سازند و بالاخره همه و همهٔ این تاکتیکهای جنگی بر مبنای نظرات رئیس کل قوا و فرماندار جنگ است که در صورت عدم عصمتش بایستی با کاردانی و مشورت انجام گیرد.

در هر صورت اگر خدا بخواهد بدون جنگ و بدون تاکتیکهای جنگی کفار را مغلوب می‌سازد، ولکن "**لیبلو بعضکم ببعض**" که بایستی در این برخوردها که آزمونی است بزرگ آزموده شوید، و سنت اسباب و مسببات همچنان برقرار است، جز در مواردی استثنایی مانند پیروزی مسلمانان در جنگ بدر و فتح مکه.

سَيَهْدِيهِمْ وَ يُصْلِحُ بَالَهُمْ ﴿۵﴾ وَ يُدْخِلُهُمُ ٱلْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ ﴿۶﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَنصُرُواْ ٱللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ﴿۷﴾

به زودی آنان را راه می‌نماید، و خاطرات و یادآوری مهمشان را اصلاح می‌کند. ﴿۵﴾ و در بهشتی که آن را برایشان شناسایی داده، ایشان را درمی‌آورد. ﴿۶﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! اگر (دین) خدا را یاری کنید، خدا (هم) یاریتان می‌کند، و گام‌هایتان را استوار می‌دارد. ﴿۷﴾

آیهٔ ۷ ـ اینجا نصرت ربانی به میان آمده که اگر شما مؤمنان خدا را یاری می‌کنید خدا نیز شما را یاری کند، و در راه خدا پایدارتان می‌نماید، و این یاری کردن خدا بدین معنا نیست که خدا خود نیازمند یاری مؤمنان است، بلکه این خود یاری در راه خدا و یاری نسبت به دین خداست برای خود مؤمنان.

امکان این هست که خدا بدون هیچ حرکتی مردمی هم دشمنان ایمان را نابود سازد و هم دینش را خواه ناخوه در میان مؤمنان و بلکه غیر مؤمنان نیز پای بر جا نماید، ولی همان‌گونه که اشاره شد عالم عالم تکلیف و اختیار است و دین خدا هم برای خود ذات اقدس الهی ﷻ نیست بلکه برای اصلاح مکلفان است، و چنانکه در آیهٔ (۵۲:۳) عیسی بن مریم ﷺ از حواریین پرسید یاران من به سوی خدا کیانند، اینجا هم "تنصروا الله" یاری به سوی خداست و نه یاری خدا، یعنی سالکان الی الله در این راه بایستی حتی‌الإمکان پای بر جا و شکیبا باشند تا جان و ایمان خودهاشان و سایر مسلمانان از دستبرد دیگران همچنان در امان باشد.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَتَعْسًا لَّهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَـٰلَهُمْ ﴿۸﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَـٰلَهُمْ ﴿۹﴾ أَفَلَمْ يَسِيرُواْ فِى ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ دَمَّرَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَـٰفِرِينَ أَمْثَـٰلُهَا ﴿۱۰﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ مَوْلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَأَنَّ ٱلْكَـٰفِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ ﴿۱۱﴾ إِنَّ

ٱللَّهَ يُدْخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ وَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ ٱلْأَنْعَـٰمُ وَ ٱلنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ ﴿١٢﴾

و کسانی که کفر ورزیدند، پس (خدا) نگونساری بر ایشان نهاد، و اعمالشان را بر باد داد. ﴿۸﴾ این همواره بدین سبب است که اینان آنچه را خدا نازل کرده هرگز خوش نداشتند، پس (خدا نیز) کارهایشان را فرو ریخت (و بی‌ثمر کرد). ﴿۹﴾ پس مگر در زمین نگشته‌اند تا بنگرند فرجام کسانی که پیش از آنها بودند چگونه بود؟ خدا بر (سروسامان)شان هلاکتی ویرانگر فرود آورد، و برای کافران همانندهایش می‌باشد. ﴿۱۰﴾ این همواره برای آن است که خدا مولا و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند. همانا کافران را هیچ مولایی (ربّانی) نیست. ﴿۱۱﴾ بی گمان خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته(ی ایمانشان) کرده‌اند، در باغ‌هایی که از زیر(درختان سر درهم)شان نهرها روان است در می‌آورد. و کسانی که کافر شدند، بهره(ی حیوانی) می‌برند، و همان‌گونه که چارپایان می‌خورند می‌خورند و جایگاه و پایگاهشان آتش است. ﴿۱۲﴾

آیهٔ ۱۲ ـ اینجا بهره‌گیری حیوانی برای کافران مورد سرزنش است، و آیا این سرزنش شامل حیوانها نیز می‌شود که کلاً زندگیشان حیوانی است و نه انسانی؟ پاسخ منفی است زیرا حیوان در بعد حیوانیت هرگز نمی‌تواند پای فراتر نهد و وظیفهٔ انسانی را انجام دهد و در همان جریان حیوانیت خود بر حسب آیاتی چند نسبت به حضرت اقدس الٰهی ﷻ ثناگو است، لیکن این انسان که بعد عقلانی و درونیش بسی قوی‌تر از بعد جسمانی و برونی اوست، که با بهترین وسایل درونی و برونی خدا دادیش همچنان توان سلوک الی الله و تکاملهای معرفتی و عملی را دارد، روی این اصل ترکش تنزل از انسانیت است و نه صرف حیوانیت، و چنانکه در آیاتی دیگر مانند "**اولئک کالأنعام بل هم اضل**" (۱۷۹:۷) اینان را گمراه‌تر از حیوانات دانسته، زیرا اگر حیون تکامل انسانی ندارد خود روی قصور خلقتی اوست و نه از روی تفصیر، ولی انسانی که همچون حیوان بماند این خود تقصیری بزرگ است، چنانکه در آیهٔ

آخرین سورهٔ احزاب همین انسان خائن‌ترین آفریدگان معرفی گشته که تنزل از حالت انسانی و حتی حیوانی بزرگترین خیانت است که "انّه کان ظلوماً جهولا".

وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِّن قَرْيَتِكَ ٱلَّتِيٓ أَخْرَجَتْكَ أَهْلَكْنَـٰهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ﴿١٣﴾ أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِۦ كَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهْوَآءَهُم ﴿١٤﴾ مَّثَلُ ٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِى وُعِدَ ٱلْمُتَّقُونَ فِيهَآ أَنْهَـٰرٌ مِّن مَّآءٍ غَيْرِ ءَاسِنٍ وَأَنْهَـٰرٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُۥ وَأَنْهَـٰرٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّـٰرِبِينَ وَأَنْهَـٰرٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَـٰلِدٌ فِى ٱلنَّارِ وَسُقُواْ مَآءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَآءَهُمْ ﴿١٥﴾

و چه بسیار از گروه‌هایی که - نیرومندتر از آن گروهی بودند که تو را از قریه‌ات بیرون راندند - ما هلاکشان کردیم. پس برایشان هرگز یاوری نیست. ﴿۱۳﴾ آیا پس کسی که بر حجّتی روشن از جانب پروردگار خویش بوده است، چون کسی است که بدی کردارش برای او زیبا جلوه داده شده؟، و (اینان) هوس‌های خودشان را پیروی کردند؟ ﴿۱۴﴾ مَثَلِ بهشتی که پرهیزگاران (به آن) وعده داده شدند، (این است که) در آن نهرهایی است از آبی که رنگ و بو و طعمش برنگشته؛ و نهرهایی از شیری که مزه‌اش دگرگون نشده؛ و نهرهایی از باده‌هایی که برای نوشندگان لذّتی است (عاقلانه) و نهرهایی از انگبینِ ناب. و در آنجا از هر گونه ثمراتی برایشان (فراهم) است، و (از همه بالاتر) پوششی از پروردگار آنهاست. آیا چنین کسی (در چنین باغی دل‌انگیز) مانند کسی است که جاودانه در آتش است، و (اینان) آبی جوشان به خوردشان داده شد، پس معده‌هاشان را از هم فرو پاشید؟ ﴿۱۵﴾

آیهٔ ۱۵ ـ "أنهار من خمر" که از جملهٔ آشامیدنی‌های بهشتیان دانسته شده، خمر دنیوی نیست که پوشانندهٔ عقل است، بلکه این خمر بهشتی میباشد که پوشانندهٔ هواهای نفسانی و درخشانگر روح و جسم بهشتیان است، زیرا "لذة اللشاربین" به معنای

لذتی است در هر دو بعد درونی و برونی، چنانکه در آیاتی همچون (۴۷:۳۷) و (۱۹:۵۶) این حقیقت نمودار است.

وَ مِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰٓ إِذَا خَرَجُواْ مِنْ عِندِكَ قَالُواْ لِلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ مَاذَا قَالَ ءَانِفًا أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ ٱتَّبَعُوٓاْ أَهْوَآءَهُمْ ﴿۱۶﴾ وَٱلَّذِينَ ٱهْتَدَوْاْ زَادَهُمْ هُدًى وَ ءَاتَىٰهُمْ تَقْوَىٰهُمْ ﴿۱۷﴾ فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا ٱلسَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً فَقَدْ جَآءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّىٰ لَهُمْ إِذَا جَآءَتْهُمْ ذِكْرَىٰهُمْ ﴿۱۸﴾

و از (میان) ایشان [: منافقان] کسانی‌اند که (در ظاهر) به (سخنان) تو همی گوش فرا می‌دارند، تا هنگامی که از نزد تو بیرون روند. به دانش‌یافتگان (وحیانی) گویند: «لحظاتی پیش چه گفت؟» اینان همانانند که خدا بر دل‌هایشان مُهر زده است. و (اینان) هوس‌هایشان را پیروی کردند. ﴿۱۶﴾ و (اما) کسانی که به هدایت گراییدند (خدا) آنان را (هر چه) بیشتر هدایت کرد، و (پاداش) پرهیزگاریشان را (شایسته‌ی هدایتشان) به آنان داد. ﴿۱۷﴾ پس آیا (کافران) جز این انتظار می‌برند و می‌نگرند که رستاخیز به ناگهان آنان را در رسد؟ در صورتی که نشانه‌ها و شروطش اینک به‌راستی پدید آمده است. پس اگر (رستاخیز) آنان را در رسد، دیگر چه زمانی (جای) یادواره‌ی آنان است؟ ﴿۱۸﴾

آیهٔ ۱۸ ـ اشاره‌ای به اشراط ساعت است که مقصود مقدماتی است نشانگر رستاخیز، زیرا أشراط به معنای نشانگرهایی است برای قیامت که خود مشروط به این نشانه است، مثلاً زنده کردن مردگان در طول تاریخ رسالتها خود نشانگری گذشته و عینی از برای رستاخیز است، و نیز رجعت و بازگشت گروهی از مردگان در حکومت جهانشمول مهدوی علیه السلام بر حسب آیاتی چند نمودار این حقیقت و از جملهٔ نمونه‌های کونی ساعت نخستین و قیامت مرگ است که در آن زمان کل جهان هستی منفجر می‌گردد مانند انشقاق قمر که "اقتربت الساعة و انشق القمر": «ساعت مرگ

جهان نزدیک شد و ماه از میان شکافت» که این خود نمونه‌ای است برای تأیید انفجار آیندهٔ ماه، و از جملهٔ اشراط ساعت همین رسالت آخرین است و چنانکه از حضرتش روایت است که "انا و اساعة کهاتین" من و ساعت قیامت همچون این دو انگشت نزدیک به هم و نابرابرند» که از زمان من تا ساعت نزدیکتر از زمان نخستین تا زمان رسالت آخرین است.

و از جمله اشراط الساعه فتح یأجوج و مأجوج است که در آیات کهف به تفصیل تبیین گشته.

فَاعْلَمْ أَنَّهُۥ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ وَٱسْتَغْفِرْ لِذَنۢبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَـٰتِ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَىٰكُمْ ﴿١٩﴾

پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست؛ و برای کار دنباله‌دار دشوار رسالتت (از شرّ کافران از خدا) پوششی بجوی، و برای مردان و زنان باایمان (نیز) پوشش بخواه، و خداست که جابه‌جایی و پناهگاه و جایگاه شما را می‌داند. ﴿۱۹﴾

آیهٔ ۱۹ ـ اینجا در امر «فاعْلَم» اگر تنها رسول خدا و یا با دیگران نیز مأموریت دارد که با حقیقت کلمهٔ توحید آشنا گردد جای این پرسش است که حضرتش پیش از رسالتش از آغاز درایتش بزرگترین موحد بوده تا چه رسد به زمان این رسالت که بزرگترین رسالتهای ربانی است. پس چگونه این مأموریت برای او و یا شامل اوست که بداند خدایی جز خدا نیست؟ پاسخ این است که علم و معرفت توحیدی را درجاتی است، و درست است که حضرتش در بالاترین دانش و بینش و معرفت توحیدی است جزآنکه این جریان همچنان تا بی‌نهایت برای حضرتش تداوم دارد، چنانکه آیاتی از قبیل "فاعبد ربک حتی یأتیک الیقین" (۹۹:۱۵) این حقیقت را تبیین می‌کند، که امر به عبادت و پرستش دربارهٔ حضرتش پایانی ندارد، زیرا خدا بی‌پایان است و معرفتش نیز دارای پایانی نیست، و روی این اصل در مثلث زمان دنیا و برزخ و آخرت ـ که آخرتش هم پایانی ندارد ـ وی همچنان مأمور است به تداوم عبادت برای تداوام و مزید معرفت نیز برای عبادت که با این دو بال عبادت و معرفت به

سوی شناخت بی‌نهایت خدا همچنان در پرواز است.

"و استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات" اینجا طلب پوشش است از برای ذنب حضرتش و سپس برای مردان و زنان با ایمان، و ذنب ـ چنانکه در سورهٔ فتح به تفصیل خواهد آمد ـ دارای دو معناست: بزرگترین خیرات و بدترین شرور و بدیها، و پیامبر بزرگوار که تمامش همه‌گونه و در هر حال خیر است وهرگز گناهی نداشته تا برای پوشش آن از خدا درخواست کند. بلکه این خود ذنب عصمت و رسالت قرآنی است که از نظر و تصمیم کافران عاقبتهای وخیم دنیوی داشت، و پیامبر بزرگوار مأموریت دارد که از خدا درخواست پوششی نسبت به این پیامدهای خطرناک بکند و چنان هم شد. که "انا فتحنا لک فتحاً مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر" با این پوشش ربانی به وسیلهٔ فتح مکه هم زیانها و مصیبتهای گذشته در بوتهٔ فراموشی نهاده شد که به معنای رفع است، و هم از پیامیدهای آینده در اثر این فتح مبین به کلی جلوگیری شد که به معنی دفع است.

سپس برای حضرتش استغفاری دیگر است که پوششی از حالت فعلی حضرتش با تداوم در عبودیت و معرفتش می‌باشد که هم تنزلی نکند و هم در حال ترقی باشد، چنانکه در "اهدنا الصراط المستقیم" دربارهٔ حضرتش گذشت، این در رابطهٔ با ذنب حضرتش.

و اما "لِلمؤمنین و للمؤمنات"، اینجا برای مؤمنان ذنب تکرار شده و این خود دلیلی است بر اینکه غفران نسبت به آنان اعم است از گناه که تمام مراحل ذنب و گناه را در بر دارد.

وَ يَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ فِيهَا ٱلْقِتَالُ رَأَيْتَ ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ ٱلْمَغْشِىِّ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْمَوْتِ فَأَوْلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٠﴾ طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ ٱلْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُواْ ٱللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ ﴿٢١﴾ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُواْ فِى

ٱلْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوٓاْ أَرْحَامَكُمْ ﴿٢٢﴾ أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَىٰٓ أَبْصَـٰرَهُمْ ﴿٢٣﴾ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَآ ﴿٢٤﴾

و کسانی که ایمان آوردند می‌گویند: «چرا سوره‌ای [: مجموعه‌ای از آیات درباره‌ی جهاد] نازل نشد؟» پس هنگامی‌که سوره‌ای محکم نازل شد و در آن نامِ کشتار آمد، آنان که در دل‌هاشان مرضی هست - مانند کسی که به حال بیهوشی مرگ افتاده - به تو می‌نگرند. پس (همین حالت) برایشان بهتراست. ﴿۲۰﴾ فرمان‌پذیری و سخنی شایسته (برایشان بایسته) است، و هنگامی که کار به تصمیم کشد، همواره خیر آنان در این است که با خدا در عمل و سخن راست باشند (که تنها این) برایشان خوب است. ﴿۲۱﴾ پس (ای منافقان!) آیا امید بستید (که) اگر سرپرست مردم شدید، در زمین افساد کنید و خویشاوندی‌های خود را از هم بگسلید؟ ﴿۲۲﴾ اینان (همان) کسانی‌اند که خدا آنان را لعنت کرده؛ پس گوش‌ها (دل ها)شان را کر و چشم‌ها(ی دل‌ها)شان را کور کرده است. ﴿۲۳﴾ آیا پس آیات قرآن را با نگرشی جامع (درست) نمی‌اندیشند؟ یا بر دل‌هایی قفل‌هایشان نهاده شده است؟ ﴿۲۴﴾

آیهٔ ۲۴ ـ در این آیه تدبر در قرآن به میان آمده که اگر قفلهای دربهای قلوب باز باشد امکان تدبر در قرآن همچنان پایدار است، از لحاظ اینکه قلبهای انسانها محور اصلی فرماندهی کل نیروهای دراکهٔ انسانیت است، و اگر این قلبها برای ادراکات فطری و عقلی باز باشند در جمع امکان تدبر در قرآن را در پی دارند، ولی دربهای بستهٔ، غیر وارسته چنان امکانی ندارند.

أقفال، إغفال، شهوت، جهالت و ... دربهای قلوب را همچنان می‌بندند، و در اینصورت سایر قوای دراکهٔ انسانی اگر هم فعالیتهایی شایسته داشته باشند چون راهی به مرکز فرماندهی قلب ندارند بی‌اثر می‌مانند. و از کارآیی باز می‌ایستند، سپس آنها هم ازکار می‌افتند، که اینجا انسان منهای انسان می‌شود.

تدبر از نظر لغت کوشش و کاوشی است خستگی ناپذیر برای یافتن حقایقی از ظواهری مناسب که این آیات را با مناسباتی تناگانگ یکجا و همسان کند تا معنای مقصود را سامان دهد، چه از نظر لغت یا جمله و یا آیه و سوره که این تفسیر قرآن

بقرآن است و در مثلث تدبر در تفسیر، تدبر در معرفت و ایمان و با نتیجهٔ تدبر در عمل بر وفق آن می‌باشد، که در برابرش ثالوثی از از عدم تدبر است، که عدم کاوش در شناخت معانی قرآن، و سپس عدم تدبر در ایمان پس آنگاه ترک تدبر در اعمال موافق ایمان است.

آیات تدبر در قرآن در جای‌جای قرآن گونه‌گون است، مانند آیهٔ (۲۹:۳۸) که همین تدبر را از اهداف متعالی قرآن دانسته و آیهٔ (۸۲:۴) آن را وسیلهٔ شناخت ربانی بودنش می‌داند، و در آیاتی از سورهٔ قمر قرآن را کلاً برای تذکر به حقایق وحیانی آسان خوانده، و بالاخره همان را بخودی خود برای دریافت کل حقایق وحیانی کافی دانسته که درست و نادرست روایات را بر محور قرآن دانسته است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱرْتَدُّوا۟ عَلَىٰٓ أَدْبَـٰرِهِم مِّنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْهُدَى ٱلشَّيْطَـٰنُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٥﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا۟ لِلَّذِينَ كَرِهُوا۟ مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِى بَعْضِ ٱلْأَمْرِ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ ﴿٢٦﴾ فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَـٰرَهُمْ ﴿٢٧﴾

بی‌گمان، کسانی که - پس از آنکه (راهِ) هدایت بر آنان روشن شد - به گذشته‌ها(ی باطل)شان برگشتند، شیطان برایشان (خواسته‌های شیطانیشان را) آراسته، و به آرزوهای دور و درازشان انداخته است. ﴿۲۵﴾ این به‌راستی بدین جهت است که آنان به کسانی که آنچه را خدا نازل کرده بسی بدحال و بد نوال بودند. گفتند: «ما در برخی کارها از شما اطاعت خواهیم کرد.» حال آنکه خدا از پنهان کردن رازشان آگاه است. ﴿۲۶﴾ پس چگونه است هنگامی که فرشتگانِ (عذاب) جان هاشان را می‌ستانند، حال آنکه بر چهره‌ها و پشت‌هاشان (همی) می‌زنند؟ ﴿۲۷﴾

آیهٔ ۲۷ ـ از ادلهٔ حیات برزخی است که دربارهٔ برگشت کنندگان به ضلالت پس از روشن شدن راه هدایت، آنان را پس از مرگشان ـ که «توفهتم» ماضی بر آن دلالت دارد ـ مورد ضربات و سیلی‌های فرشتگان خوانده، و آیا مردهٔ مطلق و جماد سیلی

می‌خورد و دردی احساس می‌کند؟ این زندگی برزخی در آیاتی مانند (۸:۵۰) و (۶:۹۴) و ... بیش از بیست آیه قرآنی کلاً نمودار است.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱتَّبَعُوا۟ مَآ أَسْخَطَ ٱللَّهَ وَكَرِهُوا۟ رِضْوَٰنَهُۥ فَأَحْبَطَ أَعْمَٰلَهُمْ ﴿٢٨﴾ أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَن لَّن يُخْرِجَ ٱللَّهُ أَضْغَٰنَهُمْ ﴿٢٩﴾ وَلَوْ نَشَآءُ لَأَرَيْنَٰكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَٰهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِى لَحْنِ ٱلْقَوْلِ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَٰلَكُمْ ﴿٣٠﴾

این بدین سبب است که آنان از آنچه خدا را به خشم آورده پیروی کرده‌اند، و خوشامدش را بسی ناخوش داشتند. پس اعمالشان را تباه و ناچیز کرد. ﴿۲۸﴾ یا کسانی که در دل‌هاشان مرضی هست، پنداشتند که خدا هرگز کینه‌هاشان را برون [: افشا] نخواهد کرد؟ ﴿۲۹﴾ و اگر بخواهیم، همواره آنان را به تو می‌نمایانیم، پس ایشان را به چهره‌هاشان همواره بشناسی. و به‌راستی در اشاره‌ی گزافِ سخن(شان)، به (حال) آنان به‌خوبی پی خواهی بُرد. و خداست که کارهای شما را می‌داند. ﴿۳۰﴾

آیهٔ ۳۰ ـ از آیاتی است که غیبهائی موضوعی حتمی را مانند شناخت منافقان از رسول گرامی همچنان سلب کرده، بلکه آن را با لفظ «لو» محال دانسته است، آری شناخت منافقان در سخنان پراکنده و متناقضشان برای تیزبینان هویداست، ولی کسانیکه همواراه مراقب سخناشان می‌باشند که بیانگر نفاقشان نباشند شناخت آنان که خود غیبی موضوعی است بر همگان حتی رسول گرامی نیست مگر در مواردی استثنائی که برای رفع خطری به ویژه اجتماعی خدا پرده از روی نفاقشان بردارد.

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ ٱلْمُجَٰهِدِينَ مِنكُمْ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَنَبْلُوَا۟ أَخْبَارَكُمْ ﴿٣١﴾

و به‌راستی شما را بی‌گمان می‌آزماییم، تا مجاهدان و شکیبایانِ از شما را نشانه نهیم، و گزارش‌هایتان را ارزیابی کنیم. ﴿۳۱﴾

آیهٔ ۳۱ ـ «**نعلم**» را نتیجه‌ای از ابتلای مجاهدان و صابران دانسته، که اینجا از «**عَلْم**» و علامت است و نه از «**عِلم**» و دانستن، و چنانکه بارها گذشت و خواهد آمد «**عَلم**» یک مفعول گیر است و عِلم دو مفعول گیر، و اینجا تنها یک مفعول «**المجاهدین**» است و بس.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَ صَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَ شَآقُّواْ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْهُدَىٰ لَن يَضُرُّواْ ٱللَّهَ شَيْـًٔا وَ سَيُحْبِطُ أَعْمَـٰلَهُمْ ﴿٣٢﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَ أَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوٓاْ أَعْمَـٰلَكُمْ ﴿٣٣﴾

همانا کسانی که کافر شدند، و (مردم را) از راه خدا باز داشتند، و پس از آنکه راه هدایت بر آنان آشکار شد، با پیامبر (خدا) به جدایی درافتادند، هرگز به خدا گزندی نمی‌رسانند؛ و به زودی (خدا) کرده‌هایشان را تباه خواهد کرد. ﴿۳۲﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! خدا را اطاعت کنید، و پیامبرش را (نیز) اطاعت کنید و (با تخلفتان در این میان) اعمالتان را باطل مکنید. ﴿۳۳﴾

آیهٔ ۳۳ ـ ترک طاعت خدا و رسول را موجب ابطال اعمال دانسته، و تکرار لفظ «**اطیعوا**» نسبت بایند و مصدر و محور طاعت، طاعت از خدا را اصل و رکن و طاعت از رسول را در حاشیهٔ طاعت الله قرار داده، که رسالت هم خود بیانگر همین فرعیت است.

در آیاتی مانند (۱۰۵:۴) ارادهٔ وحیانی ربانی را پس از حاکمیت قرآن دانسته که سنت رسالت را در حاشیهٔ قرآن وحی دومین قرآنی خوانده است، و در هر صورت کل عقائد و اعمال مؤمنان بایستی بر مبنای طاعت از شریعت ربانی باشد حتی در نیت بایدها و نبایدها، شایدها و نشایدها، و حتی مباحات، تا چه رسد به خود عقاید و اعمال.

اینجا مثلی از ابطال اعمال مورد نهی است ۱ـ عملی بدون تجویز کتاب و سنت انجام گردد. ۲ـ عملی تجویز شده و در میان ابطال گردد مانند حدثی عمدی در میان

نماز. ۳ـ و یا عملی واحد ناتمام گذارده شود مانند نمازی که ناتمام بدون عذر ابطال گردد.

و نیز مثلثی از ریای در عبادت که ۱ـ عبادتی بر مبنای نیت پیشین ربا انجام شود. ۲ـ در حال عبادت ریا حاصل گردد. ۳ـ یا پس از عبادت بی‌ریا، ریائی به او ملحق شود که اینجا مشمول "و لا تبطلوا اعمالکم" است و در آیاتی مانند "و لا یشرک بعبادة ربه احداً" (۱۸:۱۱۰) از آن نهی شده.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَ صَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ مَاتُواْ وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَن يَغْفِرَ ٱللَّهُ لَهُمْ ﴿٣٤﴾ فَلَا تَهِنُواْ وَ تَدْعُوٓاْ إِلَى ٱلسَّلْمِ وَأَنتُمُ ٱلْأَعْلَوْنَ وَ ٱللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَن يَتِرَكُمْ أَعْمَـٰلَكُمْ ﴿٣٥﴾ إِنَّمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ إِن تُؤْمِنُواْ وَ تَتَّقُواْ يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَ لَا يَسْـَٔلْكُمْ أَمْوَٰلَكُمْ ﴿٣٦﴾ إِن يَسْـَٔلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُواْ وَ يُخْرِجْ أَضْغَـٰنَكُمْ ﴿٣٧﴾ هَـٰٓأَنتُمْ هَـٰٓؤُلَآءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُواْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَمِنكُم مَّن يَبْخَلُ وَ مَن يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَن نَّفْسِهِۦ وَ ٱللَّهُ ٱلْغَنِىُّ وَ أَنتُمُ ٱلْفُقَرَآءُ وَ إِن تَتَوَلَّوْاْ يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوٓاْ أَمْثَـٰلَكُم ﴿٣٨﴾

بی‌گمان آنان که کفر ورزیدند و از راه خدا جلوگیری کردند، سپس در حال کفر مردند، هرگز خدا برایشان پوششی نخواهد نهاد. ﴿۳۴﴾ پس سستی نورزید حال آنکه (کافران را) به آشتی می‌خوانید، با آنکه شما (از آنان) برترید. و خدا با شماست و (ارزش) کارهایتان را هرگز نخواهد کاست. ﴿۳۵﴾ زندگی این دنیا تنها بازی و بازدارنده‌ای (از حق) است، و اگر ایمان بیاورید و (خدا را) پروا بدارید، خدا پاداش‌هاتان را می‌دهد، و اموالتان را (در عوض) از شما نمی‌خواهد. ﴿۳۶﴾ اگر اموال شما را بخواهد، پس به اصرار و اجبار از شما طلب کند، بخل می‌ورزید. و (بدین ترتیب) کینه‌های شدیدتان را برملا می‌کند. ﴿۳۷﴾ هان! شما همان (مردمی) هستید

(که) برای انفاق در راه خدا فرا خوانده می‌شوید. پس برخی از شما بخل می‌ورزد، و هر کس بخل ورزد، تنها به زیان خود بخل مـی‌ورزد. و خـدا بـی‌نیاز است و شـما نیازمندید. و اگر روی برتابید، خدا جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد (و) سپس همانندتان نیستند. ﴿۳۷﴾

سورهٔ فتح

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ﴿١﴾ لِّيَغْفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُۥ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيَكَ صِرَٰطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿٢﴾ وَ يَنصُرَكَ ٱللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا ﴿٣﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

ما به‌راستی برای تو گشایش و پیروزی ای بخشیدیم، (چه) پیروزی روشنگری. ﴿١﴾تا خدا پی‌آمد خطرناک دنیوی کار (رسالت) تو را: گذشته و آینده‌اش را بپوشاند، و نعمت خود را بر تو تمام گرداند، و تو را به راهی راست (: برتر از آنچه هستی) هدایت کند. ﴿٢﴾ و خدا تو را به نصرتی ارجمند(تر) یاری نماید. ﴿٣﴾

آیهٔ ۱ ـ این سوره فتح مبین را مورد بحث قرار داده که نام این سوره هم به همین جهت و اهمیت فتح مکه «فتح» است، و بر حسب روایاتی چند این خود فتح‌الفتوح حضرتش درکل فتح‌های گوناگون در طول جنگهایش بوده، و این آیه در سال ششم هجرت پس از صلح حدیبیه و بیعت رضوان به هنگام برگشت حضرتش از جریان

حدیبیه نازل گشته است، و احتمال دیگر این که دو سال پیش از فتح مکه در حال هجوم‌های پیاپی مشرکان نازل گشته، و بالاخره این «فتحنا» که إخبار به گذشته است نظرش به آیندهٔ قطعی فتح مکه می‌باشد، چنانکه آیاتی دیگر نیز شامل این بشارت است مانند "ورادک الی معاد" (۸۵:۲۸) که وعدهٔ برگشت حضرتش را به مکه داده است، زیرا معاد در دنیا همان بازگشتگاه حضرتش و کل مسلمانان می‌باشد که اینجا مرکز فرماندهی کل رسالت جهانی اسلامی است.

و نیز در آیهٔ (۱۳:۶۱) بنام فتح قریب آمده و در سورهٔ نصر کلاً بحث از همین فتح است، و بالاخره سورهٔ فتح که پیش از سورهٔ نصر و بعد از بشاراتی گوناگون نسبت به فتح و نصر در جای‌جای قرآن از آغاز هجرت پیاپی یکدیگر تا صلح حدیبیه و تا وقوع فتح مکه آمده است، این فتح را مورد بشاراتی مستمر به عنوان نویدی بس بزرگ مقرر داشته است.

"إنا فتحنا" دارای سه تاکید است. نخست «إن» که تثبیتی است از برای این فتح مبین، دوم «نا» به معنی جمعیت صفات ربانی است، بدین معنی که خدا این فتح را در پرتو کل صفات ربانی‌اش مقرر داشته است، و سوم برای چه وکه؟ «لک» برای تو پیامبر بزرگوار، که این خود دارای دو بعد است، یکی بعد شخصی رسولی که فرماندهٔ کل قوای رسالتی به مرکز فرماندهی بازگشت کند، و دیگر بازگشت رسالت اسلامی است به مرکز این رسالت پس از آلودگی کلی این مرکز به شرک و انحرافات شرکی.

اینجا چهار هدف و مقصد بزرگ در آیهٔ دوم و سوم برای این فتح بزرگ معرفی شده، نخست "لیغفر لک الله ..." و آیا این مغفرت بخشش گناه است که چون معاذالله این بزرگترین معصوم گناهی بزرگ و مستمر کرده و خدا برای بخشش این گناه چاره‌ای جز فتح مکه ندیده؟ که اینجا فتح مکه چاره‌ای برای دو بیچارگی خوانده شده: ۱ـ وسیلهٔ بخشش گناه حضرتش! و ۲ـ اینکه خدا نتوانسته این گناه را ببخشاید مگر با فتح مکه! ولی این دو هیچگونه ارتباط و هماهنگی با هم ندارند، بلکه متناقض با هم می‌باشند، و آیا اگر کسی ـ مخصوصاً بزرگترین پیامبران الٰهی ـ گناهی بزرگ و یا حتی کوچک انجام دهد، بدون آنکه از آن گناه استغفار کند، خدا بجای امر

به استغفار بدون هیچ مقدمه و رابطه‌ای به او اینگونه جزای خیر دهد که چون گناه کردی و بر خلاف شأن رسالتت قدم نهادی ما هم تو را به مرکز اصلی رسالت باز می‌گردانیم، و این خود تشویق به گناه است که هر کس گناهش بیشتر و بزرگتر باشد لطف پروردگار هم نسبت به او بیشتر و بزرگتر است! و اکنون که بزرگترین رسول آلهی چنین کرد و چنان شد، نسبت به مسلمانان آنچنان‌تر است که هر چه بیشتر آلودهٔ به گناه گردند خدا هم هر چه بیشتر بر سر و ساماناشان رحمت‌هایی بزرگ و معجزه‌آسا فرو می‌فرستد!

و مهمتر اینکه هدف دوم "و یتم **نعمته علیک**" نعمتش را بر تو تمام کند، و سوم "و **یهدیک صراطاً مستقیماً**" به راهی راست و راست‌تر هدایتت کند، و چهارم تو را نصرت و یاری بزرگی دهد، و آیا این چهار یکسانند، وانگهی چه ربطی بین بخشش گناه نسبت به فتح مکه و این سه پاداش بزرگ دیگر است؟

پاسخ این است که «غَفْر» اصولاً به معنای پوشش است، چنانکه «مغفر» کلاه‌خود، پوششی جنگی برای جنگجو است، و این خود دارای دو بعد است: ۱ـ پوشش از زخم‌هایی که احیاناً به سر جنگجو اصابت کرده که با کلاه‌خود ترمیم پذیر است. ۲ـ مانع از اصابت‌های دیگر است، و به عبارت دیگر این غفر و پوشش گاه برای دفع خطر است و گاه برای رفع خطر، گاهی هم این پوشش زمینه‌ایست افزون بر زینت‌های موجود که هرگز خطری در هیچیک از دو بعد رفع و دفع درکار نیست، بلکه این پوشش خود ترفیع مقام است، و روی این اصل غفر و استغفار اینجا در مثلثی قرار دارد.

«ذنب» هم از ذَنَب و دنباله است، و هر کار زشت یا زیبائی که دنباله‌ای در پی خود دارد ذنب است، چنانکه در لغت "**ما یستوخم عقباه**" آنچه عاقبتش وخیم است به نام ذنب نامیده می‌شود، اکنون یا وخیم بودن عاقبت و پیامد کاری دنیوی از نظر اهل دنیا و نابکاران است، و یا از نظر اخروی و اهل ایمان می‌باشد، و این دو در دو طرف متقابل قرار دارند، که اگر عاقبت کاری از نظر دنیا پرستان و منحرفان وخیم باشد این بزرگترین گام هدایتی است که بر خلاف آنان برداشته می‌شود، و بالاخره عاقبت خطرناکی هم از نظر و تصمیم آنان دارد، ولی عاقبت خطرناک از نظر آخرت

بدترین گناه است، روی این اصل کلاً «ذنب» به معنی گناه نیست، بلکه دو نقطهٔ متقابل یکدیگر راکه بزرگترین کار خیر و بدترین کار شر است شامل می‌گردد.

اینجا «ذنب» یک «ذنب» است از برای رسول پیش از فتح مکه و پس از آن بگونه‌ای مستمر، و به دلائلی چند این خود بالاترین کار خیر است که رسالتش و قرآنش کلاً بالاترین هدایت را تشکیل می‌دهند و پیامد چنان جریانی ـ مخصوصاً در جوّ شرک و انحراف ـ بزرگترین ذنب است، یعنی از نظر دنیا پرستان محکوم است به پیامدهایی بس وخیم، چنانکه در طول عهد مکی و سپس عهد مدنی تا پیش از فتح مکه انواع صدمات و لطمات، هجومهای مشرکین و منافقین بر آن حضرت تداوم داشت، ولی با فتح مکه بر این ذنب عظیم رسالت پوشش نهاده شد.

"ما تقدم" کل پیامدهای بدی بود که تا پیش از فتح مکه برای حضرتش پیش آمده بود، که بر همه اینها با فتح مکه پوشش نهاده شد، یعنی با فتح الفتوحش و بازگشت به مرکز دعوت رسالتی‌اش ـ این هم آنگونه شگفت‌انگیز ـ تمام مصائب گذشته‌اش به فراموشی سپرده شد که غَفْر در اینجا رَفْع است یعنی نادیده گرفتن کل این صدمات که گوئی هرگز نبوده است، مانند زخم‌هایی که به زیر کلاه‌خود بر آنها مرهم گذاشته می‌شود.

«ما» در "ما تأخر" هم بدین معنی است که پس از فتح مکه تا زمان رحلتش که جزیرةالعرب کلاً تسلیم حضرتش شده بود، دیگر هیچگونه آزاری از مشرکان ندید، بلکه اکثریت آنان در همان فتح مکه مسلمان شدند و اقلیت باقی‌ماندهٔ در شرک دیگر اجازهٔ ورود به مکه را هم نداشتند، بلکه تحت‌الشعاع حکومت اسلامی می‌زیسته‌اند، که اینجا غفر به معنای دفع یعنی جلوگیری از پیامدهای خطرناک رسالت.

این مختصریست از تفکری شایسته در این آیه که مفصلش در تفسیر ***الفرقان*** آمده است.

از ارکان اربعهٔ نتایج این فتح مبین پس از این مرحلهٔ نخستین "و یتم نعمته علیک" است، زیرا نعمت ربانی بر حضرت اقدس رسول الله ﷺ دارای دو بعد است: بعد نخست اصل رسالت اسلامی که تا فتح مکه با خطرات و آزارهای بسیار در هم

آمیخته بوده و اکنون با فتح مکه که شبه جزیرهٔ عربستان کلاً تسلیم حضرتش شده و به جای خطراتی مکی و مدنی که در گذشت زمان شب و روز آزارش می‌داده اکنون در دو سال آخرین رسالتش به آرامش مطلق گرائیده که دست کم دستهای دشمنان از این رسالت کوتاه گشته، چنانکه آیاتی چند با الحانی گوناگون بر این مطلب گواه، است مانند (۳:۵) که "و أتممت علیکم نعمتی" و این اتمام نعمت دارای هر دو بعد فعلی و مستقبلی است، فعلیش اشاره شد، و مستقبلش جریان تداوم این رسالت است در امامت معصومان بعد از حضرتش که امید کافران را به کلی قطع کرده زیرا گمان می‌بردند آن حضرت با نداشتن پسری ـ که استمرار حضرتش باشد ـ رسالتش نیز با مرگش پایان می‌پذیرد، ولی إعطاء «الکوثر» که جریان منفصلش عترت معصومش می‌باشند، رمز استمرار این رسالت را برای همگان بیان کرد.

سوم: "و یهدیک صراطاً مستقیماً" اینجا نیز مانند اتمام نعمت مقصود بعد دومین صراط میستقیم است، زیرا اصل صراط مستقیم از آغاز رسالتش برای حضرتش مقرر بوده، چنانکه در آیاتی مانند (۱۶۱:۶) و (۴:۳۶) آمده که حضرتش بر صراط مستقیم ربانی مستقر بوده است، و بلکه بالاتر از آن دیگران را نیز بسوی آن رهبری می‌کند چنانکه آیهٔ (۵۲:۴۲) گواه بر این حقیقت است، و بالاخره صراط مستقیم گرچه یک راه است از نقطهٔ عبودیت به نقطهٔ ربوبیت که کلاً از بیراهه برون است، ولی همین یک راه دارای درجاتی است که مؤمنان به حال نماز درجات امکان پذیرش را برای خود همواره می‌طلبند، و حتی خود رسول خدا ﷺ نیز چنان است که درخواست هدایت ربانی‌اش نسبت به صراط مستقیم دارای دو بعد است: نخست ثباتش بر همان درجات پی در پی صراط مستقیم تاکنون، و سپس تعالی و تکاملش در همین صراط مستقیم، چنانکه آیاتی از قبیل "و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین" بیانگر این حقیقت است که اینجا «حتی» را انتهائی نیست، زیرا معرفةالله و عبودیتش نیز پایانی ندارد، و این مأموریت عبادت رب برای حصول یقین در هر سه نشئهٔ دنیا و رجعت سپس و برزخ و آخرت راکه همچنان بی‌پایان است شامل است.

چهارم و آخرین مرحلهٔ برکات این فتح مبین "و ینصرک الله نصراً عزیزاً" است که اینجا اشاره‌ای به دو مرحلهٔ نصرت ربانی است، مرحلهٔ نخستین پیش از فتح مکه، و

مرحلهٔ بعدی پس از آن است تا زمان آخرین، که این نصر عزیز اضافه بر مرحلهٔ فعلیِ دوم نصرت ربانی برای آن عزیز تا پایان عمرش، و نصرت این شریعت عزیز را بر محور قرآن تا آخرین زمان تکلیف تضمین کرده است، چنانکه آیاتی چند تصریح یا اشاره به دولت اسلامی جهانشمول نخست با فرماندهی کل قوای محمدیﷺ و سپس با سایر فرماندهان معصومش در پرتو فرمانش، بـه ویـژه کـه دولت جـهانی مهدیؑ در جای‌جای قرآن یاد شده است.

و بالاخره مکهٔ مکرمه که از زمان فتح به بعد مرکز استمرار فـرماندهی رسـالت اسلامی و قبله و مطاف مسلمین بوده و خواهد بود همین جایگاه عظیم بی‌نظیر در دولت آخرین نیز مرکز دعوت جهانی مهدویؑ خواهد بود.

هُوَ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ فِى قُلُوبِ ٱلْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوٓاْ إِيمَـٰنًا مَّعَ إِيمَـٰنِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٤﴾

او کسی است که در دل‌های مؤمنان آرامش (ویژه) را فـرو فـرستاد، تـا ایـمانی بـا (داشتنِ) ایمانشان بیفزایند. و سپاهیان آسمان‌ها و زمین تنها از خدایند. و خدا بسی دانایی سنجیده کار بوده است. ﴿۴﴾

آیهٔ ۴ ـ اینجا پای سکینهٔ ربانی به میان آمده که جایش "فی قلوب المؤمنین" است، و هدفش افزون شدن ایمانشان می‌باشد، چنانکه آیاتی چند مانند آیهٔ هجدهم همین سوره و (۲۴۸:۲) و (۲۶:۹) منزلگاه این سکینه را دلهای پاک مؤمنان مقرر کرده، البته این سکینه در حالت اضطراب است که هم نتیجهٔ اضطراب است و هم تکمیل کنندهٔ ایمان، و اینجا جای این پرسش است که آیا ابوبکر به هنگامی که همراه حضرتش برای فرار در غار بوده‌اند هرگز ترسی نداشت؟ آری بسی هراسناک بود که رسول خداﷺ به وی فرمود «لا تحزن» ولی خود حضرتش همچنان با اطمینان خاطر بود، روی این اصل این اضطرابگاه که جای نزول سکینه بر مضطرب است بر حَسَب آیهٔ (۴۰:۹) تنها بر حضرتش نازل گردید که طبعاً برای زدودن خوف نبوده، بلکه برای افزون شدن ایمان و اطمینانش بوده است، ولی هرگز پر و بال این سکینه دل رنجور

و ترسان ابوبکر را نگرفت؟! آیا پاسخ این است که وی مؤمن نبود که اصولاً هرگز ایمانی نداشت و منافق بود، این خود شایستهٔ ایمان وی در اضطرابات مکی و در فرار فراسوی غار نیست، بلکه باید گفت ایمانش هنوز به درجه‌ای نرسیده بود که شایستهٔ نزول سکینه باشد، چنانکه در آیِ غار به تفصیل گذشت.

لِّيُدْخِلَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْمُؤْمِنَـٰتِ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَا وَ يُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ وَكَانَ ذَٰلِكَ عِندَ ٱللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٥﴾ وَ يُعَذِّبَ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ وَ ٱلْمُنَـٰفِقَـٰتِ وَ ٱلْمُشْرِكِينَ وَٱلْمُشْرِكَـٰتِ ٱلظَّآنِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ ٱلسَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ ٱلسَّوْءِ وَ غَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَآءَتْ مَصِيرًا ﴿٦﴾ وَ لِلَّهِ جُنُودُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٧﴾

مومنان (از) مردان و زنان را در باغ‌هایی که از زیر (درختان)شان نهرها روان است، جاودانه در آورد، و بدی‌هایشان را از آنان بزداید؛ و این (فرجام نیک) در پیشگاه خدا به‌سلامتی کامیابی بزرگی بوده است. ﴿۵﴾ و تا مردان و زنان نفـ پیشه، و مردان و زنان مشرک بدگمان به خدا را عذاب کند، بر آن‌ها گردونه‌ی بد (در نشیب و فراز زمان) است. و خدا بر ایشان خشم نموده و لعنتشان کرده و جهنّم را برای آنان آماده گردانیده و (چه) بد سرانجامی است! ﴿۶﴾ و سپاهیان آسمان‌ها و زمین تنها از آنِ خدایند، وخدا همواره عزیز سنجیده‌کار بوده است. ﴿۷﴾

آیهٔ ۷ ـ اینجا لشکریان آسمانی و زمینی برای حضرت اقدس الٰهی ﷻ به میان آمده‌اند، و این نه از لحاظ نیاز ربانی است به این لشکریان، بلکه از لحاظ این است که خدا خواسته این جهان تکلیف با اسباب و مسببات برای جهانیان باشد، و این "جنود السموات و الارض" احیاناً بگونه‌ای عادی و معمولی می‌باشند که بر حَسَب فعالیت‌ها و کارهای مکلفان کم و بیش انجام می‌گیرد، و گاهی هم بگونه‌ای غیبی

بدون وسائلی ظاهری تحقق می‌یابد، مانند پیروزی مسلمانها در جنگ بدر و فتح مکه که هر دو در تاریخ جنگهای حق علیه باطل بی‌نظیر بوده است.

إِنَّآ أَرْسَلْنَـٰكَ شَـٰهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا ﴿٨﴾ لِّتُؤْمِنُواْ بِـاللَّهِ وَ رَسُـولِهِۦ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً ﴿٩﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِۦ وَ مَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَـٰهَدَ عَلَيْهُ ٱللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٠﴾

(ای پیامبر!) ما تو را همواره گواهی دهنده‌ای و بشارتگری و هشدار دهنده‌ای فرستادیم. ﴿۸﴾ تا (شما مکلفان) به خدا و فرستاده‌اش ایمان آورید، و بزرگش بدارید، و ارجش نهید، و خدا را بامدادان و شامگاهان به پاکی بستایید. ﴿۹﴾ بی‌گمان کسانی که با تو بیعت می‌کنند، به‌راستی تنها با خدا بیعت می‌کنند. دست خدا بالای دست‌های آنان است. پس هر کس پیمان شکند، تنها به زیان خود پیمان می‌شکند، و هر کسی بر آنچه با خدا بر عهده‌ی خود عهدی بسته وفادار بماند، زودا (که) خدا پاداشی بزرگ به او می دهد. ﴿۱۰﴾

آیهٔ ۱۰ ـ و اینجا بحث مبایعت مؤمنان با رسول خدا است که نزد شجرهٔ رضوان در صلح حدیبیه اتفاق افتاد، چنانکه در آیهٔ (۱۸) آمده است، و این مبایعت با حضرتش دارای دو بعد فعلی و مستمر است، بعد فعلی‌اش همان زمان حیات حضرتش بوده که نقطهٔ درخشانش بیعت در نزد شجرهٔ رضوان در صلح حدیبیه است، و استمرارش استمرار بیعت ایمانی کل مکلفان جهان است که از دور یا نزدیک، حاضر یا غایب در زمان حضرتش و پس از رحلتش تا آخرین زمان تکلیف تحقق می‌یابد.

اینجا "انما یبایعون الله" این بیعت‌های ایمانی را با حضرتش همان بیعت با خدا دانسته که گرچه با مصافحهٔ با دست رسول‌الله ﷺ انجام گرفته، ولی این بیعت در حقیقت بیعتی است با دست خدا، و دست خدا هم همان نیروی رحمت رحیمیت

است که مخصوص ویژگان می‌باشد، و این ویژگانند که اینگونه با خدا بیعت می‌کنند و دست خدا هم بر کل دست‌ها و داستانها و نیروها مقدم است.

دست در جای‌جای قرآن بیشتر به معنای نیرو، نصرت، رحمت و ... آمده است، و حتی نسبت به غیر خدا با آنکه دارای دست‌های جسمانی می‌باشند، برای همانان نیز بیشتر به معنای دستهای غیر جسمانی آمده است، مانند (۲۳۷:۲) "من بیده عقدة النکاح" و (۵۷:۷) "بین یدی رحمته" روی این اصول و اینکه خدای را هرگز جسم و دست جسمانی و هیچگونه محدودیتی نیست «ید» در امثال این آیه و «یدین» در آیات دیگر تنها به معنای ید علم، قدرت، رحمت و ... است.

آیا بیعت کنندگان شجرهٔ رضوان که ده نفر بوده‌اند همگان موعود به این رحمت ویژهٔ ربانی هستند؟ هرگز! زیرا این آیه همین بیعت کنندگان ویژه را در صلح حدیبیه دو بخش کرده: نخست "فمن نکص" کسانی که این پیمان را شکسنتد، بویژه در جریان خلافت رسالت در ثقیفهٔ بنی ساعده، و کسانی هم با آنان همکاری و همیاری کرده‌اند، و دستهٔ دیگر "من اوفی بما عاهد علیه الله" مانند علی علیه‌السلام و پیروان واقعی‌اش.

اینجا سؤالی ادبی است که چرا "علیهُ الله" است و نه "علیهِ الله"؟ پاسخ این است که هر دو «هُ» و «هِ» در اصل «هو» بوده و قاعده هم "علیهُ الله" است، گرچه در جاهایی دیگر به مناسب مراعات وزن و سهولت در تعبیر «علیهِ» آمده، که اگر اینجا هم "علیهِ الله" بود همان صعوبت در تعبیر موجود بود، وروی این اصل اینجا «علیهُ» اصل است و «علیهِ» فرع.

سَيَقُولُ لَكَ ٱلْمُخَلَّفُونَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَآ أَمْوَٰلُنَا وَأَهْلُونَا فَٱسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِى قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ لَكُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًۢا بَلْ كَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًۢا ﴿۱۱﴾ بَلْ ظَنَنتُمْ أَن لَّن يَنقَلِبَ ٱلرَّسُولُ وَٱلْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰٓ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِى قُلُوبِكُمْ وَظَنَنتُمْ ظَنَّ ٱلسَّوْءِ وَكُنتُمْ قَوْمًۢا بُورًا ﴿۱۲﴾ وَمَن لَّمْ يُؤْمِنۢ بِاللَّهِ

وَرَسُولِهِۦ فَإِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلْكَٰفِرِينَ سَعِيرًا ﴿١٣﴾ وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ
وَٱلْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١٤﴾
سَيَقُولُ ٱلْمُخَلَّفُونَ إِذَا ٱنطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ
يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا۟ كَلَٰمَ ٱللَّهِ قُل لَّن تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمْ قَالَ ٱللَّهُ مِن قَبْلُ
فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا۟ لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥﴾ قُل لِّلْمُخَلَّفِينَ
مِنَ ٱلْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُو۟لِى بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَٰتِلُونَهُمْ أَوْ
يُسْلِمُونَ فَإِن تُطِيعُوا۟ يُؤْتِكُمُ ٱللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِن تَتَوَلَّوْا۟ كَمَا تَوَلَّيْتُم مِّن
قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦﴾ لَّيْسَ عَلَى ٱلْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْأَعْرَجِ
حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْمَرِيضِ حَرَجٌ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدْخِلْهُ جَنَّٰتٍ
تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ وَمَن يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٧﴾ لَّقَدْ رَضِىَ ٱللَّهُ
عَنِ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِى قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ
ٱلسَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَٰبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾

سر باز زدگان از جنگ ـ از بادیه‌نشینان ـ به زودی به تو خواهند گفت: «اموالمان وکسانمان ما را (به خود) مشغول داشتند، پس برای ما پوشش [: بخشش] بخواه.» چیزی را که در دل‌هایشان نیست بر زبان‌هایشان می‌رانند. بگو: «پس اگر خدا بخواهد به شما زیانی یا سودی برساند چه کسی از (عذاب) خدا برای شما اختیار چیزی را دارد؟ بلکه (این) خداست که به آنچه می‌کنید همواره آگاه بوده است.» ﴿۱۱﴾ «(نه چنان بوده.) بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به خاندان شان برنخواهند گشت، و این (پندار) در دل‌هایتان نمودی زیبا یافته بود، و گمان بد کردید. شما مردمی بسیار هلاکت وار (و زیان‌بار) بوده‌اید.» ﴿۱۲﴾ و هر کس به خدا و پیامبرش ایمان نیاورد، ما برای کافران آتشی سوزان آماده کرده‌ایم. ﴿۱۳﴾ و فرمانروایی

آسمان‌ها و زمین تنها از (آنِ) خداست. برای هر که بخواهد می‌پوشد، و هر که را بخواهد عذاب می‌کند، و خدا بی‌گمان بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگان است. ﴿۱۴﴾ هنگامی که به (قصد) گرفتن غنایم (جنگی) روانه شدید، به زودی بر جای‌ماندگان تخلف یافته خواهند گفت: «بگذارید ما (هم) به دنبال شما بیاییم.» (این‌گونه) می‌خواهند کلام خدا را تبدیل کنند. بگو: «هرگز از پی ما نخواهید آمد. خدا از پیش درباره‌ی شما چنین فرمود.» پس به زودی خواهند گفت: « (نه) بلکه بر ما رشک می‌برید.» (نه چنین است.) بلکه جز اندکی در نمی‌یابند. ﴿۱۵﴾ برای (برجای ماندگان) تخلف یافته ـ از بادیه‌نشینان ـ بگو: «زودا سوی قومی (رزمنده‌ی) سخت زورمند دعوت خواهید شد (که) یا با آنان بجنگید یا اسلام آورند. پس اگر فرمان ببرید خدا شما را پاداشی نیک می‌دهد، و اگر - همچنان که از پیش پشت کردید - (باز هم) روی بگردانید، شما را به عذابی پر درد معذّب می‌دارد.» ﴿۱۶﴾ بر نابینا تنگنایی نیست، و بر لنگ تنگنایی نیست، و بر بیمار تنگنایی نیست (که در جهاد و مانندش شرکت نکنند). و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد وی را در باغ‌هایی که از زیر (درختان)شان نهرها روان است در می‌آورد، و هر کس را (که) روی برتابد به عذابی دردناک معذّبش می‌دارد. ﴿۱۷﴾ خدا بی‌گمان هنگامی که مؤمنان، زیر (آن) درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد. پس آنچه در دل‌هایشان بود دانست، و بر آنان آرامش فرو فرستاد، و پیروزی نزدیکی را به آنان پاداش داد. ﴿۱۸﴾

آیهٔ ۱۸ ـ در آیهٔ (۱۰) گذشت که بیعت کنندگان با حضرتش نزد شجره رضوان دو دسته بوده‌اند: نخست ناکثانِ و ناکسان، سپس کسان و وفاداران، و اینجا رضایت ربانی تنها نسبت به وفاداران است که فتح نزدیک و غنیمت‌های بسیار نیز از آن این بزرگواران می‌باشد. و بالاخره در آیاتی چند مانند همین آیه و آیهٔ (۲۶) و آیاتی مشابه، چنانکه اشاره شد، نزول سکینه بر مؤمنان درحاشیهٔ رسول بوده است، ولی در غار که نیازی به نزول سکینه بر ابوبکر بود، این نزول در اختصاص رسول الله ﷺ بوده است!

وَ مَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿۱۹﴾ وَعَدَكُمُ ٱللَّهُ مَغَانِمَ

كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَٰذِهِۦ وَكَفَّ أَيْدِيَ ٱلنَّاسِ عَنكُمْ وَلِتَكُونَ
ءَايَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَٰطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿٢٠﴾ وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا۟ عَلَيْهَا
قَدْ أَحَاطَ ٱللَّهُ بِهَا وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرًا ﴿٢١﴾ وَلَوْ قَٰتَلَكُمُ
ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَوَلَّوُا۟ ٱلْأَدْبَٰرَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٢٢﴾ سُنَّةَ ٱللَّهِ
ٱلَّتِى قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿٢٣﴾ وَهُوَ ٱلَّذِى كَفَّ
أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُم بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنۢ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ
وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٢٤﴾ هُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَصَدُّوكُمْ عَنِ
ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَٱلْهَدْىَ مَعْكُوفًا أَن يَبْلُغَ مَحِلَّهُۥ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ
وَنِسَآءٌ مُّؤْمِنَٰتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَن تَطَـُٔوهُمْ فَتُصِيبَكُم مِّنْهُم مَّعَرَّةٌۢ بِغَيْرِ
عِلْمٍ لِّيُدْخِلَ ٱللَّهُ فِى رَحْمَتِهِۦ مَن يَشَآءُ لَوْ تَزَيَّلُوا۟ لَعَذَّبْنَا ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟
مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٢٥﴾ إِذْ جَعَلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ فِى قُلُوبِهِمُ ٱلْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ
ٱلْجَٰهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ
كَلِمَةَ ٱلتَّقْوَىٰ وَكَانُوٓا۟ أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمًا ﴿٢٦﴾ لَّقَدْ
صَدَقَ ٱللَّهُ رَسُولَهُ ٱلرُّءْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ ٱلْمَسْجِدَ ٱلْحَرَامَ إِن شَآءَ ٱللَّهُ
ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا۟ فَجَعَلَ
مِن دُونِ ذَٰلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿٢٧﴾

و (نیز) غنیمت‌های فراوانی را (که آنها) می‌گیرند. و خدا همواره نیرومند سنجیده کار بوده است. ﴿۱۹﴾ خدا به شما غنیمت‌های فراوان (دیگری) وعده داده (که) آنها را خواهید گرفت. پس این (پیروزی) را برای شما پیش انداخت، و دست‌های

مردمان را از شما کوتاه ساخت، و تا برای مؤمنان نشانه‌ای باشد، و شما را به راهی راستا هدایت کند. ﴿۲۰﴾ و (غنیمت‌های) دیگری (نیز هست) که شما بر آنها دست نیافته‌اید (و) خدا بر آنها همواره احاطه داشته، و خدا بر هر چیزی بسیار توانا بوده است. ﴿۲۱﴾ و اگر کسانی که کافر شدند، با شما کشتار کنند، بی‌چون (به شما) پشت خواهند کرد، سپس پشتوانه و یاوری نخواهند یافت. ﴿۲۲﴾ سنّت آلهی را (که) از پیش همین بوده (پاس‌دار و انتظار داشته باش) و برای سنّتِ الهی هرگز تبدیلی (علیهم‌السلام جایگزینی) نخواهی یافت. ﴿۲۳﴾ و اوست کسی که در دل مکّه - پس از پیروز کردنتان بر آنان - دست‌هایشان را از شما و دست‌هایتان را از ایشان بازداشت، پس از آنکه شما را بر آنان چیره ساخت. و خدا به آنچه می‌کنید بسی بینا بوده است. ﴿۲۴﴾ آنان کسانی می‌باشند که کافر شدند، و شما را از (ورود به) مسجدالحرام جلوگیری کردند، و نگذاشتند قربانی نگه داشته‌ی شما را به محلش برسد، و اگر (در مکّه) مردان وزنان با ایمانی نبودند که (ممکن بود) بی‌آنکه آنان را بشناسید، ندانسته پایمالشان کنید. و عار و بی‌مقداری از ایشان برایتان بماند (فرمان حمله به مکّه می‌دادیم) تا خدا هر که را بخواهد در رحمت خویش آورد. اگر (کافر و مؤمن) از هم (به خوبی)متمایز می‌شدند، همواره کافران را به عذابی دردناک معذّب می‌داشتیم. ﴿۲۵﴾ چون کافران در دل‌های خود، تعصّب ـ (آن هم) تعصّب جاهلیت ـ نهادند، پس خدا آرامشی از خود بر فرستاده‌ی خویش و بر مؤمنان فرو فرستاد، و کلمه‌ی تقوا را ملازم آنان ساخت، و (در واقع) آنان به (رعایت) آن سزاوارتر، و (هم) اهل آن بودند. و خدا همواره به هر چیزی بسی دانا بوده است. ﴿۲۶﴾ به‌راستی خدا رؤیای پیامبر خود را به‌درستی تحقّق بخشید (که) شما بدون شک، به خواست خدا در حالی که سرهاتان را تراشیده و (موها یا ناخن‌های خود را) کوتاه کرده‌اید، همواره بدون ترسی در مسجدالحرام در خواهید آمد. خدا آنچه را که نمی‌دانستید دانست. در نتیجه پس از این، پیروزیِ نزدیکی (برای شما) قرار داد. ﴿۲۷﴾

آیهٔ ۲۷ ـ اینجا گزارشی از انجام رؤیای رسول‌الله ﷺ است که در حدیبیه دید به مسجدالحرام وارد شده، البته نه مانند آن دخول نخستین پیش از صلح حدیبیه که در حال هراس بوده است، بلکه اینجا «آمنین» که در حالت امن و اطمینان و بدون

هیچگونه هراس وارد مسجدالحرام گردیدند، که بنام عمرةالقضاء نامیده شد، یعنی یکسال پیش از فتح مکه .

هُوَ ٱلَّذِیٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِینِ ٱلۡحَقِّ لِیُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّینِ كُلِّهِۦ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِیدٗا ﴿٢٨﴾ مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِ وَٱلَّذِینَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَیۡنَهُمۡ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا یَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِیمَاهُمۡ فِی وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِی ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِی ٱلۡإِنجِیلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ یُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِیَغِیظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِینَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِیمَۢا ﴿٢٩﴾

اوست کسی که پیامبر خود را به تمامی هدایت، وبا آیین پای‌برجای راستا و سرشار از حق روانه ساخت، تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند وگواه بودن خدا کافی بوده است. ﴿۲۸﴾ محمّد پیامبر خداست؛ و کسانی که با اویند، بر کافران سختگیرو با خودشان مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی (که) فضل و خشنودی خدا را همی جویند. علامت (مشخصه‌ی) آنان بر اثر و نمود سجود در چهره‌هایشان پیداست. این نماد ایشان است در تورات، و نمادشان در انجیل. چون کِشته‌ای است که جوانه‌ی خود را بر آورده، و آن را مایه دهد تا ستبر شود، و بر ساقه‌های خود بایستد، و زارعان را به شگفت آورد، تا از (انبوهی) آنان (خدا) کافران را به خشم در اندازد.خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده وکارهای شایسته(ی ایمان) کرده‌اند، پوشش و پاداشی بزرگ وعده داده است. ﴿۲۹﴾

آیات ۲۸ تا ۲۹ ـ و این دو آیه که آخرین آیات سوره مبارکه فتح است بیانگر فتح دوم است، که اولش فتح مکه بود، و تنها مکه و شبه جزیره عربستان را تحت پوشش داشت، ولی اینجا بیانگر فتح جهان‌شمول اسلامی نیز هست که خود هدفی از

بزرگترین اهداف این رسالت مقرر گردیده است، نخست "هو الذی" که در این مبتدا هوّیت ربانی حق سبحانه و تعالی را به وجه کلی در این رسالت آخرین معرفی کرده است، چنانکه در آیاتی مماثل مانند "هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم" چنین است، سپس لفظ «رسولَهُ» که در هشتاد و چهار جای قرآن اختصاص به رسول آخرین دارد، و تنها مشابه‌اش لفظ «رسولی» است، نسبت به مسیح علیه‌السلام، این خود مرحلهٔ دوم عظمت این رسالت است که گوئی به تنهائی کل رسالتهای ربانی است، و برتریش اینکه همهٔ رسالت‌ها را با اضافهٔ کمال بیشتر وخلود ابدی تا آخرین زمان تکلیف در بر دارد، و سپس سه خصوصیت از برای این رسالت کلی یاد کرده:

ای حضرت ذوالجلال وجه هو از غیب بر آنا النبیون گو

۱ـ «بالهُدیٰ» که به معنی کل هدایت‌های ربانی است و «الْ» چه برای جنس باشد یا استغراق، جنس هدایت استغراقیش را در پرتو خویش دارد.

۲ـ "و دین الحق" که "الدین الحق" نیست، چون تمامی دینها طاعت‌ها و شریعت‌های ربانی حق است، بلک اینجا حق به معنی حضرت اقدس آلهی جل‌جلاله است که تمام حق است، و این تمام حق دینش راکه طاعت کلی اوست در جمع به عنوان این آئین آخرین دین مقرر داشته، سپس «الحق» اینجابه معنی پای بر جا و مستمر است، و اصولاً چنانکه در جای‌جای قرآن آمده است دین کل شرایع آلهی راکه در اصل طاعت ربانی وحدت دارد شامل است، و شریعت‌های آلهی جویباریهای گوناگونی هستند از این دین، چنانکه آیاتی مانند "شرع لکم من الدین ما وصّی ..." و "لکل جعلنا شرعةً و منهاجاً" این حقیقت را ثابت کرده، و اینجا هم "دین الحق" است نه "شریعة الحق" و نه "الشریعة الحقة"، و اینها خود قرائنی است لغوی و معنوی که مجموعهٔ شرایع ربانی را در شریعت قرآن یکجا خوانده. که تا دامنهٔ قیامت هم استوار است.

۳ـ "لیظهره علی الدین کلّه" این اظهار به معنای آشکارکردن و چیره ساختن شریعت قرآن است برکل شریعت‌ها، که اینجا دین به معنای تمامی طاعت‌هاست، و "دین الحق" همان است که بیان شد و "الدین کله" شامل کل شریعت‌های حق و باطل می‌باشد که اینجا سلطهٔ جهانی دین اسلام درکل مراحلش بر تمامی روشهای

زشت و زیبای مکلفان و ادیانشان روشن است، و در آخر کار "وکفی با الله شهیداً" و در آیهٔ (۳۳:۹) "و لوکره المشرکون" که به وجه عمومی کل غیر مسلمانان را شامل است، این "دین الحق" بر تمامی آنان سیطره خواهد داشت، و این جریان که غایت و هدفی بزرگ از این رسالت بزرگ با هدایت کلی و دین حق قرار گرفته غایةُ الغایاتش حکومت جهانشمول اسلامی است که در زمان حضرت مهدی علیه السلام برای نخستین بار بوجود خواهد آمد، و چنین غایتی از برای هیچ شریعتی هرگز نبوده است، زیرا همگی آنها محدود به حدی زمانی بوده‌اند، لیکن این "دین الحق" کل زمانها را تا آخرین زمان تکلیف شامل است.

اکنون در آخرین آیه معرفی و بزرگداشت این رسول گرامی و رسالتش و ایمان آورندگان به حضرتش مطرح است، نخست "محمد رسول الله" که بر خلاف سایر معرفی‌ها نسبت به سایرین که بوسیلهٔ کسانشان یا مَسکَنْهایشان و یا شغلهای دیگرشان معرفی گشته‌اند، اینجا تنها رسالت آلهی معرف آن حضرت است، که این خود بزرگترین توصیف برای حضرتش می‌باشد، سپس نقش لاٰ اله الاّ الله را در "الذین معه" نمودار کرده، اینجا می‌بینیم که لفظ اسلام، ایمان، تقوی، زهد، عبادت و همهٔ اینگونه توصیف‌های ایمانی هرگز نمودار نیست، بلکه تنها معیت با این رسالت نمودار است، و نه معیت زمان، مکان، خویشاوندی و سایرمعیت‌های غیر رسالتی، بدین معنی که همانگونه که رسول الله صلی الله علیه و آله در بعد نخستین حامل رسالت الله بوده و می‌باشد، کسانی هم که در حاشیهٔ او و پیروش این رسالت را حمل می‌کنند، هم اینانند که با درجات گوناگون در این سلب و ایجاب آینده مشترکند.

آری «معه» تنها زمان حضرتش را شامل نیست، زیرا این رسالت کل زمانها را شامل است، و نیز این «معه» در اختصاص حضور در محضر شخص رسول نیست، بلکه به معنی حضور در محضر این رسالت است، در هر زمان و در هر مکان، و نیز معیت خویشاوندی نیست که چه بسا خویشاوندان نزدیکش صریحاً مورد لعنت قرار گرفته‌اند مانند ابولهب، بلکه منهای زمانها، مکانها، و موقعیت‌ها و خویشاوندی‌ها اختصاصی است، و تنها "و الذین معه" واین تعبیر در کل قرآن بی‌نظیر است، زیرا اینگونه معرفی رسالت آخرین و برای تأسیس حکومت جهانی

نیز بی‌نظیر است.

جنبهٔ نفی لا آله در "**الذین معه**"، "**اشداء علی الکفار**" است و جنبهٔ اثباتش "**الاّ الله**"، "**رحماء بینهم**" است، و معنی آن نفی این نیست که مؤمنان به این رسالت در برابر کفار، دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها و کشتارها و بالاخره دست رد به سینهٔ آنها زدن‌ها باشند، بلکه اشداء به معنای شدّت است، استواریی و استقامت است، که نخست سدهایی مستحکم در برابر دیگران است که از نفوذهای سیاسی، فرهنگی، عقیدتی، اقتصادی و سایرنفودهاشان در جمع خودشان بکلی با تمام قوا جلوگیری می‌کنند، و اینها مصادیقی از "**اشداء علی الکفار**" هستند که نه تنها پذیرای هیچگونه نفوذی ازکافران در میان خودشان نیستند، بلکه در آنان نیز نافذند چنانکه آیاتی از قبیل (۲۲:۵۸) و کل آیاتِ ترک ولایت و محبت و همراهی با آنان این حقیقت را تثبیت کرده است.

سپس "**رحماء بینهم**" نسبت به یکدیگر همه گونه مراتب رحمت و عطوفت را دارند، که درکل ابعاد با وحدت بسوی صراط مستقیم همیاری و همکاریشان همچنان استوار است.

از اوصافشان این است که آنان را در حال رکوع و سجود می‌بینی و همواره فضل و رضایت خدا را جویا هستند، و چهره‌هایشان از اثر و نمایهٔ سجود نمودار است، و این خود نمایشی از آنان در تورات است، مانند مزمور ۱۴۹ داود آیهٔ (۱) و (۶) الی (۹)، که این خود ازکتابهای فرعی تورات موسی علیه السلام است، و نیز نمایشی در انجیل دارند که مهمترینش همچون زراعتی است که کم‌کم رو به نمو و نمود می‌رود، و در اناحیل منسوب به عیسی علیه السلام ایشان بعنوان فرزندان ملکوت یاد شده‌اند که گوئی خود ترجمانی است از این آیه مانند (متی۱۳:۱ـ۲۴)، (مرقس۴:۲۰ـ۱) و (لوقا۸:۱۵ـ۱) در این اناجیل این جمله آمده که اینان مانند زراعت‌ها همواره در حال رشدند، و نیز آیاتی بسیار تحت ده عنوان از عناوین مورد اشارهٔ این آیهٔ مبارکه در انجیل‌های گوناگون آمده است، که دربارهٔ حضرت اقدس رسول الله صلی الله علیه و آله و امت واقعی‌اش بسط سخن داده، چنانکه درکتاب ***بشارات عهدین*** به تفصیل آمده است.

سورهٔ حجـرات

این سوره دستوراتی اخلاقی را بویژه نسبت بـه حـضرت اقـدس رسـول الله ﷺ و عموماً نسبت بـه دیگـران در بـر دارد، حـجراتش رفـتار مـؤمنان بـا حـضرتش در خانه‌هایش و محارمش، و نیز حجراتی وسیعتر که از جمله کل مجتمعات اسلامی است.

اینجا سلبها و ایجابهائی است محوری که نقش اصلی از سلب و ایجاب کلمه طیبه توحید است، که نخست خدا و رسولش را توأمان منظور نظری همه جانبه دانسته، و با جملهٔ "لا تقدموا" که به معنای تقدیم و پیش انداختن است، و نه به معنای تقدّم و پیش افتادن، که در برخوردهای با خدا و رسول تنها دنبال روی از مقام الوهیت و رسالت مجاز است.

«لا تقدموا»: پیش نیاندازید که مفعولش به میان نیامده و خود گواه بر عمومیت این سلب است که نه خود را و نه دیگران را بر خدا و رسولش مقدم ندارید، و آیا این بدین معنی است که احدی را بر خدا و رسولش مقدم ندارید، که برابر با آنها مورد نهی نیست؟ هرگز! زیرا خود مقدم ندارید دارای چند بعد است، خود را از مرحلهٔ پیروی از خدا و رسولش مقدم ندارید که برابری تنها تا چه رسد به پیشی جستن بر حضرت اقدس آلهی ﷻ و رسالت ربانی بکلی بر همگان ممنوع است، که در ابعاد ویژهٔ الوهیت و رسالت تنها پیروی است و بس.

در تشریع و تکوین «لا تقدموا» که ادعای آنها را در برابر خدا نکنید، و در رسالت

و عصمت و ولایت مطلقهٔ شرعی نسبت به رسول برای خود مدعی نباشید.

اینجا "بین یدی الله" به معنی دو دست ربوبیت است، که باستثنای جسمانیت و محدودیت، با منظور داشتن رحمت رحمانی و رحیمی تمامی ربوبیتهای دو گونهٔ ربانی را در بر دارد، که از جمله دو «ید» تکوین و تشریع، جلال و جمال، سلب و ایجاب وماننداینها است.

"یدي الرسول" هم دو دست رسالتی قرآن و سنت، و نفی و اثبات بر این دو مبنی است، و یا با برداشتی وسیعتر «یدین» اینجا و آنجا به معنی کل نیروهای ربوبیت و رسالت، و دوگانگیش برداشتی است از دو دست انسانی که مظهر نیروهای انسانی است، و نیز "ید الله" قرآن و ید رسول الله سنت است، در هر صورت قلهٔ سلب در "یدی الله" این است که احدی را همچون خدا درتکوین یا تشریع با او شریک ندانید، چنانکه گروهی از جهال چنان گمان برده‌اند که معصومان در حاشیهٔ ربوبیت دارای مقامی از تکوین و تشریعند، و یا غیر رسول و ائمه علیهم‌السلام همچون این بزرگواران دارای ولایت مطلقهٔ شرعی باشند، و یا کسانی احیاناً دارای وحی رسالتی می‌باشند، چنانکه مدعیانی در مثلث زمان ادعای رسالیت درحاشیه رسالت حضرتش داشته و دارند.

این تقدیم عقیدتی است و در پی آن تقدیم عملی که کلاً بایستی در انحصار پیروی از مانند "ید الله": قرآن و ید رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله سنت باشد. در جمع این آیه کل نیروهای ایمانی را در انحصار تبعیت از خدا و رسولش دانسته که نه همپا و همسان با آنانند که همیشه فروترند و نه افزونتر یا برابر، چنانکه مشرکان بتهایشان را از خدا فراتر و خودهایشان را از رسول خدا برتر پنداشتند، و دیگرانی هم هستند که خودهاشان و یا دیگران را از حد خود بگونه‌ای در عقیده یا عملی برابر و یا فراتر از مقام الوهیت در رسالت دانسته‌اند، که در هر صورت مؤمنان با کلمهٔ "و اتقوا الله" از هر گونه تخلفی در برابر ربوبیت و رسالت نهی شده‌اند.

از جملهٔ این پیش افتادن‌ها صدای خود را بلندتر از صدای حضرتش نمودن، و بلکه اصولاً با حضرتش بلند سخن گفتن راگرچه فروتر از صدای حضرتش باشد به منظور رعایت ادب نسبت به مقام رسالت منع کرده، که هرگز مانند دیگران با

حضرتش سخن نگوئید، بلکه با احترام و آرامی با او هم‌سخن شوید.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُقَدِّمُواْ بَيْنَ يَدَيِ ٱللَّهِ وَ رَسُولِهِۦ وَ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرْفَعُوٓاْ أَصْوَٰتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ ٱلنَّبِيِّ وَ لَا تَجْهَرُواْ لَهُۥ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَـٰلُكُمْ وَ أَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٢﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَٰتَهُمْ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱمْتَحَنَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٣﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَآءِ ٱلْحُجُرَٰتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾ وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُواْ حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَ ٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٥﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمْ فَاسِقٌۢ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوْمًۢا بِجَهَـٰلَةٍ فَتُصْبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَـٰدِمِينَ ﴿٦﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

هان ای کسانی که ایمان آوردید! در برابر خدا و پیامبر (خود یا دیگران را) پیش نیندازید، و خدا را پروا بدارید. همانا خدا بسی شنوایی بسیار داناست. ﴿۱﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر مکنید، و آنگونه که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویید با او به صدای بلند سخن مگویید، که کرده‌هایتان تباه شود، حال آنکه باریک‌بینی نمی‌کنید. ﴿۲﴾ بی‌گمان کسانی که نزد پیامبر خدا صدایشان را فرو می‌شکنند، همان کسانند که خدا دل‌هایشان را برای

پرهیزگاری آزموده (و) برایشان پوششی و پاداشی بزرگ است. ﴿۳﴾ بی‌گمان کسانی که از پشت اطاق‌ها(یت) تو را صدا می‌زنند، بیشترشان خردورزی نمی‌کنند. ﴿۴﴾ و اگر اینان همواره صبر کنند تا بر آنان درآیی، همانا برایشان بهتر است. و خدا پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگان است. ﴿۵﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! اگر فاسقی برایتان خبری آورد، پس نیک وارسی وآشکارگری کنید، مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید؛ پس از آنچه کرده‌اید پشیمان شوید. ﴿۶﴾

آیهٔ ۶ـ اینجا «نبـ» فاسق که به معنی خبر مهم است مطرح شده که حتماً بایستی مورد تبیُّن قرار گیرد، با این خصوصیت که اگر بدون تبین پذیرفته گردد موجب زیان رسانی گروهی شود، و آیا اگر خبری غیر مهم که پی‌آمد تجاوزی گروهی ندارد از فاسق پذیرفته است؟ هرگز! بلکه اخبار عادلان نیز به‌گونهٔ عادی و بدون زیان رسانی هم پذیرفته نیست، و اصولاً بر مبنای آیاتی مانند "**و لاتقف ما لیس لک به علم**" (۱۷: ۳۶) پیروی از غیر علم کلاً ممنوع است گرچه از عادلان باشد.

اینجا قیود «نبأ»، «فاسق»، "**یصیبوا قوماً**" و ... دربارهٔ بدترین و زیانبارترین مصادیق موضوعی است، چنانکه شأن نزول این آیه هم همین است که کسی نسبت انحراف جنسی به یکی از زنان پیامبر با مردی داده بود که پذیرش این خبر پی‌آمدی بسیار ناشایست داشت.

در هر صورت این خود در جریانی موضوعی است و نه حکمی که عدم پذیرش خبری حکمی مهمتر است.

روی این اصول این استدلال به مفهوم این آیه برای قبول خبر عادل در احکام هرگز قابل قبول نیست، زیرا نخست اینجا بحث از خبرهای موضوعی است و نه حکمی که خبر حکمی، بسی مهمتر از خبر موضوعی است، مثلاً همین جا که خبر موضوعی بدون تحقیق موجب کشتن کسی شود، این خود جنبهٔ خصوصی دارد، ولیکن اگر خبر شامل حکمی از احکام خدا بدون تحقیق پذیرفته شود این خود ویرانگری نسبت به شریعت ربانی است، وانگهی «**فتبیّنوا**» محور اصلی پذیرش خبر فاسق را تبیّن قرار داده که همچون روز روشن باشد، و چون فاسق تعهدی نسبت به گفته‌هایش ندارد، برای پذیرش خبرش بایستی پی‌جوئی و تحقیق کرد، اکنون اگر

خبر عادل هم احیاناً چنان باشد که با احتمالاتی گوناگون اطمینان به آن حـاصل نگردد اینجا نیز نیاز به تبیّن است، و در جمع چنانکه آیات حرمت عمل به ظن و نیز آیاتی مانند (۳۶:۱۷) "و لا تقف ما لیس لک به علم" اصولاً روی گزارشات مـادون علم خط قرمز کشیده است، که با عبارتی دیگر شریعت اسلام، شریعت علم است، و نه به قول مصطلح حوزوی شریعت انسداد باب علم، که بر مبنای همین انسداد خیالی راه گمانها را از هر سو به سوی این شریعت بازکرده‌اند، در حالی که راه علم را فراراه قرآن ـ که قطعی‌ترین علم است ـ بسته‌اند، که ظنی‌الدلاله‌اش خوانده‌اند!.

آیات حرمت عقیده و عمل به ظن تنها در انحصار عقائد نیست، بلکه مثلثی را در سراسر قرآن تشکیل می‌دهد، گاه دربارهٔ عقاید است، گاهی هم دربارهٔ هر دوی احکام و عقاید، و احیاناً در انحصار احکام است، مانند آیهٔ اسراء که پیروی از غیر علم را پس از بیان احکامی فرعی در آیات سیرده گانه‌اش پس از یک آیهٔ عقیدتی حرام دانسته است.

اصولاً درکل آیات علم و ظن قران هیچگونه اشاره‌ای به حجیت غیر علم وجود ندارد، بلکه کلاً بر روی شک و گمان خط قرمز کشیده است.

وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ ٱللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ ٱلْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ ٱلْإِيمَٰنَ وَزَيَّنَهُۥ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ ٱلْكُفْرَ وَٱلْفُسُوقَ وَٱلْعِصْيَانَ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلرَّٰشِدُونَ ۝٧

و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست. اگر در بسیاری از کارها از (رأی و میل) شما پیروی کند، به‌راستی دچار زحمت می‌شوید. لیکن خـدا ایـمان را بـرای شـما دوست داشتنی گردانید، و آن را در دل‌های شـما بـیاراست، و کـفر و پـلیدکاری و سرکشی را در نظرتان بسی ناخوشایند ساخت. ایشان [:ایمان آورندگان] (هم)اینان رشد یافتگانند. ۝۷

آیهٔ ۷ ـ اینجا "کره الیکم" بر خلاف آنچه در فقه گمان شده کراهت به معنای مرجوح

بودن نیست، بلکه بالاتر از حرمت است، زیرا در جمع کفر، فسـوق و عـصیان را مکروه دانسته، و کفر فراتر از حرامهای دیگر است، اگر چه فسوق و عصیان کـل حرامهای فرعی را در ضمن اصلی شامل است، روی این اصل لفظ کراهت چنانکه در سورهٔ اسراء بیان شده به معنای حرمتی شدید است که اینجا در مقابلش "وحبب الیکم الایمان" آمده.

فَضْلاً مِّنَ ٱللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ ٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٨﴾ وَ إِن طَآ ئِفَتَانِ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱقْتَتَلُواْ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَهُمَا فَإِنۢ بَغَتْ إِحْدَىٰهُمَا عَلَى ٱلْأُخْرَىٰ فَقَـٰتِلُواْ ٱلَّـتِى تَبْغِى حَتَّىٰ تَفِىٓءَ إِلَىٰٓ أَمْرِ ٱللَّـهِ فَـإِن فَآءَتْ فَأَصْـلِحُواْ بَـيْنَهُمَا بِـٱلْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾ إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُونُواْ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَ لَا نِسَآءٌ مِّن نِّسَآءٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَ لَا تَلْمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمْ وَ لَا تَنَابَزُواْ بِٱلْأَلْقَـٰبِ بِئْسَ ٱلِاسْمُ ٱلْفُسُوقُ بَعْدَ ٱلْإِيمَـٰنِ وَ مَن لَّمْ يَتُبْ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّـٰلِمُونَ ﴿١١﴾

حال آنکه بخششی از خدا و نعمتی است (از او که به شما داده). خدا بسی دانـای سنجیده کار است. ﴿۸﴾ و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر کشتار کنند، پس میان آن دو را اصلاح کنید. پس اگر یکی از آنان بر دیگری تعدّی کرد، شما با آن (گروهی) که تعدّی می‌کند کشتار کنید، تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر بازگشت، میان آنها را دادگرانه سازش دهید و تقسیمی شایسته‌تر (از عدالت) کنید؛ خدا هـمواره بـخش کنندگان - فاضلانه - را دوست می‌دارد. ﴿۹﴾ مؤمنان فقط با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سـازش دهـید، و از خـدا پـروا بـداریـد، شـاید مـورد رحـمت قـرار گیرید. ﴿۱۰﴾هان ای کسانی که ایمان آوردید! نباید گروهی (از) مردان گروه دیگر را مسخره کنند؛ شاید آنها از این‌ها بهتر باشند. و نه زنانی، زنانی (دیگر) را (مسخره

کنند) شاید آنان از اینان بهتر باشند. و از خودتان عیب‌جویی مکنید و به همدیگر لقب‌های زشت ندهید؛ چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. پس هر کس توبه نکند آنان خودشان ستمکاراند. (۱۱)

آیات ۹ و ۱۰ ـ اینجا کشتارهایی را که در میان مؤمنان احیاناً اتفاق می‌افتد مورد نظری عمیق قرار داده که مؤمنانی دیگر در سراسر جهان که داخل در این حوزه‌های کشتار و تنازع نیستند هرگز نباید بی‌تفاوت باشند، بلکه واجب است حتی‌الامکان میان این دو گروه را صلح برقرار کنند، و اگر امکان صلح هم نبود، در این صورت اگر یکی از این دو گروه متجاوز و ظالم است و دیگری مورد تجاوز و مظلوم است بایستی با آن ظالمان کشتار کنند، که اگر آرام گرفتند اینجا با عدالت و قسط میانشان صلح برقرار کنند وگرنه به پیکارشان ـ تا براندازی جنگ ـ علیه آنان ادامه دهند، این خود تاکتیکی است جنگی که وظیفهٔ مسلمانان تنها مبارزه و کشتار علیه مهاجمان غیر مسلمان نیست، بلکه در برابر مهاجمان مسلمان نیز چنان وظیفه‌ای را دارند.

اینجا «طائفتان» به معنی دو گروه مطرحند، پس چرا «اقتتلوا» که جمع است بجای «اقتتلا»ی تثنیه آمده؟ شاید جهتش این است که گروه‌های متنازع مسلمان در اصل دو فرقه‌اند، ولیکن احیاناً هر کدام نیز به فرقه‌هایی گوناگون تقسیم می‌شوند که سایر مؤمنان وظیفه دارند این تنازع دوگانه و یا چندگانه را به گونه‌ای شایسته بر طرف سازند، و این خود رمزی است از برای وحدت جهانی دولت اسلامی که مسلمانان همواره بایستی زیر پرچم یگانه و یک گونهٔ لا اله الا الله قرار گیرند و از تعدد دولت‌های اسلامی بپرهیزند، و یا اگر هم از تعددهایی ناگزیدند، این خود صورت جمهوری‌های اسلامی بر خط واحد اسلام و رهبری شرعمداران عالیقدر اسلام و سیاستمداران ممتاز بگونهٔ شوریٰ انجام گیرد، چنانکه در آخر کار نیز نویدهایی قرآنی از برای این حکم واحد اسلامی موجود است، در ثانی چنان‌که در آیاتی مانند (۴:۶۶) «قلوبکما» آمده تثنیه هم در ضمنِ جمع است، و این هر دو در مورد این جمع هماهنگ‌اند.

از آغاز این سورهٔ تا آیهٔ (۱۸)، ده نهی و چهار امر می‌بینیم که از جملهٔ مناهی، نهی از مسخره کردن است، در آیهٔ یازدهم، البته اینجا محور نهی بدترین چهرهٔ استهزا

می‌باشد که مراحل مادونش در آیاتی دیگر بیان شده است، از جمله اینکه اینجا "قوم من قوم" و "نساءٌ من نساءٍ" آمده که به معنی مسخره کردن گروهی و اجتماعی است که مردانی مردانِ دیگر را و زنانی هم دیگر زنان را به باد مسخره گیرند، در حالیکه مسخره کردن مردان زنان را و زنان نیز مردان را هم حرام است نیز مسخره کردنِ هر فردی فرد دیگر را از محرمات می‌باشد، ویژگی دیگر نسبت به این محور نهی در آیه این است که شاید آنان از اینان بهتر و برتر باشند، پس علت مسخره چیست؟ با آنکه اگر هم این دو گروه برابر باشند، و یا گروه مسخره‌کننده بهتر و برتر هم باشند، خدا مسخره کردن را که اهانتی است بدون دلیل کلاً حرام کرده است.

اینجا قوم که در برابر نساء قرارگرفته‌اند طبعاً به معنی مردان است، و چرا در این جریان مردان از مردان و زنان از زنان به میان نیامده‌اند؟ زیرا اصولاً مردان زنان را و به عکس نوعاً به مسخره نمی‌گیرند، که اگر هم مسخره کنند به طریق اولی ممنوع است، اصولاً مسخرهای بدون جهت عقلانی حرام است، مثلاً در آیهٔ (۶۷:۲) حضرت موسی علیه‌السلام در پاسخ اسرائیلیان که بدو گفتند: آیا ما را در این کشتن گاو به مسخره گرفته‌ای؟ فرمود: به خدا پناه می‌برم که از نادانان باشم، با آنکه موسای رسول کجا و این اسرائیلیان نکبت بار کجا؟ که قطعاً اگر اینجا مسخره‌ای هم بود از شخصی بسیار شایسته نسبت به اشخاصی ناشایسته بود، و این خود دلیل است بر اینکه اصولاً مسخره کردن بدون جهت جهالت است، آری به عنوان اعتدای به مثل و پاداشی همانند درست است. چناکه در (۱۱:۴۹) کافران حضرت نوح علیه‌السلام را در سازمان کشتی به مسخره گرفته بودند، که اصولاً کشتی با این عظمت آنهم در میان خاک و دور از آب خود نادانی است، نوح هم در پاسخشان فرمود: اگر شما اکنون ما را به مسخره می‌گیرید، ما نیز شما را در آیندهٔ طوفان جهانشمول به مسخره می‌گیریم، که این خود تمسخری است معلل، و اصولاً هر تعدی پاسخی همانند دارد، و در عین حال اینجا هم تمسخرشان از سوی امواج طوفان بوده است و نه سخنی که از حضرت نوح علیه‌السلام.

در این صورت دیگری و دیگران را بدون هیچ جهتی عاقلانه به مسخره گرفتن بسی جاهلانه است، زیرا اگر طرف گمراه است کوشش شما که در راه هستید

بایستی صد در صد به مصرف راهواری او گردد، آری اگر در این میان تعدی به شما کرد اگر شایسته بود پاسخی همانند به او بدهید، و اگر هم با شکیبائی شما وی توقف کند ـ و بهتر اینکه به راه بیاید ـ بر حَسَب آیهٔ قرآنی "**لهو خیرٌ للصابرین**" این خود برای شکیبایان بسی بهتر است، و اگر هم چاره‌ای جز نابودکردن او نیست، هم او را بدون مسخره نابودکنید، تا دیگران از خطرش همچنان در امان بمانند.

سپس از خودهاتان عیب جوئی نکنید، که اینجا عیب جوئی از دیگر مؤمنان نخست برگشتی به خود عیب جو دارد، و سپس به کل مؤمنان برگشت می‌کند، که در جمع عیب جوئی شما نسبت به دیگران دارای سه بعد است: ۱ـ مورد خصوصی عیب جوئی ۲ـ کل مؤمنان ۳ـ این عیب جوئی برگشت به خود شما دارد، و این ثالوث منحوس از کلمهٔ انفسکم پیداست.

آری عیب جوئی و جویا شدن عیوب دیگران حرام است، زیرا خود آزاری است نسبت به دیگران وحتی خودانسان، ولی عیب گوئی به گونه‌ای شایسته و پنهان خود سازماندهی به دیگران است، و چنانکه انسان همیشه باید نسبت به خود سازیهای پیاپی انسانی و ایمانی خود کوشش و کاوش کند، نسبت به دیگران نیز چنان است، که همهٔ مؤمنان اجسامشان متعدد و ارواحشان یکی است، و این روح ایمانی است که با وحدت درکثرت اجسادشان، افکارشان، عقایدشان، اخلاقشان و اعمالشان حکم فرماست.

وحدت ایمانی مؤمنان در جای جای قرآن نمایان است، که اینجا «**انفسکم**» و جاهای دیگر "**بعضکم من بعض**" و همانند این تعبیرات وحدانی وجود دارد.

سپس با لقبهای زشت و نازیبا یکدیگر را مخاطب قرار ندهید، آری با اسم‌ها و لقب‌های نیک هر چه زیباتر و بهتر، بهتر و زیباتر است، ولکن لقب‌های بد جعلی که یا از خودهاشان وکسانشان باشد، و یا از طرف شما، صداکردن یکدیگر با این القاب فسوق بعدالایمان است، و چه بد نامی است فسوق بعد از ایمان، زیرا اینگونه برخوردهای نازیبا با مؤمنان خود خروج از ایمان است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجْتَنِبُواْ كَثِيرًا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ ٱلظَّنِّ إِثْمٌ

وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! از بسیاری گمان‌ها بپرهیزید، که پاره‌ای از گمان‌ها بدفرجام است. و تجسس مکنید، و بعضی از شما از بعضی دیگر غیبت نکند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر (مؤمن) مرده‌اش را بخورد؟ پس از آن بسی بدتان آمده وخدای را پروا بدارید. خدا بی‌گمان بسی برگشت‌کننده‌ی رحمت‌گر بر ویژگان است. ﴿۱۲﴾

آیهٔ ۱۲ ـ اینجا نخست بسیاری ازگمانهای بد مورد نهی است که اصولاً چندگونه‌اند: ۱ـ گمان مستند، که این خود علم است، که شما بدانید به رای‌العین و یا گـواهـی عادلان فلانی چنین و چنان کرده است، این گمان علمی مورد امر به اجتناب نیست، گرچه در بعد دیگر ممنوع است، مانند برملاکردن گناهانی از دیگران بجز مواردی استثنایی. ۲ـ گمانهای بدی که دلیل قاطع ندارد که گمان نخست قـلیلاً مـن الظـن است، و گمان دوم کثیراً من الظن، اکنون در این مرحله که کثرت هم دارد کل این گمانهای زیاد ناپسند بایستی ترک شود، و در پاسخ اینکه این گمانهای بسیار کـلاً خلاف واقع نیست، پس چرا باید کلاً ترک شود "**ان بعض الظن اثم**" آمده، که چون بعضی از این گمانهای بد بسیار بر خلاف واقع است، روی این اصل اثم است، یعنی پیامدهای ناشایسته‌ای دارد، و برای جلوگیری از این پیامدهای کم نسبت به برخی از این گمانهای بد، بایستی کلاً این گمانهای زیاد ترک شود، و این خود قـاعده‌ای است اصولی که در شبههٔ غیر محصوره در صورتی که احیاناً ناروائی‌هایی در کـار باشد بایستی کل موارد این شبهه ترک گردد، مثلاً اگر در میان مایعاتی بسیار بعضی از آنها حرام است بایستی کل آنها ترک شود یا اگر دزدی در میان کسانی بسیار قرار دارد که گمان دزدی نسبت به همهٔ اینان محقق است، این نسبت دزدی نسبت به همهٔ ایشان در کل بایستی سلب شود، و بالاخره در کل سلبها و ایجابها اکثریت مظنون برای نگهبانی خطرات و پیامدهایی نسبت به سـلب و ایـجاب اقـلیت در بـین آن اکثریت بایستی ترک شود.

این درگمانهای فعلی، سپس "و لا **تجسسوا**" تجسس و پیگیری از معایب دیگران کلاً عیب و حرام است، و با روح ایمان سازگار نیست، زیرا مؤمنان نوعاً خالی از عیب نیستند، گرچه در ظاهرشان عیوبشان آشکار نیست، و اگر بنا شود مؤمنان از عیوب یکدیگر تجسس کنند، اجتماعشان خود اجتماعی کلاً معیوب است و این خود موجب گمانها و یقین‌هایی نسبت به ناشایستگی یکدیگر است، و بار روح اخوت و پیوند ایمانی منافات دارد.

آری تجسس در دوران امر بین اهم و مهم، ـ آنهم با لطافت و اخلاق ـ گاهی راجح و احیاناً نیز واجب است، مانند کسانی که مورد اتهاماتی بزرگند که احیاناً قیامی علیه مصالح اسلامی را پنهان دارند، گرچه اینجا هم نمی‌شود به این گمان با آنان بد عمل کرد، ولی برای نگهبانی اجتماع مسلمین که بسی مهمتر از نگهداشت فرد است، باید بگونه‌ای شایسته از خبایا و خفایای او جستجو کرد، طبعاً جستجو کنندگان، شایستگان و شرعمدارانند که برای حفظ مصلحت اجتماعی با کمال اخلاق و بردباری برای نگهداشت مصالح اجتماعی از افرادی اینچنین، چنین و چنان می‌کنند، که این خود وزارت اطلاعات اسلامی است و نه وزرات افتضاحات که نسبت به هر فکری و هر عقیده و عملی تجسس شود، و زندگی را بکلی در کام مسلمانان تلخ کند، که هر کس بر طبق میل این گروه ویژهٔ مستبد خودخواه ناآگاه نبود، نسبت به او بایستی چنین و چنان شود، روی این اصل اطلاعات و تجسس از جریانهای مؤمنان و حتی غیر مؤمنان گاه راجح یا واجب و در بسیاری مواقع هم حرام است.

در آخر کار "**ولا یغتب بعضکم بعضاً**" اغتیاب اینجا بدین معنی است که در پنهانی از کسانیکه کارهایی ناشایست کرده‌اند عیوبشان را نزد دیگران بازگو کنیم، که این هم آنان را در صورتی که بفهمند آزار می‌دهد و هم اعمال ناشایسته را نزد کسانی که این غیبت را می‌شنوند آسان و راهوار می‌کند.

غیبت و به تعبیر صحیحتر اغتیاب که افتعال است و به معنای کوشش و کاوش در بازگوئی عیوب دیگران است، روی همین دو مبنا حرام است، حتی نسبت به غیر مؤمنان و غیر مکلفان که طبعاً آزار می‌شوند گرچه از مصادیق ویژهٔ غیبت نیست که

اینجا محور بحث در آیه "**بعضکم بعضاً**" است که "**الذین آمنوا**" نسبت بـه یکـدیگر هرگز نباید غیبت کنند، و این ایمان ـ که شامل ضعیف‌ترین و قویترین و حد وسط ایمان است ـ اصولاً غیبت از مؤمن را چه سنی باشد و چه شیعه حرام دانسته، و طبعاً لفظ مؤمن شامل منافق نیست، که بد گوئی نسبت به غیر مؤمن گرچه احیاناً حرام باشد ولی محکوم به حکم غیبت نیست، مؤمن در اینجا چنانکه گفتیم شامل تمام مراتب ایمان است، چنانکه در جای‌جای قرآن خطاب ایمان کلی است، مثلاً در آیهٔ (۱۱:۹) «اگر مشرکان توبه کنند و موحد شوند نماز بپا دارند و زکاة بدهند، اینان برادران دینی شمایند» و می‌بینیم که اینجا بحث ولایت و غیر ولایت در کار نیست، بلکه فقط در نقطهٔ نخستین توحید است و نقطهٔ دومین آن نماز و زکات، روی این اصل این سخن که به استناد این آیه «**اخیه**» و آیه‌ای دیگر غیبت کردن از شیعهٔ دون تکلیف نیز حرام است، هرگز درست نیست، در هر صورت که "**بعضکم بعضاً**" تنها دو بعض ایمانی را شامل است، و شخص غیر مکلف نه مؤمن است و نه کافر، و استدلال به آیهٔ "**و ان تخالطو هم فاخوانکم فی‌الدین**" هم که دربارهٔ یتیمان دون تکلیف است غلط است، زیرا در این آیه لفظ "**فی الدین**" هرگز نیست، بلکه اینجا منظور اخوت انسانی است و نه ایمانی، آری این "**فی الدین**" در آیهٔ قبلی است که ذکر شد که در صورت توبهٔ از شرک و انجام نماز و دادن زکاة فاخوانکم فی الدین که کلاً مسلمانان مکلف را ـ با هر مذهبی ـ در بر دارد.

در غیبت استثنائاتی هم وجو دارد مانند: مشورت، نهی از منکر و ... که مصلحت مهمتر بر مصلحت مهم ترجیح می‌یابد، که یا به عنوان جواز و با استحباب و یا وجوب است، و از جمله آیهٔ (۱۴۸:۴) که: خدا هرگز دوست ندارد که شما بلندگوی بدی‌های دیگران باشید مگر در مورد مظلومیت خودتان یا و دیگران و یا مهمتر از همه مظلومیت اسلام، که در این مثلث برای دفاع از حق و برطرف کردن ظلم و رسوا کردن ظالم جایز و یا واجب می‌باشد، البته اینجا هم در صورتی است که این غیبت موجب جرأت دیگران نسبت به ظلم نباشد، چنانکه در این آیه و آیات مربوطه در جای‌جای قرآن بحث شده.

و چون غیبت‌های حرام ظلم است هرگز با استغفار تنها و توبه قابل بخشایش

نیست، چنانکه در مانند آیهٔ (۵:۳۹) توبه بعد از ظلم را به شرط اصلاح پذیرفته دانسته، روی این اصل اگر شخص مورد غیبت ببخشاید این غیبت قابل بخشش است وگرنه بخشوده نیست، آری اگر راهی از برای دستیابی به این بخشایش نیست، که اگر به طرف بازگوگردد بازتابی بدتر دارد، و یا دستیابی به او غیرممکن است، در این موارد بجای پوزش از او بایستی با استغفار واقعی برای او دعاها و خیراتی انجام داد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَـٰكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَـٰكُمْ شُعُوبًا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ ٱللَّهِ أَتْقَـٰكُمْ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٣﴾

هان ای مردمان! ما شما را به‌راستی از مرد و زنی آفریدیم و شما را شعبه‌هایی و قبیله‌هایی گردانیدیم تا یکدیگر را شناسایی کنید. همواره ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. همانا به‌راستی خدا بسیار دانای بسی آگاه است. ﴿۱۳﴾

آیهٔ ۱۳ ـ «من» در "من ذکر و انثی" مورد دو احتمال است: بیانیه و نشویه، بیانیه تبیینی است برای «کم» که شما انسانها یا مذکر هستید و یا مؤنث، ولی این نخست توضیح است، وانگهی این دوئیت مبنای وحدت در «لتعارفوا» نیست، و نیز نشویه به معنای اینکه شما همگان از میان مذکران و مؤمنان تولد یافته‌اید، که این هم روی آن هر دو مبنا شایستهٔ کلام آلهی نیست، می‌ماند بعد دوم نشویه بودنش بدین معنی که کل نسلهای انسانی تا آخرین زمان تکلیف منتهی به یک مرد و زن باشد، و این معنی از هر دو جهت درست است، جهت نخست وحدت تناسلی است که در نتیجه گرایش به وحدت شناخت و تعارف است، در ثانی تبیین این حقیقت است که تمامی نسلهای فعلی انسانی در عرض زمین و طول زمان تنها منتهی به دو نفرند و بس، و دیگر نفری و یا نفرات دیگری هرگز درکار نیستند و چنانکه آیهٔ (۴:۱) هم این حقیقت را ثابت می‌کند، که بر خلاف روایاتی چند در تناسل دوم حوریّه و یا جنیه‌ای درکار نیست که اگر هم بود "من ذکر و انثی" غلط بود و بجای «انثی» بایستی «أناثیٰ» می‌بود، که نخست حوا برای نسل اول و سپس حوریه و یا جنیه برای نسل

دوم، و دربعد سوم تناسل کلی تا آخرین زمان تکلیف، روی این اصل دومین تناسل انسان بر مبنای خواهران و برادران اولین بوده است که پس از انجام این ازدواج و تناسلش تا پایان زمان تکلیف حرام گشته، و این سخن که ازدواج خواهر و برادر کلاً حرام است و مگر خدا ناتوان بو که تناسل دومین را نیز بر مبنای حلال انجام دهد که حوریه و جنه‌ای هم در کار باشد؟ پاسخش این است که این ازدواج مانند ظلم و مشابهش حرمت ذاتی ندارد، بلکه حرمتش مصلحتی است، که اگر این حلیت دوام یابد انفجار مداوم جنسی در کل خانواده‌ها خواهد بود، ولی تنها مرحلهٔ دومین تناسل در زمان محدود بین خواهران و برادران چنان محذوری را نداشته است، و اینکه خواهران و بردارن بگونه‌ای مماس از یک رحم و از یک صلب هستند پس چگونه می‌شود با هم ازدواج کنند؟ پاسخ این است که این منتهی شدن به یک صلب و یک رحم موجب حرمت ازدواج ایشان نیست، چنانکه نوادهای انسان با یکدیگر ازدواج می‌کنند، وانگهی بر حسب روایتی از باقر العلوم﵇ که در پاسخ اینگونه و آنگونه معترضان چنان فرمود: مگر خود حوا از آدم آفریده نشده، پس چگونه با هم ازدواج کرده‌اند» آری این آفرینش نزدیکتر از آفرینش مماس از پدر و مادر است.

این جریان نخستین کل نسلها که به یک مرد و زن، و او هم به همان یک مرد برگشت می‌کنند، که این نسلها در عین کثرت‌ها و تفاوت‌هایشان وحدتی دیرینه دارند، و روی همین مبنا هم در عین شعوب و قبائلش بایستی به همین وحدت گرایش یابد.

«**شعوب**» جمع شَعب و یا شِعب است که هر دو به معنای پستی و بلندی است، مانند درّه و کوه که هر دو در عین دوئیت یگانه و پیوسته‌اند، از جهتی یکی و از جهتی دیگر گوناگونند، در نظری یگانه هستند که پست و بلند هر دو از یک زمین هستند، و در نظری دیگر دواند که پست زمین با بلندش از نظر کیفیت دوگانه‌اند، شعوب انسانی نیزکه از دومین تناسل آغاز می‌گردد همین گونه‌اند که این افراد به صلب‌های پدران و رحم‌های مادران بویژه در بعد توراث نزدیکند، سپس جمع «**شعوب**» قبائل است که شعوب جمع اینگونه افراد است و قبائل جمع‌الجمع

است، که در جمع چهرهٔ اینان با یکدیگر چه نزدیک و چه دورگوناگون است، و این گوناگون بودن به این هدف نیست که از یکدیگر دور باشند، بلکه «لتعارفوا» به این هدف است که یکدیگر را بشناسند، که اگر از نظر شکل‌هاشان یکسان بودند شناسائی‌شان نیز نابسامان بود، پس چنانکه یگانگی اصل نسلهای انسانی بر مبنای وحدت است، چندگونه بودن آنان نیز بر مبنای وحدت شناسائی است و نه وحشت و فرار از یکدیگر.

این اختلاف صورت‌ها و سپس سیرت‌ها و بصیرت‌ها هرگز موجب تمایز و برتری بعضی بر بعضی دیگر نیست، و تنها در این میان در طول و عرض زمین و زمان یک امتیاز موجود است و بس «أتقاکم» تمامی تمایزات را بر مبنای شریعت ربانی زیر پا نهاده شده، و این تنها ویژگی تقواست که موجب برتری‌هاست، چنانکه در "والذین معه" تنها معیت رسالتی محور امتیاز است.

عرب یا عجم بودن، شهری یا روستایی یا بیابانی و کوهستانی بودن، باسواد یا بی‌سواد بودن، زیبا و نازیبا سیاه و سفید، غنی و فقیر و ... در جمع یکسانند مگر پارسایان که از دیگران برترند، و خود اینان نیز بر حسب درجاتشان پارساترین‌شان برتر است، سیاهی همان سیاهی بی‌تقوایی و سفیدی هم سفیدی تقوا است.

و اکنون می‌بینیم که متمدن‌ترین ملل جهان مانند آمریکائیان هنوز بر سر سیاه و سفید کشمکش دارند، و این ارتجاعی است جاهلی. و بی‌گمان این: اتقاکم عندالله، در اصل همان اتقاکم عند الناس است در حاشیه، که "تخلّقُوا باخلاق الله" همین اخلاق پسندیده را در بر دارد، زیرا اخلاق الله هرگز جریاناتی که ویژهٔ خداست نیست، که تخلّق به آن‌ها برای غیر خدا محال است، بلکه جریاناتی است مشابه در در بعد آفریدگان با آنچه را در اصل آفریدگار انجام می‌دهد مانند عدالت، رحمت، فضیلت، که اینجا هم "ان اکرمکم عندالله اتقاکم".

قَالَتِ ٱلْأَعْرَابُ ءَامَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُواْ وَلَـٰكِن قُولُوٓاْ أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ ٱلْإِيمَـٰنُ فِى قُلُوبِكُمْ وَإِن تُطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَا يَلِتْكُم مِّنْ أَعْمَـٰلِكُمْ

شَيْـًٔا إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٤﴾

بادیه‌نشینان گفتند: «ایمان آوردیم.» بگو: «ایـمان نـیاوردید. لیکـن بگـویید اسـلام آوردیم.» وهنوز در دل‌هایتان ایمان داخل نشده است، و اگر خـدا و پـیامبر او را فرمان برید، او از (ارزش) کرده‌هایتان چیزی کم نمی‌کند. همواره خدا بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگان است. ﴿۱۴﴾

آیهٔ ۱۴ ـ «اعراب» تنها به معنی عرب زبانها تنها نیست، بلکه کلاً کسانی که دور از شناختها و تمدنهای انسانی و ایمانی هستند می‌باشند، چه عرب زبان باشند و یا نه، چه شهری باشند یا دهاتی و یا بیابانی و کوهستانی، اصل در این میان دور بودن از این فضائل انسانی و ایمانی است، و لفظ «اعراب» مانند «اِعراب» آشکار بـودن و بدون سر پناه بودن آنان است، که بیابانی‌ها نوعاً اینگونه‌اند، و نوعاً از این امتیازات دورند، روی این اصل اگر شهرهایی بسی بزرگ و متمدن به تمدنهای ظاهری مانند مسکو، پاریس، لندن و واشنگتن از این امتیازات دورند، اینها هم در ضمن اعرابند، و اگر در روستایی کوچک ولی با معرفتی بزرگ باشند مانند حالت نخستین مدینه باشند، اینها هرگز اعراب بدین معنا نیستند.

در هر صورت این بی پناهان و بی‌سرپناهان که تازه به زبان مسلمان شده بودند و منافق هم نبودند، می‌گفتند ما ایمان آورده‌ایم، به آنان بگو که تا این ایمان به دلهاتان وارد نگردد شما تنها اسلام آورده‌اید و نه ایمان، و چون در راه ایمانید و ظاهرساز و منافق هم نیستید، در بعد قصور از ایمان که هنوز شناخت درونی برایتان حـاصل نگشته، پاداش اعمالتان در پی پاداش مؤمنان است، و خدا نسبت به عدم ایـمان کنونی‌تان که از روی تقصیر نیست غفور و رحیم است.

لفظ اسلام یا ایمان هر کجا مطلق باشد تمامی مراحل زبانی، قلبی و عـملی را شامل است حتی نسبت به منافقان، ولی هنگامی که اسلام پیش از ایمان قرارگیرد مانند آیهٔ مورد بحث، اسلام همان زبانی است و ایمان مربوط به قـلب است کـه نتیجه‌اش نیز عمل است.

اسلام دارای دو بعد است که میانگینش ایمان می‌باشد، اسلام قبل از ایمان که

همان زبانی است و اسلام بعد از ایمان که فراتر از ایمان است بدین معنی که کل ادراکات درونی و حواس برونی در برابر پروردگار تسلیم هستند، آیاتی هم بر مثلث این جریان دلالت دارند، که پس از این آیه مورد بحث می‌باشد مانند آیهٔ (۱۰۳:۳۷) که اسلام ابراهیم و اسماعیل را در جریان ذبح اسماعیل بـه مـیان آورده و آیـات دیگری هم که اسلام رسولان و حتی اسلام رسول آخرین را تبیین نموده است که "قل انی امرت ان اکون اول من اسلم" (۱۴:۸)

إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ﴿١٥﴾ قُلْ أَتُعَلِّمُونَ ٱللَّهَ بِدِينِكُمْ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٦﴾ يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُواْ قُل لَّا تَمُنُّواْ عَلَىَّ إِسْلَٰمَكُم بَلِ ٱللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَىٰكُمْ لِلْإِيمَٰنِ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿١٧﴾

مؤمنان تنها کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش گرویده، سپس شک نیاورده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کردند. ایشان، (هم)اینان راستانند. ﴿۱۵﴾ بگو: «آیا خدا را به دین خود آگاهی می‌دهید؟ و حال آنکه خدا آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه در زمین است می‌داند. و خدا به هر چیزی بسیار داناست.» ﴿۱۶﴾ (اینان) از اینکه اسلام آورده‌اند بر تو منّت می‌نهند. بگو: «بر من از اسلام آوردنتان منّت مگذارید؛ بلکه خدا با هدایت کردنتان برای ایمان بر شما منّت می‌نهد، اگر (از) راستان بوده‌اید.» ﴿۱۷﴾

آیهٔ ۱۷ ـ اینجا این اعراب نسبت به اسلامشان بر پیامبرﷺ منت می‌نهادند، پاسخشان چنان آمده که خدا شما را با این اسلام نخستین به سوی ایمان رهنمون است، آری این اسلام بی‌نفاق است که راهی برای ایمان می‌باشد، ولی در برابرش اسلام با نفاق کفر را مضاعف می‌سازد، و بالاخره این خود منت ربانی است بر شما که بوسیلهٔ این اسلام خود آگاه و بدون اجبار شما را بسوی ایمان رهنمون کرده است.

إِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ ٱللَّهُ بَصِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾

«همواره (این) خداست که نهفته‌ی آسمان‌ها و زمین را می‌داند، و خدا(ست که) به آنچه می‌کنید بیناست.» ﴿۱۸﴾

سورهٔ ق

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

قٓ وَ ٱلْقُرْءَانِ ٱلْمَجِيدِ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

ق. سوگند به قرآن باشکوه (و) جلالت و وسعت جهانگیرش، ﴿۱﴾

آیهٔ ۱ ـ«قٓ» ممدود شاید اشاره‌ای به قرآن ممدود و قیامت ممدود باشد، وگواهی بر این اشاره افزون بر حرف آغازین «ق» در این دو یاد همین دو است در مرحله آغازین این سوره.

"والقرآن المجید" قسمی است به قرآن یا مجد و عظمتی بی‌نظیر که به معنی وسعت کرامت و جلالت است، و چنانکه خدا خود مجید است که "ذوالعرش المجید" (۸۵: ۱۵) مجد حضرت اقدس ﴿ ﴾ را در فرماندهی بر کل آفریدگان منحصر به فرد دانسته، قرآن هم اینجا و هم در آیهٔ (۸۵:۳۱) مجید است که در عرش فرماندهی وحیانی منحصر به فرد است.

و چنانکه قرآن در میان سایر کتابهای وحیانی اینگونه مجید است آورندهٔ آن درر

میان رسولان وحی چنان است که قرآن محمد و محمد قرآن وحدتی وحیانی مجیدی دارند که در میان کل مکلفان به فرمان خدا فرماندهی مطلق دارند.

و چنانکه خدا احیاناً برای اثبات حقایقی به خود قسم می‌خورد، قسم به قرآن نیز چنان است چون "والقرآن الحکیم" در یٰس.

بَلْ عَجِبُوٓاْ أَن جَآءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ فَقَالَ ٱلْكَـٰفِرُونَ هَـٰذَا شَىْءٌ عَجِيبٌ ﴿٢﴾

(که آنان نگرویدند) بلکه از اینکه هشدار دهنده‌ای از خودشان برایشان آمد در شگفت شدند. پس کافران گفتند: «این (قرآن و محمّد و معاد) چیزی عجیب است.» ﴿۲﴾

آیهٔ ۲ ـ اینجا این قرآن مجید برای اثبات حقایقی چند از جمله "منذر منهم" و قیامت مطرح است که اضافه بر اثبات وحیانی بودن خود حقایقی وحیانی را همچون این دو حقیقت بر مبنای وحی و بر نهادی قطعی ثابت می‌نماید.

أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَٰلِكَ رَجْعٌۢ بَعِيدٌ ﴿٣﴾ قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنقُصُ ٱلْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِندَنَا كِتَـٰبٌ حَفِيظٌۢ ﴿٤﴾ بَلْ كَذَّبُواْ بِالْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ فَهُمْ فِىٓ أَمْرٍ مَّرِيجٍ ﴿٥﴾ أَفَلَمْ يَنظُرُوٓاْ إِلَى ٱلسَّمَآءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَـٰهَا وَزَيَّنَّـٰهَا وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٍ ﴿٦﴾

«آیا چون مُردیم و خاک شدیم (از نو زنده می‌شویم)؟ این بازگشتی بعید (و دور از عقل و منطق) است!» ﴿۳﴾ (ما) همانا دانسته‌ایم آنچه را که زمین از (کیفیت) اجسادشان فرو می‌کاهد. و پیش ما کتابی [: نوشته‌ای در علم و قدرت و رحمت] نگهبان است. ﴿۴﴾ بلکه با حق هنگامی که برایشان آمده (همو را) تکذیب کردند. پس آنها در ژرفای کاری در هم و سر در گم (مانده)اند. ﴿۵﴾ پس مگر به آسمان بالای سرشان ننگریسته‌اند که چگونه آن را ساخته و پرداخته و زینتش داده‌ایم، و برای آن

هیچ گونه شکاف‌ها و سوراخ‌هایی نیست. ﴿۶﴾

آیهٔ ۶ ـ "**مالها من فروج**" در آیهٔ (۶) دارای دو وجه اثبات و نفی است، نخست نظر به فاصله‌های میان ستارگان دارد که که جاده‌های فضائی جایگاه شناوری آنان است، و سپس اینکه همین فاصله که خلأ دیده می‌شود نیز اجرامی غیر مرئی می‌باشند که خود موادی برای توسعهٔ کشور آسمانی می‌باشند که "**و انا لموسعون**" (۴۷:۵۱) گواهی بر این حقیقت تکاملی است.

اینجا تزیین آسمان به ستارگان پس از تزیین آن خود گواهی است روشن بر مادهٔ اصلی آسمانی که در سورهٔ فصلت با لفظ «**دخان**» (:گاز) معرفی شده که به هفت بخش تقسیم شده و سپس بخش نخستین جایگاه این ستارگان و چراغهای فروزان آسمانی است و آیهٔ هفتم جریاناتی پس از آفرینش جرم زمین بازگو می‌کند که نخست آن را کشش دادیم که فشرده و تودرتو بوده، و کوه‌هایی از بالا و پست و بلند همچون میخهایی در عمق این سفینه فضائی کوبیدیم.

کوههای بلند زمین دو قسم‌اند، یک قسم از آسمان افکنده شده‌اند، و قسم دیگرش «**و جعلنا**» که هم قرار آسمانی آن و هم زمینی‌اش را تعیین فرموده چنانکه از حضرت علی﵇ پرسیدند: کوهها از چه آفریده شده‌اند؟ فرمود: از امواج، که اینهم هر دو موج آسمانی و زمینی را شامل است.

در مرحله‌ای دیگر نمودی از نباتات زمین به میان آمده و پس از آن آب مبارک آسمانی که خود اشاره‌ای است به اینکه زمین خود دارای مقداری آب بوده ولی وسعت آب بر اثر آبهای مبارک و وسیع آسمانی بوده است، چنانکه آیاتی از قبیل آیات فصلت و نازعات گواهی بر این حقیقت است، در نازعاتش "**أخرج منها ماءها و مرعاها**" (۳۲) و در «فُصِّلت» پیش از سازمان آسمان پس از قرار دادن کوههای بلند نوبت به برکات و تقدیر اقوات می‌رسد که در جمع آبهای فعلی زمین شرکت سماوی میان آب خودی زمین و آبی آسمانی دانسته است.

وَ ٱلْأَرْضَ مَدَدْنَـٰهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَٰسِيَ وَ أَنۢبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍۭ

بَهِيجٍ ﴿٧﴾ تَبْصِرَةً وَ ذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ ﴿٨﴾ وَ نَزَّلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً مُّبَـٰرَكًا فَأَنۢبَتْنَا بِهِۦ جَنَّـٰتٍ وَ حَبَّ ٱلْحَصِيدِ ﴿٩﴾ وَ ٱلنَّخْلَ بَاسِقَـٰتٍ لَّهَا طَلْعٌ نَّضِيدٌ ﴿١٠﴾ رِّزْقًا لِّلْعِبَادِ وَ أَحْيَيْنَا بِهِۦ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَٰلِكَ ٱلْخُرُوجُ ﴿١١﴾ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ أَصْحَـٰبُ ٱلرَّسِّ وَ ثَمُودُ ﴿١٢﴾ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوَٰنُ لُوطٍ ﴿١٣﴾ وَ أَصْحَـٰبُ ٱلْأَيْكَةِ وَ قَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ ٱلرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ ﴿١٤﴾ أَفَعَيِينَا بِٱلْخَلْقِ ٱلْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِى لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٥﴾

و زمین را فرو کشیدیم، و در آن (لنگرآسا) کوه‌هایی را فرو افکندیم، و در آن از هرگونه جفت (: همتا) دل‌انگیزی (از رویيدنی ها و حیوانات و انسان‌ها) رویاندیم. ﴿۷﴾ حال آنکه برای هر بنده‌ی راهوار توبه کاری، بینش‌افزا (و یادواره‌ای) باشد. ﴿۸﴾ و از آسمان، آبی پربرکت به‌تدریج فرود آوردیم، پس با آن باغ‌ها و دانه‌های درو کردنی را رویانیدیم. ﴿۹﴾ و درختان خرمای بلند بالا را (هم) در حالی که فراورده‌هایی روی هم چیده دارند. ﴿۱۰﴾ حال آنکه (این‌ها همه) برای روزی بندگان (من) است. و با آن (آب) سرزمین مرده‌ای را زنده گردانیدیم. بیرون شدن مردگان (نیز) بدان‌گونه است. ﴿۱۱﴾ پیش از ایشان قوم نوح و اصحاب رسّ و ثمود ـ ﴿۱۲﴾ و عاد و فرعون، برادران لوط ـ ﴿۱۳﴾ و بیشه‌نشینان و قوم تُبّع، همه گان، فرستادگان (ما) را تکذیب کردند. پس وعده‌ی (عذاب) مرا سزاوار شدند. ﴿۱۴﴾ پس مگر (ما) به آفرینش نخستین(مان) ناتوان شده‌ایم؟ (نه!) بلکه آنان از آفرینشی جدید در شبهه‌اند. ﴿۱۵﴾

آیهٔ ۱۵ ـ در این آیهٔ استفهامی انکاری است برابر منکران معاد که جریان کلی آفرینش خود دلیلی است بر اینکه بازگشت آن پس از ویرانیش ممکن بلکه برتر است (۳۰: ۲۷) بلکه از نظر حکمت پاداشهایی از آفرینش اصلی بالاتر است.

آری این منکران در ژرفای حیرانی در آفرینش جدیدند در حالیکه آفرینش جدید مکلفان تنها مربوط به بعد جسمانی آن هم بخش شکلی نیست. و نه بعد روحانی و خلاصهٔ جسمانی، که در مثلث آفرینش آغازین روح و آفرینش جسم در دو بعد

مادی و شکلی، بر این برگشت معادین تنها در بعد آخرین است.

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِۦ نَفْسُهُۥ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ ٱلْوَرِيدِ ﴿١٦﴾

و ما به راستی انسان را به درستی آفریدیم، حال آنکه می‌دانیم نفس او چه وسوسه‌ای به او می‌کند، و ما از شاهرگ (او) به او نزدیکتریم. ﴿۱۶﴾

آیهٔ ۱۶ ـ قرب قیودی فوقانی ربانی را در ابعاد قدرت و علم مطلق برای حضرتش نسبت به انسان وانمود کرده که از خود او به خودش نزدیکتر است که او از خدا نسبت به خودش دورتر است.

إِذْ يَتَلَقَّى ٱلْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ ٱلْيَمِينِ وَ عَنِ ٱلشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿١٧﴾

چون دو (فرشته‌ی) دریافت کننده - نشسته‌ای از راست و نشسته‌ای از چپ - (اعمالش را) به خوبی دریافت می‌دارند. ﴿۱۷﴾

آیهٔ ۱۷ ـ متلقیان و گیرندگان عقاید و اعمال مطرحند که از راست و چپ نزد مکلفان پای برجا، این دو از فرشتگان کرام الکاتبین اند. که تلقی علمی دارند و به امرآلهی از خودشان به آنان نزدیکترند، در نزدیکی اینان و به گونه‌ای روشن اعمال زشت و زیبایشان را دریافت دارند. فرشتهٔ یمین اعمال خیر و یمینی را و فرشتهٔ شمال، اعمال شمالی و چپی را تلقی می‌کنند.

اینجا جای این پرسش است که گرچه گروهی مرتکب هر دو گونه اعمالند ولی گروهی هم تنها عامل خیرند است و گروهی دیگر عامل شرورند پس دو تلقی و دریافت دیگر برای چیست؟

پاسخ این است که مورد خصوصی آیه درست است که عاملان شرند ولی دو متلقی راست و چپ تنها برای تلقی دو نوع خیر و شر نیست، بلکه در این صورت چنان است و در صورت وحدت خیر یا شر هم این دو خیر یا شر را تلقی می‌کنند و

این تلقی دوگانه احوال سه‌گانه را دربردارد. و یمین و شمال به اصطلاح از راست و چپ تمامی اعمال وجودی مکلفان را در بر دارد.

مَّا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿١٨﴾

(آدمی) هیچ جریانی را به لفظ در نمی‌آورد مگر اینکه مراقبی آماده و نیرومند و حسابگر نزد اوست (و آن را به خوبی و درستی ضبط و ثبت می‌کند)، ﴿۱۸﴾

آیهٔ ۱۸ ـ روی این اصل در آیه (۱۸) به جای متلقیان جنس "رقیب عتید" نمودار است، که در اصل رقابت خداست و رقیب عتید مراقبتی دوگانه است، نخست در تلقی اعمال و سپس درگواهی به آنها بروز شهادت، و آیاتی هم مانند آیهٔ (۱:۴) و (۱۱۷:۶) رقابت اصلی را برای خدا خوانده ولی او عتید و گواهی دهنده نیست، زیرا کل شهادتهای شاهدان تنها در محضر اوست.

وَجَآءَتْ سَكْرَةُ ٱلْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنْهُ تَحِيدُ ﴿١٩﴾ وَنُفِخَ فِى ٱلصُّورِ ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلْوَعِيدِ ﴿٢٠﴾ وَجَآءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سَآئِقٌ وَشَهِيدٌ ﴿٢١﴾

و بیهوشی مرگ به‌راستی در رسید (و) این همان است که از آن گریزان بوده‌ای. ﴿۱۹﴾ و در صور بوق [: جهان با صدای رعدآسای روح‌افزا] دمیده شد. این است آن روز وعد تهدیدآمیز. ﴿۲۰﴾ و هر کسی آمد (در حالی که) با او سوق دهنده و گواهی دهنده‌ای است، ﴿۲۱﴾

آیهٔ ۲۱ ـ در این آیهٔ «شهید» با لفظ مفرد آمده با آنکه متلقیان هر دو شهید و گواهند؟ ولی مقصود از شهید جنس گواه است که مکلفان در مربعی از گواهی خودی و فرشتگان و زمین و فضای آن همچنان مورد شهادت و گواهیند.

لَّقَدْ كُنتَ فِى غَفْلَةٍ مِّنْ هَٰذَا فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَآءَكَ فَبَصَرُكَ ٱلْيَوْمَ

حَدِيدٌ ﴿۲۲﴾

(به او می‌گویند:) «همواره از این (حال) سخت در (ژرفای) غفلت بوده‌ای. پس ما پرده‌ات را (از جلوی دیدگانت) برداشتیم. پس دیده‌ات امروز تیزبین است.» ﴿۲۲﴾

آیهٔ ۲۲ ـ در این آیهٔ اصحاب شمال مورد خطاب عتاب‌آمیزند که: تو در ژرفای غفلتی از این گزارشات مورد گواهی هستی، و امروز پرده از روی کارهای پنهانت برداشتیم که چشمانت امروز تیزبین است و این خود دلیلی بر انعکاس اعمال می‌باشد.

وَ قَالَ قَرِينُهُۥ هَـٰذَا مَا لَدَىَّ عَتِيدٌ ﴿۲۳﴾ أَلْقِيَا فِى جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ﴿۲۴﴾ مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ ﴿۲۵﴾ ٱلَّذِى جَعَلَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَـٰهًا ءَاخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِى ٱلْعَذَابِ ٱلشَّدِيدِ ﴿۲۶﴾ قَالَ قَرِينُهُۥ رَبَّنَا مَآ أَطْغَيْتُهُۥ وَ لَـٰكِن كَانَ فِى ضَلَـٰلٍۭ بَعِيدٍ ﴿۲۷﴾ قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا۟ لَدَىَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُم بِالْوَعِيدِ ﴿۲۸﴾ مَا يُبَدَّلُ ٱلْقَوْلُ لَدَىَّ وَ مَآ أَنَا۠ بِظَلَّـٰمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿۲۹﴾ يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ ٱمْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِن مَّزِيدٍ ﴿۳۰﴾ وَ أُزْلِفَتِ ٱلْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ ﴿۳۱﴾ هَـٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ ﴿۳۲﴾ مَّنْ خَشِىَ ٱلرَّحْمَـٰنَ بِالْغَيْبِ وَ جَآءَ بِقَلْبٍ مُّنِيبٍ ﴿۳۳﴾ ٱدْخُلُوهَا بِسَلَـٰمٍ ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلْخُلُودِ ﴿۳۴﴾ لَهُم مَّا يَشَآءُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴿۳۵﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُم بَطْشًا فَنَقَّبُوا۟ فِى ٱلْبِلَـٰدِ هَلْ مِن مَّحِيصٍ ﴿۳۶﴾ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُۥ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى ٱلسَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ ﴿۳۷﴾ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ مَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ ﴿۳۸﴾

و (فرشته‌ی) همنشین او می‌گوید: «این است آنچه پیش من (به گونه‌ای محکم و

روشن) نگهبانی شده است.» ﴿۲۳﴾ (به آن دو فرشته خطاب می‌شود:) «هر کافر سرسختی را در جهنم فرو افکنید.» ﴿۲۴﴾ «(که) بسی باز دارنده‌ی از هر خیری (بوده) است، و (هر) متجاوزِ شک مستند! آورنده‌ای را نیز.» ﴿۲۵﴾ «کسی که با خدا، خدایی دیگر قرار داده. پس (ای دو فرشته!) او را در عذاب شدید فرو افکنید.» ﴿۲۶﴾ همدمش [: شیطان] گفت: «پروردگارمان! من او را به طغیان وا نداشتم، ولی (خودش) در گمراهی دور و درازی بوده است.» ﴿۲۷﴾ (خدا) فرمود: «در پیشگاه من (با همدیگر) مستیزید، حال آنکه به‌راستی از پیش به سوی شما این وعده‌ی عذاب را هشدارداده بودم.» ﴿۲۸﴾ «پیش من (این) گفتمان دگرگون نمی‌گردد، و من (نسبت) به بندگانم زیاد بیدادگر نیستم.» ﴿۲۹﴾ (همی بنگر) روزی را که (ما) به دوزخ می‌گوییم: «آیا پر شدی؟» و (او) می‌گوید: «آیا بیشتر (هم) هست؟» ﴿۳۰﴾ و بهشت برای پرهیزگاران با آرایشی (ویژه) نزدیک آورده شد، حال آنکه دور (هم) نیست. ﴿۳۱﴾ (و به آنان گویند:) «این همان است که وعده داده می‌شوید برای هر (شخصی) بسیار راهوار (سوی خدا و) نگهدار (حدود خدا) است.» ﴿۳۲﴾ کسی که (خدای) رحمان را به پنهان (از مردمان و پنهانی او از آنان) هراس داشت، و با دلی پیاپی بازگشت کننده‌ی سوی خدا آمد. ﴿۳۳﴾ «به سلامتی (و شادکامی) در آن درآی (که) این روز جاودانگی است.» ﴿۳۴﴾ هر چه بخواهند در آنجا برایشان (آماده) است، و پیش ما فزون‌تر (از خواستارشان) است. ﴿۳۵﴾ و چه بسیار سده‌ها: نسل‌هایی را، پیش از ایشان هلاک کردیم (که) ایشان حمله‌ورتر از اینان بودند. پس درشهرها پرسه‌ای جویاو کنجکاو زده بودند. (اما سرانجام) مگر گریزگاهی هست؟ ﴿۳۶﴾ همانا در این (عقوبت‌ها) برای هر که دلی داشته و گوش (دل برای دریافت حق) افکنده ـ در حالی که خود هم گواه است ـ بی‌گمان یادواره‌ای (درخشان) است. ﴿۳۷﴾ به‌راستی و درستی ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز [: زمان] آفریدیم. و هرگز ما را هیچ‌گونه خستگی لمس نکرد. ﴿۳۸﴾

آیهٔ ۳۸ ـ ردی است بر سخنی توراتی که خدا چون آسمان و زمین را در شش روز آفرید و روز هفتم که شنبه بود استراحت کرد.

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ وَ قَبْلَ ٱلْغُرُوبِ ﴿٣٩﴾

پس بر آنچه می‌گویند صبر کن، و پیش از برآمدن آفتاب (: نماز صبح) و پیش از غروب (: نماز ظهر و عصر) با ستایش پروردگارت تسبیح گوی. ﴿۳۹﴾

آیهٔ ۳۹ ـ بیانگر اجمالی برای اوقات نمازهای پنجگانه است که پس از نماز صبح و عصر نماز واجب شبانه به میان آمده و دیگر از نماز ظهر خبری صریح در این آیه نیست مگر اینکه پیش از غروب نماز ظهر و عصر را و شب هر دوی مغرب و عشاء را در برگیرد، و در هر صورت آیاتی دیگر مانند و (۱۷:۲۰) بیانگر اوقات پنجگانه نمازهای یومیه است.

وَ مِنَ ٱلَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ أَدْبَرَ ٱلسُّجُودِ ﴿٤٠﴾ وَ ٱسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ ٱلْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٤١﴾ يَوْمَ يَسْمَعُونَ ٱلصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلْخُرُوجِ ﴿٤٢﴾ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِۦ وَ نُمِيتُ وَ إِلَيْنَا ٱلْمَصِيرُ ﴿٤٣﴾ يَوْمَ تَشَقَّقُ ٱلْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ ﴿٤٤﴾ نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَ مَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْءَانِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ ﴿٤٥﴾

و پاره‌ای از شب (: نماز مغرب و عشاء) و در دنباله‌های سجود او را تسبیح گوی. ﴿۴۰﴾ و روزی که منادی از جایی نزدیک ندا در دهد، به گوش (و به‌هوش) باش. ﴿۴۱﴾ روزی که فریاد [رستاخیز: جان‌خواه] را بحقّ می‌شنوند، آن (روز)، روز بیرون آمدن (از گورستان مرگ به آستانه‌ی زندگی) است. ﴿۴۲﴾ بی‌گمان ما (هم)آنیم که خود زنده می‌کنیم، و (هم) خود می‌میرانیم، و همه‌ی برگشت‌ها تنها سوی ماست. ﴿۴۳﴾ روزی که زمین به سرعت از (اجساد) آنان جدا و شکافته می‌شود. این گردآوری برما آسان است. ﴿۴۴﴾ ما بدانچه می‌گویند داناتریم، و تو به اجبار وادار کننده‌ی آنان (به ایمان) نیستی. پس با قرآن هر که را از تهدید من می‌ترسد یادآوری کن. ﴿۴۵﴾

سورهٔ ذاریات

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

وَٱلذَّٰرِيَـٰتِ ذَرْوًا ﴿١﴾ فَـٱلْحَـٰمِلَـٰتِ وِقْرًا ﴿٢﴾ فَـٱلْجَـٰرِيَـٰتِ يُسْرًا ﴿٣﴾ فَٱلْمُقَسِّمَـٰتِ أَمْرًا ﴿٤﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

سوگند به نیروهای پراکننده، (چه) پراکندنی. ﴿۱﴾ پس سوگند به بارداران باری سنگین، (چه) سنگینی‌ای. ﴿۲﴾ پس سوگند به روانان به آسانی. ﴿۳﴾ پس قسمت‌کنندگان اَمری [: کار یا فرمان و یا چیزی.] ﴿۴﴾

آیات ۱ تا ۴ ـ نخست برای اثبات صدق وعدهٔ ربانی و واقعیت طاعت به نیروهایی گوناگون سوگند یاد شده: زیرا در عالم تکلیف نه برای اصل طاعت واقعیتی چندان وجود دارد و نه حقیقتش و عالم جزایش چنان که باید نمودار است، بلکه در هر دو بُعدش غالباً پنهان است.

سوگندهای قرآن کلاً به حقایقی است که خود نمودار مواردش می‌باشد، که یا با آنها مشابه است که دلیل امکان موارد دعوی است و یا خود دلیل و اقعیت و وقوع

آنها می‌باشد.

مثلاً آیه (۱) که سوگند به نیروهای پراکنده است از جمله پراکندگی ارواح از بدنها و نیز پراکندگی خود بدنها را مورد قسم قرار داد سپ آیهٔ (۲) بر دوش گیرندگان سنگینی را که در این پراگندگیها اجزائی سنگین در این میان نیز بر دوش نیروهائی می‌باشد، سپس آیهٔ (۳) جریان آسانی این سنگینی را منظور داشته، و در آخرکار آیهٔ (۴) نیروهای تقسیم کنندهٔ امر الهی است که از جمله‌اش بخشش کردن میان سنگین‌ها وسبک‌هاست.

از اینرو این جریان مداوم نمایانگری است برای مشابهش که صدق معاد و واقعیت دین و طاعت می‌باشد که از همه سنگین‌ها سنگین‌تر است.

این جهان تکلیف که همواره دارای این چهار جریان است خود نموداری شایان توجه برای نمودارهای حقیقی عادلانه و حکیمانهٔ روز جزاست.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ ﴿۵﴾ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ ﴿۶﴾ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ ﴿۷﴾ إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ ﴿۸﴾

همواره آنچه (به آن) وعده داده شده‌اید همانا راست است. ﴿۵﴾ و (روز) دین (: بُروز طاعت و معصیت) همانا (واقع) و با واقعیت است. ﴿۶﴾ قسم به آسمان (که) دارای راه‌هاست؛ ﴿۷﴾ همانا شما (درباره‌ی رستاخیز) در (ژرفای) سخنی گوناگونید. ﴿۸﴾

آیات ۷ و ۸ ـ سوگندی به آسمان چند طبقه‌ای است که در عین تعدد از نظر حکمت خلقت همگامند و تضادی در میانشان نیست ک هر تضادی موجب سقوط است و همچنان آسان باقی و استوار و باردار می‌باشد، ولی شما مکلفان در ژرفای گفته‌ای متضادید، که این تضاد از نظر اصلی آفرینش نیست بلکه از لحاظ شهوت و نادانی‌های شماست و این قول تنها سخن نیست بلکه افزون بر سخنی که حالی که از درون است تمامی ادراکات و تصدیقها و یقینیها و شکهای درونی را که همواره ناهماهنگ و گوناگونست.

يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ ﴿٩﴾ قُتِلَ ٱلْخَرَّٰصُونَ ﴿١٠﴾ ٱلَّذِينَ هُمْ فِى غَمْرَةٍ سَاهُونَ ﴿١١﴾ يَسْـَٔلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ ٱلدِّينِ ﴿١٢﴾ يَوْمَ هُمْ عَلَى ٱلنَّارِ يُفْتَنُونَ ﴿١٣﴾ ذُوقُوا۟ فِتْنَتَكُمْ هَٰذَا ٱلَّذِى كُنتُم بِهِۦ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٤﴾

هر که از آن به دروغ برگردانده شود، (بخت) برگشته است. ﴿۹﴾ دروغ‌پردازان (از لحاظ ایمان) کشته شده‌اند. ﴿۱۰﴾ کسانی که در ورطه‌ای (از نادانی) سهوناکند. ﴿۱۱﴾ پرسند: «روز دین (: بُروز طاعت و معصیت) کی است؟» ﴿۱۲﴾ همان روزی که آنان بر آتش بسیار آزموده(ی این آتشبار) شوند. ﴿۱۳﴾ (و به آنان گفته شود:) «فتنه و آشوب خود را بچشید. این است همان (بلایی) که با شتاب خواستار آن بوده‌اید.» ﴿۱۴﴾

آیهٔ ۱۴ ـ آشوبگران همان آشوب دنیوی را در ستاخیز می‌چشند، که جزای عمل، خود عملی است که واقعیت و ملکوتش در آنجا نمایان می‌شود.

إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِى جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٥﴾ ءَاخِذِينَ مَآ ءَاتَىٰهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَبْلَ ذَٰلِكَ مُحْسِنِينَ ﴿١٦﴾ كَانُوا۟ قَلِيلًا مِّنَ ٱلَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴿١٧﴾ وَبِٱلْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿١٨﴾ وَفِىٓ أَمْوَٰلِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّآئِلِ وَٱلْمَحْرُومِ ﴿١٩﴾

پرهیزگاران بی‌گمان در باغستان‌ها و چشمه‌سارانند. ﴿۱۵﴾ حال آنکه آنچه را پروردگارشان به آنان عطا فرموده گیرنده‌اند. بی‌گمان آنان پیش از این نیکوکار بوده‌اند. ﴿۱۶﴾ و از شب اندکی را می‌غنوده‌اند.(و بقیه اش را به عبادت خدا اشتغال داشته اند). ﴿۱۷﴾ و آنان سحرگاهان (از خدا) پوشش می‌خواهند. ﴿۱۸﴾ و در اموالشان برای سایل و محروم، حقّی (معلوم) است. ﴿۱۹﴾

آیهٔ ۱۹ ـ از آیات سی‌گانه وجوب زکات است در عهد مکی با جمله "**حق معلوم**" و این معلوم بودن حق مالی نصاب مکی نیست، بلکه برای خود مالداران معلوم است که درگیرودار ضعف اقتصادی مکی و افزون بر ضرورتهای زندگی شان پرداختنی است، چنانکه در آیه‌ای مدنی در پاسخ پرسش دربارهٔ اندازهٔ پرداخت "**قل العفو**"

(۲۱۹:۲) به میان آمده که از جمله معانی‌اش پرداخت اضافه بر ضرورت زندگی است که در عهد مدنی افزون بر زکات دارای نصاب بوده و در عهد مکی خود زکات است.

وَ فِي ٱلْأَرْضِ ءَايَـٰتٌ لِّلْمُوقِنِينَ ﴿٢٠﴾ وَ فِيٓ أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٢١﴾
وَ فِي ٱلسَّمَآءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ ﴿٢٢﴾ فَوَ رَبِّ ٱلسَّمَآءِ وَ ٱلْأَرْضِ إِنَّهُۥ
لَحَقٌّ مِّثْلَ مَآ أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ ﴿٢٣﴾ هَلْ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَٰهِيمَ
ٱلْمُكْرَمِينَ ﴿٢٤﴾ إِذْ دَخَلُوا۟ عَلَيْهِ فَقَالُوا۟ سَلَـٰمًا قَالَ سَلَـٰمٌ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ ﴿٢٥﴾
فَرَاغَ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ فَجَآءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ﴿٢٦﴾ فَقَرَّبَهُۥٓ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٢٧﴾
فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا۟ لَا تَخَفْ وَ بَشَّرُوهُ بِغُلَـٰمٍ عَلِيمٍ ﴿٢٨﴾ فَأَقْبَلَتِ
ٱمْرَأَتُهُۥ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَ قَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ﴿٢٩﴾ قَالُوا۟ كَذَٰلِكِ
قَالَ رَبُّكِ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٣٠﴾ قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿٣١﴾
قَالُوٓا۟ إِنَّآ أُرْسِلْنَآ إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿٣٢﴾ لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن
طِينٍ ﴿٣٣﴾ مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ﴿٣٤﴾ فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ
ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٣٥﴾ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿٣٦﴾ وَ تَرَكْنَا فِيهَآ ءَايَةً
لِّلَّذِينَ يَخَافُونَ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ ﴿٣٧﴾ وَ فِي مُوسَىٰٓ إِذْ أَرْسَلْنَـٰهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
بِسُلْطَـٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٣٨﴾ فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِۦ وَ قَالَ سَـٰحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿٣٩﴾ فَأَخَذْنَـٰهُ
وَ جُنُودَهُۥ فَنَبَذْنَـٰهُمْ فِي ٱلْيَمِّ وَ هُوَ مُلِيمٌ ﴿٤٠﴾ وَ فِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ
ٱلرِّيحَ ٱلْعَقِيمَ ﴿٤١﴾ مَا تَذَرُ مِن شَىْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَٱلرَّمِيمِ ﴿٤٢﴾ وَ فِي
ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا۟ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٤٣﴾ فَعَتَوْا۟ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ

ٱلصَّـٰعِقَةُ وَ هُمْ يَـنظُرُونَ ﴿٤٤﴾ فَمَـا ٱسْـتَطَـٰعُواْ مِـن قِـيَامٍ وَ مَـا كَـانُواْ مُنتَصِرِينَ ﴿٤٥﴾ وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَـبْلُ إِنَّهُـمْ كَـانُواْ قَـوْمًا فَـٰسِـقِينَ ﴿٤٦﴾ وَ ٱلسَّمَآءَ بَنَيْنَـٰهَا بِأَيْيْدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿٤٧﴾

و در زمین برای اهل یقین نشانه‌هایی است؛ ﴿۲۰﴾ و (همچنان) در خودتان. پس مگر نمی‌نگرید؟ ﴿۲۱﴾ و روزیِ شما و آنچه (از بهشت) وعده داده می‌شوید در آسمان است. ﴿۲۲﴾ پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین، که بی‌گمان آن (رستاخیز)حق است؛ همان‌گونه که خود شما (به روشنی) سخن می‌گویید. ﴿۲۳﴾ آیا حادثه ی مهمانان ارجمند و گرامی ابراهیم به تو رسید؟ ﴿۲۴﴾ چون بر او درآمدند، پس سلامی گفتند. گفت: «سلام (بر) مردمی ناشناس.» ﴿۲۵﴾ پس به‌گونه‌ای پنهان به سوی اهلش روان شد، و گوساله‌ای فربه (و بریان شده) بیاورد. ﴿۲۶﴾ پس آن را نزدیکشان برد. (سپس) گفت: «آیا نمی‌خورید؟» ﴿۲۷﴾ پس، از ایشان به پنهانی ترسی به دل برگرفت. گفتند: «مترس.» و او را به پسری بسی دانا نوید دادند. ﴿۲۸﴾ پس زنش پریشان (و فریادزنان) پیش آمد. پس سیلی بر چهره‌ی خود زد و گفت: «پیره زالی نازایم (چگونه بزایم)؟» ﴿۲۹﴾ گفتند: «پروردگارت چنین فرموده است. او (هم)او حکیمی بس داناست.» ﴿۳۰﴾ (ابراهیم) گفت: «ای فرستادگان! مهم شما (در این مأموریت) چیست؟» ﴿۳۱﴾ گفتند: «ما همانا سوی گروهی (از) مجرمان فرستاده شده‌ایم،» ﴿۳۲﴾ «تا سنگ‌هایی از گل بر (سر و سامان)شان فرو فرستیم.» ﴿۳۳﴾ «حال آنکه نزد پروردگارت برای مسرفان نشانه گذاری شده است.» ﴿۳۴﴾ «پس هر کس از مؤمنان را در آن (سامان) بود بیرون راندیم.» ﴿۳۵﴾ «پس در آنجا جز یک خانه از تسلیم کنندگان (خود و دیگران برابر خدا بیشتر) نیافتیم.» ﴿۳۶﴾ «و در آنجا برای آنان که از عذاب پر درد می‌ترسند، نشانه‌ای بر جا نهادیم.» ﴿۳۷﴾ و (نیز) در (ماجرای) موسی، چون او را با حجّتی مسلط و روشنگر سوی فرعون گسیل داشتیم. ﴿۳۸﴾ پس (فرعون) با رکن (فرعونیت)ش روی برتافت و گفت: «(این شخص) ساحری یا دیوانه‌ای است.» ﴿۳۹﴾ پس او و سپاهیانش را برگرفتیم، و آنان را در دریا افکندیم، در حالی که او (در آخرین لحظه) سرزنش کننده(ی خود و پیروانش) بود. ﴿۴۰﴾ و در (ماجرای) عادیان (نیز)، چون بر سر (و سامان)شان باد نازا را

فرستادیم. ﴿۴۱﴾ هیچ چیزی را که بر آن وزد فروگذار نکند جز آنکه همچون خاکسترش کند. ﴿۴۲﴾ و در (ماجرای) ثمودیان (نیز عبرتی بود) چون به ایشان گفته شد: «تا چندی برخوردار شوید.» ﴿۴۳﴾ پس از فرمان پروردگارشان سر برتافتند، تا در حالی که آنها می‌نگریستند، آذرخش (جانکاه آتش) آنان را فروگرفت. ﴿۴۴﴾ پس هرگز نه توانستند به پای بر خیزند، و نه جویندگان یارانی بوده‌اند. ﴿۴۵﴾ و گروه نوح را (نیز) از پیش (از آن اقوام همین گونه هلاک کردیم). آنان بی‌گمان گروهی فاسق بوده‌اند. ﴿۴۶﴾ و آسمان را به نیروهایی برافراشتیم، و بی‌گمان، همانا ما توسعه دهنده‌ایم. ﴿۴۷﴾

آیهٔ ۴۷ ـ پس از سازمان دادن آسمان گسترش آن بمیان آمده که هر دو گسترش سطحی فضائی و عمقی ستارگانی نو ظهور و یا گسترش آنها گزارش داده شده که نظریهٔ توسعهٔ تأیید می‌کند.

اینجاکه و نیروهای ربانی را وسیلهٔ توسعهٔ آسمان معرفی کرده، بالفظ «السماء» که مفرد است ناظر به مرحلهٔ آغازین گازی آسمان دارد که بنای نخستینش طبقات هفتگانه و سپس آفرینش ستارگانی در طبقهٔ نخستین و بدنبالهٔ آن تداوم در گسترش این آفرینش است، که تغییراتی است درونی و نه برونی بدین معنی که آسمان همان هفت بخش است و در طول مدت خلقتش نه کم و نه زیاد می‌شود، زیرا در آیاتی چند وسعت بهشت همان وسعت آسمانهای هفتگانه و زمین است.

وَٱلْأَرْضَ فَرَشْنَـٰهَا فَنِعْمَ ٱلْمَـٰهِدُونَ ﴿۴۸﴾ وَمِن كُلِّ شَىْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۴۹﴾

و زمین را رام و راهوار گسترانیدیم؛ پس چه نیکو گسترنده ایم. ﴿۴۸﴾ و از هر چیزی دو گونه [: جفت یکدیگر] آفریدیم، شاید شما یاد کنید. ﴿۴۹﴾

آیهٔ ۴۹ ـ برای کل آفرینندگان زوجیت و ترکیبی معرفی کرده که هرگز آفریده‌ای مجرد و یا ماده‌ای یک بُعدی وجود ندارد، و نمی‌تواند هم وجود داشته باشد، و از جملهٔ اشیاء در "من کل شی ء" مادهٔ نخستین جهان است که در (۷:۱۱) بنام «ماء»: آب،

نمودار شده، که در هر صورت برای این جهان وسیع با چهره‌های گوناگون زمینی و آسمانی و عناصر و ملکولهای گوناگون ماده‌ای نخست بنام «ماء» وجود دارد، این مادهٔ نخستین مانند سایر مواد جهان مرکب است، ولی ترکیبش کمترین ترکیب دو جزئی فیزیکی و یا هندسی است، زیرا «زوجین» کمترین ترکیب است که این دو جز در نخستین مرز مادیت در فهم ما نمی‌گنجد، و ترکیب ماده هم از اجزائی نامحدود ماده را نامحدود می‌کند، روی این اصل کمترین حدو و ترکیب ماده دو جزئی است، و این دو جزء که پیوند حقیقت ماده بوده جدائی آن برابر با نیستی اصل ماده است، و ماد تک جزئی هم هرگز معنی و واقعیتی ندارد، روی این اصل نیاز طرفینی هم پا و یکسان هر یک جزء ماده به جزء دیگرش نیست، زیرا هر دو جزء بر اساس مادی بودن نیازی برونی به موجودی دارند که خود مرکب و نیازمند نیست و این خداست که ماده از عمق وجودش فریادگر نیاز اصلی به اوست، ماده در اصل مادیت نیاز به غیر ماده دارد! و در ترکیباتی پس از اصل مادیت نیازهائی دیگر نیز دارد، چه به خالق در ابعاد گوناگون خلقت، و چه نیازی فرعی در ترکیب عناصر به مخلوقها در سازمان فروع مادیش که آنها هم در اصل ربانی است.

اینجا در پاسخ این سؤال که این نخستین ماده که دست کم دو بعدی است، و هر یک بدون دیگری چیزی نیست، این ماده از چه آفریده شده؟ باید گفت: سایر مواد از همین مادهٔ نخستین ما در تولد یافته است، ولی خود این مادر هرگز تولد یافتهٔ از چیزی دیگر نیست، که نه از عدم است و نه از چیزی دیگر؛ چه ربانی که خدا از درون ذات آنرا تولید نکرده، زیرا خود خالق و مجرد است، و نه از برون که هیچ چیزی هم که مادر این ماده باشد هرگز نبوده جز ذات خدا که "لم یلد" است، وعدم هم که هرگز اصل وجود نیست، روی این اصل در مربع: تولید از ذات الهی و تولید از ماده‌ای دیگر و یا تولید از عدم چهارمی معقول و محقق است که از چیزی تولید نشده بلکه این ارادهٔ ربانی است که آنرا بدون هیچ منشاء اصلی بجز اراده‌اش بوجود آورده.

و ما همانگونه که از درک این مادهٔ اولیه عاجزیم، بالاتر از این از درک اصل خلقتش نیز محرومیم، و این تنها علم و قدرت الهی است که هر دو را در بر دارد.

روی این اصل، اصل مادیت و ترکّب ماده فریادگر نیاز اصلی و بنیادین بسوی ماورای ماده است که در ذات خود هیچ و فقر و نیاز محض است به غنی و بی نیاز محض، و تنها ارادهٔ بنیادین اوست که نخست آنرا بدون هیچ مبدئی بوجود آورده، و سپس در استمراد وجودیش و در ترکیبات ویژه‌اش تنها بسوی او دست نیاز دارز دارد که در وجود و عدم یکسانند بجز حالت نمود که تنها به ارادهٔ اوست.

آری اگر آفریدگار و راء ماده نبود و یا آنرا بوجود نمی‌آورد هرگز ماده‌ای هم نبود، وروی این اصل وجود جهان خود بهترین دلیل است بروجود آفریدگار جهان.

اینجاست که فرار الی الله را برقرار در مخلوقات «الله» باید اختیار کرد، که فرار از خود و خودی‌ها و فرار از دیگران که همه فقر الی الله‌اند، این فرار کلی بسوی الله مقتضای فقر کلی است.[1]

در خاتمه «من» در "من کل شی" هم برای تبعیض است که از هر چیزی زوجین آفریدیم و هم برای جنس است که اصل و جنس ماده اولیه است.

فَفِرُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٥٠﴾ وَ لَا تَجْعَلُواْ مَعَ ٱللَّهِ إِلَـٰهًا ءَاخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٥١﴾ كَذَٰلِكَ مَآ أَتَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا قَالُواْ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿٥٢﴾ أَتَوَاصَوْاْ بِهِۦ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ﴿٥٣﴾ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَآ أَنتَ بِمَلُومٍ ﴿٥٤﴾ وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ ٱلذِّكْرَىٰ تَنفَعُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٥﴾ وَ مَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَ ٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ مَآ أُرِيدُ مِنْهُم مِّن رِّزْقٍ وَ مَآ أُرِيدُ أَن يُطْعِمُونِ ﴿٥٧﴾ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلْقُوَّةِ ٱلْمَتِينُ ﴿٥٨﴾ فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ ذَنُوبًا مِّثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَـٰبِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ ﴿٥٩﴾ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن يَوْمِهِمُ ٱلَّذِي يُوعَدُونَ ﴿٦٠﴾

---

۱. این بحث با توضیح بیشتری در تفسیر ***الفرقان*** و ***حوار*** عربی و ***آفریدگار و آفریده***، و ***ماتریالیسم متافیزیک*** فارسی آمده است.

پس سوی خدا فرار کنید. من بی‌گمان برایتان از (سوی) او ترساننده‌ای روشنگرم. ﴿۵۰﴾ «و با خدا معبودی دیگر قرار مدهید. همانا من از جانب او هشداردهنده‌ای روشنگرم.» ﴿۵۱﴾ بدین‌سان کسانی را که پیش از آنان بودند هیچ پیامبری نیامد جز (اینکه) گفتند: «ساحری یا دیوانه‌ای است.» ﴿۵۲﴾ آیا همدیگر را به این (سخن) سفارش کردند؟ (نه!) بلکه آنان مردمی سرکشند. ﴿۵۳﴾ پس، از آنان روی بگردان، پس تو در خور سرزنش نیستی. ﴿۵۴﴾ و به یاد(شان) آور، که مؤمنان را بی‌گمان، یادواره سودمند است. ﴿۵۵﴾ و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند. ﴿۵۶﴾ از آنان هیچ روزی نمی‌خواهم و نمی‌خواهم که مرا خوراک دهند. ﴿۵۷﴾ همواره خداست که خود بسی روزی‌دهنده‌ی نیرومند استوار است. ﴿۵۸﴾ پس بی‌گمان برای کسانی که ستم کردند پیامدی بد ـ همانند پیامد بد یارانشان ـ است پس (عذاب را)ازمن (به) شتاب نجویند. ﴿۵۹﴾ پس وای برای کسانی که کافر شدند از آن روزشان که وعده داده می‌شوند. ﴿۶۰﴾

سورهٔ طـور

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

وَٱلطُّورِ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

سوگند به (کوه) طور. ﴿١﴾

آیهٔ ۱ ـ قسمی به طور است که فرودگاه دومین وحی از نظر منزلت وحیانی پس از قرآن است، که به طور مطلق یا طور ایمن و طور سینا، در دوازده جای قرآن تکرار شده، چنانکه خود این وحی در آیه دوم و سوم به نام کتاب مسطور در رقی منشور آمده، که کلاً از نظر زمانی بر قرآن مقدم است.

وَكِتَـٰبٍ مَّسْطُورٍ ﴿٢﴾ فِى رَقٍّ مَّنشُورٍ ﴿٣﴾ وَٱلْبَيْتِ ٱلْمَعْمُورِ ﴿٤﴾

و به کتابی نگاشته شده؛ ﴿٢﴾ در طوماری گسترده؛ ﴿٣﴾ سوگند به آن خانه‌ی آباد. [:کعبه و قلب حضرت محمد] ﴿٤﴾

آیهٔ ۴ ـ سپس در آیهٔ (۴) به بیت معمور سوگند یاد شده که مقصود آبادترین فرودگاه و منزلگاه قرآنی است که از نظر مکانیش کعبهٔ مکرمه، و از نظر مکانت و منزلتیش قلب حضرت محمد ﷺ است.

و مگر طور و قلب موسی ؑ بیت وحیانی آبادی نیست که اینجا آبادانی گوئی ویژه قرآن آمده؟ پاسخ این است که چنان که تمامی وحی‌ها و دانسته‌های غیر وحیانی در برابر وحی ربانی دانسته‌هایی مطلق نیست، وحی‌های ربانی نیز کلاً در برابر قرآن گوئی وحی نیست که آبادانی به معنی ابدیت وحی در انحصار آن قرار گرفته است.

سقف مرفوع هم نمونهٔ بارزش همین قرآن است که کل مکلفان را در زیر سقف بلندش همچنان از گزند حوادث نگهبان است، که گوئی سقفهای سایر وحی‌های ربانی نگهبان نیست، و در حقیقت آبادانی و سقف بلند قرآن از تمامی آبادانیها و سقفهای وحیانی برتر است.

نمونه‌ای بس فروتر از سقف مرفوع قرآن سقف بلند کل آسمانهاست که جسم و جانش بسی کمتر از جسم و جان محمدی است، این جسم کوچک که در شب معراج بر تمامی آسمانها عروج کرد و پای بر فرق عالم تکلیف نهاده، از جنة‌المأوی هم فراتر رفت، و روحش فرودگاه وحی قرآنی است که از کل وحی‌های آسمانی بر ملاء اعلی، و نیز از تمامی وحی‌های پیامبران فراتر است.

اینجا آخرین مورد قسم به بحر مسجور است که وحدتش و شعلهٔ جوشانش نمایانگر قدرت قیامت مرگ است، که در آن هنگامه کل دریاها به جوش می‌آیند.

در نتیجه این قسمهائی که خود سوگندهایی به نمودها و نمودارهای عذاب اخروی است، که از نظر براهین وحیانی توارت و قرآن و از نظر کونی آتش افروزی قیامت مرگبار می‌باشد، خود گواهی بر واقعیت عذاب به روز رستاخیز است.

سپس هر دو قیامت مرگبار و زندگی آرگزارشهایی دارند که در آیات (۹) تا (۲۸) تبیین شده است.

وَٱلسَّقْفِ ٱلْمَرْفُوعِ ﴿٥﴾ وَٱلْبَحْرِ ٱلْمَسْجُورِ ﴿٦﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَٰقِعٌ ﴿٧﴾ مَّا

لَهُۥ مِن دَافِعٍ ﴿٨﴾ يَوْمَ تَمُورُ ٱلسَّمَآءُ مَوْرًا ﴿٩﴾ وَ تَسِيرُ ٱلْجِبَالُ سَيْرًا ﴿١٠﴾
فَوَيْلٌ يَوْمَـئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿١١﴾ ٱلَّذِينَ هُمْ فِى خَوْضٍ يَلْعَبُونَ ﴿١٢﴾ يَوْمَ
يُدَعُّونَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا ﴿١٣﴾ هَـٰذِهِ ٱلنَّارُ ٱلَّتِى كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿١٤﴾
أَفَسِحْرٌ هَـٰذَآ أَمْ أَنتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿١٥﴾ ٱصْلَوْهَا فَاصْبِرُوٓا۟ أَوْ لَا تَصْبِرُوا۟
سَوَآءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾ إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِى جَنَّـٰتٍ
وَ نَعِيمٍ ﴿١٧﴾ فَـٰكِهِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمْ رَبُّهُمْ وَ وَقَىٰهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ
ٱلْجَحِيمِ ﴿١٨﴾ كُلُوا۟ وَ ٱشْرَبُوا۟ هَنِيٓـًٔۢا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾ مُتَّكِـِٔينَ عَلَىٰ سُرُرٍ
مَّصْفُوفَةٍ وَ زَوَّجْنَـٰهُم بِحُورٍ عِينٍ ﴿٢٠﴾ وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَ ٱتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم
بِإِيمَـٰنٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَآ أَلَتْنَـٰهُم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شَىْءٍ كُلُّ ٱمْرِئٍۭ
بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ ﴿٢١﴾ وَ أَمْدَدْنَـٰهُم بِفَـٰكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢٢﴾
يَتَنَـٰزَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَّا لَغْوٌ فِيهَا وَ لَا تَأْثِيمٌ ﴿٢٣﴾ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَّهُمْ
كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ ﴿٢٤﴾ وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَآءَلُونَ ﴿٢٥﴾ قَالُوٓا۟ إِنَّا
كُنَّا قَبْلُ فِىٓ أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ ﴿٢٦﴾ فَمَنَّ ٱللَّهُ عَلَيْنَا وَ وَقَىٰنَا عَذَابَ ٱلسَّمُومِ ﴿٢٧﴾
إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْبَرُّ ٱلرَّحِيمُ ﴿٢٨﴾ فَذَكِّرْ فَمَآ أَنتَ بِنِعْمَتِ
رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لَا مَجْنُونٍ ﴿٢٩﴾ أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِۦ رَيْبَ
ٱلْمَنُونِ ﴿٣٠﴾ قُلْ تَرَبَّصُوا۟ فَإِنِّى مَعَكُم مِّنَ ٱلْمُتَرَبِّصِينَ ﴿٣١﴾ أَمْ تَأْمُرُهُمْ
أَحْلَـٰمُهُم بِهَـٰذَآ أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ﴿٣٢﴾ أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُۥ بَل
لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾ فَلْيَأْتُوا۟ بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِۦٓ إِن كَانُوا۟ صَـٰدِقِينَ ﴿٣٤﴾ أَمْ خُلِقُوا۟ مِنْ
غَيْرِ شَىْءٍ أَمْ هُمُ ٱلْخَـٰلِقُونَ ﴿٣٥﴾ أَمْ خَلَقُوا۟ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضَ بَل

لَّا يُوقِنُونَ ﴿٣٦﴾

سوگند به بام بلند. [: آسمان و آسمان قلب محمد] ﴿۵﴾ و به دریای افروخته؛ [:دریای دل فروزان محمد] ﴿۶﴾ (که) همواره عـذاب پـروردگارت هـمانا واقـعی و شـدنی است. ﴿۷﴾ برایش هیچ باز دارنده‌ای نیست. ﴿۸﴾ روزی که آسمان روان گردد، چه روان شدنی! ﴿۹﴾ و کوه‌ها (جمله) به حرکتی سریع درآیند، (چه) سرعتی! ﴿۱۰﴾ پس در آن هنگامه وای بر تکذیب کنندگان. ﴿۱۱﴾ کسانی کـه در فـرو رفـتنی (در بـاطل) بـازی می‌کنند. ﴿۱۲﴾ روزی که با پرتابی سوی آتش جهنم به شدت کشیده می‌شوند، (چه) کشیدنی! ﴿۱۳﴾ (و به آنان گویند:) «این همان آتشی است که به آن (همان را) تکذیب می‌کردید.» ﴿۱۴﴾ «آیا پس این افسونی است؟ یا شما (درست) نمی‌نگرید؟» ﴿۱۵﴾ «آن را بیفروزید. پس خواه شکیبایی کنید و خواه شکیبایی نکنید بر زیانتان یکسان است. تنها جزای شما (همان) کارهایی است که می‌کرده‌اید.» ﴿۱۶﴾ پرهیزگاران بی‌گمان در باغ‌هایی و (در) ناز و نعمتی می‌باشند. ﴿۱۷﴾ به آنچه پروردگارشان به آنان داده سرگرم و دلشادند، و پروردگارشان آنان را از عذاب بسـیار زبـانه‌دار دوزخ مـصون داشـته است. ﴿۱۸﴾ (به آنان گویند:) «به (پاداش) آنچه به جای می‌آورید به گوارایی بخورید و بنوشید.» ﴿۱۹﴾ در حالی‌که بر تخت‌هایی ردیـف (یکـدیگر) تکـیه زده‌انـد، ایـنان را همسران حوران درشت‌چشم گردانده‌ایم. ﴿۲۰﴾ و کسانی که ایمان آوردند ـ و فرزندان و پیروانشان در ایمان از آنان پیروی کردند ـ ایشان را به آنان ملحق کردیم، و از کار ایشان هیچ چیزی را نکاستیم. هـر کسـی در گـرو دسـتاورد خـویش است. ﴿۲۱﴾ در حالی‌که با (هر نوع) میوه‌ای و گوشتی که دلخواه آنهاست آنان را مدد (و تـقویت) کردیم. ﴿۲۲﴾ در آنجا جامی از دست هم می‌ربایند که در آن (ربودن جام) نه یاوه‌ای است و نه بازدارندگی از خیری. ﴿۲۳﴾ و برای (خدمت) آنان پسرانـی است کـه بـر گردشان همی گردند، انگار بی‌گمان (آنان) مرواریدی‌اند که (در صدف) نـهفته است. ﴿۲۴﴾ و برخیشان رو به برخی کردند، حال آنکه از هم می‌پرسند. ﴿۲۵﴾ گفتند: «ما پیشتر در میان خانواده‌ی خود با مهربانی (از عذاب) بیمناک بودیم.» ﴿۲۶﴾ «پس خدا بر ما منّت گذاشت، و ما را از عذاب بسی سمّی نگه داشت.» ﴿۲۷﴾ «مـا بـی‌گمان از دیرباز او را می‌خواندیم، که او، (هم) او بس نیکوی گشاده(رو)ی رحمت‌گر بر ویژگان

است.» ﴿۲۸﴾ پس یادآوری(شان) کن که تو به نـعمت پـروردگارت نـه کـاهنی و نـه دیوانه‌ای. ﴿۲۹﴾ یا می‌گویند: «شاعری است (که) بسی انتظار مرگش را می‌بریم (و چشم به راهِ بدِ زمانه بر اوییم).» ﴿۳۰﴾ بگو: « منتظر (این باطل) باشید، پس من (نیز) با شما از منتظرانم.» (که حق برایتان نمودار گردد). ﴿۳۱﴾ یا پندارهای خواب‌آلودشان، آنان را به این (موضعگیری) وا می‌دارد! یا آنان گروهی سرکشند؟ ﴿۳۲﴾ یا مـی‌گویند: «آن را بربافته.» بلکه ایمان نمی‌آورند. ﴿۳۳﴾ پس اگر (از) راستان بوده‌اند، سخنی همانند آن بیاورند. ﴿۳۴﴾ یا از هیچ خلق شده‌اند، یا (آنکه) خودشان آفریدگار (خود)اند؟ ﴿۳۵﴾ یا آسمان‌ها و زمین را (هم اینان) خلق کرده‌اند؟ (نه) بلکه یقین ندارند. ﴿۳۶﴾

آیات ۳۵ و ۳۶ ـ در این دو آیه برهانی قاطع در بررسی این منطق به میان آمده که این منحرفان یا مخلوقند و یا غیر مخلوق که در این صورت آسمان و زمین و تـمامی کائنات را هم ایشان آفریده‌اند. خالق بودنشان و مخلوق نبودنشان همچنان پذیرفته خود مشرکان و ملحدان نیست .

اینک که خود را مخلوق می‌دانند باید از ایشان پرسید که آیا بدون آفریدگاری آفریده شده‌اند، این هم که پذیرفتهٔ عاقلان نـیست، یـا خـود خـویشتن را بـوجود آورده‌اند؟ در این زمینه‌های فرضی و احتمالی که هیچ یک قابل قبول احدی نیست ناگزیر همگان را آفریدگاریست که اینان و جهانشان را آفریده، پس دیگر بـه کـجا رهسپارند؟!.

أَمْ عِندَهُمْ خَزَآئِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ ٱلْمُصَيْطِرُونَ ﴿۳۷﴾ أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُم بِسُلْطَـٰنٍ مُّبِينٍ ﴿۳۸﴾

یا ذخایر پروردگار تو نزد آنهاست؟ یا (هم)ایشان تسلّط (تامّ بر آنها) دارند؟ ﴿۳۷﴾ یا نردبانی دارنـد کـه در آن مـی‌شنوند؟ پس بـاید شـنونده‌ی آنـان بـرهانی آشکـارگر بیاورد. ﴿۳۸﴾

آیهٔ ۳۸ ـ درباره نردبانی که وسیله شنودشان باشد و در آن وحـی بـر آسـمانیها را بشنوند باید گفت: که خود «فی»: در، و نه «علی»: بر، خود دلیل است که مقصود از

این نردبان وسیلهٔ قدم نهادن در فضا برای آگهی از وحی‌های ربانی نیست، بـلکه اینجا نظر به نردبانهای گیرنده و فرستنده است که بدین وسیله از اسرار وحیانی ملاء اعلی آگاه شوند، و نیز شنود بوسیلهٔ نردبانی عادی که قدم بر آن نهی نسبت به اسرار وحی از ملاء اعلی و بلکه فروتر از آن هم محال است، گرچه نردبانی آسمانی و بس بلند باشد.

و این اشاره‌ای است بس لطیف که دست کم نردبانهای گـیرنده و فـرستنده‌ای برای انسانها ممکن است که صداها و سیماهای خـود دیگـران را در آن دریـافت دارند.

أَمْ لَهُ ٱلْبَنَـٰتُ وَلَكُمُ ٱلْبَنُونَ ﴿٣٩﴾ أَمْ تَسْـَٔلُهُمْ أَجْـرًا فَـهُم مِّـن مَّـغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ ﴿٤٠﴾ أَمْ عِندَهُمُ ٱلْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿٤١﴾ أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ هُمُ ٱلْمَكِيدُونَ ﴿٤٢﴾ أَمْ لَهُمْ إِلَـٰـهٌ غَـيْرُ ٱللَّـهِ سُـبْحَـٰنَ ٱللَّـهِ عَـمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤٣﴾ وَإِن يَرَوْا۟ كِسْفًا مِّـنَ ٱلسَّـمَآءِ سَـاقِطًا يَـقُولُوا۟ سَـحَابٌ مَّرْكُومٌ ﴿٤٤﴾ فَذَرْهُمْ حَتَّىٰ يُلَـٰقُوا۟ يَوْمَهُمُ ٱلَّذِى فِيهِ يُـصْعَقُونَ ﴿٤٥﴾ يَـوْمَ لَا يُغْنِى عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْـًٔا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٦﴾ وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَـلَمُوا۟ عَذَابًا دُونَ ذَٰلِكَ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٧﴾ وَٱصْبِرْ لِحُكْـمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٤٨﴾

یا خدا را دختران است و شما را پسران؟ ﴿۳۹﴾ یا از آنها مزدی مطالبه می‌کنی، پس آنان از (تعهّد ادای) تاوانی گرانبارند؟ ﴿۴۰﴾ یا (علم) غیب نزد آنهاست، پس آنان (آن را) می‌نویسند؟ ﴿۴۱﴾ یا می‌خواهند نیرنگی بزنند؟ پس آنان که کافر شده‌اند، خودشان دچار نیرنگند. ﴿۴۲﴾ یا ایشان را جز خدا معبودی است؟ منزّه است خدا از آنچه (با او) شریک می‌گیرند. ﴿۴۳﴾ و اگر پاره‌هایی از ابر سیاه را در حال سقوط از آسمان ببینند گویند: (این) «ابری متراکم است.» ﴿۴۴﴾ پس بگذارشان تا به آن روزشان که در

آن بیهوش می‌افتند برسند. ﴿۴۵﴾ روزی که نیرنگشان به هیچ وجه به کارشان نیاید، و نه آنان حمایت می‌شوند. ﴿۴۶﴾ و بی‌گمان، برای کسانی که ظلم کرده‌اند غیر از این (عذاب)، عذابی (دیگر) است، ولی بیشترشان نمی‌دانند. ﴿۴۷﴾ و برای حکم پروردگارت شکیبایی کن. پس تو خود در دیدگاه‌های مایی، و هنگامی که (برای خدا) به پا(بر) خیزی با نیایش پروردگارت (همو را) تسبیح گوی. ﴿۴۸﴾

آیهٔ ۴۸ ـ حضرت محمد ﷺ را به صبر و انتظار برای حکم ربانی مأمور ساخته که خود برهانی است قاطع بر انحصار احکام ربانی تکوینی و تشریعی به حضرت اقدس آلهی، که هرگز وکیل و نایبی در اینگونه احکام ندارد، و تنها رسالت و نامه‌رسانی ربانی است که در آخرین بار در انحصار حضرتش قرار گرفته است، و حکمت این انتظار هم این است که تو در برابر دیده‌های ربانی قرار داری.

و آخرین آیه نموداری اجمالی است برای پنج وقت نماز همگانی و نماز شب که حین تقوم زمان برخاستن از خواب است تا شب که مشتمل بر نمازهای صبح و ظهر و عصر است، و برخی از شب را و هنگام برگشتن ستارگان را تسبیح‌گوی به حمد پرودگار باش، که تا ستارگان آغاز برگشتن نکرده‌اند و هنوز غسق لیل و پایان اوج گیری شب نشده، نمازهای پیش از نیمه شب است که مغرب و عشاء می‌باشد، و پس از نیمه شب که نماز و عبادات شب است انجام ده.

وَ مِنَ ٱلَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ إِدْبَـٰرَ ٱلنُّجُومِ ﴿۴۹﴾

و (پس از آن) پاره‌ای از شب، و در فروشدن ستارگان، تسبیح‌گوی او باش.﴿۴۹﴾

سورهٔ نـجم

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

وَٱلنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

سوگند به اختر فروزان [: قرآن و آورنده‌اش] آن هنگام که فرود آمد؛ ﴿١﴾

آیهٔ ۱ ـ در نخستین آیهٔ این سوره قسمی بـه "النـجم اذا هـوی" کـه بـرای سـلبها و ایجابهایی نسبت به ساحت اقدس محمدیﷺ آمده، نخست باید دید مقصود از این نجم چیست؟ از نظر لغوی نجم ستاره‌ای درخشان است، چه از نظر مادی و یا معنوی هم که نور علی نور است.

ستارهٔ درخشان جسمانی به هنگام فرود آمدن دارای دو نمود است که نخست درخششش و سپس فرود آمدنش نظر بینندگان را جلب می‌کند، و این هم دو نوع است: ۱ـ نیزه‌های آتشین آسمانی شهابی که برای طرد شیطانهاست و ۲ـ جابجائی و گردش محسوس برای برخی دیگر از ستارگان، که اینجا قسم به جریانی روشن برای بینندگان است که با چشم بصری آنها را می‌نگرند، و اگر هم اینان با دو چشم بصر و

بصیرت بنگرند به خوبی درمی‌یابند که ستارهٔ درخشان محمدی که از آسمان وحی فرود آمده تمامی نور و درخشش است، چنانکه حضرتش در آیاتی مانند (۶۵:۱۰) یادواره‌ای آسمانی خوانده شده که بر زمینیان فرود آمده است.

و در مرحله‌ای والاتر اینجا نجم به معنی آیات قرآنی است که به تدریج نجوماً و تدریجاً بر دل رسول گرامی با درخشش ویژه فرود آمده که این خود بر حسب آیهٔ (۷۹:۵۶) بزرگترین درخشش معنوی است، و همین آیات به خودی خود برهانی است روشن بر نورانیت مطلق آورنده‌اش که نه تنها هرگز گمراه و کم‌راه نشده، بلکه تمامی ابعاد دعوتش تنها وحی ربانی است.

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ ﴿۲﴾

(که) همنشین شما نه گمراه شده و نه در نادانی بر عقیده‌ی فاسدی بوده؛ ﴿۲﴾

آیهٔ ۲ ـ و اینجا «**صاحبکم**» اشاره به مصاحبت حضرتش با معاصرانش دارد، مانند آیهٔ قرآنی به گونه‌ای مطلق نمودار است، و سه جریان منفی ضلالت، غوایت، و سخن از روی هوای نفس و عقل شخصی و حتی عقل مشورتی را در دعوتش سلب کرده، و تمامی نفی و اثباتهایش را در انحصار وحی ربانی قرار داده است.

وَ مَا يَنطِقُ عَنِ ٱلْهَوَىٰٓ ﴿۳﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْىٌ يُوحَىٰ ﴿۴﴾

و از سر هوا(ی نفس، یا هوای عقل یا هوای مشورت) هرگز سخنی نمی‌گوید. ﴿۳﴾
گفتارش (و کردار و رفتارش) به‌جز وحی‌ای که (به او) وحی می‌شود نیست. ﴿۴﴾

آیات ۳ تا ۴ ـ اینجا سخن عمر به هنگام رحلت حضرتش که مطالبهٔ نوشتاری کرده بود که او را به خود واگذارید زیرا هذیان می‌گوید، خود در برابر این نص قرآنی بدترین هذیان است.

ضلالت گمراهی مطلق است و غوایت گمراهی التقاطی، و سخن از روی هوای

نفسانی شیطنت و از روی عقل گرچه بر اساس مشورت با دیگر عاقلان باشد، مطلق نیست، و اینجا با سلب این مراحل تمامی دعوت حضرتش را در انحصار وحی دانسته، ولی نه وحی درونی عقل که خود نیز هوایی عقلایی است، بلکه «یوحی» وحی برونی است، باز هم نه هرگونه وحی و برداشت برونی، بلکه "علمه شدیدالقوی" که خدای شدید القوی این قرآن را به او وحی کرده است.

قوی و نیروهای ربانی که شدت و استحکامش بی‌نهایت است، در این قرآن آنچه برای کل مکلفان تا آخرین زمان تکلیف دریافتش امکان داشته و معرفت و عملش شایسته یا بایستهٔ آنان است، بر محور شدیدالقوی بودن و ربانیش نازل فرموده است.

عَلَّمَهُۥ شَدِيدُ ٱلْقُوَىٰ ﴿٥﴾ ذُو مِرَّةٍ فَٱسْتَوَىٰ ﴿٦﴾ وَهُوَ بِٱلْأُفُقِ ٱلْأَعْلَىٰ ﴿٧﴾ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ﴿٨﴾ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴿٩﴾ فَأَوْحَىٰٓ إِلَىٰ عَبْدِهِۦ مَآ أَوْحَىٰ ﴿١٠﴾ مَا كَذَبَ ٱلْفُؤَادُ مَا رَأَىٰٓ ﴿١١﴾

آن را (خدای) شدیدالقُوا به او آموخت. ﴿۵﴾ او خود مرور کرده‌ای (وحیانی) مستحکم (و) نیرومند است. پس (مسلّط بر جهان ایستا) ایستاد. ﴿۶﴾ حال آنکه او در افق اعلی (در بالاتری بلندای جسمانی و روحانی جهان) است. ﴿۷﴾ سپس به خدا نزدیک شد؛ پس به او آویخت و نزدیکتر شد. ﴿۸﴾ پس (فاصله‌اش) به قدر (اتصال) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر از آن بود. ﴿۹﴾ پس (همان خدای شدیدالقوا) به بنده‌اش آنچه را باید وحی فرماید وحی فرمود. ﴿۱۰﴾ آنچه را دل لبریز از شعله‌ی نور(ش) دید انکار(ش) نکرد. ﴿۱۱﴾

آیات ۵ تا ۱۱ ـ اکنون باید دید "شدید القوی" که معلم وحی ربانی برای آن حضرت است کیست؟ بدون شک حضرت اقدس الهی ﷻ است چنانکه از خود این وصف و سایر تصریحات و اشارات همین آیه به خوبی پیداست.

۱ـ نخست اینکه جبرئیل هرگز در این آیه به میان نیامده بلکه تنها خدا و رسول

خداست که تمامی این آیات را ویژه خود ساخته، و اصولاً مورد تکذیب و یا تردید هم جبرئیل نبوده، و نیز نزول جبرئیل امتیازی برای این بزرگترین و آخرین وحـی الٰهی نبوده است، تا برای اثبات این رسالت قرآنی به میان آید، و هیچ جا هم برای اثبات منزلت وحی به میان نیامده است.

۲ـ وانگهی «القوی» کل نیروها را به‌گونه‌ای مطلق در بر دارد که شدید مطلقش در انحصار حضرت اقدس شدید القوی است، ولی دربارهٔ رسول و یا جبرئیل "ذی قوة" آمده که هم قوتش با اشارهٔ تنوین تنکیر مطلق نیست و هم شدید نیست، پس آنجا "شدید القوی" و اینجا "ذی قوة" است.

۳ـ جبرئیل تنها واسطهٔ وحی است و نه معلم وحی، و حکمت وساطتش تنها تثبیت مؤمنان است بر ایـمان کـه گـمان نکـنند وحـی از خـود آن حـضرت است (۱۰۲:۱۶).

۴ـ مثلاً در وحی محکم قرآنی در شب قدر وسـاطت جـبرئیل هـرگز در مـیان نیست، و «تنزل» بعد از «انزلناه» بـیانگر مـراتب بـعدی تـفصیلی وحـی است بـر صاحب اصلی وحی، و سپس بر معصومان محمدی علیهم‌السلام به استثنای وحی رسالت، و در وحی معراجی نیز جبرئیل آنجا همراه حضرتش نبوده است.

۵ـ بر حسب روایاتی بسیار جبرئیل که تنها واسطهٔ وحی مفصل بوده و این را هم نزد حضرت صاحب وحی تعلم می‌کرده است.

۶ـ جبرئیل وسیلهٔ فرود آمدن وحی است و نه وحی کننده، و اینجا وحی یوحی و "فاوحی الی عبده ما اوحی" است، و برای وحی رسالت درباره واسطه‌اش تنها لفظ «نزل» و مانند آن است همچون آیهٔ (۱۹۴:۲۶).

۷ـ افق اعلای ازکل جهات در انحصار حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است که بالاتر از آن افق ربوبیت است، و جبرئیل طبعاً در افقی پائین‌تر از حضرتش می‌باشد، و اگر در برابرش و همپایش بود باز هم معلم حضرتش نبود.

۸ـ خود «علمه» دلیل است بر اینکه جبرئیل مقصود نیست زیرا تعلیم وحی در آیات مربوطه‌اش در انحصار الٰهی است.

۹ـ "دنی فتدلی" دو مقام اختصاصی قرب محمدی است کـه در اخـتصاص دو

مرتبهٔ قربش به حضرت اقدس الهی ﷻ است، و این دو اضافه بر اینکه نسبت به جبرئیل معنای درستی ندارد، خود برای حضرتش مقامی نیست، زیرا اختصاص به افق اعلی ندارد، و جبرئیل در زمین مرتباً حضور حضرتش شرفیاب می‌شد، و وحی‌های ربانی را به محضرش عرضه می‌کرد.

۱۰ـ به ویژه "**فاوحی الی عبده ما اوحی**" که ضمیر مفرد غایب مرجعی به جز خدا ندارد، آیا مگر حضرت اقدس محمد ﷺ بندهٔ جبرئیل بوده است، تا ضمیر «عبده» ویژهٔ او باشد؟!

۱۲ـ "**ما کذب الفوأد ما رای**" دیدار قلبی حضرتش را نسبت به شدید القوی مطرح قرار داده، حال آنکه دیدن جبرئیل حتی با چشمهای ظاهرش مکرر بوده ـ آن هم در زمین ـ تا چه رسد به معراج که اثری از جبرئیل در عمق معراج و جایگاه این وحی ویژه نبوده است.

۱۳ـ در دعای ندبه (یا شدید القوی)، خطاب به خداست.

۱۴ـ "**لو دنوت انمله لاحترقت**" سخن جبرئیل است به حضرتش که در ضمن معراج می‌گفت: اگر بند انگشتی نزدیکتر شوم بالهایم می‌سوزد.

اینک "**دنی فتدلی**" که محور اصلی معراج است خود مهمترین محور معرفتی این سوره است.

«دنی» به خدا از نظر معرفتی آنچنان نزدیک شد که مانند قاب قوسین گردید، سپس آنچنان بدون هیچ فاصله‌ای نزدیکتر شد که «تدلی» یعنی "او ادنی" شد که قوس امکانی محمدی در قوس سرمدی ربانی محو گردید.

در مرحلهٔ نخست تمامی روح و معنای جهان را زیر پا نهاد، که میان او و خدا هرگز فاصله‌ای معرفتی نماند، سپس خودش نیز از میان برخاست: "**أو أدنی**" که اگر در این دو حال می‌ماند تنها وحیش در انحصار دریافت وحی ویژه بود و نه رسالت، زیرا دیگر کسی را نمی‌دید تا او را دعوت رسالتی کند:

از آن دیدن که غفلت حاصلش بود دلش در چشم و چشمش در دلش بود

این مکان "**سدرة المنتهی**" که فوق "**جنة المأوی**" و برتر از عالم تکلیف بوده، که جنة المأوی در نزدش و در حاشیه‌اش قرار داشته، از نظر مکان و مکانت بی‌نظیر است،

که مشاهده‌ای بجز شهود معرفتی رب درکار نبوده، و حتی نظری هم به جنة المأوی نداشته، زیرا جنة المأوای حضرتش همان دو مقام "ثم دنی فتدلی" بوده و هست.

أَفَتُمَـٰرُونَهُۥ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ﴿١٢﴾ وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿١٣﴾ عِندَ سِدْرَةِ ٱلْمُنتَهَىٰ ﴿١٤﴾

آیا پس در آنچه می‌بیند با او جدال می‌کنید؟ ﴿۱۲﴾ و همواره در حال فرود آمدنی دیگر هم، او را (با دل فروزانش) دید. ﴿۱۳﴾ نزد سدرةالمنتهی [: آخرین مکان و مکانت عالم امکان.] ﴿۱۴﴾

آیات ۱۳ و ۱۴ ـ بر حسب این آیه این دو مرحلهٔ معرفتی دو بار به هنگام فرود آمدن در سدرة المنتهی بود، که در صعودش هم همان یا بیش از آن بود، ولی در هر حال بر حسب آیهٔ (۱۷) دیده‌اش در این دیدار نه انحراف یافته که دیگری را مانند جبرئیل بنگرد. و یا در رؤیت ربانی طغیان کند که ذاتش را بنگرد، بلکه میانگین این دو رؤیت بالاترین رؤیت معرفتی ربانی بوده که تمامی حجابها حتی حجاب ذات محمدی ﷺ در مرحلهٔ "او ادنی" برطرف شده، و جز حجاب ذات خدا که هرگز برطرف شدنی هم نیست نمانده بود.

و آیا تمامی این حالات برای حضرتش نسبت به جبرئیل بوده که وی نه تنها در مقامش بلکه در مکانش نیز حضور نداشته؟ و در جمع این دو رؤیت ربانی آخرین درجات رؤیت حضرتش بوده که در معراج تحقق یافت، و رؤیت دومش ـ که "او ادنی" و "عند سدرة المنتهی" بود ـ این خود آخرین رؤیت ممکن بود که تنها حجاب ذات الهی مانده بود و بس، سدرة هم چه به معنی درخت «سِدر» باشد که سایه‌ای ویژه دارد، و چه از «سَدر» بمعنی تحیر باشد، در هر دو صورت بمعنی حجاب پایانی تحیرانگیز است، چه حجاب ذات خدا که زایل شدنی نیست، و چه حجاب غیر ذاتی که کلاً بر طرف شده و از مرحلهٔ «دنی» به "او ادنی" رسید، "اذیغشی السدرة ما یغشی" به هنگامی که این حجاب پوشش ذات است، پس از بر طرف شدن حجاب‌های دیگر، پوشش اصلی خود را به گونهٔ مداوم داراست.

این همان رؤیت ربانی محمدی ﷺ است که مورد مطالبهٔ موسی بود، و در پاسخش موسی بیهوشی فراتر از مرگ گردید، که تا موسی موسی است چنان رؤیتی برایش محال است، مگر آنکه بیهوش شود که در بیهوشی هم هیچگونه دیدی ندارد، چنان که کوه طور هم در عین مکانت وحی توراتیش تحمل قدرت و فشاری فوق قدرتش نداشت، و همچون جبل موسوی مندک و واژگون گردید.

ولی حضرت محمد ﷺ هرگز در این معرفت نه تنها واژگون نشد بلکه "**فاوحی الی عبده ما اوحی**" که ویژه‌ترین وحی را دریافت، اینجا در باب رؤیت «فوأد» مطرح است که قلب فروزان به نور معرفت است، که در بالاترین مرحلهٔ امکان در "**سدرة المنتهی**" تحقق یافت، المنتهی نهایت کون تکلیفی است که جنة المأوی فروتر از آن است، و سدرة یک سدر با کیفیتی ویژه است، که معنی لغویش، جاییکه بینایی بصری هرگز نیست، جای تحیر و حیرانی است، اینجا افزون بر این خود این سدرة پوششی مجهول دارد، در این دو پوشش در افق اعلی و در حال "**دنی فتدلی**" این دو بعد معرفت محمدی ﷺ تحقق یافت.

این دو پوشش حجاب ذات در برابر اقدس الهی ﷻ است که در عین حال با رفع دو حجاب کل آفریدگان و حجاب ذات محمدی ﷺ حاصل آمد.

خیمه برون زد ز حدود و جهات پرد او شد تتق نور ذات
تیرگی هستی از او دور گشت پردگی پرد آن نور گشت
کیست کز آن پرده شود پرده‌ساز زمزمه‌ای گوید از آن پرده باز

در آن دیدن که غفلت حاصلش بود
دلش در چشم و چشمش در دلش بود

اینجا پای روح‌الأمین‌ها و جبرئیلها می‌لرزد، هر دو بالشان در این پرواز در صورت امکان می‌سوزد، و بر حسب آنچه از خود صاحب معراج روایت شده: «من به جایی قدم نهادم که هیچ فرشته‌ای مقرب و یا نبیی مرسل به آنجا هرگز قدم ننهاده و نخواهد و نتواند قدم نهاد.»

از "**نزلة اخری**" می‌فهمیم که اینجا دو معراج با یک عروج بوده، که شاید از سدرة المنتهی به سوی جنة المأوی هم دو نزول یافته، و این دو رؤیت معرفتی به هنگام

این دو نزول تحقق یافته است.

ما نه از معراج روحی معرفتی حضرتش و نه از معراج بدنیش ـ که چگونه یک شبه تمامی آسمانهای هفتگانه را زیر پا نهاد و پـا بـر بـالاترین قـلهٔ کـائنات نـهاد ـ هیچگونه آگاهی نداریم، ولی علم امکان اینگونه سرعتها را تأیید می‌کند، و آیات سه‌گانهٔ معراج هم که دومش در سورهٔ اسری و سومش در (۲۳:۸۱) است هر دوی جسم و جان حضرتش را صاحب معراج دانسـته، ایـنجا «**صـاحبکم**» مـصاحبت جسمی و روحی حضرتش چنانکه در اسری «**بعبده**» می‌باشد مطرح است، وانگهی معراج روحی تنها مرگ جسم است، چنانکه معراج جسم بی‌روح اضافه بر این مرگ هرگز این جریانات عالیه معرفتی را در بر ندارد، این سـرعت جسـمانی مـحمدی همچون روحانیش فوق سرعت کـه ثـانیه‌ای سـیصد هـزار کـیلومتر است و فـوق سرعتهایی فراتر از نور است.

سرعت نور در حدود چهار سـاعت رفت و بـرگشت مـعراجـی ۱۴۶۴۰۰۰۰۰ کیلومتر است، حال آنکه نیمی از آن که برای صعود است به نزدیکترین ستارگان منظومه شمسی به زمین هم نمی‌رسد، تا چه رسد به میلیاردها سال نوری که تنها طول آسمان اول است؟

ولی در حالیکه علم سرعت جاذبه را فراتر از زمان خوانده، حضرتش که فوق زمان و مکان و فراتر از جاذبه است که جاذبهٔ ربانی این مـجذوب مـحمدی را بـا جذبه‌ای فراتر از زمان به سوی افق اعلی جذب کند، این چهار سـاعت هـم تـنها مربوط به توقفهای جای‌جای حضرتش در آسمانها بوده است.

اینجا مشکلاتی مانند حرارت در این سرعت و مشکل جاذبه و تهی شـدن از وزن، و گذشتن از پوشش جوی، و فرار از شهابهای آسمانی، و نابودی اکسیژن و اشعهٔ فراتر از اشعهٔ بنفش و ... در هم می‌ریزد، و فوق تصورات و تصدیقات علمی در این حقیقت تحقق می‌یابد، و تنها محال نبودنش از نـظر اصـلی و ذاتـی بـرای تحققش کافی است. برای اطلاعی وسیعتر به تفسیر ***الفرقان*** مراجعه شود.[1]

---

۱. ج ۲۷ ـ ۲۶ صفحات ۴۲۹ ـ ۳۸۷.

عِندَهَا جَنَّةُ ٱلْمَأْوَىٰٓ ﴿١٥﴾ إِذْ يَغْشَى ٱلسِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ ﴿١٦﴾ مَا زَاغَ ٱلْبَصَرُ
وَمَا طَغَىٰ ﴿١٧﴾ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ ءَايَـٰتِ رَبِّهِ ٱلْكُبْرَىٰٓ ﴿١٨﴾ أَفَرَءَيْتُمُ ٱللَّـٰتَ
وَٱلْعُزَّىٰ ﴿١٩﴾ وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلْأُخْرَىٰٓ ﴿٢٠﴾ أَلَكُمُ ٱلذَّكَرُ وَلَهُ ٱلْأُنثَىٰ ﴿٢١﴾
تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰٓ ﴿٢٢﴾ إِنْ هِىَ إِلَّآ أَسْمَآءٌ سَمَّيْتُمُوهَآ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُم مَّآ
أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَـٰنٍ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَمَا تَهْوَى ٱلْأَنفُسُ وَلَقَدْ
جَآءَهُم مِّن رَّبِّهِمُ ٱلْهُدَىٰٓ ﴿٢٣﴾ أَمْ لِلْإِنسَـٰنِ مَا تَمَنَّىٰ ﴿٢٤﴾ فَلِلَّهِ ٱلْأَخِرَةُ
وَٱلْأُولَىٰ ﴿٢٥﴾ وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ لَا تُغْنِى شَفَـٰعَتُهُمْ شَيْـًٔا إِلَّا مِنۢ
بَعْدِ أَن يَأْذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرْضَىٰٓ ﴿٢٦﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْأَخِرَةِ
لَيُسَمُّونَ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةَ تَسْمِيَةَ ٱلْأُنثَىٰ ﴿٢٧﴾ وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا
ٱلظَّنَّ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغْنِى مِنَ ٱلْحَقِّ شَيْـًٔا ﴿٢٨﴾ فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن
ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا ﴿٢٩﴾ ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ ٱلْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ
أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ ٱهْتَدَىٰ ﴿٣٠﴾ وَلِلَّهِ مَا فِى
ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ لِيَجْزِىَ ٱلَّذِينَ أَسَـٰٓـُٔوا۟ بِمَا عَمِلُوا۟ وَيَجْزِىَ
ٱلَّذِينَ أَحْسَنُوا۟ بِالْحُسْنَى ﴿٣١﴾ ٱلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَـٰٓئِرَ ٱلْإِثْمِ وَٱلْفَوَٰحِشَ إِلَّا
ٱللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَٰسِعُ ٱلْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ وَإِذْ
أَنتُمْ أَجِنَّةٌ فِى بُطُونِ أُمَّهَـٰتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوٓا۟ أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ﴿٣٢﴾
أَفَرَءَيْتَ ٱلَّذِى تَوَلَّىٰ ﴿٣٣﴾ وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا وَأَكْدَىٰٓ ﴿٣٤﴾ أَعِندَهُۥ عِلْمُ ٱلْغَيْبِ
فَهُوَ يَرَىٰٓ ﴿٣٥﴾ أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِى صُحُفِ مُوسَىٰ ﴿٣٦﴾ وَإِبْرَٰهِيمَ ٱلَّذِى وَفَّىٰٓ ﴿٣٧﴾
أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴿٣٨﴾ وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَـٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴿٣٩﴾ وَأَنَّ

سَعْيَهُۥ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿٤٠﴾ ثُمَّ يُجْزَىٰهُ ٱلْجَزَآءَ ٱلْأَوْفَىٰ ﴿٤١﴾

(که) بهشت جاودان نزد آن است. ﴿۱۵﴾ چون «سدره» را آنچه می‌پوشد، از همگان جز رسول گرامی می‌پوشدش. ﴿۱۶﴾ دیده(اش از خدا) منحرف نگشت. و از حدّ (ممکنش) در نگذشت. ﴿۱۷﴾ بی‌گمان (برخی) از آیات بزرگ پروردگار خود را همچنان بدید. ﴿۱۸﴾ پس آیا شما (هم) لات و عزّی را دیدید؟ ﴿۱۹﴾ و (هم) منات، (آن) سومین (بت) دیگر را. ﴿۲۰﴾ آیا (به خیالتان) برای شما پسر است و برای او دختر؟ ﴿۲۱﴾ این قسمت و بخشی است بسی ستم کارانه (و نابرابر)، ﴿۲۲﴾ (این بتان) جز نام‌هایی (تهی) بیش نیستند، که شما و پدرانتان برایشان (این گونه) نامگذاری کرده‌اید (و) خدا بر (حقّانیت) آنها هیچ دلیل چیره گری نفرستاده است. (آنان) جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است پیروی نمی‌کنند، به‌راستی (و) درستی از جانب پرودگارشان برایشان هدایت آمده. ﴿۲۳﴾ یا برای انسان است آنچه را آرزو کرد؟ ﴿۲۴﴾ پس آن سرا و این سرا تنها از آنِ خداست. ﴿۲۵﴾ و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌هایند، حال آنکه شفاعتشان به کاری نیاید، مگر پس از آنکه خدا برای هر که خواهد و خشنود باشد اجازه دهد. ﴿۲۶﴾ کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، بی‌گمان، (هم)آنان، فرشتگان را در نامگذاری به نام مؤنث نام می‌نهند. ﴿۲۷﴾ و ایشان را به این (کار) هیچ (بینش و) دانشی نیست. جز گمان را پیروی نمی‌کنند، و گمان از حقیقت هیچ سود و بهره‌ای ندهد. ﴿۲۸﴾ پس، از هر کس که از یاد ما(به عناد) روی برتافته، و جز زندگی دنیا را نخواسته، روی برتاب.(که استمرار دعوتش بی اثر است) ﴿۲۹﴾ این همان رسایی (نارسای) دانش آنان است. همواره پروردگار تو، خود به (حال) کسی که از راه او منحرف شده داناتر، و او به کسی که راه یافته (نیز) داناتر است. ﴿۳۰﴾ و هر چه در آسمان‌ها و هر چه در زمین است تنها از (آنِ) خداست، تا کسانی را که بد کرده‌اند، به آنچه انجام داده‌اند کیفر دهد، و آنان را که نیکی کرده‌اند به نیک‌تر (از آن) پاداش دهد. ﴿۳۱﴾ کسانی که از گناهان بزرگ، و بزرگتر [: تجاوزگر] جز لغزش‌های کوچک خودداری می‌ورزند، پروردگارت (نسبت به آنها) پوششی فزاینده دارد. چون شما را از زمین پدید آورد، و چون در شکم‌های مادرانتان (در زهدان‌هاشان) نهفته بودید، به (حال) شما داناتر است، پس خودتان را پاک مشمارید. او به (حال) کسی که

پرهیزگاری کرده داناتر است. ﴿۳۲﴾ آیا پس آن کس را که (از حق) روی برتافته دیدی؟ ﴿۳۳﴾ و اندکی بخشید، و (از مابقی) بخل ورزید. ﴿۳۴﴾ آیا نزدش علم غیب است؛ پس (هم) او (آن را) می‌بیند؟ ﴿۳۵﴾ یا بدانچه در صحیفه‌های موسی است خبر نیافته است؟ ﴿۳۶﴾ و (نیز در صحیفه‌های) ابراهیم که به خوبی (در انجام رسالتش) وفا کرد. ﴿۳۷﴾ که هیچ بردارنده‌ی باری، بار (گناه) دیگری را بر نمی‌دارد. ﴿۳۸﴾ و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش خودش نیست. ﴿۳۹﴾ و همواره (نتیجه‌ی) کوشش او به زودی (در برزخ) دیده خواهد شد. ﴿۴۰﴾ سپس - هر چه تمام‌تر - بدان (در قیامت) پاداش داده شود. ﴿۴۱﴾

آیات ۳۹ تا ۴۱ ـ در این آیات ضابطه‌ای است کلی که مشتمل بر سه نشئه دنیا، برزخ و آخرت است، که در کتابهای وحیانی گذشته هم مانند کتابهای ابراهیم و موسی علیهما السلام یاد شده است.

اینجا نخست هیچکس بار دیگری را به دوش نمی‌گیرد، و سپس سعی و کوشش تمامی مکلفان به اندازهٔ سعی‌شان می‌باشد که در دنیا بر حسب تکلیف است گرچه نابسامانیهایی زیاد دارد، سپس در برزخ، برزخی عادلانه‌اش تحقق می‌یابد و در آخر کار بگونه‌ای بس شایسته پاداش داده خواهد شد.

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلْمُنتَهَىٰ ﴿٤٢﴾ وَأَنَّهُۥ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ ﴿٤٣﴾ وَأَنَّهُۥ هُوَ
أَمَاتَ وَأَحْيَا ﴿٤٤﴾ وَأَنَّهُۥ خَلَقَ ٱلزَّوْجَيْنِ ٱلذَّكَرَ وَٱلْأُنثَىٰ ﴿٤٥﴾ مِن نُّطْفَةٍ إِذَا
تُمْنَىٰ ﴿٤٦﴾ وَأَنَّ عَلَيْهِ ٱلنَّشْأَةَ ٱلْأُخْرَىٰ ﴿٤٧﴾ وَأَنَّهُۥ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ ﴿٤٨﴾
وَأَنَّهُۥ هُوَ رَبُّ ٱلشِّعْرَىٰ ﴿٤٩﴾ وَأَنَّهُۥٓ أَهْلَكَ عَادًا ٱلْأُولَىٰ ﴿٥٠﴾ وَثَمُودَا۟ فَمَآ
أَبْقَىٰ ﴿٥١﴾ وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ ﴿٥٢﴾
وَٱلْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ ﴿٥٣﴾ فَغَشَّىٰهَا مَا غَشَّىٰ ﴿٥٤﴾ فَبِأَىِّ ءَالَآءِ رَبِّكَ
تَتَمَارَىٰ ﴿٥٥﴾ هَٰذَا نَذِيرٌ مِّنَ ٱلنُّذُرِ ٱلْأُولَىٰٓ ﴿٥٦﴾ أَزِفَتِ ٱلْأَزِفَةُ ﴿٥٧﴾ لَيْسَ لَهَا

مِن دُونِ ٱللَّهِ كَاشِفَةٌ ﴿٥٨﴾ أَفَمِنْ هَـٰذَا ٱلْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ﴿٥٩﴾ وَ تَضْحَكُونَ وَ لَا تَبْكُونَ ﴿٦٠﴾ وَ أَنتُمْ سَـٰمِدُونَ ﴿٦١﴾ فَاسْجُدُواْ لِلَّهِ وَ ٱعْبُدُواْ ﴿٦٢﴾

و اینکه به‌راستی فرجام (کار) سوی پروردگار تو است. ﴿۴۲﴾ و اینکه به‌راستی اوست که خنداند و گریاند. ﴿۴۳﴾ و اینکه به‌راستی (هم)او میرانْد و زنده کرد. ﴿۴۴﴾ و (هم) اوست که به درستی دو نوع آفرید: نر و ماده. ﴿۴۵﴾ از نطفه‌ای آن هنگام که (ضمن منی) می‌جهد. ﴿۴۶﴾ و هم پدید آوردن (عالم) دیگر به‌راستی تنها بر (عهده‌ی) اوست. ﴿۴۷﴾ و هم اوست که (شما را) بی‌نیاز کرد و کفایت بخشید. ﴿۴۸﴾ و هم اوست که پروردگار (ستاره‌ی) «شعری» است. ﴿۴۹﴾ و هم اوست که عادیان نخستین را هلاک کرد. ﴿۵۰﴾ و ثمودیان را (نیز هلاک کرد) پس (کسی از آنان را) باقی نگذاشت. ﴿۵۰﴾ و پیشتر (از همه‌ی آنان) قوم نوح را (که) بی‌گمان آنان ستمگرترین (ستمگران) وسرکش‌ترین (سرکشان) بوده‌اند. ﴿۵۲﴾ و دروغ‌پردازان را فرو افکند. ﴿۵۳﴾ پس پوشاند بر آنان (از باران گوگردی) آنچه (را)پوشاند. ﴿۵۴﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارت (دودلی و) تردید داری؟ ﴿۵۵﴾ این (پیامبر نیز) بیم دهنده‌ای از (جمله‌ی) بیم‌دهندگان نخستین است. ﴿۵۶﴾ نزدیک‌شونده [: رستاخیز] نزدیک شد. ﴿۵۷﴾ جز خدا کسی آشکارکننده‌ی آن (از نهان) نیست. ﴿۵۸﴾ آیا پس از این سخن عجب دارید؟ ﴿۵۹﴾ و می‌خندید و نمی‌گریید؟ ﴿۶۰﴾ و شما در لهو، متکبر و سر به هوایید. ﴿۶۱﴾ پس برای خدا سجده کنید و هم‌او را بپرستید. ﴿۶۲﴾

سورهٔ قمر

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

ٱقْتَرَبَتِ ٱلسَّـاعَةُ وَٱنشَقَّ ٱلْقَمَرُ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

ساعت نزدیک شد و ماه (فرو) شکافت. ﴿۱﴾

آیهٔ ۱ ـ نخستین آیهٔ این سوره خبرگزاریی است از انشقاق قمر در نزدیکی ساعت، و در آیهٔ دوم به عنوان آیتی ربانی است که مورد تکذیب واقع شده است.

و آیا این همان ساعتی است که معجزهٔ انشقاق قمر در آن مقرر شده؟ ولی اینجا

هرگز اشاره‌ای به چنان قراری نیست! وانگهی اگر وقتی برای این معجزه بین حضرت محمدﷺ و مشرکان بود گزارش درستش "أتت الساعة": ساعت آمد است، و نه «اقتربت»: نزدیک شد، زیرا معجزه پیش از وقت مقررش چه نزدیکش و چه دورش بر خلاف موعد مقرر است و معجزه نیست، در حالی که معجزات وقتی هم مورد تکذیب و انکار بوده است تا چه رسد به پیش از وقتش!.

ولی از طرفی هم این شکافتن ماه به عنوان آیتی ربانی خوانده شده که آنرا و مانندش را تکذیب کرده و همه را سحری مداوم دانسته‌اند.

اینجا می‌توان گفت این آیت در عین وحدتش دو آیت است، آیتی برای ساعت ویرانی کل جهان، و آیتی هم برای نبی ساعت، بدین معنی که حضرتش به اینان فرموده بود من نبی ساعتم که شریعتم تا دامنهٔ ساعت است، و علامتش هم از نظر کونی شکافتن ماه است که همان ساعت مرگ جهانی نزدیک و با نزدیک شدنش ماه دو پاره شد.

و این گمان که مقصود جدائی ماه از زمین است هم با لفظ انشقاق تناسب ندارد که آن اشتقاق و جدا شدن ماه است ازکره‌ای دیگر و این انشقاق و شکافتن خود ماه است وانگهی بر حسب آیاتی از فصلت که به تفصیل گذشت ماه خود یکی از چراغهای آسمانی است که دو مرحلٔ پس از خلقت زمین آفریده شده‌است.

روی این اصل اگر هم انشقاق قمر آیت ربانی برای این رسالت باشد، و ضمن آیت قیامت هم نباشد، بالاخره بر مبنای درخواست مشرکان نبوده، زیرا آیات درخواست ربانی در این رسالت بکلی منفی است، چنانکه آیاتی مانند (۵۹:۱۷ و۹۳) چنان آیاتی راکه مورد تکذیبند بکلی منفی دانسته، زیرا خود قرآن مهمترین آیات ربانی در طول رسالتهاست.

آری این خود هم آیتی فرعی برای اصل و خاتمیت این رسالت و هم آیتی برای مرگ کلی در زمان پایانی تکلیف است.

مشرکان کلاً آیات حسی را ـ چه زمینی و چه آسمانی ـ سحری مستمر برشمرده‌اند، ولی اگر هم سحری باشد همان زمینی است و نه آسمانی، و جریان انشقاق قمر آسمانی است.

انشقاق قمر ـ چنانکه در آیهٔ «اشراطها» گذشت ـ خود از علامات نخستین قیامت که مرگ جهانی است می‌باشد، و مشرکان این آیت آسمانی را در کل ابعادش تکذیب می‌کرده‌اند، بلکه ولید وحید قرآن را نیز "سحر یؤثر" خوانده حال آنکه سحر هرگز تأثیری در آسمان و آسمانیها نمی‌نهد، و در هر صورت هرگز دوامی هم ندارد، ولی آیت قرآنی مستمر و متداوم است، و شکافتن و سپس پیوستن ماه هم هر دو با اشارهٔ رسول خدا بود که به هنگام نزدیک شدن ساعت به وحی ربانی انجام گرفت، ولی سحر بطلان پذیر است چه به وسیلهٔ ساحرانی دیگر و چه اصولاً به ارادهٔ ربانی. خصوصاً در صورتی که سحری به عنوان آیت رسالت ادعا شود.

در پاسخ این پرسش که چنان حادثهٔ بی‌سابقهٔ کونی آسمانی بایستی دست کم توسط ستاره‌شناسان دنیا گزارش شود، و نه اینکه در انحصار قرآن و روایاتی اسلامی باشد، باید گفت که ستاره شناسان همیشه سر به آسمان نمی‌کنند تا کلاً از چنان جریاناتی با خبر شوند، وانگهی اختلاف افق مکه با دیگر افقها این جریان مکی را نوعاً پنهان می‌دارد، وکسانی هم که احیاناً آنرا دیده‌اند یا به خط سیاه ابری میان ماه و یا کسوف موضعی ماه تفسیر میکرده‌اند، زیرا هرگز خبری از جریان خبر اعجاز آمیز رسالت نداشته‌اند، این خبر تنها در مکه و برای مشرکان مکه انتشار یافته بود، که در وقت مقرر آنرا دیدند ولی انکار و انگارش کردند.

و نیز در مورد این شبهه که چنان حادثه‌ای آسمانی خود وقفه‌ای در جریان کواکب آسمانی است، پاسخ این است که این مانند ردالشمس نیست که از جهاتی چند قابل قبول نمی‌باشد، بلکه ماه بدون جابجا شدن جایگاهش و بی‌توقف یا دگرگون شدن حرکتش لحظه‌ای از میان شکافت و سپس بهم پیوست.

گزارش این وحی قرآنی در کتابهائی وحیانی مانند «**نِبُوءِتْ هَیِّلِدْ**»: وحی کودک، که بزبان انقلولوس: عبرانی رمزی، بر کودکی به نام «**لُحمان حطوفاه**» آمده همینگونه است، که «**صهیراء شاها وُسِباه وِ عَرِقَ بها وِهاشاطا وِشامعا**»: ماه انتظار کشید و از میان جدا شد و از محمد پیروی کرد و سپس بهم پیوست.

برخی از ستاره شناسان هندی هم این جریان را در همان تاریخ گزارش داده‌اند.

وَإِن يَرَوْا۟ ءَايَةً يُعْرِضُوا۟ وَيَقُولُوا۟ سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ﴿٢﴾ وَكَذَّبُوا۟ وَٱتَّبَعُوٓا۟ أَهْوَآءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقِرٌّ ﴿٣﴾ وَلَقَدْ جَآءَهُم مِّنَ ٱلْأَنۢبَآءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ﴿٤﴾ حِكْمَةٌۢ بَـٰلِغَةٌ فَمَا تُغْنِ ٱلنُّذُرُ ﴿٥﴾

و اگر نشانه‌ای ببینند روی گردانند و گویند: «سحری همیشگی و پیروی کردنی است.» ﴿۲﴾ و تکذیب نمودند، و هوس‌های خویش را پیروی کردند. و هر امری [:فرمان، کار و چیزی به جایش] قرارگیرنده است. ﴿۳﴾ و همواره به‌راستی از اخبار مهم آنچه را درآن جایگاه انزجار (از کفر) است به ایشان رسید. ﴿۴﴾ حکمتی‌رسا(است). پس ترسانندگان بی‌نیاز(شان) نمی‌کنند. ﴿۵﴾

آیات ۳ تا ۵ ـ برای هر امری قرارگاهی ثابت دانسته که از جمله قرارگاه وحیانی قرآنی است، و اینکه خبرهای مهمش برای وحیانی بودنش کفایت است، که شق‌القمر و مانندش آیتی است وقتی، ولی قرآن همیشه دلیل قطعی این رسالت آخرین است، و بالاخره حجت بالغه برای کل مکلفان در هر زمین و هر زمانی رسا است، چنانکه در چهار آیهٔ ۴۰ ـ ۳۲ ـ ۲۲ ـ ۱۷ همین سوره این حقیقت تکرار گشته که همواره قرآن بعنوان یادواره‌ای بسی آسان فهم برای همگان است، پس آیا هشیاری هست؟

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ ٱلدَّاعِ إِلَىٰ شَىْءٍ نُّكُرٍ ﴿٦﴾ خُشَّعًا أَبْصَـٰرُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ ٱلْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ ﴿٧﴾ مُّهْطِعِينَ إِلَى ٱلدَّاعِ يَقُولُ ٱلْكَـٰفِرُونَ هَـٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ﴿٨﴾ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا۟ عَبْدَنَا وَقَالُوا۟ مَجْنُونٌ وَٱزْدُجِرَ ﴿٩﴾ فَدَعَا رَبَّهُۥٓ أَنِّى مَغْلُوبٌ فَٱنتَصِرْ ﴿١٠﴾ فَفَتَحْنَآ أَبْوَٰبَ ٱلسَّمَآءِ بِمَآءٍ مُّنْهَمِرٍ ﴿١١﴾ وَفَجَّرْنَا ٱلْأَرْضَ عُيُونًا فَٱلْتَقَى ٱلْمَآءُ عَلَىٰٓ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ﴿١٢﴾ وَحَمَلْنَـٰهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَٰحٍ وَدُسُرٍ ﴿١٣﴾ تَجْرِى بِأَعْيُنِنَا جَزَآءً لِّمَن كَانَ كُفِرَ ﴿١٤﴾ وَلَقَد تَّرَكْنَـٰهَآ ءَايَةً فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿١٥﴾ فَكَيْفَ كَانَ

عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿١٦﴾ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا ٱلْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿١٧﴾ كَذَّبَتْ
عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿١٨﴾ إِنَّآ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي
يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ ﴿١٩﴾ تَنزِعُ ٱلنَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنقَعِرٍ ﴿٢٠﴾ فَكَيْفَ
كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿٢١﴾ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا ٱلْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿٢٢﴾
كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ﴿٢٣﴾ فَقَالُوٓاْ أَبَشَرًا مِّنَّا وَٰحِدًا نَّتَّبِعُهُۥٓ إِنَّآ إِذًا لَّفِي ضَلَٰلٍ
وَسُعُرٍ ﴿٢٤﴾ أَءُلْقِيَ ٱلذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنۢ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ ﴿٢٥﴾ سَيَعْلَمُونَ
غَدًا مَّنِ ٱلْكَذَّابُ ٱلْأَشِرُ ﴿٢٦﴾ إِنَّا مُرْسِلُواْ ٱلنَّاقَةِ فِتْنَةً لَّهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ
وَٱصْطَبِرْ ﴿٢٧﴾ وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ ٱلْمَآءَ قِسْمَةٌۢ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُّحْتَضَرٌ ﴿٢٨﴾
فَنَادَوْاْ صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَىٰ فَعَقَرَ ﴿٢٩﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿٣٠﴾ إِنَّآ
أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَٰحِدَةً فَكَانُواْ كَهَشِيمِ ٱلْمُحْتَظِرِ ﴿٣١﴾ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا
ٱلْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿٣٢﴾ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍۭ بِالنُّذُرِ ﴿٣٣﴾ إِنَّآ
أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّآ ءَالَ لُوطٍ نَّجَّيْنَٰهُم بِسَحَرٍ ﴿٣٤﴾ نِّعْمَةً مِّنْ عِندِنَا
كَذَٰلِكَ نَجْزِي مَن شَكَرَ ﴿٣٥﴾ وَلَقَدْ أَنذَرَهُم بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْاْ بِالنُّذُرِ ﴿٣٦﴾
وَلَقَدْ رَٰوَدُوهُ عَن ضَيْفِهِۦ فَطَمَسْنَآ أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُواْ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿٣٧﴾
وَلَقَدْ صَبَّحَهُم بُكْرَةً عَذَابٌ مُّسْتَقِرٌّ ﴿٣٨﴾ فَذُوقُواْ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿٣٩﴾ وَلَقَدْ
يَسَّرْنَا ٱلْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿٤٠﴾ وَلَقَدْ جَآءَ ءَالَ فِرْعَوْنَ
ٱلنُّذُرُ ﴿٤١﴾ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَٰهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿٤٢﴾ أَكُفَّارُكُمْ
خَيْرٌ مِّنْ أُوْلَٰٓئِكُمْ أَمْ لَكُم بَرَآءَةٌ فِي ٱلزُّبُرِ ﴿٤٣﴾ أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ
مُّنتَصِرٌ ﴿٤٤﴾ سَيُهْزَمُ ٱلْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ ٱلدُّبُرَ ﴿٤٥﴾ بَلِ ٱلسَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ

وَ ٱلسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَ أَمَرُّ ﴿٤٦﴾ إِنَّ ٱلْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَٰلٍ وَ سُعُرٍ ﴿٤٧﴾ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي ٱلنَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا۟ مَسَّ سَقَرَ ﴿٤٨﴾ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَٰهُ بِقَدَرٍ ﴿٤٩﴾ وَ مَآ أَمْرُنَآ إِلَّا وَٰحِدَةٌ كَلَمْحٍۭ بِٱلْبَصَرِ ﴿٥٠﴾

پس روزی که داعیِ (حق) سوی امری دهشتناک (و ناشناخته) دعوت می‌کند، از آنان روی برتاب. ﴿۶﴾ در حالی که دیدهگانشان بسی فروهشته است، چون ملخ‌های پراکنده از گورها(ی خود) بر می‌آیند. ﴿۷﴾ سوی آن دعوتگر، چشم دوخته و نگرانند. کافران می‌گویند: «این روزی دشوار است.» ﴿۸﴾ پیش از آنان، قوم نوح (نیز) به تکذیب پرداختند. پس بنده‌ی ما را تکذیب کردند و گفتند: «دیوانه‌ای است.» و بسی (از دیوانگی) زجر کشیده. ﴿۹﴾ پس پروردگارش را خواند که: «من بسی مغلوب شده‌ام؛ پس بسیار یاری(ام) فرمای!» ﴿۱۰﴾ پس درهای آسمان را به آبی بسی ریزان و فراوان (بر سروسامانشان) گشودیم. ﴿۱۱﴾ و زمین را با انفجاری سراسری (تبدیل به) چشمه‌هایی کردیم. پس (این)آب (فراگیر) بر کاری که به‌راستی مقدر شده بود در رسید. ﴿۱۲﴾ و او را بر (کشتیِ) ـ دارای الوارهای میخ‌آجین ـ سوار کردیم. ﴿۱۳﴾ حال آنکه (کشتی) زیر نظرهای (علم و توان و حکمت) ما روان است. (این) پاداش کسی بود که مورد انکار و انگار واقع شده بود. ﴿۱۴﴾ و به‌راستی آن (سفینه) را بی‌چون (بر جایی) نهادیم (تا) عبرتی مستمر (باشد)؛ پس آیا هیچ پندگیرنده‌ای هست؟ ﴿۱۵﴾ پس چگونه بود عذابم و هشداردهندگان (از سوی) من؟ ﴿۱۶﴾ و بی چون قرآن را بی‌گمان برای هشداری (پژوهشگران) آسان کردیم. پس آیا هیچ پندگیرنده‌ای هست؟ ﴿۱۷﴾ عادیان به تکذیب پرداختند. پس چگونه بود عذابم و هشداردهندگان (از سوی) من؟ ﴿۱۸﴾ ما بی‌گمان بر (سر و سامان)شان ـ در روز شومی، به طور مداوم ـ تند بادی سخت (و) سردِ توفنده فرو فرستادیم، ﴿۱۹﴾ (که) مردم را (بسی) از جای بر می‌کَنَد؛ گویی تنه‌های نخلی بودند که ریشه کن شده‌اند. ﴿۲۰﴾ پس چگونه بود عذاب من و هشداردهندگان (از سوی) من؟ ﴿۲۱﴾ و ما قرآن را بی‌گمان برای پندگیری(شان) بسیار آسان کردیم؛ پس آیا هیچ پندگیرنده‌ای هست؟ ﴿۲۲﴾ ثمودیان به‌وسیله‌ی (نگرش ناروا) هشداردهندگان (همانان را) تکذیب کردند. ﴿۲۳﴾ پس گفتند: «آیا بشری از خودمان را

(که) تنها (و بی‌یار و گواه است) پیروی کنیم؟ در این صورت، ما همواره در گمراهی و آتشبارها هستیم.» ﴿۲۴﴾ «آیا از میان ما این یادواره (تنها) بر او القا شده است؟ (نه) بلکه او بسی دروغ‌پردازی بسیار خوشحال (و خودپسند) است.» ﴿۲۵﴾ زودا خواهید دانست چه کسی بسی دروغ‌پردازی، خوشحال است. ﴿۲۶﴾ ما همواره برای آزمایش آتشینشان (آن) ماده شتر را فرستنده‌ایم. پس (به صالح گفتیم:) «منتظرشان باش و بسی شکیبایی کن.» ﴿۲۷﴾ «و به آنان (این) خبر مهم را بده که آب میانشان قسمت شده (و) هرگونه آشامیدنی (به نوبت آمده و) بی مهابا حاضر شده است.» ﴿۲۸﴾ پس (سرکرده‌ی) همگامشان را ندا در دادند. پس او شمشیر برگرفت و (شتر را) پی کرد و از پای درآورد. ﴿۲۹﴾ پس چگونه بود عذابم و هشدار دهندگان (از سوی) من؟ ﴿۳۰﴾ ما بر (سر و سامان)شان یک بانگ (مرگبار) فرو فرستادیم، و چون گیاه خشکیده(ی کومه‌ها) ریز ریز و (خود را) آماده(ی سوختن یا خوردن حیوانات) کردند. ﴿۳۱﴾ و ما همواره قرآن را برای هشدار(شان) آسان کردیم؛ پس آیا هشدارگیرنده‌ای هست؟ ﴿۳۲﴾ قوم لوط با هشداردهندگان (همان‌ها و ما را) را تکذیب کردند. ﴿۳۳﴾ ما بر (سر و سامان)شان سنگبارانی انفجاری فرو فرستادیم (و) فقط خانواده‌ی ویژه‌ی لوط (و نه همسرش) بودند که سحرگاهان نجاتشان دادیم. ﴿۳۴﴾ حال آنکه نعمتی از جانب ما بود. هر که(پاس و) سپاس دارد، بدین‌سان (او را) پاداش می‌دهیم. ﴿۳۵﴾ و (لوط) آنها را همواره از حمله‌ی ناگهانیمان سخت بیم داده بود. پس درباره‌ی تهدیدکنندگان تردید کرده، به جدال برخاستند. ﴿۳۶﴾ و همواره از مهمان(های) او با حیله و مراوده بسی کام دل خواستند. پس (فروغ) دیدگانشان را ستردیم. پس (گفتیم) عذاب مرا و هشداردهندگان مرا بچشید. ﴿۳۷﴾ و به‌راستی صبحگاهان بی‌امان عذابی ماندنی به سراغشان آمد. ﴿۳۸﴾ پس (گفتیم) عذاب من و هشداردهندگان مرا بچشید. ﴿۳۹﴾ و بی‌گمان قرآن را برای هشدار (مکلفان) آسان کردیم؛ پس آیا هیچ هشدارگیرنده‌ای هست؟ ﴿۴۰﴾ و به‌درستی ترسانند سوی فرعونیان آمدند. ﴿۴۱﴾ (اما آنان) با همه‌ی نشانه‌های مان (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند. پس ما با عزت و اقتدار (گریبان) آنان را فروگرفتیم. ﴿۴۳﴾ یا می‌گویند: «ما با یکدیگر پیوند و جمعیم (که) از هم کمک یافته (و در نتیجه) چیره‌ایم!» ﴿۴۴﴾ زودا که این جمع در هم شکسته شوند و پشت

کنند. ﴿۴۵﴾ بلکه موعدشان، ساعت [: قیامت] است و (این) ساعت، هراسناک‌تر و تلخ‌تر است. ﴿۴۶﴾ مجرمان بی‌گمان در گمراهی و آتشِ زبانه‌دارند. ﴿۴۷﴾ روزی که در آتش به رو کشیده می‌شوند (و به آنان گفته شود:) «لهیب آتش‌سوزان (کبود کننده‌ی چهره و هلاکت‌بارتان) را بچشید و احساسش کنید.» ﴿۴۸﴾ به‌راستی ما هر چیزی را به اندازه‌ای (حکیمانه و آگاهانه) آفریده‌ایم. ﴿۴۹﴾ و فرمان ما جز یک (اراده) نیست، (آن هم) چون چشم بر هم زدنی (یا کمتر). ﴿۵۰﴾

آیهٔ ۵۰ـ امر الٰهی یکی دانسته شده که همچون چشم بر هم زدنی است، و این خود امر ساعت آخرین است، چنانکه در آیهٔ (۷۷:۱۶) با افزودن "او هو اقرب" آمده که «یا نزدیکتر از چشم بر هم زدن است» گر چه اوامر نشر و تکوین دیگری هم بجز آفرینش مادهٔ نخستین جهان بر حسب حکمتهائی ربانی مندرج است. ولی آغاز و انجام جهان در چنان زمان بوده و هست، و در این میان هم عدم سرعت اوامر تکوینی و تشریعی ربانی آناً فآناً بدون ناتوانی و یا انتظار مقدمه‌ای که از توانش برون است یا ناخواسته متأخر است هرگز نیست.

وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَآ أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿۵۱﴾ وَكُلُّ شَىْءٍ فَعَلُوهُ فِى ٱلزُّبُرِ ﴿۵۲﴾ وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُّسْتَطَرٌ ﴿۵۳﴾ إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِى جَنَّـٰتٍ وَنَهَرٍ ﴿۵۴﴾ فِى مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿۵۵﴾

و همواره (هم‌مسلکان و) همراهان‌تان را سخت به هلاکت رساندیم. پس آیا هشدارگیرنده‌ای هست؟ ﴿۵۱﴾ و هر چه کردند در کتاب‌ها(ی اعمالشان و کتاب علم خدا) درج است. ﴿۵۲﴾ و هر خُرد و بزرگی (در آن) به خوبی نوشته شده است. ﴿۵۳﴾ همواره پرهیزگاران در میان باغ‌ها و نهرها- ﴿۵۴﴾ در نشستگاهی راستین نزد شاهنشاهی توانمندند. ﴿۵۵﴾

سورة الرحمن

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

ٱلرَّحْمَـٰنُ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

(خدای) رحمت‌گر بر آفریدگان ﴿١﴾

آیهٔ ۱ـ «الرحمن» نخستین و عمومی‌ترین اسماء و صفات آلهی است بعد از «الله» که احدی حق چنان نامی را نداردکه : "**هل تعلم سمّیا**". (۶۵:۱۹): آیا برای خدا همنامی می‌دانی؟!

عَلَّمَ ٱلْقُرْءَانَ ﴿٢﴾ خَلَقَ ٱلْإِنسَـٰنَ ﴿٣﴾ عَلَّمَهُ ٱلْبَيَانَ ﴿٤﴾

قرآن را تعلیم داد (و) ﴿٢﴾ انسان را آفرید (و) ﴿٣﴾ به او بیان(مقاصدش را با اشاره یا زبان) آموخت (که بیان کلاً از خدا است). ﴿٤﴾

آیهٔ ۲ تا ۴ـ اینجا تعلیم قرآن پس از «رحمن» و خلقت انسان و تعلیم بیان آمده است،

و این خود نشانگر این حقیقت است که تمامی رحمت‌های معنوی و علمی آلهی در حد امکان و شایستگی مکلفان ـ در قرآن گرد آورده شده، و بر آفرینش انسان که اشرف آفریدگان است تقدم دارد که در حقیقت خلقت انسان و انسانیان بر مبنای تعلیم قرآن است گرچه انسان‌های پیش از نزول قرآن بهره‌ای کامل از آن نداشتند ولی کتاب‌های وحیانی پیش از قرآن خود مقدمات و زمنیه‌هایی است از برای تعلیم قرآن که آخرین مرحلهٔ دیانت و شریعت ربانی است تا قیامت.

خلقت انسان میان تعلیم قرآن و تعلیم بیان قرار گرفته است که خود بیان نیز محور اصلی‌اش علم قرآن است، بیان چه لفظی و لغوی و چه اشاره‌ای و عملی‌اش تنها بر مبنای تعلیم آلهی است که لغات گوناگون خود ساخته انسان‌ها و دیگران نیست بلکه همان گونه که آفرینش انسان در اختصاص خداست، تعلیم بیان نیز از اختصاصات ربانی می‌باشد، گرچه کوشش‌هایی بشری هم در گوناگونی این لغات بی‌اثر نبوده، لکن محور اصلی این لغات همان تعلیم ربانی است، چنانکه خلقت انسان هم در اصل گرچه منحصر به خداست لیکن تکامل‌ها و تغییراتی در شکل ظاهری و فکر و علم و عمل بر مبنای کوشش‌هایی از انسان در پرتو آفرینش و نیروهایی خدادادی بوده است.

ٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ﴿٥﴾

خورشید و ماه (سخت) زیر پوشش مراقبت و حسابند. ﴿۵﴾

آیهٔ ۵ ـ خورشید و ماه تنها همین خورشید و ماه پیدا نیست، بلکه خورشیدها و ماه‌هایی در سراسر آسمان وجود دارد که مورد بهره برداری ساکنان آسمان بوده و می‌باشد که این دو (ال) افزن بر معرفه بودن حالت جنسی شمول را نیز در بر دارد. و هر دوی اینان چه زمینیش و چه آسمانشان «**بحسبان**» می‌باشند یعنی حرکت و طلوع و غروبشان روی حسابی منظم است.

وَٱلنَّجْمُ وَٱلشَّجَرُ يَسْجُدَانِ ﴿٦﴾

و ستاره و بوته و درخت (از روی شعور کونی) سجده کننده‌اند. ﴿۶﴾

آیهٔ ۶ ـ «**النجم**» هم به معنای ستاره‌ای روشن می‌باشد و در مقابل شجر، نباتاتی که به روی زمین خوابیده و ساقه‌ای مستقیم ندارند. در هر صورت سجدهٔ نجم و شجر در اختصاص این دو حالت نیست بلکه بر مبنای آیاتی مانند (۴۴:۱۷) تمام آفریدگان در برابر حضرت رحمان تسبیح به حمد دارند.

وَٱلسَّمَآءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ ٱلْمِيزَانَ ﴿۷﴾ أَلَّا تَطْغَوْا۟ فِى ٱلْمِيزَانِ ﴿۸﴾ وَأَقِيمُوا۟ ٱلْوَزْنَ بِٱلْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا۟ ٱلْمِيزَانَ ﴿۹﴾

و آسمان را برافراشت و میزان (تکوین و تشریع و تکالیف) را فروگذاشت. ﴿۷﴾ که مبادا در این میزان طغیان کنید. ﴿۸﴾ و وزن را به انصاف بر پا بدارید، و سنجش را زیان نرسانید، ﴿۹﴾

آیهٔ ۷ تا ۹ ـ این بلندکردن آسمان و آفرینش آن ازگاز باقیماندهٔ انفجار نخستین است، و این خود بر مبنای میزان و حکمتی ربانی بوده و در کل "**وضع المیزان**" که میزان تکوین و تشریع را و هم میزان فطرت‌ها و عقل‌ها و سایر جهات معنوی و نیز جهات مادی را در بر دارد که کل آفرینش در کل جهاتش بر مبنای میزانی ربانی است که هرگز نباید در آن طغیان شود، و وزن و میزان بایستی بر مبنای عدالت و یا فوق عدالت انجام شود و این وزن و میزان در کل جهات مقرر است.

وَٱلْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ﴿۱۰﴾

و زمین را برای آدمیان و پریان نهاد. ﴿۱۰﴾

آیهٔ ۱۰ ـ «**و الارض**» در اینجا تمام زمین‌ها و زمینه‌های تکلیف را اعم از زمین ما و سایر زمین‌ها را که مکلفانی در آنها وجود دارند شامل است. و این خود قاعده‌ای است کلی و عمومی در بهره برداری مردم از زمینیها و زمینها که این اموال عمومی هرگز اختصاصی نیست بلکه همگانی است و تنها بر مبنای آیاتی مانند "**و ان لیس**

للانسان الا ما سعی" و "یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کملاقیه" تنها کوشش انسان‌هاست که نتایج خصوصیش در انحصار کوشش کنندگان است، ولی زمینها و دریاها و جنگل‌ها و معدن‌ها و مانند اینها به وجهی عمومی در اختیار تمامی «انام» است. انام هم در اختصاص انسان نیست بلکه کل مکلفان را در بر دارد.

فِيهَا فَـٰكِهَةٌ وَٱلنَّخْلُ ذَاتُ ٱلْأَكْمَامِ ﴿١١﴾ وَٱلْحَبُّ ذُو ٱلْعَصْفِ وَٱلرَّيْحَانُ ﴿١٢﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٣﴾

(که) در آن، میوه‌ها و نخل‌ها با خوشه‌های غلاف‌دار ﴿۱۱﴾ و دانه‌های پوست‌دار و گیاه خوش‌بوی ریحانی است. ﴿۱۲﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۱۳﴾

آیهٔ ۱۳ ـ و آیاتی همانندش در این سوره پس از نعمت‌های ربانی تکرار شده که هر کدام به جای خود مذمتی است دربارهٔ مکلفانی که به وسیلهٔ همین نعمت‌ها، همان نعمت و نعمت دهنده را تکذیب می‌کنند.

خَلَقَ ٱلْإِنسَـٰنَ مِن صَلْصَـٰلٍ كَٱلْفَخَّارِ ﴿١٤﴾ وَخَلَقَ ٱلْجَآنَّ مِن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ ﴿١٥﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٦﴾ رَبُّ ٱلْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ ٱلْمَغْرِبَيْنِ ﴿١٧﴾

انسان (نخستین) را از گل خشکیده‌ای (بدون واسطه‌ای) همانند کوزه‌گر آفرید. ﴿۱۴﴾ و جنّ را از مخلوطی آتشین آفرید. ﴿۱۵﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۱۶﴾ پروردگار دو خاور و پروردگار دو باختر. ﴿۱۷﴾

آیهٔ ۱۷ ـ این دو مشرق و دو مغرب در انحصار دو مشرق و مغرب معمولی نیست بلکه افزون بر این دو مشرق‌ها و مغرب‌های دیگری را در بر دارد مثلاً، مشرق اعلی و مشرق ادنای خورشید، و همچنین مشرق اعلی و ادنای ماه را در بر دارد، و چنان که در آیاتی دیگر مانند "فلا اقسم برب المشارق و المغارب" (۴۰:۷۰) همانگونه که کل خورشیدها و ماهها را دربردارد، مشرقها و مغربهای هر یک را نیز شامل است.

زیرا هر روزی خورشید در نقطه‌ای تابش و در نقطه‌ای دیگر غروب دارد که در روزهای دیگر در نقاطی دیگر این تابش و غروب محقق است. و نیز مشرق و مغرب خورشید در فصلهای چهارگانهٔ سال مشمول مشرقین و مغربین می‌باشد.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٨﴾ مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿١٩﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ ﴿٢٠﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢١﴾ يَخْرُجُ مِنْهُمَا ٱللُّؤْلُؤُ وَٱلْمَرْجَانُ ﴿٢٢﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٣﴾ وَلَهُ ٱلْجَوَارِ ٱلْمُنشَـَٔاتُ فِي ٱلْبَحْرِ كَالْأَعْلَـٰمِ ﴿٢٤﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٥﴾ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿٢٦﴾ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو ٱلْجَلَـٰلِ وَٱلْإِكْرَامِ ﴿٢٧﴾

پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۱۸﴾ دو دریا(ی شور و شیرین) را (به گونه‌ای) در هم آمیخت، در حالی‌که با هم برخوردی نمی‌کنند. ﴿۱۹﴾ میان آن دو فاصله‌ای است، که به هم تجاوز نمی‌کنند. ﴿۲۰﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۲۱﴾ از هر دو (دریا) مروارید و مرجان برآید. ﴿۲۲﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۲۳﴾ و او را در دریا کشتی‌های روان(و) سازمان یافته همچون پرچم‌ها است. ﴿۲۴﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۲۵﴾ هر چه بر زمین [: طبیعت] تکیه زده، فانی است. ﴿۲۶﴾ و ذات باشکوه و ارجمند کرامت‌دهنده و وجههٔ پروردگارت باقی است. ﴿۲۷﴾

آیهٔ ۲۶ و ۲۷ ـ اینجا نخست قلم فنا و نابودی را بر کل کسانی که تکیه بر روی زمین و زمینیان دارند کشیده، و سپس وجه و وجههٔ ربانی برای آنان که تکیه بر زمین و زمینیان ندارند ـ بلکه تکیه‌گاهشان خداست ـ آنها را باقی به بقاءالله خوانده. درست است که همه چیز ذاتاً فانی می‌باشند که قبل از وجودشان معلوم و پس از وجودشان هرگز استقلالی در وجود ندارد که، اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها، لیکن همین فانی‌ها در حال وجودشان با وجهه و توجه ربانی باقی به بقاءالله و دارای

ابدیت می‌باشند. ولی دیگران در حال وجودشان هم فانیند.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٨﴾ يَسْـَٔلُهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ﴿٢٩﴾

پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۲۸﴾ هر که در آسمان‌ها و زمین است از او درخواست می‌کند. هر روزی [: زمانی] او در کار و فرمانی است. ﴿۲۹﴾

آیهٔ ۲۹ ـ در این آیه تمامی آسمانیان و زمینیان را در کل زمانها و زمینه‌ها در خواست کنندگان از حضرتش دانسته که این درخواست اعم است از درخواست خودآگاه و ناخودآگاه.

ناخودآگاهش این است که آنچه را نمی‌دانند ـ ولی درخواست ذاتی آنان بر مبنای حکمت ربانی است ـ خدا تکویناً پاسخ می‌دهد و آنچه را هم خودآگاه به زبانشان یا قلبشان درخواست می‌کنند در حد مصلحت خدا به آنها پاسخ می‌دهد.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٠﴾ سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ ٱلثَّقَلَانِ ﴿٣١﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٢﴾ يَٰمَعْشَرَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ إِنِ ٱسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوا۟ مِنْ أَقْطَارِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ فَانفُذُوا۟ لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَٰنٍ ﴿٣٣﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٤﴾ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنتَصِرَانِ ﴿٣٥﴾

پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۳۰﴾ ای جنّ و انس! زودا که ما با فراغت به شما بپردازیم. ﴿۳۱﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۳۲﴾ ای گروه جنّیان و انسیان! اگر می‌توانید از کرانه‌های آسمان‌ها و زمین (به بیرون) رخنه کنید، پس رخنه کنید (که

بیرونی از این دو نیست ولی) جز در سلطه(ی ربانی) در نیایید. ﴿۳۳﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۳۴﴾ (و اگر به عمق آسمان ها بروید) بر سر شما شراره‌هایی از آتش و از مس فرو فرستاده خواهد شد. پس (از کسی) یاری نتوانیدگرفت. ﴿۳۵﴾

آیهٔ ۳۳ و ۳۵ ـ اینجا جنیان و انسانها مورد این خطابند که اگر می‌توانید از اقطار آسمانها و زمینها به جهانی دیگر نفوذ کنید همین کار را انجام دهید، لیکن اگر هم عالَمی دیگر پس از این عوالم موجود باشد نفوذ شما در آن عوالم جز با سلطه و قدرت خداداد نیست، و اگر شما منکران چنان نفوذی هم بکنید پاره‌های آتشین و مسین بر شما فرود خواهد آمد و نابودتان خواهد کرد، از این آیه و مانند آن چنان بر می‌آید که سفرهایی کیهانی تا اندزه‌ای بر ای جن و نس امکان‌پذیر است مگر در مکانهایی آسمانی وحیانی که سلطهٔ جن و انس نسبت به آنها ـ کلاً ـ ممنوع است.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٦﴾ فَإِذَا ٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ﴿٣٧﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٨﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُسْـَٔلُ عَن ذَنۢبِهِۦٓ إِنسٌ وَلَا جَآنٌّ ﴿٣٩﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٠﴾ يُعْرَفُ ٱلْمُجْرِمُونَ بِسِيمَـٰهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَٰصِى وَٱلْأَقْدَامِ ﴿٤١﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٢﴾ هَـٰذِهِۦ جَهَنَّمُ ٱلَّتِى يُكَذِّبُ بِهَا ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿٤٣﴾ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ ءَانٍ ﴿٤٤﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٥﴾ وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ جَنَّتَانِ ﴿٤٦﴾

پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۳۶﴾ پس آن‌گاه که آسمان از هم شکافد، و چون ته‌مانده‌ی روغن زیتون گلگون گردد. ﴿۳۷﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۳۸﴾ پس در آن روز، هیچ انس و جنّی از گناهش پرسیده نشود (زیرا تمامی آن ها برای خدا معلوم است). ﴿۳۹﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب

می‌کنید؟ ﴿۴۰﴾ تبهکاران از سیمایشان شناخته می‌شوند، و با پیشانی‌هایشان و پاهایشان بر گرفته شوند. ﴿۴۱﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۴۲﴾ این همان جهنمی است که تبهکاران با آن (همان و او را) تکذیب می‌کنند. ﴿۴۳﴾ (اینان) میان آن (: جهنم) و مایعی بس داغ و لبریز می‌گردند. ﴿۴۴﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۴۵﴾ و هر کس را که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ سردرهم است. ﴿۴۶﴾

آیهٔ ۴۶ ـ جنتان دو باغ بهشتی از جمله جنت معرفت و جنت جسمانی است که معرفتش برای ارواح بهشتیان، و جسمانیتش برای بدنهایشان می‌باشد.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۴۷﴾ ذَوَاتَآ أَفْنَانٍ ﴿۴۸﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۴۹﴾ فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ﴿۵۰﴾

پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۴۷﴾ که دارای شاخساران رنگارنگند. ﴿۴۸﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۴۹﴾ در آن دو (باغ) دو چشمه‌سار روان است. ﴿۵۰﴾

آیهٔ ۵۰ ـ این دو چشمهٔ روان در این دو بهشت نخست چشمهٔ روان معرفتی است و سپس جسمانی، که هر دو همیشه تا ابدیت در حال جریان و بهره برداری بهشتیان می‌باشد.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۱﴾ فِيهِمَا مِن كُلِّ فَـٰكِهَةٍ زَوْجَانِ ﴿۵۲﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۳﴾ مُتَّكِـِٔينَ عَلَىٰ فُرُشٍۭ بَطَآئِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى ٱلْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ﴿۵۴﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۵﴾ فِيهِنَّ قَـٰصِرَٰتُ ٱلطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَآنٌّ ﴿۵۶﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۷﴾ كَأَنَّهُنَّ ٱلْيَاقُوتُ وَٱلْمَرْجَانُ ﴿۵۸﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا

تُكَذِّبَانِ ﴿٥٩﴾ هَلْ جَزَآءُ ٱلْإِحْسَـٰنِ إِلَّا ٱلْإِحْسَـٰنُ ﴿٦٠﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ ﴿٦١﴾ وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ﴿٦٢﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٣﴾
مُدْهَآمَّتَانِ ﴿٦٤﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٥﴾ فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ ﴿٦٦﴾
فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٧﴾ فِيهِمَا فَـٰكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ﴿٦٨﴾ فَبِأَيِّ
ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٩﴾ فِيهِنَّ خَيْرَٰتٌ حِسَانٌ ﴿٧٠﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ ﴿٧١﴾ حُورٌ مَّقْصُورَٰتٌ فِى ٱلْخِيَامِ ﴿٧٢﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ ﴿٧٣﴾ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَآنٌّ ﴿٧٤﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ ﴿٧٥﴾ مُتَّكِـِٔينَ عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِىٍّ حِسَانٍ ﴿٧٦﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ
رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٧﴾ تَبَـٰرَكَ ٱسْمُ رَبِّكَ ذِى ٱلْجَلَـٰلِ وَٱلْإِكْرَامِ ﴿٧٨﴾

پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۵۱﴾ در آن دو (باغ) از هر میوه‌ای دو گونه همسان است. ﴿۵۲﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۵۳﴾ بر بسترهایی که آستر آنها از ابریشم درشت‌بافت است تکیه زنند و چیدن میوه‌ی آن دو باغ (به آسانی) در دسترس(شان) است. ﴿۵۴﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۵۵﴾ در آن (باغ‌ها) دلبرانی فروهشته نگاهند، که دست هیچ انس و جنّی پیش از ایشان به آنان نرسیده است. ﴿۵۶﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۵۷﴾ گویی آنها یاقوت و مرجان‌اند. ﴿۵۸﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۵۹﴾ آیا پاداش احسان جز احسان است؟ ﴿۶۰﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۶۱﴾ و پایین‌تر از آن دو (باغ) دو باغ (دیگر نیز) هست. ﴿۶۲﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۶۳﴾ (که از شدّت سبزی) آن دو سیه گون‌اند. ﴿۶۴﴾ پس به کدام یک از

نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۶۵﴾ در آن دو (باغ) دو چشمه‌ساران (همچنان) جوشانند. ﴿۶۶﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۶۷﴾ در آن دو میوه‌ای و درخت خرمایی و اناری است. ﴿۶۸﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۶۹﴾ در آنجا (زنانی) نکوخویان و نکورویانند. ﴿۷۰﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۷۱﴾ (و) حورانی، پرده‌نشینان در (دل) خیمه‌ها. ﴿۷۲﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۷۳﴾ هیچ انس و جنّی پیش از ایشان با آنان هم بستر نشده است. ﴿۷۴﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۷۵﴾ بر بالش‌های سبز و فرش‌هایی بس نیکو تکیه زده‌اند. ﴿۷۶﴾ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟ ﴿۷۷﴾ خجسته است نام پروردگار شکوهمند و گرامی‌دارنده. ﴿۷۸﴾

سورهٔ واقعـه

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

إِذَا وَقَعَتِ ٱلْوَاقِعَةُ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

هنگامی که (قیامت) واقع شونده وقوع یابد؛ ﴿١﴾

آیهٔ ۱ ـ اینجا واقعه که نام سوره هم هست به معنای وقوع و تحقق وصفی است از برای موصوفی معروف مانند آخرت، قیامت، ساعت و مانند اینها، و در هر صورت اعم است از ساعت مرگ و زندگی کلی و زندگی مردگان.

لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ ﴿٢﴾

در وقوعش هرگز گزافی نیست. ﴿٢﴾

آیهٔ ۲ ـ این «کاذبة» نیز وصفی است از برای مرحلهٔ آخرین این واقعه که همان زندگی پس از مرگ کلی است، که آنجا احدی از زندگان آن را به دروغ نخواهند گرفت،

گرچه در زندگی دنیا گروهی آنرا دروغ می‌پنداشتنداند.

و آیا «ة» در «کاذبة» به چه معناست؟ بدین معنی که تنها مونثانند که آنرا دروغ نخواهند پنداشت؟ و یا آنکه وصف محذوفش مونث لفظی است، مانند حالت، آری این حالت که رویت واقعی قیامت است طبعاً حالت تکذیب نیست، روی این اصل این نفی «کاذبة» در اختصاص همان قیامت است، چون در عالم تکلیف تکذیب کنندگان آن بسیار بوده‌اند.

و نیز محتمل است که این «ة» برای مبالغه باشد بدین معنی که گرچه گروهی آنرا در زمان تکلیف بگونه‌ای مبالغه آمیز دروغ می‌پنداشته‌اند، ولی هم آن مبالغه و هم اصل تکذیبش آنجا درکار نیست، در جمع مجموع این دو هر معنی مناسب است که کاذبه هم مبالغه در دو بعدش باشد و هم مؤنث لفظی.

و نیز محتمل است که این «کاذبة» مبالغه، کلاً نسبت به هر چهار نشئهٔ دنیوی و در رجعتش، برزخ و در قیامتش نیز محقق باشد، مبالغهٔ دنیوی بدین معنی که دروغ پندارانِ آن تنها به خیال و گمان آنرا دروغ پنداشته‌اند، و هرگز برهانی بر آن ندارند. و روی این اصل تکذیبشان نسبت به آن قوت و مبالغه نیست، این در دو بعد عالم تکلیف، بویژه زمان رجعت که نمونه‌ای از برزخ و قیامت است، و لفظ «کاذبة» با ملاحظهٔ ادب لفظی و معنوی هر این چند معنی را شامل است که هم مبالغه است و هم مونث و هم حالات چهارگانهٔ مکلفان را در بر دارد.

خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ ﴿۳﴾

پست کننده‌ای است (گروهی را) و بالا برنده است (گروهی دیگر را)، ﴿۳﴾

آیهٔ ۳ ـ این "**خافضة رافعة**" ـ که به معنای فروافکندن و بالا بردن است ـ نیز چند مرحله‌ای است، مرحلهٔ نخست فرو افکندن مرگ کلی است و سپس بالا بردن همان مردگان که زنده می‌شوند، و هم آسمانها و زمین که به حالت نخست بر می‌گردند، چنانکه آیاتی هم بر این برگشت دلالت دارد، و سپس نسبت به کل مکلفان است که گروهی از آنان که در عالم تکلیف بلند پروازیهای باطل کرده‌اند، و هم در نظر مردمان

بالا و بلند می‌نموده‌اند، فروافکنده می‌شوند، وگروهی دیگر نیز که روی همین نظر نادرست پست بوده‌اند که بر محور ایمان و اعمال شایستهٔ ایمان در نظر مردمان ناچیز می‌نموده‌اند، آنجا بلند و بالا خواهند شد، و در جمع تمامی حقایق با چهره‌ای روشن بر همگان نمودار است.

إِذَا رُجَّتِ ٱلْأَرْضُ رَجًّا ﴿٤﴾ وَبُسَّتِ ٱلْجِبَالُ بَسًّا ﴿٥﴾ فَكَانَتْ هَبَآءً مُّنۢبَثًّا ﴿٦﴾ وَكُنتُمْ أَزْوَٰجًا ثَلَٰثَةً ﴿٧﴾

چون زمین با تکان و اضطراب سختی لرزانده شود؛ ﴿۴﴾ و کوه‌ها به گونه‌ای دهشت‌آور خُرد گردند؛ ﴿۵﴾ پس غباری پراکنده شوند؛ ﴿۶﴾ و شما سه دسته گردید: ﴿۷﴾

آیات ۴ تا ۷ ـ این آیه بخشی از جریان نخستین آخرت است که زمین به سختی دچار زلزلهٔ نابودی گردد، وکوهها منفجر و روان شوند، و همچون پشمی زده شده پراکنده گردند، این مربوط به ساعت نخستین است و پس از آن گزارش سه بعدی است نسبت به کل مکلفان، نخست یمینیان که پاکان و شایستگانند، و سپس یساریان که ناشایستگانند و از ایشان تعبیر به اصحاب مشئمه شده، که همان شوم وناپاکی است، و سپس تا آیهٔ (۲۶) جریان دستهٔ سوم است که سابقین و پیشی گیرندگان‌اند.

و اینجا جای این پرسش است که تکرار «**السابقون**» (۱۰) به چه معنی است؟ آیا این خود مبتدا و خبری است؟ که تحصیل حاصل است!، اینجا سابقون اول پیشی گیرندگان در عالم تکلیفند از دیگران، که بر اصحاب یمین نیز مقدمند، و سابقون دوم نتیجه این سبقت است در رستاخیز، که پیشی گیرندگان در دنیا همانان پیشی گیرندگان در آخرتند و روی این اصل السابقون مکرر جمعاً مبتدا و خبرش «**اولئک المقربون**» است و مقربون که نزدیکان معرفتی به خدایند همان معصومانند که در کل تاریخ تکلیف در جای‌جای زمین و زمان وجود داشته و دارند، البته این بزرگواران در میان خود نسبت به یکدیگر دارای درجاتی هستند، ولی اینجا همگان مقصودند، و

اختصاصی به سابقون محمدی علیهم‌السلام ندارد، گرچه ایشان از همگان برترند چون در کل خیرات از آنان پیشی گرفته‌اند.

دلیل این عمومیت نخست مطلق بودن سابقون است، که با «ال» که اینجا بر سر جمع آمده و معنی استغراق را می‌فهمیم، در ثانی تقسیم ایشان میان "ثلة من الاولین و قلیلٌ من الآخرین" خود دلیلی دیگر است بر حتمیت این سبقت، «آخرین» همان معصومان آخرین رسالتند یعنی معصومان محمدی علیهم‌السلام و نه کل معصومان رسالتها در طول تاریخ تکلیفند که دست کم از آدم تا مسیح علیهم‌السلام کل پیامبران و معصومان ربانی مشمول این اولین می‌باشند.

و آیا این «قلیل» نسبت به آخرین چنانکه گمان می‌شود تنها حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است که معصوم دیگری پس از وی تا پایان تکلیف وجود ندارد؟ پاسخ منفی است. زیرا لفظ «قلیل» در مقابل «ثلّة» هرگز به معنای یک فرد نیست، بلکه چنانکه «ثلّة» گروه است، «قلیل» نیز در برابر آن گروهی کمتر است، و اگر مقصود شخص بود لفظ فصیح و بلیغش "شخص من الآخرین" بود، از اینجا مانند آیاتی دیگر بخوبی می‌فهمیم که در رسالت محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله گروهی بسیار کم از سابقین و مقربین بوده‌اند و در جمع از معصومانند، و ما ازبرادران اهل تسنن می‌پرسیم آیا غیر از ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام و صدیقه طاهره علیهاالسلام احدی را از خلفاء ثلاث و ائمهٔ فقهی چهارگانه معصوم می‌دانند؟! هرگز! و اگر عصمتی در این میان در کار بود اختلافی میانشان نبود، پس یا هرگز جمعی از معصومان محمدی علیهم‌السلام جز حضرتش وجود ندارند؟ که با «قلیل» مناسب نیست! یا این جمع وجود دارند و انحصار به معصومان محمدی دارد؟ که انکار این جمع انکار نص آیه است!

فَأَصْحَٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ مَآ أَصْحَٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ ﴿٨﴾ وَأَصْحَٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ مَآ
أَصْحَٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ ﴿٩﴾ وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلسَّٰبِقُونَ ﴿١٠﴾ أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلْمُقَرَّبُونَ ﴿١١﴾
فِى جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿١٢﴾ ثُلَّةٌ مِّنَ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ وَقَلِيلٌ مِّنَ ٱلْـَٔاخِرِينَ ﴿١٤﴾ عَلَىٰ
سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ ﴿١٥﴾ مُّتَّكِـِٔينَ عَلَيْهَا مُتَقَٰبِلِينَ ﴿١٦﴾ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَٰنٌ

مُّخَلَّدُونَ ﴿۱۷﴾ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ ﴿۱۸﴾ لَّا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنزِفُونَ ﴿۱۹﴾ وَفَـٰكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿۲۰﴾ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿۲۱﴾ وَحُورٌ عِينٌ ﴿۲۲﴾ كَأَمْثَـٰلِ ٱللُّؤْلُوِ ٱلْمَكْنُونِ ﴿۲۳﴾ جَزَآءًۢ بِمَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿۲۴﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا ﴿۲۵﴾ إِلَّا قِيلًا سَلَـٰمًا سَلَـٰمًا ﴿۲۶﴾

پس صاحبان برکت راستین؛ چیست صاحبان برکت راسیتن؟ ﴿۸﴾ و صاحبان شوم و رذیلت؛ چیست صاحبان شوم رذیلت؟ ﴿۹﴾ و سبقت گیرندگان (این سرا همان) سبقت گیرندگان (آن سرای)اند. ﴿۱۰﴾ آنانند (همان) مقرّبان (به خدای منان)، ﴿۱۱﴾ در باغستان‌های پرنعمت. ﴿۱۲﴾ (ایناننند) گروهی بسیار از پیشینیان، ﴿۱۳﴾ و اندکی از پسینیان. ﴿۱۴﴾ بر تخت‌هایی بافته همچون زره. ﴿۱۵﴾ روبه‌روی هم بر آنها تکیه زننده‌اند. ﴿۱۶﴾ نوجوانانی جاودان بر گردشان می‌گردند. ﴿۱۷﴾ با جام‌ها و آبریزها و پیاله‌ای از باده‌ای ناب (و) روان. ﴿۱۸﴾ (که) نه از آن به سر درد سخت افتند و نه (آن را) پایان دهند. ﴿۱۹﴾ و میوه‌ای از هر چه همی می‌پسندند. ﴿۲۰﴾ و (از) گوشت پرنده‌ای، از هر چه اشتها کنند. ﴿۲۱﴾ و حوریانی چشم‌درشت. ﴿۲۲﴾ همانند مروارید (ناسفته‌ی) پنهان (در صدف). ﴿۲۳﴾ حال آنکه پاداشی است به آنچه می‌کرده‌اند. ﴿۲۴﴾ در آنجا نه بیهوده‌ای می‌شنوند و نه (سخنی) گناه‌آلود کننده با پی‌آمدی بد. ﴿۲۵﴾ (سخنی) به‌جز گفته‌ی سلامی سالم نیست. ﴿۲۶﴾

آیات ۱۵ تا ۲۶ ـ نمونه‌هایی از رحمت‌های ربانی ـ که ویژهٔ این بزرگواران است ـ به میان آمده، از جمله "**ولدان مخلدون**" که به معنی کودکانی پایدار است، پایداریشان معلوم که بگونه‌ای بی‌پایان مانند همین مخدومان باقی می‌باشند، ولی باید دید این کودکان کارآمد که امکان خدمت دارند کیانند؟ آیا تنها فرزندان نابالغ این بزرگوارانند؟ یا نیز کل نابالغانِ مسلمانند؟ و حتی نابالغان غیر مسلمان نیز در این میان می‌باشند؟ این هر سه بدون شک از بهشتیانند، و همانگونه که مخدومانشان دارای درجاتی هستند، ایشان نیز نسبت به خودهاشان و نسبت به مخدومانشان درجاتی دارند، و اطفال سابقین خادمان همان سابقین و اطفال اصحاب الیمین

همان خادمان ایشان و اطفال کافران خادمان گروهی دیگر از مؤمنانند که در عین مکلف بودن و بهشتی بودنشان درجه یا درجاتی از اصحاب یمین فروترند، زیرا اصحاب یمین بر حسب اوصافی که در این آیات یاد شده دست اول مؤمنان می‌باشند و مؤمنان دیگر در مراحل دیگرند.

این اصحاب یمین بر حسب دو آیهٔ (۳۹) و (۴۰) گروهی بسیار از رسالتهای گذشته‌اند. و نیز گروهی بسیار از رسالت آخرین، درست است که رسالت آخرین یک رسالت است، ولکن استمرارش تا دامنهٔ قیامت مقتضی است که اینها نیز «ثلة» و گروهی بسیار باشند و همانند گروه اصحاب یمین از پیشینیان. گرچه این دو «ثلة» با هم منافاتی ندارند، که از نظر عدد گوناگون باشند.

سپس اصحاب شمال که همان "اصحاب المشئمه" می‌باشند به میان آمده‌اند که بخشهایی از عذابهایشان یاد گشته.

وَأَصْحَـٰبُ ٱلْيَمِينِ مَآ أَصْحَـٰبُ ٱلْيَمِينِ ﴿٢٧﴾ فِى سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿٢٨﴾ وَطَلْحٍ
مَّنضُودٍ ﴿٢٩﴾ وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ ﴿٣٠﴾ وَمَآءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿٣١﴾ وَفَـٰكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿٣٢﴾
لَّا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾ وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ ﴿٣٤﴾ إِنَّآ أَنشَأْنَـٰهُنَّ
إِنشَآءً ﴿٣٥﴾ فَجَعَلْنَـٰهُنَّ أَبْكَارًا ﴿٣٦﴾ عُرُبًا أَتْرَابًا ﴿٣٧﴾ لِّأَصْحَـٰبِ ٱلْيَمِينِ ﴿٣٨﴾
ثُلَّةٌ مِّنَ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٣٩﴾ وَثُلَّةٌ مِّنَ ٱلْـَٔاخِرِينَ ﴿٤٠﴾ وَأَصْحَـٰبُ ٱلشِّمَالِ مَآ
أَصْحَـٰبُ ٱلشِّمَالِ ﴿٤١﴾ فِى سَمُومٍ وَحَمِيمٍ ﴿٤٢﴾ وَظِلٍّ مِّن يَحْمُومٍ ﴿٤٣﴾ لَّا بَارِدٍ
وَلَا كَرِيمٍ ﴿٤٤﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿٤٥﴾ وَكَانُوا۟ يُصِرُّونَ عَلَى
ٱلْحِنثِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٤٦﴾ وَكَانُوا۟ يَقُولُونَ أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَـٰمًا أَءِنَّا
لَمَبْعُوثُونَ ﴿٤٧﴾ أَوَ ءَابَآؤُنَا ٱلْأَوَّلُونَ ﴿٤٨﴾ قُلْ إِنَّ ٱلْأَوَّلِينَ وَٱلْـَٔاخِرِينَ ﴿٤٩﴾
لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَـٰتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٥٠﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا ٱلضَّآلُّونَ

ٱلْمُكَذِّبُونَ ﴿٥١﴾ لَأٓكِلُونَ مِن شَجَرٍ مِّن زَقُّومٍ ﴿٥٢﴾ فَمَالِـُٔونَ مِنْهَا ٱلْبُطُونَ ﴿٥٣﴾ فَشَـٰرِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْحَمِيمِ ﴿٥٤﴾ فَشَـٰرِبُونَ شُرْبَ ٱلْهِيمِ ﴿٥٥﴾ هَـٰذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ ٱلدِّينِ ﴿٥٦﴾ نَحْنُ خَلَقْنَـٰكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ﴿٥٧﴾

و صاحبان برکت و راستین. و چیست (این) صاحبان برکت و راستین؟ ﴿۲۷﴾ در (زیر) درختان سدری: کُناری بی‌خار. ﴿۲۸﴾ و درخت‌های موز که میوه‌اش خوشه‌خوشه روی هم انباشته است. ﴿۲۹﴾ و سایه‌ای پایدار و کشش‌دار. ﴿۳۰﴾ و آبی (از بلندایی) ریزان. ﴿۳۱﴾ و میوه‌ای فراوان. ﴿۳۲﴾ نه انقطاع یافته و نه ممنوع است. ﴿۳۳﴾ و همخوابگانی بالا بلند در بلنداها(ی تخت‌ها)، ﴿۳۴﴾ ما بی‌گمان آنان را پدید آوردیم، پدید آوردنی (بسی شایان)! ﴿۳۵﴾ پس ایشان را دوشیزه‌گان دست نخورده‌ای قرار دادیم. ﴿۳۶﴾ دارای تمامی زیبایی آشکار زنان؛ همسالان (با شوهرانشان). ﴿۳۷﴾ برای راستان و برکت یافتگان. ﴿۳۸﴾ گروهی از پیشینیان، ﴿۳۹﴾ و گروهی از پسینیان. ﴿۴۰﴾ و چپی‌های نکوهیده. چیست چپی‌های نکوهیده؟ ﴿۴۱﴾ غرق شدگان در سمّی فراوان، و (مایعی) جوشان. ﴿۴۲﴾ و سایه‌ای از دود تار پر خفقان. ﴿۴۳﴾ نه خنک و نه ملایم. ﴿۴۴﴾ اینان بودند که همواره پیش از این نازپروردگانی در نعمتی فراوان غرق بوده‌اند. ﴿۴۵﴾ و بر گناه بزرگِ پیمان‌شکنی پافشاری می‌کرده‌اند؟ ﴿۴۶﴾ و می‌گفته‌اند: «آیا هنگامی (که) مردیم و خاک و استخوان شدیم، آیا همین ما (باز هم) همانا برانگیخته شونده‌ایم؟» ﴿۴۷﴾ «آیا و پدران نخستینمان (نیز)؟!» ﴿۴۸﴾ بگو: «بی‌گمان پیشینیان و پسینیان.» ﴿۴۹﴾ «به‌راستی همگان در موعد روزی معلوم گردآوری شونده‌اند. ﴿۵۰﴾ سپس بی‌گمان شما ای گمراهان و تکذیب‌کنندگان! ﴿۵۱﴾ همواره از درختی (که) از زقّوم (است) خورنده‌اید. ﴿۵۲﴾ پس پر کنندگان شکم‌ها(ی‌تان) از آنید. ﴿۵۳﴾ پس (بر) روی آن از آن مایه‌ی جوشان نوشنده‌اید. ﴿۵۴﴾ پس نوشندگان، (چونان) نوشیدن اشتران تشنه‌اید. ﴿۵۵﴾ این است مهمانسرای آنان به روز جزا. ﴿۵۶﴾ ما شما را آفریدیم، پس چرا تصدیقمان نمی‌کنید؟ ﴿۵۷﴾

آیهٔ ۵۷ ـ این "**نحن خلقناکم**" که مورد تصدیق کل مشرکان است، چنانکه آیاتی مانند (۹:۴۳) گواهی بر آن می‌باشند، این خود موضوعی است که مقبول طرفین

می‌باشد، و روی همین پایه هم لازم است جریاناتی دیگر که هـمانند و یـا پـیامد آفرینش است تصدیق گردد، که از جمله آفرینش جدید است در روز رستاخیز، این دو آفرینش نخستین و آخرین هر دو بر مبنای نهایت علم، قدرت، و رحمتند، ولی آفرینش دوم دارای امتیازاتی دیگر نیز هست؛ نخست از نظر قدرت که قدرت بـر تکرار آفرینش آسانتر است، چنانکه مانند "هو اهون علیه" (۲۷:۳۰) و (۹:۱۹) گواه بر این حقیقت است، در ثانی آفرینش آغازین بر مبنای رحمت و فضلیت بوده، ولی آفرینش آخرین بر مبنای عدالت است، و نیز در آفرینش نخست وعده‌ای در کـار نبوده، چنانکه جز فـضلیت و رحـمت در آن نـیست، ولی بـرای آفـرینش آخـرین وعده‌هایی پیاپی در کار است مانند آیات (۲۲:۴۵) و (۱۰۴:۲۱) و (۹:۳) که این وعده، وعدهٔ تحقق عدالت در پاداشهای زشت و زیبا اعمال مکلفان است.

روی این اصول تصدیق حضرت اقدس آفریدگار ﷻ در تجدید آفرینش بگونه‌ای مضاعف در آفرینش آخرین بیش از آفرینش نخستین است.

أَفَرَءَيْتُم مَّا تُمْنُونَ ﴿۵۸﴾ ءَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ ٱلْخَـٰلِقُونَ ﴿۵۹﴾

آیا پس آنچه را (که به صورت نطفه) فرو می‌جهانید دیده‌اید؟ ﴿۵۸﴾ آیا شما آن را می‌آفرینید یا ما آفریننده‌ایم؟ ﴿۵۹﴾

آیات ۵۸ تا ۵۹ ـ نهادی از برای این حقیت آمده که آیا آفریدگار منی که موجب توالد و تناسل است شمائید یا ما، بیرون دهندهٔ منی تنها بر مبنای شهوتی خودآگـاه و افکندنی ناخودآگاه در این جریان کاربر است، ولی آفریدگار اصل شهوت و منی و نیز ملیونها زالوهای منوی و موفقیت یا ناموفق شدن یک یا چند نطفه برای پسر یا دختر شدن، و بالاخره در پایان بگونه‌ای سالم و زنده تولد یافتن یا ناسالم و یا مرده و صدها پیامد دیگر همه و همه آفریدگارش خداست، اینجا عجز کامل انسان در برابر قدرت کاملهٔ حضرت رحیم رحمان ﷻ بخوبی پیداست، پس چرا شما ناتوانان این همهٔ توان و رحمت ربانی را در جریانی همچون رستاخیز تصدیق نمی‌کنید.

نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ ٱلْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٦٠﴾

ماییم که میان شما مرگ را مقدّر کرده‌ایم، و ما هرگز (درماندگان و) پیشی گرفته شدگان نیستیم، ﴿۶۰﴾

آیهٔ ۶۰ ـ تقدیر مرگ از ماست و ما نه در اصل مرگ و نه زمانش و نه قبل و بعدش و نه در اصل زنده ساختن در آغازش و پایانش مغلوب دیگران نیستیم، آیا اینجا در آفرینش آخرین مغلوبیم؟

۶۱ـ اینجا جریان معاد با جملهٔ تبدیل امثال به میان آمده که در آنگونه و آن زمان و آن موقعیت که شما هرگز نمی‌دانید تحقق می‌یابد آری نشئهٔ نخستین را می‌دانید که بر حَسَب معمول سخت‌تر است، پس چرا نشئهٔ آخرین راکه آسانتر و بسی لازم‌تر است نمی‌دانید، جریانی بزرگتر را پذیرفته‌اید ولی جریانی پَسین راکه همانند آن ولی آسانتر و عادلانه‌تر از آن است نمی‌پذیرید.

«نبدل» به اصطلاح دو مفعولی است، مفعول دومش «امثالکم» و مفعول اولش طبعاً «کم» است، بدین معنی که شما را همانندتان می‌آفرینیم: به همانندتان تبدیل می‌کنیم، که در جمع تبدیل حالتی است به حالتی دیگر، و در عین حال اصل مورد تبدیل در هر دو حالت یکی است.

معاد به معنای برگشت معدوم نیست، بلکه برگشت چهره‌ای معدوم است به چهره‌ای همانندش که ماده همان ماده است ولی چهرهٔ دوم عین چهرهٔ اول نیست که اعادهٔ معدوم و محال باشد، بلکه این چهرهٔ دومین همانند چهرهٔ نخستین است، و پاداش هم بر چهره‌های گونه‌گونهٔ مکلفان ـ چه نخستین و چه آخرین ـ نیست، بلکه فرودگاه پاداش اصل مادهٔ بدنی است.

مادهٔ بدنی که پوسیده و احیاناً متفرق و اینجا و آنجا طعمهٔ این و آن می‌شود، در علم خداست، و تحت الحفظ فرشتهٔ مرگ محفوظ است، او محفوظ است و چهره‌اش نابود گشته، در معاد خودِ چهرهٔ نابود گشته عود نمی‌کند، بلکه بخش اصلی از اجزاء بدن برگزیده می‌شود و مانند چهرهٔ نخستین بر این اصل بدنی آفریده می‌گردد، پس آنچه مجدداً خلق شده تنها چهرهٔ بدنی است و نه خود بدن.

«کم» اوّل مفعول اول و «کم» در «امثالکم» مفعول دوم در هرد دو بدن هستند، زیرا روح نمی‌میرد تا تبدیلی در او صورت گیرد فقط چشندهٔ مرگ است در مـرگ دنیوی و بیهوشی است در پایان با بقاء جان در انتقال از برزخ به قیامت، روی این اصل برای روح تجدید حیات نیست، زیرا همچنان حیّ است، و اگر روح نـابود می‌شد تجدید حیاتش به معنای ایجاد روح دیگری بود، نه همان معدوم شده اعاده گردد، که از نظر عقلی و فلسفی "اعادة المعدوم مما امتنعا" و نسبت به تن نیز کلاً نابود نگشته که مجدداً به و موجود آید، بلکه تنها صورت بدنی انسانی‌اش نابود گشته که مانندش تجدید می‌گردد و روح هم از حالت بیهوشی به هوش آمده و به همین بدنِ خلاصه با چهرهٔ همانندش رجعت داده می‌شود.

آیا در این جمع معدومی اعاده گشتهٔ؟ در این مثلث جواب منفی است!

۱ـ روح بیهوش که به هوش می‌آید و نه اینکه مجدداً ایجاد گردد.

۲ـ بدن تنها چهره‌اش را از دست داده که در اصل موادش از بین نرفته تا مجدداً ایجاد گردد.

۳ـ ایجاد چهرهٔ انسانی در آخر کار همانند چهرهٔ نخستینش است، که اینجا هم اعادهٔ معدوم نیست، بلکه ایجاد چهره‌ای همانند گذشته است.

این خود تبیینی است از برای تبدیل امثال، چنانکه در آیاتی مانند (۲۸:۸۶) و (۸۱:۲۶) و (۴۲:۷۰) آمده است.

پس از تبدیل امثال آیاتی همانند (۲۹:۷) و (۱۰۴:۲۱) بازگشت را همچون آغاز خوانده، که این همسانی در ابعادی چند است: نخست امثال در چهره‌ای انسانی چنانکه گذشت، سپس هـمانگونه کـه انسـان اول از خـاک آفـریده شـده، در روز رستاخیز نیز کل انسانها از خاکهای بدنهایشان مـجدداً آفـریده مـی‌شوند، سـپس چنانکه نسلهای انسانی از نطفه‌هاشان پدید آمده‌اند همچنان محور رستاخیزشان همان نطفه‌های خودشان می‌باشد، بدین معنی که همان نطفه‌ای که با تکاملش در دنیا پدید آمده‌اند؛ همان نطفه یکجا و بدون تکامل مبدأ رستاخیز می‌باشند، چنانکه از حضرت صادق علیه السلام نیز چنان آمده است، البته این بدن رستاخیز کلاً از این نطفهٔ آغازین نیست، بلکه این محور است و سایر اجزاء اصلی انسانها که در طول عمر با

آنا همراه بوده‌اند نیز در حاشیهٔ این زیر بنای رستاخیزی پدید می‌آیند، و بحثهای دیگری هم که پیرامون چگونگی رستاخیز در ابعادی گوناگون است در آیـاتی بـه مناسباتش مانند آیهٔ (۳۲:۱۰) کـه بـیانگر مـحفوظ مـاندن ارواح و اجسـاد اصـلی انسانهاست به تفصیل ذکر شده است.

از این به بعد چهره‌هایی مداوم در جریان امکان و تحقق رستاخیز در میان است، از جمله آیات ۶۳ تا ۷۴، در این آیات نخست حرث به معنی زراعت پیش آمده، با این پرسش آغازین که آیا زارع شمائید یا ما؟ البته زارع حقیقی که بنیاد و نماد بذرها بـــه ارادهٔ اوست خـــداست، چـــنانکه درآیـــات (۱۴۱:۶)، (۱۱:۱۶)، (۳۲:۱۸)، (۲۱:۳۹) و مانندشان اینگونه آمده است، و اگر هم در آیاتی مانند (۲۹:۴۸) دیگران نیز به عنوان زارعان خوانده شده‌اند تنها استعمالی است مجازی، همچون خالقیت که بر حَسَب آیاتی چند در انحصار خداست ولی احیاناً به دیگران نیز مجازاً نسبت داده می‌شود.

در هر صورت اینجا درسی آموزنده است که چنانکه زارع اصلی بذرها خداست همینگونه نطفه‌های شما را هم او زارع است، جز آنکه زراعت‌های ربانی گوناگون است، گاه با تأنی است وگاه آنی، با تأنی‌اش در نسلهای انسانها و زراعت‌های دیگر است، و آنی‌اش پس از حضرت مسیح و انسان اول در رجعت و رستاخیز است که در عین آنی بودنش آسانتر از مرحلهٔ آغازین است.

سپس سخن دربارهٔ آب آشامیدنی و پرسشی است درباره‌اش که آیا شما آنرا از ابرها فرود می‌آورید یا ما؟ و این آب که در طول زندگی دنیوی در کل مـراحـلش متدرج است در رستاخیز آنی خواهد بود.

سپس گیراندن آتش در میان است که همین آتش را از درخـتانی سـبز بـدست می‌آوریم، چنانکه در آیهٔ (۸۰:۳۶) به عنوان "**الاشجر الخضر**" آمده، یا مانند اینجاکه «**شجرتها**» به گونه‌ای مطلق ذکر شده است، اکنون این خدائی که از درختان سبز یا کل درختان آتشی برون می‌دهد که خود دلیل است بر اینکه کل موجودات حامل و شامل آتش‌هایی در درونند که علم اتم نیز این جریان را ثابت کره، آیا این خدا نور و نار رستاخیزی را نمی‌تواند از همان خاکهای در ظاهر بدون نور و نار پدید آورد؟

اینجا این آتشهای درونی راکه احیاناً برون می‌آیند هم به عنوان یادبود و هـم متاعی مورد استفاده برای مُقوین قرار داده که این خود از اِقواء است که دارای دو معنای متقابل می‌باشد: ۱ـ دارای نیرو و قوت. ۲ـ بدون نیرو و قوت، که این خود شامل همگان است، نیرومندان و ناتوانان که هر دو به آتش نیازمندند، و همچنین نیاز رستاخیز برای همگان مقرر است.

عَلَىٰٓ أَن نُّبَدِّلَ أَمْثَـٰلَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِى مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ ٱلنَّشْأَةَ ٱلْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾ أَفَرَءَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ ﴿٦٣﴾ ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ ٱلزَّٰرِعُونَ ﴿٦٤﴾ لَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَـٰهُ حُطَـٰمًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿٦٥﴾ إِنَّا لَمُغْرَمُونَ ﴿٦٦﴾ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٦٧﴾ أَفَرَءَيْتُمُ ٱلْمَآءَ ٱلَّذِى تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾ ءَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ مِنَ ٱلْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنزِلُونَ ﴿٦٩﴾ لَوْ نَشَآءُ جَعَلْنَـٰهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٧٠﴾ أَفَرَءَيْتُمُ ٱلنَّارَ ٱلَّتِى تُورُونَ ﴿٧١﴾ ءَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ شَجَرَتَهَآ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنشِـُٔونَ ﴿٧٢﴾ نَحْنُ جَعَلْنَـٰهَا تَذْكِرَةً وَمَتَـٰعًا لِّلْمُقْوِينَ ﴿٧٣﴾ فَسَبِّحْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾ فَلَآ أُقْسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ ﴿٧٥﴾ وَإِنَّهُۥ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿٧٦﴾ إِنَّهُۥ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ ﴿٧٧﴾ فِى كِتَـٰبٍ مَّكْنُونٍ ﴿٧٨﴾ لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلْمُطَهَّرُونَ ﴿٧٩﴾ تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿٨٠﴾ أَفَبِهَـٰذَا ٱلْحَدِيثِ أَنتُم مُّدْهِنُونَ ﴿٨١﴾

بر اینکه (شما را (به) همانندتان تبدیل کنیم، و شما را در آنچه نمی‌دانید (دیگر بار) پدیدار سازیم. ﴿۶۱﴾ و همواره بی‌چون پدیدار شدن نخستین خود را دانستید. پس چرا به شایستگی (آن را) یاد نمی‌کنید؟ ﴿۶۲﴾ آیا پس آنچه راکشت می‌کنید، دیده‌اید؟ ﴿۶۳﴾ آیا شما آن را (بی‌یاری اصلی ما) زراعت می‌کنید، یا مـاییم کـه (در اصـل) زراعت

کننده‌ایم؟ ﴿۶۴﴾ اگر بخواهیم همواره خاشاکش می‌گردانیم، پس در افسوس (و تعجب) می‌افتید. ﴿۶۵﴾ (و می‌گویید:) «همانا ما فریب خورده و زیان‌دیده ایم.» ﴿۶۶﴾ «بلکه ما محروميم.» ﴿۶۷﴾ آیا پس آبی را که می‌نوشید دیده‌اید؟ ﴿۶۸﴾ آیا شما آن را از (دلِ) ابر آبستن به آب فرود آوردید، یا ما فرود آورنده ایم؟ ﴿۶۹﴾ اگر بخواهیم آن را تلخ می‌گردانیم. پس چرا سپاس نمی‌دارید؟ ﴿۷۰﴾ آیا پس آتشی را که بر می‌افروزید نگریسته‌اید؟ ﴿۷۱﴾ آیا شما درختش را - بی‌سابقه - پدیدار کردید، یا (آن را) ما پدید آورنده ایم؟ ﴿۷۲﴾ ما آن را یادواره و برخورداری برای نیازمندان - که نیروی زندگی‌بخش می‌خواهند - قرار دادیم. ﴿۷۳﴾ پس به نام پروردگار بزرگت (او را) تنزیه کن. ﴿۷۴﴾ پس به فرودگاه‌های ستارگان [وحی: دل‌های فروزان پیمبران] سوگند نمی‌خورم. ﴿۷۵﴾ و اگر بدانید این سوگندی سخت بزرگ است! ﴿۷۶﴾ همانا این (پیام وحیانی) همواره قرآنی دارای برکاتی همگانی است. ﴿۷۷﴾ در کتابی (همچون دل فروزان محمدی و محمدیان معصوم ـ وجای جایش ـ از دستبرد این و آن) نگهبانی شده است. ﴿۷۸﴾ که جز پاک شدگان بدان دست نیازند. ﴿۷۹﴾ فرود آمده‌ای است تدریجی از جانب پروردگار جهانیان. ﴿۸۰﴾ آیا شما این گفتار نوین را سبک‌گیرنده اید؟ ﴿۸۱﴾

آیات ۷۵ تا ۸۱ ـ مرحلهٔ آغازین این آیات سوگند نخوردن به "**مواقع النجوم**" است، سپس تبیین این ترک قسم که اگر بدانید این خود قسمی بزرگ است و نتیجهٔ این دو کرامت قرآنی است.

اینجا، نخست باید دید و سنجید که این «**لا اقسم**» بر مبنای نصش همان لا قسم است؟ یا آنگونه که دیگران در جای‌جای تفسیر و ترجمهٔ قرآن گفته‌اند قسم است؟ پاسخ روشن است که «**لا اقسم**»، «**لا قسم**» است و نه قسم، ولی این لا قسم‌گاه برای ناچیز شمردن موردش می‌باشد مانند "**لا اقسم بهذالبلد**" در این وجه‌اش که چون حرمت این رسول گرامی ﷺ در شهر مکه هتک شده و این محور موحدان جولانگاه مشرکان گشته است، روی این اصل به مکه قسم یاد نمی‌کنم بلکه "**بوالد و ما ولد**" که والد رسول الله ﷺ و سایر رسالتی‌ها در طول زمان تکلیف است، و گاهی هم «لا اقسم» در مواردی است که درعین شایستگی قسم مورد قسم نیست چون مورد نظر

از مورد لاقسم مهمتر است مانند همین آیات مورد بحث که کرامت قرآن از سراسر آن نمایان، و از برای دانایان از هر روشنی روشنتر است، و روی این اصل نیازی به قسم هم ندارند، چنانکه در مانند آیهٔ «یس» برای اثبات رسالت محمدی ﷺ به همین قرآن قسم یاد شده که این خود قسمی به بزرگترین برهان رسالت آن حضرت است، چنانکه قرآن در آیاتی دیگر برای اثبات جریاناتی وحیانی مورد اینگونه قسم استدلالی قرار گرفته.

«لا اقسم» در اینجا ترک قسم است به آنچه احیاناً شایستهٔ قسم است که «لا قسم» است به همان جهت که گفته شد، و قسم است برای کسانیکه دیدهٔ بصیرتی و چشمی باز از برای دریافت کرامت قرآنی ندارند که بوسیله‌ای مادون برای این مادونها "بمواقع النجوم" سوگند یاد می‌شود، ولی حق محوری از برای دانایان و بینایان همان قرآنی است که از برای کرامتش به خودش قسم یاد می‌شود.

اکنون ببینیم مقصود از نجوم و مواقعش چیست؟ نجوم هر چه باشد مواقعش مواقع و فرودگاههای همان نجوم است که اینجا فرود آمده‌های روشنی بر فرودگاههایی مورد بحث است، نخست و از همه مهمتر و برازنده‌تر نجوم قرآنی است که این آیات درخشان پیاپی یکدیگر بر فرودگاه قلب محمدی ﷺ درخشش داشته، و این قلب یگانه مواقع النجوم است زیرا این نجوم آیات قرآنی پیاپی بر این فرودگاه بزرگ و درخشان فرود آمده که "نور علی نور" می‌شود، چنانکه در آیهٔ نور هم گذشت، اکنون قلب معصوم محمدی که فرودگاه نجوم قرآنی است اینجا مورد لااقسم ﷺ است در عین حالیکه می‌توان به حالات، افکار، اقوال، حرکات و سکنات حضرتش استدلال به وحی قرآنی نمود، ولی این کجا و آن کجا؟ و خدا چنانکه در «یس» و جاهای دیگر گذشت و خواهد آمد ـ جریان را به عکس وانمود کرده که به نجوم درخشان قرآنی برای اثبات رسالت محمدی ﷺ قسم یاد می‌کند.

این مواقع النجوم نخستین، سپس کل فرودگاههای وحیانی دیگر که منزلت آنها از منزلت فرودگاه قلب محمدی ﷺ کمتر است، مراد کل قلبهای رسالتی است و که قلب محمدی ﷺ بر فراز آنها می‌درخشد، با این حال اینها هم مورد لا قسم ﷺ هستند، بدین معنی که قلبهای رسالتی کمتر از از قلب محمدی است، چنانکه

نجومش هم کمتر از نجوم قرآنی است، بلکه درکل تمام نجوم درخشان وحی بر کل پیامبران مادون نجوم قرآن، و نیز مقدمهٔ آن است.

سپس نجوم دیگر که فروترند مانند نجوم وحیانی بر فرشتگان وحی، و نجوم سقوط کنندهٔ در قیامت مرگ (۷:۷۷) و نجوم سقوط کننده بر شیطان‌ها که می‌خواهند به وحی ملاء اعلی گوش فرا دهند (۹:۳۷) که این خود نمونه‌ای است آشکار بر نیزه باران مخالفان وحی، ولی این قرآن که خود نیزه‌های نورانی و هم آتشین است، بر دلهای دلباختگان که فرودگاههای حق‌اند روشنی بیشتر می‌بخشد، و نسبت به دلهای تاریک نار است، آنجا نور و اینجا نار است، که این هر دو مواقع و فردوگهای نجوم قرآنی می‌باشند.

در هر صورت محور بحث این است که "**انه لقرآن کریم**" با این دو تأکید «ان» و «لام» کرامت و جهانشمول بودن قرآن را ثابت می‌کند، و همانگونه که خدا خود را در آیاتی چند کریم خوانده، اینجا و مانند این نیز قرآنش را کریم معرفی کرده و اوصاف زیرین تبیینی است از برای این کرامت جهانشمول.

نخست "**فی کتاب مکنون**" کتاب به معنای ثبت و ضبط است و مکنون به معنای محفوظ ازکل حوادث و نابسامانی‌هاست، نخستین درجهٔ اول مکنون بودنش قبل از نزولش در علم ربانی است، که "**و انه فی ام‌الکتاب لدنیا لعلی حکیم**" (۴:۴۳) و نیز در لوحی محفوظ است (۲۱:۸۵) لوح به معنای لایح و آشکار است که مرحلهٔ نخستینش لوح قلب محمدی ﷺ در دو مرحله‌ای محکم و مفصل قرآن می‌باشد، محکمش تنها برای حضرتش و مفصلش برای همهٔ مکلفان، و در هر صورت محفوظ به حفظ ربانی است، سپس در الواح قلوب جانشینان معصومش و پس از آن‌ها شرعمداران به حقش، و در آخر کار در الواح حافظانش، و بالاخره درکل مراحل نمودش، هم برای همگان آشکار است و هم زیاده و نقیصه‌ای در آن نخواهد بود، چنانکه آیهٔ (۹:۱۵)آنرا درکل مراحلش تحت‌الحفظ ربانی خوانده و در طول بیش از چهارده قرن که بر نزولش گذشته، تا پایان جهان تکلیف همچنان مکنون و محفوظ است، و اگر هم اسرائیلیان و یا دیگران قرآنهایی محرّف را احیاناً پخش می‌کنند به زودی ناپدید می‌گردد، زیرا بلیونها قرآن در تفاسیر و در خود قرآنها و در

خاطرات حافظان و در جای‌جای آن میان کل مسلمانان در عرض زمین و طول زمان خود حجتی است ربانی که زیاده‌ها و نقیصه‌های خائنانه راکه نسبت به آن می‌دهند نابود می‌کند.

سپس "**لا یمسه الاّ المطهرون**" اینجا جریان ایجابی است که مَسّ به معنای مماس بودن با قرآن است، که جز پاکان از آن محرومند، این «**لا یمسه**» هم اخبار است و هم انشاء، که هر دو به لغت اخبار آمده، انشاء است که جز پاکان در ظاهر بدنهاشان نباید آن را مَسّ کنند، یا با غسل و وضو ولی بدون پاکیزگی حق مس آنرا ندارند، زیرا مطهر در همین مرحلهٔ ظاهر هم تنها مطهر از حدث‌ها و نجاست‌ها نیست، بلکه مطهر از ناپاکیزگی‌ها همچون خبث وکثافت هم هست، که در مس قرآن هم پاکی شرط است و همه پاکیزگی و هم نبودن حدث اصغر و یا اکبر.

وکسانی هم که گوشها و چشمهاشان ناپاک است نه آنرا به درستی می‌بینند و نه صدایش را به راستی می‌شنوند، و اگر هم ببینند و یا بشنوند ولی بر مبنای عناد و استهزاء یا عدم بررسی و رویاروئی درست باشد اینجا هم «**لا یمسه**» نهی است، چنانکه با پیش‌فرض‌های غیر مطلق یا غلط، و یا انتظاراتی به همین گونه که خود بر خلاف طهارت قرآنی است نیز رسائی به معارف قرآن ناشدنی است.

«**المطهرون**» که مراحل گوناگون طهارت را شامل است، مطهرین در آیه تطهیر را نیز به طریق اولی در بر دارد و اینجا «**لا یمسه**» خبر است که مس کل حقایق قرآنی در انحصار آنان است، اینجا «**متطهرین**» نیست زیرا شامل معصومان نمی‌شود، که معصومان هم مطهِّر خودهاشان هستند و هم مطهَّر ربانی، خود را در بالاترین بعد طهارت و عصمت غیر مطلق بشری تطهیر کرده‌اند، و این خود زمنیهٔ تطهیر آلهی گشته که عصمت ربانی هم در فرودگاه عصمت بشری این بزرگواران را مجمع النورین کرده، اینها مطهرین هستند، اما غیر معصومان به این معنی از مطهران نیستند، بلکه از متطهرانند، بالاخره «**لا یمسه**» تمامی تماسها را و «**المطهرون**» تمامی طهارت‌ها را در کل مراحل شامل است. و در جمع کل تماس‌ها و رسائی‌های ظاهری و باطنی و علمی و عملی قرآنی را در انحصار «**المطهرون**» دانسته که دیگران را بهرهٔ شایسته‌ای در این رسائی نیست و یا ممکن نیست و یا ممنوع است.

وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ﴿۸۲﴾ فَلَوْلَآ إِذَا بَلَغَتِ ٱلْحُلْقُومَ ﴿۸۳﴾ وَ أَنتُمْ حِينَـئِذٍ تَنظُرُونَ ﴿۸۴﴾ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنكُمْ وَ لَـٰكِن لَّا تُبْصِرُونَ ﴿۸۵﴾ فَلَوْلَآ إِن كُنتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿۸۶﴾ تَرْجِعُونَهَآ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿۸۷﴾ فَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ ﴿۸۸﴾ فَرَوْحٌ وَ رَيْحَانٌ وَ جَنَّتُ نَعِيمٍ ﴿۸۹﴾ وَ أَمَّآ إِن كَانَ مِنْ أَصْحَـٰبِ ٱلْيَمِينِ ﴿۹۰﴾ فَسَلَـٰمٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَـٰبِ ٱلْيَمِينِ ﴿۹۱﴾ وَ أَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلْمُكَذِّبِينَ ٱلضَّآلِّينَ ﴿۹۲﴾ فَنُزُلٌ مِّنْ حَمِيمٍ ﴿۹۳﴾ وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ ﴿۹۴﴾ إِنَّ هَـٰذَا لَهُوَ حَقُّ ٱلْيَقِينِ ﴿۹۵﴾ فَسَبِّحْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ ﴿۹۶﴾

و تنها نصیب خودتان را همواره در تکذیب (آن) قرار می‌دهید؟ ﴿۸۲﴾ پس چرا نه، آن‌گاه که (جانتان) به گلویتان رسد. ﴿۸۳﴾ و حال آنکه - در این هنگام - خود نظاره گرید. ﴿۸۴﴾ و ما به آن (محتضر) از شما نزدیکتریم ولی نمی‌بینید. ﴿۸۵﴾ پس چرا نه، اگر شما جزا نایافته اید (و حساب و کتابی در کار نیست)، ﴿۸۶﴾ اگر راست می‌گویید، آن (روح) را بر (نمی) گردانید؟ ﴿۸۷﴾ پس اما اگر او از مقرّبان باشد، ﴿۸۸﴾ در نتیجه (در) آسایش و راحت و بهشت پُرنعمت است. ﴿۸۹﴾ و اما اگر از راستان و برکت‌یافتگان باشد؛ ﴿۹۰﴾ پس، از این راستان برایت سلامی است. ﴿۹۱﴾ و اما اگر از تکذیب کنندگان گمراه بوده است، ﴿۹۲﴾ پس (برایشان) مهمان‌خانه‌ای از مایعی جوشان است؛ ﴿۹۳﴾ و (نیز) افروختن آتشی فروزان. ﴿۹۴﴾ به‌راستی این همان حق‌الیقین است. ﴿۹۵﴾ پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی. ﴿۹۶﴾

علیهم‌السلام "بلغت الحلقوم" به معنای جان به‌گلو رسیدن است، و اگر جان و روح انسان به گفتهٔ فلاسفه و مجرّد باشد چطور به حلقوم انسان می‌رسد و ازکجا، اینکه جایی ندارد تا جابجا شود که ازکل بدن انسان به سوی حلقوم و از آن به کلی بیرون شود.

سورهٔ حدید

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

آنچه در آسمان‌ها و زمین است، خدا را به پاکی ستوده‌اند، و اوست عزیز حکیم. ﴿۱﴾

آیهٔ ۱ ـ "سبح لله" برای کل آفریدگان، آغازگر این سوره است که "ما فی السموات و الارض" هم به همین معنی است، ظرف و مظروف هر دو مقصودند یعنی آسمانها و زمین و آسمانیان و زمینیان تسبیح گویند، چنانکه آیاتی از قبیل (۴۱:۲۴) و (۷۹:۲۱) و بویژه (۴۴:۱۷) همهٔ آفریدگان را بر حسَب درجاتشان و ادراکاتشان نسبت به حضرت اقدس الٰهی ﷻ تسبیح گویان خوانده و آیهٔ دومین نیز کل جهان را مملوک خدا دانسته است.

لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ يُحْيِۦ وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢﴾ هُوَ ٱلْأَوَّلُ وَٱلْأَخِرُ وَٱلظَّـٰهِرُ وَٱلْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَىْءٍ

عَلِيمٌ ﴿۳﴾

فرماندهی آسمان و زمین تنها از آن اوست، و او بر هر چیزی بسی تواناست. ﴿۲﴾
اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی بسی داناست. ﴿۳﴾

آیهٔ ۳ - اکنون سومین آیهٔ این سوره ـ که درکل قرآن با این تعبیر بی نظیر است ـ مورد کاوشی مختصر است، نخست "**هو الاول و الآخر**" سپس "**و الظاهر و الباطن**" و پس از این دو "**و هو بکل شی علیم**".

اینجا درکل پنج اسم ربانی به میان آمده، اولش "**هو الاول**" است و این اولیت، اولیت زمانی و مکانی نیست، بلکه اولیت ربانی و پیش از آن اولیت آلهی است، همهٔ اولها درکل آفریدگان آغاز دارند، ولی حضرت اول آلهی بی‌آغاز است، که در هر دو معنای پیش از آفریدگان بودن و آغاز نداشتن اول است، که همان ازلیّت الوهیت حضرت اقدس آلهی ﷻ است. اینجا مقصود اولیت در ربوبیت هم هست و هم نیست، هست زیراکه آغازگر در ربوبیت است، و نیست زیراکه در این ربوبیت هم ثانی ندارد، و در جمع این اول بلا اول و بلا ثانی است.

«**الآخر**» نیز به معنای ابدیت است که پس از انقراض جهان مانند پیش از آفریدن آن می‌باشد و همچنن بوده است، این آخر تنها آخر نسبی نیست زیرا پس از همگان همچنان وجود دارد، بلکه آخری است ذاتی، که پایانی بی‌پایان است، چنانکه آغاز بی‌آغاز و در جمع سرمدی است، که هم ابدی که هم ازلی است. و لکن ابدیت گاه ذایتی است مانند ذات ازلی خدا، و گاه غیری است مانند بهشتیان، که گرچه در ذراتشان ابدیتی هرگز نیست ولی بر مبنای رحمت ویژهٔ بی‌پایان ربانی همچنان بی‌پایانند، ولی «**الآخر**» نسبت به حضرت اقدس آلهی ﷻ نخستین آخر است که ابدیت ذاتی است و نه دومینش که ابدیت غیری است.

سپس "**الظاهر و الباطن**" که هم آشکار است و هم پنهان، آشکار است و از هر آشکاری آشکارتر، که با ادلهٔ درونی فطرت، عقل، علم و ادلهٔ برونی کل کائنات از نظر تکوین وکل رسالات از تشریع و تدوین آشکار است، اما نه‌که در حقیقت ذاتش و صفاتش و حتی افعالش آشکار نیست بلکه همین مقدارکه می‌دانیم هست و نه

آنکه چیست و مانند کی است، حی است نه به مفهوم حی بودن آفریدگان، قادر و عالم است نه به همان مفهوم، بلکه اینها در وجهی عمیق ذات و صفات و افعال سلبیهٔ اویند، یعنی اینکه می‌گوئیم موجود است، بدین معنی است که معدوم نیست، حی است بدین معنی که مرده نیست، توانا و داناست بدین معنی که ناتوان و نادان نیست، که در حقیقت ذوات و صفات وافعال کل موجودات نسبت به حضرتش سلبیاتند، چون ما با سلب آشنائیم اما با ایجابیات ذات و صفات و افعال حق ناآشنائیم، تنها او برای ما از نظر این هر سه اصل آشکار است و نه حقیقتش.

«الباطن» هم از جمله بدین معنی است که حقیقتش بر ما پنهان است، که نیروهای ما و معرفتهایمان حتی معرفت والا و علیای محمدیﷺ از درک ذاتش و صفات و حتی افعالش ناتوان است، پس او آشکارترین آشکارهاست از جهتی، و پنهان‌ترین پنهان‌هاست از جهتی دیگر، نه بر چیزی است و نه در چیزی است و نه بسوی چیزی، بلکه همهٔ چیزها وابستگی ذاتی به حضرتش دارند.

پنجمین مرحله اینجا "و هو بکل شئٍ علیم" است که در مثلث جریانات آفریدگان: پیش از آفرینششان و در زمان آفرینششان و پس از مرگشان بگونه‌ای یکسان نسبت به آنها دانا است، هرگز گذشته و آینده، فعل و شأن در ذاتش، در صفاتش: در حیات وقدرت و در علمش فرقی ندارند.

هُوَ ٱلَّذِی خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ یَعْلَمُ مَا یَلِجُ فِی ٱلْأَرْضِ وَ مَا یَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا یَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَ مَا یَعْرُجُ فِیهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَیْنَ مَا كُنتُمْ وَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ ﴿٤﴾

اوست کسی که آسمانها و زمین را در شش روز [: زمان] آفرید. سپس بر عرش (فرماندهی) چیره شد، در حالی‌که آنچه در زمین فرو رود و آنچه از آن برآید و آنچه از آسمان فرود آید و آنچه در آن بالا رود، (همه را) می‌داند. و هر کجا بودید او با شماست، وخدا به هر چه می‌کنید بسیار بیناست. ﴿۴﴾

آیهٔ ۴ ـ اینجا آفرینش آسمانها و زمین در میان است که هفت آیهٔ قرآنی در جمع بیانگر آن است، و بحث مفصل در این زمینه در آیات (۹) تا (۱۲) سوره فصلت آمده، چنانکه در آیاتی از بقره هم گذشت و در آیاتی مانند آیاتی از نازعات خواهد آمد.

اینجا مقصود از عرش بویژه عرش علم است، که خود عرش در موارد بیست و یک گانه‌اش کلاً عرش فرماندهی ربانی است چه از نظر قدرت، تدبیر تشریع، و چه از نظر علم، چنانکه در آیهٔ مورد بحث آمده.

"**هو معکم**" معیت الٰهی دارای ابعادی است که نخست معیت عمومی رحمانی است مانند همین آیه که از نظر علم و قیمومیت با همهٔ آفریدگان معیت دارد، چه انسانها که "اینما کنتم" و چه دیگران، و در آیاتی مانند (۱۱:۱۳) که نگهبانانی از طرف خدا برای نگهداشت انسانها مقرر شده‌اند، و آیهٔ (۵۶:۱۱) که هر جنبنده‌ای تحت‌الحفظ قدرت ربانی است و آیهٔ (۱۰۸:۴) که نیز بیانگر همین معیت ربانی است، سپس معیت‌های گوناگون رحیمی است چنانکه در آیهٔ (۱۲:۵) بر مبنای به پا داشتن نماز و دادن زکاة و ایمان به پیامبران و بزرگداشت آنان و قرض‌الحسنه لله معیتی ویژه ثابت است، و آیهٔ (۳۵:۴۷) که در صورت سستی نکردن جنگجویان مسلمان نیز معیتی ربانی برای پیروزی آنان در کار است، چنانکه در آیهٔ (۴:۹) "لاتحزن ان الله معنا" معیتی رحیمی است که شامل نگهداشت رسول خدا ﷺ و همراهش در غار فرار بوده است.

لَّهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ﴿٥﴾ يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِى ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِى ٱلَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٦﴾ ءَامِنُوا۟ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَأَنفِقُوا۟ مِمَّا جَعَلَكُم مُّسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مِنكُمْ وَأَنفَقُوا۟ لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿٧﴾

فرمانروایی (مطلق) آسمان‌ها و زمین تنها ازآنِ اوست، و همه‌ی چیزها تنها سوی

خدا بازگردانیده می‌شوند. ﴿۵﴾ شب رادر روز می‌آورد، و روز را در شب می‌آورد. و او به (راز) ذاتی سینه‌ها بسی داناست. ﴿۶﴾ به خدا و پیامبرش ایمان آورید، و از آنچه شما را در (استفاده از) آن، جانشین (دیگران) کرده، انفاق کنید. پس کسانی از شما که ایمان آورده و انفاق کردند، پاداشی بزرگ برایشان (مقرر) است. ﴿۷﴾

آیهٔ ۷ ـ در این آیه دارندگان اموال و احوالی که قابل انتقال است، دارائی‌هایشان را بعنوان عاریه و مستخلف خوانده که این تعبیر در کل آیات انفاق بی‌نظیر است، بدین معنی که آنچه دارید و می‌توانید دیگران را داراکنید از کل نیروهای خدا داد که قابل انتقال است نیز داراکنید و البته در صورتیکه در شریعت الله انتقالش به دیگران رجحان دارد مانند عقل، علم، عقیده، اخلاق و عمل صالح یا تقویتشان به اینگونه وسایل، و نیز مال با انتقال بخشی از آن که افزون بر ضرورت زندگی، در جمع این «انفقوا» جهاتی چند را بگونه‌ای کامل شامل است، مثلاً در مال تنها زکات و خمس نیست، بلکه کل انفاقات واجب را شامل است،که از جمله انفاق اموال زیادی مورد نیاز اسلامی است در هر بعدی از ابعادش، چنانکه در جای‌جای قرآن یاد شده.

وَ مَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ ٱلرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُواْ بِرَبِّكُمْ وَ قَدْ أَخَذَ مِيثَـٰقَكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۸﴾ هُوَ ٱلَّذِى يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِۦٓ ءَايَـٰتِۭ بَيِّنَـٰتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ ٱلظُّلُمَـٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ وَ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۹﴾ وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تُنفِقُواْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَ لِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ لَا يَسْتَوِى مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ ٱلْفَتْحِ وَ قَـٰتَلَ أُوْلَـٰٓئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعْدُ وَ قَـٰتَلُواْ وَ كُلًّا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْحُسْنَىٰ وَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱۰﴾ مَّن ذَا ٱلَّذِى يُقْرِضُ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَـٰعِفَهُۥ لَهُۥ وَ لَهُۥٓ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿۱۱﴾

و شما را چیست (که) به خدا ایمان نمی‌آورید، و حال آنکه پیامبر (خدا) شما را دعوت می‌کند تا به پروردگارتان ایمان بیاورید، و اگر مؤمن بوده‌اید خدا بی‌گمان از شما پیمان گرفته است. ﴿۸﴾ او کسی است که بر بنده‌ی خود آیات روشنی (را) به‌تدریج فرو می‌فرستد، تا شما را از تاریکی‌ها سوی نور برون آورد، و خدا همواره (نسبت) به شما بسی مهربان (و) رحمت‌گر بر ویژگان است. ﴿۹﴾ و شما را چیست که در راه خدا انفاق نمی‌کنید؟ حال آنکه میراث آسمان‌ها و زمین تنها از آنِ اوست. کسانی از شما که پیش از (آن) پیروزی (بزرگ)، انفاق و کشتار کردند، (با دیگران) یکسان نیستند. ایشان از حیث درجه بزرگ‌تر از کسانی‌اند که پس از فتح به انفاق و کشتار (با کافران) پرداخته‌اند. و خدا به هر کدام وعده‌ی نیکوترین (زندگی) را داده، و خدا به آنچه می‌کنید بسی آگاه است. ﴿۱۰﴾ کیست آن کس که خدا را وامی نیکو دهد پس برای وی چندانش گرداند، و او را پاداشی پرکرامت است. ﴿۱۱﴾

آیهٔ ۱۱ ـ اینجا قرض حسن در راه خدا و برای خدا مطرح است که پاداشی بسیار وسیع را در بعد کرم ربانی در بر دارد، قرض اصولاً به معنای کندن است، و در جمع تمامی فداکاریهای در راه خدا را شامل است، چه جانی و چه مالی و چه میانگین این دو که در هر صورت آنچه ممکن و در شریعت خدا راجح است بدون چشم داشت به پاداشی از دیگران در راه خدا از خود جدا کنیم، و لفظ قرض ـ که در چهرهٔ ظاهری‌اش به معنانی انعام و بخشش است ـ در مورد قرض دادن به خدا که در این آیه و مانند آن مطرح است برای بندگان راستین بسی شرم‌آور است، زیرا ما آنچه داریم عطیهٔ مجانی و بلاعوض حضرت اقدس ربوبیت ﷻ است، و در عین حال حضرتش این داده‌ها را بعنوان قرض از بندگانش می‌طلبد که هرگز بسود او هم نیست، بلکه تنها بسود خودشان است، و این قرض حسن حُسنش نیز همان است که طرفش خداست، این قرضها را بندگان دریافت می‌کنند و سودش تنها مربوط به دهندگان و گیرندگان است، ولی خدا خود را گیرندهٔ این قرضها محسوب داشته و پاداش هم می‌دهد، که در بعضی از آیات مانند آیهٔ مورد بحث "یضاعفه له" آمده، و این بی‌شرمی و بی‌حیائی است که دارندگان در هر بعد از ابعاد دارائیشان از پرداختن در راه خدا بخل ورزند که مال خدا را در راه خدا ندهند، و اگر هم این

پرداختنی‌ها مال خودشان هم بود بر مبنای عبودیت واجب‌الاطاعة بود، تا چه رسد که هیچ کس، هیچ چیزی در برابر خدا ندارد و فقر محض است، تنها آنچه راکه خدا به او داده است بعنوان "مستخلفین فیه" عاریه و ابتلاء است، و مقتضای حفظ امانت ربانی این است که دهندهٔ امانت به گیرنده‌اش هرگونه که حضرتش بخواهد آنرا به کار بندد چه برای خودش و چه برای سایر بندگان خدا.

يَوْمَ تَرَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَـٰتِ يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَـٰنِهِم بُشْرَىٰكُمُ ٱلْيَوْمَ جَنَّـٰتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَا ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿١٢﴾

روزی که مردان و زنان باایمان را می‌بینی که نورشان پیشاپیششان و از جانب راستشان می‌شتابد (به آنان گویند:) «امروز مژده‌ی شما باغ‌هایی است که از زیر (درختان)شان نهرها روان است حال آنکه در آن‌ها جاودانید. این است همان کامیابی سالم بزرگ.» ﴿۱۲﴾

آیهٔ ۱۲ ـ اینجا «نورهم» که در رابطهٔ با مردان و زنان با ایمان است ـ و به روز رستاخیز پیشاپیش ایشان و سمت راستشان قرار دارد ـ همان انعکاس ایمان و اعمال شایسته آنان است که نخست "بین ایدیهم": در پیشاپیششان آنان را به سوی بهشت سوق می‌دهد و در ثانی در طرف راستشان قرار دارد، که همان راستی فعلیت یافتهٔ ایمان و عمل صالحشان بر مبنای عملکرد راستین به کتاب خداست.

این نور، نور ظاهری نیست که هرکس و ناکس بتواند از آن بهره جوید و بوسیلهٔ آن راه یابد، این خود نور خودی است که دراثر انجام تکلیف ملکوتش و حقیقت پنهانش در آن هنگامه آشکار می‌گردد، و خود مایهٔ سعادت و راهنمای آنان بسوی بهشت است، این نور شخصی است و بخشودنی نیست، مانند دیدن، شنیدن، لمس کردن، فهمیدن، معتقد شدن، متخلق به اخلاق‌الله گشتن و ...که از نظر درون و برون خودی است، با دیدن من دیگری نمی‌بیند و با فهم من دیگری نمی‌فهمد، با

خوردن و آشامیدن من نمی‌خورد و همین گونه است نور مؤمنان در روز رستاخیز.

يَوْمَ يَقُولُ ٱلْمُنَـٰفِقُونَ وَٱلْمُنَـٰفِقَـٰتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱنظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِن نُّورِكُمْ قِيلَ ٱرْجِعُوا۟ وَرَآءَكُمْ فَٱلْتَمِسُوا۟ نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَّهُۥ بَابٌۢ بَاطِنُهُۥ فِيهِ ٱلرَّحْمَةُ وَظَـٰهِرُهُۥ مِن قِبَلِهِ ٱلْعَذَابُ ﴿١٣﴾

روزی که مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آوردند گویند: «ما را بنگرید تا مقداری از نورتان را بهره برگیریم.» گفته شد: «واپس روید. پس نوری درخواست کنید.» پس میانشان دیواری زده شد که آن را دربی است: در باطنش رحمت و از سوی ظاهرش عذاب است. ﴿۱۳﴾

آیهٔ ۱۳ ـ روی همین مبناست که مردان و زنان منافق هنگامی که به این مؤمنان پیشنهاد و تقاضا می‌کنند که به ما نظر افکنید تا از نورتان در این هنگامهٔ وانفسا بهره گیریم پاسخشان این است که این نور بخشودنی نیست،به عقب برگردید تا در زندگی تکلیف مانند ما نور دریافت کنید.

يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ قَالُوا۟ بَلَىٰ وَلَـٰكِنَّكُمْ فَتَنتُمْ أَنفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَٱرْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ ٱلْأَمَانِىُّ حَتَّىٰ جَآءَ أَمْرُ ٱللَّهِ وَغَرَّكُم بِٱللَّهِ ٱلْغَرُورُ ﴿١٤﴾

(در آن روز) دو رویان، آنان را ندا در می‌دهند: «آیا ما با شما نبودیم؟» گفتند: «چرا ولی شما خودتان را در فتنه افکندید، و امروز و فردا کردید، و تردید آوردید، و آرزوها(ی باطل) شما را مغرور کرد تا فرمان خدا آمد، و (شیطانِ) بسی گول زننده شما را درباره‌ی خدا گول زد.» ﴿۱۴﴾

آیهٔ ۱۴ ـ در پاسخشان گویند؛ مگر ما با شما همزمان و هم‌مکان و همسان نبودیم؟ پاسخ این است که چرا در ظاهر با هم بودیم اما شما با خودخواهی‌ها و خودراهی‌ها و خود بینی‌ها زندگی منافقانه‌ای داشتید، اما ما چنان نبودیم.

فَٱلْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مَأْوَىٰكُمُ ٱلنَّارُ هِىَ مَوْلَىٰكُمْ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿١٥﴾ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ ٱللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ ٱلْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا۟ كَٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ ٱلْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَٰسِقُونَ ﴿١٦﴾ ٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ يُحْىِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلْأَيَٰتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٧﴾

«پس امروز نه از شما و نه از کسانی که کافر شده‌اند عوضی گرفته نشود. پناهگاهتان آتش است. (هم) آن سرپرست و پشتوانه‌ی شماست، و چه بد سرانجامی است.» ﴿۱۵﴾ آیا برای کسانی که ایمان آوردند هنگام آن نرسیده که دل‌هایشان به یاد خدا ـ و آنچه از حق نازل شده ـ خاشع گردد، و مانند کسانی نباشند که از پیش به آنها کتاب داده شد، وزمان بر آنان به درازا کشید، پس دل‌هایشان سخت گردید. در حالی که بسیاری از آنان فاسق‌اند. ﴿۱۶﴾ بدانید که خدا همانا زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند. به‌راستی آیات (خود) را برای شما روشن گردانیدیم، شاید شما خردورزی کنید. ﴿۱۷﴾

آیهٔ ۱۷ ـ اینجا نویدی است جهانی که خدا زمین را پس از مرگش زنده خواهد کرد و مگر زمین را از پیش زنده نکرده است که این نوید نسبت به آینده نشانگر این رحمت الٰهی باشد؟ پاسخ این است که احیاء زمین دوگونه است یکی جهت مادیش که زمین در آغاز مرده بود، آب و نبات و حیوان و فضائی مناسب وگردشی راهوار از برای زندگی انسانها نداشت، و طبق آیاتی چند این جریان به رحمت الٰهی تحقق یافت، ولی در سراسر زمان سراسر همین زمین مبتلای به کفرها، تکذیب‌ها، نابسامانی‌ها و انحرافاتی شد و در هر صورت مرگ و زندگی در زمین تکلیف توأمان بوده و هست، ولی این آیه به زمانی نوید می‌دهد که زمین و زمینهٔ تکلیف به کلی زندگی بخش باشد که همان زمان قیام مهدی علیه‌السلام است، که در آن زمان دعوت‌های

حیات بخش تمامی پیامبران و کل داعیان الی‌الله بویژه شریعت قرآن در سراسر جهان تکلیف تحقق می‌یابد، و دیگر از برای کافران نماد و نمودی نیست، اگر هم مانند گروهی از یهودیان و نصرانیان اندکی موجود باشند، زیر سایهٔ جهانشمول ربانی ولی امر علیه السلام نخست همگان موحد خواهند شد، و در ثانی تحت‌الشعاع این حکومتند.

إِنَّ ٱلْمُصَّدِّقِينَ وَٱلْمُصَّدِّقَٰتِ وَأَقْرَضُوا۟ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَٰعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿١٨﴾ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦٓ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَ وَٱلشُّهَدَآءُ عِندَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَكَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَآ أُو۟لَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَحِيمِ ﴿١٩﴾

بی‌گمان، مردان و زنان صدقه‌دهنده حال آنکه به خدا وامی نیکو داده‌اند، ایشان را (رحمتی) چندان، و برایشان پاداشی با کرامت است. ﴿۱۸﴾ و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند، ایشان راستان و گواهان نزد پروردگارشانند (و) ایشان راست پاداششان و نورشان. و کسانی که کفر ورزیده و به آیاتمان (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند آنان همدمان آتشند. ﴿۱۹﴾

آیهٔ ۱۹ ـ اینجا راستان و گواهان بگونه‌ای مطلق همان مؤمنان واقعی به خدا و پیامبرانند، و این خود شهیدان را معنی می‌کند که تنها کشتگان در راه خدا نیستند، بلکه دلباختگان اویند، چه بکشند و چه کشته شوند، یا نه بکشند و نه کشته شوند، که در هر صورت زندگی‌شان تصدیق حقیقت و گواهی بر حق در راه خداست، وکلاً بری حضرتش گردن نهاده‌اند.

و اصولاً در کل قرآن شهادت به معنای کشته شدن نیامده، بلکه بین «قتیل» و "شهید فی سبیل الله" به اصطلاح عموم و خصوص من وجه است: گاه قتیل است و شهید نیست مانند کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند ولکن دارای مقام والای ایمان نیستند، و گاهی هم شهید است و قتیل نیست مانند دلباختگان و گواهان راستین

نسبت به حق و حقیقت همچون رسول بزرگوار اسلام ﷺ و دیگرانی که دارای مقامات بسیار عالی شهادت و گواهی بر حق بوده‌اند ولی کشته نشده‌اند، و در این میان هم کسانی هستند که هم قتیل هستند و هم شهید، همچون حضرت علی علیه‌السلام و امام حسین و امام حسن و دیگر معصومان علیهم‌السلام که در راه خدا کشته شده‌اند و بر مبنای آیهٔ سی و سوم سوره احزاب کسانی هستند که "صدقو ما عاهدو الله علیه" بر عهد و پیمان با خدا به راستی در کل ابعادش همواره پایدار بوده‌اند، گروهی از ایشان عهد خود را نمایان کردند که زمینه‌اش فرا رسید، که در راه جانان جان دادند، و گروهی هم با فعلیت این عقیده و آمادگی انجام پیمان زمینه‌ای برای جا نه هنوز نیافته‌اند، ولی مانند اینان بدون کم و کاست آمادگی جان‌فشانی دارند، و گروهی با داشتن ایمان نه شهیدند و نه قتیل، مگر بمعنای شهادتی ایمانی میانگین که شاهدند و روی این اصل تنها کشته شدن در راه خدا شهادت نیست، بلکه چنانکه اشاره شد، احیاناً کشتهٔ در راه خدا هم شهید نیست.

اَعْلَمُوٓاْ أَنَّمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌۢ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِى ٱلْأَمْوَٰلِ وَ ٱلْأَوْلَـٰدِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ ٱلْكُفَّارَ نَبَاتُهُۥ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَـٰمًا وَ فِى ٱلْأَخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَ رِضْوَٰنٌ وَ مَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا مَتَـٰعُ ٱلْغُرُورِ ﴿٢٠﴾ سَابِقُوٓاْ إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ ٱلسَّمَآءِ وَ ٱلْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِۦ ذَٰلِكَ فَضْلُ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ وَ ٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٢١﴾

بدانید که زندگی دنیا، تنها بازی و سرگرمی بازدارنده‌ی از حق، و آرایش، و فخر فروشی شما به یکدیگر، و فزون خواهی در اموال و فرزندان است. (مَثل آنها) همچون بارانی است که کافران را رُستنی آن (باران) به شگفتی اندازد. سپس (آن

کِشت) به هیجان آید، پس آن را زرد بینی؛ سپس خاشاک شود. و در آخرت (دنیاپرستان را) عذابی سخت است، و (مؤمنان را) از (جانب) خدا پوششی و خشنودی ای بزرگ است. و زندگانی دنیا جز کالایی فریبنده نیست. ﴿۲۰﴾ (برای رسیدن) سوی پوششی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان وزمین است (و) برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند؛ بر یکدیگر سبقت جویید. این فضل خداست که به هر کس بخواهد آن را می‌دهد. و خدا کانون فزونی‌بخشی بزرگی است. ﴿۲۱﴾

آیهٔ ۲۱ ـ اینجا فرمان کلی فرا راه پوششی از طرف خدا بر مبنای کوشش و جوششی در بدست آوردن رضای خدا است، نخست پوشش گناهان، سپس نگهداشت پوششی نسبت به گناهانی دیگر که نخست رفع است و سپس دفع، و در آخرکار تحت پوششی بی‌پایان در رحمت متکامل پروردگار قرار گرفتن، و این هر سه به هدف بهشت معرفت و رضوان و در حاشیه‌اش بهشتی است جسمانی که وسعتش همچون وسعت آسمان و زمین است، که طبعاً در میان آسمان و زمین و یا در خود آن دو نیست، بلکه بر حسَب آیهٔ (۱۵:۵۳) در نزد سدرةالمتهی است که این هر دو در بالاترین بخش آسمان هفتمین قرار دارند، که کل آسمانها و زمین یکسو و این فوق همه آنها و مساحتشان هم به اندازهٔ کل آنهاست، چنانکه در آیهٔ (۱۳۳:۳) نیز تبیین گشته، گرچه بجای آسمان آسمانها آمده و به جای مانند آسمان و زمین، خود اینها به میان آمده‌اند، و در جمع این مقصود نیست که خود آسمانها و زمین جایگاه آن بهشتند، زیرا جهنم دیگر جایگاهی نخواهند داشت، و اینجا بویژه آیهٔ نجم همان سخن را تأیید می‌کند که این بهشت برتر و فوق کل جهان آفرینش است که بالاتر از چیزی نیست و کل جهان زیر پایش قرار دارد. روی این اصل جهنم زیر پای بهشت در جای جای زمین و آسمانها خواهد بود، گرچه اکنون اصولاً جهنمی درکار نیست، بلکه بر حسب آیاتی از جمله آیهٔ نجم بهشت همچنان موجود است، و انفجار کلی جهان در مرگ عمومی آن گریبان این بهشت را نخواهد گرفت، زیراکل آیات ویرانی جهان با جمله «**سماء**»، «**سماوات**» و «**ارض**» است و بهشت هم که برون از اینها و فوق اینهاست، روی این اصل همچنان باقی است.

مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَٰبٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَآ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٢٢﴾ لِّكَيْلَا تَأْسَوْا۟ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا۟ بِمَآ ءَاتَىٰكُمْ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿٢٣﴾ ٱلَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلْبُخْلِ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِيُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿٢٤﴾ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِٱلْبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا ٱلْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥ وَرُسُلَهُۥ بِٱلْغَيْبِ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢٥﴾

هیچ مصیبتی، نه در زمین و نه در خودتان (به شما) نرسید، مگر اینکه - پیش از آنکه شما را سازمان دهیم - (علمش) در کتابی است (ربانی). این (کار) همواره بر خدا آسان است. ﴿۲۲﴾ تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید، و به آنچه به شما داده است شادمانی نکنید. و خدا هیچ خودپسند فخرکننده‌ای را دوست نمی‌دارد؛ ﴿۲۳﴾ کسانی که بخل می‌ورزند، و مردمان را به بخل ورزیدن فرمان می‌دهند. و هر که روی گرداند خدا بی‌گمان (هم) او بی‌نیاز ستوده است. ﴿۲۴﴾ (ما) پیامبرانمان را به‌راستی و درستی با (همه‌ی) دلایل آشکار فرستادیم و با آنها کتاب و میزان فرود آوردیم، تا مردم به انصاف (عادلانه و فاضلانه) برخیزند. و آهن را ـ که در آن برای مردمان نیرویی سخت و سودهایی است ـ فرو فرستادیم، تا خدا نشانه گذارد چه کسی در نهان، او و پیامبرانش را یاری می‌کند. خدا به‌راستی نیرومندی عزیز است. ﴿۲۵﴾

آیهٔ ۲۵ ـ «رسلنا» تمام رسولان ربانی را بدون استثناء در بر دارد، چه رسولان اولی‌العزم و چه غیر اولی‌العزم با تمامی درجاتی ک دراین میان وجود دارد، در هر صورت تمامی این رسولان دارای دو حجت ربانی هستند:

نخست بینات است که تمامی نشانه‌های روشن رسالتی‌شان را در بر دارد، چه این بینات متصل باشد که خودی است و یا منفصل. گواه بر متصلش آیاتی است

مانند "قالوا ربنا یعلم انـا الیکـم لمـرسلون" (۱۶:۳۶) است کـه تـحویل دادن دلیـل رسالتشان به مقام تربیتی ربانی، خودگویای این حقیقت است که خودهاشان دارای آثار روشن تربیت ویژهٔ ربانی بوده‌اند، وگرنه این تحویل علیل است و هرگز دلیل نیست.

دوم: کتاب و میزان که، کتاب همان کتاب وحیانی است، ولی اینجا جای ایـن پرسش است که آیا تک تک این بزرگواران دارای کتاب وحی ویژه‌اند که در نتیجه به تعداد پیامبران کتابهای آسمانی نازل گشته؟ یا کـتابهای اصـلی هـمان پـنج کـتاب وحیانی ولایت عزم است و نسبت به دیگران کتابهای فرعی است که تحریفات آنان را تبیین می‌کند؟ ولی این هم کلاً پذیرفته نیست، چون بالاخرة همه این بزرگواران دارای کتاب وحی حتی فرعی هم نبوده‌اند پاسخ این است که کتابهای وحیانی که با این بزرگواران بوده دارای سه بعد است: نخست بعد اصلی که همان کتاب ولایت عزم است که بر پنج رسول اولی‌العزم وحی شده و محور سایر وحی‌ها نیز همان اولوالعزم‌اند، بعد دوم کتابهایی فرعی است مانند زبور داود، مزامیر سلیمان و ... که اینها هم بر رسولان بزرگواری که تالی تلو اولی‌العزم بوده‌اند وحی گشته، بر این مبنا که نخست تأییدی برای آن کتابها پس از رحلت رسولانشان بوده و سپس تـبیینی برای تحریفاتی که احیاناً در آن کتابها به وقوع پیوسته است، و مرحلهٔ سوم نه نزول کتاب اصلی است و نه کتاب فرعی بلکه همراه بودن این دو است با این بزرگواران که داعیهٔ مرحلهٔ سوم و کمترین رسالت ربانی می‌باشند، روی این اصـل "انزلنا معهم" دربارهٔ این دسته سوم عیناً همان وحی اصلی و فرعی است بدون کتابی رسمی که همسان بر آنان شده باشد و روی این اصل کتابی جدای از آن دوگونه کتاب برایشان نبوده است.

اینجا جای این پرسش است که دراین صورت پیامبران پیش از ولی عزم نخستین یعنی حضرت نوح علیه‌السلام با چه کتابهای وحیانی آشنا بوده‌اند؟ در صورتی که کتابهای فرعی رسالتی در حاشیهٔ کتابهای اصلی است و اکنون پیش از متن، کتابهای ایـن رسولان پیشین نه آنگونه اصل بوده است و نه اینگونه فرع! پـاسخ ایـن است کـه کتابهایی وحیانی بگونه‌ای بس مختصر در بعد تبیین عقلانی مـطلق و تشـریعاتی

جزئی بوده است، که این هر دو در تشریعات ولایت عزم اصالت و کلیت یافته است، روی این اصل هر سه گونه کتابهای وحیانی با درجاتی گوناگون است.

اکنون باید دید پس از بینات و کتب وحیانی میزان به چه معنی است؟ نخست میزان سنت رسالتی است که فرعی است بر کتاب و در اصل کتاب نیست، مگر اشاره‌ای به قدسیت ثانوی آن، چنانکه راجع به رسالت خاتم در آیهٔ (۱۰۵:۴) اینگونه تبیین شده که «ما قرآن را بر تو با تمام حق و حقانیت فرو فرستادیم تا به آنچه خدایت به تو نشان داده است بین مردمان حکم کنی.» این نشانگری ربانی اعم است از کتاب وحی و سنت، زیرا اگر این نشانگر ربانی تنها همان کتاب وحی بود "بما اراک الله" هم زمینه‌ای نداشت، بلکه «به» کافی و مختصرتر بود که حاکمیت رسول هم تنها به قرآن باشد و نه ارائه‌ای دیگر نیز که در پرتو آن باشد؛ جز اینکه این وحی سنتی همان وحی ثانوی ونسبت به معانی حروف رمزی است، چنانکه در آیهٔ (۱۷:۱۸) تبیین شده است که "**ولن تجد من دونه ملتحداً**" بدون قرآن پناهگاهی نتوانی یافت، بر این مبنی وحی سنت در صورتی که دلالتی در قرآن وجود نداشته باشد، در وحی معانی این حروف رمزی است.

روی این اصل سنت رسالتهای ربانی نخستین مرحلهٔ میزان است، که این میزانی است برونی، و میزان درونی‌اش سنجشی است شایسته میان آیات وحی که در هر موضوعی از موضوعات وحیانی بایستی کل آیات مربوط به آن در نظر گرفته شود، و این خود میزانی است از برای فهم کتاب، چنانکه در کل خود کتاب وحی نیز میزانی یگانه است از برای تشخیص درست و نادرست با سنجش فطری، عقلانی، و علمی بررسی کردن، و تا با این وسایل شایسته مرادات ربانی را دریافت کنیم، در هر صورت مقصود این است که مردمان و کل مکلفان قیام به قسط کنند که هم عدل است و هم فوق عدل.

سپس باید دید "**و انزلنا الحدید**" به چه معناست؟ آیا فرود آمدن آهن از آسمان است، با آنکه معدنهای درونی زمینی خود گواه است بر خودی بودن آنها برای زمین، و نیز بر حسب آیاتی چند این تنها کمک آبهائی آسمانی است که کمبود آب زمینی را جبران کرده، وانگهی «انزلنا» در صورتی معنی نزول آسمانی می‌دهد که

اینجا آسمان درکار باشد و یا خدا در آسمان باشد! که فرستادن آهن از بالا به پائین معنی دهد، ولی اینجا هیچکدام درکار نیست که دومی محال است، و اولی هم بر خلاف دلیل، روی این اصل "انزلنا الحدید" به معنی فرو فرستادن این نعمت ویژه رحیمی است از مقام فوقانی ربانی به مقامات تحتانی ارضی همچون انزال وحی.

و این حدید هم به معنای حدّت و سختی و کاربُری شدید است، چنانکه "فبصرک الیوم حدید" دیدگان انسانها را پس از مرگ حدید یعنی تیزبین معرفی کرده و نه آهن، بنابراین هر موجودی که دارای روش و کوشش و جوششی نیرومند و برنده باشد حدیداست که کل سلاحهای جنگ‌های سرد و گرم را شامل است، و تمامی دفاعهای معنوی و مادی را در بر دارد، و این هم که آهن را حدید نامیده‌اند برای بأس شدید آن است که وسیله‌ای محکم برای دفاع می‌باشد، ولی از آهن محکمتر هم برای دفاعهای جنگی داریم، چنانکه سلاحهای پیشرفته که احیاناً غیر آهنی و غیر فولادی است بیانگر این حقیقت است، وبالاخره این حدید هر چه هست دارای دو سود نفی و اثبات است، نفیش بأس شدید که دفاعی نیرومند است، و اثباتش "منافع للناس" است که برای انسانها بهره‌هایی گوناگون دارد.

"ولیعلم الله" از عَلْم است و نه عِلْم و این خود از یازده مورد قرآنی است که هم وحدت مفعولش گواه بر این حقیقت است که مقصود عِلم ربانی نیست، و هم عِلْم خدا هم ازلی و ابدی است و هرگز حادث نیست، روی این اصل "ولیعلم الله" به معنای عَلْم و نشانه نهادن است که خدا با این نعمت‌های بزرگ معنوی و مادی که از برای انسانها ارزانی داشته نخست حجت را بگونه‌ای مطلق بر آنها ثابت کرده، و سپس در این جریان این خود نشانه‌ای است برای کسانیکه از انصارالله‌اند و پیامبرانش را باور دارند، البته این عدالتها از برای دانستن خدای علامت گذار نیست، زیرا اگر نمی‌دانست علامت هم نمی‌گذاشت، بلکه برای اینان و دیگران است، اینان که خود را بشناسند، و دیگران هم که آنان را شناسائی کنند.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَٰهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا ٱلنُّبُوَّةَ وَ ٱلْكِتَٰبَ فَمِنْهُم مُّهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَٰسِقُونَ ﴿٢٦﴾ ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم بِرُسُلِنَا وَ قَفَّيْنَا

بِعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ وَ ءَاتَيْنَـٰهُ ٱلْإِنجِيلَ وَ جَعَلْنَا فِى قُلُوبِ ٱلَّـذِينَ ٱتَّـبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبَانِيَّةً ٱبْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَـٰهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ٱبْتِغَآءَ رِضْوَٰنِ ٱللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَـَٔاتَيْنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَـٰسِقُونَ ﴿۲۷﴾

و به‌راستی و درستی، نوح و ابراهیم را فرستادیم، و در میان فرزندانشان نبّوت و کتاب را قرار دادیم. پس برخی از آنان راه یافته‌اند، و بسیاری از آنان فاسق‌اند. ﴿۲۶﴾ سپس به دنبال آنان پیامبران خود راپی در پی (یکدیگر) آوردیم. و عیسی پسر مریم را در پی (آنان) آوردیم، و به او انجیل دادیم، و در دل‌های کسانی که از او پیروی کردند رأفت و رحمت نهادیم. و (اما) رهبانیتی که از پیش خود بدعت (: نوآوری غلط) نهادند ما آن را بر ایشان مقرّر نکردیم، مگر برای آنکه کسب خشنودی خدا کنند. پس آن را چنان که حقّ رعایتش بود رعایت نکردند. پس پاداش کسانی از ایشان را که ایمان آوردند به آنها دادیم. و بسیاری از آنان فاسق‌اند. ﴿۲۷﴾

آیهٔ ۲۷ ـ این «قفّینا» که پس از «رسلنا» آمده است درباره عیسی بن مریم علیه‌السلام بدین معنی نیست که عیسی خاتم پیامبران است، بلکه مقصود از رُسُل تنها کل رسولان پیش از عیسی بن مریم علیه‌السلام و یا عمدتاً رسولان اسرائیلی‌اند، روی این اصل «قفینا» نسبی است، و از جملهٔ ادله‌اش کل آیاتی است که رسالت پیامبر بزرگوار اسلام را مهمترین و آخرین رسالت‌ها خوانده، مانند همین آیهٔ بعدی که دستوری اکید است به گرایش به رسول خدا که مقصود پیامبر خاتم است، نه آن پیامبران گذشته و نه عیسی بن مریم علیه‌السلام بلکه این کلمهٔ «رسول» که بیانگر یگانگی رسالت است گـوئی رسالت را در انحصار همین پیامبر آخرین مقرر داشته که:

ای حضرت ذوالاجلال وجه هو از غـــیب بـــرآ انـــا النـبـگـو

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَ ءَامِنُوا۟ بِرَسُولِهِۦ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِۦ وَ يَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِۦ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ ٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۲۸﴾

لِّئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ ٱلْكِتَـٰبِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَىْءٍ مِّن فَضْلِ ٱللَّهِ وَأَنَّ ٱلْفَضْلَ بِيَدِ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا بدارید، و به پیامبر او بگروید تا (خدا) از رحمت خویش شما را دو (بهره‌ی) کفالت کننده عطا کند، و برای شما نوری قرار دهد (که) به وسیله‌ی آن راه سپرید، و برایتان بپوشاند، و خدا بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگان است. ﴿۲۸﴾ تا اهل کتاب ندانند که به هیچ وجه فزون بخشی خدا در (حیطه‌ی) قدرت آنان نیست، و اینکه بخشایشگری تنها در دست خداست؛ به هرکس بخواهد آن را می‌دهد، و خدا دارای فزون‌بخشی بسیار است. ﴿۲۹﴾

سورهٔ مجادله

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

قَدْ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوْلَ ٱلَّتِي تُجَـٰدِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِيٓ إِلَى ٱللَّـهِ وَ ٱللَّـهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَآ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٌ ﴿١﴾ ٱلَّذِينَ يُظَـٰهِرُونَ مِنكُم مِّـن نِّسَآئِهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَـٰتِهِمْ إِنْ أُمَّهَـٰتُهُمْ إِلَّا ٱلَّـٰٓـِٔي وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنكَرًا مِّنَ ٱلْقَوْلِ وَ زُورًا وَ إِنَّ ٱللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ﴿٢﴾ وَ ٱلَّذِينَ يُظَـٰهِرُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُواْ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَآسَّا ذَٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِۦ وَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٣﴾ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْـرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِن قَبْلِ أَن يَتَمَآسَّا فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَٰلِكَ لِتُؤْمِنُواْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِۦ وَ تِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ وَ لِلْكَـٰفِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

خدا به‌درستی گفته‌ی آن زنی را که درباره‌ی شوهرش با تو مـجادله مـی‌نمود - در حالی‌که سوی خدا شکایت می‌برد - شنید. خدا گفتگوی شما هر دو را می‌شنود. خدا همواره بسی شنوای بسیار بیناست. ﴿۱﴾ از میان شما کسانی کـه زنـانشان را ظـهار می‌کنند، آنان مادرانشان نیستند. مادران (حقیقی) آنان تنها کسانی‌اند کـه ایشـان را زاده‌اند و همانا آنان سخنی ناپسند و دروغ می‌گویند. و خـدا بـه‌راسـتی و درسـتی درگذرنده‌ی پوشاننده است. ﴿۲﴾ و کسانی که زنانشان را ظهار می‌کنند، سپس از آنچه گفته‌اند برمی‌گردند، پیش از آنکه با یکـدیگر نـزدیکی کـنند، آزاد کـردن دربـندی (برعهده‌ی آنان) است. این (حکمی) است که بدان پند داده می‌شوید، و خدا به آنچه انجام می‌دهید بسیار آگاه است. ﴿۳﴾ پس کسی که (این را) نمی‌یابد، بـاید پـیش از تماسشان دو ماه پیاپی روزه بدارد، و هر که نتواند، خوراندن شصت بینوا (از غذای معمولی خودش برعهده‌ی او است). این (حکم) برای آن است که به خدا و فرستاده‌ی او (درست) ایمان بیاورید، و این‌هاست حدود خدا، و برای کافران عذابی دردناک است. ﴿۴﴾

آیات ۱ تا ۴ ـ اینجا مجادله و گفتگوئی است با نشیب و فراز بـر مـبنای شکـایتی مظلومانه از طرف زنی با رسول خدا ﷺ نسبت به همسرش که با او مظاهره کرده بود، و با عبارتی جاهلی: «پشتت هـمچون پشت مـادر مـن است» او را هـمچون مادرش از کل ارتباطات جنسی محروم داشته، که نه جدای از شوهرش بود نه حق ازدواج با دیگری را داشت، مجادله بطول انجامید تا خدا در آیات ۴ ـ ۲ جریان را فیصله دادکه هم شوهرش تنبیه جنسی و مالی گشت و هم این همسر مظلوم بحالت نخست برگشت.

و می‌بینیم که در این جریان هم حضرتش بدون وحی ربانی حق حاکمیت ندارد، و همچنان درانتظار امر وحیانی خداست، با آنکه بر مبنای قاعدهٔ دفاع از مـظلوم دست کم باید این مظاهر را بر هم می‌زد.

این "**إن أمهاتهم** ..." که نسبت مادری را در انحصار مادر حقیقی نهاده بدین معنی است که هیچ جریانی زنی را بگونه‌ای مطلق همچون مادر نمی‌سازد، و اگر هم در بعضی از جهات مانند محرمیت یا جریان جنسی همچون مـادران رضـاعی، و یـا

افزون بر آن در جریانی احترام مادری مانند زنان پیامبر بزرگوار همچون مادرانند، این هم تنها بحکم خدا و در بعضی از ویژگیهای مادران حقیقی است، و ظهار هم از هر دو حکم برون است.

این حصر در جهتی دیگر نیزکه مادر حقیقی را در انحصار مبدء ولادت خوانده، حصریست نسبی برای نفی مادری این زنان؛ و نه آنکه مادری را از صاحب نطفه نفی کند، زیرا مانند آیه "یخرج من بین الصلب و الترائب" (۷:۸۶) صرف بیرون آمدن از میان صلب مرد و ترائب زن را موجب انتساب به پدر و مادر خوانده؛که اگر صاحب نطفه تولیدکننده هم باشد مادریش دو بعدی است، و اگر هم تنها صاحب نطفه و یا صاحب حمل باشد مادر یک بعدی است،که در تنها در جهاتی مانند اندازهٔ میراث با وحدت مادر تفاوت دارند، که اینجا سهم یک مادر میان این دو مادر تقسیم می‌شود.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحَآدُّونَ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُۥ كُبِتُواْ كَمَا كُبِتَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ قَدْ أَنزَلْنَآ ءَايَـٰتِۭ بَيِّنَـٰتٍ وَ لِلْكَـٰفِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٥﴾ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ ٱللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوٓاْ أَحْصَىٰهُ ٱللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدٌ ﴿٦﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ مَا فِى ٱلْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَـٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَآ أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَ لَآ أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُواْ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُواْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧﴾

بی‌گمان کسانی که با خدا و فرستاده‌ی او جدایی می‌کنند، به ناچار با ذلت (به گذشته‌ی کفرشان) برگشت داده شدند؛ همان گونه که آنان که پیش از ایشان بودند چنان شدند. وبه‌راستی آیات روشن (خود) را فرستادیم، و برای کافران عذابی خفّت‌بار است. ﴿۵﴾ روزی که خدا همه‌ی آنان را (از گورهاشان) برمی‌انگیزد، پس به

آن چه عمل کرده‌اند آگاهی مهمشان می‌دهد. خدا کارشان را به خوبی بـرشمرده است، حال آنکه آنان آن را فراموش کرده‌انـد. و خـدا بـر هـر چـیزی بسـی گـواه است. ﴿۶﴾ آیا ندیدی (که) خدا به‌راستی آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است می‌داند؟ هیچ گفتگوی محرمانه‌ای میان سه تن نیست مگر آنکه او چهارمین آن‌ها است، و نه پنج تن جز آنکه او ششمین آن‌ها است، و نه کمتر یا بیش‌تر جز آنکه او با آنهاست هر جا (که) باشند. سپس روز قیامت آنان را به آنچه کرده‌اند آگاهی بسی مهمی خواهد داد. همواره خدا به هر چیزی بسی داناست. ﴿۷﴾

آیهٔ ۷ ـ «**نجوی**» با صیغه‌های گوناگونش شانزده بار در سراسر قرآن یاد شده، و اینجا در آیات ۱۰ ـ ۷ و ۱۳ ـ ۱۲ بمیان آمد است.

معنی «**نجوی**» درکل، جریانی است پنهانی که لفظ، اشاره، نوشتار یا کاری رمزی و پنهانیست.

«**نجوی**» حکمی یکسان ندارد، گاه بسیار حرام است مانند نجوای در گناه (۹) و گاهی هم غمگین ساختن دیگران و یا جمعی میان هر دو است که کلاً حرام است، و گهگاهی هم راجح یا واجب می‌باشد مانند نجواهای جنگی که بر حسب آیـاتی مانند (۸۳:۴) هرگز نباید فاش شود، و یا بسود حاضران است که اشخاص بسـود اینان با هم نجوی کنند، که طبعاً بایستی قبلاً بیانگر این جریان باشند.

در آیات (۱۲) و (۱۳) سخنی از نجوای خیر است که با رسول گرامـی انـجام می‌گرفته و بمنظور جلوگیری از کثرت نجوی کنندگان با حضرتش، و نیز با آزمونی مادی صدقه‌ای هم در این میان مقرر گشته، که گروهی از ثروتمندان و بینوایان آنرا ترک گفته. و یا بدون صدقه همچنان به آن ادامه دادند، و تنها علی علیه‌السلام بود که در این میان نجوایش را با رسول‌الله ترک نگفت و دیناری را قرض گرفته تبدیل به ده درهم کرد و ده بار با حضرتش نجوی نمود، و سپس جریان صدقه نسخ شـد، چـنانکه روایات بسیاری از شیعه و سنی در این ویژگی نسبت به حـضرت عـلی علیه‌السلام آمـده است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ نُهُوا۟ عَنِ ٱلنَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا۟ عَنْهُ وَ يَتَنَـٰجَوْنَ

بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَٰنِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ
اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ
يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا
بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَٰنِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا
اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩﴾ إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ
آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ
فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُزُوا فَانشُزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ
آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١﴾
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ
صَدَقَةً ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾
أَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ
اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ
وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ
عَلَيْهِم مَّا هُم مِّنكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤﴾
أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ
جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٦﴾ لَّن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ
وَلَا أَوْلَادُهُم مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ ﴿١٧﴾ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ

وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَآ إِنَّهُمْ هُمُ ٱلْكَـٰذِبُونَ ﴿١٨﴾ ٱسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ ٱلشَّيْطَـٰنُ فَأَنسَـٰهُمْ ذِكْرَ ٱللَّهِ أُوْلَـٰٓئِكَ حِزْبُ ٱلشَّيْطَـٰنِ أَلَآ إِنَّ حِزْبَ ٱلشَّيْطَـٰنِ هُمُ ٱلْخَـٰسِرُونَ ﴿١٩﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحَآدُّونَ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُۥٓ أُوْلَـٰٓئِكَ فِى ٱلْأَذَلِّينَ ﴿٢٠﴾ كَتَبَ ٱللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا۠ وَ رُسُلِىٓ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِىٌّ عَزِيزٌ ﴿٢١﴾

آیا کسانی را که از نجوا منع شدند ندیدی (که) سپس به آنچه از آن منع گردیدند بر می‌گردند، و با همدیگر به گناه دنباله‌دار و عدوان و عصیان پیامبر محرمانه گفتگو می‌کنند، و هنگامی که نزد تو آیند، تو را بدانچه خدا به آن (شیوه) تحیه: زنده‌باش، نگفته سلامی ناروا (چون سام علیک: مرض بر تو باد) گویند، و در میان خودشان می‌گویند: «چرا به آنچه می‌گوییم خدا ما را عذاب نمی‌کند؟» جهنم برای آنان کافی است، آن را می‌افروزند. پس چه بد سرانجامی است. ﴿۸﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! چون با یکدیگر محرمانه گفتگو کنید، به آنچه دارای پیامدی بد و یا تعدّی و نافرمانی پیامبر است با همدیگر محرمانه گفتگو نکنید، و به نیکوکاری و پرهیزگاری نجوا کنید، و از خدایی که سویش محشور خواهید شد پروا بدارید. ﴿۹﴾ (اینگونه) نجوا بی‌گمان تنها از شیطان است، تا کسانی که ایمان آوردند غمگین شوند. و (این نجوا) جز به اذن خدا هیچ آسیبی به آنان نمی‌رساند. و مؤمنان باید تنها بر خدا اعتماد کنند. ﴿۱۰﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! هنگامی که به شما گفته شود: «در مجالس تا اندازه‌ی توان (تان برای دیگران) جای بگشایید»، پس جایی گشایید، تا خدا برای شما گشایش دهد. وهنگامی که گفته شود: «برخیزید» برخیزید. تا خدا کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانش (ایمانی) داده شده‌اند به مراتبی بلند گرداند. و خدا به آنچه می‌کنید بسی آگاه است. ﴿۱۱﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! هنگامی که با پیامبر گفتگویی محرمانه می‌کنید، پیش از گفتگوی محرمانه‌ی خود صدقه‌ای پیشکش کنید. این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است. پس اگر چیزی نیافتید خدا بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگان است. ﴿۱۲﴾ آیا با بزرگداشت (حضرتش) ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه‌ی خود صدقه‌هایی تقدیم دارید؟ پس چون

(چنان) نکردید و خدا (هم) بر شما بازگشت ، پس نماز را بر پا بدارید و زکات را بدهید، و خدا و پیامبرش را فرمان برید. و خدا به آنچه می‌کنید بسی آگاه است. ﴿۱۳﴾ آیا کسانی را ننگریسته‌ای که گروهی را که خدا بر آنان خشم کرده به دوستی گرفته‌اند؟ آنان نه از شمایند و نه از ایشان، و به دروغ سوگند یاد می‌کنند، در حالی که خودشان (هم) می‌دانند. ﴿۱۴﴾ خدا برایشان عذابی سخت آماده کرده است. بی‌گمان آنان چه بد می‌کرده‌اند. ﴿۱۵﴾ سوگندهای خود را (چون) سپری (برای خود) قرار دادند. پس(دیگران را هم) از راه خدا باز داشتند. پس برایشان عذابی خفّت‌بار است. ﴿۱۶﴾ آنان را از (عذاب) خدا نه اموالشان و نه اولادشان هرگز بی نیاز نمی کند. آنان همگنان دوزخند، حال آنکه در آن جاودانه‌اند. ﴿۱۷﴾ روزی که خدا همه‌ی آنان را (از گورهاشان) برمی‌انگیزد، پس همان گونه که برای شما سوگند یاد می‌کنند برای او (نیز) سوگند یاد می کنند، و چنان می پندارند که بر چیزی (از حق)اند. هان! آنان بی‌گمان، (هم)ایشان دروغگویند. ﴿۱۸﴾ شیطان بر آنان بسی چیره شده. پس خدا را از یادشان برده. آنان حزب شیطانند؛ هان! حزب شیطان (هم)ایشان بی‌گمان زیانکاراند. ﴿۱۹﴾ کسانی که با خدا و پیامبرش جدایی می‌طلبند، آنان همواره در (زمره‌ی) خوارترین (خواران)اند. ﴿۲۰﴾ خدا (چنان) نبشته است که: «حتماً من و فرستادگانم چیره خواهیم گشت.» آری، خدا نیرومندی عزیز است. ﴿۲۱﴾

آیهٔ ۲۱ ـ نویدی به این حقیقت است که غلبهٔ مطلق آینده بر باطل در انحصار خدا و پیامبران اوست، آری خدا همواره در هر جهت غالب است و پیام آورانش نیز در حجت رسالتهاشان همیشه پیروزند، ولی این پیروزی آینده که «**لأغلبن**» است و نه "غلبت و یا غالب" پیروزی ظاهری در دین خداست پس از پیروزی باطنیشان، چنانکه در دولت جهانشمول حضرت مهدی (عج) خواهد بود، و آیاتی هم بیانگر این نوید درخشان است.

لَّا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ يُوَآدُّونَ مَنْ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوْ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمْ أَوْ أَبْنَآءَهُمْ أَوْ إِخْوَٰنَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ

أُوْلَـٰٓئِـكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلْإِيمَـٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّـٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَا رَضِيَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا۟ عَنْهُ أُوْلَـٰٓئِـكَ حِزْبُ ٱللَّهِ أَلَآ إِنَّ حِزْبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿٢٢﴾

گروهی را نخواهی یافت که به خدا و روز بازپسین ایمان می‌آورند (ولی) با کسانی (که) با خدا و رسولش جدایی انداخته اند، طرح دوستی می افکنند؛ هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره‌ی آنان باشند. این‌هایند (که) خدا ایمان را در دل‌هایشان نقشی پای‌برجا داده، و آنها را با روحی (ایمانی) از جانب خود تأیید کرده، و آنان را به باغ‌هایی که از زیر (درختان)شان نهرها روان است در می‌آورد، حال آنکه (آنجا) ماندگارند. خدا از ایشان خشنود و آنها از او خشنودند. اینانند حزب خدا هان (که) حزب خدا (هم) آنان رستگارکننده‌اند. ﴿۲۲﴾

سورهٔ حشر

حشر با صیغه‌های گوناگونش چهل و سه بار در قرآن آمده، و در جمع هم به معنی یوم الجمع پایانی رستاخیز، و هم جمعهائی دنیوی است، و نه جمعهائی عادی، بلکه گرد آوردن گروهی پراکنده یکجا، ناخواسته و ناخود آگاه که بانیروئی برونی از جایگاهها و آرامگاههایشان به جائی دیگر برای کاری مهم و سخت گرد آیند، مانند حشر ساحران فرعونی (۲۳:۷۹) و سپاهیان همه گانی سلیمانی (۱۷:۲۷) و (۱۹:۳۸) و حشر رستاخیز، که بزرگترین و مهمترین حشر است.

در این میان "اول الحشر" گرد آمدن ناخواستهٔ کفاری است که برای نخستین بار بگونه‌ای خاص برای درگیری با مسلمانان یکجا گرد هم آمده بودند، اینان همان یهودیانی بودند که بانقض پیمان صلح با رسول الله ﷺ جمعی نیرومند تشکیل داده، تا مدینه را از تحت تصرف پیامبر ﷺ خارج سازند، ولی به خواست الهی بدون هیچگونه برخوردی از معرکه گریختند.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است خدا را (از تمامی نقصان‌ها) تنزیه کردند و اوست عزیز سنجیده کار. ﴿۱﴾

آیهٔ ۱ ـ این آیهٔ بیانگر بسیج عمومی کل آفریدگان از زمینیان و آسمانیان برای ثناگوئی حضرت اقدس آلهی است، چه به زبان حال تکوینی، و چه به زبان قال از روی شعور و ادراک، چنانکه در آیاتی مانند (۴۴:۱۷) به آن تصریح شده است.

در برخی آیات مانند آیهٔ مورد بحث «سَبَّح» که تعبیر از گذشته است، و در برخی دیگر «یُسبّح» که حال و آینده است آمده، و در جمع هر دو تسبیح مرادند، که آسمانیان و زمینیان ـ که کل آفریدگان جهانند ـ اینگونه تسبیح گوی آفریدگار عزیز حکیم‌اند، و در حقیقت باید گفت که این «سَبَّح» و آن «یُسبّح» اختصاصی به گذشته، حال یا آینده ندارند، بلکه از ویژگیهای زمانی منسلخ هستند و چنانکه "کان الله" در مانند علم، قدرت و حیات کینونتی فرازمانی است، این «سبّح» و «یسبّح» نیز گرچه مانند سماوات و ارض زمانی می‌باشند، لکن اختصاص به بعضی زمانها ندارند.

هُوَ ٱلَّذِیٓ أَخۡرَجَ ٱلَّذِینَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ مِن دِیَٰرِهِمۡ لِأَوَّلِ ٱلۡحَشۡرِ مَا ظَنَنتُمۡ أَن یَخۡرُجُواْ وَ ظَنُّوٓاْ أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمۡ حُصُونُهُم مِّنَ ٱللَّهِ فَأَتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِنۡ حَیۡثُ لَمۡ یَحۡتَسِبُواْ وَقَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ ٱلرُّعۡبَ یُخۡرِبُونَ بُیُوتَهُم بِأَیۡدِیهِمۡ وَ أَیۡدِی ٱلۡمُؤۡمِنِینَ فَٱعۡتَبِرُواْ یَٰٓأُوْلِی ٱلۡأَبۡصَٰرِ ﴿۲﴾ وَلَوۡلَآ أَن كَتَبَ ٱللَّهُ عَلَیۡهِمُ ٱلۡجَلَآءَ لَعَذَّبَهُمۡ فِی ٱلدُّنۡیَا وَ لَهُمۡ فِی ٱلۡأَخِرَةِ عَذَابُ ٱلنَّارِ ﴿۳﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ شَآقُّواْ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُۥ وَ مَن یُشَآقِّ ٱللَّهَ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِیدُ ٱلۡعِقَابِ ﴿۴﴾

اوست کسی که از میان اهل کتاب کسانی را که کافر شدند در نخستین جمع (از مدینه) بیرون راند (حال آنکه) گمان نمی‌کردید که بیرون روند، خودشان همواره گمان داشتند که دژهایشان آنان را از (عذاب) خدا باز دارنده است. پس خدا از جایی که هرگز گمان نمی‌کردند بر آنان (با قدرت ربوبیتش) درآمد، و در دل‌هایشان بیم افکند، در حالی که خودشان به دست‌های خودشان و دست‌های مؤمنان خانه‌های خود را ویران می‌کنند. پس ای صاحب‌نظران! عبرت گیرید. ﴿۲﴾ و اگر خدا جلای وطن را بر آنان مقرّر نکرده بود، همواره آنان را در دنیا عذاب می‌کرد، و در آخرت (هم) برایشان عذاب آتش است. ﴿۳﴾ این (دربه‌دری) بدین جهت بود که آنان همواره با خدا و پیامبرش جدایی کردند، و هر که با خدا جدایی کند همانا خدا سخت‌کیفر است. ﴿۴﴾

آیهٔ ۴ ـ اختصاص «الله» در "مَن یشاقّ الله" پس از جمع "الله و رسوله" بدین جهت است که مشاقّه با رسول‌الله ﷺ هم مشاقّه باالله است.

مَا قَطَعْتُم مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَآئِمَةً عَلَىٰٓ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ ٱللَّهِ وَ لِيُخْزِيَ ٱلْفَـٰسِقِينَ ﴿۵﴾ وَ مَآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنْهُمْ فَمَآ أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ لَـٰكِنَّ ٱللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُۥ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ وَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿۶﴾ مَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنْ أَهْلِ ٱلْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِى ٱلْقُرْبَىٰ وَ ٱلْيَتَـٰمَىٰ وَ ٱلْمَسَـٰكِينِ وَ ٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ كَىْ لَا يَكُونَ دُولَةًۢ بَيْنَ ٱلْأَغْنِيَآءِ مِنكُمْ وَ مَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَىٰكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا۟ وَ ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿۷﴾ لِلْفُقَرَآءِ ٱلْمُهَـٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخْرِجُوا۟ مِن دِيَـٰرِهِمْ وَ أَمْوَٰلِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَ رِضْوَٰنًا وَ يَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُۥٓ أُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّـٰدِقُونَ ﴿۸﴾

وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلْإِيمَـٰنَ مِن قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِى صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّآ أُوتُوا۟ وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِۦ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾ وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلْإِيمَـٰنِ وَلَا تَجْعَلْ فِى قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٠﴾

آنچه از نهال (خرما) بریدید، یا آنها را (دست نخورده) بر ریشه‌هایشان بر جای نهادید، به اذن خداست، و برای اینکه (خدا) نافرمانان را خوار گرداند. ﴿۵﴾ و آنچه را خدا از آنان (به رسم غنیمت) بر پیامبر خود برگردانید، شما (برای تصاحب آن) اسب یا سواری (دگری) بر آن نتاختید. ولی خدا فرستادگانش را بر هر که بخواهد چیره می‌گرداند. و خدا بر هر چیزی بسیار تواناست. ﴿۶﴾ آنچه خدا از (دارایی) ساکنان آن قریه‌ها بر پیامبرش برگردانید، از آنِ خدا و از آنِ پیامبرش و از آنِ خویشاوندان نزدیکتر(ش) و (برای) یتیمان و بینوایان و در راه مانده(گان) است، تا میان توانگرانتان (دست به دست) نگردد. و آنچه را فرستاده(ی او) برایتان آورد (هم) آن را بگیرید، و از آنچه شما را از آن بازداشت، باز ایستید. و از خدا پروا بدارید که خدا سخت‌کیفر است. ﴿۷﴾ (این غنایم، نخست) برای بینوایان از مهاجران است، که از دیارشان و اموالشان رانده شدند، در حالی‌که فضلی از خدا و خشنودی‌ای از او را می‌جویند، و خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند. ایشان (هم)اینان راستانند. ﴿۸﴾ و (نیز) کسانی که پیش از مهاجران در مدینه خانه(ی) امان و ایمان بر گرفتند (و) هر کس را سوی آنان کوچ کرده دوست می دارند، و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در سینه‌هایشان نیازی نمی‌یابند، و هر چند برای خودشان احتیاجی مبرم باشد، آنها را بر خودشان مقدّم می‌دارند. و هر کس از خسّت نفس خود مصون بمانَد، ایشان (هم) اینان (راست‌کاران و) رستگار کنندگانند. ﴿۹﴾ و (نیز) کسانی که بعد از آنان [:مهاجران و انصار] آمدند گویند: «پروردگارمان! برایمان و برای آن برادرانمان که

در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند بپوشان، و در دل‌هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند (هیچ گونه) کینه‌ای وامگذار. پروردگارمان! (به) راستی تو مهربانِ بسی رحمت‌گر بر ویژگانی.» ﴿۱۰﴾

آیات ۶ تا ۱۰ ـ در این آیات جریان «فیئ» مطرح است که کلاً عبارتست از دست آوردهای جنگی بدون برخورد و خونریزی که به برکت رسول الله ﷺ و عنایت ویژهٔ ربانی بدست آمده که طبعاً در اختصاص جنگجویان نیست.

بر حسب روایاتی چند میان سه طایفهٔ بنی نظیر، بنی قریضه، و بنی قینقاع با رسول الله ﷺ پیمانی مقرر بود، در این میان بنی نظیر مکارانه پیمانشان را شکستند، که موجب پیمان شکنی آن دو دستهٔ دیگر نیز شد، و رسول خدا ﷺ مأموریت یافت که همه‌گان را مورد هجوم قرار دهد (۵۹:۸) در اینجا اینان وعده دادند که بدون جنگ از جایگاهها و پایگاههاشان برون روند، ولی باز هم پیمان شکنی کردند (۵۹:۱۳) در آخر کار پس از چند بارهمکاری منافقان و کفار پیامبر گرامی ﷺ مأموریت یافت که آنها را از خانه‌هاشان برون سازد، که این جریان بدون خونریزی پایان یافت، و در "اوّل الحشر" نخستین گردهم‌آئیشان صورت گرفت، زیرا در گذشته قراردادهایی سرّی داشته‌اند.

اموالی که این فراریان بر جای نهادند «فیء» است، که وانهاده شده، و نتیجهٔ جنگ نیست، بلکه این تنها خداست که به احترام رسولش چنین کرد، و پیروزی بی زد و خورد را نصیب حضرتش فرمود، لذا باید کلاً به دستور آن حضرت به مصرف نیازمندیهای اسلامی و مسلمانان برسد.

"فللّه و للرّسول و..." نخست برای خداست که صَرف دعوت الی الله شود، و در حاشیه‌اش برای رسول‌الله که جهت تبلیغ و تحکیم رسالت اوست، سپس «ذی القربیٰ» که نزدیکترین مردم به رسول در رسالتش می‌باشند، یعنی جانشینان معصومش و استمرار دهندگان رسالتش، و این هر سه در زمان غیبت کبری باید در همین سه جهت مصرف گردند، «لله» برای معرفة الله و «للرسول» برای کل رسالتهای اصلی و فرعی رسول و "لذی القربی" هم به منظور تحکیم خلافت معصومانه‌اش که همان استمرار رسالت است، چنانکه در آیهٔ خمس هم اینگونه است، با این تفاوت

که اینجا «فیيء» مطرح است و آنجا خمس در آمدها.

این در مورد نیازها و کمبودهای کل مسلمانان از نظر عقیدتی و تکامل آن، سپس یتیمان، مسکینان و در راه ماندگان مطرحند، چنانکه در آیهٔ خمس هم چنان است، اینجا نیز مانند آیهٔ خمس هرگز قید سیادت درکار نیست، که جمع محلّی به لاٰم خود برای استغراق و شمولیت است.

واین "و الیتامی و..." نظر به بخش دوم مصرف «فیئ» دارد که نیاز اقتصادیست. با این اختلاف که بخش اول با تکرار «لـ» مقدم بر بخش دوم است که تنها یک مرتبه یاد شده است چنانکه در آیهٔ خمس نیز آمده.

آیات (۸) و (۹) نیز ناظر به همین تعمیم است، و هرگز اختصاصی درکار نیست که مثلاً سادات در این سه مرحلهٔ آخر دارای ویژگی خاصی باشند، بدین معنی که نیمی و یابیشتر و کمتر بر حَسَب نیاز معنوی در انحصار سه بخش نخست، و نیم دیگر منحصر به سادات باشد، که در نتیجه اینان بسیار ثرومندتر از دیگران گردند، چنانکه "کیلا یکون دولة بین الاغنیاء منکم" در آیهٔ (۷) بیانگر این عدم اختصاص است، وگوئی سایر مسلمانان بی نوا که اکثریت مطلق را دارند مسلمان نیستند که هرگز سهمی از «فیيء» نداشته باشند! و یا از خمس که بخش دومش مربوط به همین سه دسته یگونه‌ای مطلق است!

آری، اینجا موضوع هجرت از مکه که نصرت کنندگان دین خدایند، و پذیرای دیگر مهاجرانند، هم ایشانرا بر خودشان ترجیح می‌دهند، و آیندگانی که همسانشان می‌باشند برای ایشان ـ ترجیحی در «فیيء» است و آیا سادات چنانند که ویژگی خاصی در «فیيء» داشته باشند؟ هرگز، بلکه با دیگران برابرند که در باب خمس هم این برابری وجود دارد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ نَافَقُوا۟ يَقُولُونَ لِإِخْوَٰنِهِمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ لَـِٔنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَٱللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَٰذِبُونَ ﴿١١﴾ لَـِٔنْ أُخْرِجُوا۟ لَا يَخْرُجُونَ

مَعَهُمْ وَلَئِن قُوتِلُوا۟ لَا يَنصُرُونَهُمْ وَلَئِن نَّصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ ٱلْأَدْبَـٰرَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٢﴾ لَأَنتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِى صُدُورِهِم مِّنَ ٱللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ ﴿١٣﴾ لَا يُقَـٰتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِى قُرًى مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِن وَرَآءِ جُدُرٍۭ بَأْسُهُم بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ ﴿١٤﴾ كَمَثَلِ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا۟ وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٥﴾ كَمَثَلِ ٱلشَّيْطَـٰنِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَـٰنِ ٱكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّى بَرِىٓءٌ مِّنكَ إِنِّىٓ أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿١٦﴾

آیا به سوی کسانی که دورویی کردند ننگریستی (که) به برادرانشان از اهل کتاب - که کافر شدند - می‌گویند: «اگر همانا اخراج شدید، همواره با شما بی‌چون بیرون خواهیم آمد و درباره‌ی شما هرگز از کسی فرمان نخواهیم برد، و اگر کشتار شدید به‌راستی حتماً یاریتان خواهیم کرد.» و خدا گواهی می‌دهد که همانا آنان، بسی دروغگویند. ﴿۱۱﴾ به‌راستی اگر (یهودیان) اخراج شوند، آنان با ایشان بیرون نخواهند رفت، و اگر کشتار شدند، (منافقان) آنان را یاری نخواهند کرده، و اگر (هم) یاریشان کنند بی‌چون (در جنگ) بی‌امان پشت خواهند کرد (و) سپس یاری نمی‌شوند. ﴿۱۲﴾ شما بی‌گمان ـ در سینه‌هایشان بیش از (هراس) از خدا هراسناکید، چرا که آنان گروهی‌اند که دقت و بررسی نمی‌کنند. ﴿۱۳﴾ آنان، دسته‌جمعی - جز در قریه‌هایی که دارای استحکاماتی است، یا از پشت دیوارها - با شما کشتار نمی‌کنند. گرفتاریشان میان خودهاشان سخت است، آنان را متّحد می‌پنداری حال آنکه دل‌هایشان پراکنده است، زیرا آنان گروهی‌اند که درنمی‌یابند (: نمی‌فهمند) ﴿۱۴﴾ (درست) مانند کسانی‌که اخیراً (در واقعه‌ی بدر) سزای کار (بد) خود را چشیدند، وبرایشان عذابی دردناک است. ﴿۱۵﴾ همانند شیطان، چون به انسان گفت: «کافر شو!» پس چون کافر شد، گفت: «من همواره از تو بیزارم، زیرا من به‌راستی از خدا ـ پروردگار جهانیان ـ می‌ترسم.» ﴿۱۶﴾

آیهٔ ۱۶ ـ این «أکفر» شیطان نسبت به انسان خود باادله‌ای شیطانی است که با پیروی شیطان درونی نفس اماره، خواست شیطان برونی انجام می‌گردد، ولی پس از تحقق این خواست شیطانی خود او از این انسان کافر شده تبری جسته و می‌گوید: من محققاً از پروردگار جهانیان می‌ترسم، و در این دو جریان شیطان کفر و نفاق را به هم پیوسته، که نخست کفر تذلیل این انسان، و سپس این سخن پُر از نفاق که من همین من که تو را کافر کردم از خدای ترسانم، و درست است که شیطان به روز جزا در بلندگوی همگانی شیطانی‌اش اعتراف به ناشایستگی خود و پیروانش می‌کند (۱۴:۱۴) ولی در عالم تکلیف سیاستهایی گام بگام چه از روی کفر و چه از روی نفاق برای گمراه کردن مکلفان دارد.

فَكَانَ عَٰقِبَتَهُمَآ أَنَّهُمَا فِي ٱلنَّارِ خَٰلِدَيْنِ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَٰٓؤُاْ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٧﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾ وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ نَسُواْ ٱللَّهَ فَأَنسَىٰهُمْ أَنفُسَهُمْ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ ﴿١٩﴾ لَا يَسْتَوِيٓ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ وَأَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ ﴿٢٠﴾ لَوْ أَنزَلْنَا هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُۥ خَٰشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ ٱللَّهِ وَتِلْكَ ٱلْأَمْثَٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾

پس فرجامشان آن بود که هر دو بی‌گمان در آتش جاودانند، و این [بزرگ جزا] سزای ستمگران است. ﴿۱۷﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا بدارید، و هر کس باید بنگرد که برای فردایی از پیش چه فرستاده است، و (باز) از خدا پروا بدارید، خدا همواره به آنچه می‌کنید بسی آگاه است. ﴿۱۸﴾ و همانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا نیز آنان را از یاد خودهاشان ببرد (و) ایشان (هم)آنان نافرمانند. ﴿۱۹﴾ دوزخیان با بهشتیان یکسان نیستند. بهشتیان (هم)آنان

کامیابند. ﴿۲۰﴾ اگر این قرآن را بر کوهی فرو می‌فرستادیم، همواره آن (کوه) را از بیم خدا فروتن (و) از هم پاشیده می‌دیدی. و این مَثلها را برای مردمان می‌زنیم، شاید آنان بیندیشند. ﴿۲۱﴾

آیهٔ ۲۱ ـ این آیه نزول قرآن را ـ بر فرض محال ـ بر کوه مطرح کرده، که در صورت تکلیفش در این نزول آنچنان تنازل می‌کرد که از هراس بااحترامش نسبت به حضرت اقدس آلهی دگرگون و منفجر می‌شد، حال وای بر این انسان که بجای اینگونه خشوع و دلباختگی در برابر خدا همچنان عناد می‌ورزد، و دل سنگش بسیار سخت‌تر از کوه است، ولی دلهای راهیان بسوی خدا بسیار نرم است (۲۳:۳۹) آری، برخی کوههاهم ـ منهای نزول قرآن ـ از خشیت خدا منهدم می‌گردند (۷۴:۲).

هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِی لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ عَـٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَـٰدَةِ هُوَ ٱلرَّحْمَـٰنُ ٱلرَّحِيمُ ﴿۲۲﴾ هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِی لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْمَلِكُ ٱلْقُدُّوسُ ٱلسَّلَـٰمُ ٱلْمُؤْمِنُ ٱلْمُهَيْمِنُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْجَبَّارُ ٱلْمُتَكَبِّرُ سُبْحَـٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۲۳﴾ هُوَ ٱللَّهُ ٱلْخَـٰلِقُ ٱلْبَارِئُ ٱلْمُصَوِّرُ لَهُ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَا فِی ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿۲۴﴾

او خدایی است که جز او معبودی نیست؛ دانندهٔ پنهان و آشکار است؛ اوست رحمت‌گر بر آفریدگان﴿ ﴾ رحمت‌گر بر ویژگان. ﴿۲۲﴾ او خدایی است که به‌جز اومعبودی نیست (همان) فرمانروای دارای قداست و پاکی بسیار، امن‌دهندهٔ پناهندگان، نگهبانِ (آفریدگان)، عزیزِ، پیونددهندهٔ گسسته‌ها (و) متکبّر (به حقیقت کبریایی راستین). پاک است خدا از آنچه با او شریک می‌گردانند. ﴿۲۳﴾ اوست خدای خالق سازندهٔ صورتگر (که) بهترین نام‌ها از آن اوست. آنچه در آسمان‌ها و زمین است (جمله) برای او تسبیح می‌گویند، و او است عزیز حکیم. ﴿۲۴﴾

آیات ۲۲ تا ۲۴ ـ اینجا هر سه آیهٔ آخرین سورهٔ حشر محشری عظیم برپا کرده که

حدود بیست امتیاز الوهیت و ربانیت را برای حضرت اقدس آلهی تبیین کرده است، نخست از برای سه امتیاز اولین وحدت الوهیت مطرح است که بر همین مبنای وحدت علم غیب و شهادت که آگاهی به پیدا و نهان جهان است، و نیز رحمت رحمانی که در بارهٔ کل آفریدگان، و رحیمی که ویژهٔ کل ویژگان است مطرح گشته، سپس باتجدید کلمهٔ توحید امتیازات زیرین مورد بحث است:

«المَلِك» که بمعنای سلطهٔ مطلقهٔ ربانی است، و چون سلطه‌ها احیاناً برخلاف عدالت و فضیلت است، و یا میانگینی از این دو را داراست، اینجا لفظ «القدوس» بیانگر قداست نامحدود این مُلکْ جهانی ربانی است.

«السلام» این قداست صرفاً سلام و سلامتی برای خود حضرت حق ﷻ و دیگران است، خودش که هیچ نقصانی در ذات و صفات و افعالش راه ندارد، بلکه کمال مطلق و بی حدّ است، و نسبت به دیگران نیز ـ تماماً ـ خواهان سلامتی آسایش و سعادت است.

«المؤمن» تبیین کنندهٔ مثلث "الملك القدوس السلام" است، بدین معنی که پناه دهندهٔ کل آفریدگان در رحمت رحمانی و کل و پژگان در رحمت رحیمی است، زیرا مؤمن ـ که کلاً اسم فاعل متعدی از (أَمِنَ) است ـ یا مؤمن بالله‌است که بوسیلهٔ پناهندگی به خدا خود را در امن نهاده، و یا مؤمن مع رسول الله ﷺ است که این پناه‌گیری به خدا پیوند با معیت رسالت الهی است (۴۰:۱۱) و یا "آمن له" (۸۴:۱۰) و (۲۶:۹) که به سود کسی به خدا ایمان آوردن است، و یا هیچکدام که نه خود را شخصاً یا با دیگری، یا برای دیگری، بلکه تنها دیگران را در امان خود همچنان نگهبان است، این مؤمن چهارم از صفات ویژهٔ ربانی است.

«المهیمن» بیانگر سیطرهٔ کلی ربانی است، و «العزیز» چیره‌ای بسیار پسندیده است، و «الجبار» هم جبران کنندهٔ شکست‌ها، و «المتکبر» بیانگر کبریایی حقیقی حضرت اقدس آلهی ﷻ است.

«الملك» آیاتی همچون (۱۱۱:۱۷)، (۱۱۶:۲۳)، (۲۶:۳) و (۱۷:۵ و ۱۸) که به ترتیب و حدت در سلطهٔ ربانی و حقانیت مطلقهٔ او و جامعیتش را نسبت به تمامی مملوکهای جهان و اینکه بازگشت همگان بسوی اوست تثبیت فرموده است.

ترتیب این صفات بر مبنای ترتیب قرآنی است، مثلاً القدوس دنبالهٔ الملک آمده و در جای‌جای قرآن با عباراتی گوناگون در کل جهات قداست بیان شده است. و «السلام» که سلامتی در دعوتش (۲۵:۱۰) و هدایتش (۱۶:۵) و در آخرتش (۱۲۷:۶) و (۱۰:۱۰) که در جمع شایستهٔ تسلیم مطلق است (۱۱۲:۲) و(۸۳:۳) و سپس «المؤمن» نیز چنانکه گذشت در آیاتی چند مانند (۶۱:۶) باعباراتی گوناگون بازگو شده است، «المهیمن» که اضافه بر هِیْمَنهٔ ربانی هیمنهٔ قرآنی را نیز ثابت کرده (۲۸:۵) که بمعنای نگهبان و محیط مطلق است.

«العزیز» که عزّت در ذات، صفات و افعال و حکمت او (۲۲۰:۲) و در مغفرتش (۲:۶۷) و در کل (۸:۶۳) آمده است.

«الجبار» که ناپسندش در آیاتی در بُعد عصیان (۱۴:۱۹) و شقاوت (۳۲:۱۹) و عناد (۵۹:۱۱) و هجوم ظالمانه (۱۳۰:۲۶) است که اینگونه جبّاریتها ظالمانه و به معنی شکستن پیوندها وایجاد نابسامانی هاست، که «جبر» و اجبارکننده می‌باشد، ولی ـ جبار در خدا سامان بخشیدن به کل نابسانی‌ها و پیوند دادن کل شکستهاست که از «جابر» و جبران کننده است.

«متکبر» هم به معنای برزگی شایسته و بایسته است: (۹:۱۳) و (۶۲:۲۲) و این خود درست بر خلاف تکبر غیر خداست که کبریائی را به نا حق به خود بستن و نسبت به حق دیگران زورگویی کردن است.

خدا بر حَسَب آیاتی چند کبیر متعال است و این بزرگی و تعالی حق دارای دو بُعد است: ذاتی و غیری، که حق ﷻ پیش از کل آفرینش‌ها و پس از آنها دارای بزرگی ذاتی متعالی بوده و هست، و پس از آفرینش هم نمایانگر این بزرگی است که کل افعال ربانی نمودهایی از این بزرگی بی نهایت است، روی این اصل برای متکبر دو معناست: اول معنای بی معنای بزرگی به خود گرفتن چنانکه از صفات بسیار ناشایستهٔ مکلفانی است که باکمال حقارت و ناچیزی خود را بزرگ انگاشته و در برابر دیگران همچنان بزرگ‌نمایی می‌کنند.

دوم متکبر پر از معنا که خدای بزرگ چونانکه خود بزرگی بی نهایت است، در سخنان وافعالش نیز نمودهای این بزرگی بی‌نهایت موجود است، بنابراین لفظ

متکبر نسبت به خدا کبر گرفتن و بزرگ نمایی نیست، بلکه کِبَر و بـزرگی ذاتـی در ذات، صفات و افعالش می‌باشد.

در آخرین مرحله که مرحلهٔ پایانی گزارش امتیازات ربانی است، پس از "هو الله" خالق بارء مصوّر به میان آمده است، اینجا فقط جنبهٔ بیان اسماء وصـفاتی فـعلی است که نخست جهان را آفریده، سپس آنرا سامانی شایسته و بدون نقص بخشیده، و در آخر آنگونه که مقتضای حکمت ربانی است آنرا به تصویر کشیده، و بالاخره برای او بهترین نام‌هاست، و تمامی جهان آفرینش تسبیح گویان اویـند، و تـمامی حکمتها و عزّتها در انحصار اوست.

و این "لَهُ ٱلْأَسْمَاءُ الْحُسْنىٰ" نخست تمامی زیباترین اسمها را ـ اعم از لفظی، معنوی و عینی ـ منحصر به خود دانسته، که از جملهٔ آنها اسمائی است که در این سه آیه بازگو شده، و در آیاتی دیگر در جای‌جای قرآن اَسمائی به جز اسماء حُسنای آلهی که در قرآن بیان شده کلاً آنها را الحاد نامیده است.

سورهٔ ممتحنه

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّى وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَآءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِٱلْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُواْ بِمَا جَآءَكُم مِّنَ ٱلْحَقِّ يُخْرِجُونَ ٱلرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَن تُؤْمِنُواْ بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِن كُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَـٰدًا فِى سَبِيلِى وَٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِى تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِٱلْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَآ أَخْفَيْتُمْ وَمَآ أَعْلَنتُمْ وَمَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

هان ای کسانی که ایمان آوردید! دشمن من و دشمن خودتان را اولیا(ی خود) بر مگیرید، در حالی‌که سوی‌شان (اَسراری از مسلمانان را) با مودت می‌افکنید، حال آنکه بی‌گمان به آن حقیقت که برایتان آمده کافرند؛ پیامبر و شما را (از مکّه) بیرون می‌کنند، (چرا) که به خدا - پروردگارتان - ایمان می‌آورید. اگر برای جهاد در راه راهوار من و طلب خشنودی‌ام برون آمده‌اید (شما) پنهانی با آنان رابطه‌ی دوستی

برقرار می‌کنید، حال آنکه من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید داناترم، و هر که از شما چنین کند، همواره راه شیب دار (راهوار) را گم کرده است. ﴿۱﴾

آیهٔ ۱ ـ «باء» در «بالمودّة» اینجا برای سببّیت است، و نه تعدیه، زیرا «تُلْقُونَ» خود مفعول‌گیر است، و روی این اصل چنان می‌فهیم که القاء و افکندن چیزهایی بسوی دشمنان بر مبنای مودّت و دوستی حرام است، لکن ارتباطاتی دیگر که برمبنای مودّت نیست مانند تجارتها و معاملاتی دینوی بی‌اشکال است، مگر اینکه کمکی به استعمار باشد، ولی همین "تلقون بالمودة" از باب دعوت الی الله ـ در حدّ توان ـ واجب است.

إِن يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا۟ لَكُمْ أَعْدَآءً وَيَبْسُطُوٓا۟ إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوٓءِ وَوَدُّوا۟ لَوْ تَكْفُرُونَ ﴿۲﴾ لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَآ أَوْلَـٰدُكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۳﴾ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِىٓ إِبْرَٰهِيمَ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ إِذْ قَالُوا۟ لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءَٰٓؤُا۟ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ ٱلْعَدَٰوَةُ وَٱلْبَغْضَآءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا۟ بِاللَّهِ وَحْدَهُۥٓ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَآ أَمْلِكُ لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن شَىْءٍ رَّبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ ٱلْمَصِيرُ ﴿۴﴾

اگر بر شما با کاوش دست یابند، دشمنان شمایند. و سویتان به بدی دست‌هاشان وزبان‌هاشان را می‌گشایند، و دوست دارند (که ای) کاش کافر شوید. ﴿۲﴾ نه خویشانتان و نه فرزندانتان به شما هرگز سودی نمی‌رسانند. (خدا) روز رستاخیز میانتان جدایی می‌افکند، و خدا به آنچه انجام می‌دهید بسی بیناست. ﴿۳﴾ همواره برای شما در (قصّه‌ی رسالتی) ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکو بوده است؛

چون به قوم خود گفتند: «ما از شما و از آنچه مادون خدا می‌پرستید بیزاریم. به شما کفر ورزیدیم و میان ما و شما دشمنی و کینه‌ی همیشگی آشکار شد، تا تنها به خدا ایمان آورید.» جز (در این) سخن ابراهیم (که) به (نا)پدر(ی) خود (گفت:) «همانا به‌راستی برایت (از خدا) پوشش می‌خواهم، و از طرف خدا برایت هیچ چیزی در دست ندارم. پروردگارمان! بر تو توکل کردیم، و سوی تو - بارها - بازگشتیم، و فرجام (مان)تنها سوی توست.» ﴿۴﴾

آیهٔ ۴ ـ در این آیه ابراهیم و ابراهیمیان، چه در زمان حضرتش و چه پَس از آن، برای همگان بعنوان اسوه معرفی شده‌اند، باستثنای قصوری از ابراهیم، ونه تقصیر، که نادانسته و به‌گمان اینکه آزر در حال اندیشیدن در راه حق است برایش استغفارکرد.

این «**لکم**» چنانکه کلّ مسلمانان را در برَ دارد، تمامی مکلفان را نیز پس از ابراهیم شامل است، که آن حضرت باسایرمعصومان ابراهیمی برای کل مکلفان تاریخ اُسوه‌اند، که در توحید نمونهٔ تمامی موحدان تاریخ می‌باشند، اسوه‌اند در برائت از شرک و مشرکان، و در حقیقت توحید، گرچه این اسوه‌ها درجاتی دارند، که بالاترینیش حضرت اقدس خاتم پیمبرانﷺ می‌باشد، و اگر ابراهیم در اسوه بودنش قصوری داشت، پیامبرﷺ بدون هیچگونه قصوری است، چنانکه آیهٔ (۲۱:۳۳) براین حقیقت گواه است، و افزون بر این مطلق بودن اسوهٔ محمدیﷺ تاکیدی هم اضافه دارد که «لام» بر سَرِ «قد» می‌باشد که "**لَقَدْ كَانَ لَكُم فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**" (۲۱:۳۳).

وعدهٔ استغفار ابراهیم برای آزر بگمان این بوده که از "**واهجرنی ملیاً**" پس از رجمّنک» ـ باعلاقه‌ای که به هدایتش داشت ـ به این گمان رسید که گوئی او در راه است، در عین آنکه او سراسر بیراهه بود، که در همان حال هم مُرد، و ابراهیم هم چون باین حقیقت آگاه شد "**تَبَرَّءَ منه**" (۱۱۴:۹) از او تبری جست، که دیگر برایش استغفار نکرد. و در جریان دعایش بااسماعیلؑ در سازمان خانهٔ خدا "**ربنا اغفرلی و لوالدی**" (۴۱:۱۴) مطرح است که طبعاً والدش غیر آزر بوده، وگرنه هم عصمت ربانی و در حاشیه‌اش عصمت ابراهیمی خدشه دار است.

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَٱغْفِرْ لَنَا رَبَّنَآ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٥﴾ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا۟ ٱللَّهَ وَٱلْيَوْمَ ٱلْءَاخِرَ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِىُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿٦﴾

«پروردگارمان! ما را وسیله‌ی آزمایشی آتش‌بار برای کسانی که کفر ورزیدند مگردان، وبرایمان بپوشان که تو خود عزیز حکیمی.» ﴿۵﴾ بی‌گمان برایتان در (پیروی از) آنان به‌راستی سر مشقی نیکو بوده است؛ برای آنان که به خدا و روز بازپسین امید داشته‌اند. و هر کس روی برتابد خدا - (هم) او - بی‌نیاز ستوده است. ﴿۶﴾

آیهٔ ۶ ـ "لقد کان" در این آیه همانند "لقد کان" در سورهٔ احزاب در مورد پیامبر است، و این بدین مناسبت است که "قد کانت لکم" در آیهٔ چهارم پیش از "الاّقول ابراهیم" بود، و بدین معنی که ابراهیم و ابراهیمیان ـ باستثنای این خطای موضوعی استغفار برای آزر ـ مانند تاکید خاتم پیامبرانﷺ اسوه‌اند، وانگهی «لکم» در اینجا شامل مسلمانان و سایر مکلفان از زمان ابراهیم خلیلﷺ است، و «فیهم» در میان رُسُل ابراهیمی در بُعد أعلیٰ پیامبر خاتمﷺ را قطعاً در بر دارد.

عَسَى ٱللَّهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ ٱلَّذِينَ عَادَيْتُم مِّنْهُم مَّوَدَّةً وَٱللَّهُ قَدِيرٌ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٧﴾ لَّا يَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ لَمْ يُقَٰتِلُوكُمْ فِى ٱلدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوٓا۟ إِلَيْهِمْ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ ﴿٨﴾ إِنَّمَا يَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ قَٰتَلُوكُمْ فِى ٱلدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ وَظَٰهَرُوا۟ عَلَىٰٓ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٩﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِذَا جَآءَكُمُ ٱلْمُؤْمِنَٰتُ مُهَٰجِرَٰتٍ فَٱمْتَحِنُوهُنَّ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَٰنِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَٰتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى ٱلْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ

وَ ءَاتُوهُم مَّآ أَنفَقُواْ وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ لَا تُمْسِكُواْ بِعِصَمِ ٱلْكَوَافِرِ وَسْـَٔلُواْ مَآ أَنفَقْتُمْ وَلْيَسْـَٔلُواْ مَآ أَنفَقُواْ ذَٰلِكُمْ حُكْمُ ٱللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَ ٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۱۰﴾

شاید خدا میان شما و میان کسانی از آنان که (ایشان را) دشمن داشتید، دوستی‌ای برقرار کند، و خدا تواناست، و خدا پوشنده‌ای رحمت‌گر بر ویژگان است. ﴿۷﴾ خدا شما را از (دوستی با) کسانی که در دین با شما کشتار نکرده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، باز نمی‌دارد، که با آنان نیکی کنید، و با ایشان عدالت - و فراتر از آن - به ورزید. خدا بی‌گمان دادگران را دوست می‌دارد. ﴿۸﴾ تنها خدا شما را از دوستی با کسانی باز می‌دارد که در دین با شما کشتار کرده و شما را از خانه‌هایتان بیرون رانده، و در بیرون راندنتان با یکدیگر پشتیبانی کردند، و هر کس آنان را به سرپرستی و دوستی برگیرد، ایشان، (هم) اینان ستمگراند. ﴿۹﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! هنگامی که زنان باایمان به حال مهاجرت نزدتان آیند، آنان را بیازمایید؛ خدا به ایمان آنان داناتر (از دیگران) است. پس اگر آنان را باایمان دانستید، دیگر ایشان را سوی کافران باز نگردانید؛ نه آن زنان برایشان حلالند و نه آن مردان برای این زنان حلالند. و هر چه خرج (این زنان) کرده‌اند، به شوهرانشان باز پس دهید، و بر شما هیچ گناهی نیست که - در صورتی که مهرشان به را به آنان بدهید - با ایشان ازدواج کنید و عصمت‌های زنان کافر را (در زناشویی خود) بر مگیرید، و آنچه را شما (برای زنان کافر خود که به کفّار پناهنده شده‌اند) خرج کرده‌اید (از کافران) مطالبه کنید، و آنها هم باید آنچه را (برای زنان هجرت کرده) خرج کرده‌اند (از شما) مطالبه کنند. این حکم خداست (که) میان شما داوری می‌کند، و خدا بسی دانایی حکیم است. ﴿۱۰﴾

آیهٔ ۱۰ ـ علم به ایمان این زنان موضوع حرمت آنها برای شوهران کافرشان است، چه مشرک باشند یا کافرانی دیگر، که لفظ «کفار» هر غیر مسلمانی را در بر دارد، و در اینجا حرمت ازدواج زنان مسلمان با سایر کافران از او لویت قطعی برخورداراست، چنانکه تدوام زناشوئی مردان مسلمان باز نان کافر همیگونه بوده است و آغازش در

حرمت اولویت دارد، ولی این حرمت نخست با آیهٔ (۲۲۱:۲) در مورد مشرکان تخصیص یافته که: با زنان بت پرست ازدواج نکنید تا ایمان آورند، و ایمان پس از شرک اعم از ایمان اسلامی و ایمان کتابی است، و در آیهٔ (۵:۵) به حلّیت این ازدواج تصیرح شده که زنان پاک کتابی همچون زنان پاک مسلمان برای مردان مسلمان همواره حلالند.

البته ازدواج بازنان مسلمانی که شوهران کافر دارند خود حلالی اصلی است، که هرگز منافاتی باعده در زمینهٔ و جوبش ندارد، اینجا صرف کافر بودن شوهر یا کافر شدنش یا کافر ماندن او پس از اسلام زن کافی است که زن مسلمان بدون طلاق آزاد شود، زیرا کفر همسر در این صورت در حکم طلاق زن مسلمان است که در صورت زنده بودنش عدهٔ طلاق، و پس از مرگش نیز عدهٔ وفات ندارد، گرچه اصل عدّه برای قطع به خالی بودن رَحم زن واجب است.

وَ إِن فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَٰجِكُمْ إِلَى ٱلْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَـَٔاتُواْ ٱلَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَٰجُهُم مِّثْلَ مَآ أَنفَقُواْ وَ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِىٓ أَنتُم بِهِۦ مُؤْمِنُونَ ﴿۱۱﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِىُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلْمُؤْمِنَـٰتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشْرِكْنَ بِٱللَّهِ شَيْـًٔا وَ لَا يَسْرِقْنَ وَ لَا يَزْنِينَ وَ لَا يَقْتُلْنَ أَوْلَـٰدَهُنَّ وَ لَا يَأْتِينَ بِبُهْتَـٰنٍ يَفْتَرِينَهُۥ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِى مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَ ٱسْتَغْفِرْ لَهُنَّ ٱللَّهَ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَوَلَّوْاْ قَوْمًا غَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُواْ مِنَ ٱلْأَخِرَةِ كَمَا يَئِسَ ٱلْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَـٰبِ ٱلْقُبُورِ ﴿۱۳﴾

و اگر کسی از همسرانتان سوی کفّار رفت، پس پیگیری کردید، در نتیجه به کسانی که همسران‌شان (از دستشان) رفته‌اند، برابر آنچه خرج کرده‌اند باز پس دهید. و از آن خدایی که به او ایمان دارید بهراسید. ﴿۱۱﴾ هان ای پیامبربرجسته! هنگامی که زنان

باایمان نزد تو می آیند، در حالی که با تو بیعت می‌کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند، و دزدی نـنمایند، و زنـا نکـنند، و فـرزندان خـود را نکشـند، و (بـچه‌های حرام‌زاده‌ی) پیش دست و پای خود را با بهتان (و حیله) به شوهرانشان نبندند. و در (کار) معروف: پسندیده‌ی ایمانی، تو را نافرمانی نکنند، پس با آنان بیعت کن و از خدا برایشان پوشش بخواه (که) بی‌گمان خدا بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگان است. ﴿۱۲﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! مردمی را که خدا بر آنان خشم کـرده هرگز به دوستی و سرپرستی برنگیرید. آنان بی‌گمان از آخرت نومید شدند، همان گونه که کافران از صاحبان گورها نومید شدند. ﴿۱۳﴾

سورهٔ صف

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٢﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٣﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است برای خدا تسبیح: تنزیه کردند، و اوست عزیز حکیم. ﴿١﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! چرا چیزی می‌گویید که (آن را) انجام نمی‌دهید. ﴿٢﴾ بزرگ خشمی است نزد خدا که بگویید آنچه را انجام نمی‌دهید. ﴿٣﴾

آیات ۱ تا ۳ ـ این «سبح» نسبت به کل جهانیان افزون بر تسبیح کونی و وجودی، تسبیح عقلانی و شعوری را نیز در بردارد، چنانکه آیاتی مانند (۴۴:۱۷) بر این حقیقت گواهست.

زمینهٔ نزول آیات (۲ و ۳) کسانی بوده‌اند که همواره در انتظار امر به جنگ با کفار

بودند، ولی هنگامیکه مأمور به جنگ شدند گروهی از ایشان از آن تخلف کـردند (۷۸:۴ و ۸۱). ولی مورد نزول هرگز آیه را به خود تـخصیص نـمی‌دهد، و آیـه در دلالت همیشگی و شمولی خود همچنان مستقر است، که هر سخنی که در حد توان به آن عمل نشود از گناهان بزرگ و مورد غضب آلهی است، چه امر و نهی باشد که خود عامل یا تارک آنهانیست، مگر در موارد همکاری در فعل واجب و ترک حرام که در عین حالیکه خودشان آراسته نیستند با همکاری و هـمیاری در ایـن آراسـتگی کوشا باشند، و کاری را که یا تصمیم بر انجامش ندارند، و یا بـدترکـه بـر تـرکش مصمم‌اند «لم تفلون» تمامی فعل‌ها و فعالیت‌های برونی و درونی را در بر دارد، که حتی آنچه را نمی‌دانید یا باور ندارید هرگز نگوئید.

إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَـٰتِلُونَ فِى سَبِيلِهِۦ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَـٰنٌ مَّرْصُوصٌ ﴿٤﴾
وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِۦ يَـٰقَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِى وَقَد تَّعْلَمُونَ أَنِّى رَسُولُ ٱللَّهِ
إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوٓا۟ أَزَاغَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَـٰسِقِينَ ﴿٥﴾

خدا همواره کسانی را دوست دارد که در راه او صف کشیدگان - چنان که گویی بنایی ریخته شده از سُرب هستند - کشتار می‌کنند. ﴿۴﴾ و چون موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! چرا آزارم می‌دهید، با اینکه به‌درستی می‌دانید من به راستی فرستاده‌ی خدا سوی شما هستم؟» پس چـون (از حـق) بـرگشتند، خـدا (هـم) دل‌هـایشان را (همچنان از آن) برگردانید، و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی‌کند. ﴿۵﴾

آیهٔ ۵ ـ در این آیه آزار رسانی به حضرت موسی علیه‌السلام مطرح است که گروهی با آنکه به رسالت ربانی اش اعتراف داشتند او را می‌آزردند و این خود موجب انحراف است.

اینجا آزار رساندن به حضرت اقدس محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به طریق اولی مورد غـضب و لعـنت ربـانی است (۵۷:۳۳) و مـهمترین آزارش دوربـاش نسـبت بـه قـرآن است (۳۰:۲۵) که دورباش کلی نسبت به رسالت حضرتش می‌باشد، و بگونه‌ای مضاعف مقتضی غضب و لعنت مداوم ربانی است.

وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ يَـٰبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ إِنِّى رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيْكُم مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَىَّ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ وَ مُبَشِّرًۢا بِرَسُولٍ يَأْتِى مِنۢ بَعْدِى ٱسْمُهُۥٓ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلْبَيِّنَـٰتِ قَالُوا۟ هَـٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٦﴾

و چون عیسی پسر مریم گفت: «ای فرزندان اسراییل! من به‌راستی فرستاده‌ی خدا سوی شمایم، حال آنکه تورات را ـ که در برابر من است ـ تصدیق کننده‌ام، و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نامش احمد است بشارتگرم.» پس هنگامی‌که برایشان دلایلی روشن آورد، گفتند: «این سحری آشکارگر است.» ﴿۶﴾

آیهٔ ۶ ـ این آیه بیانگر بشارتی عیسوی علیه‌السلام نسبت به رسالت احمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله است، که «**احمد**» نام دوم حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است، و هر دو به یک معنی: بسیار پسندیده است.

در انجیل یوحنا (۱۶:۱۴، ۲۶:۱۵ و ۷:۱۶ـ۱۵) با کلمهٔ «پیرکلیتوس» به همان معنای بسیار پسندیده «احمد و محمد» آمده است. گرچه این کلمه پس از اسلام به «پاراکلیتوس» بمعنای تسلّی دهنده تحریف شده، ولی این آیات به خودی خود بیانگر این حقیقت است که مورد بشارت پیامبری است پس از حضرت مسیح علیه‌السلام که از او برزگتر و تکمیل کنندهٔ شریعت تورات و انجیل است.

چنانکه دکتر (کارلونیتو) استاد لغت یونانی «پیرکلیتوس» را به معنای احمد ترجمه کرده، تاکید می‌شود اضافهٔ (الف) برای تغییر دادن احمد به تسلی دهنده بوده است، در هر صورت این خود بشارت به آینده‌ای است که بر خلاف خاتمیت مسیح علیه‌السلام بوده، و چنانکه پیامبری پس از حضرتش در میان باشد، که هست، جُز حضرت اقدس محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست.

در انجیل یوحنا (۱۴:۳) از حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به (ایودکیا) تعبیر شده که اینهم به معنای بسیار پسندیده است، چنانکه عبد الاحد آشوری عراقی در کتاب انجیل و صلیب یاد کرده است، و کشیش اوسکان ارمنی هم آیهٔ دهم باب چهل و دوم کتاب

اشعیاء را همین گونه تفسیر کرده که نامش احمد است.[۱]

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعَىٰٓ إِلَى ٱلْإِسْلَٰمِ وَ ٱللَّهُ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿۷﴾ يُرِيدُونَ لِيُطْفِـُٔوا۟ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ وَ ٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ وَ لَوْ كَرِهَ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿۸﴾

و چه کسی ستمگرتر از آن (نا) کس است، که با وجود آنکه سوی تسلیم (در برابر خدا) فرا خوانده می‌شود، بر خدا دروغ می‌بندد؟ و خدا ستمگران را راه نمی‌نماید. ﴿۷﴾ می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هاشان (و سایر نمادها و نمودهاشان) خاموش کنند، حال آنکه خدا - گر چه کافران را بسی ناخوش آید - نور خود را کامل‌کننده است. ﴿۸﴾

آیهٔ ۸ ـ «افواه» که جمع (فوه) و دهان است، بمعنای وسیعش آشکارکردن جریاناتی بر ضد نور ربانی است، خواه این عمل با زبان باشد، یا قلم، با عمل و یا حتی سکوت، که کلاً فعالیتهای ظلمانی برای خاموش کردن نور الٰهی مراد است، و چون ساده‌ترین راهش زبان است، اینجا لغت «افواههم» آمده، و علت این که بجای زبان دهان آمده این است که با فوت و فن‌های گوناگون دشمنان می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند، در مقابل "و الله متمّ نوره" است بدین معنی که نور خدا بجای کاستی یافتن با این فوت و فن‌ها حالت تمام و اتمام از جانب الٰهی دارد، و در پاسخ اینکه مگر نور خدا ناقص بوده که خدا آن را تمام می‌کند، باید گفت: اینجا "متمّ نوره" است ونه "یتمّ نوره" بدین معنی که خدا نور هدایت خود را تمام و پابرجا و استوارکننده است، جُز آنکه دورانهای نور پاشی حقیقت ربانی در عین وحدت ریشه‌ای دوگانه دارد: نخست پیش از زمان دولت جهانی مهدوی (عج) و سپس زمان دولت آن حضرت که دورهٔ اتمام و اکمال و تحقق بخشیدن کلی نور حق در سراسر جهان تکلیف است، چون نور ربانی در پنج شریعت تکامل دارد و "متمّ نوره" نظر به تکامل

---

۱. ص ۲۱۹ تا ۲۲۹ ـ تا (و آله) بشارات عهدین.

نیز دارد، که اتمام پایانیش همان نور رسالت محمدی ﷺ است، بنابراین "متمّ نوره" شامل هر دو بعد ایجاد نور الهی و تکامل آن است.

هُوَ ٱلَّذِیٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَ دِینِ ٱلۡحَقِّ لِیُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّینِ كُلِّهِۦ وَ لَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ۝٩

اوست کسی که فرستاده‌ی خود را به تمامی هدایت و آیین راستای پابرجا روانه کرد، تا آن را بر هر چه دین است برتر گرداند؛ هر چند مشرکان را بسی ناخوش آید. ۹

آیهٔ ۹ ـ این آیه دین اسلام را "دین الحق" خوانده و نه تنها "دین حق" زیرا همهٔ ادیان الٰهی حق‌اند، ولی "دین الحق" حقی پا برجا و نسخ ناشدنی باکمال صددرصد است، زیرا شریعتهای پیش از اسلام به حساب ابدی نبودنشان چندان احکام ابدی نداشتند، وانگهی کل کتابهای آسمانی پیش از قرآن دچار تحریفاتی شده‌اند، لکن شریعت قرآنی چهرهٔ صددرصد تا بناک باقی و پایانی دین الهی است و: "لیظهره علی الدین کلّه" نشانگر غلبهٔ کلی ظاهری و باطنی شریعت اسلام برکل ادیان حق و باطل است، باطل که به جای خود، حتی شریعتهای دیگر هم تحت الشعاع شریعت قرآن خواهند بوده و هست و "ولوکره المشرکون" در اینجا و "وکفی بالله شهیداً" در (۷۹:۴)و (۲۸:۴۸)گواهی دوگانه است بر سلطهٔ جهانی توحیدی که در حکومت جهانشمول حضرت قائم ال محمد ﷺ خواهد بود.

یَٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُواْ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ تِجَـٰرَةٖ تُنجِیكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِیمٖ ۝١٠ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَ رَسُولِهِۦ وَ تُجَـٰهِدُونَ فِی سَبِیلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَ أَنفُسِكُمۡ ذَٰلِكُمۡ خَیۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ۝١١ یَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ وَ یُدۡخِلۡكُمۡ جَنَّـٰتٖ تَجۡرِی مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَـٰرُ وَ مَسَـٰكِنَ طَیِّبَةٗ فِی جَنَّـٰتِ عَدۡنٖ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِیمُ ۝١٢ وَ أُخۡرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصۡرٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَ فَتۡحٞ قَرِیبٞ وَ بَشِّرِ

ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! آیا شما را بر تجارتی راه نمایم (که) شما را از عذابی دردناک می‌رهاند؟ ﴿۱۰﴾ به خدا و فرستاده‌اش ایمان می‌آورید، و در راه خدا با اموالتان و جان‌هاتان جهاد می کنید. این (گذشت و فداکاری) ـ اگر می‌دانسته‌اید ـ برای شما خوب است؛ ﴿۱۱﴾ تا گناهان دنباله‌دارتان را برایتان بپوشاند، و شما را در باغ‌هایی که از زیر (درختان)شان نهرها روان است، و (در) سراهایی خوش در باغ‌های همیشگی در آورد. این (خود) کامیابی راحت (و) بزرگ است. ﴿۱۲﴾ و (رحمت) دیگری (که) آن را دوست دارید، یاری و پیروزی نزدیکی از جانب خداست، و مؤمنان را (بدان) بشارت ده. ﴿۱۳﴾

آیهٔ ۱۳ ـ این فتح قریب آغازش همان فتح مکه است، و پایانش فتح جهانی توسط دولت جهانی مهدوی (عج) است، که مراد از این «فتحٌ» فرد نیست بلکه جنس فتح می‌باشد، و از لحاظ اینکه هر آینده‌ای که حتمی باشد نزدیک است این فتح جهانی هم چون در آینده‌ای قطعی است نزدیک می‌باشد، چنانکه این لفظ قریب نسبت به قیامت هم یاد شده است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُوٓاْ أَنصَارَ ٱللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّـۧنَ مَنْ أَنصَارِىٓ إِلَى ٱللَّهِ قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ فَـَٔامَنَت طَّآئِفَةٌ مِّنۢ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ وَكَفَرَت طَّآئِفَةٌ فَأَيَّدْنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُواْ ظَـٰهِرِينَ ﴿١٤﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! یاران (دین) خدا باشید. همان گونه که عیسی پسر مریم به حواریان گفت: «یاران من سوی خدا چه کسانی‌اند؟» حواریان گفتند: «ما یاران خداییم.» پس گروهی از اسراییلیان ایمان آوردند و گروهی کافر شدند. پس کسانی را که ایمان آوردند علیه دشمنانشان تأیید کردیم، تا (بر آنان) چیره شدند. ﴿۱۴﴾

آیهٔ ۱۴ ـ در این آیه حواریان در پاسخ مسیح علیه‌السلام که فرمود: "**مَن انصاری الی الله**"، گفتند: "**نحن انصار الله**" که بازگوی همان "**انصاری الی الله**" است، چنانکه همکاری و همیاری اینان با آن حضرت در سلوک الی‌الله بوده است.

آیهٔ (۵۴:۳) برخی از همین حواریان را از مکاران بر شمرده، مانند یهودای اَسْخَرْیُوطی که حضرتش را به سی پارچه نقدینه فروخت، ولی خود بجای مسیح علیه‌السلام به‌دارآویخته شد، و برخی دیگر هم کفر ورزیدند، و مبتلا به بدترین عذاب شدند (۱۱۰:۱۵) که از جمله بوزینه یا خوک گشتند (۶۰:۵).

سورهٔ جمعه

این سوره به نام بهترین ایام هفته و مهمترین فرایض هفتگی نام یافته که در رکعت اول پس از حمد در نماز جمعه وارد است چنانکه سورهٔ حج به نام فریضهٔ عمری است.

بر حسب اخباری چند جمعه همان روزیست که خدا روح آدم را با جسمش جمع فرمود، و همسرش را نیز با او جمع کرد؛ و فرشتگان را بشکرانهٔ او برای خود به سجدهٔ شکر امر فرمود، و او همسرش را در بهشت آسمانی جای داد، و توبه‌اش را پذیرفت و بزمین فرود آورد.

در همین روز خدا آتش را بر حضرت ابراهیم سرد کرد، و او را به ذبح اسماعیل امر فرمود؛ و بلاها را از ایوب بدور داشت، و دعای یعقوب را دربارهٔ یوسف اجابت فرمود، و مریم باردار به حضرت مسیح علیه‌السلام گشت، و کار پیامبران و سایر معصومان علیهم‌السلام را فیصله داد، قیام عاشورای حضرت حسین علیه‌السلام در همین روز بود، و قیام جهان شمول حضرت مهدی (عج) و قیام قیامت هم همان روز خواهد بود.

استجابت دعاها در روز جمعه بیشتر، و ثواب طاعات زیادتر، و دفع بلاها برتر، و در کل از تمامی ایام هفته فضلیتش بیشتر است.

نماز جمعه از تمامی عبادتها پس از حج برتر و وجوبش بیشتر، و خود میعادگاه عمومی کل مسلمانان جهان است، که امورسیاسی و عبادی آنان مورد بررسی

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ ٱلْمَلِكِ ٱلْقُدُّوسِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ ﴿١﴾ هُوَ ٱلَّذِى بَعَثَ فِى ٱلْأُمِّيِّـۧنَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا۟ عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا۟ مِن قَبْلُ لَفِى ضَلَـٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٢﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، برای خدا تسبیح: تنزیه می کنند. تنها او پادشاهی بسیار مقدس (و) عزیز حکیم است. ﴿۱﴾ کسی که در میان مادرزادگان [:بی‌بهرگان از وحی] فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، حال آنکه آیات او را بر آنان می‌خواند، و پاکشان می‌گرداند، و کتاب و حکمت بدیشان تعلیم می‌دهد. و گرچه آنان همواره پیش از آن در (ژرفای) گمراهی آشکارگری بوده‌اند. ﴿۲﴾

آیهٔ ۲ ـ «أُمیین» در این آیه کل بی‌بهره‌گان از وحی قرآنیند که از مکه تا سراسر جهان تکلیف را در بر دارد، خود پیامبر هم بدین معنی و أصل درس نخواندنش امی بوده است، و استعمال امی در جهالت به کتاب وحی در مانند (۷۸:۲) و (۲۰:۳) آمده است.

امی یعنی مادرزاد که یا هیچگونه دانش بشری ندارد همچون رسول گرامی ﷺ (۱۱۱:۴) و یا از دانش وحی محروم است (۴۹:۱۱) و (۵۲:۴۲) و (۴۸:۲۹).

اینجا تزکیه مانند (۱۵۱:۲) و (۱۶۴:۳) و (۲:۶۲) پیش از تعلیم آمده، و در (۱۲۹:۲) پس از آن، که خود دلیل است بر تقدم شرفی تزکیه بر تعلیم، که اگر تزکیه بدون تعلیم ممکن بود تعلیم هم لازم نبود.

«أُمیین» اینجا همان مکلفان حاضر در این رسالتند که "آخرین منهم" شامل تمامی مکلفان دیگر در طول زمان و عرض مکان است.

وَ ءَاخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُواْ بِهِمْ وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٣﴾ ذَٰلِكَ فَضْلُ ٱللَّهِ
يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ وَ ٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٤﴾ مَثَلُ ٱلَّذِينَ حُمِّلُواْ ٱلتَّوْرَىٰةَ
ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ ٱلْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًۢا بِئْسَ مَثَلُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ
بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ وَ ٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿٥﴾

و (نیز) بر گروه‌هایی دیگر از ایشان هنگامی که در پی‌شان می‌آیند، و اوست عزیز حکیم. ﴿۳﴾ این (بزرگ فضیلت) فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می‌دهد، و خدا دارای فضل بسیاری است. ﴿۴﴾ مَثَل کسانی که به درستی (علم و عمل) تورات بر عهده‌ی آنان گذارده شد، سپس (با کوتاهی کردنشان) آن را بر دوش‌هاشان نگرفتند، هم‌چون مَثل خری است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد. وه چه زشت است نماد آن قومی که با آیات خدا (همان‌ها و خدا را) تکذیب کردند. و خدا ستمگران را راه نمی‌نماید. ﴿۵﴾

آیهٔ ۵ ـ کسانی راکه مکلف به تورات شدند، بویژه شرعمداران توراتی راکه بایستی بدنبال این رسالت بیانگر دعوت توراتی باشند، ولی هم اینان این بارگران را حمل نکردند، اینان را همچون خرانی نامیده که بارکتابهایی را به پشت دارند، ولی از آن پشت کرده‌اند، در این صورت مَثَل مسلمانان ـ و بویژه شرعمداران قرآنی که مکلف به قرآنند، ولی آنرا بدرستی نگرفته و نسبت به آن بی‌تفاوتند و حتی بر خلافش فتوا صادر می‌کنند ـ از آن شرعمداران یهودی بسی بدتر است.

قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ هَادُوٓاْ إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَآءُ لِلَّهِ مِن دُونِ ٱلنَّاسِ
فَتَمَنَّوُاْ ٱلْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿٦﴾ وَ لَا يَتَمَنَّوْنَهُۥٓ أَبَدًۢا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ
وَ ٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِالظَّـٰلِمِينَ ﴿٧﴾ قُلْ إِنَّ ٱلْمَوْتَ ٱلَّذِى تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُۥ
مُلَـٰقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَـٰلِمِ ٱلْغَيْبِ وَ ٱلشَّهَـٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ

تَعْمَلُونَ ﴿۸﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِىَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوْمِ ٱلْجُمُعَةِ فَاسْعَوْاْ إِلَىٰ ذِكْرِ ٱللَّهِ وَ ذَرُواْ ٱلْبَيْعَ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۹﴾ فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَانتَشِرُواْ فِى ٱلْأَرْضِ وَ ٱبْتَغُواْ مِن فَضْلِ ٱللَّهِ وَ ٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۰﴾ وَ إِذَا رَأَوْاْ تِجَـٰرَةً أَوْ لَهْوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَآئِمًا قُلْ مَا عِندَ ٱللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ ٱللَّهْوِ وَ مِنَ ٱلتِّجَـٰرَةِ وَ ٱللَّهُ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ﴿۱۱﴾

بگو: «ای کسانی که یهودی شده‌اید! اگر پنداشتید که (تنها) شما به‌راستی دوستان خدایید نه دیگر مردمان، اگر (از) راستان بوده‌اید، پس درخواست مرگ کنید.» (تا این دوستی ـ به زودی ـ ثمر بخش شود) ﴿۶﴾ و (اما) هرگز – به سبب آنچه از پیش با دست‌های (: نیروهای) خویش فرستاده‌اند – آرزوی مرگ نمی‌کنند. و خدا به (حال) ستمگران بسی داناست. ﴿۷﴾ بگو: «بی‌گمان مرگی که از آن می‌گریزید، بی‌امان همان گریبانگیرتان است؛ آنگاه سوی (خدای) دانای نهان و آشکار (جهان) برگردانیده خواهید شد؛ پس به آنچه – انجام می‌داده‌اید – به خوبی آگاهتان خواهد کرد.» ﴿۸﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! هنگامی که برای نماز از روز جمعه ندا(ی اذان) در داده شد، سوی یاد خدا بشتابید، و داد و ستد(تان) را واگذارید. اگر می‌دانسته‌اید همین برای شما خوب است. ﴿۹﴾ پس چون نماز گزارده شد، در (روی) زمین (و زمینه‌ی کارهاتان) پراکنده گردید، و از فضل خدا جویا شوید، و خدا را بسیار یاد کنید، شاید شما (خود و دیگران را) رستگار کنید. ﴿۱۰﴾ و هنگامی که دادوستد یا سرگرمی بازدارنده‌ی از خدا را ببینند، سوی آن پراکنده می‌شوند، و تو را در حالی که (در خطبه‌های نماز) ایستاده‌ای وا می‌نهند. بگو: «آنچه نزد خداست از لهو (حرام) و (حتی) از دادوستد (حلال) بهتر است، و خدا بهترین روزی‌دهندگان است.» ﴿۱۱﴾

آیات ۹ تا ۱۱ ـ در بیان وجوب ضروری نماز جمعه است که نخست مورد خطاب تمامی مؤمنان بجز معذوران است، که هم برپا داشتن آن و هم شرکت کردن در آن

با شرایطش بر هر دو دسته واجب است، و هرگز همچون سایر واجبات اسلامی اختصاص بزمانهای معصومان ندارد، حج که فریضه‌ای سخت‌تر از نماز جمعه است ابدی است تا چه رسد به نماز جمعه که هفتگی و بسی آسان‌تر است.

«نودی» که ندای برای این نماز در جمعه است همان اذان ظهر جمعه می‌باشد چنانکه آیهٔ (۵۸:۵) گواه است بر اینکه این ندا همان اذان می‌باشد، که خود کنایه از دخول وقت نماز است، و شتاب بسوی "ذکر الله" و نه تنها نماز، بیانگر این حقیقت است که پیش از نماز جمعه خطبه درکار است که همان آغازگر نماز جمعه و وقتش همان ظهر می‌باشد، و سپس پایان این حضور پایان نماز است.

"ذکر الله" که ذکر عمومی است، خود از ذکر نماز اعم است، و چنانکه اشاره شد هم بر نماز جمعه مقدم است و هم آغازش همان ظهر جمعه است، چنانکه "وترکوک قائماً" در آخرین آیه اشاره به وجوب قیامی است آغازین در فریضهٔ جمعه که همان قیام در خطبه‌های جمعه است.

تنها بپا داشتن نماز جمعه حضور مکلفان را واجب نمی‌کند، زیرا "اذا نودی" جز "اذا اقیمت" است، بلکه آغاز وقت ظهر جمعه امامان جمعه و مأمومان را جمعاً بحضور خوانده که همکاری در اقامهٔ نماز جمعه جمعی است، و چون بر حسب سنت قطعیه مکلفان بدون عذر از یک فرسنگی واجب است برای نماز جمعه کوچ کنند، که طبعاً در آن زمان ساعتی به طول می‌انجامیده، زمانی هم که برای تأخیر خطبهٔ جمعه مشروع است همان حدود یک ساعت است، مگر اینکه تمامی کوچ کنندگان در اول وقت حاضر باشند.

این ندای برای نماز از روز جمعه ندای خاصی نیست که منادیش نیز شخص خاصی مانند امام معصوم و یا شرعمداری باشد، بلکه همان ندای معمولی اذان است که این هم خود موضوعیتی برای وجوب نمازجمعه ندارد تنها بیانگر ورود وقت این فریضه است برای دو خطبه و دو رکعتش.

این سعی وکوشش کلی برای حضور امامان جمعه و مأمومانشان دو وجههٔ سلبی و ایجابی است. وجههٔ سلبیش "و ذروا البیع" است که بایستی ضرورتها و واجبات مادون راکنارگذاشت، و موانع آنرا بکلی از میان برد، و ایجابیش "فاسعوا الی ذکر الله"

است که در حد توان برای شرکت در آن کوشش شود.

در حاشیهٔ این آیات سه گانه در حدود دویست روایت آنرا بدون شرط حضور معصوم واجب شمرده، و اگر هم اینجا احیاناً لفظ امام در کار است مقصود همان امام جمعه است، و چنانچه نصی هم دربارهٔ شرط حضور معصوم می‌بود، بر خلاف اطلاق آیه و نص این روایات بود.

سورة منافقون

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

إِذَا جَآءَكَ ٱلْمُنَـٰفِقُونَ قَالُوا۟ نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّـهِ وَٱللَّـهُ يَـعْلَمُ إِنَّكَ
لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ لَكَـٰذِبُونَ ﴿١﴾ ٱتَّخَذُوٓا۟ أَيْمَـٰنَهُمْ جُـنَّةً
فَصَدُّوا۟ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ إِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿٢﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا۟
ثُمَّ كَفَرُوا۟ فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٣﴾ وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُـعْجِبُكَ
أَجْسَامُهُمْ وَإِن يَقُولُوا۟ تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُّسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ
صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ ٱلْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَـٰتَلَهُمُ ٱللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿٤﴾ وَإِذَا
قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا۟ يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ ٱللَّـهِ لَـوَّوْا۟ رُءُوسَهُـمْ وَرَأَيْـتَهُمْ
يَصُدُّونَ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ ﴿٥﴾ سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ
لَهُمْ لَن يَغْفِرَ ٱللَّهُ لَهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَـٰسِقِينَ ﴿٦﴾ هُمُ ٱلَّـذِينَ
يَقُولُونَ لَا تُنفِقُوا۟ عَلَىٰ مَنْ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ حَتَّىٰ يَنفَضُّوا۟ وَلِلَّهِ خَـزَآئِنُ

ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ لَـٰكِنَّ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٧﴾ يَقُولُونَ لَـئِن رَّجَعْنَآ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ ٱلْأَعَزُّ مِنْهَا ٱلْأَذَلَّ وَ لِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِۦ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَـٰكِنَّ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَٰلُكُمْ وَ لَآ أَوْلَـٰدُكُمْ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ وَ مَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَـٰسِرُونَ ﴿٩﴾ وَ أَنفِقُوا۟ مِن مَّا رَزَقْنَـٰكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِىَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَآ أَخَّرْتَنِىٓ إِلَىٰٓ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُن مِّنَ ٱلصَّـٰلِحِينَ ﴿١٠﴾ وَ لَن يُؤَخِّرَ ٱللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَآءَ أَجَلُهَا وَ ٱللَّهُ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

هنگامی که منافقان نزد تو آیند گویند: «گواهی می‌دهیم که تو همی به‌راستی پیامبر خدایی.» و خدا (هم) می‌داند که تو به‌راستی و درستی پیامبر او هستی، و خدا گواهی می‌دهد که مردم دورو بی‌گمان سخت دروغگویند. ﴿۱﴾ سوگندهای خود را (چون) سپری (برخود) بر گرفته، پس (مکلفان را) از راه خدا باز داشتند. به‌راستی که آنان چه بد می‌کرده‌اند. ﴿۲﴾ این بدین سبب است که آنان ایمان آورده، سپس کافر شدند، پس بر دل‌هایشان مُهر زده شد، در نتیجه(دیگر) نمی‌توانند بفهمند. ﴿۳﴾ و چون آنان را ببینی، هیکل‌هایشان تو را به شگفتی در می‌آورد، و چون سخن گویند به گفتارشان گوش فرا می‌داری. ایشان دشمن (حق)اند. پس از آنان بپرهیز. خدا با آنان کشتار کرده، کی و کجا به گزاف (از حق منحرف و کنده و) افکنده می‌شوند. ﴿۴﴾ و هنگامی که برایشان گفته شود: «بیایید تا پیامبر خدا برایتان پوشش بخواهد»، سرهای خود را بر می‌گردانند، و آنان را می‌بینی که متکبرانه (از راه خدا) باز می‌دارند. ﴿۵﴾ بر آنان یکسان است: چه برایشان پوشش بخواهی، یا برایشان پوشش نخواهی، خدا هرگز برایشان نخواهد پوشاند. خدا بی‌گمان فاسقان را راهنمایی نمی‌کند. ﴿۶﴾ آنان (همان)

کسانی‌اند که می‌گویند: «به کسانی که نزد پیامبر خدایند انفاق مکنید، تا (از گِردش) پراکنده شوند، حال آنکه تمامی گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین ازآن خداست، ولی منافقان در نمی‌یابند. ﴿۷﴾ گویند: «اگر به مدینه برگردیم همواره آنکه عزیزتر است، آن زبون‌تر را بی‌امان از آنجا بیرون خواهد راند.» حال آنکه عزت تنها برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است؛ لیکن (این) دورویان نمی‌دانند. ﴿۸﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! (زنهار که) اموالتان و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نگردانند، و هر کس چنان کند، پس هم‌آنان خودشان زیانکاراند. ﴿۹﴾ و از آنچه روزی شما گردانیدیم انفاق کنید، پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد. پس بگوید: «پروردگارم! چرا تا مدتی نزدیک (مرگِ) مرا به تأخیر نینداختی، تا به‌راستی تصدیق کنم، و از شایستگان باشم؟» ﴿۱۰﴾ و هر کس اجلش فرا رسد، هرگز خدا آن را به تأخیر نمی‌افکند. و خدا به آنچه می‌کنید بسی آگاه است. ﴿۱۱﴾

این تنها سوره‌ای است که بنام منافقون آمده و سپس سور کافرن، و در برابرشان دو سوره مؤمن و مؤمنون است، و در این میان سورهٔ مسلمون نداریم، زیرا هر که کافر و منافق نیست بالاخره دارای درجه‌ای از اسلام هست.

صدها آیه در سراسر قرآن با صراحت منافقان را رسواکرده که اکثرشان در سیزده سوره آمده‌اند بویژه در سوره بقره که در سیزده آیه نحوستشان تبیین گشته است.

از جمله نفاق‌های منافقان این است در جنگ احد از لشکر اسلام فاصله گرفته و به دشمنانشان پیوستند، و با یهودیان پیمانهایی بر ضد مسلمانان داشتند، مسجد ضرار را در مدینه پایگاه نفاق بر ضد اسلام قرار دادند، حدیث افک را در مدینه پراکنده ساختند، و بالاخره شهر مدینه را بر ضد رسول خدا و مؤمنان زیر و روکردند که در جمع خطرشان ازکفار رسمی بسی بیشتر بوده است.

کفار مکه هیچگونه داعی بر نفاق نداشتند، زیرا مسلمانان از نظر عدد و نیرو بسیارکمتر از آنان بودند، ولی در مدینه که تعداد و نیروی مسلمانان سیطره‌ای قوی بر شهر داشت و روز به روز هم افزون می‌گشت کفاری به چهرهٔ اسلام راه نفاق را پیش گرفتند تا هم از امن جانی و مالی اسلام بهره گیرند، و هم با ارتباط زیر زمینی با کفار از آنان بهره‌مند شوند و بر ضد اسلام قیام کنند.

نفاق درکل مخالفت بین ظاهر و باطن است، و نفاق رسمی در قرآن همان باطن کفر و ظاهر اسلام است، ولی نفاقهای دیگری هم هست که طبعاً محکوم به نفاق رسمی نیست مانند ریا که ظاهر عمل از مسلمان ربانی است ولی در باطن نشـان دادنی به دیگران است که این خود شرکی است پنهان.

روی این اصل همانگونه که ایمان و اسلام دارای درجاتی است نفاق نیز درکاتی است.

تمام آیات این سوره دربارهٔ رذالت‌هایی ازمنافقان است، مثلاً در ظاهر حضور رسول خدا ﷺ که می‌رسند می‌گویند ماگواهی به حقانیت رسالت تو می‌دهیم، ولی خداگواه است که اینها هرگزگواهی درونی بر این رسالت ندارند، زیرا این نابکاران پس از ایمان ظاهریشان به کفر بیشتر آلوده گشته و دلهاشان ازکافران دیگر سیاهتر گردیده است، در چهره و سخن و عمل ظاهریشان بسیار پسـندیده‌انـد حـتی تـو پیامبر ﷺ به سخنانشان گوش فرا می‌دهی، ولی از هر سر و صـدایـی تـرسانند، و می‌ترسند که بر علیه آنان باشد، لیکن عداوت آنها با اسلام بگونه‌ای است که "**هم العدو**" گویی تنها همینان دشمنان اسلامند زیرا خطرکافران از آنان بسی کمتر است.

استغفار تو درباره آنان و یا ترک آنان برابر است که هیچ اثری ندارد، و خدا هرگز آنان را نمی‌بخشاید، و بر حسب آیاتی چند مانند آیهٔ (۶:۶۳) هرگز استغفار از برای مشرکان جایز نیست، تا چه رسد به منافقان که از مشرکان بدترند.

در آیاتی چـند رسـول گـرامـی ﷺ مـنافقان را بـا تأیـید ربـانی از چـهره‌هاشان می‌شناسد، بویژه آن منافقانی که خطراتی مهم نسبت به مسلمانان دارند.

سورهٔ تغـابن

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ لَهُ ٱلْمُلْكُ وَ لَهُ ٱلْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

هر چه در آسمان‌ها و هر چه در زمین است برای خدا تسبیح گویند تنها او راست پادشاهی و او راست (همه‌ی) سپاس و (هم)او بر هر چیزی بسیار تواناست. ﴿۱﴾

آیهٔ ۱ ـ نخستین آیهٔ این سوره مانند آیاتی بسیار همچون آیهٔ (۴۴:۱۷) تمام آسمانها و زمین و آسمانیان و زمینیان را تسبیح‌گوی حضرت اقدس الٰهی ﷻ دانسته که این خود دلیل است بر شعور و ادراک کل کائنات که در جمع تمامی جهانیان با دو زبان خدا را همواره تسبیح گویانند، زبان حال و زبان قال، گرچه این هر دو برای آنان دارای مراتبی است.

هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنكُمْ كَافِرٌ وَ مِنكُم مُّؤْمِنٌ وَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢﴾

اوست کسی که شما را آفرید؛ پس برخی از شما (به هنگام تکلیف) کافرند، و برخی (درآن هنگام) مؤمنند، و خدا به آنچه می‌کنید بسی بیناست. ﴿۲﴾

آیهٔ ۲ ـ این آیه اصل آفرینش را مطرح کرده و سپس کفر و یا ایمان را در بعد تکلیف و اختیار نمودار کرده است.

خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ إِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ ﴿۳﴾ يَعْلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ وَ ٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿۴﴾ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُاْ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبْلُ فَذَاقُواْ وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۵﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُۥ كَانَت تَّأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَـٰتِ فَقَالُوٓاْ أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُواْ وَ تَوَلَّواْ وَّ ٱسْتَغْنَى ٱللَّهُ وَ ٱللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿۶﴾ زَعَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَن لَّن يُبْعَثُواْ قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۷﴾

آسمان‌ها و زمین را به تمامی حق آفرید، و شما را صورتگری نمود، و صورت‌هایتان را نیکو ساخت. و بازگشت (جهانیان) تنها سوی اوست. ﴿۳﴾ آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است می‌داند، و آنچه را که پنهان می‌کنید و آنچه را که آشکار می‌دارید (نیز) می‌داند. و خدا به (راز) ذاتی سینه‌ها(تان) بسی داناست. ﴿۴﴾ آیا خبر مهم کسانی که پیش از این کافر شدند – پس فرجام سخت بدکاریشان را چشیدند، حال آنکه عذاب پر دردی برای آنان است – به شما نرسیده است؟ ﴿۵﴾ این (بد فرجامی) از آن روست که بی‌گمان پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان می‌آورده‌اند، پس آنان می‌گفتند: «آیا بشرهایی ما را هدایت می‌کنند؟» پس کافر شدند و روی گردانیدند، و خدا (از آنان) بی‌نیازی کرد. و خدا بی‌نیازی ستوده است. ﴿۶﴾ کسانی که کافر شدند، پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد. بگو: «آری، سوگند به پروردگارم، همانا به‌راستی برانگیخته خواهید شد. سپس شما همواره به آنچه کرده‌اید بی‌امان خبری مهم داده

خواهید شد، و این تنها بر خدا آسان است.» ﴿۷﴾

آیهٔ ۷ ـ این «و ربی» ـ که در ظاهر قسمی است به ربوبیت ویژه پروردگارنسبت به رسول گرامی ﷺ در دو بعد برهانی است قاطع و روشن از برای حقانیت و لزوم رستاخیز، نخست آشکار بودن ربوبیت رسالتی پروردگار در شخص رسول که دانش، بینش و روشش ـ در عین جو جهالت بی‌تربیتی مجتمعش ـ به‌گونه‌ای ممتاز است که بجز ازطرف آفریدگار با عنایت ویژه‌اش میسور نیست، و این خود دلیلی است بر رسالت حضرتش و آیهٔ «یٰس» هم که "قالوا ربنا یعلم انا الیکم لمرسلون" گواهی بر این حقیقت است.

و از ابعاد سه‌گانهٔ رسالت جریان رستاخیز است، سپس در وجهی عمومی مقتضای اصل ربوبیت با این آفرینش وسیع و در عین حال با حال نشیب و فرازهای زندگی است، و در پی آنها ظلمها و عدلها که چندان پاسخگوئی در دنیا ندارد مقتضای حکمت این ربانیت پاداش بر مبنای عدل و فضیلت است در روز رستاخیز.

فَـَٔامِنُواْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِۦ وَ ٱلنُّورِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلْنَا وَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۸﴾

پس به خدا و پیامبر او و آن نوری (: قرآنی) که ما فرو فرستادیم ایمان آورید، و خدا به آنچه می‌کنید بسیار آگاه است. ﴿۸﴾

آیهٔ ۸ ـ اینجا قرآن بنام نور خوانده شده که بر پیامبرِ نور نازل‌گردیده که قرآن محمد و محمد قرآن نورٌ علی نور است، همین نورانیت قرآن دلیلی است منفصل به اضافهٔ بر نمادهای تربیت ربانی در حضرتش که این هر دو از طرف پروردگارند، اینک باید دید این قرآن که نور است آیا نوری ناقص است که با نور رسالت تکمیل پذیرد؟ جواب منفی است، زیرا قرآن که به عنوان نور ربانی وانمودگشته هر ظلمتی را می‌شکافد و دیگر خود نیازمند به نوری دیگر نیست، و آیا نور ذات ربانی نیازی به انوار آفریدگان دارد تا نور هدایت و شریعتش که بگونه‌ای مطلق در قرآن نمودار است نیازمند به نوری دیگر باشد؟ و آیا باز هم قرآن "ظنی الدلالة" است و حدیث قطعی «الدلالة»؟ که علم و بیان ربانی مادون بیان و علم گروهی از آفریدگان باشد،

این خود در نتیجه انکار ربانیت مطلقهٔ حق ﷻ است.

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ ٱلْجَمْعِ ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلتَّغَابُنِ وَمَن يُؤْمِنۢ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَـٰلِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّـَٔاتِهِۦ وَيُدْخِلْهُ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿٩﴾

هنگامی که شما را برای روز گردآوری (آخرت) گرد می‌آورد، آن (روز)، روز زیان‌باری و فریب‌خوردگی در میان شماست، و هر کس به خدا ایمان آورد و کاری شایسته کند، بدی‌هایش را از او بسترد، و او را در باغ‌هایی جاودانه (که) از زیر (درختان)شان نهرها روان است داخل کند. این است کامیابی بزرگ. ﴿۹﴾

آیهٔ ۹ ـ این آیه روز رستاخیز را روز تغابن خوانده، و این تغابن حسرت‌ها و اندوههای طرفینی است که برای جهنمیان بگونه‌ای مستمر خواهد بود، و چنانکه در دنیا با یکدیگر در گمراهی همراهی و همیاری داشته‌اند در نتیجه در آخرت نیز چنان هستند، و نیز تغابنی است بین خدا و کفار که اینها چنانکه در دنیا به گمان مغبون کردن خدا و رسالت ربانی در تخلفاتشان آزاد بوده‌اند، به روز رستاخیز این تغابن به عکس خواهد شد که خدا بگونه‌ای آشکار و عملی آنان را دچار حسرت‌ها و اندوه‌ها خواهد کرد، و نیز تغابن بین اخیار و اشرار است، چنانکه اشرار در عالم تکلیف همواره کوشا بوده‌اند که با مکرها و کلاه‌گذاری‌ها بر اخیار غلبه کنند، این جریان در رستاخیز به عکس خواهد شد که در نتیجه جهنمیان هم با یکدیگر تخاصم و اختلاف خواهند داشت (۴۶:۳۸) و هم با بهشتیان، اما چه سود برای اینان، و چه زیانی برای آنان خواهد بود؟!

وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَكَذَّبُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَآ أُو۟لَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلنَّارِ خَـٰلِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿١٠﴾ مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ وَمَن يُؤْمِنۢ بِاللَّهِ

يَهْدِ قَلْبَهُۥ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١﴾

و کسانی که کافر شدند و با آیاتمان (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند، آنان - جاودانه - همراهان آتشند. و چه بد سرانجامی است. ﴿۱۰﴾ هیچ مصیبتی جز به اذن خدا نرسید، و هر که به خدا ایمان آورد دلش را به راه آورد. و خدا به هر چیزی بسی داناست. ﴿۱۱﴾

آیهٔ ۱۱ ـ این آیه تمام مصیبت‌ها را به اذن الله خوانده و جای این پرسش است که آیا تمامی ظلمها و تعدیاتی که به اشخاص روا می‌گردد و یا ناخواسته و نادانسته صدماتی از طرف گروهی دیگر می‌رسد، اینها همه باذن الله است؟ پاسخ این است که کلاً هر زشت و زیبا و خیرو شری که به انسان می‌رسد جز با اذن خدا ممکن نیست، جز آنکه اذن خدا در خیرات سهم بیشتری را دارد ولکن در ناگواری‌ها کمتر است، بدین معنی که اگر ستمکاران با تمام کوششها و کاوشهایشان و با اختیار خودشان ستمهایی به خودهاشان و یا دیگرن روا می‌دارند، اگرچه نود و نه درصد در این جریانات اختیار داشته باشند در مرحلهٔ پایانی جز به اراده الّهی خواستهٔ آنها تحقق‌پذیر نیست، که این خود توحید افعالی است، و اگر خدا جلوی گناهانشان را دراینصورت بگیرد جبر است، و در صورت اذن و ارادهٔ او پس ازکل اختیارات و فعالیت‌های زشتشان این خود تحقق دادن اختیاراست، و معنای امر بین امرین هم همین است که نه جبر کلی است و نه تفویض کلی.

آری احیاناً بر مبنای حکمتی ویژهٔ ربانی جلو شری گرفته می‌شود مانند آتش ابراهیم که به ارادهٔ خدا سرد و سلامت گردید، البته گناه این آتش افروزان تحقق یافته ـ چون در حد توانشان چنان کردند ـ ولی حکمت ربانی در کار برد نداشتن آتش محقق گردیده است.

آیاتی چند نیز تمامی مصیبت‌ها را از دست‌آورهای خود مکلفان دانسته، مانند آیهٔ (۳۰:۴۲) ولی جای این پرسش است که درست است، بخشی از زیانهایی که به انسان‌هایی وارد می‌شود بر اثر تقصیرخودشان می‌باشد، ولکن کسانی که در راه خدا گام می‌نهند و در همین راه هم از طرف ستمکاران ستم می‌بینند، اینجا این

مصیبت‌ها هرگز مربوط به این ستم دیدگان نیست؟ پاسخ این است که «ایدیکم» دو بخش است، بخش خودی و بخش غیری، بخش خودی همان است که اشاره شد، و بخش غیری ستمهایی است که از همنوعانشان به آنها می‌رسد که «ایدیکم» هر دو را شامل است.

و در جمع چه این و چه آن همه و همه پیش از آفرینش انسان درکتاب علم ربانی مکتوب بوده است، چنانکه آیهٔ (۲۳۶:۵۷) بیانگر این حقیقت است.

وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا ٱلْبَلَٰغُ ٱلْمُبِينُ ﴿١٢﴾ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿١٣﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ مِنْ أَزْوَٰجِكُمْ وَأَوْلَٰدِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعْفُواْ وَتَصْفَحُواْ وَتَغْفِرُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٤﴾ إِنَّمَآ أَمْوَٰلُكُمْ وَأَوْلَٰدُكُمْ فِتْنَةٌ وَٱللَّهُ عِندَهُۥٓ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسْتَطَعْتُمْ وَٱسْمَعُواْ وَأَطِيعُواْ وَأَنفِقُواْ خَيْرًا لِّأَنفُسِكُمْ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿١٦﴾

و خدا را اطاعت کنید و پیامبر (او) را پیروی کنید. پس اگر روی بگردانید، بر (عهده‌ی) پیامبرمان، فقط پیام‌رسانیِ روشنگر است. ﴿۱۲﴾ خدا(ست که) جز او معبودی نیست. پس مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند. ﴿۱۳﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! بی‌گمان برخی از همسرانتان و فرزندانتان دشمنان شمایند. پس از آنان بر حذر باشید، و اگر ببخشایید و (از آنان) روی بگردانید و پوشش نهید (خوب است). به‌راستی خدا بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگان است. ﴿۱۴﴾ اموالتان و فرزندانتان تنها وسیله‌ی آزمایشی آتشینند، و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است. ﴿۱۵﴾ پس تا می‌توانید از خدا پروا بدارید، و بشنوید و فرمان ببرید، و آنچه را برایتان خیر است (در راه خدا) انفاق کنید، و کسانی که خسّت نفسان نگهبانی شود، همانان

رستگارکنندگانند. ﴿۱۶﴾

آیهٔ ۱۶ ـ اینجا "تقوی الله" به اندازهٔ توان مکلفان مورد امر است، و روی این اصل امر به حق تقوی در (۱۰۲:۳) بدین معنی نیست که آنگونه که شایستهٔ مقام حضرت اقدس آلهی ﷻ است نسبت به او بایستی تقوی داشته باشیم، زیرا تقوای مکلفان هر چه و از هرکه باشد محدود است، پس چگونه می‌توان حق تقوای خدای نامحدود را بجای آورد؟! روی این اصل مقصود از حق تقوی همان اندازه‌ای است که در توان مکلفان است و نه بیش از آن که محال است. آیاتی هم بیانگر این حقیقت است که خدا کسی را بالاتر از امکانش و یا آنچه را به او توان داده است تکلیف نمی‌کند (۷:۶۵).

و این توان تقوی هر دو توان فعلی و توان شأنی را در بر دارد که در هر دو بعد بایستی کوشا باشیم و اکتفای به توان فعلی نکنیم، بلکه تا آنجاکه در امکانمان است هم تقوی کنیم و هم بر توان تقوایمان بیافزائیم. روی این اصل تمام کوششها و جوششهای ما دراین راه ایجابی و تکاملی است که سلبش بکلی منفی می‌باشد، مثلاً اگر با اختیار خود خویشتن را در بعدی ازابعاد تقوی ناتوان کنیم، این بر خلاف حکم ربانی است، که در عباداتمان سستی ورزیم و یا احیاناً نیرویمان در انجام آنها کمترگردد و در نتیجه آنها را باکیفیت و یاکمیتی کمتر انجام دهیم، و یا ترکشان کنیم، روی این اصل در انجام کل واجبات و ترک کل محرمات بایستی همواره نیروی خود را نگهبان بوده و بگونه‌ای مداوم در راه تحقق تقوای بیشتر آنها را افزونتر و بسیج سازیم.

إِن تُقْرِضُواْ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَـٰعِفْهُ لَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ ٱللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ ﴿۱۷﴾ عَـٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَ ٱلشَّهَـٰدَةِ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿۱۸﴾

اگر خدا را وامی نیکو دهید، آن را برایتان افزون می‌گرداند، و برای شما (گناهانتان را) می‌پوشاند. و خدا بسی شکرگزار بسیار بردبار است. ﴿۱۷﴾ دانای نهان و آشکار و عزیز حکیم است. ﴿۱۸﴾

سورة طلاق

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا۟ ٱلْعِدَّةَ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنۢ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّآ أَن يَأْتِينَ بِفَـٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُۥ لَا تَدْرِى لَعَلَّ ٱللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا ﴿١﴾ فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا۟ ذَوَىْ عَدْلٍ مِّنكُمْ وَأَقِيمُوا۟ ٱلشَّهَـٰدَةَ لِلَّهِ ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِۦ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجْعَل لَّهُۥ مَخْرَجًا ﴿٢﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُۥٓ إِنَّ ٱللَّهَ بَـٰلِغُ أَمْرِهِۦ قَدْ جَعَلَ ٱللَّهُ لِكُلِّ شَىْءٍ قَدْرًا ﴿٣﴾ وَٱلَّـٰٓـِٔى يَئِسْنَ مِنَ ٱلْمَحِيضِ مِن نِّسَآئِكُمْ إِنِ ٱرْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَـٰثَةُ أَشْهُرٍ وَٱلَّـٰٓـِٔى لَمْ يَحِضْنَ وَأُو۟لَـٰتُ ٱلْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجْعَل لَّهُۥ مِنْ أَمْرِهِۦ يُسْرًا ﴿٤﴾ ذَٰلِكَ أَمْرُ

ٱللَّهِ أَنزَلَهُۥٓ إِلَيْكُمْ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّـَٔاتِهِۦ وَيُعْظِمْ لَهُۥٓ أَجْرًا ﴿٥﴾
أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنتُم مِّن وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَآرُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا۟
عَلَيْهِنَّ وَإِن كُنَّ أُو۟لَـٰتِ حَمْلٍ فَأَنفِقُوا۟ عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ
أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَـَٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا۟ بَيْنَكُم بِمَعْرُوفٍ وَإِن تَعَاسَرْتُمْ
فَسَتُرْضِعُ لَهُۥٓ أُخْرَىٰ ﴿٦﴾ لِيُنفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِۦ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ
رِزْقُهُۥ فَلْيُنفِقْ مِمَّآ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَآ ءَاتَىٰهَا
سَيَجْعَلُ ٱللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ﴿٧﴾ وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا
وَرُسُلِهِۦ فَحَاسَبْنَـٰهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَـٰهَا عَذَابًا نُّكْرًا ﴿٨﴾ فَذَاقَتْ
وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَـٰقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا ﴿٩﴾ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا
فَاتَّقُوا۟ ٱللَّهَ يَـٰٓأُو۟لِى ٱلْأَلْبَـٰبِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ قَدْ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا ﴿١٠﴾
رَّسُولًا يَتْلُوا۟ عَلَيْكُمْ ءَايَـٰتِ ٱللَّهِ مُبَيِّنَـٰتٍ لِّيُخْرِجَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟
ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ مِنَ ٱلظُّلُمَـٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ وَمَن يُؤْمِنۢ بِٱللَّهِ وَيَعْمَلْ
صَـٰلِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا قَدْ
أَحْسَنَ ٱللَّهُ لَهُۥ رِزْقًا ﴿١١﴾ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ سَبْعَ سَمَـٰوَٰتٍ وَمِنَ ٱلْأَرْضِ
مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ ٱلْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ ٱللَّهَ
قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَىْءٍ عِلْمًۢا ﴿١٢﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

هان ای پیامبر برجسته! چون زنان را طلاق می‌گویید، پس با (زمان‌بندی) عدّه‌ی آنان طلاقشان گویید، و حساب عدّه را نگه دارید. و خدا - پروردگارتان - را پروا بدارید.

آنان را از خانه‌هاشان بیرون مرانید، و آنها هم از خانه‌هاشان بیرون نروند، مگر آنکه مرتکب فحشایی آشکارگر گردند. و این است مرزبندی‌های الهی، و هر کس از مرزهای خدا پای فراتر نهد، بی‌امان به خودش ستم کرده. نمی‌دانی، شاید خدا پس از این چیزی (خوشایند) پدید آورد. ﴿۱﴾ پس هنگامی که عدّه‌ی آنان سر رسید به شایستگی (پیش از پایان آن) نگاهشان دارید، یا به شایستگی(پس از آن) از آنان جدا شوید، و دو مرد عادل را از میان خود (بر طلاق یا رجوع) گواه گیرید، و این گواهی را برای خدا به پا دارید. این است اندرزی که - به هر کس که به خدا و روز بازپسین ایمان می‌آورده - داده می‌شود. و هر کس از خدا پروا کند، خدا برای او راه بیرون‌شدنی (از گرفتاری‌ها) قرار می‌دهد، ﴿۲﴾ و از جایی که با کاوش حسابش را نمی‌کند، (خدا) روزیش می‌دهد. و هر کس بر خدا توکل کند، پس (هم) او برایش بس است. خدا کار و فرمانش را انجام دهنده است. به‌راستی خدا برای هر چیزی ارزش و اندازه‌ای قرار داده است. ﴿۳﴾ و آن زنان که از خون حیض (ماهانه) نومیدند، اگر شک دارید (که خون حیضی خواهند دید یا نه،) عدّه‌ی آنان سه ماه است، و دخترانی (هم) که هنوز خون حیض ندیده‌اند (در حالی‌که در سنِ خون دیدن‌اند نیز عدّه‌شان سه ماه است) و زنان باردار سرآمد (عده)شان این است که وضع حمل کنند. و هر کس از خدا پروا بدارد خدا برایش از کارش آسانی‌ای می‌نهد. ﴿۴﴾ این است فرمان خدا که آن را سویتان فرستاده است. و هر کس از خدا پروا بدارد، بدی‌های کوچکش را از او بزداید، و پاداشش را بزرگ گرداند. ﴿۵﴾ از آن‌گونه (مسکن) که (خود) سکونت داشتید - از موجودی و توانتان - آنان را سکنا دهید، و به آنان آسیب (و زیان) مرسانید، تا عرصه را بر ایشان تنگ کنید، و اگر باردارند نفقه‌شان را بدهید تا بارشان را فرونهند. پس اگر برای شما (فرزندانتان را) شیر دهند مزدشان را بدیشان بدهید، و (در این باره) به شایستگی میان خودتان مشورت کنید، و اگر کارتان (در این مورد) با هم به دشواری کشید، پس به زودی (زن) دیگری او را شیر خواهد داد. ﴿۶﴾ هر که دارای گشایش است باید از گشایشش هزینه کند، و هر که روزیش تنگ شده، باید از آنچه خدا به او داده هزینه کند. خدا هیچ کس را جز (به اندازه‌ی) آنچه به او داده است تکلیف نمی‌کند. خدا به زودی پس از دشواری آسانی می‌نهد. ﴿۷﴾ و چه

بسیار (از) گروه‌ها که از فرمان پروردگارشان و از پیامبرانش سرپیچیدند. پس از آنها حسابی سخت کشیدیم، و آنان را به عذابی بسیار (ناهنجار و) منکر دچار کردیم. ﴿۸﴾ پس کیفر زشت عمل خود را چشیدند، و پایان کارشان زیان بود. ﴿۹﴾ خدا برای آنان عذابی سخت آماده کرده است. پس ای خردمندان که ایمان آوردید! از خدا پروا بدارید. به‌راستی خدا سوی شما یادواره‌ای فرو فرستاده است: ﴿۱۰﴾ فرستاده‌ای که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می‌کند، تا کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته(ی ایمان) کردند از تاریکی‌ها سوی روشنایی بیرون برد، و هر کس به خدا بگرود و کار شایسته کند، او را در باغ‌هایی - سر در هم - که از زیر (درختان)شان نهرها روان است، در می‌آورد (که) جاودانه (برای) همیشه در آن (هم‌چنان) ماندنی هستند. بی‌گمان خدا روزی‌ای را برایش نیک آورده است. ﴿۱۱﴾ خدا کسی است که هفت آسمان را و همانند آنها (هفت) زمین را آفرید. فرمان (تکوین و تشریع خدا) در میان آنها به تدریج فرود می‌آید، تا بدانید که خدا به‌درستی بر هر چیزی بسیار تواناست، و به‌راستی علمش همواره هر چیزی را در بر گرفته است. ﴿۱۲﴾

در قرآن سورهٔ نکاح نداریم، ولی در برابرش سورهٔ طلاق داریم، زیرا نکاح امری است ایجابی و مورد رغبت جنسی و اجتماعی طرفین، ولی طلاق که جدایی است احیاناً بر مبانی ناشایستگی زندگی است که همچنان به زنان ستم‌هایی از طرف مردان یا به عکس انجام می‌گیرد، و چنانکه سورهٔ نساء که مقابلش سورهٔ رجال در کار نیست، بیانگر حقوق از دست رفته نسبت به زنان است، سورهٔ طلاق هم از نظر اسلامی همین گونه است، و چنانکه نکاح پیوند دو نفراست بگونه‌ای که گوئی فرد واحدی می‌شوند که کلاً وحدت می‌یابند، در طلاق هم شریعت اسلام احکامی مقرر داشته که تنها جدائی دو تن باشد و نه دو روح، بدین معنی که اگر به ضرورتی طرفینی یا از یک طرف جدائی حاصل گردد. این جدائی هرگز موجب دوری معنوی و بعد از اخوت اسلامی نباشد، در نتیجه طلاق حالت ویرانگری میان این دو تن و میان خاندان آنها ایجاد نکند، مثلاً در آیهٔ (۲۲۹:۲) چنان مقرر گشته که یا همسرانتان را به شایستگی نگهبان باشید، و یا به نیکی آزادشان سازید، و نیز در (۲۴۱:۲) آمده است که بر عهدهٔ پرهیزکاران است که افزون بر مهریهٔ همسرانشان

مالی در خور توانشان به آنان ببخشایند، و در (۲۲۶:۲) آنکه دست و دل باز است به اندازهٔ توانش، و آنکه تنگ نظر است به اندازهٔ نظرش بایستی این هدیه را با کمال محبت به همسرش بدهد، و به دلیل آیهٔ (۲۲۹:۲) هرگز حق ندارد که چیزی به منظور طلاق از همسرش بستاند، مگر اینکه بترسند که حقوق الٰهی در این میان ترک گردد، چنانکه در طلاق خلع و مبارات چنین است که در این صورت در این میان گناهی نیست که زن برای خلاصی خود چیزی از آنچه دریافت داشته به همسرش بپردازد، و در جمع در استمرار نکاح و یا در طلاق هرگز نبایستی از طرفین یا یک طرف زیان رسانی در کار باشد (۲۳۳:۲) و بالاخره طلاق هم مانند نکاح بایستی بر مبنای التیام و صفا و محبت در موارد شایسته‌اش محقق گردد، و چنانکه در (۲۳۷:۲) آمده در طلاق پیش از دخول نیمی از مهریهٔ مقرر بر عهدهٔ مرد است، ولی زن مأموریت دارد که آن را هم به همسرش ببخشاید، و در برابر این محبت مرد نیز مأموریت دارد که تمام مهریه را به او بپردازد، که هر چند طلاق موجب بغض و کینه است، ولی با این محبت‌های طرفینی بویژه محبت مردان که بایستی دو چندان بعنوان مهریه و بیشتر بعنوان هدیه بپردازند، از نظر شخصی و از نظر اجتماعی این تلخی طلاق را از کام همسران و دیگران بزداید.

اینجا «**لعدتهن**» بیانگر تعهدهای طرفین است برای عدهٔ طلاق، که باستثنای غیر مدخوله و نا بالغ و یائسه، و بالاخره زنانی که قطعاً باردار نیستند، همگان دارای عده می‌باشند که با احتمال بارداری سه طهارت و سه حیض، و با بارداریشان عدهٔ آنها تا وضع حمل است گرچه لحظه‌ای پس از طلاقشان باشد، و این خود افزون بر عدم عدهٔ نامبردگان دلیلی است قطعی بر اینکه عدهٔ طلاق تنها بر مبنای احتمال حمل است.

عرب جاهلیت پس از طلاق هرگز عده‌ای را برای زنان مقرر نمی‌داشته است، بلکه بارها و بارها به این زن تحت اسارت رجوع می‌کرده، که اینجا اسلام بدنبال شرایع گذشته عده‌ای را با شرایط و ویژگیهایش مقرر داشته که در این میان وصل و فصل همسران بر مبنای عدالت باشد.

بیرون کردنشان و یا بیرون رفتنشان بکلی از بیت زوجیت در مدت عده حرام

است، و در این مدت در صورت احتمال رجوعشان بشرط اصلاح این همسران بایستی طبق معمول خود را آراسته سازند، و بلکه بیش از پیش تا شاید رجوع تحقق یابد، جز در صورتیکه تخلفی که بیانگر ناسازگاری است انجام دهند که خود اخراجشان را تجویز و در نتیجه رجوع به آنان را تحریم می‌کند.

یائسه‌ها که هم زمان حیضشان بسر آمده و هم در نتیجه هرگز باردار نمی‌شوند هرگز عده‌ای ندارند، چنانکه زنان بالغه‌ای که هنوز حیض نشده‌اند و امکان بارداری هم ندارند چنانند، ولی یائسه‌های مشکوک سه ماه عده دارند، که بیشترین زمان سه طهر و سه حیض دیگر است.

اینجا هم بخوبی پیداست که اصولاً رعایت عدهٔ طلاق برای احتمال بارداری است که دربارهٔ زنانیکه حیض می‌شوند و آنان هم که حیض نمی‌شوند و احتمال عدم یاس دارند، برای هر دو بر مبنای احتمال حمل است و بس زیرا "**المطلقات یتربصن** ..." تقییدش در "**و لا یحل لهن**..." آشکار است، که اینان نخست زنانی مشکوک از نظر بارداری ـ و در آخر کار باردارند، اینجا "ثلاثة قروء" حکم عدهٔ نخستین، و در جای دیگر "**ان یضعن حملهن**" عده باردارن است.

عدهٔ طلاق هرگز بر مبنای احترام زوجیت نیست. زیرا احترام زن یائسه‌ای که مثلاً پنجاه سال با شما بوده و اکنون طلاقش میدهید بسی بیش از زن یک شبه یا چند شبه است که احتمال بارداری دارد.

وانگهی اگر عده بر مبنای احترام زوجیت باشد این احترام طرفینی است و شوهر همچون زن بایستی عده نگهدارد.

ما هرگز اشاره‌ای هم درکتاب و سنت نداریم که زن در صورت قطع به عدم حمل عدهٔ طلاق دارد، و شهرت و اجماع هم در این میان هرگزکار ساز نیست، روایاتی هم حکمت عدهٔ طلاق را احتمال حمل دانسته است که "**مثلها لا تحمل**" و "**انما العدة من الماء**" عدهٔ طلاق در انحصار وجود منی یا حمل است و بس.

آری این قاطعیت بایستی صد در صد واقعیت بدون هیچگونه تخلفی داشته باشد، که مانند بستن لولهٔ رحم و انجام واسطه که منی در رحم نریزد، و خوردن قرص مانع حمل و از این قبیل قطع‌ها به عدم بارداری کافی نیست، زیرا در این میان

حملهایی هم اتفاق افتاده است.

در جمع حقوق طرفین زناشوئی همچنان بر بنای عدالت و فضیلت استوار است، و اصولاً طلاق تنها در صورت عدم امکان تداوم زوجیت است که یا موجب عسر یا دست کم حرج می‌باشد، و یا مهمتر اینکه بر حسب نص قرآن ترس ترک حدودی الٰهی آنرا ایجاب می‌کندبرحسب نصوص اسلامی طلاق بدون لزوم حرام است که طلاق در صورتی نافذ که یا طرفین موافقت کنند، و یا استمرار زوجیت موجب ترک حدودی الٰهی گردد، و چاره‌ای هم درین میان نباشد.

در آیهٔ چهارم تقوی موجب رهایی از گرفتاریها و وفور روزی‌هاست که اهم آنها فرقان و جدا سازی حق از باطل است (۲۹:۸) آری بر مبنای این دو آیه هم روزی ناخودآگاه کلاً نصیب شخص با تقوی می‌گردد و هم معرفت حق از باطل برایش افزون می‌شود، و این هر دو پیش از مرگ و پس از مرگ را شامل است.

البته این بدین معنی نیست که تنها تقوی این پی‌آمد را دارد، که شخص متقی از هرگونه تلاش مادی و معنوی دست بردارد، بلکه تقوی موجب افزونی فرقان و رزق من حیث لا یحتسب است، و اگر مقتضای تقوی ترک کوشش برای معاش گردید این معاش در پرتو تقوی تضمین گشته چنانکه "**ویعلمکم الله**" هم پس از تقوی است و اینهم منافاتی با یادگیری معمولی علوم ربانی ندارد.

آخرین آیهٔ این سوره بگونه‌ای ویژه و بی‌نظیر زمین‌هایی را همانند آسمانها هفت عدد خوانده است، و آیا این همانندی تنها در عدد هفت است، یا طباق بودن را نیز در بردارد، که زمین‌ها نیز مانند آسمان‌ها طبقه طبقه بر فراز یکدیگرند، سپس این همانندی تنها در آسمان نخست است، یا اینکه در هر یک از آسمانها زمینی از این هفت عدد موجود است.

قدر مسلم اینجا مماثلت نخستین است و سپس دو احتمال دیگر که فعلاً هیچکدام هم قطعی نیست، گرچه طبقه‌های روی هم زمین ـ مانند آسمان ـ ظاهر است و بالاخره این حقیقت برای ما مجهول است که جایگاه زمینهای ششگانهٔ دیگر کجاست؟ اگر چه روایاتی چند احتمال سوم را تایید می‌کند، و آیهٔ (۱۲:۴۱) هم از نظر "**فقضاهن سبع سماوات**" زمین را بهمراه گاز آسمانی هفت بخش آسمان کرده مؤید

این احتمال است.

اینجا جای این پرسش است که چگونه در میان میلیاردها ستارگان تنها هفت عدد از آنها بنام زمین به عنوان مسکن کسانی معرفی شده است، در حالیکه آیه (۲۹:۴۲) جنبندگان و انسان را در کل آسمانها و زمین پراکنده دانسته است.

پاسخ اینست که این هفت منافاتی با اینهمه تعداد ستارگان ندارد، که شاید این هفت زمین در میان آنها مشابهت ویژه‌ای دارند و چنان‌که "یتنزل الامر بینهن" امر تکوین و تشریع را همواره در این میان نازل دانسته ولی این هم اختصاص نیست.

اینجا مقتضای همانندی هفت زمین، و سپس همانندی هفت آسمان میان همهٔ اینهاست، گر چه تکلیف ربانی شامل کل مکلفان در آنهاست، ولی با اختلافاتی که میان مادهٔ زمینی و مادهٔ آسمانی، و نیز شرایعشان احیاناً هست، این "یتنزل الامر بینهن" اقسام امر تکوین و تشریع را میانشان بخش کرده است.

ولی عمومیت دعوت قرآنی برای کل عالمیان و مکلفان مقتضی وحدت شریعت قرآنی است میان کل مکلفان زمینها و آسمانها.

روایت ابن‌عباس هم که در آسمانها و زمینهای دیگری نوحی است مانند نوح شما و ابراهیمی است همچون ابراهیم شما، و موسائی مانند موسای شما و عیسائی است مانند عیسای شما و محمدی است همچون محمد شما، شاید ناظر به همین معناست که زمین ما مرکز فرماندهی کل شریعتهای عالم است!.

سورهٔ تحـریم

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَ تَبْتَغِى مَرْضَاتَ أَزْوَٰجِكَ وَ ٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١﴾ قَدْ فَرَضَ ٱللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَـٰنِكُمْ وَ ٱللَّهُ مَوْلَـٰكُمْ وَ هُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٢﴾ وَ إِذْ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَٰجِهِۦ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِۦ وَ أَظْهَرَهُ ٱللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُۥ وَ أَعْرَضَ عَنۢ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِۦ قَالَتْ مَنْ أَنۢبَأَكَ هَـٰذَا قَالَ نَبَّأَنِىَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْخَبِيرُ ﴿٣﴾ إِن تَتُوبَآ إِلَى ٱللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَ إِن تَظَـٰهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوْلَـٰهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَـٰلِحُ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ ﴿٤﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

هان ای پیامبر برجسته! چرا آنچه را خدا برای تو حلال گردانیده (بر خود) حرام می‌کنی؟ حال آنکه خشنودی همسرانت را می‌طلبی. و خدا بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر

بر ویژگان است. ﴿۱﴾ خدا بی‌گمان برایتان باز کردن (این‌گونه) سوگندهایتان را اکیداً واجب کرده است. و خدا سرپرست شماست، و او بسیار دانای حکیم است. ﴿۲﴾ و چون (این) پیامبر برجسته با یکی از همسرانش سخنی گفت، همین که وی آن را به برخی از همسران (دیگر)ش (درین باره) گزارشی مهم داد، و خدا او را بر آن مطّلع گردانید، (حضرتش) بخشی از آن را اظهار کرد، و از بخشی (دیگر) اعراض نمود. پس چون همان را به آن زن خبری مهم داد، وی گفت: «چه کسی این خبر مهم را به تو داده؟» گفت: «مرا آن دانای آگاه (این‌گونه) خبر مهمی داده است.» ﴿۳﴾ اگر شما دو زن (: عاشیه و حفصه) سوی خدا بازگشت کنید (شایسته و بایسته است)زیرا (از جریانی علیه رسول گرامی) بی‌گمان دل‌هایتان انحراف پیدا کرده است، و اگر علیه او با یکدیگر تظاهر کنید، به‌راستی خدا خود سرپرست اوست، و (نیز) جبرییل و صالح مؤمنان و فرشتگان (هم) پس از این (ولایت ربانی) پشتیبان اویند. ﴿۴﴾

آیات ۱، ۲ و ۴ ـ رسول گرامی ماریه‌قبطیه را که کنیزکی بود که بعقد نکاح رسمی خود می‌آورد، تا سنت جاهلیت نابرابری کنیزان را با سایر زنان از میان بردارد، چنانکه تمامی ازدوجهای حضرتش بوحی ربانی و طبق مصالح اخلاقی و سیاسی اسلامی بوده است، و نه از روی صرف شهوتی افزون بر دیگران، که همسر اولش در بیست و پنج سالگی‌اش خدیجهٔ چهل ساله بود، که پیش از حضرتش دو شوهر دیده بود، چون او را برای کمک رسالت آینده‌اش از هر نظری مناسب می‌دید، وگرنه جمال و کمال حضرتش با دخترانی جوان و زیبا مناسب بود، و با مرگ خدیجه درمکه پس از هجرت حضرتش بمدینه با سوده دختر زمعه که نه جوان بود و نه زیبا ازدواج کرد، و این باحترام ایمان این زن و شوهر متوفایش بود که از نخستین مسلمانان بوده است، و بالاخره تمامی ازدواجهای حضرتش بر مبنای سیاستی اسلامی بوده که در جمع میان اعراب بوده که داماد تمامی قبایل مهم عرب گشت تا در اثراین پوستگی به رسالتش نزدیکتر شوند، و یا کمتر کارشکنی کنند بالاخره در تمامی ازدواجهای سیزده‌گانه‌اش تنها زن باکره‌اش عایشه بوده است و بس.

بالاخره ازدواج حضرتش با ماریهٔ قبطیه زنانی همچون عایشه و حفصه را برانگیخت که علیه حضرتش در مدینه غوغایی بپا کنند، و حضرتش برای حفظ

آبروی رسالت این حلال را با قسمی بر خود حرام کرد تا با تضمین آلهی قسمش را نقض فرمود، و به ماریه عودت نمود.

اینجا هرگز این تحریم رسالتی نبوده بلکه شخصی بوده است، که "یا ایهاالنبی"، و نه «الرسول»، گواه بر این حقیقت است که این تحریم عنوان رسالتی نداشته بلکه مربوط به شخص نبی بوده است.

"إن تتوبا الی الله" که بر حسب اتفاق شیعه و سنی مخاطبش عایشه و حفصه‌اند، این دو را اصل اولی این جنجال دانسته، گرچه بعضی دیگر از زنان حضرتش نیز سهمی از این جریان داشته‌اند، چنانکه ضمائر جمع زنان گواه بر آن است.

عَسَىٰ رَبُّهُۥٓ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُۥٓ أَزْوَٰجًا خَيْرًا مِّنكُنَّ مُسْلِمَٰتٍ
مُّؤْمِنَٰتٍ قَٰنِتَٰتٍ تَٰٓئِبَٰتٍ عَٰبِدَٰتٍ سَٰٓئِحَٰتٍ ثَيِّبَٰتٍ وَأَبْكَارًا ﴿٥﴾
يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ
وَٱلْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَٰٓئِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَّا يَعْصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمْ
وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٦﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَعْتَذِرُواْ ٱلْيَوْمَ إِنَّمَا
تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ تَوْبَةً
نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنكُمْ سَيِّـَٔاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِى
مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ يَوْمَ لَا يُخْزِى ٱللَّهُ ٱلنَّبِىَّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ نُورُهُمْ
يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَٰنِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَٱغْفِرْ لَنَآ إِنَّكَ
عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٨﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِىُّ جَٰهِدِ ٱلْكُفَّارَ وَٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱغْلُظْ
عَلَيْهِمْ وَمَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿٩﴾ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ
ٱمْرَأَتَ نُوحٍ وَٱمْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَٰلِحَيْنِ

فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا وَ قِيلَ ٱدْخُلَا ٱلنَّارَ مَعَ ٱلدَّٰخِلِينَ ﴿١٠﴾ وَ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلاً لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱمْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ٱبْنِ لِى عِندَكَ بَيْتًا فِى ٱلْجَنَّةِ وَ نَجِّنِى مِن فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِۦ وَ نَجِّنِى مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١١﴾ وَ مَرْيَمَ ٱبْنَتَ عِمْرَٰنَ ٱلَّتِىٓ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا وَ صَدَّقَتْ بِكَلِمَٰتِ رَبِّهَا وَ كُتُبِهِۦ وَ كَانَتْ مِنَ ٱلْقَٰنِتِينَ ﴿١٢﴾

اگر پیامبر، شما را طلاق گوید، امید است پروردگارش همسرانی بهتر از شما، مسلمان، مؤمن، فرمانبر، توبه کار، عابد، روزه‌دار، بیوه و دوشیزه را به او عوض دهد. ﴿۵﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! خودهاتان و کسانتان را از آتشی که سوختِ آن مردم وسنگ است نگه دارید. بر آن (آتش) فرشتگانی خشن (و) سختگیرند (که) از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی‌کنند، و آنچه را که مأمور می‌شوند انجام می‌دهند. ﴿۶﴾ هان ای کسانی که کافر شدید! امروز عذر نیاورید، تنها همان را که عمل می‌کرده‌اید کیفر می‌یابید. ﴿۷﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! سوی خدا بازگشتی بسیار ناصحانه کنید. امید است که پروردگارتان بدی‌هایتان را از شما بزداید، و شما را به باغ‌هایی که از زیر (درختان)شان نهرها روان است در آورد. روزی که خدا پیامبر برجسته(ی خود) و کسانی را که با او ایمان آورده بودند خوار نمی‌گرداند، نورشان از پیشاپیش آنان و سمت راستشان می‌شتابد، گویند: «پروردگارمان! نورمان را برایمان کامل گردان، و برایمان بپوشان، که تو بر هر چیزی بسیار توانایی.» ﴿۸﴾ هان ای پیامبر برجسته! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنان سخت بگیر. وپناه گاهشان جهنم است، و چه بد سرانجامی است. ﴿۹﴾ خدا برای کسانی که کافر شدند، زن نوح و زن لوط را مَثَلی آورده (که) هر دو تحت (نکاح) دو بنده‌ی شایسته از بندگان ما بودند. پس (اینان) به آنان خیانت کردند. و کاری از دست آن دو [: شوهرانشان] درباره‌ی آنان از (عذاب) خدا ساخته نبود. و (به آن دو زن) گفته شد: «با داخل شوندگان، در آتش داخل شوید.» ﴿۱۰﴾ و برای کسانی که ایمان

آورده‌اند، خدا همسر فرعون را مَثَل آورد، آن‌گاه که گفت: «پروردگارم! نزد خود در بهشت خانه‌ای (ویژه) برایم بساز، و مرا از فرعون و کردارش نجات ده، و مرا از دست گروه ستمگران برهان.» ﴿۱۱﴾ و مریم دخت عمران را، همان کسی که عورت خود را (پاک) نگاه داشت. پس در آن از روح ویژه‌مان (از میان آفریدگان) دمیدیم، و (وی) سخنان پروردگار خود و کتاب‌های او را تصدیق کرد، و از(عابدان و) خاضعان مخلص بود. ﴿۱۲﴾

آیات ۱۰ تا ۱۲ ـ در تبیین این حقیقت است که ارتباط زناشویی موجب سعادت و یا شقاوت زن یا شوهر نیست، چنانکه زنان نوح و لوط کافر بوده‌اند و با سایر کافران به جهنم رانده شدند، رسالت شوهرانشان نه تنها هرگز اثری در بخششی و یا تخفیف عذابشان نداشت، بلکه بر حسب آیاتی مانند (۳۳: ۳۰) عذابشان نیز مضاعف‌است.

برعکس زن فرعون که در جو فرعونی همچنان بر ایمانش پایدار بود، اجرش نیز مضاعف بوده است.

و مریم دختر عمران که بدون شوهر حامله شد که خدا در مجرای تناسلیش روح عیسی را با نطفهٔ مردانه دمید، که ضمیر مفرد مذکر «فیه» راجع به «فرجِها» است، و بالاخره این زن باکره بزرگترین مقام شایسته را در اثر تقوایش به دست آورد.

در جمع چنان می‌فهمیم که سعادت و شقاوت انسان هرگز در گرو سعادت و شقاوت بستگان او نیست، بلکه کاری است شخصی.

و نیز بقاء و ارتقاء ایمان در جو بی‌ایمانی، بویژه همسری پاداشش چندین برابر است.

سورهٔ مُلک

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

تَبَـٰرَكَ ٱلَّذِى بِيَدِهِ ٱلْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

به نام خدای رحمتگر بر آفریدگان، رحمتگر بر ویژگان

مبارک است کسی که فرمانروایی (جهان) تنها به دست اوست، و (هم) او بر هر چیزی بسی تواناست. ﴿١﴾

آیهٔ ۱ ـ "بیده الملک" ـ که سلطهٔ مطلقه را در انحصار حضرت اقدس ربانی ﷻ دانسته هم «تبارک» و کل برکات را در انحصار حضرتش می‌داند، که در خلق و امر خلقت (۵۴:۷) و امر تشریع (۱:۲۵) و در کل امور ربانی (۵۸:۴۳) منحصر به فرد است.

«ید» اینجا همان «ید» قیمومیت تکوین و تشریع است که به احدی واگذارش نمی‌کند، و شرکتش هم نمی‌دهد، و اگر سلطه‌ای بکسی دهد (۲۴۷:۲) تنها سلطهٔ فرعی و خلقی است و نه اصلی و خالقی، که حتی رسول گرامی را بهره‌ای از این ربوبیت نیست (۱۲۸:۳) بلکه تنها حضرت اقدس الٰهی پروردگار عرش بزرگ ربوبیت است (۱۱۶:۲۳).

و بالاخره حضرتش بر مبنای همین سلطه و ربوبیت مطلقه بر هر چیزی تواناست، البته چیزیکه امکان وجود داشته باشد، که متنمع ذاتی از لفظ و معنای چیز برون است ـ زیرا اگر مورد قدرت باشد متنمع ذاتی نیست ـ مانند اینکه خدا مانند خود را بیافریند. که در هر صورت آفریده است و نه آفریدگار.

"کل شئٍ" که مورد قدرت ربانی است یا چیزی است که هنوز آفریده نشده و مصلحتی در ایجادش هست، مانند مادهٔ نخستین جهان آفرینش که قدرت در اینجا بر ایجاد اوست بدون منبعی دیگر بجز ارادهٔ خالقیت، و یا موجود است که تغییر یافتن و یا نابودیش، تحت قدرت ربانی است، ولی محال ذاتی کلاً ناچیز است و اصلاً چیزی نیست که مورد قدرت باشد، و این به معنی ضعف قدرت نیست، بلکه بر مبنای محال بودن ذاتی اوست، که «شئ» هم اشاره به چیز است و نه چیزی که محال است، و اصولاً حتی تصور محال ذاتی هم محال می‌باشد، و به همین معنی هم محکوم به محال بودن است.

ما محالهای غیر ذاتی را که در بعد حکمت ربانی محال است تصور می‌کنیم، ولی کلاً از تصور محال ذاتی محرومیم، و حکم به محال بودش نیز از لحاظ محال بودن تصورش می‌باشد.

آری، محال ذاتی ذاتاً مورد قدرت نیست، ولی محال مصلحتی از نظر مصلحت، در عین امکان ذاتیش چون بر خلاف مصلحت ربانی است هیچگاه تحقق نمی‌یابد.

مثلاً در بعد محال ذاتی که آیا خدا می‌تواند دنیایی درون تخم‌مرغ نهد که نه دنیا کوچک شود و نه تخم‌مرغ بزرگ گردد؛ حضرت علی علیه‌السلام گاه پاسخ می‌دهند: که خدا هرگز عاجز نیست ولی مورد سئوال محال ذاتی است، که اگر دنیا از هیچ جهتی کوچک نشود و تخم‌مرغ هم از هیچ جهتی بزرگ نگردد این خود اجتماع دو نقیض و محال ذاتی است.

ولی در پاسخ شخص دیگر می‌فرماید: کی تواناتر از کسی است که حجم زمین را کوچک و وزن تخم‌مرغ را زیاد کند، که پاسخ نخست مربوط بصورتی است که هیچ چیز از هیچ یک بزرگ یا کوچک نشود، و دومی صورت دوم است.

ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلْمَوْتَ وَ ٱلْحَيَوٰةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْغَفُورُ ﴿۲﴾

کسی که مرگ و زندگی را آفرید، تا شما را بیازماید (که) کدامتان نیکوکارترید. و اوست عزیزی بسی پوشنده. ﴿۲﴾

آیهٔ ۲ ـ مرگ و زندگی زمینهٔ بلوا و امتحان است، این مرگ تنها مرگ پس از زندگی است، زیرا مرگ پیش از زندگی چیزی نیست بجز نبود زندگی که آن هم از مخلوقات نیست، ولی مرگ پس از زندگی امر ایجادی و مخلوق است، و درست است که مرگ پیش از زندگی بحساب آینده‌اش شئ است مانند مادهٔ نخستین جهان، ولی هنوز تبدیل به زندگی نشده با آنکه به این اعتبار شئ است ولی هنوز مخلوق نشده است.

جای این پرسش است که این مرگ پس از زندگی چرا اینجا و در (۴۴:۵۳) پیش از آن آمده است؟

پاسخ این است که بلوی و امتحان این مرگ بیش از بلوای زندگی است، همین اندازه که زندگان آگاهند که مرگ گریبانگیرشان خواهد شد خود موجب تنبه و تذکری در زندگیشان است که در این زندگی موقت هشیار باشند.

آری زندگی و مرگ توأمان خود همدست و همداستان پندآمیز و هشدار دهندهٔ انسانند، و اگر چه این انسان عقیده بحساب پس از مرگ هم نداشته باشد، دست کم احتمال عقلائی آنرا می‌دهد، و روی همین احتمال عاقلانه در افکار و کردارش مراقبت خواهد داشت، که همواره در عمل نیک و نیکترگوی سبقت برباید.

مرگ نخست در آیاتی مانند (۲۸:۲) از نظرگزارش حالاتی پیاپی یکدیگر آمده، و اینجا تبدیل این مرگ مورد امتنان ربانی است، چنانکه اصل خلقت ماده اولیه چنان است، و این مرگ مورد ابتلاء نیست، اگر هم هست از پیش مخلوق نیست، گرچه آفرینش جنین پ از روحش خود به یک معنی آفرینش مرگ است در آن، که اینجا این مرگ هم از موارد بلوی و تذکر است، ولی بسی کمرنگ و تذکرش هم کم است.

در هر صورت اگر همین مرگ هم نبود و یا دیر می‌انجامید هرگز زندگی برای انسان میسور نبود، و این خود از نعمتهای مرگ است، ولی اینجا منظور امتحان با

مرگ است و بس، چه مرگ پیشین باشد و چه مرگ پسین که با درجاتی هر دو بلوی و امتحانند، چنانکه زندگی پس از مرگ نخست در آیاتی مانند (۲۸:۲) مورد امتنان است.

ٱلَّذِى خَلَقَ سَبْعَ سَمَـٰوَٰتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَىٰ فِى خَلْقِ ٱلرَّحْمَـٰنِ مِن تَفَـٰوُتٍ فَارْجِعِ ٱلْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ ﴿٣﴾

کسی که هفت آسمان را، طبقاتی (روی هم) بیافرید. در آفرینش (خدای) رحمان هیچ‌گونه (تضاد و) تفاوتی نمی‌بینی. پس باز (هم) بنگر، آیا هیچ‌گونه سستی (در آن) می‌بینی؟ ﴿۳﴾

آیهٔ ۳ـ هرگونه تفاوت و تنافی را در میان کل آفریگان منتفی دانسته که با نظرات بصر و بصیرت عقلی و علمی این حقیقت روشن و روشنتر می‌گردد، و خود این برهانی بر وحدت سازمان دهندهٔ جهان است.

آری آفرینش کل آفریدگان بر مبنای وحدت و التیام است، بویژه انسان که سرآمد کائنات می‌باشد، برای رحمت وحدت آفریده شده است (۱۹:۱۱).

ثُمَّ ٱرْجِعِ ٱلْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ ٱلْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ ﴿٤﴾ وَلَقَدْ زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنْيَا بِمَصَـٰبِيحَ وَجَعَلْنَـٰهَا رُجُومًا لِّلشَّيَـٰطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ ٱلسَّعِيرِ ﴿٥﴾ وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿٦﴾ إِذَآ أُلْقُوا۟ فِيهَا سَمِعُوا۟ لَهَا شَهِيقًا وَهِىَ تَفُورُ ﴿٧﴾

سپس بار دیگر بنگر، تا دیده‌ات زبون و به حال درماندگی سویت بازگردد. ﴿۴﴾ و همانا ما نزدیکترین آسمان (به زمین) را همواره با چراغ‌هایی زینت دادیم و آنها را (مراکزی) برای سنگباران‌هایی برای شیطان‌ها نهادیم، و برایشان عذابی بسیار سوزان آماده کردیم. ﴿۵﴾ و برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند عذاب جهنم است، و

چه بد سرانجامی است. ﴿۶﴾ هنگامی که در آنجا افکنده شوند، از آن خروشی (خراش‌دار) می‌شنوند، در حالی که زبانه می‌کشد. ﴿۷﴾

آیهٔ ۷ ـ چراغهائی آسمانی را به عنوان نیزه‌هائی آتشین خوانده، که شیطانهای متجاوز به ملاء اعلی را هدف می‌گیرند (۳۷:۱۰)، (۱۸:۱۵) و پس از رسالت آخرین ممنوعیتی است که حتی برای رسل جنی پیشین هم این وزارت دفاع آمادهٔ بمباران آنهاست (۹۸:۷۲) که این چراغهای آسمانی افزون بر روشن کردن فضای آسمان مراکز سلاحهای آتشین علیه متجاوزان آسمانی هستند.

درگذشته شیاطین جن، و اکنون هم کل جنیان حتی رسولانشان که با ختم وحی وحی و رسالتشان پایان یافته است، توأمان از شنیدن اسرار وحی ممنوع بوده و هستند.

تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ ٱلْغَيْظِ كُلَّمَآ أُلْقِىَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَآ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ﴿۸﴾ قَالُوا۟ بَلَىٰ قَدْ جَآءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ مِن شَىْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِى ضَلَـٰلٍ كَبِيرٍ ﴿۹﴾ وَ قَالُوا۟ لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِىٓ أَصْحَـٰبِ ٱلسَّعِيرِ ﴿۱۰﴾

نزدیک است از خشم شکافته شود. هر بار گروهی در آن افکنده شوند، نگهبانان آن از ایشان پرسند: «مگر شما را هشداردهنده‌ای نیامد؟» ﴿۸﴾ گفتند: «چرا، بی‌گمان هشداردهنده‌ای سویمان آمد، پس تکذیب(ش) کردیم و گفتیم خدا چیزی فرو نفرستاده است؛ شما جز در گمراهی بزرگی نیستید.» ﴿۹﴾ و گفتند: «اگر شنیده بودیم، یا خردورزی می‌کردیم، در (میان) دوزخیان نبودیم.» ﴿۱۰﴾

آیهٔ ۱۰ ـ شنوائی و تعقل را از موانع عذاب دانسته که اولی عامل دریافت برونی است: شیندن حقایق، و دومی عامل دریافت برونی اندیشهٔ درست است، که این دو عامل پایاپای یکدیگر موجب سعادت انسانند، و اینجا شنیدن کل دریافتهای برونی را از دیدن و ... در بر دارد که خود مهمترین عوامل دریافت برونی است.

فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقًا لِّأَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿١١﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿١٢﴾ وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١٣﴾ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١٤﴾

پس به گناه خود اعتراف کردند. پس برای همراهان آتش بسیار فروزان فروپاشی (و نابسامانی مقرر) است. ﴿۱۱﴾ بی‌گمان کسانی که از پروردگارشان در نهان با احترام می‌هراسند، برایشان همواره پوششی و پاداشی بزرگ است. ﴿۱۲﴾ و سخنتان را (چه) پنهان بدارید، یا آشکارش نمایید، خدا همواره به (راز) ذاتی سینه‌هاتان بسی آگاه است. ﴿۱۳﴾ آیا کسی که (جهان را) آفریده است نمی‌داند؟ در حالی که او بس باریک‌بینِ آگاه است. ﴿۱۴﴾

آیهٔ ۱۴ ـ علم را با آفرینش توأمان دانسته که خود آفرینش دلیلی روشن بر علم آفریدگار است، ماده و مادی بی‌علم آفریدگار نیست که جهل بوجود آورندهٔ نظم و علم نیست. و انسان که اشرف موجوداتست هرگز خالق نیست، تا چه رسد به سایر آفریدگان مانند جماد و نبات و حیوان!

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ ﴿١٥﴾

اوست کسی که زمین را (همچون حیوانی راهوار) برای شما رام گردانید. پس در فراخناهای آن رهسپار شوید، و از روزیش (:خدا) بخورید. و رستاخیز تنها سوی اوست. ﴿۱۵﴾

آیهٔ ۱۵ ـ از براهین روشن بر حرکت زمین است زیرا ذلول حیوانی است که پس از حرکات ناهموارش رام و راهوار گشته، و آیات «قرار» (۶۴:۴۹) و مهد (۵۳:۲۰) و مهاد (۶:۷۸) و «کفات» (۲۵:۷۷) و بالاخره آیهٔ «راجفة» (۱۴:۷۳) در جمع زمین را جنبنده‌ای راهوار معرفی کرده‌اند، و پیشرفت علم زمین‌شناسی هم تا اندازه‌ای از

چهرهٔ پنهان این حقیقت پرده برگرفته است.

آیهٔ مورد بحث که زمین را با حرکاتش حیوانی بسی رام و راهوار خوانده، شانه‌هایش را جولانگاه انسانها دانسته که همان جاهایی از این کیهان پیماست و پذیرای سکونت و پیمودن است.

ءَأَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَآءِ أَن يَخْسِفَ بِكُمُ ٱلْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ ﴿١٦﴾ أَمْ أَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَآءِ أَن يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ ﴿١٧﴾

آیا از آن کس که در آسمان (قدرت و علم و عدالت) است، ایمن شدید (از این) که شما را در زمین فرو برد؟ پس زمین (در آن هنگامه) ناگهان روان گردد. ﴿۱۶﴾ یا از آن کسی که در آسمان است ایمن شدید، که بر شما (تندبادی با) سنگریزه‌ای فرو فرستد؟ پس به زودی خواهید دانست که بیم‌دهنده‌ی (از سوی) من چگونه است! ﴿۱۷﴾

آیات ۱۶ و ۱۷ "من فی‌السماء" را آسیب‌رسانانی برای مستحقان عذاب خوانده، که در صورت ظرف بودن «فی» فرشتگان کارگزار ربانیند، ولی در غیر این صورت موقعیت بالا و بلند همان خداست، و جمع میان ایندو اصل و فرع بهتر است.

در هر صورت خدا خود در آسمان نیست، بلکه الوهیتش در سراسر جهان از زمین و آسمان حکمفرماست (۸۴:۴۳).

وَلَقَدْ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿١٨﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا۟ إِلَى ٱلطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَٰٓفَّٰتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا ٱلرَّحْمَٰنُ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَىْءٍۭ بَصِيرٌ ﴿١٩﴾ أَمَّنْ هَٰذَا ٱلَّذِى هُوَ جُندٌ لَّكُمْ يَنصُرُكُم مِّن دُونِ ٱلرَّحْمَٰنِ إِنِ ٱلْكَٰفِرُونَ إِلَّا فِى غُرُورٍ ﴿٢٠﴾ أَمَّنْ هَٰذَا ٱلَّذِى يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُۥ بَل لَّجُّوا۟ فِى عُتُوٍّ وَنُفُورٍ ﴿٢١﴾ أَفَمَن يَمْشِى مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِۦٓ أَهْدَىٰٓ أَمَّن يَمْشِى سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٢٢﴾ قُلْ هُوَ ٱلَّذِىٓ أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ

وَٱلْأَبْصَـٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ قَلِيلاً مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٢٣﴾ قُلْ هُوَ ٱلَّـذِى ذَرَأَكُـمْ فِى ٱلْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾ وَيَـقُولُونَ مَـتَىٰ هَـٰـذَا ٱلْـوَعْدُ إِن كُـنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿٢٥﴾ قُلْ إِنَّمَا ٱلْعِلْمُ عِندَ ٱللَّهِ وَإِنَّمَآ أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٦﴾ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيٓـَٔتْ وُجُوهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَقِيلَ هَـٰـذَا ٱلَّذِى كُنتُم بِهِۦ تَدَّعُونَ ﴿٢٧﴾ قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِىَ ٱللَّهُ وَمَن مَّعِىَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَن يُجِيرُ ٱلْكَـٰفِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢٨﴾ قُلْ هُوَ ٱلرَّحْمَـٰنُ ءَامَنَّا بِهِۦ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِى ضَلَـٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٢٩﴾ قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَآؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَآءٍ مَّعِينٍۢ ﴿٣٠﴾

و همانا پیش از آنان (نیز) بی‌گمان کسانی (حق را) تکذیب کردند. پس انکار (و انگار) من چگونه بود؟ ﴿۱۸﴾ آیا و بالای سرشان، سوی پرندگان ننگریسته‌اند، حال آنکه صف کشیدگان و نگهبانان (خود)اند (و) جز (خدای) رحمان (کسی) آنها را نگه نمی‌دارد؟ به‌راستی او به هر چیزی بسیار بیناست. ﴿۱۹﴾ یا کیست کسی که برایتان سپاهی است، تا از (رسیدن عذاب) رحمان یاریتان کند؟ کافران جز در (ژرفای) فریب نیستند. ﴿۲۰﴾ یا کیست آن کس که شما را روزی می‌دهد، اگر (خدا) روزی خود را (از شما) باز دارد؟ (نه!) بلکه در سرکشی و نفرت، لجاجت و پافشاری کردند. ﴿۲۱﴾ آیا پس آن کس که نگونسار بر چهره‌اش راه می‌پیماید راه یافته‌تر است، یا آن کس که (راستا) بر راهی بس راست راه می‌رود؟ ﴿۲۲﴾ بگو: «اوست آن کسی که شما را پدید آورد، و برای شما گوش‌ها و دیده‌ها و دل‌هایی فروزان آفرید. چه کم سپاسگزارید.» ﴿۲۳﴾ بگو: «اوست آن کس که شما را در زمین پدیدار (و) آشکار کرد، و تنها سوی او (است که) گرد آورده خواهید شد.» ﴿۲۴﴾ و می‌گویند: «اگر (از) راستان بوده‌اید، (پس تحقق) این وعده کی خواهد بود؟» ﴿۲۵﴾ بگو: «(تمامی) علم تنها نزد خداست، و من تنها هشداردهنده‌ای روشنگرم.» ﴿۲۶﴾ پس آنگاه که آن (لحظه‌ی موعود) را نزدیک دیدند، چهره‌های آنانی که کافر شدند، بسی به نابسامانی در هم رفت و گفته شد: «این همان

چیزی است که آن را فرا می‌خوانده‌اید.» ﴿۲۷﴾ بگو: «آیا دیدید، اگر خدا مرا و هر که را با من است هلاک کند، یا ما را مورد رحمت قرار دهد، پس چه کسی کافران را از عذابی پردرد پناه خواهد داد؟» ﴿۲۸﴾ بگو: «او تنها رحمتگر بر آفریدگان است. به او ایمان آوردیم، و تنها بر او توکل کردیم، پس به زودی خواهید دانست چه کسی در گمراهی آشکارگری است.» ﴿۲۹﴾ بگو: «آیا دیدید اگر آبِ شما فروکشد، پس چه کسی برایتان آبی جاری خواهد آورد؟» ﴿۳۰﴾

فَاعْتَرَفُوا۟ بِذَنۢبِهِمْ فَسُحْقًا لِّأَصْحَـٰبِ ٱلسَّعِيرِ ﴿١١﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِٱلْغَيْبِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿١٢﴾ وَأَسِرُّوا۟ قَوْلَكُمْ أَوِ ٱجْهَرُوا۟ بِهِۦٓ إِنَّهُۥ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿١٣﴾ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلْخَبِيرُ ﴿١٤﴾

پس به گناه خود اعتراف کردند. پس برای همراهان آتش بسیار فروزان فروپاشی (و نابسامانی مقرر) است. ﴿۱۱﴾ بی‌گمان کسانی که از پروردگارشان در نهان با احترام می‌هراسند، برایشان همواره پوششی و پاداشی بزرگ است. ﴿۱۲﴾ و سخنتان را (چه) پنهان بدارید، یا آشکارش نمایید، خدا همواره به (راز) ذاتی سینه‌هاتان بسی آگاه است. ﴿۱۳﴾ آیا کسی که (جهان را) آفریده است نمی‌داند؟ در حالی که او بس باریک‌بینِ آگاه است. ﴿۱۴﴾

آیهٔ ۱۴ ـ علم را با آفرینش توأمان دانسته که خود آفرینش دلیلی روشن بر علم آفریدگار است، ماده و مادی بی‌علم آفریدگار نیست که جهل بوجود آورندهٔ نظم و علم نیست. و انسان که اشرف موجوداتست هرگز خالق نیست، تا چه رسد به سایر آفرینندگان مانند جماد و نبات!

سورهٔ قلم

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

نٓ وَٱلْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

ن، سوگند به قلم (: وحی) و آنچه (با آن) می‌نگارند، ﴿۱﴾

آیهٔ ۱ ـ «ن» خطابی است رمزی به نبی بزرگوار چنانکه خطابهای بعدی مانند «انت» گواهی می‌دهد، گوئی نبوت که درجهٔ عالی رسالت است در انحصار حضرتش مباشد.

این نبی بزرگوار که تمامی نبوتها در شخص او جمع است ـ بر حسب روایتی ـ نهری است از آب حیات وحی که تمامی صاحبان وحی همواره از آن برخوردارند، و خود مجموعه‌ای از نفی کل کائنات در برابر خداست، و این مثلث «ن» رموزی است از رمزهای «ن» که خود صاحب «ن» می‌داند.

"والقلم و ما یسطرن" قسمی است به قلم و آنچه با آن می‌نگارند، و چنانکه قلمهای غیر ربانی آشکار است و آمیخته‌ای از درست و نادرست می‌باشد، قلم

وحی ـ بویژه وحی قرآنی ـ گواه بر ربانی بودن آن است، که این خود نعمت ویژه ربانی است نسبت بحضرتش، و آیا این نعمت برای مجنون است، که عاقلان خطا می‌کنند و این بی‌خطا بی‌عقل است!.

مَآ أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ﴿٢﴾ وَ إِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْـنُونٍ ﴿٣﴾ وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾

(که) تو با نعمت (پرورش وحی از) پروردگارت، دیوانه نیستی. ﴿۲﴾ و بی‌گمان، تو را همواره پاداشی بی‌منت و پایدار است. ﴿۳﴾ و به‌راستی که تو بر خُلقی بسی بزرگ همواره سلطه داری. ﴿۴﴾

آیهٔ ۴ ـ حضرتش را چیره و مسلط بر خلقی بزرگ دانسته، و بزرگ نزد خدا بـزرگ بزرگ‌هاست، و آیا چنان بزرگواری به مؤذن مؤمن قد خمیدهٔ نابینایش ـ که در جلسهٔ مشرکان قریش درباره آیه‌ای از قرآن از حضرتش پرسشی دارد ـ رو ترش مـی‌کند، زهی نافهمی و بی‌ایمانی مفسرانی که چنان جریان کفرآمیزی را به آن صاحب "خلق عظیم" نسبت داده‌اند! آیا این بزرگمرد اخلاق که از نظر حضرت اقدس الٰهی ﷻ بر کل اخلاقهای حمیده سیطره دارد، اینگونه سوء اخلاق شیطانی بر حضرتش سـیطره پیدا می‌کند که به احترام این مشرکان نسبت به این صاحب ایمان عظیم چنان کند!

فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ ﴿٥﴾ بِأَييِّكُمُ ٱلْمَفْتُونُ ﴿٦﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿٧﴾ فَلَا تُطِعِ ٱلْمُكَذِّبِينَ ﴿٨﴾ وَدُّواْ لَـوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ﴿٩﴾ وَ لَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ﴿١٠﴾ هَمَّازٍ مَّشَّآءٍۭ بِنَمِيمٍ ﴿١١﴾ مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١٢﴾ عُتُلٍّۭ بَعْدَ ذَٰلِكَ زَنِـيمٍ ﴿١٣﴾ أَن كَـانَ ذَا مَـالٍ وَ بَنِينَ ﴿١٤﴾ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَـٰتُنَا قَالَ أَسَـٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٥﴾ سَنَسِمُهُۥ عَلَى ٱلْخُرْطُومِ ﴿١٦﴾ إِنَّا بَلَوْنَـٰهُمْ كَمَا بَلَوْنَآ أَصْحَـٰبَ ٱلْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُواْ لَيَصْرِمُنَّهَا

مُصْبِحِينَ ﴿۱۷﴾ وَ لَا يَسْتَثْنُونَ ﴿۱۸﴾ فَطَافَ عَلَيْهَا طَآئِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَ هُمْ
نَآئِمُونَ ﴿۱۹﴾ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ﴿۲۰﴾ فَتَنَادَوْا۟ مُصْبِحِينَ ﴿۲۱﴾ أَنِ ٱغْدُوا۟ عَلَىٰ
حَرْثِكُمْ إِن كُنتُمْ صَـٰرِمِينَ ﴿۲۲﴾ فَٱنطَلَقُوا۟ وَ هُمْ يَتَخَـٰفَتُونَ ﴿۲۳﴾ أَن
لَّا يَدْخُلَنَّهَا ٱلْيَوْمَ عَلَيْكُم مِّسْكِينٌ ﴿۲۴﴾ وَ غَدَوْا۟ عَلَىٰ حَرْدٍ قَـٰدِرِينَ ﴿۲۵﴾
فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوٓا۟ إِنَّا لَضَآلُّونَ ﴿۲۶﴾ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿۲۷﴾ قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ
أَقُل لَّكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ﴿۲۸﴾ قَالُوا۟ سُبْحَـٰنَ رَبِّنَآ إِنَّا كُنَّا ظَـٰلِمِينَ ﴿۲۹﴾
فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَـٰوَمُونَ ﴿۳۰﴾ قَالُوا۟ يَـٰوَيْلَنَآ إِنَّا كُنَّا طَـٰغِينَ ﴿۳۱﴾
عَسَىٰ رَبُّنَآ أَن يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِّنْهَآ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا رَٰغِبُونَ ﴿۳۲﴾ كَذَٰلِكَ ٱلْعَذَابُ
وَ لَعَذَابُ ٱلْـَٔاخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا۟ يَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّـٰتِ
ٱلنَّعِيمِ ﴿۳۴﴾ أَفَنَجْعَلُ ٱلْمُسْلِمِينَ كَٱلْمُجْرِمِينَ ﴿۳۵﴾ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿۳۶﴾ أَمْ
لَكُمْ كِتَـٰبٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ﴿۳۷﴾ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ﴿۳۸﴾ أَمْ لَكُمْ أَيْمَـٰنٌ
عَلَيْنَا بَـٰلِغَةٌ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ﴿۳۹﴾ سَلْهُمْ أَيُّهُم بِذَٰلِكَ
زَعِيمٌ ﴿۴۰﴾ أَمْ لَهُمْ شُرَكَآءُ فَلْيَأْتُوا۟ بِشُرَكَآئِهِمْ إِن كَانُوا۟ صَـٰدِقِينَ ﴿۴۱﴾ يَوْمَ
يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿۴۲﴾ خَـٰشِعَةً
أَبْصَـٰرُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَ قَدْ كَانُوا۟ يُدْعَوْنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ وَ هُمْ
سَـٰلِمُونَ ﴿۴۳﴾ فَذَرْنِى وَ مَن يُكَذِّبُ بِهَـٰذَا ٱلْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ
حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۴۴﴾ وَ أُمْلِى لَهُمْ إِنَّ كَيْدِى مَتِينٌ ﴿۴۵﴾ أَمْ تَسْـَٔلُهُمْ أَجْرًا فَهُم
مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ ﴿۴۶﴾ أَمْ عِندَهُمُ ٱلْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿۴۷﴾ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ
رَبِّكَ وَ لَا تَكُن كَصَاحِبِ ٱلْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَ هُوَ مَكْظُومٌ ﴿۴۸﴾

پس به زودی خواهی دید و خواهند دید، ﴿۵﴾ (که) در کدام یک از شما (عقلی) آتشبار (و آشفته) است. ﴿۶﴾ همانا پروردگارت (هم) او بهتر می‌داند، چه کسی از راهش منحرف شده، و (هم) او به راه‌یافتگان داناتر است. ﴿۷﴾ پس، از تکذیب‌کنندگان فرمان مبر. ﴿۸﴾ دوست داشتند اگر (با آنان) مجامله و نرمی کنی تا (با تو) نرمی نمایند. ﴿۹﴾ و از هر قسم خورنده‌ی بی‌مبالات بسی فرومایه‌ای فرمان مبر، ﴿۱۰﴾ (که) بسیار عیب‌جوست، و برای خبرچینی پیاپی گام برمی‌دارد، ﴿۱۱﴾ و بسی مانع از خیر، متجاوز و گناه‌پیشه است، ﴿۱۲﴾ ترک کننده‌ی تمامی فضیلت‌ها، و عمل کننده‌ی به همه‌ی رذیلت‌ها (و) پس ازآن بی‌تبار است. ﴿۱۳﴾ (برای) اینکه صاحب مال و پسرانی بوده، ﴿۱۴﴾ هنگامی که آیاتمان بر او خوانده شود گوید: «(این‌ها) افسانه‌های پیشینیان است.» ﴿۱۵﴾ زودا (که) بر (بینی همچون) خرطوم(ش) داغ (رسوایی) نهیم. ﴿۱۶﴾ ما بی‌امان آنان را همان گونه که باغداران را آزمودیم، - چون سوگند خوردند بی‌چون صبحگاهان برخیزند و (میوه‌ی) آن (باغ) را همواره برچینند - مورد آزمایش قرار دادیم. ﴿۱۷﴾ حال آنکه (این اموال را برای بینوایان) استثنا نمی‌کنند. ﴿۱۸﴾ پس در حالی که آنان خواب بودند (بلای) گردشگری (بر سروسامانشان) از جانب پروردگارت بر آن (باغ) به گردش درآمد. ﴿۱۹﴾ پس (آن) باغ (آکنده) همچون برکنده شد. ﴿۲۰﴾ پس (باغداران) بامدادان یکدیگر را ندا در دادند. ﴿۲۱﴾ که: «اگر میوه چین هستید بامدادان سوی کشت خویش بروید.» ﴿۲۲﴾ پس (خستند و) رستند درحالی که (خود را از بینوایان) بسی پنهان می‌کردند. ﴿۲۳﴾ که: «امروز هرگز نباید در باغ، بینوایی بر (دیدگاه) شما درآید.» ﴿۲۴﴾ و صبحگاهان در حالی که خود را بر منع (بینوایان) توانا و تقدیرکن می‌دیدند، رفتند. ﴿۲۵﴾ پس چون آنان را دیدند گفتند: «همواره ما همی گمراهیم.» ﴿۲۶﴾ «(نه!) بلکه ما محروميم.» ﴿۲۷﴾ میانه‌روترشان گفت: «آیا به شما نگفتم چرا(خدا را) به پاکی نمی‌ستایید؟» ﴿۲۸﴾ گفتند: «پروردگارمان! تو را به پاکی می‌ستاییم. ما همانا ستمگر بوده‌ایم.» ﴿۲۹﴾ پس بعضیشان رو به بعضی دیگر آوردند، در حالی که همدیگر را به سرزنش گرفتند. ﴿۳۰﴾ گفتند: «ای وای برما که همواره سرکش بوده‌ایم!» ﴿۳۱﴾ «امید است که پروردگارمان بهتر از آن را به ما عوض دهد. ما به‌راستی سوی پروردگارمان مشتاقیم.» ﴿۳۲﴾ عذاب

(دنیا) چنان است، و عذاب آخرت - اگر می‌دانستند - بی‌چون بزرگتر است. ﴿۳۳﴾ بی‌گمان برای پرهیزگاران نزد پروردگارشان باغستان‌های سر در هم(و) پرناز و نعمت است. ﴿۳۴﴾ پس آیا فرمانبرداران را چون مجرمان و (نافرمانان) قرار می دهیم؟ ﴿۳۵﴾ شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟ ﴿۳۶﴾ یا شما را کتابی (وحیانی) است که در آن (وحی) فرا می‌گیرید: ﴿۳۷﴾ که هرچه را برمی‌گزینید، بی‌گمان برای شما در آن (کتاب) است؟ ﴿۳۸﴾ یا اینکه شما تا روز قیامت (از ما) سوگندهایی رسا گرفته‌اید، که هر چه دلتان خواست همواره (به آن) حکم کنید؟ ﴿۳۹﴾ از آنان بپرس کدامشان بدین گمان است؟ ﴿۴۰﴾ یا برایشان شریکانی است؟ پس اگر راست می‌گویند شریکانشان را بیاورند. ﴿۴۱﴾ روزی که از ساقی (در معاد سوءِ اعمالشان) پرده برگرفته شود به سجده فراخوانده شوند، پس نتوانند (سجده کنند). ﴿۴۲﴾ چشمانشان خاشعانه [: بر هم] است (و) ذلت آنان را فراگرفته. در حالی که همواره به سجود دعوت می‌شدند (سجده نمی‌کردند) با آنکه سالم بودند. ﴿۴۳﴾ پس مرا رها کن با کسی که به (وسیله‌ی) این حدیث (: قرآن، همان را) تکذیب می‌کند. زودا (که) آنان را در غفلتی پیاپی داخل می‌کنیم، بدان گونه که نمی‌دانند. ﴿۴۴﴾ و برایشان مهلت می‌دهیم. بی‌گمان کید من پای‌برجاست. ﴿۴۵﴾ یا از آنان اجری می‌خواهی، پس ایشان از بدهی ای (زیان بار) گران‌بارند. ﴿۴۶﴾ یا نزدشان غیب است، پس ایشان (آن را) می‌نویسند؟ ﴿۴۷﴾ پس برای حکم پروردگارت صبر کن، و مانند همراه ماهی [: یونس] مباش، چون (خدا را) ندا در داد، در حالی که غضبش فرونشسته بود. ﴿۴۸﴾

آیهٔ ۴۸ ـ در این آیه حضرتش مأموریت یافته که برای حکم پروردگارش صبر کند، که این خود دلیل بر دو حقیقت است، نخست اینکه حاکمیت شرعی همچون تکوینی در انحصار حضرت اقدس الٰهی ﷻ است، در ثانی اینکه هرگز نباید برای حکم ربانی شتاب کند.

لَّوْلَآ أَن تَدَٰرَكَهُۥ نِعْمَةٌ مِّن رَّبِّهِۦ لَنُبِذَ بِٱلْعَرَآءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ﴿۴۹﴾ فَٱجْتَبَىٰهُ رَبُّهُۥ فَجَعَلَهُۥ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿۵۰﴾

اگر نعمتی از پروردگارش او را در نیافته بود، بی‌گمان در بیابان (خشک و بی‌آب و گیاه) نکوهیده می‌شد، ﴿۴۹﴾ پس پروردگارش او را برگزید و از شایستگانش نهاد. ﴿۵۰﴾

آیهٔ ۵۰ ـ پس از جریان بی‌صبری "**صاحب الحوت**": یونس، و بعد از بازسازیش با نعمت توبه و انابه او را اتنجاب و انتجاب به رسالت کرده، و از صالحان رسالتیش مقرر داشته است، چنانکه آیاتی هم مانند (۱۴۷:۳۷) براین حقیقت دلالت دارد که پس از این جریان به سمت رسالت رسید، و پیش از این در آستانهٔ تجربه‌ای و مقدماتی رسالت بسر می‌برده است، از آیهٔ آخرین چنین برمی‌آید که برای چشم‌زخم بر مبنای حسد تاثیراتی هست که اگر لطف خاص الٰهی نباشد آثار بد در بر دارد، چنانکه کافران با شنیدن ذکر: قرآن، چنان حالتی نسبت به رسول قرآن یافتند ولی هرگز کاری نتوانستند با این چشم‌زخم ـ که انسان را از پا در می‌آورد ـ انجام دهند، جز این سخن یاوه که او همواره دیوانه است! چنانکه همین تهمت جنون در تورات بعنوان مذمت کافران آمده است.[1]

وَ إِن يَكَادُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَـٰرِهِمْ لَمَّا سَمِعُواْ ٱلذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُۥ لَمَجْنُونٌ ﴿۵۱﴾ وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَـٰلَمِينَ ﴿۵۲﴾

و بی‌گمان کسانی که کافر شدند، نزدیکند بی‌امان تو را به هنگامی که ذکر [: قرآن] را شنیدند با چشم‌هایشان متزلزل کنند، و گویند او همواره بسیار مجنون است. ﴿۵۱﴾ در حالی که او جز یادواره‌ای (بسی عاقل و وحیانی) برای جهانیان نیست. ﴿۵۲﴾

---

۱. تورات موسی و آیه ۷ باب ۹ کتاب هوشیع از انبیای توارت.

سورهٔ حـاقّه

حاقه و قارعه از اوصاف قیامت کبری است که هم بسی به حق و پای‌برجاست، و هم بسی کوبنده است، که ثمودیان به آن تکذیب کردند، و با صیحه‌ای طغیانگر و جانکاه بهلاکت رسیدند، و در خانه‌هاشان نقش بر زمین شدند (۶۸:۱۱) این صیحه صدای جانخراش زلزله (۷۷:۷) و برقی شدید (۱۷:۴۱) ایجاد کرد که آنرا زیر وزبر کرده سر و سامان‌نشان را بسوخت.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

ٱلْحَآقَّةُ ﴿١﴾ مَا ٱلْحَآقَّةُ ﴿٢﴾ وَ مَآ أَدْرَىٰكَ مَا ٱلْحَآقَّةُ ﴿٣﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عَادٌۢ
بِٱلْقَارِعَةِ ﴿٤﴾ فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُواْ بِالطَّاغِيَةِ ﴿٥﴾ وَ أَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُواْ بِـرِيحٍ
صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ﴿٦﴾ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَـٰنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى
ٱلْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَىٰ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ ﴿٧﴾ فَهَلْ تَرَىٰ لَهُـم مِّـنۢ
بَاقِيَةٍ ﴿٨﴾ وَ جَآءَ فِرْعَوْنُ وَ مَن قَبْلَهُۥ وَ ٱلْمُؤْتَفِكَـٰتُ بِالْخَاطِئَةِ ﴿٩﴾ فَعَصَوْاْ
رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَّابِيَةً ﴿١٠﴾ إِنَّا لَمَّـا طَـغَا ٱلْمَآءُ حَمَـلْنَـٰكُمْ فِى

ٱلْجَارِيَةِ ﴿١١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

حقیقت حتمی [: معاد] ﴿١﴾ چیست (آن) حقیقت حتمی؟ ﴿٢﴾ و چه فهماندت (این) حقیقت حتمی چیست؟ ﴿٣﴾ ثمودیان و عادیان به وسیله‌ی کوبنده‌ی شدید [: قیامت همان را] تکذیب کردند. ﴿٤﴾ پس اما ثمودیان با (عذابی) طغیان‌کننده به هلاکت رسیدند. ﴿٥﴾ و اما عادیان به بادی بسیار سرد و تجاوزکننده هلاک شدند. ﴿٦﴾ (که خدا) آن را بر (سر و سامان)شان هفت شب و هشت روز چیره کرد، حال آنکه (این روزهای طوفانی) ریشه کَنَنده‌هایی بودند. پس می‌بینی (این) گروه را که در آن (باد) از بنیاد برکنده شدند، گویی آنان پایه‌های پوک درختان خرمایی می‌باشند. ﴿٧﴾ پس آیا برایشان هیچ (حالت) ماندگاری‌ای می‌بینی؟ ﴿٨﴾ و فرعون و کسانی که پیش از او بودند، و (سایر) دور افتندگان (از حق) به خطاپیشگی سخت در آمدند. ﴿٩﴾ پس فرستاده‌ی پروردگارشان را عصیان کردند، در نتیجه خدا (گریبان) آنان را به سختی برگرفت. ﴿١٠﴾ ما به‌راستی هنگامی که آب طغیان کرد شما را (در حالی که ذُریه‌هایی در صلب‌های مردان و ترایب: سینه‌های زنان بودید) در (کشتی) روان حمل کردیم. ﴿١١﴾

آیهٔ ۱۱ ـ دربارهٔ طغیان جهان‌شمول طوفان نوح است، که در آن هنگامه ما همگی شما را برگرده کشتی نوح حمل کردیم. که «کم» اینجا به معنی حالت فعلی آنان نیست، بلکه در حالت شأنیشان که فعلیت ذریه‌ای در صلب‌های پدران و رحمهای مادرانشان داشته‌اند، چنانکه در (۴۱:۳۶) به این حقیقت اشاره شده که از جمله نشانه‌های رحمت ربانی این بوده که ما شماها را درکشتی نوح حمل کردیم.

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَ تَعِيَهَآ أُذُنٌ وَ٘عِيَةٌ ﴿١٢﴾

برای اینکه این کشتی را برایتان یادواره‌ای نهیم، و گوش‌هایی شنوا آن را فرا گیرند، ﴿١٢﴾

آیهٔ ۱۲ ـ این کشتی را یادواره‌ای برای آیندگان معرفی کرده که همچنان آثـارش در جایگاهش باقی است، چنانکه در آیهٔ (۱۱:۵۴) نیز بدان تصریح گشته، و تفصیل این جریان در تفسیر ***الفرقان*** آمده است، اکنون آثاری از کشتی نوح در کوه نخجوان که خود به معنی فرودگاه کشتی است ـ همچنان بر جای مانده که گروهی از دانشمندان شوروی سابق آنرا در چهل و نه سال پیش کشف کرده‌اند و یکسـال بـعد بـدست آورده‌اند که این خود بقایای تخته‌هایی از کشتی نوح است، در این میان تـخته‌ای یافتند که با لغت سامانی زمان نوح جملات زیرین حک شده بود که به هفت لغت ترجمه کردند: ای خدا و یاور من، به رحمت و کرمت به من کمک فرمایی و به برکت این بزرگواران یاریم فرمای که جهان به برکتشان برپاست، بحق اینان مساعدتم کن: محمد ـ ایلیا ـ شبر ـ شبیر ـ فاطمه : محمد ـ علی ـ حسن ـ حسین و فاطمة، همین توئی که می توانی مرا براه راست رهبری کنی.

چون این جریان دهشت‌زا و معجزه‌آسا کشف شد مجله‌ها و روزنامه‌ی روسی ـ بریتانیایی و قاهره‌ای آنرا پخش کردند، این نامهای مبارک را به لغت سریانی در کتاب ادریس هم می‌بینیم که از حضرت آدم﵇ نقل کرده است. فتوکپی لوحهٔ کشتی نوح به همان زبان آرامی همان است که ترجمه‌اش گذشت و در تفسیر ***الفرقان*** نـص و تفصیلش آمده است.

آیهٔ (۱۳:۱۸) جریاناتی از قیامت مرگ و زندگی عمومی را به میان آورده که از جمله‌اش بدوش کشیدن عرش ربانی ویژه‌ای است که هشت نفر آنرا حمل می‌کنند.

از خصوصیت «ربک» چنان می‌نماید که این خود عرش عـلم وحـیانی ربـانی محمدی است، و نه عرش فرماندهی خدا، و اینجا تمامی فرشتگان در اطراف آنند که "والملک علی ارجاءها" سپس هشت نفر که از کل فرشتگان برترند آنـرا بـدوش می‌گیرند، که این همان عرش فرماندهی کل رسالتهای ربانی می‌باشد که بر دوش محمدیان معصوم است، و هم عرش موازین حق که برای سنجش اعمال و حساب مکلفان می‌باشد، آری هشت نفر و نه هشت طایفهٔ گروهی زیرا ثمانیة برای اشخاص و ثمان برای گروه است.

این هنگام همان هنگامهٔ ویران شدن و مرگ و بیهوشی کلی جهانیان است که دو

دسته از این میان مبتلای به آن نمی‌شوند چنانکه "الامن شاء ربک" و "من شاءالله" در دو آیهٔ (۶۸:۳۹) و (۸۷:۲۷) گواه بر این حقیقت است، از آن دو دسته عرشی یکی "الملک علی ارجاءها" است که تمام فرشتگانی که پس از انفجار جهان در اطراف این عرش حلقه می‌زنند، و اینجا در اصل جمله «ثمانیه» هشت شخصیت بزرگوارند، این بزگواران از گذشتگان حضرت نوح ـ ابراهیم ـ موسی ـ عیسی علیهم‌السلام، و از دیگران حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی و حسن و حسین علیهم‌السلام می‌باشند، و بقیه معصومان محمدی و غیر محمدی در این میان نگران این جریان شگفت انگیزند.

دو آیهٔ (۷:۵۰) و (۷۵:۳۹) که اشاره به حاملان عرشی و اطرافیانش کرده، حاملانش همین هشت نفرند، و اطرافیانش کل فرشتگان و سایر معصومان علیهم‌السلام می‌باشند، و بالاخره تمامی این بزگوارانی که مشمول "الامن شاء ربک" و "من شاء الله" هستند یا حامل این عرشند و یا از اطرافیان آن می‌باشند.

عرش به معانی گوناگونش در بیست و یک جای قرآن آمده که بخش اعظمش عرش آلهی در علم و تدبیر و سایر جهات ربانی است، و بخش کمی هم مانند آیهٔ مورد بحث و همانندهایش عرش علم وحیانی و شفاعت و میزان و ... رسالتی و محمدی است.

فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ نَفْخَةٌ وَٰحِدَةٌ ﴿١٣﴾ وَ حُمِلَتِ ٱلْأَرْضُ وَ ٱلْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَٰحِدَةً ﴿١٤﴾ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ ٱلْوَاقِعَةُ ﴿١٥﴾ وَ ٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴿١٦﴾ وَ ٱلْمَلَكُ عَلَىٰٓ أَرْجَآئِهَا وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَٰنِيَةٌ ﴿١٧﴾ يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنكُمْ خَافِيَةٌ ﴿١٨﴾ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَيَقُولُ هَآؤُمُ ٱقْرَءُوا۟ كِتَٰبِيَهْ ﴿١٩﴾ إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَٰقٍ حِسَابِيَهْ ﴿٢٠﴾

پس هنگامی که در صور [: جهان] با دمیدنی یک‌جا، [با صدای رعد آسای جانکاه] دمیده شود، ﴿۱۳﴾ و زمین و کوه‌ها (با زلزله‌ی فراگیر) حمل شوند، پس یکجا نرم (و

ویران) گردند. ﴿۱۴﴾ پس در این هـنگام واقـعه(ی قـیامت) رخ دهـد، ﴿۱۵﴾ و آسـمان بشکافد. پس آن در این هنگام بسی سست (بنیاد) است. ﴿۱۶﴾ و فرشته بر اطراف آن (آسـمان شکـافته شـده) است. و عـرش (آفـریده‌ی) پـروردگارت را بـالای سـر (و سامان)شان در آن روز هشت نفر (از عرشیان) حمل می‌کنند. ﴿۱۷﴾ چنان روزی (بر پروردگار) عرضه می‌شوید، حال آنکه هـیچ (چـیزِ) پـنهان از شـما (بـر او) پـنهان نباشد. ﴿۱۸﴾ پس اما کسی که کتاب (اعمال)ش به دست راستش داده شود، گوید: «هان! کتاب مرا بخوانید.» ﴿۱۹﴾ «من به‌راستی گمان (شایسته‌ی ایمان) داشتم کـه بـی‌گمان حسابم را ملاقات خواهم کرد.» ﴿۲۰﴾

آیهٔ ۲۰ ـ ظن ملاقات حساب رستاخیز به معنی ظن قلبی است و نه عقلی که هرگز کافی هم نیست، بویژه کسانیکه نامهٔ عملشان و نامهٔ وحیانی شـریعتشان بـدست راستشان داده می‌شود که از مومنان ممتازند، و گمان عقلی در اصول دین حتی از نازلترین درجات ایمان پذیرفته نیست، تا چه رسد به درجات عالی ایـمان کـه در زندگی مورد رضایتشان و در بهشتی عالی و بالا خواهند بود، و بهشت پائین مربوط به میانگین اصحاب راست و اصحاب چپ است، پس این ظـن مـلاقات خـوش گمانی ملاقات پروردگار است که گویی این لیاقت را ندارند و گمان می‌کنند.

در برابر اصحاب یمین اصحاب شمالند که خـود بـرحسب آیـات ۳۷ ـ ۲۵ در بدترین درکات دوزخ و خودگیرانه‌های آنند، و اینجا سخنی از جریان میانگین این دو به میان نیامده است.

فَهُوَ فِی عِیشَةٍ رَّاضِیَةٍ ﴿۲۱﴾ فِی جَنَّةٍ عَالِیَةٍ ﴿۲۲﴾ قُـطُوفُهَا دَانِـیَةٌ ﴿۲۳﴾ كُـلُواْ وَٱشْرَبُواْ هَنِیٓـَٔا بِمَآ أَسْلَفْتُمْ فِی ٱلْأَیَّامِ ٱلْخَالِیَةِ ﴿۲۴﴾ وَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ كِتَـٰبَهُۥ بِشِمَالِهِۦ فَیَقُولُ یَـٰلَیْتَنِی لَمْ أُوتَ كِتَـٰبِیَهْ ﴿۲۵﴾ وَلَمْ أَدْرِ مَـا حِسَـابِیَهْ ﴿۲۶﴾ یَـٰلَیْتَهَا كَـانَتِ ٱلْـقَاضِیَةَ ﴿۲۷﴾ مَآ أَغْـنَىٰ عَـنِّی مَـالِیَهْ ﴿۲۸﴾ هَـلَكَ عَـنِّی سُلْطَـٰنِیَهْ ﴿۲۹﴾ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ﴿۳۰﴾ ثُمَّ ٱلْجَحِیمَ صَلُّوهُ ﴿۳۱﴾ ثُمَّ فِی سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا

سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ﴿۳۲﴾ إِنَّهُۥ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ ٱلْعَظِيمِ ﴿۳۳﴾ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلْمِسْكِينِ ﴿۳۴﴾ فَلَيْسَ لَهُ ٱلْيَوْمَ هَٰهُنَا حَمِيمٌ ﴿۳۵﴾ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ ﴿۳۶﴾ لَّا يَأْكُلُهُۥٓ إِلَّا ٱلْخَٰطِـُٔونَ ﴿۳۷﴾ فَلَآ أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ﴿۳۸﴾ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ ﴿۳۹﴾ إِنَّهُۥ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿۴۰﴾ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلاً مَّا تُؤْمِنُونَ ﴿۴۱﴾ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلاً مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿۴۲﴾ تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿۴۳﴾ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ ٱلْأَقَاوِيلِ ﴿۴۴﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِٱلْيَمِينِ ﴿۴۵﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ ٱلْوَتِينَ ﴿۴۶﴾ فَمَا مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَٰجِزِينَ ﴿۴۷﴾ وَإِنَّهُۥ لَتَذْكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۴۸﴾ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنكُم مُّكَذِّبِينَ ﴿۴۹﴾ وَإِنَّهُۥ لَحَسْرَةٌ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿۵۰﴾ وَإِنَّهُۥ لَحَقُّ ٱلْيَقِينِ ﴿۵۱﴾ فَسَبِّحْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ ﴿۵۲﴾

پس او در (ژرفای) معیشتی رضایت‌بخش است. ﴿۲۱﴾ در باغی والا، با درختانی سردرهم (و والا)، ﴿۲۲﴾ (که) چیدنی‌هایش (به او) نزدیک است. ﴿۲۳﴾ (به آنان گفته شود:) «به گوارایی بخورید و بیاشامید، به سبب آن چه در زمان‌های گذشته از پیش فرستادید.» ﴿۲۴﴾ و اما کسی که کتابش به دست چپش داده شود، پس گوید: «ای کاش کتابم به من داده نمی‌شد.» ﴿۲۵﴾ «و نمی‌دانستم حسابم چیست؟» ﴿۲۶﴾ «ای کاش قیامت (و حساب ها هرگز) نبود.» ﴿۲۷﴾ «مالم مرا (از عذاب) بی‌نیاز نکرد.» ﴿۲۸﴾ «از من سلطه و توانم [: حال و مالم] ناچیز و نابود شد.» ﴿۲۹﴾ (گفته شود:) «او را بگیرید و زنجیرش کنید.» ﴿۳۰﴾ «سپس او را گیرانه‌ی جهنم نمایید.» ﴿۳۱﴾ «سپس در رشته‌ای زنجیری که طولش هفتاد ذراع است فرو گیریدش.» ﴿۳۲﴾ «او به‌راستی به خدای بزرگ ایمان نمی‌آورده. ﴿۳۳﴾ «و (خود و دیگران را) بر خوراک دادن بینوا وا نمی‌داشته.» ﴿۳۴﴾ «پس امروز برای او این‌جا دوستی خون‌گرم نیست.» ﴿۳۵﴾ «و نه خوراکی جز چرکابه‌ای (از دوزخیان)» ﴿۳۶﴾ «که آن را جز خطاکاران نمی‌خورند.» ﴿۳۷﴾ پس، به

آنچه می‌بینید، سوگند یاد نمی‌کنم. ﴿۳۸﴾ و (نیز) به آنچه نمی‌بینید، ﴿۳۹﴾ (کـه) ایـن (قرآن) به‌راستی بی‌گمان (بدون نیازی به قسم) گفتار فرستاده‌ای بزرگوار است. ﴿۴۰﴾ و آن گفتار شاعری نیست. (چه) کم است آنچه (بدان) ایمان می‌آورید. ﴿۴۱﴾ و نه گفتار کاهنی است. (چه) کم است آنچه(بدان) متذکر می‌شوید. ﴿۴۲﴾ (پیام) فرود آمده‌ای است از جانب پروردگار جهانیان. ﴿۴۳﴾ و اگر (او) پاره‌ای از گفته‌ها(ی ناروا) را بر ما همی بربندد، ﴿۴۴﴾ با قدرت (بی‌نهایت وحی ربانی را) از او باز پس می گـیریم. ﴿۴۵﴾ سپس رگ (زندگی وحیانی) را از او پاره می‌کنیم. ﴿۴۶﴾ پس هیچ یک از شما مانع از (عذاب) او نیست. ﴿۴۷﴾ و بی‌گمان (قرآن) یادواره‌ای برای پرهیزگاران است. ﴿۴۸﴾ و ما به‌راستی می‌دانیم که از (میان) شـما هـمواره تکـذیب‌کنندگانی هسـتند. ﴿۴۹﴾ و آن همواره بر کافران بی‌گمان حسرتی است. ﴿۵۰﴾ و این (قرآن) به‌راسـتی بـی‌شبهه (در راستای) حق یقین است. ﴿۵۱﴾ پس به (پاس) نـام پـروردگار بـزرگت (او را) تسـبیح گـــــوی. ﴿۵۲﴾

آیات ۳۸ تا ۵۲ ـ تثبیتی است برای وحیانی بودن صددرصد قرآن که اگر ایـن رسـول گرامی بفرض محال چیزی بعنوان وحی برای مردمان بگوید که وحی ربانی نیست با دست قدرت الٰهی رگ حیات رسالتیش قطع مـی‌گردد، و در مـیان مکـلفان رسـوا می‌شود، چنانکه در سفر تثنیه تورات ۲۸ ـ آیه ـ ۲۰ در ضمن بشارات محمدی آمده است، و چنان جریانی خود مقتضای رحمت ربانی است که در غیر این صـورت خود ضلالتی است.

سورهٔ معـارج

معارج جمع مَعْرَج است که به معنای زمان و مکان و خود عروج و بالا رفتن ـ یا بالا بودن ـ می‌باشد، و این سوره به نام معارج است زیرا «الله» خود ذی‌المعارج است و این معارج الٰهی هم دارای دو بعد است: نخست عروج ذاتی حضرتش در بعد ذات و صفات ذاتش که در وحدت حقیقی‌اش ازلی و بی آغازند و هرگز تکامل و یا تنازل و حرکتی در آن‌ها نیست، و در ثانی معارج حضرتش در جهان آفرینش است کـه حقایقی را با سرعت ویژهٔ ربانی‌اش در سراسر جهان عروج می‌دهد، و طبعاً سیر و حرکت دادنش در این عروج‌ها ویژه و مطلق است، تنها سیرهای عادی زمـانی و مکانی آفریدگان در محور توانشان و نیز سیرها و عروج‌های محسوس و دانستهٔ آنان از آفاق جهان نیست، بلکه اعم از این سیرها و سیرهای خارق‌العاده است که احیاناً در یک آنِ زمانیِ ما به اندازه میلیونها و میلیاردها سیر می‌دهد.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سَأَلَ سَآئِلٌۢ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ۝١ لِّلْكَـٰفِرِينَ لَيْسَ لَهُۥ دَافِعٌ ۝٢

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

پرسنده‌ای به (علت) عذاب واقع شونده‌ای (از آنکه اگر واقعیت دارد پس چرا اکنون از آن اثری نیست) پرسید. ﴿۱﴾ (عذابی) کـه اخـتصاص بـه کـافران دارد (و) آن را بازدارنده‌ای نیست. ﴿۲﴾

آیات ۱ و ۲ ـ سؤال این سائل از عذاب تحقق یابنده به روز جزاء هرگز ربـطی بـه جریان غدیر خم ندارد که کسی آن را انکار کرده و از رسول همی خواسته که اگر این جریان حق است آناً مرا عذابی در برگیرد، چنانکه در آیهٔ (۳۲:۸) که مدنی است این جریان تحقق یافته ولی سورهٔ معارج مکی است و هرگز ربطی به جریان غدیر خم که در پایان عهد مدنی است ندارد.

مِّنَ ٱللَّهِ ذِى ٱلْمَعَارِجِ ﴿۳﴾ تَعْرُجُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيْهِ فِى يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُۥ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴿۴﴾

(و) از جانب خدای صاحب (بخشایش) کـل درجـات است. ﴿۳﴾ فـرشتگان و روح (سرپرست آنان)، در روزی که مقدارش پنجاه هزارسال (ازسالهای شما) است سویش بالا می‌روند. ﴿۴﴾

آیهٔ ۴ ـ والاترین و سریعترین معارج ربانی که در قرآن یاد شده است همین معارج پنجاه هزار ساله درین آیه است، اینجا عروج ملائکه و روح در همان واحد زمانی ربانی است که به اندازهٔ پنجاه هزار سالِ مشهود ماست.

یوم نوعاً درکل قرآن به معنی زمان است، گرچه این زمانها از نظر کم و زیادش گوناگون می‌باشند، چه نخستین زمان بر مبنای نخستین حرکت مادهٔ اولیه که خود منهای این حرکت مساوی با منهای ماده و در نتیجه عـدم است، چـنانکه در آیـهٔ (۲۹:۵۵) "کل یوم هو فی شأن" ظاهراً همین معنی مراد است که پروردگار در هر آنی از آنات نخستین کَوْنی ـ که پیامد کوچکترین حرکت نخستین است ـ در شأن تکوین و تدبیر می‌باشد، سپس از دیدگاه علمی امروز یوم الکترونی است که هر الکترونی در هر ثانیه‌ای پنجاه هزار بار به دور پـرتونش درگـردش است، پس هـر ثـانیه‌اش بـه حساب این دورانهای الکترونی پنجاه هزار سال الکـترونی است، و سـپس ایـامی

دیگر که به معنی روز در برابر شب است چنانکه در (۸:۶۹) و (۱۸۵:۲) آمده، و یا هر دوی شب و روز است چنانکه در (۶۵:۱۱) می‌بینیم، یا آفرینش کل آسمانها و زمین است، چنانکه در (۳۶:۹) آمده، زیرا اینجا "یـوم خـلق السـموات و الارض" می‌باشد که زمان آفرینش آسمانها و زمین است، و در آیات دیگر بجای این یک یوم شش یوم آمده چنانکه در آیهٔ (۵۸:۷) و مانندش می‌بینیم، و از جمله روز هزار ساله است که در دو آیهٔ (۵:۳۲) و (۴۷:۲۲) آمده، آیهٔ نخست تدبیر امـر ربـوبیت را از آسمان به زمین و سپس عروج آنرا به سوی پروردگار در یک روز به اندازه هزار سال نزد ما خوانده، و در آیه دوم کلاً یک روز نزد خدا را همچون هزار سال نزد ما معرفی کرده، ولی اینجا در آخر کار یک روز معارجی را که ملائکه و روح در پایان جهان، بسوی پروردگار یعنی به آخرین قله جهان هستی عروج می‌کنند، به اندازهٔ پـنجاه هزار سال خوانده، و شاید اینجا مراد همان واحد زمان نخستین یا بیش از آن باشد که هرگز برای ما معلوم نیست، و آنچه برای ما تاکنون معلوم است پنجاه هزار سال معمولی خودمان می‌باشد، یعنی قطر جهان هستی که زمینهٔ عروج ملائکه و روح است و مقارن و همپای تعطیل و انفجار جهان تکلیف که دیگر کاری بـرای ایـنان نماند احتمالاً به سدرةالمنتهی عروج می‌کنند، که از جهان تکلیف برون است، آری اکنون حساب الکترونی یوم در واحد نخستینش برای علم معلوم است، اما حساب واحد حقیقی زمان که همان برخواستهٔ از حرکت نخستین ماده است برای احدی جز خدا معلوم نیست و نخواهد بود، اگر این سیر عروجی پنجاه هزار ساله فرشتگان برابر با این واحد زمان باشد که طبعاً از سرعت معراجی رسول الله ﷺ بیشتر است که حضرتش این مسافت را بر حسَب روایاتی در حدود چهار ساعت رفت و برگشت در آن واحدِ زمانی سیر کرده، یا به طریق اولی هر دو یکسان است زیرا مقام رسول الله ﷺ از مقامات کل فرشتگان و روح برتر است که در این صورت عروج روحانی و جسمانی‌اش نیز مانند آنان و یا از آنان برتر است، و در هر صورت این واحد زمان ـ که در سیر معارجی از آن تعبیر به یوم شده است ـ از کل حسابهای ما برون می‌باشد و با حساب عادی زمان یوم الکترونی ـ که بسی از واحد زمان یوم ربوبی کمتر است ـ به عددی بسیار عجیب می‌رسیم، و همانگونه که ما آگاهی بر حققت ذات خدائی و

صفات ذاتی و افعالش نداریم، هزگز آگاهی بر یوم ربوبی که مسیرش به اندازهٔ پنجاه هزار سال زمان ماست هرگز نداریم.

"فاصبر صبراً جمیلاً" باید بر این حقیقت بسی شکیبا بود چـه نسـبت بـه انکـار منکران و چه پذیرش مؤمنان، آنان این را بعید می‌گمارند و ایشان در پرتو ایمان به پرودگارشان نزدیکش می‌شمارند، زیرا نخست هر آیندهٔ حتمی نزدیک است، و نیز بر حسب آیاتی چند از زمان خاتم النبیین ﷺ ـ که نبی آخرالزمان است ـ تا رستاخیز جهان نزدیکتر است از آغاز آن که یا آغاز آفرینش است، یا آغاز خلقت انسانهای نخستین و یا بالاخره ابتدای خلقت آخرین آدم که جدّ اعلای نسل موجود است.

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلاً ﴿٥﴾ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُۥ بَعِيدًا ﴿٦﴾ وَ نَرَىٰهُ قَرِيبًا ﴿٧﴾ يَوْمَ تَكُونُ ٱلسَّمَآءُ كَٱلْمُهْلِ ﴿٨﴾ وَ تَكُونُ ٱلْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴿٩﴾ وَ لَا يَسْـَٔلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا ﴿١٠﴾ يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ ٱلْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِى مِنْ عَذَابِ يَوْمَئِذٍۭ بِبَنِيهِ ﴿١١﴾ وَ صَـٰحِبَتِهِۦ وَ أَخِيهِ ﴿١٢﴾ وَ فَصِيلَتِهِ ٱلَّتِى تُـْٔوِيهِ ﴿١٣﴾ وَ مَن فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنجِيهِ ﴿١٤﴾ كَلَّآ إِنَّهَا لَظَىٰ ﴿١٥﴾ نَزَّاعَةً لِّلشَّوَىٰ ﴿١٦﴾ تَدْعُوا۟ مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّىٰ ﴿١٧﴾ وَ جَمَعَ فَأَوْعَىٰٓ ﴿١٨﴾

پس صبرکن، صبری نیکو. ﴿۵﴾ بی‌گمان آن (عذاب) را دور می‌بینند، ﴿۶﴾ و (ما) آن را نزدیک می‌بینیم ﴿۷﴾ روزی که آسمان‌ها چون ته‌مانده‌ی روغن زیتون گداخته است. ﴿۸﴾ و کوه‌ها چون پشم زده شده است. ﴿۹﴾ و هیچ دوستی خون گرم (و صمیمی) از دوست خون گرم (و صمیمی‌اش) نپرسد. ﴿۱۰﴾ آنان به ایشان بس نشان داده می‌شوند (و) گناهکار دوست می‌دارد کاش برای رهایی از عذاب آن روز، می‌توانست پسران خود را (به جای خود) عوض دهد، ﴿۱۱﴾ و (نیز) همسرش را و برادرش را، ﴿۱۲﴾ و جداساخته‌اش [: مادرش] را که پناهش می‌دهد، ﴿۱۳﴾ و هر که را که در روی زمین است، همه را (عوض دهد) و سپس خود را نجات دهد. ﴿۱۴﴾ نه چنین است. همانا آن (آتش) زبانه‌دار است. ﴿۱۵﴾ (بدن های) بریان شده را بسی برکَنَنده است. ﴿۱۶﴾ هر که را

پشت کرده و روی برتافته است (به خود) می‌خواند. ﴿۱۷﴾ و گردآورده(هایی) پس (آن را) انباشته. ﴿۱۸﴾

آیات ۸ تا ۱۸ ـ از آیه (۸) تا (۱۸) جریاناتی ویژهٔ آخرت به میان آمده، از جمله مُهْل گشتن کل آسمان که مشتمل است بر آسمانهای هفت گانه، بدین معنی که کل آسمانها ـ بجز بخش فوقانی آسمان هفتم ـ همچون ته ماندهٔ روغن زیتون بجوش آمده می‌شوند، چنانکه در آیهٔ (۳۷:۵۵) "و رةً کالدهان" نامیده شده، یعنی ماده‌ای گلگون همچون ته ماندهٔ روغن زیتون جوش آمده.

إِنَّ ٱلْإِنسَـٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿۱۹﴾ إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعًا ﴿۲۰﴾ وَإِذَا مَسَّهُ ٱلْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿۲۱﴾ إِلَّا ٱلْمُصَلِّينَ ﴿۲۲﴾ ٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَآئِمُونَ ﴿۲۳﴾ وَٱلَّذِينَ فِىٓ أَمْوَٰلِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ﴿۲۴﴾ لِّلسَّآئِلِ وَٱلْمَحْرُومِ ﴿۲۵﴾ وَٱلَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ ٱلدِّينِ ﴿۲۶﴾ وَٱلَّذِينَ هُم مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِم مُّشْفِقُونَ ﴿۲۷﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ ﴿۲۸﴾

به‌راستی انسان سخت آزمند (و بی‌تاب) خلق شده است. ﴿۱۹﴾ چون صدمه‌ای به او در رسد جزع و لابه کُننده است. ﴿۲۰﴾ و چون خیری به او رسد (آن را از دیگران) بازدارنده است. ﴿۲۱﴾ به‌جز نمازگزاران، ﴿۲۲﴾ آنان که ایشان بر نمازشان پایدارند. ﴿۲۳﴾

و (هم) آنان که در اموالشان حقی معلوم است: ﴿۲۴﴾ برای سایل و محروم. ﴿۲۵﴾ و کسانی که روز جزا را باور دارند، ﴿۲۶﴾ و کسانی که از عذاب پروردگارشان با بزرگ‌داشتنش می‌هراسند. ﴿۲۷﴾ بی‌گمان عذاب پروردگارشان (ازآنان) بازداشته نیست. ﴿۲۸﴾

آیات ۱۹ تا ۲۸ ـ این آیات (تا آیهٔ ۳۵) صفاتی زشت و زیبا برای انسان ذکرکرده، از جمله زیبائیهای حالی و مالیِ شایستگان به پاداشتن و حفاظت دائمی نماز و پرداختن حقی معلوم است از اموالشان برای سائلان و محرومان، و این حق همان

زکات است که با تعبیرهای گوناگون شانزده بار در عهد مکی و چهارده بار در عهد مدنی در آیاتی چند نازل گشته، و این خیال فقهی که زکات حکمی است مدنی به همین دلیل محکوم است، زیرا حق معلوم در این آیهٔ مکی همان زکات است، چنانکه انفاقات، صدقات، ایتاءات و اعطاءات، زکاة و خمس نیز همان زکاة است که خمس بر حسب آنچه در سوره انفال به تفصیل بیان کرده‌ایم شاید خود زکاتی است پایانی افزون بر دیگر زکات‌ها.

وَٱلَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَـٰفِظُونَ ﴿٢٩﴾ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزْوَٰجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَـٰنُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٣٠﴾

و کسانی که برای (نگهداری) عورت‌هاشان نگهبان اند. ﴿۲۹﴾ مگر بر همسران خود یا کنیزانشان؛ پس (در این صورت) مورد نکوهش نیستند. ﴿۳۰﴾

آیات ۲۹ و ۳۰ ـ اینجا مانند آیهٔ مؤمنون و همانندش حفظ عورتهای مردان را کلی خوانده مگر نسبت همسران دائمی و موقتشان یا زنانی که به وجهی دیگر حلال و شایسته بدست آورده‌اند، همچون کنیزانی که با شرایط مقرر عادلانه در اختیارشان قرار می‌گیرند، کار آمد عورتهای مردان در وضع عادی‌اش عمل جنسی آنان است با همسرانشان، ولی مقصود اصلی از این عمل تولید فرزندان است چنانکه در آیاتی چند به این حقیقت تصریح گشته. و روی این اصل این آیه و آیات مشابه تنها همسران را زمینهٔ تولید فرزندان دانسته، و روی این اصل تزریق نطفهٔ مرد به غیر همسرش در کلیت دلالت این آیات حرام است، چنانکه آیاتی مانند "**حرمت علیکم امهاتکم**" (۲۳:۴) حرمت کل ارتباطات شهوانی را نسبت به مادران و همانندشان حرام دانسته، که محور اصلی این ارتباط و هدف نهایی از آن تولید فزند است، چنانکه در جای‌جای آیات مربوطه از آن به تفصیل سخن رفته است، در هر صورت تزریق نطفه به غیر همسر بر حسَب این آیه و آیاتی دیگر ممنوع می‌باشد، گرچه نَسَب همچنان محفوظ است، البته بشرط اینکه اختلاطی در نطفه نباشد، بلکه تنها نطفه‌ای در رحم زن اجنبیه‌ای قرارگرفته باشد که در نتیجه همان زن مادر است و این

مرد اجنبی هم پدر.

در روایاتی هم این معنی آمده، و از جمله از رسول خدا ﷺ که ریختن آب منی در رحم زنی نامحرم همچون کشتن پیامبر یا امام معصوم یا ویران کردن کعبه حرام است[1] و همچنین از حضرت صادق ﷺ است که شدیدترین عذاب به روز رستاخیز برای مردی است که نطفه‌اش را در رحم زنی که بر او حرام است قرار دهد.

فَمَنِ ٱبْتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْعَادُونَ ﴿٣١﴾

پس هرکس پا از این (حد) فراتر نهد آنان، (هم) ایشان از حد درگذرنده‌اند. ﴿۳۱﴾

آیهٔ ۳۱ ـ چنانکه در آیه پس از این حکم کسانی را که جویای غیراین رابطه باشند از متجاوزان خوانده و روی این اصل همانطوریکه تولید فرزندان بوسیلهٔ تماس جنسی با غیر همسران حرام است بدون عمل جنسی هم و به وسیلهٔ تزریق نیز حرام است، گرچه محکوم به احکام زنا نیست، چنانکه در حالت حیض و نفاس و روزه و احرام نیز چنان است که درکل این موارد بوجود آوردن فرزند تنها حرام است و فرزندان چنانکه اشاره کردیم مربوط به صاحبان این نطفه‌ها می‌باشند، و اینها را می‌توان گفت ولد حرامند و نه ولد زنا، زیرا زنا تنها عمل جنسی با غیر همسران است و در جمع بجز این حرمت تمامی احکام ولادت جاری است، حتی در موارد زنا نیز به شرط عدم اختلاط نطفه‌ها تمامی احکام ولادت موجود است، و بالاخره زنا یا سایر ارتباطات منفصلهٔ نا مشروع تنها محکوم به حرمت هستند و هرگز فرزندی مولود و پدر و مادر بودن صاحبان نطفه را ناچیز نمی‌کند.

وَٱلَّذِينَ هُمْ لِأَمَٰنَٰتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَٰعُونَ ﴿٣٢﴾ وَٱلَّذِينَ هُم بِشَهَٰدَٰتِهِمْ قَآئِمُونَ ﴿٣٣﴾ وَٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٣٤﴾ أُو۟لَٰٓئِكَ فِى جَنَّٰتٍ مُّكْرَمُونَ ﴿٣٥﴾ فَمَالِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ ﴿٣٦﴾ عَنِ ٱلْيَمِينِ وَعَنِ

---

۱. وسایل‌الشیعه، ج ۷، ص ۲۳۹.

ٱلشِّمَالِ عِزِينَ ﴿٣٧﴾ أَيَطْمَعُ كُلُّ ٱمْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ﴿٣٨﴾ كَلَّآ إِنَّا خَلَقْنَـٰهُم مِّمَّا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾ فَلَآ أُقْسِمُ بِرَبِّ ٱلْمَشَـٰرِقِ وَٱلْمَغَـٰرِبِ إِنَّا لَقَـٰدِرُونَ ﴿٤٠﴾

و کسانی که امانتشان و پیمانشان را رعایت‌کننده‌اند. ﴿۳۲﴾ و آنان که به شهادت‌هایشان ایستایند. ﴿۳۳﴾ و کسانی که برنمازشان محافظت دارند. ﴿۳۴﴾ ایناننـد که در باغ‌هایی سردرهم (در بهشت) گرامی‌اند. ﴿۳۵﴾ پس آنان را که کفر ورزیده‌اند، چه شده (که) سویت نگرانند؟ ﴿۳۶﴾ (گروه گروه)، از راست و چپ (از تو) فراری و متنفرند. ﴿۳۷﴾ آیا هر یک از آنان طمع می‌بندد که در بهشت پرنعمت در آورده شود؟ ﴿۳۸﴾ نه چنان است. ما آنان را بی‌گمان از آنچه (خود) می‌دانند آفریدیم. ﴿۳۹﴾ پس به پروردگار خاوران و باختران سوگند یاد نمی‌کنم (که) بی‌گمان ما تواناییم، ﴿۴۰﴾

آیهٔ ۴۰ ـ «لا اقسم» در اینجا و جاهایی مشابه نفی قسم است در زمینه‌ای که شایان قسم است البته به منظور اینکه اینگونه موارد ادله‌ای مافوق قسم دارد، گرچه قسمهای قرآنی کلاً قسم به دلیل است و نه در زمینهٔ فقدان دلیل، و اینجا "رب المشارق و المغارب" ربوبیت حضرت اقدس الٰهی ﷻ نسبت به مشارق و مغارب خود شایستهٔ قسم است، ولیکن ربوبیت مطلقهٔ حضرتش که از کل جهان هستی نمودار است دلیلی متقن‌تر و روشنتر است بر مانند تبدیل امثال، چنانکه دربارهٔ آن سخنها گفته‌ایم و اینجا نیز خواهیم گفت.

در سراسر قرآن لفظ مشرق و مغرب و یا مشارق و مغارب یا مشرقین و مغربین آمده است، اگر مشارق و مغارب همین زمین باشد مانند آیهٔ (۱۳۷:۷) مقصود مشرقهای ۳۶۵گانهٔ طلوعهای خورشید و مغربهایش به همین عدد در غروبهایش می‌باشد، زیرا خورشید هر روزی از نقطه‌ای ویژه طلوع می‌کند و به نقطه‌ای ویژه هم غروب می‌نماید، و بالاتر از این در کل نقاط انتقالی شرق که هر روز هزاران نقطه است و نیز در کل نقاط غربی که نیز همچنان است هزاران مشرق و مغرب در هر روز برای خورشید وجود دارد.

و اگر مقید به زمین ما نباشد مانند آیهٔ مورد بحث، افزون بر این مشرق‌ها و

مغرب‌های زمینی شامل کل مشرق‌ها و مغربهای خورشیدها و ماهها و ستارگانی که دارای طلوع و غروب می‌باشند نیز هست.

و اگر مشرقین و مغربین باشد، چنانکه در (۱۷:۵۵) آمده مقصود یا مشرقهای خورشید و ماه و نیز مغربهای این دو است، و یا مقصود از مشرقین، مشرق اصلی و یکی از دو جانب شمال و جنوب است، و مغربین نیز مغرب اصلی و یکی از آن دو می‌باشد، و علت این تعبیر اصالت مشرق و مغرب و فرعیت شمال و جنوب است، و نیز دو مشرق و دو مغرب اعلی و ادنای خورشید است، مشرق اعلی در زمستان و مشرق ادنی در تابستان، و نیز مغرب اعلی در زمستان و مغرب ادنی در تـابستان است.

در هر صورت این نفی سوگند در زمینهٔ شایستگی این سوگند برای توجه دادنِ به ربانیت و قدرت مطلقهٔ خداست، که درانحصار ربوبیت مشارق و مغارب نیست، بلکه خود شارقها و غاربها و کل آفریدگان زیر پوشش این قدرت مطلقه می‌باشند.

بر مبنای همین قدرت مطلقه تبدیل امثال بسی ساده است، اینجا «نـبدّل» بـه اصطلاح ادبی دو مفعولی است که مفعول دومش «خـیراً» است و طـبعاً مـفعول نخست مادون «خیراً» می‌باشد، و چون بـدنهای انسـانها دارای دو بـعد هسـتند: نخست بعد دنیوی که در عین خیر بودنشان مورد ابتلاءاتی دنیوی و بالاخره مرگ می‌باشند، و سپس بدنهایی بهتر از این بدنها که خلاصه‌ها و چکیده‌های اصلی از این بدنهاست که شایستگی خلود بی‌نهایت در بهشت و خلودهایی مادون بی‌نهایت را در جهنم دارد.

آیاتی متعدد در سراسر قرآن همچون (۶۱:۵۶) این حقیقت را بیان کرده که در معاد ارواح انسانها تجدید نمی‌گردد، بلکه همان ارواح دنیوی و برزخی تنها حالت انتقالی به بدنهای اخروی دارند، ولی بدنهای اخروی که طبعاً عین بدنهای دنیوی نیستند نخست در صورت و چهره همانند آنها می‌باشند، و در ماده نیز کل اجزاء بدنهاشان که در سراسر زمان تکلیف با آنها می‌زیسته‌اند نیستند، بلکه خـلاصه‌ای کلی و کل خلاصه‌ای از این بدنهاست که حداکثر ذراتی است همپا و مداوم با ارواح مکلفان، ولی اجزائی دیگر چه اجزاء اصلی و یا فرعی دیگران و چه دیگر اجـزاء

باشند که ارتباطی هم با ثواب و عقاب در عالم تکلیف ندارند، اینها از اجزاء اصلی بدنهای مکلفان جدا می‌شوند، و یا دست‌کم همان نطفه‌های تشکیل دهندهٔ مکلفان بدون دیدن صلبهای پدران و رحمهای مادران و تکامل در این رحم‌ها و ولادت و حالت کودکی پیش از تکلیف، یکجا همان نطفه‌ها به چهره بدنهای نخستین از برای حسابهای آخرین آفریده می‌شوند.

آری "کما بدء کم تعودون" و این همانندی حالت آغازین ولادت و حالت آخرین معاد احیاناً مقتضی این جریان اخیر است، ولی این احتمال که موافق با خبری از معصوم است، با آیاتی از قبیل "قل یحییها الذی انشأها اول مرة" که دربارهٔ زنده کردن استخوانهای مکلفان سخن گفته است، منافات دارد، و روی این اصل استخوان‌های مکلفان با اجزایی اصلی و خودی از ایشان با ارواحشان محشور خواهند شد.

عَلَىٰٓ أَن نُّبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٤١﴾ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا۟ وَيَلْعَبُوا۟ حَتَّىٰ يُلَـٰقُوا۟ يَوْمَهُمُ ٱلَّذِى يُوعَدُونَ ﴿٤٢﴾ يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ ٱلْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ ﴿٤٣﴾ خَـٰشِعَةً أَبْصَـٰرُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَٰلِكَ ٱلْيَوْمُ ٱلَّذِى كَانُوا۟ يُوعَدُونَ ﴿٤٤﴾

بر اینکه (آن‌ها را) تبدیل به بهتر (در سازمان)شان گردانیم. و ما درمانده نیستیم. ﴿۴۱﴾ پس واگذارشان (تا در باطلشان) فرو روند و بازی کنند، تا روزی را که وعده داده می‌شوند ملاقات کنند. ﴿۴۲﴾ روزی که ازگورهاشان برون آیند، گویی با یکدیگر سوی جایگاه‌هایی معین شده روانند. ﴿۴۳﴾ حال آنکه دیدگانشان (از ترس) فرو هشته، خواری فراگیرشان می‌گردد. این (همان) روزی است (که) وعده داده می‌شده‌اند. ﴿۴۴﴾

سورهٔ نـوح

سراسر این سوره گزارشی است مختصر از رسالت نهصد و پـنجاه سـالهٔ حـضرت نوح علیه‌السلام (۱۴:۲۹) و اذیتهایی که از کافران در راسـتای رسـالتش دیـد و چشـید، و حضرتش که نخستین حامل مشعل ولایت عزم پنجگانه بود (۱۳:۴۲)، و شباروز بدعوت رسالتی خود ادامه می‌داد با بدترین و زشت‌ترین برخوردها روبرو شده و دعوتش به تقوی هرگز در این کافرن اثری نکرد (۱۰۶:۲۶).

دعوت الی الله با برهان و حجت ربانی دارای ابعادی است که بدترین پیامدش در مکلفان افزایش کفر و تکذیبشان می‌باشد، و آیا در چنان موردی ایـن دعـوت ربانی باید متوقف گردد، زیرا بر حسب آیاتی مانند (۹:۸۷) دعوت هشدار دهنده در صورتی واجب است که سود بخش باشد؛ هرگز! زیرا نخست این ولی عزم نخستین بازتاب دعوتش افزایش فرارکافران بود، و در ثانی نفع دعوت در انحصار این نیست که اثر مثبت داشته باشد چنانکه برای مؤمنان (۵۵:۵۱) بلکه اتمام حجت نیز بسود حق و دعوت بحق است.

آری اگر دوری از حق تا چه رسد دورتر شدن از حق نتیجهٔ انحرافی در خـود دعوت باشد اینجا چنان دعوت حرامی دو بعدی است، ولی مانند دعوت رسالتی نوح و دیگر رسولان و تمامی شایستگان در چنان زمینه‌ای هم که احیاناً مزید بر کفر است همچنان واجب است که "عذراً او نذراً" آن را بر این بزرگواران واجب کـرده است.

نوح که نخستین حامل شریعت مستقل ولایت عزم است ـ چنانکه از آیاتی مانند (۱۳:۴۲) بدست می‌آید ـ باید دید پیامبران پیش از حضرتش مانند آدم و شیث و ادریس و ... دارای شریعت وحیانی نبوده‌اند؟ پس چه رسالتی داشته‌اند، و یا شریعت یا شرایعی داشته‌اند که دراینصورت شریعت مستقل ولایت عزم در انحصار پنج شریعت نیست!.

مقتضای اصل رسالت وحیانی شریعتی است ربانی، ولی اصل مهم این شریعتها از حضرت نوح آغاز گشته و به شریعت اسلام پایان یافته است، شریعت پیش از نوح تنها مشتمل بر احکامی مختصر و آغازین برای مکلفین بوده که نه ناسخ است و نه منسوخ، و شرایع پنجگانه یا بدون نسخ‌اند مانند شریعت نوح، و یا هم ناسخ‌اند و هم منسوخ مانند شریعت ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام و یا چون شریعت اسلام که تنها ناسخ است، که در این میان شریعت پیش از نوح که نه ناسخ است و نه منسوخ و هم احکامی بس ساده و اولیه داشته، که نوعاً هم احکام عقلیهٔ وحیانی است، روی این چند جهت شریعتی بیرون از ولایت عزم است.

آیاتی هم مانند (۲۱۳:۲) و (۱۹:۱۰) در معنائی دقیق‌تر نظر به کیفیت اصلی مردم دارد که در ضلالت یکسان بوده‌اند و با رسالتهای الٰهی باختلاف گراییدند که گروهی مؤمن و گروهی هم کافر شدند.

این "شرع ..." هم که هم شرایع را پنجگانه شمرده، نظر به این شریعتهای مفصل اصلی جهان‌شمول دارد، که رسولانشان و شرایعشان دارای عزم و استقلال و شمولیت‌اند، ولی مانند آدم دارای ولایت عزم نبوده است (۱۱۵:۲۰).

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

إِنَّآ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِۦٓ أَنْ أَنذِرْ قَوْمَكَ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١﴾ قَالَ يَـٰقَوْمِ إِنِّى لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢﴾ أَنِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ وَٱتَّقُوهُ

وَ أَطِيعُونِ ﴿۳﴾ يَغْفِرْ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ
ٱللَّهِ إِذَا جَآءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۴﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي
لَيْلاً وَ نَهَارًا ﴿۵﴾ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَآءِيٓ إِلَّا فِرَارًا ﴿۶﴾ وَ إِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ
لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوٓاْ أَصَـٰبِعَهُمْ فِيٓ ءَاذَانِهِمْ وَ ٱسْتَغْشَوْاْ ثِيَابَهُمْ وَ أَصَرُّواْ
وَ ٱسْتَكْبَرُواْ ٱسْتِكْبَارًا ﴿۷﴾ ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ﴿۸﴾ ثُمَّ إِنِّيٓ أَعْلَنتُ لَهُمْ
وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا ﴿۹﴾ فَقُلْتُ ٱسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ إِنَّهُۥ كَانَ غَفَّارًا ﴿۱۰﴾
يُرْسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا ﴿۱۱﴾ وَ يُمْدِدْكُم بِأَمْوَٰلٍ وَ بَنِينَ وَ يَجْعَل لَّكُمْ
جَنَّـٰتٍ وَ يَجْعَل لَّكُمْ أَنْهَـٰرًا ﴿۱۲﴾ مَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا ﴿۱۳﴾ وَ قَدْ
خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ﴿۱۴﴾ أَلَمْ تَرَوْاْ كَيْفَ خَلَقَ ٱللَّهُ سَبْعَ سَمَـٰوَٰتٍ طِبَاقًا ﴿۱۵﴾
وَ جَعَلَ ٱلْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ ٱلشَّمْسَ سِرَاجًا ﴿۱۶﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

ما نوح را به‌راستی سوی قومش فرستادیم که: «قومت را پیش از آنکه عذابی دردناک به آنان در رسد، هشدار ده.» ﴿۱﴾ (نوح) گفت: «ای قوم من! همواره من برای شما بیم دهنده‌ای روشنگرم؛» ﴿۲﴾ «که خدا را بپرستید. و از او پروا بدارید، و مرا فرمان ببرید.» ﴿۳﴾ «تا برخی از گناهانتان را بر شما بپوشاند. و شما را سوی اجلی نامبرده: ناگزیر و ناگریز به تأخیر اندازد. اگر می‌دانستید، چون وقت مقرّر خدا در رسد، هرگز تأخیر نخواهد داشت.» ﴿۴﴾ (نوح) گفت: «پروردگارم! من قوم خود را همواره شب و روز (پیاپی) دعوت کردم.» ﴿۵﴾ «پس دعوت من جز بر گریزشان نیفزود.» (و این زیادتی گریز از حق که خود حجتی افزون است مانع نهی از منکر نیست). ﴿۶﴾ «و من بی‌قرار، هربار که آنان را دعوت کردم تا برایشان (گناهانشان را) بپوشانی، انگشتانشان را در گوش‌هایشان نهادند، و لباس‌هاشان را بر (سرها)شان کشیدند، و

(بر کفرشان) اصـرار ورزیـدند، و هـر چـه بـیشتر بـر کـبر (: بـزرگ بـینی) خـود افزودند.» ﴿۷﴾ «سپس آشکارا آنان را دعوت کردم.» ﴿۸﴾ «سپس به‌درستی برایشـان اعلان کردم، و آشکار و پنهان برایشان همی اندرز(شان) دادم.» ﴿۹﴾ «پس گفتم: "از پروردگارتان پوشش بخواهیدکه اوبه‌راستی بسی پوشاننده بوده است."» ﴿۱۰﴾ «تا (خدا باران و برفِ) آسمان را بر (سروسامان)تان بسی ریزان بفرستد» ﴿۱۱﴾ «و شما را بـه اموال و پسرانی امداد نماید، و برایتان باغ‌هایی (با درختان سردر هم) قرار دهد، و برایتان نهرها نهد.» ﴿۱۲﴾ «برایتان چیست (چه: بیماری است) که هیچ امیدی به وقار و شکوهی برای خدا ندارید؟» ﴿۱۳﴾ «و حال آنکه (خدا) شما را به‌راستی گوناگـون آفریده است.» ﴿۱۴﴾ مگر ندیدید [: و براساس رسالت ها ندانستید] (که) چگونه خدا هفت آسمان را طـبقاتی بـر روی هـم آفـریده است؟» ﴿۱۵﴾ «و مـاه را در مـیانشان (برایتان) روشنایی (بخش) گردانید، و خورشید را (نیز) چراغی (بسی روشن‌گر) قرار داد.» ﴿۱۶﴾

آیهٔ ۱۶ ـ در این آیه مخاطبان نوح علیه‌السلام مورد استفهام توبیخی قرار گرفته‌اند کـه آیـا ندانسته‌اید که خدا هفت طبقهٔ آسمان را آفرید، ولی هفت بودن آسمان تنها نمادی وحیانی داشته، و علم پیشتاز هنوز هم ازکهکشان نخستین آسمان آگاه نیست، تا چه رسد بزمانهای نخست.

پاسخ این است که مشرکان در هر صورت به اصل الوهیت ایمان داشته‌اند گرچه برای خدا شریکانی در عبادت بـرمی‌گزیده‌انـد، و بـالاخره وحـی‌های ربـانی هـم بگوششان می‌رسیده که از جمله دربارهٔ طبقات آسمانی است.

بدیهی است که اینان نه از نظر علم ـ و نه از نظر حـضور در آفـرینش طـبقات آســمانی ـ بـهره‌ای نـداشـته‌انـد (۵۱:۱۸) ولی ایـن رؤیت و دیـدگاه وحـیانی در دسترسشان بوده است، که این هـم دلیـلی است دیگـر بـر واقـعیت وحـی پـیش ازنوح علیه‌السلام.

جای این احتمال هم هست که مخاطَبان اینجا همان مخاطبان قرآنـیند کـه در جمع آگاهی از وحی‌های چهارگانهٔ تفضیلی ولایت عزم داشته‌اند، و به اصطلاح این خود جمله‌ای است معترضه، و یا چه زیباتر که کل مخاطبان شرایع پنجگانه ـ و پیش

از آنها ـ را همچنان در بر دارد.

آیهٔ (۱۷) که ماه را در میان هفت اسماء نور و خورشید را روشنی معرفی کرده، منظور از اینها بهره‌گیری ساکنان این زمین محوری است زیرا برای مکلفان جهان چه بسا میلیونها ماه و خودشید است، که ماه و خورشید ما دو قطره ناچیز از فضای بیکران درخشندگان آسمانی بیش نیسند.

وَٱللَّهُ أَنۢبَتَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ نَبَاتٗا ﴿١٧﴾ ثُمَّ يُعِيدُكُمۡ فِيهَا وَيُخۡرِجُكُمۡ إِخۡرَاجٗا ﴿١٨﴾ وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ بِسَاطٗا ﴿١٩﴾ لِّتَسۡلُكُواْ مِنۡهَا سُبُلٗا فِجَاجٗا ﴿٢٠﴾ قَالَ نُوحٞ رَّبِّ إِنَّهُمۡ عَصَوۡنِي وَٱتَّبَعُواْ مَن لَّمۡ يَزِدۡهُ مَالُهُۥ وَوَلَدُهُۥٓ إِلَّا خَسَارٗا ﴿٢١﴾ وَمَكَرُواْ مَكۡرٗا كُبَّارٗا ﴿٢٢﴾ وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا ﴿٢٣﴾ وَقَدۡ أَضَلُّواْ كَثِيرٗاۖ وَلَا تَزِدِ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا ضَلَٰلٗا ﴿٢٤﴾ مِّمَّا خَطِيٓـَٔاتِهِمۡ أُغۡرِقُواْ فَأُدۡخِلُواْ نَارٗا فَلَمۡ يَجِدُواْ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ أَنصَارٗا ﴿٢٥﴾

«و خدا شما را از زمین رویانید رویـیدنی (ممتاز).» ﴿۱۷﴾ «سپس شما را در آن بازمی‌گرداند و بیرون می‌آورد، برون آوردنی.» ﴿۱۸﴾ «و خدا زمین را برای شما فرشی (گسترده) ساخت.» ﴿۱۹﴾ «تا از راه‌های فراخ و پست و بلند آن شیب دار (راهوار) راه یابید.» ﴿۲۰﴾ نوح گفت: «پروردگارم! آنان مرا نافرمانی کردند، و کسی را پیروی نمودند که مال و فرزندش جز بر زیان وی نیفزود.» ﴿۲۱﴾ «و دست به نیرنگی بسی بزرگ زدند؛» ﴿۲۲﴾ «و گفتند: "زنهار! خدایان خود را رها مکنید، و نه هرگز ودّ را و نه سُواع و نه یَغوث و یَعوق و نَسر (این سه بت معروف) را."» ﴿۲۳﴾ «و بسیاری را همواره گمراه کرده‌اند، و جز بر گمراهی ستمکاران میفزای.» ﴿۲۴﴾ از (اثر) گناهانشان غرق گشتند، پس (همان جا) داخل آتش شدند، پس برای خودشان از غیر خدا یارانی نیافتند. ﴿۲۵﴾

آیهٔ ۲۵ ـ غرق شدگان در طوفان نوح را بلافاصله از داخل شدگان در آتش خوانده که خود از ادلهٔ زندگی و جزای برزخی است، آتش هم در درون آب تضادی را در بر ندارد، زیرا آب و مواد دیگر جهان دارای دو جنبهٔ ظاهری و باطنی است، علم هم این حقیقت و واقعیت را کشف کرده که در درون تمامی مواد آتش‌هائی نهفته است که انفجاراتی اتمی، هیدرژنی و ... نمونه‌های دنیوی از این آتشها است، تا چه رسد به بهشت و جهنم برزخی که در درون آتش و آب و دیگر مواد بطور متداوم موجود است.

بسیاری از جریانات برزخی با دنیا و آخرت فرق داردند که ثواب و عذابشان، زمان و مکانشان از این قبیل است.

وَقَالَ نُوحٌ رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى ٱلْأَرْضِ مِنَ ٱلْكَـٰفِرِينَ دَيَّارًا ﴿٢٦﴾ إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا۟ عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوٓا۟ إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ﴿٢٧﴾

و نوح گفت: «پروردگارم! هیچ کس از کافران را بر روی (تمامی) زمین باقی مگذار.» ﴿۲۶﴾ «بی‌گمان اگر تو آنان را رها کنی، بندگانت را گمراه می‌کنند، و جز فاجرِ بسی کافر نسلی به وجود نیاورند.» ﴿۲۷﴾

آیهٔ ۲۷ ـ که مطالبهٔ نابودی کل کافران زمین را از درخواستهای آخرین نوح دانسته، از جمله ادلهٔ جهانی بودن رسالت و طوفان نوح است.

در پاسخ این پرسش که چگونه نوح شخصاً دعوتش جهانی بوده است باید گفت لازمهٔ دعوت کلی رسالتی دعوت مماس شخص صاحب رسالت نیست، بلکه شرعمدارانی معصوم و غیر معصوم در پرتو دعوت اصلی رسالت خود عهده‌دار دعوتهای رسالت بوده اند، مانند سایر پیامبران اولی‌العزم، بویژه رسالت پایانی که پس از رحلت صاحب اصلی رسالت و سایر معصومان محمدی علیهم‌السلام در زمان غیبت آخرین معصوم کل شرعمدارن اسلامی بر مبنای قرآنی چنان مأموریت و مسئولیت جهانی را دارند.

و نیز چگونه حضرتش دانست که این کافران و تمامی نسلشان همچنان بر

کفرشان پایدارند؟ آیهٔ (۳۶:۱۱) اینگونه پاسخ می‌دهد که این خود از گـزارشـات وحی بحضرتش بوده، و روی همین اساس هم نوح بر مبنای چنان واقعیتی وحیانی از حضرت اقدس الٰهی تقاضای مرگ و غرق تمامی آنان را کرده است که به اجابت هم رسید (۷۵:۳۷).

رَّبِّ ٱغْفِرْ لِى وَ لِوَٰلِدَىَّ وَ لِمَن دَخَلَ بَيْتِىَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْمُؤْمِنَـٰتِ وَ لَا تَزِدِ ٱلظَّـٰلِمِينَ إِلَّا تَبَارًا ﴿۲۸﴾

«پروردگارم! برای من و پدر و مادرم و برای هر که در سرایم به حالت ایمان درآمد، و برای (کل) مردان و زنان باایمان (نقصان هاشان را) بپوشان، و جز بـر هـلاکت ستمکاران میفزای.» ﴿۲۸﴾

سورهٔ جنّ

پانزده آیهٔ بخش نخستین این سوره گزارشی است از سخنان گروهی از جنیان که به پیامبر بزرگوار وحی شده است، و چنانکه سورهٔ انسان و فرشتگان در قرآن موجود است، سوره جن نیز هست، و اگرچه تکلیف وحیانی در هر سه با سایر مکلفان جهان درکل مشترک است، ولی استثناهائی هم دراین این میان به نسبت ویژگیهای هر یک موجود است.

جنیان پیش از انسان آفریده شده‌اند (۲۷:۱۵) و همچو انسان مرد و زن و تناسل دارند (۶:۷۲) و (۵۰:۱۷) و در بهشت و جهنم هم مشترکند (۳۸:۷) و نیز از آیاتی مانند خطابهای دوگانهٔ سوره «الرحمان» چنان می‌یابیم.

و آیا این جنیان رسولان وحی ربانی بوده‌آند؟ آیاتی چند عموماً و خصوصاً وحی رسالتی را با وحی محمدی پایان یافته می‌داند، ولی تشرفشان به حضور رسول گرامی برای شنیدن وحی قرآنی، دست کم به وحی ربانی بوده؟ و از آیات (۳۲:۴۶ـ۳۰) چنان می‌نماید که اینگونه بوده، افزون بر اینکه اینان فرستادگان وحی بوده‌اند، چنانکه آیاتی مانند (۱۳۰:۶) بیانگر این حقیقت است، و با توجه باینکه خلقتشان پیش از این انسان بوده رسالت پیشینیان نیز در آن هنگام مستقل بوده، و پس از خلقت انسان رسالتهاشان پیرو و در حاشیهٔ رسالت انسان است. چنانکه آیات اصطفاء انسان در این میان گواه است (۷۵:۲۲) ولی همان رسولان در رسالت آخرین از رسالت وحی عزل شده‌اند.

دست‌کم «نفر» نه نفرند، و اینجا حداقل این فرستادگان جنی همین نه نفرند که در سراسر جهان تکلیف شرعمدارانی محمدی بوده‌اند، و طبعاً پس از رحلت رسول گرامی فرستادگانی از ناحیه جانشینان معصومش، و در زمان غیبت کبری همچون شرعمداران انسانی بر مبنای کتاب و سنت مراجع دینی جنیانند، و طبعاً در دروس مراجع دینی انسانی هم شرکت دارند.

این رسالت ربانی برای استماع قرآن از محضر محمدی، و اینکه شرک را برای خود از محالات دانسته (۳) و سخنان ناروای شرکی برخی از جنیان را سفاهت دانسته‌اند، (۴) بویژه وحی اعلی (۹) راکه خود گواهی است روشن بر اینکه "جد ربنا"یشان به معنی جد خدا نیست، بلکه این خود فاعلی است برای تعالی بدین معنی که عظمت پروردگارمان از همگان برتر است، که ضمیر «انه» ضمیرشأن و "تعالی جد ربنا" بیانگر شأن متعالی ربوبیت است، و بالاخره تمامی آیات پانزده‌گانه در جهاتی چند دلیل بر معنای فوق عدالت برای این بزرگواران است.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ ٱلْجِنِّ فَقَالُوٓاْ إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا ﴿١﴾ يَهْدِيٓ إِلَى ٱلرُّشْدِ فَـَٔامَنَّا بِهِۦ وَلَن نُّشْرِكَ بِرَبِّنَآ أَحَدًا ﴿٢﴾ وَأَنَّهُۥ تَعَـٰلَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا ٱتَّخَذَ صَـٰحِبَةً وَلَا وَلَدًا ﴿٣﴾ وَأَنَّهُۥ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى ٱللَّهِ شَطَطًا ﴿٤﴾ وَأَنَّا ظَنَنَّآ أَن لَّن تَقُولَ ٱلْإِنسُ وَٱلْجِنُّ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا ﴿٥﴾ وَأَنَّهُۥ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ ٱلْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ ٱلْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ﴿٦﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

بگو: «به من وحی شده است که به‌راستی تنی چند از جنّیان (به قرآن) گوش فرا

داشتند. پس گفتند: به‌درستی ما قرآنی شگفت‌آور را شنیدیم،» ﴿۱﴾ «(که) به راه راست هدایت می‌کند، پس به آن ایمان آوردیم، و هرگز احدی را شریک پروردگارمان قرار نخواهیم داد.» ﴿۲﴾ «و اینکه والایی پروردگارمان بسی بالاست، (و) همسر و فرزندی اختیار نکرده است.» ﴿۳﴾ «و اینکه بی‌گمان کم‌خردمان، درباره‌ی خدا سخنانی یاوه و پراکنده می‌سراییده است.» ﴿۴﴾ «و اینکه ما بسی پنداشتیم که انس و جن هرگز بر خدا دروغی نمی‌بندند.» ﴿۵﴾ «و اینکه مردانی از آدمیان به مردانی از جنّیان بسی پناه می‌برده‌اند، پس (قاهرانه در گمراهیشان) افزودند.» ﴿۶﴾

آیهٔ ۶ ـ گواهی بر این حقیقت است که اصولاً پناه بردن به جنیانی گمراه مزید بر گمراهی است، و حتی پناه بر شایستگانشان هم درست نیست زیرا انسان کلاً بر جنیان مقدم است.

وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنتُمْ أَن لَّن يَبْعَثَ ٱللَّهُ أَحَدًا ﴿۷﴾ وَأَنَّا لَمَسْنَا ٱلسَّمَآءَ فَوَجَدْنَـٰهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا ﴿۸﴾ وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَـٰعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَن يَسْتَمِعِ ٱلْـَٔانَ يَجِدْ لَهُۥ شِهَابًا رَّصَدًا ﴿۹﴾

«و اینکه آنان (نیز) آن‌گونه که (شما) پنداشته‌اید، همواره گمان بردند که خدا هرگز کسی را زنده نخواهد گردانید.» ﴿۷﴾ «و اینکه ما بی‌گمان بر آسمان دست یافتیم، پس آن را پر شده از نگهبانان و پاسداران توانا و نیزه‌های آتشین یافتیم.» ﴿۸﴾ «و اینکه، به‌راستی (در آسمان) برای شنیدن، همواره در جایگاه‌هایی (به کمین) می‌نشسته‌ایم، پس اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، (تیر) شهابی در کمین خود می‌یابد.» ﴿۹﴾

آیهٔ ۹ ـ آیاتی مانند این آیه خودگواه است بر رسالت وحیانی گذشته این بزرگواران که طبعاً دارای مقام عصمت هم بوده‌اند، که بگونه‌ای مداوم ـ افزون بر وحی زمینی ـ از وحی ملاء أعلای آسمانی هم بهره‌مند بوده‌اند، و اکنون که رسالت وحیانی ـ با رسالت محمدی ﷺ ـ به پایان رسیده، از این وحی فرعی هم محرومند تا چه رسد به سایر وحی‌های رسالتی که در حاشیهٔ رسولان بشری داشته‌اند.

آری هیبت و هیمنهٔ این وحی پایانی چنان بوده است که این رسولان پیشین هم اکنون با نیزه‌های آتشین از شنیدن وحی ملاء اعلی رانده می‌شوند، که خود وحییی عملی بر پایان رسالت است.

وَأَنَّا لَا نَدْرِيٓ أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَن فِي ٱلْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا ﴿١٠﴾ وَأَنَّا مِنَّا ٱلصَّـٰلِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ كُنَّا طَرَآئِقَ قِدَدًا ﴿١١﴾ وَأَنَّا ظَنَنَّآ أَن لَّن نُّعْجِزَ ٱللَّهَ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَن نُّعْجِزَهُۥ هَرَبًا ﴿١٢﴾ وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا ٱلْهُدَىٰٓ ءَامَنَّا بِهِۦ فَمَن يُؤْمِنۢ بِرَبِّهِۦ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا ﴿١٣﴾

«و اینکه ما به درستی نمی‌دانیم آیا برای کسانی که در زمینند، بدی خواسته شده یا پروردگارشان برایشان رشد و نموی خواسته است؟» ﴿۱۰﴾ «و اینکه به‌راستی از میان ما برخی شایستگانند و برخی دونشان (: ناشایستگان) ما فرقه‌هایی جدای از یکدیگر بوده‌ایم.» ﴿۱۱﴾ «و اینکه ما گمان شایسته‌ای داشتیم که هرگز نمی‌توانیم در زمین خدای را به ستوه آوریم، و هرگز او را با گریز(مان) درمانده نتوانیم کرد.» ﴿۱۲﴾ «و اینکه ما چون هدایت(قرآنی) را شنیدیم، به درستی بدان گرویدیم. پس هر کس که به پروردگار خود ایمان آورد، از هیچ‌گونه کاستی ستمگرانه و نه در برگیری قاهرانه، بیم نداریم.» ﴿۱۳﴾

آیهٔ ۱۳ ـ اینجا «الهدی» کل هدایتهای ربانی است که توسط خاتم پیامبران نزول یافته، و این بزرگواران به آن ایمان آورده و از شریعت گذشته‌شان صرفنظر کرده‌اند.

وَأَنَّا مِنَّا ٱلْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا ٱلْقَـٰسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ تَحَرَّوْا۟ رَشَدًا ﴿١٤﴾ وَأَمَّا ٱلْقَـٰسِطُونَ فَكَانُوا۟ لِجَهَنَّمَ حَطَبًا ﴿١٥﴾ وَأَلَّوِ ٱسْتَقَـٰمُوا۟ عَلَى ٱلطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَـٰهُم مَّآءً غَدَقًا ﴿١٦﴾ لِّنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَن يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِۦ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا ﴿١٧﴾ وَأَنَّ ٱلْمَسَـٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا۟ مَعَ ٱللَّهِ

أَحَدًا ﴿۱۸﴾

«و اینکه برخی از ما بی‌گمان مسلمان و برخی (هم) بخش کنندگان ظالمانه (: نامسلمانند) پس هر کس تسلیم (خدا) شد آنان در جستجوی راهی راهوار بوده‌اند.» ﴿۱۴﴾ و اما بخش کنندگان (ظالمانه) میان خدا و آفریدگان)، پس هیزم جهنم بوده‌اند. ﴿۱۵﴾ و اینکه اگر بر راه (خدا) پایداری کنند، همواره آنان را آبی بسیار گوارا بنوشانیم. ﴿۱۶﴾ تا در این‌باره آنان را آزمایشی آتشین بنماییم، و هرکس از یاد پروردگارش روی گرداند وی را در قید عذابی بسی بالا و بلند فرو می‌نهد. ﴿۱۷﴾ و اینکه مساجد (: سجده گاهها) به‌راستی ویژه‌ی خداست. پس هیچ کسی را با خدا (در خدایی) مخوانید. ﴿۱۸﴾

آیهٔ ۱۸ ـ اینکه "**المساجد لله**" است تمامی سجده‌گاههای ویژه (:مساجد) و غیر ویژه را، و نیز اعضای سجده را در انحصار خدا دانسته که در این و آن هرگز شریکی ندارد، و از جمله این اعضای سجده دست است که در غیر صورت حد کلی دست، نه تنها کلاً بریده نمی‌شود، بلکه این تنها انگشتانی از دست است که برای بر زمین نهادنش در سجده واجب نیست، روی این اصل امر بریدن دست دزد تنها همین انگشتان را شامل است، و اگر هم چنان شمولیتی از این آیه برای این ویژگی فهمیده نمی‌شد، اصولاً صدق دست بر این انگشتان در کفایت بریدن آنها کافی است، در اینصورت بریدن بیش از آنها بیرون از حد کفایت حد دزدی و بر خلاف حکم ربانی است، مگر در مواردیکه تصریحی بر زیاده از این حد اولی داشته باشیم مانند حد سارق مسلح.

وَأَنَّهُۥ لَمَّا قَامَ عَبْدُ ٱللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُواْ يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا ﴿۱۹﴾ قُلْ إِنَّمَآ أَدْعُواْ رَبِّى وَلَآ أُشْرِكُ بِهِۦٓ أَحَدًا ﴿۲۰﴾ قُلْ إِنِّى لَآ أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ﴿۲۱﴾ قُلْ إِنِّى لَن يُجِيرَنِى مِنَ ٱللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلْتَحَدًا ﴿۲۲﴾ إِلَّا بَلَٰغًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِسَٰلَٰتِهِۦ وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ

فَإِنَّ لَهُۥ نَارَ جَهَنَّمَ خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ﴿٢٣﴾

و اینکه چون بنده‌ی خدا به‌راستی برخاست، حال آنکه خدا را می‌خواند، چیزی نمانده بود که بر سر و رویش فرو افتند. ﴿۱۹﴾ بگو: «من تنها پروردگار خود را می‌خوانم، و احدی را با او شریک نمی‌گردانم.» ﴿۲۰﴾ بگو: «من هرگز برای شما مالک هیچ زیان و رشدی نیستم.» ﴿۲۱﴾ بگو: «هرگز کسی مرا در برابر خدا پناه نمی‌دهد، و هرگز پناهگاهی غیر از او نمی‌یابم.» ﴿۲۲﴾ «(وظیفه‌ی من) تنها ابلاغی از سوی خدا و (رساندن) پیام‌های اوست، و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، بی‌گمان برای او آتش دوزخ جاودانه است.» ﴿۲۳﴾

آیهٔ ۲۳ ـ خلود ابدی گروهی از دوزخیان، به معنی ابدیت بی‌پایان ربانی نیست که خود ستمی است بی‌پایان، و نه زمانی بیش از استحقاق عذابشان که نیز ظلم است، و نه حتی عذابشان برابر با استحقاق عذابشان می‌باشد که بر خلاف رحمت عمومی ربانی است، که "رحمتی وسعت کل شئ" بلکه در نهایت مادامیکه اینان و جهنم برپا می‌باشند کمتر از استحقاقشان همواره عذاب می‌شوند.

حَتَّىٰٓ إِذَا رَأَوْا۟ مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا ﴿٢٤﴾ قُلْ إِنْ أَدْرِىٓ أَقَرِيبٌ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُۥ رَبِّىٓ أَمَدًا ﴿٢٥﴾ عَـٰلِمُ ٱلْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِۦٓ أَحَدًا ﴿٢٦﴾ إِلَّا مَنِ ٱرْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُۥ يَسْلُكُ مِنۢ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِۦ رَصَدًا ﴿٢٧﴾ لِّيَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا۟ رِسَـٰلَـٰتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَىْءٍ عَدَدًۢا ﴿٢٨﴾

«تا هنگامی‌که آن چه را وعده داده می‌شوند ببینند. پس به زودی دریابند که یاور چه کسی کمکش ضعیف‌تر و کدام یک شمارش کمتر است.» ﴿۲۴﴾ بگو: «من نمی‌دانم آن چه وعده داده می‌شوید نزدیک است، یا خدا برایش مدتی دور قرار می‌دهد.» ﴿۲۵﴾ (خدا) عالِم (کل) غیب(ها) است، پس احدی را بر غیبش آگاه نمی‌کند. ﴿۲۶﴾ مگر کسی

از رسولان مورد رضایت(ش) را (در رسالتشان) پس او بی‌گمان از پیش و پس او مترصد است، ﴿۲۷﴾ تا نشانه نهد که به‌درستی رسالت‌های پروردگارشان را ابلاغ کرده‌اند. حال آنکه به آن چه نزدشان است احاطه کرده، و عدد هر چیزی را(به‌خوبی) برشمرده است. ﴿۲۸﴾

آیات ۲۶ تا ۲۸ ـ در عین اختصاص دادن غیب را بحضرت اقدس الوهیت ﷻ، رسولان مرضی ربانی را استثناکرده، ولی نه درکل غیوب که اختصاص به حضرتش دارد، بلکه تنها این غیب رسالتی است در دو بعد: اصل رسالت و پیام رسالت، که اینهم در جهت امکانیش برای غیر خدا در انحصار وحی است.

در جمع علم غیب سه گونه است:

۱ـ مخصوص حضرت اقدس آلهی که اصولاً برای غیر خدا متمنع است.

۲ـ امتناع در حکمت ربانی دارد که بدون وحی برای غیر خدا بدست آید که وحی رسالت و مانند آن است.

۳ـ برای کاوش کنندگان امکان پذیر است مانند تمامی مجهولاتی که قابل یادگیری و بدست آوردن بدون وحی است.

«**لیعلم**» در آیهٔ (۲۸) از عَلم و علامت گذاری است و نه از عِلم و دانستن، زیرا آیاتی از قبیل ذیل همین آیه احاطهٔ علم خدا را نمودارکرده است.

سورهٔ مزمّل

ظاهراً نزول این سوره پس از آیاتی از سوره اقرء و سورهٔ حمد بوده که بعداً سوره مدثر نازل گردیده است، در حالیکه حضرتش پس از نخستین وحی حالت دگرگونی ویژه‌ای بخود گرفته، و در میان پارچه‌ای آرمیده بود، که نخستین دستور قیامش صادر گردید تا اولین خودسازی برای سَبح و شناوری دور و درازی در دریای مجتمع است، که پس از نجات یافتن خود غرقه‌های جهالت و شهوت در ژرفای اقیانوس بی‌کران زندگی را نجات بخشد، که "قم فأنذر" در سورهٔ مدثر هم بیانگر همین قیام رسالت پس از این قیام شخصی رسولی بوده است.

قیام لیل در بعد وجوب مستمرش در اختصاص رسول‌الله ﷺ بوده، که در پی مقام رسالت بهرهٔ این وجوب در استمرار قیام رسالت است، و سپس برای شرعمدارن غیر معصوم نسبت به دیگران در ارجحیت حتمی در مرز وجوب است.

محور این قیام و قیامهای شخصی اسلامی ترتیل قرآن است و نه تنها ترتّل آن، ترتل خواندن آرام خودی است که قلب در پیش بحرکت ایمانی رسد، ولی ترتیل بحرکت آوردن دلهای دیگران است که در جمع مأموریت حضرتش همان ترتیل: خواندن اثربخش در قلب حضرتش بگونه‌ایست که دیگران را نیز بحرکت آورد، که اگر بجای «ترتیلا»، «ترتلا» بود، همان خواندن اثربخش شخصی هم کافی بود. و این "قولاً ثقیلا" دو معنی قرآنی را در بر دارد، نخست نقل اجمالی محکم قرآن است که در نخستین شب قدر پس از حدود پنجاه روز از آغاز رسالتش بر قلب مبارکش

نازل شد، این ثقل شخصی بود، سپس استمرار وحی مفصلش که این سبح طویل رسالت را در پی داشته است.

آری قیام لیل، ترتل ترتیل، و قول ثقیل برای سبح طویل ضرورت رسالت بوده است، که پس از عصمت بشری که زمینهٔ عصمت ربانی بوده مرحلهٔ سومینش خودسازی بر همین دو مبنی برای سازماندهی مکلفان است، که در اقیانوسی بیکران از غرقابهای شهوت، جهالت، خودسری، خودبینی، خودخواهی و خودراهی، با شناوری این بزرگمرد آلهی نجات یابند.

و چنانکه ربوبیت حضرت اقدس آلهی جهانشمول است، این رسالت نیز جهانشمول بوده و ربانیت شرعیش جهانی است.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْمُزَّمِّلُ ﴿١﴾ قُمِ ٱلَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً ﴿٢﴾ نِّصْفَهُۥٓ أَوِ ٱنقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً ﴿٣﴾ أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ ٱلْقُرْءَانَ تَرْتِيلاً ﴿٤﴾ إِنَّا سَنُلْقِى عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلاً ﴿٥﴾ إِنَّ نَاشِئَةَ ٱلَّيْلِ هِىَ أَشَدُّ وَطْـًٔا وَأَقْوَمُ قِيلاً ﴿٦﴾ إِنَّ لَكَ فِى ٱلنَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلاً ﴿٧﴾ وَٱذْكُرِ ٱسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً ﴿٨﴾ رَّبُّ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلاً ﴿٩﴾ وَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلاً ﴿١٠﴾ وَذَرْنِى وَٱلْمُكَذِّبِينَ أُوْلِى ٱلنَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلاً ﴿١١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

ای جامه (برجان و تن خویشتن) فرو پیچیده، ﴿۱﴾ شب را به‌پا خیز مگر اندکی. ﴿۲﴾

نیمش را، یا اندکی از نیمش را بکاه، ﴿۳﴾ یا بر آن (نیم) بیفزای، و قـرآن را شـمرده بخوان شمردنی (روشن). ﴿۴﴾ ما هـمواره بـه زودی بـر تـو گـفتاری گـران‌بـار فـرو می‌افکنیم. ﴿۵﴾ بی‌گمان عبادت نشأت یافته از شب گامی استوارتر و فراتر و گفته‌اش پای‌برجاتر و گرانـبارتر است. ﴿۶﴾ بـه‌راسـتی بـرایت در روز، شـناوری‌ای طـولانی است. ﴿۷﴾ و نام پروردگار خود را یاد کن و(به) سویش (آن گونه) انقطاعی یاب که (دیگران را نیز سویش) منقطع سازی. ﴿۸﴾ پروردگار خاور و باختر (که) خدایی جز او نیست؛ پس او را کارساز خویش برگیر. ﴿۹﴾ و بر آنچه می‌گویند شکیبا باش، و از آنان ـ با دوری گزیدنی زیبا ـ دور باش. ﴿۱۰﴾ و مرا با تکذیب کنندگان نعمت‌وار واگذار و اندکی مهلتشان ده. ﴿۱۱﴾

آیهٔ ۱۱ ـ نَعمت همان نِعمت است که توأم با شهوت و حیوانیت به نقمت تبدیل شده، و بجای راحتی موجب نگرانی گشته است.

اهتمام به قرآن در این سوره باندازه‌یست که در جای‌جایش رسول و امت رسالتی به خواندن و ترتیلش مأموریت دارند که خدا بجای همگام کردن مکلفان با رسول گرامی در قیام شب آنان را همچنان با حضرتش در خواندن و عمل کـردن بـه آن همگام کرده است.

قیام شب در انحصار شب بوده، ولی قیام به قرآن شبانه‌روزی است که تا سرحد امکان بایستی خوانده شود، که برای فهم و پیروی از آن واجبی است همیشگی و همگانی.

و این همان طبع بدلیت واجب است از واجبی دیگر کـه اگـر واجب سـخت حرجی است واجبی آسانتر جایگزین آن می‌گردد، و "فتاب علیکم" عفوی است از وجوب قیام لیل و به جای آن خواندن قرآن در حد امکان.

إِنَّ لَدَيْنَآ أَنكَالًا وَجَحِيمًا ﴿۱۲﴾ وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا ﴿۱۳﴾ يَوْمَ تَرْجُفُ ٱلْأَرْضُ وَٱلْجِبَالُ وَكَانَتِ ٱلْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا ﴿۱۴﴾ إِنَّآ أَرْسَلْنَآ إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَـٰهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَآ أَرْسَلْنَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ﴿۱۵﴾ فَعَصَىٰ

فِرْعَوْنُ ٱلرَّسُولَ فَأَخَذْنَـٰهُ أَخْذًا وَبِيلًا ﴿١٦﴾ فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا
يَجْعَلُ ٱلْوِلْدَٰنَ شِيبًا ﴿١٧﴾ ٱلسَّمَآءُ مُنفَطِرٌۢ بِهِۦ كَانَ وَعْدُهُۥ مَفْعُولًا ﴿١٨﴾ إِنَّ
هَـٰذِهِۦ تَذْكِرَةٌ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلًا ﴿١٩﴾ إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ
تَقُومُ أَدْنَىٰ مِن ثُلُثَىِ ٱلَّيْلِ وَنِصْفَهُۥ وَثُلُثَهُۥ وَطَآئِفَةٌ مِّنَ ٱلَّذِينَ مَعَكَ
وَٱللَّهُ يُقَدِّرُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ عَلِمَ أَن لَّن تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا۟ مَا
تَيَسَّرَ مِنَ ٱلْقُرْءَانِ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَىٰ وَءَاخَرُونَ يَضْرِبُونَ
فِى ٱلْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ ٱللَّهِ وَءَاخَرُونَ يُقَـٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ
فَاقْرَءُوا۟ مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُوا۟ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَقْرِضُوا۟ ٱللَّهَ
قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا۟ لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِ هُوَ خَيْرًا
وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَٱسْتَغْفِرُوا۟ ٱللَّهَ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٠﴾

به‌راستی پیش ما عذاب‌هایی سخت و آتشی پرزبانه ﴿۱۲﴾ و طعامی گلوگیر و عذابی پردرد است، ﴿۱۳﴾ روزی که زمین و کوه‌ها به لرزه درآیند، حال آنکه کوه‌ها ریگی انباشته‌اند. ﴿۱۴﴾ بی‌گمان، ما سوی شما فرستاده‌ای که گواه بر شماست روانه کردیم؛ همان گونه که فرستاده‌ای سوی فرعون فرستادیم. ﴿۱۵﴾ پس فرعون (آن) فرستاده را عصیان کرد. پس ما او را به گونه‌ای مرگبار بر گرفتیم. ﴿۱۶﴾ پس اگر کفر بورزید، چگونه از روزی که کودکان را پیر می‌گرداند پرهیز می‌کنید؟ ﴿۱۷﴾ آسمان از حادثه‌ی آن (روز) از هم شکافته (و) وعده‌ی او شدنی بوده است. ﴿۱۸﴾ همانا این‌ها یادواره‌ای است، تا هر که بخواهد سوی پروردگارش راهی در پیش گیرد. ﴿۱۹﴾ پروردگارت به‌راستی می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تواَند، نزدیک به دو سوم از شب، و نصف آن را، یا یک سوم آن را (به عبادت) بر می‌خیزید. خداست که شب و روز را تقدیر می کند و اندازه می‌دهد. (او) می‌داند که (شما) هرگز آن را ضبط نتوانید کرد. پس (از حکم نخستین) بر شما برگشت. پس هر چه از قرآن مُیسر شد بخوانید.

(خدا) دانست که به زودی در میانتان بیمارانی خواهند بود، و دیگرانی (که) در زمین (پای) می‌کوبند (هم) هستند، حال آنکه از فضل خدا می‌جویند، و دیگرانی (هم) در راه خدا کشتار می‌کنند. پس هر چه از آن [: قرآن] میسر شد بخوانید، و نماز را بر پا بدارید، و زکات را بپردازید، و وامی نیکو به خدا دهید. و هر کار خوبی برای خویش از پیش فرستید، آن را نزد خدا بهتر و با پاداشی بیشتر بازخواهید یافت. و از خدا پوشش بخواهید. خدا بی‌گمان بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگان است. ﴿۲۰﴾

سورهٔ مدثر

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

ای خموش در خود فرورفته (و) خویشتن را پوشیده، ﴿١﴾

آیهٔ ۱ ـ مدثر و مزمل همپای یکدیگرند، مزملش به قیام لیل امر می‌کند، و مدثرش به قیام نهار که هر دو قیام آنحضرت را در بر دارند، و اینکه گفته می‌شود حضرتش سه سال نخست را در تقیه بود با امر نخستین به قیام منافات دارد.

دثار لباس استراحت و زمال هم لباس راحتی است که هر دو با قیام چه در شب و چه در روز منافی است، و در جمع این رسالت با لباس استراحت سازش ندارد، که در شب هم قیام است تا چه رسد به روز، گرچه قیام شب نوعاً برای خودسازی است، و قیام روز برای ساختن دیگران که "ان لک فی‌النهار سبحاً طویلاً".

قُمْ فَأَنذِرْ ﴿٢﴾

(برای پخش رسالتت) بپاخیز، پس (مکلفان را) هشدارده. ﴿۲﴾

آیهٔ ۲ ـ این قیام نخست برای انذار و ترسانیدن از پی‌آمدهای بد ناشایستگی‌ها است که مربوط به ناشایستگان بویژه گروهی سخت دل است (۹۷:۱۹) زیرا برای آنها در مدت فترت هشدار دهنده‌ای نیامده (۴۶:۲۸) گرچه این انذار تنها برای کسانی موثر است که اصولاً خداترس باشند (۱۸:۳۵) و از تذکر غافل نمانند (۱۱:۳۶).

بالاخره سلاح نخستین رسالت اِنذار و هشدار است چه اثر کند و یا اثر نکند که بالاخره اثرش اثبات بیشتر حجت ربانی است.

وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ ﴿۳﴾

و پروردگارت را (نزد دیگران که کوچکش داشته‌اند) بزرگ بدار. ﴿۳﴾

آیهٔ ۳ ـ سپس برزگداشت پروردگار تو است، در برابر کسانیکه او را کوچک داشته برایش شریکانی گرفته‌اند (۱۱۱:۱۷) که او خود بزرگ است و نیازی به بزرگ کردن ندارد (۹:۱۳) آری مأموریت رسالت بزرگداشت آن بزرگ است در برابر کسانی که او را همواره کوچک داشته‌اند، در ذاتش، در صفاتش، در پرستشش و در هر جهت از جهات الوهیت و ربوبیتش، و حال آنکه از ازل بزرگ بوده است (۳۴:۴).

وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴿۴﴾

و لباس‌هایت (چه درونیش و چه برونیش) را پاک بدار. ﴿۴﴾

آیهٔ ۴ ـ سپس تطهیر لباسهای حضرتش، و لباس در کل پوشش انسان است، چه مماس درونی که لباس روح است (۳۶:۷) و چه مماس برونی که شامل کل طهارتهای این لباسهاست که پاک و حلال و بیرون از اسراف و تبذیر است، و چه لباسای منفصل که همسر زن یا مرد است که هر دو نسبت به یکدیگر لباس‌اند (۱۸۷:۲) و چه لباس عمومی‌تر که کل مؤمنان لباسهای و پوششهای یکدیگرند.

وَ ٱلرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴿٥﴾

و از (هرگونه) پلیدی دور شو. ﴿۵﴾

آیهٔ ۵ ـ و بالاخره دوری از هر گونه پلیدی برونی و درونی ـ در کل ـ مورد امر ربانی است، و در جمع در این مختصر آغازین تمامی رسالتهای ربانی جمع است که نقشی از سلب و ایجاب کلمهٔ اخلاص "لا اله الا الله" است، و در آخر منت ننهادن (۶) و صبرکردن جریانی است پایانی، که این رسالت خود صدقه‌ای بزرگ است که نباید با منت نهادن ناچیز گردد (۲۴۶:۲) و تنها خداست که بر بندگانش در دعوت ایمانی منت می‌نهد (۱۷:۴۹) بلکه باید در برابر لطمات و صدمات رسالت صبر پیشه کنی (۷).

وَ لَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ ﴿٦﴾ وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ﴿٧﴾ فَإِذَا نُقِرَ فِي ٱلنَّاقُورِ ﴿٨﴾ فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ ﴿٩﴾ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ ﴿١٠﴾ ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ﴿١١﴾ وَ جَعَلْتُ لَهُۥ مَالًا مَّمْدُودًا ﴿١٢﴾ وَ بَنِينَ شُهُودًا ﴿١٣﴾ وَ مَهَّدتُّ لَهُۥ تَمْهِيدًا ﴿١٤﴾ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ﴿١٥﴾ كَلَّآ إِنَّهُۥ كَانَ لِأَيَٰتِنَا عَنِيدًا ﴿١٦﴾ سَأُرْهِقُهُۥ صَعُودًا ﴿١٧﴾ إِنَّهُۥ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ ﴿١٨﴾ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿١٩﴾ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿٢٠﴾ ثُمَّ نَظَرَ ﴿٢١﴾ ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ ﴿٢٢﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ وَ ٱسْتَكْبَرَ ﴿٢٣﴾ فَقَالَ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ ﴿٢٤﴾

و منت مگذار در حالی که فزونی طلب و برتری جویی. ﴿۶﴾ و برای پروردگارت شکیبایی کن. ﴿۷﴾ پس چون در ناقور [: صدای دلخراش جان‌افزا] دمیده شود، ﴿۸﴾ پس آن روز، روزی ناگوار است! ﴿۹﴾ بر کافران آسان نیست. ﴿۱۰﴾ مرا با آنکه (او را) تنها [: بی‌تبار] آفریدم واگذار. ﴿۱۱﴾ و مالی بسیار راهوار و کشش‌دار برایش قرار دادم. ﴿۱۲﴾ و پسرانی حاضر و آماده (به خدمت دادم،) ﴿۱۳﴾ و برایش (همه چیز زندگی

مادی را) بسی آماده کردم. ﴿۱۴﴾ سپس طمع دارد که (برآن) بیفزایم. ﴿۱۵﴾ هرگز چنان نیست (که می‌پندارد). او بی‌امان دشمن آیات ما بوده. ﴿۱۶﴾ به زودی او را به بالا رفتن از گردنه‌ای سخت وادار می‌کنم. ﴿۱۷﴾ بی‌چون (آن دشمن بداندیش) اندیشید و سنجید. ﴿۱۸﴾ پس (این) کشته(ی هوا و عِناد خود) چگونه سنجید؟ ﴿۱۹﴾ سپس کُشته شد. چگونه سنجید؟ ﴿۲۰﴾ آنگاه نظر افکند. ﴿۲۱﴾ سپس رو ترش نمود و چهره درهم کشید. ﴿۲۲﴾ پس پشت گردانید و تکبر ورزید. ﴿۲۳﴾ پس گفت: «این (قرآن) جز سحری ماندنی و پیروی‌شدنی نیست.» ﴿۲۴﴾

آیهٔ ۲۴ ـ بیانگر این حقیقت است که نتیجهٔ کل تکاپوها و جست و خیزهای یگانه معارض با قرآن این بوده که این سحری است باقی، ماندنی و پیروی کردنی، در حالیکه سحر نه باقی ماندنی است و نه پیروی کردنی، زیرا دست کم با سحری دیگر، و دست بالایش یا معجزه‌ای ربانی بالاخره نابود شدنی است، که در نتیجه پیرویش هم دائمی نیست.

آری سحر بویژه که به عنوان آیت ربانی رسالت جا زده شود با اراده حتمی ربانی باطل شدنی است (۸۲:۱۰) و (۶۷:۲۰)

إِنْ هَـٰذَآ إِلَّا قَوْلُ ٱلْبَشَرِ ﴿۲۵﴾ سَأُصْلِيهِ سَقَرَ ﴿۲۶﴾ وَ مَآ أَدْرَىٰكَ مَا سَقَرُ ﴿۲۷﴾ لَا تُبْقِي وَ لَا تَذَرُ ﴿۲۸﴾

«این غیر از سخن بشر نیست.» ﴿۲۵﴾ زودا که او را گیرانه‌ی سقر [: آتش ذوب کننده] کنیم. ﴿۲۶﴾ و تو چه دانی که سقر چیست؟ ﴿۲۷﴾ نه باقی می‌گذارد و نه رها می‌کند. ﴿۲۸﴾

آیهٔ ۲۸ ـ از نتایج و پیامدهای این جدیت کلی که با به کار گیری تمامی نیروها در صدد ابطال قرآن بوده که چیزی از قرآن باقی نگذارد، این است که آتش دوزخ نیز چیزی برایش باقی نمی‌گذارد.

لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشَرِ ﴿۲۹﴾ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ﴿۳۰﴾ وَ مَا جَعَلْنَآ أَصْحَـٰبَ ٱلنَّـارِ إِلَّا

مَلَـٰٓئِكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ لِيَسْتَيْقِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَـٰبَ وَ يَزْدَادَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِيمَـٰنًا وَ لَا يَرْتَابَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَـٰبَ وَ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَقُولَ ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَ ٱلْكَـٰفِرُونَ مَاذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِهَـٰذَا مَثَلًا كَذَٰلِكَ يُضِلُّ ٱللَّهُ مَن يَشَآءُ وَ يَهْدِى مَن يَشَآءُ وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ مَا هِىَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْبَشَرِ ﴿٣١﴾ كَلَّا وَ ٱلْقَمَرِ ﴿٣٢﴾ وَ ٱلَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ ﴿٣٣﴾ وَ ٱلصُّبْحِ إِذَآ أَسْفَرَ ﴿٣٤﴾ إِنَّهَا لَإِحْدَى ٱلْكُبَرِ ﴿٣٥﴾ نَذِيرًا لِّلْبَشَرِ ﴿٣٦﴾ لِمَن شَآءَ مِنكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ﴿٣٧﴾ كُلُّ نَفْسٍۭ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴿٣٨﴾ إِلَّآ أَصْحَـٰبَ ٱلْيَمِينِ ﴿٣٩﴾ فِى جَنَّـٰتٍ يَتَسَآءَلُونَ ﴿٤٠﴾ عَنِ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٤١﴾ مَا سَلَكَكُمْ فِى سَقَرَ ﴿٤٢﴾ قَالُواْ لَمْ نَكُ مِنَ ٱلْمُصَلِّينَ ﴿٤٣﴾ وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ ٱلْمِسْكِينَ ﴿٤٤﴾ وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ ٱلْخَآئِضِينَ ﴿٤٥﴾ وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ ٱلدِّينِ ﴿٤٦﴾

بشر (و بشره) را بسی دگرگون و ذوب می‌سازد. ﴿۲۹﴾ (و) بر آن نوزده (نگهبان) است. ﴿۳۰﴾ و ما موکلان آتش را جز فرشتگان نگردانیدیم، و شماره‌ی آنان را جز آزمایشی آتشبار برای کسانی که کافر شده‌اند قرار ندادیم. تا آنان که اهل کتابند یقین کنند، و ایمان کسانی که ایمان آوردند افزون گردد، و آنان که کتاب به ایشان داده شده ـ و (نیز) مؤمنان ـ به شک مستندی نیفتند. و تا کسانی که در دل‌هایشان بیماری است ـ و (نیز) کافران ـ بگویند: «خدا از این مَثل چه چیزی را اراده کرده است؟» این گونه خدا هر که را بخواهد بی‌راه می‌گذارد، و هرکه را بخواهد به راه می‌آورد. و (شماره‌ی) سپاهیان پروردگارت را جز او (کسی) نمی‌داند. و این (آیات) جز یادواره‌ای برای بشر نیست. ﴿۳۱﴾ نه چنین است (که می‌پندارند)! سوگند به ماه، ﴿۳۲﴾ و سوگند به شامگاه چون پشت کند، ﴿۳۳﴾ و سوگند به بامداد چون چهره گشاید، ﴿۳۴﴾ به راستی آن (آیات قرآن) بی‌گمان یکی از (آیات) بسی بزرگ است. ﴿۳۵﴾ حال آنکه هشدار دهنده‌ی بشر است. ﴿۳۶﴾ برای هر کس از شما که بخواهد بسی پیشی گیرد یا

پس بماند. ﴿۳۷﴾ هر کسی در گرو دستاورد خویش است. ﴿۳۸﴾ به‌جز یاران دست راست [: راستان.] ﴿۳۹﴾ در میان باغ‌هایی (با درختان) سردرهم، از یکدیگر می‌پرسند ﴿۴۰﴾ از مجرمان: ﴿۴۱﴾ «چه چیز شما را در سقر (: جایگاهی بسی هلاکت وار) به راهی نفوذی در آورد؟» ﴿۴۲﴾ گویند: «ما از نمازگزاران نبوده‌ایم» ﴿۴۳﴾ «و بینوایان را غذا نمی‌داده‌ایم» ﴿۴۴﴾ «و با هرزه‌درایان هرزه‌درایی می‌کرده‌ایم» ﴿۴۵﴾ «و با روز جزا (همان را) تکذیب می‌کرده‌ایم.» ﴿۴۶﴾

آیات ۴۲ تا ۴۶ ـ که برای دوزخیان میان ترک فروع و اصول دین جمع کرده از ادلهٔ این حقیقت است که کفار چنانکه در ترک اصول دین مسئولند در ترک فروع دین هم مسئولیت دارند، زیرا ترک نماز و زکات را در ردیف فرورفتن در تکذیب دین و انکار یوم‌الدین نهاده است.

و در آخرین آیه تذکر حقایق را که در انحصار مشیت ربانی قرار داده، به معنی اجبار و سلب اختیار نیست، بلکه بدین معنی است که اختیار به معنی تفویض مطلق نیست، بلکه امر بین امرین است، و بر حسب آیاتی چند تحقق یافتن خیر و شر تکلیفی با اختیارات مکلفان در آخر کار به اراده ربانی است، و افزون بر این حقیقت هم توحید افعالی است، که خدا هدایت‌طلبان و هدایت‌یافتگان را همچنان موفق به هدایت بیشتر می‌کند، ولی گمراهان را موفق به هدایت نمی‌کند.

حَتَّىٰٓ أَتَىٰنَا ٱلْيَقِينُ ﴿٤٧﴾ فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَٰعَةُ ٱلشَّٰفِعِينَ ﴿٤٨﴾ فَمَا لَهُمْ عَنِ ٱلتَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿٤٩﴾ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنفِرَةٌ ﴿٥٠﴾ فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍۭ ﴿٥١﴾ بَلْ يُرِيدُ كُلُّ ٱمْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّنَشَّرَةً ﴿٥٢﴾ كَلَّا بَل لَّا يَخَافُونَ ٱلْأَخِرَةَ ﴿٥٣﴾ كَلَّآ إِنَّهُۥ تَذْكِرَةٌ ﴿٥٤﴾ فَمَن شَآءَ ذَكَرَهُۥ ﴿٥٥﴾ وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ هُوَ أَهْلُ ٱلتَّقْوَىٰ وَأَهْلُ ٱلْمَغْفِرَةِ ﴿٥٦﴾

«تا یقینمان (در روز یقین) در رسید.» ﴿۴۷﴾ پس شفاعت شفاعت کنندگان سودشان ندهد. ﴿۴۸﴾ پس چیست برایشان (که) از یادواره رویگردانند؟! ﴿۴۹﴾ که گویی بی‌گمان

گورخرانی رمیده‌اند، ﴿۵۰﴾ (که) از مقابل شیری ژیان فرار کرده‌اند! ﴿۵۱﴾ بلکه هرکدام از آنها انتظار دارد نامه‌ی جداگانه‌ای بسی گشوده و انتشار یافته (از سوی خدا) برایش فرستاده شود! ﴿۵۲﴾ چنان نیست (که آنان می‌گویند)، بلکه از آخرت نمی‌هراسند! ﴿۵۳﴾ چنان نیست (که آنها می‌گویند)! این (قرآن) بی‌گمان یادواره‌ای است. ﴿۵۴﴾ پس هرکس بخواهد یادش آورد. ﴿۵۵﴾ و هیچ کس به یاد نمی‌آورد، مگر اینکه خدا بخواهد؛ او اهل تقوی و اهل پوشش است! ﴿۵۶﴾

سورهٔ قیـامت

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

لَآ أُقْسِمُ بِيَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ ﴿١﴾ وَ لَآ أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ ٱللَّوَّامَةِ ﴿٢﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

به روز قیامت سوگند نمی خورم! ﴿١﴾ و نه سوگند به نفس لوامه [: وجدان بیدار و ملامتگر.] ﴿٢﴾

آیات ۱ و ۲ ـ «لا اقسم» در این دو آیه مانند امثالش نفی قسم است، بویژه اینکه اگر قسم باشد نیازمند به جواب است، و اینجا جوابی هم درکار نیست، آری این نفی قسم نسبت به منکران قیامت خود قسمی دوگانه است، برای صاحبان نفس لوامه، که میانگین نفس مطمئنه به الله‌انـد (۲۶:۸۹) و نـفس مـطمئنه بـه غـیر الله است، (۷:۱۰) بدین معنی که نه یکسره ایمان و اطمینانش به خداست و نه به غیر خدا، خدا را باور دارد نه آنگونه که هرگز گناهی نکند، که روی این مبنا همو شایسته قسم است و هم قیامت که باورش دارد.

أَيَحْسَبُ ٱلْإِنسَـٰنُ أَلَّن نَّجْمَعَ عِظَامَهُۥ ﴿٣﴾ بَلَىٰ قَـٰدِرِينَ عَلَىٰٓ أَن نُّسَوِّىَ بَنَانَهُۥ ﴿٤﴾

آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوان‌هایش را جمع نخواهیم کرد؟! ﴿۳﴾ آری! قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را سازمان دهیم! ﴿۴﴾

آیات ۳ و ۴ ـ در هر صورت گمان غلط انسان در میان است که خدا استخوانهایش را گرد نیاورد، آری این خدای قادر توان این را دارد که انگشتانش را نیز سازماندهی کند، که نخست از بیشترین و ریزترین استخوان‌ها تشکیل شده، و در ثانی بهترین امضاء با نوک انگشتان است.

آری این انسان گمان دارد که آفرینش مجدد نخواهد داشت (۱۰:۳۲) و (۷۸:۲۶) با آنکه می‌داند همو در آغاز آفریدهٔ همین خدا است (۱۵:۵۰).

استخوانهای انگشتان (۵۸) و استخوانهای پاها (۲۸) و در جمع (۸۶) عدد است، و اینها ریزترین و زیادترین استخوانهای بدن انسان می‌باشند، و مهمتر اینکه سرهای انگشتهای انسان جایگاه اعضائی است که بسیار دقیق بوده و جای تشابه و جعل هم نیست.

و این گردآوری استخوانها بویژه استخوانهای انگشتان، چنانکه در آغاز آفرینش بوده است، استبعاد معاد را به کلی ناچیز می‌کند.

بَلْ يُرِيدُ ٱلْإِنسَـٰنُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُۥ ﴿٥﴾ يَسْـَٔلُ أَيَّانَ يَوْمُ ٱلْقِيَـٰمَةِ ﴿٦﴾

بلکه انسان همی خواهد تا پیش رویش را بشکافد [: خدا را علنی بنگرد و قیامت را ببیند و پیوسته فجور کند!] ﴿۵﴾ (از این رو) می‌پرسد: «قیامت کی خواهد بود؟!» ﴿۶﴾

آیات ۵ و ۶ ـ مشکل این نیست که معاد خود مشکلی از نظر قدرت آلهی است، بلکه این خود مشکل انسان است که می‌خواهد از دو جهت پیش روی خود را بشکافد، که قیامت را بالعیان اکنون بنگرد، یا اکنون که نمی‌تواند به آن بنگرد در برابرش فجور کند که به خیالش هرگز چیزی نیست، زیرا که "لیفجر امامه" به هر دو معنی است، و

پرسش از زمان قیامت با استنکار آن بر همین دو مبنی است.

فَإِذَا بَرِقَ ٱلْبَصَرُ ﴿٧﴾ وَ خَسَفَ ٱلْقَمَرُ ﴿٨﴾ وَ جُمِعَ ٱلشَّمْسُ وَ ٱلْقَمَرُ ﴿٩﴾ يَقُولُ ٱلْإِنسَـٰنُ يَوْمَـٍٕذٍ أَيْنَ ٱلْمَفَرُّ ﴿١٠﴾ كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿١١﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَـٍٕذٍ ٱلْمُسْتَقَرُّ ﴿١٢﴾ يُنَبَّؤُا۟ ٱلْإِنسَـٰنُ يَوْمَـٍٕذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ ﴿١٣﴾ بَلِ ٱلْإِنسَـٰنُ عَلَىٰ نَفْسِهِۦ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾ وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُۥ ﴿١٥﴾

پس در آن هنگام که چشم (از شدتِ وحشت) برق زند (و به گردش در آید)، ﴿۷﴾ و ماه بی‌نور گردد، ﴿۸﴾ و خورشید و ماه یک‌جا جمع شوند، ﴿۹﴾ انسان در آن‌هنگام گوید: «گریزگاه کجاست؟!» ﴿۱۰﴾ هرگز (چنین نیست.)! راه فراری (از این گیرودار) و پناهگاهی نیست! ﴿۱۱﴾ آن روز قرارگاه (نهایی) تنها سوی پروردگار تو است. ﴿۱۲﴾ و در آن روز انسان از تمام آنچه پیش فرستاده و واگذاشته بسی آگاهی مهم داده می‌شود. ﴿۱۳﴾ بلکه انسان خودش بر (حالات) خودش بسی آگاه است! ﴿۱۴﴾ و هرچند (در ظاهر برای خود) عذرهایی بیفکند! ﴿۱۵﴾

آیات ۷ تا ۱۵ ـ اینجا از حوادثی در بروز انفجار جهانی بازگو می‌گردد که چشم برق آسا می‌شود، که دگرگون می‌گردد (۹۷:۲۱) و (۴۳:۱۴) چه چشم سر و چه چشم سِر (۳۷:۲۴) و (۱۰:۳۳) و ماه تاریک گشته میان او و خورشید از نظر حرکت پیاپی و کیفیت وجودی جمع شود که دستگاه خورشید و ماه برچیده گردد، در این هنگامه انسانیت یکجا و یکصدا فریاد برآورد که فرارگاه کجاست، پاسخ این است که در آن هنگامه تنها فرارگاه و قرارگاه پروردگار محمد است، که خاتمهٔ زندگی به سوی پروردگار خاتم پیامبران است (۱۲).

در آیات (۱۳) و (۱۴) اینجاست که خبر بزرگ انسان به او می‌رسد، رسائی دیدن اعمالش و رسائی پاداش به همان اعمال، و بالاخره انسان نسبت به خودش از همگان بیناتر است، بجز خدای انسان که از او به خودش آگاه‌تر است (۱۴) و تاء مبالغه در «بصیرة» این بینش را مؤکد می‌کند که در تمامی عوالم زندگی دنیا، برزخ و

قیامت چنان است.

آیهٔ (۱۳) به آنچه از پیش فرستاده که اثر باقی نداشته و آنچه بر جای نهاده که اثر باقی دارد و خبری مهم می‌یابد (۱۲:۳۶) و به کل مساعی خود متذکر می‌گردد (۳۵:۷۹).

آری انسان بسیار نسبت به اعمال و افکار خود از درون و برون بیناست، حتی روز رستاخیز هم آنچه انجام داده در محضرش پیداست.

لَا تُحَرِّكْ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِۦٓ ﴿١٦﴾ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُۥ وَقُرْءَانَهُۥ ﴿١٧﴾ فَإِذَا قَرَأْنَٰهُ فَاتَّبِعْ قُرْءَانَهُۥ ﴿١٨﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُۥ ﴿١٩﴾

(ای پیامبر!) زبانت را به‌خاطر عجله برای خواندن آن [: قرآن] حرکت مده. ﴿۱۶﴾ همانا گردآوریش (: جمع و تالیفش) و خواندنش (پس از گردآوریش) تنها بر عهده‌ی ماست! ﴿۱۷﴾ پس هنگامی که آن را خواندیم، از خواندنش پیروی کن! ﴿۱۸﴾ سپس بیان آن (نیز) بی‌گمان بر عهده‌ی ماست! (: با آیاتی دیگر، یا معانی حروف رمزی). ﴿۱۹﴾

آیات ۱۶ تا ۱۹ ـ نظری به جمع و تألیف قرآن افکنده که ای صاحب وحی در بیان تفصیلی قرآن شتاب مکن، و این شتاب روی همین اصل بوده که حضرتش آگاهی اجمالی به آن داشته و روی علاقه به بیان تفصیلش می‌خواسته که از جبرئیل پیشی گیرد، که اینجا حضرت اقدس الٰهی دو بعد قرآن مفصل و تألیف آنرا مانند قرآن مجمل در اختصاص وحی دانسته، که جمع قرآن طبعاً پس از نزول آیات مفصل آن است، و در آخر کار بیان قرآن نیز در اختصاص خداست، که قرآن خود خویش را تفسیر می‌کند، و در جمع تألیف و جمع‌آوری قرآن را پس از نزول پراکندهٔ آن در اختصاص خدای منان نهاده، که احدی را حتی پیامبر در آن مدخلیتی بجز وحی نیست.

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ ٱلْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾ وَتَذَرُونَ ٱلْأَخِرَةَ ﴿٢١﴾ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ

نَّاضِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ﴿٢٤﴾ تَظُنُّ أَن يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ﴿٢٥﴾

هرگز (چنان نیست که شما می‌پندارید)؛ بلکه شما (دنیای) زودگذر را دوست می‌دارید! ﴿۲۰﴾ و آخرت را وامی‌گذارید! ﴿۲۱﴾ چهره‌هایی در آن روز باطروات است، ﴿۲۲﴾ (که) سوی (رحمت) پروردگارشان نگرانند! ﴿۲۳﴾ و در آن روز صورت‌هایی عبوس و درهم‌کشیده است، ﴿۲۴﴾ (که) گمان دارند عذابی در پیش دارند که پشت را می‌شکند! ﴿۲۵﴾

آیات ۲۲ تا ۲۵ ـ وجوه مکلفان را در آن هنگامه به دو بخش تقسیم کرده، که وجوهی با طراوت وجوهی دیگر با کدورتند، و اینجا «**تظن**» که از کارهای دل است، وجوه را در هر دو بعدش معنی می‌کند که نظر به سوی پروردگار با چشم سَر نیست بلکه با چشم دل و سِرّ است، که مشتمل بر تمامی نگرشهای انسانی است بجز چشم سَر، که لغت ظن و گمان شامل آن نیست.

روی این اصل گمان دیدار پرودگار بروز رستاخیز بسی بی‌جاست، بلکه این خود نظر به مقام ربوبیت است و نه الوهیت، که معرفت و پاداش زشت و زیبای اعمال منظور است.

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ ﴿٢٦﴾ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ﴿٢٧﴾ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ ﴿٢٨﴾ وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ ﴿٢٩﴾

چنان نیست (که انسان می‌پندارد! او ایمان نمی‌آورد) تاموقعی که جان به گلوگاه‌هایش در رسد، ﴿۲۶﴾ و گفته شود: «آیا کیست که (مرا از مرگ) نجات دهد؟!» ﴿۲۷﴾ و گمان کرد که این همواره (همان) جدایی است. ﴿۲۸﴾ و ساق (زندگی) به ساق (مرگ) در هم بپیچید. ﴿۲۹﴾

آیهٔ ۲۹ ـ به هنگامهٔ مرگ ساق به ساق در هم می‌پیچد، ساق دنیا به ساق آخرت، که از ساق و زندگی دنیا پرده‌برداری می‌گردد (۴۲:۶۸) چنانکه پرده از چهره و ساق

زندگی پس از مرگ برداشته می‌شود، و بالاخره در این برخورد و پیچش که زندگی هر دو بر همگان آشکار می‌گردد، که پس از مرگش نـتیجهٔ پـیش از مـرگش است، اینگونه پیچش و برخورد عادلانه نه تنها دنیا که آخرت هم، و نه تنها آخرت که دنیا هم، هر دو در این گیر و دار آشکار می‌گردند.

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَـٰٓئِذٍ ٱلْمَسَاقُ ﴿٣٠﴾ فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّىٰ ﴿٣١﴾ وَلَـٰكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿٣٢﴾ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ يَتَمَطَّىٰٓ ﴿٣٣﴾ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴿٣٤﴾ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰٓ ﴿٣٥﴾ أَيَحْسَبُ ٱلْإِنسَـٰنُ أَن يُتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾ أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّنِىٍّ يُمْنَىٰ ﴿٣٧﴾ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ ﴿٣٨﴾ فَجَعَلَ مِنْهُ ٱلزَّوْجَيْنِ ٱلذَّكَرَ وَٱلْأُنثَىٰٓ ﴿٣٩﴾ أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَـٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يُحْيِۦَ ٱلْمَوْتَىٰ ﴿٤٠﴾

در آن روز مسیر همه تنها سوی (دادگاه) پروردگارت خواهد بـود! ﴿۳۰﴾ پس او نـه تصدیق کرد و نه نماز خواند. ﴿۳۱﴾ بلکه رویگرداند. ﴿۳۲﴾ سپس سوی کسانش بازگشت، در حالی که چون (خران) خرامان قدم برمی‌داشت! ﴿۳۳﴾ (این ناهنجاری) شایسته‌تر است برای تو، پس شایسته‌تر. ﴿۳۴﴾ سپس (این ناهنجاری) برای تو شـایسته‌تر است، پس شایسته‌تر. ﴿۳۵﴾ آیا انسان گمان می‌کند که بی‌هدف و مهمل رها می‌شود؟! ﴿۳۶﴾ آیا او نطفه‌ای (بخشی ناچیز) از منی‌ای که می‌جهد نبود؟! ﴿۳۷﴾ سپس به صورت خـون بسته‌ای [: آویزک] در آمد. پس خدا او را آفرید و سازمان داد، ﴿۳۸﴾ تا از او دو زوج: مرد و زن آفرید! ﴿۳۹﴾ آیا (چنان نیرومندی) بر زنده کردن مردگان توانا نیست؟! ﴿۴۰﴾

سورۂ انسان [دهر]

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

هَلْ أَتَىٰ عَلَى ٱلْإِنسَـٰنِ حِينٌ مِّنَ ٱلدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْـًٔا مَّذْكُورًا ﴿١﴾ إِنَّا خَلَقْنَا
ٱلْإِنسَـٰنَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَـٰهُ سَمِيعًۢا بَصِيرًا ﴿٢﴾ إِنَّا هَدَيْنَـٰهُ
ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا ﴿٣﴾ إِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلْكَـٰفِرِينَ سَلَـٰسِلَا۠
وَ أَغْلَـٰلًا وَ سَعِيرًا ﴿٤﴾ إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا
كَافُورًا ﴿٥﴾ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ ٱللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ﴿٦﴾ يُوفُونَ
بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُۥ مُسْتَطِيرًا ﴿٧﴾ وَ يُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ
حُبِّهِۦ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا ﴿٨﴾ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ ٱللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ
جَزَآءً وَ لَا شُكُورًا ﴿٩﴾ إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ﴿١٠﴾
فَوَقَىٰهُمُ ٱللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ ٱلْيَوْمِ وَ لَقَّىٰهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا ﴿١١﴾ وَ جَزَىٰهُم بِمَا
صَبَرُوا۟ جَنَّةً وَ حَرِيرًا ﴿١٢﴾ مُّتَّكِـِٔينَ فِيهَا عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا

وَ لَا زَمْهَرِيرًا ﴿۱۳﴾ وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَـٰلُهَا وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلاً ﴿۱۴﴾
وَ يُطَافُ عَلَيْهِم بِـَٔانِيَةٍ مِّن فِضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا ﴿۱۵﴾ قَوَارِيرَا۟
مِن فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا ﴿۱۶﴾ وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا
زَنجَبِيلاً ﴿۱۷﴾ عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلاً ﴿۱۸﴾ وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَٰنٌ
مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا ﴿۱۹﴾ وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا
وَ مُلْكًا كَبِيرًا ﴿۲۰﴾ عَـٰلِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوٓا۟ أَسَاوِرَ
مِن فِضَّةٍ وَ سَقَىٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ﴿۲۱﴾ إِنَّ هَـٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً
وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا ﴿۲۲﴾ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْقُرْءَانَ تَنزِيلاً ﴿۲۳﴾
فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُطِعْ مِنْهُمْ ءَاثِمًا أَوْ كَفُورًا ﴿۲۴﴾ وَ ٱذْكُرِ ٱسْمَ رَبِّكَ
بُكْرَةً وَأَصِيلاً ﴿۲۵﴾ وَ مِنَ ٱلَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُۥ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً ﴿۲۶﴾ إِنَّ
هَـٰٓؤُلَآءِ يُحِبُّونَ ٱلْعَاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَرَآءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلاً ﴿۲۷﴾ نَّحْنُ
خَلَقْنَـٰهُمْ وَ شَدَدْنَآ أَسْرَهُمْ وَ إِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَآ أَمْثَـٰلَهُمْ تَبْدِيلاً ﴿۲۸﴾ إِنَّ
هَـٰذِهِۦ تَذْكِرَةٌ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلاً ﴿۲۹﴾ وَ مَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن
يَشَآءَ ٱللَّهُ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۳۰﴾ يُدْخِلُ مَن يَشَآءُ فِى رَحْمَتِهِۦ
وَ ٱلظَّـٰلِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۳۱﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

آیا زمانی از دهر [: طول زمان جهان] بر انسان گذشت که چیزی قابل ذکر نبود؟! ﴿۱﴾

ما بی‌گمان انسان را از نطفه‌ای همسازان [: مخلوط] آفریدیم - حال آنکه او را همواره می‌آزماییم - پس شنوا و بینایش کردیم. ﴿۲﴾ ما همانا راه را به او نشان دادیم، خواه سپاسگزار باشد یا بسی ناسپاس! ﴿۳﴾ ما برای کافران، زنجیرها و غل‌ها و شعله‌های سوزان آتش را آماده کرده‌ایم! ﴿۴﴾ همانا نیکان از جامی می‌نوشند که با آمیزه‌ای عطرآگین (آمیخته) بوده است. ﴿۵﴾ چشمه‌ای را (که) بندگان خدا از آن می‌نوشند، حال آنکه آن را به شدت روان می‌کنند، روان کردنی. ﴿۶﴾ (همان بندگانی که) به نذر (خود) وفا می‌کنند، و از روزی که گزند آن جویای پرواز بوده است، می‌ترسند. ﴿۷﴾ و بر (مبنای) دوستی خدا (و طعامشان)، آن را به بینوا و یتیم و اسیر می‌خورانند. ﴿۸﴾ (و به آنان می‌گویند:) «ما تنها برای خشنودی خداست که به شما(غذایی) می‌خورانیم، و پاداش و سپاسی (هم) از شما نمی‌خواهیم.» ﴿۹﴾ «ما از پروردگارمان، از روزی (که) با چهره‌ای درهم نهاده است سخت هراسناکیم.» ﴿۱۰﴾ پس خدا (هم) آنان را از آسیب آن روز نگه داشت، و شادابی و شادمانی را به آنان بسی ارزانی داشت. ﴿۱۱﴾ و به (پاس) آنکه صبر کردند، بهشت و پرنیان (را) پاداششان داد. ﴿۱۲﴾ حال آنکه در آن (بهشت) بر تخت‌ها(ی خویش) تکیه زننده‌اند. در آن‌جا نه (حرارت) آفتابی بینند و نه سرمایی طاقت‌فرسا. (که میانگین است)، ﴿۱۳﴾ حال آنکه سایه‌ها(ی درختان) بر آنان نزدیک است، و چیدنی‌هایش (به گونه‌ای شگفت‌آور) رام شده است. ﴿۱۴﴾ و ظروفی سیمین و جام‌هایی که بلورین بوده، بر (پیرامون) آنان گردانده می‌شود. ﴿۱۵﴾ جام‌هایی از نقره را که درست به‌اندازه (و با کمال ظرافت) آنها را از کار درآورده‌اند. ﴿۱۶﴾ و در آن‌جا از جامی که آمیزه‌ی زنجبیل داشته به آنان می‌نوشانند، ﴿۱۷﴾ چشمه‌ای در آن‌جا که سلسبیل نامیده می‌شود. ﴿۱۸﴾ و بر گِردشان پسرانی جاودان می‌گردند. هنگامی که آنان را ببینی، گویی که مرواریدهایی (بر گرد خود) پراکنده‌اند. ﴿۱۹﴾ و هنگامی که بدانجا نگری، (سرزمینی از) نعمتی (بارور) و کشوری پهناور می‌بینی. ﴿۲۰﴾ جامه‌های ابریشمین سبز و دیبای ستبر در برشان است، و با دست‌بندهای سیمین زینت شده، و پروردگارشان آشامیدنی‌ای پاک‌کننده به آنان نوشانید. ﴿۲۱﴾ «همانا این برای شما پاداشی بوده است، و کوشش شما مشکور بوده است.» ﴿۲۲﴾ در حقیقت ما قرآن را بر تو به تدریج فروفرستادیم فرستادنی (رسا)، ﴿۲۳﴾

پس برای (رسیدن) فرمان پروردگارت شکیبایی کن، و از (میان) آنان گناهکاری یا بسی ناسپاسی را فرمان مبر. ﴿۲۴﴾ و نام پروردگارت را بامدادان و شامگاهان یاد کن. ﴿۲۵﴾ و پاسی از شب را پس برایش سجده کن، و شبی دراز او را به پاکی بستای. ﴿۲۶﴾ اینان همواره (دنیای) شتابانِ زودگذر را دوست دارند، و روزی گرانبار را (به غفلت) به پشت (سر) می‌افکنند. ﴿۲۷﴾ ما آنان را آفریده، و پیوند (مفاصل) آنها را استوار کردیم، و هنگامی که بخواهیم، آنان را به مانندهاشان تبدیل می‌کنیم. ﴿۲۸﴾ بی‌گمان این (آیات) یادواره‌ای است. پس هرکس بخواهد، راهی سوی پروردگارش برگیرد. ﴿۲۹﴾ و تا خدا نخواهد، (شما) نخواهید خواست؛ همواره خدا بسیار دانای حکیم بوده است. ﴿۳۰﴾ هرکه رابخواهد، در رحمت خویش درآورد، و برای ظالمان عذابی پر درد آماده کرده است. ﴿۳۱﴾

انسان در دو آیهٔ نخست تکرار شده، و آیا هر دو یکسانند یا انسان دوم اخص از انسان اول است؟ پاسخ این است که انسان دوم از نطفه آفریده شده و طبعاً آدم و حوا را شامل نیست، ولکن انسان نخست همگان را در بر دارد، زیرا "**لم یکن شیئاً مذکوراً**" مطلق انسانها را شامل است و "**و من نطفة امشاج**" تنها شامل نسلهای انسانی است.

آیا استفهام در "**هل اتی**" استفهام تقریری است؟ بدین معنا که آیا بر انسان زمانی گذشته که چیز مذکوری نبوده است؟ و یا استفهام انکاری است بدین معنی که جریان فوق را سلب کرده که همیشه این انسان چیزی مذکور بوده و حقاً هم در علم خدا پیش از کل آفرینشها و آفرینش شخص خودش همچنان نقش علمی داشته است؟.

اینجا باید گفت هر دو استفهام مراد است، استفهام تقریری‌اش منهای علم خدا در آغاز هستی‌اش چیزی نبوده است که یاد شود، در حال خاک بودن که معلوم است اصلاً یادی از انسان بودن او برای دیگران درکار نبوده، و در حالت منی و نطفه بودنش نیز گرچه یاد می‌شده ولکن با لفظ صریح منی شایستگی یادآوری هم نداشته است، در هر دو صورت استفهام تقریری و انکاری ضعف و ناچیزی انسان از آغاز تا انجامش مشخص است.

«امشاج» اینجا صفتی است برای نطفه، ولی چگونه این «امشاج» که جمع است برای نطفه که مفرد است به عنوان صفت آمده؟ پاسخ این است که نخست نطفه در حال وحدت جنینی‌اش ترکیبی است از نطفهٔ مرد و زن که بر حسَب آیه (۷:۸۶) این نطفه از میان پشت مرد و سینه زن برون می‌جهد، که نخست دوگانه‌اند ولی در برخورد و ازدواج نخستین یگانه می‌شوند، و این نطفهٔ دوگانه و یگانه «امشاج» و آمیخته‌هایی از پس و پیش دارد، از پیش که برگرفتهٔ از میلیونها زالوهای منوی است که اکنون نجات یافته و وحدتی به خود گرفته، و منی هم برگرفتهٔ ازکل اعضای پدر و مادر است که این اعضا هم برگرفته و خلاصه‌ای از غذاهای گوناگونند که در جمع این دو نطفه در آخرین مرحلهٔ تشکیل وحدت با یکدیگر ازدواج می‌کنند، و هر یک خو را با اتصال به دیگری موجودی واحد می‌نمایند، و این موجود واحد با حالات پیاپی پیوند و پیوست به یکدیگر به جنینی کامل می‌رسد، و سپس بر حسَب آیهٔ (۱۴:۲۳) خدا خلاصه‌ای از بدن انسان را به نام روح برون می‌کشد، سپس همان روح را با همین بدن مشج و مخلوط می‌کند، و روی این اصل "**من نطفة امشاج**" همین انسان زنده است که پیش از آن مشج‌ها، ارتباطات، آمیختگی‌ها و ازدواج‌هایی برایش بوده است، و اگر ما از نظر طب پیشرفته نگرشی عمیق به این جریان گذشته کنیم، خود کتابی مستقل خواهد بود که این آیهٔ مبارکه با صراحت به آن اشاره کرده است.

"**سمیعاً بصیراً**" در ذیل آیه نیز گواه است بر اینکه مراد از «الانسان» که از نطفهٔ امشاج آفریده شده همین نسل انسان با مجموعهٔ روح و جسم است.

اینجا «نبتلیه» که آزمونهای سخت پیاپی را برای انسان در بر دارد، بخشی از آن پیش از زنده شدن انسان است که نشیب و فرازهایی را از آغاز تا انجامش پیموده، و بخشی هم همان مدتی است که جنین هنوز در رحم مادر است، و سپس پس از ولادتش تا هنگام بلوغش، که این سه مرحله در عین فراز و نشیب‌ها و ابتلاءاتی برای انسان پیش از بلوغ ـ چه پیش از زندگی و چه پس از آن ـ داشته، و این هر سه مرحله در عین حال مقدماتی است برای ابتلاءات تکلیفی انسان که سمیع و بصیر کردنش به منظور تحمل این ابتلاءات و آگاهی کامل به زشت و زیبای زندگی است،

این شنوایی و بینائی در اختصاص گوش و چشم سر نیست بلکه مهمترین شنوایی و بینایی سِرّ: فطرت، عقل و سایر مراتب درکهای انسانی است که همه و همه در دو بعد مختصر می‌شوند، نخست بُعد درونی عقلانی و همراهان عقل، و سپس بعد برونی که با گوش بشنود و با چشم ببیند، که با این شنیدن و دیدنش به درخشش عقلانی بیافزاید چنانکه در آیاتی از قبیل (۶۷:۱۰) این حقیقت روشن است.

سورهٔ مرسلات

این سوره ـ چنانکه از نامش پیداست مشتمل بر اِرسالهایی علمی است که بعنوان امامت و پیشوائی قرآنی اشاراتی بسیار لطیف در تکامل علوم تجربی تا انقراض عالم دارد.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

وَٱلْمُرْسَلَـٰتِ عُرْفًا ﴿١﴾ فَٱلْعَـٰصِفَـٰتِ عَصْفًا ﴿٢﴾ وَٱلنَّـٰشِرَٰتِ نَـشْرًا ﴿٣﴾
فَٱلْفَـٰرِقَـٰتِ فَرْقًا ﴿٤﴾ فَٱلْمُلْقِيَـٰتِ ذِكْرًا ﴿٥﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

سوگند به فرستادگان شناخته شده (بر محور ایمان)؛ ﴿١﴾ پس (آن) توفندگان توفانی؛ ﴿٢﴾ سوگند به پخش کنندگان پخش کردنی؛ ﴿٣﴾ پس به جدایی افکنان (آن) جدایی افکندنی؛ ﴿٤﴾ پس به (نیروهای) افکنندگان یادواره‌ای؛ ﴿٥﴾

آیات ۱ تا ۵ ـ در بر دارندهٔ یک تاپنج قَسَم، و آیهٔ (۷) بیانگر واقعیت و حقیقت و عدهٔ ربانی برای رستاخیز است، روی این اصل این قَسَم یاقَسَمها روابطی تنگاتنگ با این جریان دارند.

یک قسم است که نخستین آیه برای همان است، سپس «فالعاصفات» و «الناشرات» و «فالفارقات» و «فالملقیات» عطف‌هایی گوناگون براین «المرسلات» هستند.

دو قَسَم است بدین معنی که دومینش «و الناشرات» است و سه یا چهار با اضافهٔ «فالعاصفات» و «فالفارقات» و در آخر کار پنجمین قَسَم "فالملقیات ذکراً" است، و در هر صورت این قسم یا قسمها خود سوگندهائی به ادله‌ای برای تثبیت واقعیت قیامت است.

«المرسلات» مؤنث، وصفی است برای موصوف مؤنثی محذوف، که بر مبنای اطلاقش مناسب‌ترینش موصوف قوه ها و نیروهای ربانی است، و این نخستین قَسَم به همان نیروهای فرستاده شدهٔ ربانی است، بحالت «عُرفاً» عُرف هم بمعنای معرفت و شایستگی و پیاپی است، چنانکه این هر سه معنی در لغت آمده، مثلاً در آیهٔ (۱۹۹:۷) بمعنای احسان و نیکی است، و بالاخره این مرسلات ربانی برای معرفت و معروف و پیاپی یکدیگر در طول زمان به سود مکلفان ریزانند.

مرسلات اعم از مرسلات درونی فطرت و عقل، و مرسلات برونی مماس حواس پنجگانه، و نیز مرسلات منفصل پیامبران آلهی، وکل آیات و نشانه‌های ربانی است، که انسان در این مثلث شایسته پیوسته مورد ارسالهای هدایتی معنوی و مادی ربانی قرارگرفته، و در حقیقت در طول زندگی تکلیف در ژرفای ارسالیات و ادلهٔ هدایتی ربانی غرق است.

«فالعاصفات» عطف به مرسلات است، که یا کلّ مرسلات و یا برخی از آنها وزشهایی برای خیزشهایی از مکلفان دارند، سپس "والناشرات نشراً" که نیروهائی نشرو پخش کنندهٔ رحمتهایی برای مکلفان دارند. اعم از پخش زندگی وپخش مرگ، نشر هم دارای معانی زیرین است: بازکردن، پخش نمودن، باد رحمت، جداسازی، تراشیدن، پناه‌دادن، وزیدن، رسائی، زنده‌کردن، رویانیدن، و رویاندن برگهای درختان، و اینجا- چون قرینهٔ ویژه‌ای درکار نیست - تمام این معانی که رحمتهای گوناگون پروردگارند مراد می‌باشند.

سپس "فالفارقات فرقاً" این فارقات نیروهای جداسازی -طبعاً- بر مبنای رحمت

وکرامت ربانی است.

در آخر کار "فالملقیات ذکراً" که در جمع مرسلات، ناشرات و فارقات آنان یادواره‌های ربانی را بر مکلفان می‌افکنند.

"عذراً اونذراً" این ذکر اعم است از یادآوری نخستین که بیانگر احکامی ربانی است، بگونهٔ عرف، عصف، نشرو فرق: جداسازی، که در این مربع ـ با معانی گوناگونش ـ حضرت اَقدس اَلهی همواره یادواره‌هایی کافی و وافی برای کل مکلفان می‌افکند.

مرحلهٔ دوم ذکر بعد از ذکر است، یعنی کسانی که تذکر یافته‌اند ولی تخلف می‌کنند مشمول امر به معروف و نهی از منکراند، از این آیه بخوبی می‌فهمیم که یادواره در هر دو جهتش هرگز مشروط به شرط هیچگونه تأثیری نیست، چنانکه آیاتی از قبیل آیهٔ (۶:۲) برای این کافران هشدار دادن یا عدم هشدار را برابر دانسته، ولی برای مقام رسالت این برابری نیست، که در هر صورت انذار و هشدارش تداوم دارد.

عُذْرًا أَوْ نُذْرًا ﴿٦﴾

معذوران یا هشدار دهندگان (که در صورت عدم تأثیر تکلیف خود را انجام داده‌اند)، ﴿۶﴾

آیهٔ ۶ ـ اینجا در دومین بعد ـ که «ذکر»: امر به معروف و نهی از منکر است ـ خالی از چهار جهت نیست: یقیین، گمان، احتمال تأثیر و یقیین به عدم تأثیر، حال آنکه واقعیت وسیعتر از این یقیین است که نادانسته احیاناً تأثیر بخش است، و اینها مشمول «نذراً» هستند، و دیگر «عذراً» که هیچگونه تأثیری ندارد، خود عذری در برابر حضرت اقدس الهی است، گرچه همپای این عذر تکرار حجت ربانی است نسبت به کسانی که هرگز تأثیرپذیر نیستند، روی این مبنا و دو آیهٔ (۱۶۶:۷) و (۱۷:۳۱) و آیاتی مشابه در باب امر و نهی، هرگز احتمال تأثیری شرط نیست، بلکه در زمینهٔ یقین به عدم تأثیر و زیانی کمتر هم این امر و نهی واجب است.

آری، اگر این امر ونهی مشتمل بر ضرری بیشتر باشد طبعاً وجوبش ساقط و بلکه حرام است، و در ضرر برابر مباح و در ضرر کمتر همچنان بر وجوب خود باقی است، چنانکه در آیهٔ (۱۷:۳۱) "یا بنی اقم الصلاة و أمر بالمعروف وَ انْهَ عن المنکر وَ اصْبِر علی ما أصابَكَ إنَّ ذلِك مِنْ عَزْمِ الاءُمُورِ" که صبر بر زیانهایی فروتر در زمینهٔ امر و نهی واجب است، واگر این دو مشروط به بی زیانی مطلق بودند، دو اسطوانه نگهبانی از دین نیز نوعاً واژگون بود.

از این پس بحث از انفجار جهان است که قیامت مرگ کلی است، و در این هنگامه ستارگان محوگردند، و آسمان سوراخ سوراخ شود، حال آنکه هرگز فُرجه و سوراخی نداشته است (۶:۵۰) و دارای دربهای ورودی هم نبوده‌است: (۱۹:۷۸) یعنی آسمانها همچنان بسته و پیوسته بوده‌اند، و در انفجار عالم باز و راهوار می‌گردند.

در آن هنگامه فرستادگان خدا وقتی معین خواهند داشت: "و اذا الرسل اقتت" و این وقت برای این پرسش از آنان است که چه پاسخ داده شده‌اید (۱۰۹:۵) و از مکلفان که چه پاسخ داده‌اید: (۶۵:۲۸) و بالاخره از هر دوی آنان (۷:۷) که مورد پرستش ربانی‌اند.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَٰقِعٌ ﴿۷﴾ فَإِذَا ٱلنُّجُومُ طُمِسَتْ ﴿۸﴾ وَإِذَا ٱلسَّمَآءُ فُرِجَتْ ﴿۹﴾ وَإِذَا ٱلْجِبَالُ نُسِفَتْ ﴿۱۰﴾ وَإِذَا ٱلرُّسُلُ أُقِّتَتْ ﴿۱۱﴾ لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ ﴿۱۲﴾ لِيَوْمِ ٱلْفَصْلِ ﴿۱۳﴾

همواره آنچه وعده یافته‌اید بی‌چون شدنی است. ﴿۷﴾ پس هنگامی که ستارگان محو شوند، ﴿۸﴾ و آنگاه که آسمان سوراخ شود، ﴿۹﴾ و آنگاه که کوه‌ها از جا کنده شوند، ﴿۱۰﴾ و آنگاه که (برای) پیامبران وقت (حساب) مقرر گردد. ﴿۱۱﴾ برای چه روزی [: وقتشان] تأخیر شده است؟ ﴿۱۲﴾ برای روز جدایی. ﴿۱۳﴾

آیهٔ ۱۳ ـ "یوم الفصل" روز جدائی در رستاخیز است، و اینجا دو مرحله از قیامت

بازگوشده که از محو ستارگان تا در هم ریختن کوهها قیامت نخستین است که مرگ جهان است، و از آیهٔ (۱۱ تا ۱۹) قیامت رستاخیز است، و یوم الفصل نیز همین قیامت است که جدائی بین پاکان و ناپاکان، حق از باطل، اعمال و آمال و... می‌باشد.

وَ مَآ أَدْرَىٰكَ مَا يَوْمُ ٱلْفَصْلِ ﴿١٤﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٥﴾ أَلَمْ نُهْلِكِ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ ٱلْأَخِرِينَ ﴿١٧﴾ كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿١٨﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٩﴾ أَلَمْ نَخْلُقكُّم مِّن مَّآءٍ مَّهِينٍ ﴿٢٠﴾ فَجَعَلْنَٰهُ فِى قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿٢١﴾ إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴿٢٢﴾ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ ٱلْقَٰدِرُونَ ﴿٢٣﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٤﴾

و تو را چه فهماند روز جدایی چیست؟ ﴿۱۴﴾ (در) چنان روزی وای بر تکذیب کنندگان! ﴿۱۵﴾ مگر پیشینیان را هلاک نکردیم؟ ﴿۱۶﴾ سپس از پی آنان دیگران را می‌بریم. ﴿۱۷﴾ با مجرمان چنان می‌کنیم. ﴿۱۸﴾ (در) چنان روزی وای بر تکذیب کنندگان! ﴿۱۹﴾ مگر شما را از آبی بی‌مقدار نیافریدیم؟ ﴿۲۰﴾ پس آن را در جایگاهی استوار نهادیم، ﴿۲۱﴾ تا اندازه‌ای معین، ﴿۲۲﴾ پس اندازه گیری کردیم، پس چه خوب توانای اندازه گیریم. ﴿۲۳﴾ (در) چنان روزی وای بر تکذیب کنندگان! ﴿۲۴﴾

آیات ۲۰ تا ۲۴ ـ اینجا بازگوئی از نعمتی ویژهٔ ربانی است که انسان را از آبی سُست آفریده و آنرا در جایگاهی استوار و محفوظ تا وقتی معین نگهبانی کرده، سپس "فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ" و چون مفعولِ «قدرنا» محذوف است، این مفعول محذوف چند بُعدی است که «قدرنا» یعنی او را از برای تکامل جنینی تقدیر کرده‌ایم و (قدرناعلیه) که بر او همچنان قادر بوده‌ایم، و (قدرناه) یعنی او را در مقایسهٔ با سایر آفریدگان مورد نیکوترین تقدیر در أحسن تقدیم قرار داده‌ایم و...

أَلَمْ نَجْعَلِ ٱلْأَرْضَ كِفَاتًا ﴿٢٥﴾ أَحْيَآءً وَأَمْوَٰتًا ﴿٢٦﴾

مگر زمین را پرنده‌ای تند پرواز و نگهبان ننهادیم؟ ﴿۲۵﴾ (: نگهبانِ سرنشینانش)، چه زندگان و چه مردگان (: جاذبه ی عمومی) ﴿۲۶﴾

آیات ۲۵ و ۲۶ ـ کفات بر خلاف آنچه گفته شده و در روایت آمده بمعنای کفاف نیست، که: ساختمانها برای زندگان و گورستانها برای مردگان باشد، زیرا نخست ساختمانها و گورستانها ـ که خود کار انسانهاست ـ مورد منّت مستقیم ربانی قرار نمی‌گیرد، بلکه آنچه خارج از توان و امکان انسان است مانند نگهبانی زمین و سرنشنان زمین مورد امتنان می‌باشد.

و چنانکه تمکین نطفه و جنین در عین حرکات گوناگون مادر همچنان برقرار است، و در عین حال حرکت آنها را احساس نمی‌کند، بلکه همچون گهواره برایش آرامش بخش است.

از این منظره آرامش بخش درونی به آرامش برونی می‌رسیم که این خود (کفاتِ) زمین است.

(کفات) در لغت به معنای سرعت پرواز پرنده است بگونه‌ای که در آخرین مرحلهٔ سرعتش بالهایش را جمع می‌کند که اگر جیزی هم به زیر بالهایش داشته باشد همچنان نگهبان است. نعمت کفات در زمین نسبت به سرنشینان زنده و مرده‌اش دارای دو بُعد لازم و متعدی است، لازمش سرعت پرواز زمین است در جوّ وسیع کیهان، و متعدی‌اش نسبت به "أحیاءً و امواتاً" است که در این سرعت فضائی محیّر العقول ـ بر خلاف قانون فیزیکی گریز از مرکز ـ سرنشینان زنده و مردهٔ خود را همچنان زیر بالهای نامرئی جاذبه‌اش و نگهبان است، و این آیه به تنهایی هم بیانگر سرعت پرواز بسیار سریع زمین است، و هم اشاره‌ای به نیرو یا نیروهای نگهبانی‌اش که زندگان و مردگان را همچنان در این سرعت زیاد نگهبان است.

اینجا آیاتی مانند آیهٔ (۱۵:۶۷) که زمین را همچون حیوانی متحرک خوانده، و آیهٔ (۶۴:۴۰) که در عین حال در حال فرار قرارش نامیده، و آیهٔ (۲:۱۳) که زمین را در ضمن آسمانها بدون استوانه‌ای مرئی مقرر داشته، و نیز آیات مهد (۵۳:۲۰) مهاد

(۷:۷۸) یسبحون (۴۰:۳۶) و الراجفة (۴۱:۷۳) در جمع زمین را در عین حرکاتی گوناگون و پیاپی گهواره‌ای آرام بخش برای سرنشینانش معرفی کرده که پیرامون هر یک از این آیات بحثهایی بوده و هست.

همین آیهٔ کفات در کل قرآن به تنهایی از برای وحیانی بودن قطعی آن کافی است، که در زمانهای جهل مطلق که هرگز حرکت یا حرکات زمین حتی مورد احتمال دانشمندان هم نبوده ـ بلکه کسانی هم که پس از آن از حرکات زمین دم می‌زده‌اند اعدام شدند ـ قرآن شریف اینگونه برای اولین بار ـ البته پس از اشاراتی اندک در تورات به این حرکات آرام بخش و... ـ تصریح کرده است.

و این خود چقدر قصور یا تقصیر حتی نسبت به لغات قرآن است که کفات را کفاف معنی می‌کنند، زیرا حرکات زمین بر خلاف حسّ ظاهری آنان بوده، و اینجاست که ابن‌عباس در روایتی گفته است که در قرآن آیاتی متشابه است که ترقی علم و گذشت زمان آنها را تفسیر می‌کند.

آری، «کفات» و نگهبانی مستمر زمین سرنشینان زنده و مرده‌اش را در عین حرکات سریع فضائی خود نقطه‌ای است علمی از نقاط درخشان قرآنی، که افزون بر اشارات و تصریحات علمی، تذکراتی است از رحمتهای والای ربانی که انسان برگردهٔ این کیهان پیمای سریع السیر همچنان گهواره وار با آرامش زندگی می‌کند، بگونه‌ای که حرکاتش را از نظر حس در یافت نمی‌کند، و سپس پیشرفت روز افزون علم پرده‌هایی از رخ این حقایق بر می‌دارد.

از جملهٔ سرنشینان زندهٔ زمین کرهٔ اکسیژن است که به قطر: ۸۰۰ کیلومتر فضای زمین را پوشانیده، که اگر جاذبهٔ زمینی نبود در این حرکات زمین به دور می‌افتاد، و زندگی کل زندگان به مرگ منتهی می‌شد، و از خواص کرهٔ اکسیژن یکی تنفس موجودات زنده، و دیگر محافظت زمین از حدود بیست میلیون جرم آسمانی است در شبانه روز، که زمین را همچنان بمباران می‌کنند، و بالاخره این نگهبائی فضائی درجات حرارت زمین را تعدیل می‌کند، و ذخایری از قبیل آب و بخار را از دریا به خشکی انتقال می‌دهند.

این کرهٔ فضاپیما با گردشهای پیاپی خود همچنان با فضایش درگردش است، و

روی همین اصل هم اگر از روی زمین جستن کنید به همان جا هم برگشت می‌کنید.

اینها بخشی از «کفات» زمین است که از نظر وحی و علم به آنها اشاره کردیم، تا بر مبنای اشاره و تصریح وحی در آینده چه حقایقی دیگر پیش آید.

وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَوَٰسِيَ شَٰمِخَٰتٍ وَ أَسْقَيْنَٰكُم مَّآءً فُرَاتًا ﴿٢٧﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٨﴾ ٱنطَلِقُوٓاْ إِلَىٰ مَا كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ ﴿٢٩﴾ ٱنطَلِقُوٓاْ إِلَىٰ ظِلٍّ ذِى ثَلَٰثِ شُعَبٍ ﴿٣٠﴾ لَّا ظَلِيلٍ وَ لَا يُغْنِى مِنَ ٱللَّهَبِ ﴿٣١﴾ إِنَّهَا تَرْمِى بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ ﴿٣٢﴾ كَأَنَّهُۥ جِمَٰلَتٌ صُفْرٌ ﴿٣٣﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٤﴾ هَٰذَا يَوْمُ لَا يَنطِقُونَ ﴿٣٥﴾

و آن کوه‌های سر بلند را پایه های بسی استوا در آن نهادیم. و به شما آبی گوارا نوشانیدیم. ﴿۲۷﴾ (در) چنان روزی وای بر تکذیب کنندگان! ﴿۲۸﴾ برهید! سوی همان چیزی که آن را تکذیب می‌کردید. ﴿۲۹﴾ رها شوید! سوی سایه‌ای آتشین (که) سه گوشه دارد. ﴿۳۰﴾ نه سایه‌بان است و نه از شعله(ی آتش) بی‌نیاز می‌کند. ﴿۳۱﴾ (این آتش سیاه‌فام) چون کاخی (آتشبار) شراره می‌افکند، ﴿۳۲﴾ گویی به‌راستی شترانی زرد رنگند. ﴿۳۳﴾ (در) چنان روزی وای بر تکذیب کنندگان! ﴿۳۴﴾ این روزی است که دم نمی‌زنند، ﴿۳۵﴾

آیهٔ ۳۵ ـ آیا «لاینطقون» در روز حساب نسبت به جهنمیان به چه معناست؟ از «فیعتذرون» در آیهٔ (۳۶) پیداست که این سخن نگفتن با خدا و مؤمنان است که حتی اجازهٔ عذر خواهی هم به آنها داده نمی‌شود، که کلاً سخن ملایمی در کار نیست، آری سخنان خشن هم در میان جهنمیان است و هم از بهشتیان نسبت به آنان، چنانکه آیاتی چند بر این نفی و اثبات دلالت دارند.

وَ لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ ﴿٣٦﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٧﴾ هَٰذَا يَوْمُ

ٱلْفَصْلِ جَمَعْنَـٰكُمْ وَٱلْأَوَّلِينَ ﴿٣٨﴾ فَإِن كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ ﴿٣٩﴾ وَيْلٌ
يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٠﴾ إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِى ظِلَـٰلٍ وَعُيُونٍ ﴿٤١﴾ وَفَوَٰكِهَ مِمَّا
يَشْتَهُونَ ﴿٤٢﴾ كُلُوا۟ وَٱشْرَبُوا۟ هَنِيٓـًٔۢا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِى
ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٤٤﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٥﴾ كُلُوا۟ وَتَمَتَّعُوا۟ قَلِيلًا إِنَّكُم
مُّجْرِمُونَ ﴿٤٦﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٧﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱرْكَعُوا۟
لَا يَرْكَعُونَ ﴿٤٨﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٩﴾ فَبِأَىِّ حَدِيثٍۭ بَعْدَهُۥ
يُؤْمِنُونَ ﴿٥٠﴾

و رخصت (هم) نمی‌یابند تا پوزش بخواهند. ﴿۳۶﴾ (در) چنان روزی وای بر تکذیب کنندگان! ﴿۳۷﴾ این (همان) روز جدایی است! شما و (جمله‌ی) پیشینیان را گرد آوردیم. ﴿۳۸﴾ پس اگر حیله‌ای دارید، با من حیله کنید. ﴿۳۹﴾ (در) چنان روزی وای بر تکذیب کنندگان! ﴿۴۰﴾ پرهیزگاران بی‌گمان (در) زیر سایه‌ها و در (کنار) چشمه‌سارانند، ﴿۴۱﴾ و (کنار) هر میوه‌ای از آنچه خوش دارند. ﴿۴۲﴾ «به (پاداش) آنچه می‌کردید، با گوارایی بخورید و بیاشامید.» ﴿۴۳﴾ «ما به‌راستی نیکوکاران را چنان پاداش می‌دهیم.» ﴿۴۴﴾ (در) چنان روزی وای بر تکذیب کنندگان! ﴿۴۵﴾ (ای کافران! در دنیا) بخورید و اندکی برخوردار شوید (که) شما بی‌امان مجرمید. ﴿۴۶﴾ (در) چنان روزی وای بر تکذیب کنندگان! ﴿۴۷﴾ و هنگامی که به آنان گفته شود: «رکوع کنید.» رکوع نمی‌کنند. ﴿۴۸﴾ (در) چنان روزی وای بر تکذیب کنندگان! ﴿۴۹﴾ پس به کدامین حدیثی پس از او (خدا و قرآن) ایمان می‌آورند؟ ﴿۵۰﴾

آیهٔ ۵۰ ـ «حدیث» در اینجا به معنای قرآن و معارف آن است، و در کل به معنای مطلبی نو و شایسته می‌باشد، یعنی چیزی که بدون وحی مطلق نیست، چه حدیث سنتی معمولی باشد که تشخیص وحی بودنش بر مبنای قرآن است، و چه گفتارهای دیگران، و روی این اصل در این مثلث قاعدهٔ اصلی حدیث قرآن است و سپس سخنانی از دیگران، ولی قرآن مطلق است، و حدیثهای دیگر مطلق نیستند، بلکه

باید با قرآن سنجیده شوند، تا نفی و اثباتشان روشن شود، و این بر خلاف اصطلاح معمولی است که حدیث را درانحصار روایت می‌دانند، بلکه قرآن خدا و آیاتش را حدیث دانسته: "فَبِأَیِّ حَدیث بَعْدَ اللّه و ءایاتِه یُؤْمنُونَ" (۶:۴۵) ولی دیگران روایت "مَن حفظ علی امتی اربعین حدیثاً ینتفعون بها بعثه الله یوم القیامة فقیهاً عالماً" را در انحصار روایت گرفته‌اند، و کتابهایی هم براین مبنا تألیف کرده‌اند.

سورهٔ نبـأ

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

عَمَّ يَتَسَآءَلُونَ ﴿١﴾ عَنِ ٱلنَّبَإِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٢﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

از چه چیز (از یکدگر و از تو) می‌پرسند؟ ﴿١﴾ از خبر بس بزرگ. ﴿٢﴾

آیات ۱ و ۲ ـ نخستین آیه این سوره پرسشی است توبیخی دربارهٔ پرسشهائی استنکاری مربوط به خبر بزرگی پرفائده، و این پرسشهائی که بر مبنای مضارع متداوم فعل «یتسائلون» مثلث زمان تکلیف را نسبت به شکاکان در بر دارد، پرسشهائی است طرفینی که «**تسائل**» است و نه سئوال زیرا از خودهاشان پرسشی درونی دارند، و پرسشی هم برونی، و پرسش دومین که اعم است از پرسشهائی میان خودهاشان و پرسشهائی از منابع وحی، و در جمع تمامی این پرسشها از روی شگفتی و انکار و پوزخند است.

"نَبَأ عظیم" بر حسب آیاتی قرآنی از جمله خود قرآن است که تمامی اخبار بزرگ و پرفایده را در بر دارد، چنانکه آیاتی پس از عموم آیات قرآن بگونه‌ای خصوصی بر

آن گواه است، مانند آیهٔ (۱۱:۴۹) و (۱۲۰:۱۱) و نباء توحید که سرآمد خبرهای بزرگ است، چنانکه در مانند آیهٔ (۶۷:۳۸) آمده، و نباء رسالت محمدﷺ که در حاشیه‌اش همین استمرار رسالت در بعد خلافت معصومان پس از حضرتش می‌باشد، چنانکه مانند آیهٔ (۶۷:۳۸) نیز آنرا توأمان با نباء توحیدی بیان داشته، و آیات خلافت دلیلی بر استمرار آن است، و بالاخره نباء معاد که در حاشیه‌اش نباء برزخ را در بر دارد، چنانکه در آیهٔ (۷:۳۴) و (۵۳:۱۰) آمده است.

نبوَّت هم که وحی آغازین پیش از رسالت است از ریشه نباء می‌باشد، و روی این اصل نباء مطلق همان وحی ربانی است در کل ابعادش که مهمترین و آخرینش نباء قرآنی محمدی است.

ٱلَّذِى هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ﴿٣﴾

چیزی که آنان در(باره‌ی) آن با هم در (ژرفای) اختلافند. ﴿۳﴾

آیهٔ ۳ ـ بیانگر اختلاف نابسامان این پرسندگان است در کل ابعادش، که شامل اختلاف با کل حقایق وحیانی، اختلاف با فطرت، عقل و علم، و اختلافی هم در چگونگی این اَنباء بزرگ است در میان خودهاشان.

برخی انکاری بنیادین و نهادینه دارند، مانند ملحدان و بی‌خدایان، و بعضی در اصل ثواب و عقاب یا مقدار آن، گروهی هم که تا اندازه‌ای معاد را می‌پذیرند، در ویژگی‌های درونی یا مقدماتیش مانند زندگی برزخی در شکّند و ... که در دو آیهٔ (۴ و ۵) با جملهٔ «کلّا» دست رد بر سینهٔ آنها زده که خواهند دانست، سپس هم خواهند دانست که نخست پس از مرگ در زندگی برزخی که میانگینی است از شناخت، و در پایان روز رستاخیز است که تمامی حقایق همچون خورشید برایشان آشکار می‌گردد، لکن چه فائده که زمان تکلیف گذشته است.

این خبرهای چهارگانهٔ بس بزرگ و سترگ ـ که از ارکان اصلی اسلامی است ـ هر دوی اصول و فروع را شامل است، که نباء اصلی وحی‌اش قرآن، و در حاشیه‌اش سنت است، و نباء توحید و در حاشیه‌اش فروع توحیدی است، و نباء نبوت و در

حاشیه‌اش خلافت، و نباء معاد و در حاشیه‌اش برزخ است.

روی این اصل تفسیر نباء عظیم در برخی از روایات به خلافت معصومان ـ و یا خصوص امیر مؤمنان علیه‌السلام تفسیری است فرعی برای نباء نبوت که از لحاظ الحاق مورد اختلافی مسلمین به مورد اتفاقی است، وگرچه کسانیکه اصل نبوت را منکرند دیگر خلافت برایشان مورد نفی و اثبات نیست، مگر این که این پرسشها را اعم از پرسشهای ملحدان، مشرکان، کافران کتابی و مسلمانانی بگیریم که بُعدی هم ندارد، زیرا اختلاف اختلاف است گرچه دارای مراحلی باشد، و پرسش استنکاری هم دارای همان مراحل است.

ولی این شمولیت نسبت به فرع خلافت کمرنگ است، زیرا سوره نباء مکّی است، که هنوز اصل رسالت درست ریشه نگرفته تا چه رسد به فرعش، ولی اینجا هم «یتساءلون» چنانکه گذشت مثلث زمان را شامل است، که از جمله عهد مدنی و آخرین مرحلهٔ زندگی رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و سپس کل زمانهای رسالت اسلامی پس از رحلت حضرتش می‌باشد، که قرآن جوابگوی همهٔ پرسشهای دینی برای تمامی پرسندگان است، بلکه فراتر از همهٔ پرسشها هم حقایقی را برملا می‌سازد که حتی در زمانهای پیشرفت علم هم مجهول است، چنانکه در جای‌جای قرآن به شایستگی بیان گشته.

آری در جایی که قرآن نباء عظیم یعنی خبر بزرگ پرفائده است؛ آیا در بیان خبرهای فروتر نقصان دارد؟

كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿٥﴾ أَلَمْ نَجْعَلِ ٱلْأَرْضَ مِهَـٰدًا ﴿٦﴾ وَٱلْجِبَالَ أَوْتَادًا ﴿٧﴾

نه چنان است. زودا (در برزخ) خواهند دانست. ﴿۴﴾ سپس نه چنان است. در آینده‌ای دور [: رستاخیز] خواهند دانست. ﴿۵﴾ آیا زمین را گهواره‌ای (راهوار در حال حرکاتش) ننهادیم؟ ﴿۶﴾ و کوه‌ها را (چون) میخ‌هایی(برای نگهبانی از سقوطش) قرار (نه)دادیم. ﴿۷﴾

آیات ۶ و ۷ ـ منت در مهاد زمین و میخهای این سفینه فضانورد به میان آمده، اینجا مهاد آرامشگاهی آماده برای استراحت، و در آیهٔ (۵۳:۲۰) گهواره و در آیهٔ (۱۵:۶۷) همچون حیوانی راهوار است که در جمع در عین حرکاتی که دارد ـ به اندازه‌ایی منظم و رام و با آرامش است که محسوس هم نیست، و همچون کشتی با سکانهای میخهای بلند و سنگین کوههایش از اضطراب در امان است.

وَ خَلَقْنَـٰكُمْ أَزْوَٰجًا ﴿۸﴾ وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ﴿۹﴾ وَ جَعَلْنَا ٱلَّيْلَ لِبَاسًا ﴿۱۰﴾
وَ جَعَلْنَا ٱلنَّهَارَ مَعَاشًا ﴿۱۱﴾ وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا ﴿۱۲﴾ وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا
وَهَّاجًا ﴿۱۳﴾ وَ أَنزَلْنَا مِنَ ٱلْمُعْصِرَٰتِ مَآءً ثَـجَّاجًا ﴿۱۴﴾ لِّـنُخْرِجَ بِـهِۦ حَـبًّا
وَ نَبَاتًا ﴿۱۵﴾ وَ جَنَّـٰتٍ أَلْفَافًا ﴿۱۶﴾

و شما را جفت‌هایی (نه)آفریدیم. ﴿۸﴾ و خوابـتان را (مـایه‌ی) آرامش(تـان) قـرار (نه)دادیم. ﴿۹﴾ و شب را (برایتان) پوششی (نه)نهادیم. ﴿۱۰﴾ و روز را (برای) مـعاش (شما) (نه)نهادیم. ﴿۱۱﴾ و بر فرازتان هفت (آسمان) استواران را بنا (نه) کردیم. ﴿۱۲﴾ و چراغی بس فروزان (نه) گذاردیم. ﴿۱۳﴾ و از ابرهای فشـرده(ی بـارنده) آبـی بسـیار، نهروار فرود (نه)آوردیم. ﴿۱۴﴾ تا بدان دانه و گیاهی برویانیم، ﴿۱۵﴾ و باغهایی سردرهم پیچیده و انبوه را. ﴿۱۶﴾

آیات ۸ تا ۱۶ ـ و نعمتهایی دیگر ـکه در این آیات گزارش شده ـ به عنوان منتهایی ربانی است که خود زمینه‌هائی است شایسته برای پذیرش نباء عظیم که مکلفان در آغوش مهاد و اوتاد و ازواج و سبات و لباس وگرانسنگی «شداد» و نور سراج و هاج وآب حیاتی باران وثمراتی ودرآخر کارباغهایی سرسبز از نعمت شریعت قرارگیرند.

إِنَّ يَوْمَ ٱلْفَصْلِ كَانَ مِيقَـٰتًا ﴿۱۷﴾ يَوْمَ يُنفَخُ فِى ٱلصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا ﴿۱۸﴾
وَ فُتِحَتِ ٱلسَّمَآءُ فَكَانَتْ أَبْوَٰبًا ﴿۱۹﴾ وَ سُيِّرَتِ ٱلْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ﴿۲۰﴾

همواره وعده‌گاه، روز جدایی و داوری بوده‌است. ﴿۱۷﴾ روزی که در صور [: جهان با صدای رعدآسای روح‌افزا] دمیده شود. پس درپی آن، گروه گروه بیایید. ﴿۱۸﴾ و آسمان گشوده گردد. پس (از آنکه) درب‌هایی بوده است. ﴿۱۹﴾ و کوه‌ها به سرعت روانه شوند. پس سراب (: آب نما) بودند. ﴿۲۰﴾

آیات ۱۷ تا ۲۰ ـ در این آیات برای رستاخیز جهان دو نام به میان آمده "**یوم الفصل**" که روز جدائی است، و "**نفخ صور**" که دمیدن در بوق زندگی‌ساز است، که پیش از آن بوق جانکاه در دو آیه «**صعقه**» را از پی دارد، و موجب بیهوشی کلی است، "**الا من شاء الله**": مگر آنکه را خدا خواست.

اینجا قیامت دوم پیش از قیامت اول یاد شده که "**سُیِّرَتِ الجِبال**" پس از "**تأتون افواجا**" است، زانروکه اصل در قیامت همان زنده شدن مردگان است، که دنیا، برزخ و بیهوشی مکلفان و مرگ کلی آفریدگان همه و همه مقدمهٔ آنست.

"**یوم الفصل**" از پیش، میقات و زمان ویژهٔ آخرین بوده است، که جدائی از دو زندگی دنیا و برزخ است برای همگان: (۴۰:۴۴) که خدا میان مؤمنان و کافران جدائی می‌افکند (۲۵:۳۲) و فیصله‌ای کلی جز از اعمال زشت و زیبا به میان می‌آید (۳۸:۷۷و۳۹) و بالاخره روز جدائی از اختیارات تکلیفی و ارتباطات کلی با اعمال زشت و زیباست، و نیز جدائی میان بستگان است جز وابستگان به عبودیت رحیم رحمان (۱۰۱:۲۳) که اینجا زمان و مکانی مقرر برای جزا است: "**کان میقاتاً**" که پس از نفخ صور و بازگشت به زندگی "**فتأتون افواجاً**" گروههایی گوناگون خواهید بود، و چرا دوگروه مؤمن و کافر نیستند؟ زیرا مؤمنان را درجاتی است و کافران را درکاتی، که در عین جدائی دوگانه کفر و ایمان مراحلی چندگانه و چندگونه دارند.

«صور» چنانکه گذشت همان بوق و ناقور (۸:۷۴) است، و نه صورتها، زیرا نفخ دمیدن ارواح در بدنهاست نه تنها در صورتها؛ و نیز لفظ درستش صُوَرْ است، صُورْ هم مفرد می‌باشد، چنانکه «فیه» مفرد در "**ثم نفخ فیه**" (۶۸:۳۹) گواه است، روی این اصل این صور ناقور هم جانکاه است و هم جانخواه، چنانکه دو آیهٔ (۶۸:۳۹و۶۹) تبیین کرده است.

صور و ناقور "**زجرة واحدة**" (۱۹:۳۷) و "**صحیة و دعوة**" و ... همه و همه عبارت

اُخرای این نعرهٔ جانکاه است، که زندگان را مرده و مردگان را زنده می‌کند، و اینجا «افواجا» و در سورهٔ زلزال «اشتاتاً» گروههائی پراکنده خواهیم بود.

در آیهٔ (۱۹) گشایش آسمان گزارش شده، که گاه نسبی است (۱۱:۵۴) و گاهی هم کلی است، و اینجا گشایش کلی مقصود است، که کل مرزهای آباد آسمان در آن هنگامه به ویرانی گراید، و نه آنکه دربهای بستهٔ آسمان باز گردد (۴۰:۷) ولی برای مؤمنان دربهای آسمان گشوده می‌شود، بلکه اینجا تمامی آسمان تبدیل به دربهائی می‌گردد که دیگر جایگاهی هم ندارد، چنانکه کوهها نیز به سرعت روان گردند که دیگر نه جایگاهند و نه پایگاه و لنگرگاه، و اینها خود نمونه‌هایی از ویرانی زمین و آسمان است در هنگامه مرگ کل جهان.

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ﴿٢١﴾ لِّلطَّـٰغِينَ مَـَٔابًا ﴿٢٢﴾ لَّـٰبِثِينَ فِيهَآ أَحْقَابًا ﴿٢٣﴾
لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا ﴿٢٤﴾ إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا ﴿٢٥﴾

همانا جهنم کمینگاهی بوده. ﴿۲۱﴾ برای سرکشان پناهگاهی (بوده). ﴿۲۲﴾ حال آنکه روزگارانی در آن درنگ کنندانـد. ﴿۲۳﴾ در آنجا نه خنکی ای چشند و نه آشامیدنی‌ای. ﴿۲۴﴾ جز مایعی جوشان و چرکابه‌ای بسی گلوگیر. ﴿۲۵﴾

آیات ۲۳ تا ۲۵ ـ در این آیات محدود بودن جهنم مطرح است که نخست «احقاب» و در پی آن "جزاً وفاقاً" آنرا ثابت می‌کند، احقاب جمع حُقْبْ است به معنی زمان، که این هم زمانهائی است، و اگر زمانش به قول معروف نامحدود بود عبارتش نیز چنان بود، ولی "جزاءً وفاقاً" برای جهنمی موافق استحقاقش از نظر ماده و مدت و کیفیت، عذابی عادلانه دانسته، بلکه بر حسب آیاتی مانند (۱۵۶:۷) رحمت خدا شامل آنان نیز می‌شود که فضیلتی فوق عدالت است، و در جمع عذاب بیشتر، ظلم، و بی‌نهایت بودنش هم ظلمی بی‌نهایت است، چنانکه در جای‌جای قرآن بیان گشته، و اصولاً خلود در آیات خلود جهنمی و جاهائی دیگر به معنی ماندنی است، چه کم یا زیاد و یا تا جهنمی در کار است، چنانکه لغت و آیاتی مانند (۱۷۶:۷) و (۳:۱۰۴) گواهست، بلکه خلود ابدی هم اینجا به معنی بی‌نهایت ربانی نیست، زیرا

مقصود نهایت خلقی است چنانکه دو آیهٔ (۸۴:۹) و (۹۵:۲) این محدودیت را ثابت می‌کند.

درست است که ابدی بودن خلود در بهشت بر مبنای کرم الٰهی بی‌نهایت است، ولی ابدیت در جهنم در آیات چهارگانه‌اش بر مبنای عدل و رحمت الٰهی فروتر از استحقاق عذاب است.

جَزَآءً وِفَاقًا ﴿۲۶﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا ﴿۲۷﴾ وَكَذَّبُوا بِـَٔايَاتِنَا كِذَّابًا ﴿۲۸﴾ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا ﴿۲۹﴾

کیفری است مناسب (با جرمشان). ﴿۲۶﴾ بی‌گمان آنان بوده‌اند که به (روز) حساب امیدی نداشتند. ﴿۲۷﴾ و با آیاتمان (همان‌ها و ما را) تکذیب می‌کردند، چه تکذیب کردنی! ﴿۲۸﴾ و هر چیزی را نوشته شده بر شمردیم. ﴿۲۹﴾

آیهٔ ۲۹ ـ برای همه چیز کتابی بدون کم و کاست مقرر داشته، چه «عندالله» و چه دستگاههایی گیرندهٔ صداها و سیماهای مکلفان که اعضای خودهاشان و جرم و فضای زمین و دیگر گواهان از فرشتگان و سایر معصومانند.

فَذُوقُوا فَلَن نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا ﴿۳۰﴾

پس بچشید که جز عذاب، هرگز (چیزی) برایتان نمی‌افزاییم. ﴿۳۰﴾

آیهٔ ۳۰ ـ که افزونی عذاب را مطرح کرده، هرگز به معنی افزونی بر استحقاق عذاب نیست، بلکه افزونی در مورد استحقاق است که بر مبنای رحمت ربانی کمتر از استحقاق و افزون بر درخواست ترک و یا کمی عذاب است، که بدون درخواست رحمت تا آنجا که بر خلاف عدالت نسبت به دیگران نباشد عذاب هم کمتر است، ولی در کل افزون بر درخواست کلی رحمت می‌باشد.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ﴿۳۱﴾ حَدَآئِقَ وَأَعْنَابًا ﴿۳۲﴾ وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا ﴿۳۳﴾

بی‌گمان برای پرهیزگاران کامیابی‌ای بی‌رنج است. ﴿۳۱﴾ باغ‌هایی و انگورهایی. ﴿۳۲﴾ و دخترانی فربه و پستان بر آمده (و با آنان) همسال و همسان. ﴿۳۳﴾

آیهٔ ۳۳ ـ از جمله نعمتهای بهشتیان "کواعبَ اتراباً" گوشزد شده است، که زیبایی اندام و برجستگی همسرانشان که با آنان همسن‌اند، و در همه محسنات همانندانند چنانکه در مانند آیهٔ "عرباً اتراباً" (۳۷:۵۶) بدین معنی است.

ولی در این میان همسن بودنشان که در دنیا از محسناتشان نیست، در بهشت مورد سوأل است، پاسخ این است که همهٔ نعمتهای بهشت بسی برتر و فراتر از نعمتهای دنیاست، که آنجا همسران از آغاز تا زمانی بی‌پایان همچنان جوان خواهند بود، و این جریان اگر در دنیا هم باشد مانند همسانی همسران خود جزو نعمتهای ممتاز است، زیرا اختلافت عمر مانند سایر اختلافات ـ به ویژه میان همسران ـ خود بی‌سامانی است.

وَكَأْسًا دِهَاقًا ﴿٣٤﴾ لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَّابًا ﴿٣٥﴾ جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا ﴿٣٦﴾ رَّبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَٰنِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا ﴿٣٧﴾ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَٰنُ وَقَالَ صَوَابًا ﴿٣٨﴾ ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا ﴿٣٩﴾

و پیاله(هایی) لب‌ریزان. ﴿۳۴﴾ در آنجا نه بیهوده‌ای شنوند و نه دروغ پردازی‌ای. ﴿۳۵﴾ حال آنکه پاداشی از پروردگار تو و عطایی است حساب شده. ﴿۳۶﴾ پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است. رحمت‌گر بر آفریدگان. ایشان اختیار خِطابی (با او و یا از او) از (سوی) او ندارند. ﴿۳۷﴾ روزی که روح و فرشتگان صف‌اندرصف به‌پاخیزند. سخن نگویند مگر کسی که رحمان به او رخصت دهد، و سخنی شایسته گوید. ﴿۳۸﴾ آن روز پای برجا (و) حق است؛ پس هر که خواهد، راه بازگشتی سوی پروردگارش برگیرد. ﴿۳۹﴾

آیهٔ ۳۹ ـ «الحق» برای "ذلک الیوم" خبری از اخبار ممتازش آمده، در صورتیکه از نظر لغوی خبر بایستی مجهول باشد، ولی معلومیت خبر «الحق» فراتر است، که «الحق» اینجا آنروز را بُرروز تمامی حق می‌داند، که حق پاداشها و حق نعمتها و نقمتها و بالاخرة تمامی حقهای ربانی ممکن در آنروز آشکار است، پس هرکه بخواهد راه برگشت و پناهی در عالم تکلیف به سوی پروردگارش اتخاذ می‌کند.

إِنَّآ أَنذَرْنَـٰكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنظُرُ ٱلْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ ٱلْكَافِرُ يَـٰلَيْتَنِى كُنتُ تُرَٰبًۢا ﴿٤٠﴾

ما همواره شما را از عذابی نزدیک هشدار دادیم؛ روزی که آدمی آنچه را با دستاوردش پیش فرستاده است (صدا و سیمایش و جزایش را) بنگرد، و کافر گوید: «ای کاش من خاک بودم!» ﴿۴۰﴾

آیهٔ ۴۰ ـ این آیه نگرشی شامل و کامل را برای کل مکلفان نسبت به عقاید و اعمالشان ـ که از پیش فرستاده‌اند ـ برملا می‌کند که در آغاز نگرش صداها و سیماهاست، و در دستگاههای گیرنده ثبت شده، و سپس نگرش ملکوت و واقعیت آنهاست که همان پاداشهاشان می‌باشد، چنانکه آیاتی چند براین حقیقت گواه است.

سورهٔ نازعات

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

وَٱلنَّـٰزِعَـٰتِ غَرْقًا ﴿١﴾ وَٱلنَّـٰشِطَـٰتِ نَشْطًا ﴿٢﴾ وَٱلسَّـٰبِحَـٰتِ سَبْحًا ﴿٣﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

سوگند به کَنَنْدگان (جان و جانان) در حالی که (در آنان) غرقند. ﴿١﴾ و به گره زنندگان گره زدنی. ﴿٢﴾ و به نیروهای شنا کنان شنا کردنی. ﴿٣﴾

آیات ۱ تا ۳ ـ اینجا در آغاز سه قسم اصلی و سپس دو قسم فرعی برای نماد دو ساعت مرگبار و زندگی قیامت به میان آمده است، نخست نازعات در حالت غرق که کل نیروهای کننده و نجات دهنده غرقها را شامل است:

۱ ـ فرشتگان مرگ که جانها را از بدنها جدا می‌کنند.

۲ ـ قدرت ربانی که صداها و سیماهای مکلفان را می‌کند و برای رستاخیز آماده می‌کند.

۳ ـ نیروهای ایمانی که هواهای شیطانی را از عقل و بدن می‌کنند.

۴ ـ نیروهای بی‌ایمانی که کارهایی به عکس می‌کنند.

۵ ـ و کل نیروهای ربانی و جهانی که هر یک به کارهای خود مشغولند . ... و همگان غرق در فعالیتهای خودشان می‌باشند.

سپس ناشطانند که جولان کنندگان و پیوند دهندگانند، بعد شناوران سریع در آبها و فضاهایند، و متفرع بر اینان پیشی جویندگان و تدبیر کنندگان کارها، که در جمع تمامی فعالیتهای مکلفان را و در آخر کار به پاداش اعمالشان می‌رساند، که این خودآخرین جریان و جولان جهان تکلیف است.

فَالسَّـٰبِقَـٰتِ سَبْقًا ﴿٤﴾ فَالْمُدَبِّرَٰتِ أَمْرًا ﴿٥﴾ يَوْمَ تَرْجُفُ ٱلرَّاجِفَةُ ﴿٦﴾ تَتْبَعُهَا ٱلرَّادِفَةُ ﴿٧﴾

پس به پیشی گیرندگان پیشی گرفتنی. ﴿۴﴾ پس به تدبیر کنندگان کار (آفریدگان) تدبیر کردنی. ﴿۵﴾ آن روز که (زمین) لرزنده بلرزد (: لرزش نخستینش در عالم تکلیف است، سپس لرزش ویران کنندهاش در آخرت). ﴿۶﴾ (و) از پی آن (لرزه‌ی دیگری برای زنده کردن مردگان) در ردیف(ش) آید. ﴿۷﴾

آیات ۶ و ۷ ـ اینجا زمین را از کثرت حرکاتش در مربع زمان «**راجفة**» و لرزان خوانده، که لرزش نخستینش همان حرکات اضطراب آمیز مرگبار پیش از آرامشش بوده چنانکه آیهٔ ذلول (۱۵:۶۷) بیانگر است.

«**الراجفة**» مشتمل هر دو بعد حرکات مرگبار و زندگی‌آر دنیوی است، و «**ترجف**» حرکت مرگبار قیامت مرگ می‌باشد، که آیات زلزال با الفاظ گوناگون بیانگر آن است، و «**الرادفة**» آخرین حرکت زمین است که برای زندگی رستاخیز می‌باشد، که زمین دوبار حرکت مرگبار و دوبار حرکت زندگی آر داشته خواهد داشت.

در لرزه و حرکت آخرین که رستاخیز است، و آیات حرکات زمین درکل ابعادش بسیار است که در جای‌جای قرآن از آن سخن رفته و امتیاز آیهٔ «**الراجفة**» در این میان همین «**راجفة**» است که زمین از کثرت و شدت حرکات گوناگونش در زمانهای مختلف نام لرزان به خود گرفته.

قُلُوبٌ يَوْمَـٍٕذٍ وَاجِفَةٌ ﴿٨﴾ أَبْصَـٰرُهَا خَـٰشِعَةٌ ﴿٩﴾

(در) چنان روزی، دل‌هایی بس نگران (و تپنده)اند. ﴿۸﴾ دیدگانشان فرو افتاده‌اند. ﴿۹﴾

آیات ۸ و ۹ ـ در پی لرزش آخرین، دلهائی را همچنان مضطرب و لرزان خوانده که دیدگانشان از کثرت ترس همچنان خاشع و نگران خواهد بود، چنانکه مانند آیات (۳۷:۳۴) و (۴۲:۱۴)و (۴۵:۴۲) و (۴:۸۸-۲) دگرگونی این دلها و دیدگان را وانمود کرده است، این دلهای لرزان ونظرهای نگران در این دو مرحلهٔ پایانی همچنان نگران و لرزانند، به هنگام لرزش مرگبار زمین نگران برگشت به زندگی پس از این مرگ همگانی، و در هنگامهٔ زنده شدن پس از آن نگرانی فعلی از این زندگی، که در هر دو صورت شأنی و فعلیش آنرا زیانبار خوانده‌اند که "تلک اذاً کرة خاسرة".

سپس گزارش این برگشت شأنی و فعلی در آیات (۱۳) و (۱۴) به عنوان "زجرة واحدة" آمده که ناگهان در سرزمین قیامت برای حساب و عقاب آماده‌اند.

يَقُولُونَ أَءِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِى ٱلْحَافِرَةِ ﴿١٠﴾ أَءِذَا كُنَّا عِظَـٰمًا نَّخِرَةً ﴿١١﴾ قَالُوا۟ تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ ﴿١٢﴾ فَإِنَّمَا هِىَ زَجْرَةٌ وَٰحِدَةٌ ﴿١٣﴾ فَإِذَا هُم بِٱلسَّاهِرَةِ ﴿١٤﴾ هَلْ أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ ﴿١٥﴾ إِذْ نَادَىٰهُ رَبُّهُۥ بِٱلْوَادِ ٱلْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٦﴾ ٱذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ﴿١٧﴾ فَقُلْ هَل لَّكَ إِلَىٰٓ أَن تَزَكَّىٰ ﴿١٨﴾ وَأَهْدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ ﴿١٩﴾ فَأَرَىٰهُ ٱلْءَايَةَ ٱلْكُبْرَىٰ ﴿٢٠﴾ فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ ﴿٢١﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ ﴿٢٢﴾ فَحَشَرَ فَنَادَىٰ ﴿٢٣﴾ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ ٱلْأَعْلَىٰ ﴿٢٤﴾ فَأَخَذَهُ ٱللَّهُ نَكَالَ ٱلْءَاخِرَةِ وَٱلْأُولَىٰٓ ﴿٢٥﴾ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَىٰٓ ﴿٢٦﴾ ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ ٱلسَّمَآءُ بَنَىٰهَا ﴿٢٧﴾ رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّىٰهَا ﴿٢٨﴾ وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَىٰهَا ﴿٢٩﴾

گویند: «آیا ما (باز) همواره در گودال‌ها(ی گورهامان به زندگی) بازگشت شونده‌ایم؟ ﴿۱۰﴾ «آیا هنگامی (که) ما استخوان ریزه‌های پوسیده بوده‌ایم (زندگی را از سر می‌گیریم)؟» ﴿۱۱﴾ گویند: «این (زندگی پس از مرگ) در این هنگام (و هنگامه) برگشتی زیانبار است.» ﴿۱۲﴾ پس جز این نیست که آن بازگشت (بسته به) یک فریاد جان‌افزاست (و بس)، ﴿۱۳﴾ پس ناگهان آنان در زمینِ (قیامت) هموار خواهند بود. ﴿۱۴﴾ آیا داستان موسی تو را آمد؟ ﴿۱۵﴾ چون پروردگارش او را در وادی مقدّس به حال پیچیدگی (نورانیش) ندا در داد: ﴿۱۶﴾ «سوی فرعون برو، که وی بی‌امان طغیان کرده است.» ﴿۱۷﴾ «پس (به او) بگو: "آیا سر آن داری که به پاکیزگی گرایی؟"» ﴿۱۸﴾ «"و تو را سوی پروردگارت راه نمایم تا پروا بداری؟"» ﴿۱۹﴾ پس بزرگ‌ترین نشانه‌ی (چشمگیر دیدنی) خدا را بدو نمود. ﴿۲۰﴾ پس (فرعون) تکذیب کرد و عصیان نمود. ﴿۲۱﴾ سپس شتابان پشت کرد. ﴿۲۲﴾ پس (گروهی را) گرد آورد. آنگاه ندا در داد. ﴿۲۳﴾ پس گفت: «من برترین پروردگار شمایم!» ﴿۲۴﴾ پس خدا (هم) او را به کیفر سخت دنیا و آخرت (بر) گرفت. ﴿۲۵﴾ به‌راستی برای هر کس که (از خدا) پروا بدارد، در این (ماجرا) به‌درستی عبرتی است. ﴿۲۶﴾ آیا آفرینش شما بنیادین‌تر است، یا آسمان را (که) سازمان داده است؟ ﴿۲۷﴾ بلندای جذب‌شده‌اش را بر افراشت، پس آن را سازمان داد. ﴿۲۸﴾ و شبش را تیره کرد و روزش را (روشن) برون آورد. ﴿۲۹﴾

آیات ۲۷ تا ۲۹ ـ بیانگر سازمان آسمانند، و سپس آیهٔ (۳۰) "**دحو الارض**" را پس از آن بیان داشته ـ و نه آفرینش آنرا ـ که پیش از آسمان بوده، چنانکه در آیات (۹) تا (۱۲) فصلت به تفصیل گذشت، و اینجا «ماءها» اشاره‌ایست به اینکه زمین خود در درون آبی داشته که با دحو و حرکتش برون آمده، و سپس برحسب آیاتی چند آبی آسمانی به کمک آن آمده و سیرابش کرده است.

دحوالارض اینجا، وطحیش در آیهٔ (۶:۹۱) به معنی حرکت دورانی زندگی آراست پس از حرکات مرگبارش، زیرا «**الراجفة**» ـ چنانکه گذشت ـ زمین را در تمامی حالاتش لرزان خوانده، روی این اصل این حرکت زندگی آرش پس از حرکت مرگبارش بوده، که آبی از درونش برون آمد و چراگاهی روئیدن گرفت، و کوههائی همچون میخها و سکانهایی بر عمق این سفینهٔ فضائی کوبیده شد، که در جمع

بهره‌گیری برای انسانها و حیواناتشان باشد.

وَٱلْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَىٰهَآ ﴿٣٠﴾ أَخْرَجَ مِنْهَا مَآءَهَا وَمَرْعَىٰهَا ﴿٣١﴾ وَٱلْجِبَالَ أَرْسَىٰهَا ﴿٣٢﴾ مَتَٰعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَٰمِكُمْ ﴿٣٣﴾ فَإِذَا جَآءَتِ ٱلطَّآمَّةُ ٱلْكُبْرَىٰ ﴿٣٤﴾ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ ٱلْإِنسَٰنُ مَا سَعَىٰ ﴿٣٥﴾ وَبُرِّزَتِ ٱلْجَحِيمُ لِمَن يَرَىٰ ﴿٣٦﴾ فَأَمَّا مَن طَغَىٰ ﴿٣٧﴾ وَءَاثَرَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا ﴿٣٨﴾ فَإِنَّ ٱلْجَحِيمَ هِىَ ٱلْمَأْوَىٰ ﴿٣٩﴾ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ ٱلْهَوَىٰ ﴿٤٠﴾ فَإِنَّ ٱلْجَنَّةَ هِىَ ٱلْمَأْوَىٰ ﴿٤١﴾ يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَىٰهَا ﴿٤٢﴾ فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَىٰهَآ ﴿٤٣﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَىٰهَآ ﴿٤٤﴾ إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشَىٰهَا ﴿٤٥﴾ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوٓا۟ إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَىٰهَا ﴿٤٦﴾

و پس از آن (حرکات ناهموار)، زمین را گردشی هموار داد. ﴿۳۰﴾ آبش (که در درونش پنهان بود) و چراگاهش را از آن برون آورد. ﴿۳۱﴾ و کوه‌ها را در عمقش کوبید. ﴿۳۲﴾ حال آنکه (این آب و گیاه) بهره‌ای است برایتان و برای حیوانات نعمت‌وارتان. ﴿۳۳﴾ پس آن‌گاه که آن هنگامه‌ی لبریز فراگیر از دشواری در رسد. ﴿۳۴﴾ روزی که انسان آنچه (را) کوشیده است به یاد آورد! ﴿۳۵﴾ و جهنم برای هر کس (که) می‌نگرد بسی آشکار گردد. ﴿۳۶﴾ پس اما هر کس طغیان کرد؛ ﴿۳۷﴾ و زندگی (پست) دنیا را (بر آخرت) برگزید؛ ﴿۳۸﴾ بی‌گمان (جایگاه و) پناهگاهش آتش زبانه‌دار است. ﴿۳۹﴾ و اما کسی که از مقام پروردگارش هراسید، و نفس (اماره‌ی خود) را از هوس باز داشت، ﴿۴۰﴾ پس بی‌گمان پناهگاهش بهشت است. ﴿۴۱﴾ درباره‌ی ساعت (پایانی جهان تکلیف) از تو می‌پرسند: «استواریش چه هنگام است؟» ﴿۴۲﴾ تو در چه (شناختی) از یادواره‌ی آنی؟ ﴿۴۳﴾ پایانش سوی پروردگار تو است. ﴿۴۴﴾ تو تنها کسی را که از آن می‌هراسد هشدار می‌دهی. ﴿۴۵﴾ روزی که آن را می‌بینند، گویی آنان بی‌گمان جز شبی یا روزش را درنگ نکرده‌اند. ﴿۴۶﴾

آیات ۴۳ تا ۴۶ ـ در این آیات سخن دربارهٔ ساعت و ثباتش آمده، و خود ساعت به معنی زوال و انتقال است که زمان دنیا زائل و منتقل به زمان آخرین گردد، و همانجا به گونه‌ای دیگر پایدار است، و همین است پایانش که آغازش زمان تکلیف و پایانش رستاخیز است که از جهاتی چند متفاوتند.

این زمان آخرین بسی دراز بگونه‌ایست که هنگام، هنگامه‌اش که به خوبی دیده شود، کافران گمان می‌کنند که پیش از آن شبی و یا روزی بیش درنگ نکرده‌اند، چنانکه در آیات (۴۵:۱۰) و (۵۵:۳۰) ساعتی از روز، و در آیات (۲۳ : ۱۱۵ ـ ۱۱۷) یک روز یا بخشی از آن، و در آیهٔ (۱۰۴:۲۰) ده سال آمده، که فروترش یک ساعت و فراترش ده سال است، و در این میان یک روز یا بخشی از آن یاد شده.

اینجا اینان در اصل قلت آن تصدیق می‌شوند که در برابر ساعت آخرین بسی کمتر است (۲۳ : ۱۱۴) ولی این مقدارها مورد تکذیب است؛ چنانکه اهل ایمان در پاسخ اینان گویند همین اندازه می‌دانیم که تا روز رستاخیز مکث کرده‌اید (۵۶:۳۰) و بالاخره لبث دنیا و برزخ هر چه بوده در برابر لبث آخرت بسی ناچیز است.

سورهٔ عبس

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰٓ ﴿١﴾ أَن جَآءَهُ ٱلْأَعْمَىٰ ﴿٢﴾ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ ﴿٣﴾ أَوْ
يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ ٱلذِّكْرَىٰٓ ﴿٤﴾ أَمَّا مَنِ ٱسْتَغْنَىٰ ﴿٥﴾ فَأَنتَ لَهُۥ تَصَدَّىٰ ﴿٦﴾ وَ مَا
عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ ﴿٧﴾ وَ أَمَّا مَن جَآءَكَ يَسْعَىٰ ﴿٨﴾ وَ هُوَ يَخْشَىٰ ﴿٩﴾ فَأَنتَ
عَنْهُ تَلَهَّىٰ ﴿١٠﴾ كَلَّآ إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ﴿١١﴾ فَمَن شَآءَ ذَكَرَهُۥ ﴿١٢﴾ فِى صُحُفٍ
مُّكَرَّمَةٍ ﴿١٣﴾ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍۭ ﴿١٤﴾ بِأَيْدِى سَفَرَةٍ ﴿١٥﴾ كِرَامٍۭ بَرَرَةٍ ﴿١٦﴾ قُتِلَ
ٱلْإِنسَـٰنُ مَآ أَكْفَرَهُۥ ﴿١٧﴾ مِنْ أَىِّ شَىْءٍ خَلَقَهُۥ ﴿١٨﴾ مِن نُّطْفَةٍ خَلَقَهُۥ
فَقَدَّرَهُۥ ﴿١٩﴾ ثُمَّ ٱلسَّبِيلَ يَسَّرَهُۥ ﴿٢٠﴾ ثُمَّ أَمَاتَهُۥ فَأَقْبَرَهُۥ ﴿٢١﴾ ثُمَّ إِذَا شَآءَ
أَنشَرَهُۥ ﴿٢٢﴾ كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَآ أَمَرَهُۥ ﴿٢٣﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

(ای پیمبر خوش‌خو! آن تندخو) چهره در هم کشید، و روی گردانید، ﴿۱﴾ (هنگامی) که (آن) مرد نابینا سویش آمد. ﴿۲﴾ و تو را (ای بدخو) چه می‌فهماند؟ شاید (هم) او به پاکی گراید. ﴿۳﴾ یا به درستی یاد پذیرد، پس یادواره سودش دهد. ﴿۴﴾ اما کسی که خود را بی‌نیاز پندارد. ﴿۵﴾ پس تو برایش بانگی لطیف و پربرگ و ساز می‌نوازی. ﴿۶﴾ و چیزی (هم) بر تو نیست که خود را پاک نگرداند! ﴿۷﴾ و اما آن کس که شتابان نزدت آمد، ﴿۸﴾ در حالی‌که (از خدا) می‌هراسد، ﴿۹﴾ پس تو از او - با بی‌اعتنایی - سهل‌انگاری می‌کنی. ﴿۱۰﴾ زنهار (چنان نیست!) این (آیات) همواره یادواره‌ای است. ﴿۱۱﴾ پس هر کس بخواهد، آن را یاد کند. ﴿۱۲﴾ در صحیفه‌هایی بس گرامی شده. ﴿۱۳﴾ بالا بلندی بسی پاک‌شده. ﴿۱۴﴾ به دست‌های فرستادگانی. ﴿۱۵﴾ ارجمندان و نیکوکاران. ﴿۱۶﴾ کشته شده است انسان! چه چیز او را به کفر و کفران واداشته؟ ﴿۱۷﴾ (خدا) او را از چه چیز آفریده؟ ﴿۱۸﴾ از نطفه‌ای آفریدش. پس اندازه بخشیدش. ﴿۱۹﴾ سپس او را به سوی (آن) راه (راهوار) آسان گردانید. ﴿۲۰﴾ سپس میراندش، پس در گورش نهاد. ﴿۲۱﴾ سپس هنگامی که بخواهد او را باز می‌گرداند. ﴿۲۲﴾ نه چنان است! هنوز آنچه را به او دستور داده، انجام نداده است. ﴿۲۳﴾

آیات ۱ تا ۲۳ ـ طی این آیات دو نفر مورد بازگوی جریانی نسبت به یکدیگرند، سه آیه‌اش راجع به ابن ام مکتوم مؤذن رسول‌الله ﷺ بوده است که نابینا و کوشای در راه خدا و از حضرت حق ترسا بود، تقوی و کوشش در راه تقوی را در حال کوری و پیری داشت که طبعاً مورد اکرام و تقدیر آلهی است.

و بیست آیهٔ دیگر در مورد کسی است که در برابرش رو ترش کرده، و به تقوی و پیمودن راه تقوایش و تذکر ربانیش اعتنایی نداشت، و بر عکس نسبت به کسی که بی‌نیازی از حق را نشان داد، به او توجهی ویژه داشت، و برایش مهم نبود که در راه خودسازی نیست، ولی کسی که به سویش روان شد در حال کوشش ـ برای دانش و معرفت ربانی، و در حال ترس از خدا ـ از وی اعراض کرد و ...

بالاخره این انسان مرگبار است و در کفر و کفران زیست می‌کند و ... با تمامی تذکرات و نعمتهای ربانی تا هنگام مرگش امر آلهی را انجام نداده است.

آیا این همان شخص شخیص حضرت محمد ﷺ است که بر حسب اصل

رسالتش در بالاترین قلّهٔ اخلاق و معرفت بوده، و به صریح قرآن سیطرهٔ بر اخلاقی بس بزرگ داشته (۴:۶۸) و همی مأمور بوده که بالهای محبتش را در استقبال از مؤمنان بگشاید (۸۸:۱۵) و هرگز آنان را طرد نکند و به غافلان توجه ننماید (۲۸:۱۸) و هرگز در برابر مؤمنان خشن نباشد، بلکه در برابر مسلمانان متخلف هم با برخوردی نرم و خوئی لطیف مواجه شود (۱۵۹:۳) و ... این نهایت جهالت و بی‌ادبی است که آن رذائل اخلاقی و عقیدتی و علمی و عملی به این بزرگترین معصوم ـ که سرآمد در اخلاق والاست ـ نسبت داده شود.

این نادان نخست باید بداند که اینجا "عبس و تولی" دو فعل غائب آمده، و اگر مقصود رسول خدا ﷺ است! باید عبستَ و تولیتَ باشد، زیرا اینجا همان حضرتش مورد وحی است و بس، وانگهی عبوس رو در هم کشیدنی بس سخت و ترسان است، چنانکه "یوماً عبوساً قمطریراً" (۱۰:۷۶) رستاخیز را بری کافران چنان شناسانده، و خود عَبْس هم در لغت مدفوع شتر است که بر دمش مانده، و همچنان خشک شده، و آیا چنان رذالت اخلاقی با خلق عظیم مناسب است؟!.

آیا حضرتش که کافران را در حد امکان تحمل می‌کرد، آنگونه بر مؤمنی همچون ابن ام مکتوم خشم می‌گیرد، و به ملاحظهٔ مشرکانی که در مجلسش حضور داشتند نسبت به این نابینای فقیر کمر خمیدهٔ با ایمان ـ که برحسب روایاتی از حضرتش سؤال قرآنی داشته ـ رو ترش می‌کند؟!. در حالیکه با مشرکان خوشخوئی می‌نماید، با آنکه امیدی هم به ایمانشان نیست؛ و اگر هم امیدی هست آیا این جریان با مقام رسالت مناسب است که برای امید به ایمان کافران به سینهٔ مؤمنی این چنین دست رد بزند، و بالاخره در این برخوردهای کافرانه با کافران خود را ببازد.

اینجا در آخر کار به او و همگنانش تذکر داده می‌شود که به تذکرات ربانی که به دستهای رسولان ربانی است متذکر شود، و حال آنکه حضرتش خود برترین تذکر دهندگان در میان رسولان و بلکه برحسب آیاتی مانند (۸۱:۳) رسولی به سوی رسولان است؟!.

این شخص هر که بوده شخصی پلید و بد خو و بی‌ایمان بوده است، که خدا گلایهٔ او را با رسولش در میان گذارده، نخست با الفاظ غیاب که شایستگی خطاب را

نداشته و مقتضای گلایه از او هم غیاب است، سپس با خطابهای عتاب‌آمیز همچون شیاطین مورد این گونه خطابست.

در خبر است از حضرت صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه ابن ام مکـتوم را می‌دید به وی می‌فرمود به خدا قسم خدا هرگز مرا دربارهٔ تو سرزنش نمی‌کند، و به اندازه‌ای به او محبت می‌کرد ک او هم خجل می‌شد.

و در خبر دیگر از حضرتش آمده که این آیه دربارهٔ ابن ام مکتوم اذانگوی نابینای رسول‌الله صلی الله علیه و آله بود، روزی به خدمتش شرفیاب شد که کسـانی از جـمله عـثمان در نزدش بودند، رسول‌خدا او را بر عثمان ـ که نزدش نشسته بود ـ مـقدم داشت، و عثمان هم در برابرش رو ترش کرد و از او رویگردان شد.

و در خبری هم وارداست که ابن ام متوم به سوی حضرتش برای پرسشی قرآنی روان شد و در نزد آن حضرت مشرکان قریش و عثمان بودند، و رسول‌خدا جای عثمان را به او داد و عثمان هم چنان کرد، و این خبر از نظر حضور مشرکان و جهاتی دیگر موافق با آیات بوده است.

در هر صورت چه عثمان و چه غیر عثمان، این شخصی بسی بی‌ادب و بی‌ایمان بوده است که بیست آیه از این سوره در سرزنش او وارد شده، و حال آنکه صدها آیه حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به بالاترین مقام عصمت و پاکی توصیف کرده است.

فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَـٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ ﴿٢٤﴾

پس انسان باید به خوراک (روح و تن) خود بنگرد. ﴿۲۴﴾

آیهٔ ۲۴ ـ نگرش انسان را به طعامش مورد امر قرار داده، که مهمترش غذای انسانیت وحیانی و در حاشیه‌اش غذای جسمانی است که حلال و بی‌زیان و خالی از اسراف و تبذیر و محرماتی دیگر است.

«طعامه» که طعام انسان است، انسان هم مرکبی است از روح و جسم انسانی، طعام جسم جمسانیات و طعام روح روحانیات است که: علم، عقیده، اخلاق، و ... می‌باشد، که بداند چیست و از کیست، مبادا آنرا از نااهلان دریافت کند که با نمودی

از علم و ایمان او را جاهل وبی‌ایمان کنند، اینجا نگرش به طعام روح دو بعدی است. و چنانکه در خبر است از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه که: "علمه الذی یاخذه عَمَّن یاخذه" علمی که دریافت می‌کند آنرا از که دریافت می‌کند. و سپس طعام جسم است، که هر دو باید مورد نگرش ایمانی باشند.

أَنَّا صَبَبْنَا ٱلْمَآءَ صَبًّا ﴿٢٥﴾ ثُمَّ شَقَقْنَا ٱلْأَرْضَ شَقًّا ﴿٢٦﴾ فَأَنۢبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ﴿٢٧﴾ وَعِنَبًا وَقَضْبًا ﴿٢٨﴾ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ﴿٢٩﴾ وَحَدَآئِقَ غُلْبًا ﴿٣٠﴾ وَفَٰكِهَةً وَأَبًّا ﴿٣١﴾

که همانا ما آب را به صورت بارشی تند فرو ریختیم. ﴿۲۵﴾ سپس زمین را با شکافتنی (شایسته) شکافتیم. ﴿۲۶﴾ پس در آن دانه‌ای رویانیدیم، ﴿۲۷﴾ و انگوری و سبزی‌ای، ﴿۲۸﴾ و (درخت) زیتونی و خرمایی، ﴿۲۹﴾ و باغهایی انبوه، ﴿۳۰﴾ و میوه‌ای و چراگاهی. ﴿۳۱﴾

آیهٔ ۳۱ـ "فاکهةً و أَبّاً" را برای انسان و حیوان مقرر داشته که خود «فاکهة» و میوه برای انسان «أبّا» را معنی می‌کند که علف خشک است، ولی حضرت خلیفه عمر در معنی «أبّا» درمانده شده وگفته: کدامین آسمان بر سرم سایه می‌افکند وکجای زمین مرا جا می‌دهد یا کجا بروم و چه کنم، اگر آنچه نمی‌دانم در تفسیر کتاب‌الله بر زبان آورم «فاکهة» را می‌شناسم ولی أَبّ را خدا داناتر است، این را به حضرت علی علیه السلام بازگو کردند؛ فرمود: أبّ علف و چراگاه است!.

و این جریان راگروهی زیاد از مفسران و اخباریان و مورخان برادران سنی بدون اختلاف نقل کرده‌اند.

مَّتَٰعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَٰمِكُمْ ﴿٣٢﴾ فَإِذَا جَآءَتِ ٱلصَّآخَّةُ ﴿٣٣﴾ يَوْمَ يَفِرُّ ٱلْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾ لِكُلِّ ٱمْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ﴿٣٨﴾ ضَاحِكَةٌ

مُّسْتَبْشِرَةٌ ﴿۳۹﴾ وَوُجُوهٌ يَوْمَـئِذٍ عَـلَيْهَا غَـبَرَةٌ ﴿۴۰﴾ تَـرْهَقُهَا قَـتَرَةٌ ﴿۴۱﴾
أُوْلَـٰٓئِـكَ هُمُ ٱلْكَفَرَةُ ٱلْفَجَرَةُ ﴿۴۲﴾

برای استفاده‌ی شما (مردمان) و دام‌هایتان. ﴿۳۲﴾ پس هنگامی که فریاد گوش‌خراش و دل‌خراش و جان‌افزا در رسد؛ ﴿۳۳﴾ روزی که آدمی از برادرش، ﴿۳۴﴾ و از مـادرش و پدرش، ﴿۳۵﴾ و از همسرش و فرزندانش، می‌گریزد، ﴿۳۶﴾ (در آن روز) هر کس از آنان را کاری است، که او را تنها به خودش مشغول می‌دارد. ﴿۳۷﴾ در چنان روزی چهره‌هایی درخشان است، ﴿۳۸﴾ (که) خندان (و) و نوید گیرنده‌اند. ﴿۳۹﴾ و چهره‌هایی است که بر آنـها غـبارهایی نشسـته، ﴿۴۰﴾ (و) آنـها را تـنگدستی و تـنگی و خـواری سـخت پوشانده! ﴿۴۱﴾ ایشان، (هم)آنان کافر و فاجرند. ﴿۴۲﴾

سورهٔ تکویر

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

إِذَا ٱلشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿١﴾ وَإِذَا ٱلنُّجُومُ ٱنكَدَرَتْ ﴿٢﴾ وَإِذَا ٱلْجِبَالُ سُيِّرَتْ ﴿٣﴾ وَإِذَا ٱلْعِشَارُ عُطِّلَتْ ﴿٤﴾ وَإِذَا ٱلْوُحُوشُ حُشِرَتْ ﴿٥﴾ وَإِذَا ٱلْبِحَارُ سُجِّرَتْ ﴿٦﴾ وَإِذَا ٱلنُّفُوسُ زُوِّجَتْ ﴿٧﴾ وَإِذَا ٱلْمَوْءُۥدَةُ سُئِلَتْ ﴿٨﴾ بِأَىِّ ذَنۢبٍ قُتِلَتْ ﴿٩﴾ وَإِذَا ٱلصُّحُفُ نُشِرَتْ ﴿١٠﴾ وَإِذَا ٱلسَّمَآءُ كُشِطَتْ ﴿١١﴾ وَإِذَا ٱلْجَحِيمُ سُعِّرَتْ ﴿١٢﴾ وَإِذَا ٱلْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ﴿١٣﴾ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّآ أَحْضَرَتْ ﴿١٤﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

آن‌گاه که خورشید در هم پیچیده گردد. ﴿١﴾ و آن‌گاه که ستارگان درخشان تیره شوند. ﴿٢﴾ و آن‌گاه که کوه‌ها به شدت حرکت داده شوند. ﴿٣﴾ و آن‌گاه که شتران ماده (به هنگام زادن) وانهاده شوند. ﴿٤﴾ و آن‌گاه که وحشیان - بدون برگشت - گرد آورده شوند. ﴿٥﴾ و آن‌گاه که دریاها به شدت به جوش آورده شوند. ﴿٦﴾ و آن‌گاه که

نفوس، به هم پیوسته شوند. ﴿۷﴾ و آنگاه که دختران (زنده) به گور شـده پـرسیده شوند، ﴿۸﴾ (که) به کدامین گناه کشته شدند؟ ﴿۹﴾ و آنگاه که نامه‌ها(ی وحیانی و اعمال مکلفان) باز و آشکار گردند. ﴿۱۰﴾ و آنگاه که پوست آسمان - هم‌چون شتران - برکنده شود (و به حالت نخستین برگردد)، ﴿۱۱﴾ و آنگاه که آتش پرهیجان جهنم به شدت برافروخته گردد. ﴿۱۲﴾ و آنگاه که بهشتِ زینت یافته پیش آورده شود. ﴿۱۳﴾ هر نفسی بداند چه پیش آورده. ﴿۱۴﴾

آیات ۱ تا ۱۴ ـ در این آیات دو قیامت مرگ و زندگی نمودار است، که مرگ خورشید و ستارگان و کوهها، شترها، سپس جمع‌آوری وحشیان و جوشش دریاها، و بـعد همسری و همپائی مکلفان و پرسش از زنده بگور رفتگان، و پخش شدن کتابهای اعمال و انفجار آسمان، و در آخر کار آتش افروزی دوزخ، و زینت گرفتن بـهشت است که اینجا مکلفان می‌دانند چه حاضر کرده‌اند.

و می‌بینیم شش جریان از قیامت مرگ و شش جریان از قیامت زندگی توأمان به میان آمده است.

تکویر شمس به معنی جمع شـدن از گسـتره‌اش نـورش و حـرارتش و در هـم پیچیدنش از درون و انفجارش که همسایگانش را نیز در این حرارت اخـتضاریش می‌سوزاند.

و چنانکه ستاره شناسان دریافته‌اند خورشید رو به مـرگ است، و بـه گـونه‌ای مستمر از حرارت و نورش کاسته می‌شود، سپس ستارگان نورانی تاریک می‌گردند، که طمس و محو می‌شوند (۸:۷۷) و در جوّ بیکران با سقوط نیروهای جاذبه سقوط می‌کنند (۲:۸۲)

و کوهها به شدت به حرکت آیند، که همراه زمین یکجا در هـم کـوبیده شـوند (۱۲:۶۹)

و «عشار» که شترهای مادهٔ آبستن در دهمین ماه حملشانند از همهٔ کارهاشان درمانده شوند، تا چه رسد به انسان ناتوان، و وحشیان گرد آورده شوند. بعضاً در رجعت، وکلاً در هر دوی قیامت مرگ و زندگی، نه تنها اینان، بلکه تمامی جنبندگان چنانکه در آیهٔ (۳۸:۶) است که "ثم الی ربهم یحشرون" و اینجاکه وحوش یاد شده‌اند

دیگران به اولویت محشورند و وحوش هم اعم ازکل وحشیهای انسان و جنیان و سایر اصناف حیوان است، که دیگر مجالی برای وحشت انگیزی آنان نیست و «البحار» تمامی دریاهای زمینی و آسمانی را شامل است، که به اصطلاح جمع محلی بال عموم استغراقی را در بر دارد، وانگهی در این مرگ و انفجارکلی جهانی دریاهای آسمانی که میلونها برابر دریاهای زمینی است در اولویتند.

و هنگامیکه مکلفان همگان درکنار یکدیگر، همسان قرار می‌گیرند، که اینجا زوجیت تنها به معنی همسری ازدواج نیست، بلکه همپائی است، که پایاپا بودنشان با همسانانشان، با اعمالشان، با پاداششان، و نیز مردان با زنان با ایمان، و بی‌ایمان با همسانش، و بالاخره ناهماهنگیها به کلی بر طرف شود و هماهنگی کلی برای همگان حاصل آید.

در آن هنگامه در بارهٔ کودکان زنده به‌گور شده پرسش شود که به چه گناهی کشته شده‌اند، و آیاتی جریان این کشتارهای ظالمانه را پیش کشیده مانند (۳۱:۱۷) که فرزندانشان را از ترس بینوایی می‌کشتند، یا دختران را از ترس عار زناشویی زنده به گور می‌کردند (۵۹:۱۶).

اگر در جاهلیت گذشته چنین و چنان می‌کردند؛ در جاهلیت متمدن، با سقط جنین، جانها را، و با سقط عفاف عفتها را به خاک می‌سپارند، و تمامی اینگونه هدر دادنهای انسانی مشمول «المؤودة» می‌باشند. که بدترین ظلم به انسانیت است، از این بدتر گمراهیها عقیدتی است که سر سلسلهٔ مسئولیتهاست، چنانکه در خبر است از امام صادق علیه السلام که در آیه قتل و احیاء نفس (۳۲:۵) فرموده است که: هر که کسی را که از هدایت به ضلالت رساند گوئی همگان را به ضلالت کشانده است.

در آخر کار آیه (۱۲ و ۱۳) دوزخ را حادث خوانده که افروخته گردد، زیرا این آتش همان اعمال آتشین است که در آن هنگامه بروز می‌کند، ولی بهشت آراسته می‌گردد، که بهشت بوده و هست و آراستگیش به ورود بهشتیان است که زینت آنند، و نیز با ورودشان نعمتهای بهشتی افزون گردد، چنانکه آیاتی چند نمودار این حقیقت است، از جمله آیهٔ نجم که "عندها جنة المأوی" ولی هرگز آیه‌ای دلالتی بر وجود قبلی جهنم نمی‌کند، اینجا تمامی مکلفان خواهند دانست جه چیزهائی

حاضر کرده‌اند که خود دلیلی است بر انعکاس احوال اعمالشان.

فَلَآ أُقْسِمُ بِٱلْخُنَّسِ ﴿١٥﴾ ٱلْجَوَارِ ٱلْكُنَّسِ ﴿١٦﴾

پس سوگند نمی‌خورم به اختران بسی باز گردنده. ﴿۱۵﴾ روان شده‌ی پنهان شونده. ﴿۱۶﴾

آیات ۱۵ و ۱۶ ـ در این آیات قسم به اختران بسی بازگردنده نفی شده و نسبت به دو چیز دیگر اثبات گشته، و در هر صورت قسم قسم، و لا قسم لا قسم است، نفی قسم در هفت جای قرآن آمده و همه و همه نفی است نه اثبات، و در هفت جا این نفی یا در مورد اثبات رسالت قرآنی است و یا دربارهٔ معاد که هر دو به اندازه‌ای است که نیازی هم به قسم حتی به چیزهای شایستهٔ قسم ندارد. قرآن که خود دلیل ادله است (۵۱:۲۹) و (۳۶: ۱-۴) هرگز نیاز به دلیل دیگری ندارد، چه مادی و چه معنوی.

روی این اصل «**خنس**» که ستارگانی پنهانند که گاهی هم پیدایند، و «**کنس**» که همی پنهانند گرچه از نظر علمی پیدایند. لا قسم است، اما "**و اللیل اذا عسعس**": شب چون پیش و پس آید "**و الصبح اذا تنفس**" که صبح به هنگام آغاز درخشش می‌باشد، اینها هرگز برای وحی قرآنی که همیشه تازه نفس و پیداست، و برای تمامی مکلفان آشکاری رو به افزایش است، بر این خورشید فروزان بدون غروب، نور مطلق و درخشش مدامش، سوگند یاد می‌شود، و نباید به این ستارگان پیدا و پنهان سوگند یاد کرد.

آری "**انه لقول رسول کریم ...**" این قرآن سخن فرستاده‌ای است، نه خود فرشتهٔ وحی و نه خود حضرت محمدﷺ، بلکه سخن رسالت آلهی است که دارای ویژگیهای پنجگانه‌اش می‌باشد؛ کریم و دارای رحمت جمعی است، نیروئی نزد فرماندهی ربانی دارد که پابرجاست، در رسالتش مطاع و امانتدار است و نه تنها عندالله، بلکه در نزد خلق‌الله، و پیش از رسالت هم تا حدی که او را محمد امین نامیده‌اند، آری اگر نیروی عرشی نداشت مطاع و امین نزد ذی‌العرش هم نبود.

این ویژگیها بیشتر و برتر برای حضرت محمدﷺ است که همو موضوع بحث است، فرشتهٔ حامل وحی مورد بحث و جدل نیست، بلکه این «**صاحبکم**» است:

رسولی که با شما مصاحبت و همنشینی دارد، و حقاً او با دیدهٔ بصیرت و معرفت خدا را در افقی آشکارگر دیده است، که همان افق اعلای "ثم دنا فتدلی" است، چنانکه در سورهٔ نجم گذشت، و حضرتش که با شما هم صحبت است دیوانه نیست، دیوانه کسی است که او را دیوانه پندارد، حضرتش چهل سال باکمال عقل و رزانت و امانت با شماها هم‌زیستی داشته، و اکنون که کتابی وحیانی برخلاف شهواتتان آورده دیوانه است و شما عاقلید؟!

از پیشگوئیهای برخی از کتابهای وحی نسبت جنون است به حضرتش، درکتاب هوشیع فصل ۹ آیهٔ ۷ است که نبی سفیه و رجل روح از کثرت گناهان او را دیوانه می‌دانند.

وَٱلَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ ﴿١٧﴾ وَٱلصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ﴿١٨﴾ إِنَّهُۥ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿١٩﴾ ذِى قُوَّةٍ عِندَ ذِى ٱلْعَرْشِ مَكِينٍ ﴿٢٠﴾ مُّطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿٢١﴾ وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ ﴿٢٢﴾ وَلَقَدْ رَءَاهُ بِٱلْأُفُقِ ٱلْمُبِينِ ﴿٢٣﴾ وَمَا هُوَ عَلَى ٱلْغَيْبِ بِضَنِينٍ ﴿٢٤﴾ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَـٰنٍ رَّجِيمٍ ﴿٢٥﴾ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ ﴿٢٦﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَـٰلَمِينَ ﴿٢٧﴾ لِمَن شَآءَ مِنكُمْ أَن يَسْتَقِيمَ ﴿٢٨﴾ وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿٢٩﴾

سوگند به شب چون پس و پیش آید. ﴿۱۷﴾ و سوگند به صبح هنگامی که تنفس کند. ﴿۱۸﴾ که این (قرآن) بی‌گمان سخن فرستاده‌ی بزرگواری (:حضرت محمدﷺ) است. ﴿۱۹﴾ نیرومندی (که) نزد صاحب عرش فرماندهی بامکنت و مکانت است. ﴿۲۰﴾ (در) آنجا (هم) مطاع (و هم) امین است. ﴿۲۱﴾ و (این) مصاحب و همنشین شما مجنون نیست. ﴿۲۲﴾ و همانا او خدا را در افقی (: برتر و) روشنگر (با دیده‌ی بصیرت) دید. ﴿۲۳﴾ و او بر غیب بخیل نیست. (جز غیبت رسالتی که می داند) ﴿۲۴﴾ و قرآن سخن شیطانی سنگ‌باران شده نیست. ﴿۲۵﴾ پس به کجا می‌روید؟ ﴿۲۶﴾ این قرآن به جز یادواره‌ای برای عالمیان نیست. ﴿۲۷﴾ (بلکه) برای هر کس از شما که بخواهد (در

سایه‌ی وحی) مستقیم گردد. ﴿۲۸﴾ و تا خدا، پروردگار جهانیان، نخواهد، (شما نیز) نخواهید خواست. ﴿۲۹﴾

آیهٔ ۲۹ ـ کل مشیتها را مربوط به مشیت رب‌العالمین دانسته، و آیا ایـن خـود چـه ارتباطی است؟ در صورتیکه مخاطب در اینجا استقامت جویانند کـه بـرترینشان حضرت محمد ﷺ و محمدیانند، پاسخ این است که آنچه را خدا بخواهد شما هم همان رامی‌خواهید، البته خواستاری با اختیار است که جملهٔ "**لمن شاء**" خود دلیل است بر اختیار، و در عکسش نیز اینجا محقق می‌باشد که آنچه را شما معصومان بخواهید همان خواستهٔ خداست.

و اگر مخاطبان تمامی مکلفانند نیز همین اختیار ـ با تـفاوت عـصمت و عـدم تخلف، و عدم عصمت با تخلف ـ کلاً موجود است، کل مشیتهای مکلفان نه در اصلش و نه در تحققش تفویضی نیست، چنانکه اجباری هم نیست، بلکه میانگینی است از آن دو ،که هر گونه مشیتی صحّه ربانی بر آن نهاده نشود، نهادینه و عملی هم نمی‌شود، چنانکه ادلهٔ وحی، عقل، علم و ... بر این حقیقت گواه است.

سورهٔ انفطار

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنفَطَرَتْ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

هنگامی که آسمان از هم بشکافد. ﴿١﴾

آیهٔ ۱ ـ در این آیه انفطار آسمان مطرح است که آسمان پذیرای شکافتن است، انفطار در آیهٔ (۱۸:۷۳) نیز آمده، چنانکه انشقاق (۱:۸۴) و این آسمان تمامی طبقات هفتگانه و ستارگان را شامل است، ولی شامل بهشت که "عند سدرةالمنتهی" است نیست، زیرا این عالم تکلیف است که منفطر و منشق می‌شود، و آن که عالم تکلیف نیست، و همچنان باقی است.

همه چیز و همگان در آن هنگامه از میان می‌روند بجز "من شاءالله" و مکانت و مکان بهشتیان همچنان برقرار است، آری بهشتی که از پیش آفریده شده و تا هنگامهٔ رستاخیز کسی هم داخل آن نمی‌شود چرا خراب گردد!.

وَإِذَا ٱلْكَوَاكِبُ ٱنتَثَرَتْ ﴿٢﴾

و هنگامی که اختران پراکنده شوند. ﴿۲﴾

آیهٔ ۲ ـ ستارگان را پراکنده و ریزان خوانده که پس از تاریکی و انفجارشان رخ می‌دهد، و در ضمن شکافتن آسمان است.

وَإِذَا ٱلْبِحَارُ فُجِّرَتْ ﴿٣﴾

و هنگامی که دریاها بسیار از هم شکافته (و) روان شوند (: فوران کنند). ﴿۳﴾

آیهٔ ۳ ـ «البحار» همانست که گذشت که با جوشان شدنشان منفجر می‌گردند، انفجار در اثر جوشش و جوشش در اثر انفجار توأمان پدید آیند.

وَإِذَا ٱلْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ﴿٤﴾

و هنگامی که گورها (زیر و زبر و) انگیخته شوند. ﴿۴﴾

آیهٔ ۴ ـ در نتیجه قبرها شکافته گردند و مردگان زنده شوند، و این قبرها تمامی جایگاه‌های مردگان است، چه زیر خاک و یا عمق آب و یا گرد و غبار و یا هر جایی دیگر که بالاخره بدنها در بخشهای اصلیشان جان می‌گیرند.

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ﴿٥﴾

هر کسی آنچه را پیش فرستاده و باز پس نهاده، بداند. ﴿۵﴾

آیهٔ ۵ ـ اینجا مکلفان خواهند دانست چه چیزهایی فرستاده‌اند و چه چیزهایی نهاده‌اند، چنانکه در (۱۴:۷۵) نیز آمده است.

در آیهٔ (۱۲:۳۶) آثار مکلفان پس از اعمال تقدیم شدهٔ آنان آمده، و این خود گواه است بر این که تقدیم شده‌ها اعمال ناپایدارند که تنها فرستاده می‌شوند، ولی تأخیر یافته‌ها همان اعمال پایدار است که همچنان در عالم تکلیف پاینده و زاینده است،

و در جمع همه و همه پیش فرستاده می‌شوند اعم از نیک و بد که دوگانه و دو گونه‌اند.

آثار علمی، فکری و عملی که پس از انجامشان نیز مورد بهره بردارینـد، و همچنان انحرافاتی که ماندنی و موجب انحراف دیگرانند، این هر دو «آثارهم» و «ما اخرت» می‌باشند، و کارهای زشت و زیبای فردی که ماندنی و تجاوزگر نیست «ماقدموا» و «ما قدمت»اند.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْإِنسَـٰنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلْكَرِيمِ ﴿٦﴾

هان ای انسان! چه چیز تو را به پروردگار کریمت مغرور ساخت؟ ﴿۶﴾

آیهٔ ۶ ـ سؤالی توبیخی از انسان ـ و فقط انسان ـ است که چه چیز او را نسبت به پروردگار کریمش این گونه مغرور و لئیم ساخته؟ و از رسول گرامی است که جهل و نادانیش این گونه مغرورش کرده، و اگر شیطانها چنانند ولی برحسب آنچه در "قتل الانسان ما کفر" و "حملها الانسان" و مانند آن گذشت جهالت انسان فروترین جهالتهاست گرچه معرفت و تقوایش هم نیز در فراترین درجات است.

از جمله غرورهای جاهلانهٔ انسان به پروردگار کریمش این است که به هنگام تقصیرش اگر مورد سرزنش قرارگیرد گوید: خدا کریم است، غافل از این که کرمش تنها از روی عدالت و فضیلت است که نسبت به منحرفان خود ضدکرم است، علت این جهالت مغرورانه آرزوهای بی‌بند و بار نفسانی و شیطانی (۱۴:۵۷) و زندگی پست دنیوی (۳۵:۴۵) و (۳۳:۳۱) و افترای بر خدا (۲۴:۳) و جست و خیز ظواهر کفار است (۱۹۶:۳).

ٱلَّذِى خَلَقَكَ فَسَوَّىٰكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾ فِىٓ أَىِّ صُورَةٍ مَّا شَآءَ رَكَّبَكَ ﴿٨﴾

(همان) کسی که تو را آفرید؛ پس سازمانت داد، و سپس تو را سامان بخشید. ﴿۷﴾ (و) در هر چهره‌ای [: روحی و جسمی] آنچه می‌خواست، تو را ترکیب داد. ﴿۸﴾

آیات ۷ و ۸ ـ در این آیات مراحل کَرَم ربانی نسبت به انسان یاد شده که آفرینشش سپس سازمانش و بعد تعدیلش، و در آخر کار صورتی است انسانی از نظر جسمانی و روحانی، که مورد مشیت ربانی است.

شاید مرحلهٔ خلقتش آفرینش بدن اوست چنانکه آیاتی مانند (۳۲:۷ـ۹) و (۱۸:۳۷) و (۷۵:۳۷ـ۳۸) و (۸۴:۲) بر این حقیقت گواه است.

سپس تسویه و سازمان دهیش و زمینه‌سازی پذیرش روح انسانی و آفرینش روح که اصل سازمان انسانیت است، و بعد تعدیلش که استعداد تکامل انسانی در هدایت انسانیش "ثم هدی" پس از "اعطی کل شئٍ خلقه" آمده که همان فطرت و زیر بنای روح انسانی است، و سپس صورت فعلی انسانی در کل جسم و روح که در جمع استوانه‌های چهارگانه انسانیت اوست.

كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ ﴿٩﴾ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ﴿١٠﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ ﴿١١﴾

هرگز نه چنان است! شما دین را (با همان) تکذیب می‌کنید. ﴿۹﴾ و همواره بر شما بی‌گمان نگهبانانی (گماشته شده)اند؛ ﴿۱۰﴾ کریمانِ (و) نویسندگانِ (اعمال شما)، ﴿۱۱﴾

آیهٔ ۱۱ ـ "کراماً کاتبین" را ثبت کنندگان کل اعمال مکلفان خوانده که نگهبانان اعمالشان می‌باشند، و شاید اضافه بر دستگاههای گیرندهٔ معصومان سایر دستگاههای خودی اعضای انسان، و دستگاه برونی زمین و فضای آنرا در بر دارد.

دانستن اعمالشان برای آنان خود دارای مراتبی است که فروترش زمین، و فراترش اعضای انسان، و برتر از هر دو فرشتگان و سایر معصومانند.

يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴿١٢﴾ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿١٣﴾ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿١٤﴾

آنچه را می‌کنید می‌دانند. ﴿۱۲﴾ به‌راستی نیکان بی‌گمان در (ژرفای) نعمتی اندرند. ﴿۱۳﴾ و بدکاران همی بی‌امان در آتشی شعله‌ورند. ﴿۱۴﴾

آیات ۱۳ و ۱۴ ـ که نیکان را غرق در نعمت، و فاجران را در آتش زبانه‌دار خوانده، و

زمانی هم برای این دو جریان نیاورده، شامل تمامی مراحل زندگی تکلیفی و پس از مرگ و رجعت و برزخ و قیامت می‌باشد، جز آنکه این دو جریان در دنیای پیش از رجعت نه چندان معلوم است و نه حقش ادا می‌شود.

يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ ٱلدِّينِ ﴿١٥﴾

روز بُروز طاعت، آن را می‌افروزند. ﴿۱۵﴾

آیهٔ ۱۵ ـ «یصلونها» به معنی دخول در آتش نیست، بلکه به معنی آتش زدن جهنم است، که خود این جهنمیان آنرا می‌افروزند.

وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَآئِبِينَ ﴿١٦﴾ وَ مَآ أَدْرَىٰكَ مَا يَوْمُ ٱلدِّينِ ﴿١٧﴾ ثُمَّ مَآ أَدْرَىٰكَ مَا يَوْمُ ٱلدِّينِ ﴿١٨﴾ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْـًٔا وَ ٱلْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ ﴿١٩﴾

و آنان از آن (عذاب) پنهان نیستند. ﴿۱۶﴾ و تو را چه فهمانید که روزِ دین [: بُروز طاعت] چیست؟ ﴿۱۷﴾ سپس چه فهماندت که روز دین چیست؟ ﴿۱۸﴾ روزی را که هیچ کس برای کسی هیچ اختیاری ندارد، و در آن روز فرمان تنها از خداست. ﴿۱۹﴾

آیهٔ ۱۹ ـ تمامی امر و دستور را در آن هنگامه در انحصار خدا دانسته، که اگر هم ما در دنیا کاره‌ای بوده‌ایم، که بر مبنای امتحان در کارهایمان مختار بودیم، آنجا دیگر هیچ گونه اختیاری در هیچ کاری نداریم، که تمام نیروها آنجا از آن خداست (۱۶۵:۲) و کل وسائل و اسباب بریده است (۱۶۶:۲) و تنها سلطه، سلطهٔ ربانی است (۱۴:۴۰) و همه گان را گذشته‌هاشان کفایت است (۳۷:۸۰).

سورهٔ مطفّفین

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ ﴿١﴾ ٱلَّذِينَ إِذَا ٱكْتَالُوا۟ عَلَى ٱلنَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ﴿٢﴾ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ﴿٣﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

وای بر کم کنندگان (: ارزش ها و اموال) ﴿١﴾ همانان که چون از مردمان پیمانه‌ای ستانند، تمام ستانند. ﴿٢﴾ و چون آنان را پیمانه یا وزن کنند، به ایشان زیان رسانند. ﴿٣﴾

آیات ۱ تا ۳ ـ «ویل» گزارشی است ربانی، نفرین نیست که خواستهای همه از خداست و خدا هم خواسته‌ای از دیگری ندارد!

«ویل» وای است، که حسرت و زیانباری است، و اینجا برای مطففان که کاستی کنندگان از دیگرانند ویلای از کل جهاتی است که در آنها نسبت به دیگران کاستی روا دارند که اعم از جانی ،عقلی، عقیدتی، عرضی و مالی که نوامیس اصلی انسانیت است.

تنها مالی و اقتصادی نیست که خود فروترین ویل است، بلکه کلی است، زیرا در "علی الناس"، "کالوهم او وزنوهم" کلاً ناس محورند، که کیل و وزن هم تمامی این اوزان پنج‌گانه را شامل است، و این دو عبارت اخرای کل سنجشهایند درکل هرگونه زیان رسانی به دیگران است که در برخورد با آنان در حد امکان کاستیهایی در آنان می‌جویند و می‌خواهند و عملی می‌سازند، و این خود به گمان افزون کردن به خودشان و یا نفی فراتر یا برابری با دیگران است.

دیگران را پیمانه و وزن می‌کنند و در این سنجشها به آنان زیانها وارد می‌کنند، که با خودخواهی، خودبینی و خودراهیشان دست رد کلی به سینه دیگران زدن و با استبداد، استضعاف، استخفاف، استحمار، استکبار، استعمار، و استثمار، با این هفت «اِس» جهنمی نوامیس پنج‌گانهٔ دیگران راکاستی یا نیستی می‌دهند، که اصل این هفت ثالوث شیطان گاو پلنگ است، که یک یا سه و یا سه دوی گوناگون است.

اینجاست که شلاقهای اسلامی بر سر و سازمان این نامردمان همی فرو می‌آید، و بر مستضعفان است ک همواره در برابر اینان قیامهای خستگی‌ناپذیر داشته باشند، که نظام ظلم‌پذیری خود ظلمی است مضاعف بر خودهاشان و بر دیگران که دست ستمکاران را درازتر کرده و در ستمهاشان قوی‌تر می‌شوند.

أَلَا يَظُنُّ أُوْلَٰٓئِكَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ ﴿٤﴾

آیا ایشان گمان نمی‌دارند که بی‌گمان برانگیخه شده گانند، ﴿۴﴾

آیهٔ ۴ ـ اینان حتی گمان به رستاخیزشان ندارند، و اینجا گمان شک و احتمال را هم شامل است، زیرا هرگونه احتمال رستاخیز هم خود کاهش در این مخمس زیانبار ایجاد می‌کند.

لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥﴾ يَوْمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٦﴾ كَلَّآ إِنَّ كِتَٰبَ ٱلْفُجَّارِ لَفِى سِجِّينٍ ﴿٧﴾

برای روزی بزرگ. ﴿۵﴾ روزی که مردمان در برابر پروردگار جهانیان به پای ایستند. ﴿۶﴾ هرگز نه چنان است (که می‌پندارند)! کتاب (اعمال) فاجران بی‌چون و بی‌امان در (ژرفای) سجین است. ﴿۷﴾

آیهٔ ۷ ـ اینان همان فاجرانند که در ژرفای زندانهای جهنمی خواهند درآمد، خود جهنمند و با ورودشان جهنم را می‌افروزند.

اینان که کمالات را زندانی کرده و آنها را انکار و انگار می‌کنند، خودهاشان در زندانهای اعمالشان زندانی خواهند بود.

وَ مَآ أَدْرَىٰكَ مَا سِجِّينٌ ﴿۸﴾ كِتَـٰبٌ مَّرْقُومٌ ﴿۹﴾

و تو را چه آگاه کرد که سجّین چیست؟ ﴿۸﴾ کتابی است رقم زده و نوشته شده. ﴿۹﴾

آیهٔ ۹ ـ این سجین کتابی است نوشته شده، و این کتاب صداها و سیماهای خودهاشان است که در بروز ملکوتش در آخر کار جهنم را می‌افروزند و همواره در آن می‌سوزند.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿۱۰﴾ ٱلَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ ٱلدِّينِ ﴿۱۱﴾ وَ مَا يُكَذِّبُ بِهِۦٓ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿۱۲﴾ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَـٰتُنَا قَالَ أَسَـٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿۱۳﴾ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ﴿۱۴﴾

وای در آن هنگام (و هنگامه) بر تکذیب کنندگان! ﴿۱۰﴾ آنان که با روز جزا (همان را) تکذیب می‌کنند. ﴿۱۱﴾ و جز هر تجاوزپیشه‌ی گناهکاری به آن تکذیب نمی‌کند. ﴿۱۲﴾ هنگامی که آیاتمان بر او خوانده شود، گوید: « (این‌ها) بافته‌ها و افسانه‌های پیشینانتان است.» ﴿۱۳﴾ هرگز (نه چنان است)! بلکه آنچه مرتکب می‌شده‌اند زنگار بر دل‌هایشان بسته است. ﴿۱۴﴾

آیهٔ ۱۴ ـ دلهاشان که ژرفای ارواحشان در اثر اعمالشان چرکین شده، که بینش و

ادراک انسانی را از آنان باز پس گرفته (۴۶:۲۲) و خدا بر دلهاشان بپاداش اعمالشان مهر پایانی زده (۷:۲) و آنها را غفلت‌زده کرده (۵:۶۱) که دلشهان بیدل گشته است (۳۷:۵۰).

كَلَّآ إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ ﴿١٥﴾

هرگز (نه چنان است)! بلکه آنان بی‌گمان در آن روز، از پروردگارشان سخت محجوبند. (: که پرده های کفر سراسر وجودشان را فرا گرفته است) ﴿۱۵﴾

آیهٔ ۱۵ ـ در هنگامه رستاخیز از پروردگارشان در حجابند، نه خدائی، بلکه خلقی که از معرفت و رحمتش در حجابند اگرچه حقایق برایشان روشن گشته است.

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ﴿١٦﴾

سپس بی‌گمان، آنان جهنم را بی‌امان گیرانه‌اند. ﴿۱۶﴾

آیهٔ ۱۶ ـ هم اینان گیرانه‌های دوزخند (۱۷) و به آنان گفته می‌شود این همان است که خود وسیله تکذیبشان بوده‌اید. اینجا با نگرشی مجدد به سوی «**مطففین**» مجدداً می‌فهمیم که اینان تنها کم‌فروشان و زیاده‌گیران مالی نیستند، که این خود در میان موحدان و مسلمانان نیز هست، گرچه این هم کاری جهنمی است ولی به تنهایی اینگونه جهنمی نیست.

ثُمَّ يُقَالُ هَـٰذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿١٧﴾ كَلَّآ إِنَّ كِتَـٰبَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ﴿١٨﴾

سپس (به ایشان) گفته می‌شود: «این (همان) است که به آن تکذیب می‌کردید.» ﴿۱۷﴾
هرگز (نه چنان است)! همواره کتاب نیکان به‌راستی در (ژرفای) علّیّین است. ﴿۱۸﴾

آیهٔ ۱۸ ـ در برابر این اشرار ابرار قرار دارند که همواره در علیین‌اند، که در آیه (۱۹)

این نیز کتابی است مرقوم که نسخه برداری است از اعمال نیکشان، و افزون بر آنچه کرده‌اند بی‌پایان مورد رحمت ربانی خواهند بود.

وَ مَآ أَدْرَىٰكَ مَا عِلِّيُّونَ ﴿١٩﴾ كِتَٰبٌ مَّرْقُومٌ ﴿٢٠﴾ يَشْهَدُهُ ٱلْمُقَرَّبُونَ ﴿٢١﴾ إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ لَفِى نَعِيمٍ ﴿٢٢﴾ عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ ﴿٢٣﴾ تَعْرِفُ فِى وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ ٱلنَّعِيمِ ﴿٢٤﴾ يُسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ ﴿٢٥﴾ خِتَٰمُهُۥ مِسْكٌ وَ فِى ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ ٱلْمُتَنَٰفِسُونَ ﴿٢٦﴾ وَ مِزَاجُهُۥ مِن تَسْنِيمٍ ﴿٢٧﴾ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا ٱلْمُقَرَّبُونَ ﴿٢٨﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ أَجْرَمُوا۟ كَانُوا۟ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ يَضْحَكُونَ ﴿٢٩﴾ وَ إِذَا مَرُّوا۟ بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ﴿٣٠﴾ وَ إِذَا ٱنقَلَبُوٓا۟ إِلَىٰٓ أَهْلِهِمُ ٱنقَلَبُوا۟ فَكِهِينَ ﴿٣١﴾ وَ إِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوٓا۟ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَضَآلُّونَ ﴿٣٢﴾ وَ مَآ أُرْسِلُوا۟ عَلَيْهِمْ حَٰفِظِينَ ﴿٣٣﴾ فَٱلْيَوْمَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مِنَ ٱلْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴿٣٤﴾ عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ ﴿٣٥﴾ هَلْ ثُوِّبَ ٱلْكُفَّارُ مَا كَانُوا۟ يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

و چه (چیز) تو را شناساند (که) علّیون چیست؟ ﴿۱۹﴾ کتابی است نبشته و رقم زده شده. ﴿۲۰﴾ مقرّبان آن را مشاهده می‌کنند. ﴿۲۱﴾ بی‌گمان نیکوکاران همواره در (ژرفای) نعمت پربار (الهی)اند. ﴿۲۲﴾ بر تخت‌ها (نشسته) می‌نگرند. ﴿۲۳﴾ در چهره‌هایشان طراوت نعمت (بهشت) را می‌شناسی. ﴿۲۴﴾ از باده‌ای مُهر زده شده نوشانیده شوند. ﴿۲۵﴾ (باده‌ای که) مُهر آن مشک است، و در این (نعمت‌ها) کوشندگان در پیشگیری (از دیگران) باید از یکدیگر پیشی گیرند. ﴿۲۶﴾ و ترکیبش از (بلندای چشمه‌ای) سراشیب است. ﴿۲۷﴾ چشمه‌ای را که نزدیک‌شدگان (به خدا) از آن می‌نوشند. ﴿۲۸﴾ کسانی که گناه می‌کردند، همواره از (کار) آنان که ایمان آورده بودند ریشخند می‌زدند. ﴿۲۹﴾ و چون بر ایشان می‌گذشتند (به مسخره) با اشاره(ی چشم و ابرو) با هم ردّ و بدل می‌کردند. ﴿۳۰﴾ و هنگامی که نزد خانواده(های) خود باز

می‌گشتند، به شوخ طبعی می‌پرداختند. ﴿۳۱﴾ و هنگامی که مؤمنان را می‌دیدند، می‌گفتند: «اینان بی‌امان گمراهند.» ﴿۳۲﴾ و حال آنکه آنان (به عنوان) نگهبانانی بر اینان فرستاده نشده‌اند. ﴿۳۳﴾ پس امروز، کسانی که ایمان آوردند از (کار) کافران می‌خندند. ﴿۳۴﴾ بر تخت‌ها(ی خود نشسته و) نظاره می‌کنند. ﴿۳۵﴾ (با این جریان) آیا کافران به پاداش نیکِ! آنچه می‌کرده‌اند رسیده‌اند؟ ﴿۳۶﴾

سورهٔ انشقاق

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتْ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

آن‌گاه که آسمان از هم بشکافد. ﴿۱﴾

آیهٔ ۱ ـ در آن هنگامه‌ای که آسمان شکاف بردارد، هم خودش و هم ستارگانش دچار انفجار گردند، که پوشش و پوسته‌اش کنده شود (۱۱:۱) و محو گردد (۸:۷۷) و تبدیل به دربهایی شود، و همچون طوماری در هم پیچیده گردد (۱۰۴:۲۱) و چون روغن داغ زیتون روان و سوزان شود (۸:۷۰) و بالاخره به حالت گازی برگشت کند (۱۱:۸۶) و این خود مراتب مرگ کلی آسمان است.

وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ﴿٢﴾

و پروردگارش را فرمان برد و (چنان) سزد. ﴿۲﴾

آیهٔ ۲ ـ و چنانکه در آغاز آفـرینش گـوش تکـوین بـه حـضرت مکـون فـرا داشت (۱۱:۴۱) اکنون هم گوش انفجار به حضرتش فرا دارد و حقش هم چنان است.

وَإِذَا ٱلْأَرْضُ مُدَّتْ ﴿٣﴾

و آنگاه که زمین کشیده شود، ﴿۳﴾

آیهٔ ۳ ـ و در آن هنگامه‌ای که زمین دچار کششی مرگبار گردد و آنچه در درون دارد برون نهد (۴) وحق هم چنین است که همانند آغاز آفرینشش در هفت طبقه پیش و ... (۱۱:۴۱) اکنون نیز به امر حضرتش گوش نهد، که زمین و آسمان هر دو در زندگی و مرگشان مطیع پروردگارشان می‌باشند، که همواره کارگران اویند.

وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ ﴿٤﴾ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ﴿٥﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْإِنسَـٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَـٰقِيهِ ﴿٦﴾

و آنچه را در درون دارد برون افکند و تهی گردد. ﴿۴﴾ و پروردگارش را فرمان برد و (چنان) سزد. ﴿۵﴾ هان ای انسان! بی‌گمان تو سوی پروردگار خود (با هر خیر و شری) در تلاشی (پیوسته‌ای). پس او را ملاقات کننده‌ای. ﴿۶﴾

آیهٔ ۶ ـ در این صورت انسان که کامل‌ترین کائنات است بسی شایسته‌تر است کـه همواره به سوی پروردگارش کوشا باشد، تا او را دریابد و به ملاقاتش نائل گردد، و بالاخره خواهی نخواهی به سوی حضرتش رهسپار است چه زشت و چه زیبا که در هر صورت پاداش خود را خواهـد دیـد آری شـریعت ربـانی طـریقت کـادحان و زحمتکشان است که در هر صورت «کادح» است، ولی شایسته و بایسته است که زحمات و کوششهایش سلوک الی الله باشد، که بر مبنای فطرت، عقل، علم و در پرتو شریعت الله تنها به سوی الله سیر کند.

«فملاقیه» در و بعدی است که در اثر رحمانش به نتایج خوب و بدش خواهـد رسید که بعد مربویت است، و خدا را ملاقات خواهد کرد که بعد ربوبیت است و

اینجا هر دو بعد مراد است که خیر مفرد هم به کدح برگشت دارد و هم بـه رب، چنانکه "و ان لیس الانسان الا ما سعی" (۳۹:۵۳) هر دو بعد را شامل است و آیاتی هم بعد نخستین را و آیاتی دیگر که این را در بر دارد.

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَـٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ ۝٧ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ۝٨ وَيَنقَلِبُ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ مَسْرُورًا ۝٩ وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَـٰبَهُۥ وَرَآءَ ظَهْرِهِۦ ۝١٠ فَسَوْفَ يَدْعُوا۟ ثُبُورًا ۝١١

پس اما کسی که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود، ۝۷ پس در آینده‌ای زود با او حسابی آسان شود. ۝۸ و شادمان سوی کسانش باز گردد. ۝۹ و اما کسی که کارنامه‌اش (از) پشت سرش به او داده شود، ۝۱۰ پس در آینده‌ای دور هلاک و تباهی (خویش) را (همی) خواهد. ۝۱۱

آیات ۷ تا ۱۱ ـ «کتابه» مشتمل بر کتاب اعمال و کتاب شریعت است که این میزان و آن نتایج آن است، یمین در جانب راست است برای راستان و «وراء ظهر» برای پشت کنان است که از «یسار» و چپ هم بدتر است.

راستان هم خودهاشان کتابهاشان را می‌خوانند (۷۱:۱۷) و هم دیگران را دعوت بخواندن آن می‌کنند (۱۹:۶۹).

ولی دیگران ظاهراً از هر دو خواندن منصرفند که خود عذابی است پیش از عذاب و بیش از عذاب، ولی در هر صورت خواهی نخواهی به ایشان هر دو کتاب نشان داده خواهد شد، چنانکه آیات انعکاس اعمال بر این حقیقت گواه است.

درست است که اینان صورتهاشان محو می‌گردد و به پشتاشان برگردانده می‌شود (۴۲:۴) ولی در عین حال عذاب نمایان شدن اعمالشان نیز برایشان هست، چنانکه چشمها نیز چنانند که گویند ای کاش کتابم بمن داده نمی‌شد و حسابم را هم نمی‌دانستم (۲۵:۶۹و۲۶).

کسی که کتابش پشت سرش قرار گیرد درخواستش هلاکت و نابودی است که از

آن عذاب بهتر است، به گونه‌ای که به آنان گفته می‌شود تنها یک هلاکت را نخواهید بلکه هـلاکـتهایی را درخـواست کـنید (۱۴:۳۵) و چـنانکه در آیـه‌ای دیگـر کـافر همی‌خواهد که ای کاش خاک بود واین گونه خاکش به سر نبود (۴۰:۷۱).

وَ يَصْلَىٰ سَعِيرًا ﴿١٢﴾ إِنَّهُۥ كَانَ فِيٓ أَهْلِهِۦ مَسْرُورًا ﴿١٣﴾ إِنَّـهُۥ ظَـنَّ أَن لَّـن يَحُورَ ﴿١٤﴾ بَلَىٰٓ إِنَّ رَبَّهُۥ كَانَ بِهِۦ بَصِيرًا ﴿١٥﴾ فَلَآ أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ ﴿١٦﴾ وَ ٱلَّيْلِ وَ مَا وَسَقَ ﴿١٧﴾ وَ ٱلْقَمَرِ إِذَا ٱتَّسَقَ ﴿١٨﴾ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ ﴿١٩﴾

و آتشی زبانه‌دار بیفروزد. ﴿۱۲﴾ او بی‌گمان در (میان) خانواده‌ی خود شادمان بود. ﴿۱۳﴾ او همانا پنداشت که هرگز حیرت‌زا بر نخواهد گشت. ﴿۱۴﴾ آری، همواره پروردگارش به او بینا بود. ﴿۱۵﴾ پس به روشنیِ میانه‌ی روز و شب سوگند نمی‌خورم. ﴿۱۶﴾ سوگند به شب و آنچه (شب) فرو پوشاند. ﴿۱۷﴾ و سوگند به ماه، چون بدرتمام شود. ﴿۱۸﴾ بی‌چون و بی‌امان از حالی به حالی بر خواهید نشست. ﴿۱۹﴾

آیهٔ ۱۹ ـ برای این جریان روشن که شما همواره در حالاتی گوناگون و پیاپی خواهید بود، هرگز نه به آمیخته‌ای از نور و ظلمت شفق (۱۶) که غروب و مغرب است قسم می‌خورد، و نه به شب که متفرقاتی را در خود گرد آورده، و نه حتی به مـاه شب چهاردهم که نور خالصی است. زیرا دگرگونی پیاپی شما از همه چیز روشن‌تر است، که این هر دوی درونی و برونی است و آن تنها برونی است.

طبق هر انباشتگی است یا مادی ویا معنوی، موافق یا مخالف و یا مخلوط، و بالاخره هر طبق پسینی که پی‌آمدی از طبق پیشینی است، که اینجا «عن» است و نه «**بعد**» که طبقات پیاپی زندگی تسلسلی است از پیامدها و هر یک پی‌آمد جریانی پیشین است، چه در دنیا که به گونه‌ای محسوس چنین است، و چه در برزخ و در آخر آخرت. این سه جریان که به آنها قسم یاد شده شایستهٔ قسم است و شایسته‌تر خود "**طبقا عن طبق**" است، که شفق زندگی آمیخته از نور و ظلمت است، و شب در بر دارندهٔ اختلاف ها و سپس روشنی مطلق که زشت و زیبا کلاً از هم جدایند مانند

رجعت برزخ و قیامت.

و از لحاظ این که مخاطبان در «لترکبن» حاضران در رسالت اسلامی می‌باشند این حدیث رسالت تأیید می‌شود که شما مسلمانان تمامی حوادث گذشتگان کل رسالتها را یک جا در خود خواهید داشت که از جمله غیبتهائی است از بعضی پیمبران که شما هم مبتلا به غیبت ولی امر خود خواهید بود، و در حضرتش خصوصیات رسل و رسالتها و ائمه و امامتها جمع خواهد شد.

فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ ﴿٢١﴾

پس آنان را چیست (که) ایمان نمی‌آورند؟ ﴿۲۰﴾ و (چرا) چون بر آنان قرآن تلاوت شود به‌راستی (برایش) سجده [: خشوع] نمی‌کنند؟ ﴿۲۱﴾

آیات ۲۰ و ۲۱ ـ این دو آیه جمعاً ترک سجود را به هنگام خوانده شدن قرآن بی‌ایمانی و کفر خوانده، با آنک سجود رسمی تنها در شنیدن آیات سجده واجب است، تا چه رسد به مطلق سجده برای مطلق قرآن آن هم برای کافران!

اینجا مقصود از سجده نهایت خضوع است به هنگام شنیدن قرآن که حتی مورد انتظار از کافران نیز هست، که این خود آن را برای مؤمنان بسی واجب‌تر می‌کند، که ترک خضوع در برابر قرآن هنگام خواندن آن خود بی‌ایمانی است، چنانکه آیاتی دیگر هم مانند آیهٔ (۲۰۴:۷) است شنیدنش را با کمال دقت و بلکه ساکت کردن دیگران را نیز واجب دانسته که در این صورت مورد ترحم الهی خواهند بود، در نتیجه ترک استماع قرآن و ساکت نکردن خود و دیگران مورد غضب الهی است.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ ﴿٢٢﴾ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ ﴿٢٣﴾ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢٤﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٢٥﴾

(نه!) بلکه آنان که کفر ورزیده‌اند، (حق و حقیقت را) تکذیب می‌کنند. ﴿۲۲﴾ و خدا به آنچه در پنهان نگاه می‌دارند داناتر است. ﴿۲۳﴾ پس آنان را به عذابی دردناک نوید

ده. ﴿۲۴﴾ مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته(ی ایمان) کرده‌اند، (که) آنان را پاداشی بی‌منّت و ناگسستنی است. ﴿۲۵﴾

سورهٔ بـروج

آیهٔ آغازین و پایانی این سوره مورد بررسی مهمتری است گرچه قرآن کلاً مهمترین وحی ربانی می‌باشد ولی از نظر نیاز معرفتی مکلفان این دو آیه به میان می‌آید.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلْبُرُوجِ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

سوگند به آسمان دارای کاخ‌ها(ی آسمانی برای کاخ نشینان و کاخ بینان) ﴿١﴾

آیهٔ ۱ ـ نخست سوگند به آسمان است که دارای برجها و کاخهائی است متبرج و زینت یافته‌ای چنانکه آیاتی مانند (۶:۱۵) و (۶۰:۲۵) داریم که این هر سه تمامی کاخهای آسمانی را در بردارد. چنانکه در زمین هم کاخهایی است (۷۸:۸۴) که تنها این آیه به آن اشاره می‌کند. روی این اصل استعمالی و نیز لغوی عمومی مقصود تنها برجهای نجومی و ستاره‌شناسی نیست، زیرا قرآن ویژه اینان نیست.

چنانکه آیاتی هم مانند (۲۹:۴۲) آسمان را همچون جایگاه‌هائی برای آدمیان و مانندشان معرفی کرده، روایاتی هم که آن بروج را تفسیر به ستارگان کرده توجهش

این است که مقصود ستارگانند، زیرا کل ستارگان چراغهای روشنگر آسمانی‌اند که «مـصابیح» و مـانند آن بـیانگرند، چـنانکه روایـاتی مـعراجـی از حـضرت اقـدس رسول‌الله ﷺ است که در سیر معراجی میدانیهائی در آسـمان دیـدم کـه هـمچون میدانهای شماست و در آسمان مردمانی زیاد بـودند، و از حـضرت عـلی علیه‌السلام کـه «نجوم» در برابر «کواکب» ستارگان درخشان است کـه دارای درخشش تـمدن نـیز هست ـ برای اینها شهرهای متمدنی است مانند تمدنهای زمینی که فاصلهٔ بعضی از آنها با دیگر شهرهای آسمانی از ده‌ها هزار سال راه است.

اینها تمدنها و کاخهای آسمانیند که اینجا مورد قسم‌اند.

وَٱلْيَوْمِ ٱلْمَوْعُودِ ﴿٢﴾ وَ شَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ ﴿٣﴾

و سوگند به روز موعود [: قیامت.] ﴿٢﴾ و سوگند به گواه و گواهی‌شونده. ﴿٣﴾

آیات ۲ و ۳ ـ قسم دوم و سوم است که سومیتش بررسی هر دو بعد شهادت است درهر دو جهت شهادت که تلقی و القاء جرایـاناتی است، کـه نـخست خـداست (۱۷:۲۲) و سپس پیامبران که حضرت محمد ﷺ سرآمد آنان و شـاهدی بـی‌نظیر است بر همین شهیدان (۸۹:۱۶) و نیز فرشتگان که ضمن "کـراماً کـاتبین‌انـد"، و همچنان دیگر شهیدان زمینی و فضائی و اعضای مکلفان.

شاهد در این موارد خدا و در حاشیهٔ ربوبیت سایر شهیدانـند، و مشـهود کـل اعمال مکلفانند، و نیز خود روز رستاخیز (۱۰۳:۱۱).

در هر صورت مثلث قسم اینجا درباره اصحاب اخدود است که بر خلاف این براهین این جریمه را مرتکب شدند.

آری آیهٔ (۴) مورد قسم است و قتل هم اخباری است ربانی که این ناجوانمردان کشتهٔ هواهای نفسانی بوده‌اند، که در این جهان پهناور که آسمانش دارای برجهاست اینان به نیروها و کاخهای ناچیز زمینی می‌نازند، بگو که مؤمنان را در لایه‌های زمینی آتش زدند، و جرمشان هم بجز ایمانشان نبوده است که در برابـر صـاحب عـرش فرماندهی کل جهانی (۱۵) مؤمنان به حضرتش را اینچنین آتش می‌زنند.

آیات آخرین (۲۱ و ۲۲) بر خلاف هوای اینان پس از نمایان ساختن بخشی از مملکت وسیع ربانی، مملکت وحیانی قرآنش هم «مجید» را پیش کشیده که خدای مجید (۱۵:۸۵) قرآنش هم مجید است و همان ذوالعرش که فرمانده کل کـائنات است قرآنش فرماندهی کل وحیانی را داراست. و چنانکه خدا تحریف‌پذیر نیست قرآنش هم چنان است که مثل عرش و مجد، محفوظ بودن میان کتابهای وحیانی در انحصار او است.

قُتِلَ أَصْحَـٰبُ ٱلْأُخْدُودِ ﴿٤﴾ ٱلنَّارِ ذَاتِ ٱلْوَقُودِ ﴿٥﴾ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ﴿٦﴾
وَ هُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ﴿٧﴾ وَ مَا نَقَمُوا۟ مِنْهُمْ إِلَّآ أَن يُؤْمِنُوا۟
بِاللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَمِيدِ ﴿٨﴾ ٱلَّذِى لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَٱللَّهُ عَلَىٰ
كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدٌ ﴿٩﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ فَتَنُوا۟ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَـٰتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا۟
فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذَابُ ٱلْحَرِيقِ ﴿١٠﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَ عَمِلُوا۟
ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ لَهُمْ جَنَّـٰتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْكَبِيرُ ﴿١١﴾
إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ﴿١٢﴾ إِنَّهُۥ هُوَ يُبْدِئُ وَ يُعِيدُ ﴿١٣﴾ وَ هُوَ ٱلْغَفُورُ
ٱلْوَدُودُ ﴿١٤﴾ ذُو ٱلْعَرْشِ ٱلْمَجِيدُ ﴿١٥﴾ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿١٦﴾ هَلْ أَتَىٰكَ حَدِيثُ
ٱلْجُنُودِ ﴿١٧﴾ فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ ﴿١٨﴾ بَلِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ فِى تَكْذِيبٍ ﴿١٩﴾ وَ ٱللَّهُ مِن
وَرَآئِهِم مُّحِيطٌۢ ﴿٢٠﴾ بَلْ هُوَ قُرْءَانٌ مَّجِيدٌ ﴿٢١﴾ فِى لَوْحٍ مَّحْفُوظٍۭ ﴿٢٢﴾

مرگ بر آدم‌سوزان زمینِ شکاف‌دار ﴿۴﴾ آتش مایه‌دار و گیرانه‌ی انبوه. ﴿۵﴾ چون آنان بر بلندای آن نشسته‌اند. ﴿۶﴾ و ایشان بر آنچه بر (سر و سامان) مؤمنان می‌آوردند، گواهند. ﴿۷﴾ و از آنان عیبی انتقام‌آور نگرفته بودند، جز اینکه (آنان) به خدای عزیز ستوده ایمان آوردند. ﴿۸﴾ کسی (که) فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از (آن) اوست، و خدا بر هر چیزی بسیار گواه است. ﴿۹﴾ بی‌امان کسانی که مردان و زنان مؤمن را به

آتش در کشیده، سپس توبه نکردند، برایشان عذاب جهنم است و ایشان را عـذاب بسی سوزان است. ﴿۱۰﴾ بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته(ی ایمان) کردند، برایشان باغ‌هایی (با درختان) سر در هم است، که از زیر (درختان)شان نهرها روان است؛ این است (همان) کامیابی سالم بزرگ. ﴿۱۱﴾ به‌راستی حمله‌ی پروردگارت سخت سنگین است. ﴿۱۲﴾ همواره (هم) اوست که (آفرینش را) می‌آغازد و (هم او) باز می‌گرداند. ﴿۱۳﴾ و اوست بسی پوشنده‌ی (گناهان و نـقصان‌ها و ...) بسـی دوسـتدار (مؤمنان). ﴿۱۴﴾ صاحب عرش و دارای کرامت و رحمتی گشاده (در عرش و فرش)، ﴿۱۵﴾ آنچه می‌خواهد (نسبت به آن) فعّال است. ﴿۱۶﴾ آیا تو را حدیث سپاهیان آمد؟ ﴿۱۷﴾ (سپاهیان) فرعون و ثمود. ﴿۱۸﴾ بلکه آنان که کافر شده‌اند در (ژرفای) تکذیبند. ﴿۱۹﴾ حال آنکه خدا از پشتشان (بر ایشان) محیط است. ﴿۲۰﴾ بلکه آن قرآنی با کرامـتی گشاده است، ﴿۲۱﴾ (که) در لوحی [: جایگاهی آشکار از هرگونه تحریفی] محفوظ است. ﴿۲۲﴾

سورهٔ طارق

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

وَٱلسَّمَآءِ وَٱلطَّارِقِ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

سوگند به آسمان و فرود آینده(ی) از آن (به ویژه بر پیامبران). ﴿۱﴾

آیهٔ ۱ـ«طارق» زننده دربهای بسته در شباهنگام است که آنجا نجم ثاقب یعنی ستاره سوراخ کننده یعنی نیزه‌ای است آتشین که شیاطین متجاوز بملاء اعلی را هدف قرار می‌دهند، که خود نگهبانان آسمان وحی‌اند. اینها از جمله نگهبانان آسمانید. و برای عقلای زمینی و آسمانی هم نگهبانانی هستند که هم آنان را تحت‌الحفظ دارند (۶:۶۱) و هم اعمالشان را نگهبانند.

اینجا «لا» تمامی نشآت سه‌گانه دنیا برزخ و قیامت را شامل است، و نگهبانی در هرکدام به تناسب موقعیت آن است.

حافظ محوری و اصلی خداست (۱۳:۶۴) و سپس شایستگانی به امر و ارادهٔ خدا (۶:۶۱) و (۱۳:۱۱)، که اینجا وکلاً "کراماً کاتبین"اند، نگهبانی مباشر در ابعادی

از جمله از خطرات و اعمال مکلفان.

وَ مَآ أَدْرَىٰكَ مَا ٱلطَّارِقُ ﴿٢﴾ ٱلنَّجْمُ ٱلثَّاقِبُ ﴿٣﴾ إِن كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ﴿٤﴾ فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَٰنُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾ خُلِقَ مِن مَّآءٍ دَافِقٍ ﴿٦﴾ يَخْرُجُ مِنۢ بَيْنِ ٱلصُّلْبِ وَٱلتَّرَآئِبِ ﴿٧﴾

و چه فهماندت که آن فرودآینده چیست؟ ﴿۲﴾ اختر فروزان سوراخ‌کن (: فروزانی وحیانی بر مکلفان). ﴿۳﴾ هیچ کس نیست مگر اینکه در آن هنگام (و هنگامه)، نگاهبانی (ربّانی) بر او (گماشته شده) است. ﴿۴﴾ پس انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است؟ ﴿۵﴾ از آبی جهنده آفریده شده، ﴿۶﴾ (که) از صُلب (مرد) و از میان استخوان‌های سینه(ی زن) برون می‌آید. ﴿۷﴾

آیات ۶ و ۷ ـ خلقت انسان را از آبی جهنده که از میان پشت مرد و سینه زن بیرون می‌جهد معرفی کرد که بر خلاف خیال جاهلیت گذشته پسر تنها از نطفه مرد و دختر تنها از نطفه زن نیست، بلکه هر دو از هر دواند.

در نیمه قرن بیستم علمای جنین‌شناسی دریافتند که تکون نطفه مرد در پشت او و نطفه زن از سینهٔ اوست، و شاید روی همین جهت حساسیت شهوت زن از پستانها و سینه است.

این خود جایگاه اصلی نطفه مرد است گرچه جایگاه فعلیش بیضه و تخمهای او است.

إِنَّهُۥ عَلَىٰ رَجْعِهِۦ لَقَادِرٌ ﴿٨﴾ يَوْمَ تُبْلَى ٱلسَّرَآئِرُ ﴿٩﴾ فَمَا لَهُۥ مِن قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ ﴿١٠﴾ وَ ٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلرَّجْعِ ﴿١١﴾ وَ ٱلْأَرْضِ ذَاتِ ٱلصَّدْعِ ﴿١٢﴾

همواره او [: خدا] بر بازگردانیدن وی به‌راستی تواناست. ﴿۸﴾ آن روز که رازها فاش شوند، ﴿۹﴾ پس برای او [: انسان و مانندش] نه هیچ نیرویی است و نه هیچ یاوری. ﴿۱۰﴾

سوگند به آسمان دارای (حالت) بازگردانیدن (امانت‌ها) و بازگشتن (به حالت گازی نخستین). ﴿۱۱﴾ و سوگند به زمین شکاف‌دار (آماده‌ی کِشت)، ﴿۱۲﴾

آیات ۱۱ و ۱۲ ـ سوگندهائی است به آسمان و زمین که برای هر یک خصوصیتی به میان آمده است، «**رجع**» به هر دو فعل لازم برگشتن و متعدی برگشت دادن است. و صدع زمین به معنی شکافتن آن است، برگشت دادن آسمان همان بازگشت بخارهای زمینی است که به صورت ابر آمده و پیش از آن به صورت باران، برف و تگرگ بدون کم و کاست امانتهای بخار زمینی برگشت داده می‌شود، و بازگشت خود آسمان همان مرگ آسمان است که به صورت نخستین دخان و گاز بازگشت می‌کند. این دو قسم به کائناتی جهانی مادی بیانگر کائناتی وحیانی است.

إِنَّهُۥ لَقَوْلٌ فَصْلٌ ﴿۱۳﴾ وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ ﴿۱۴﴾

(که) همانا این قرآن بی‌گمان گفتاری قاطع و جدا کننده(ی حق از باطل) است. ﴿۱۳﴾ و آن (هرگز) شوخی نیست. ﴿۱۴﴾

آیات ۱۳ و ۱۴ ـ این دو آیه درباره ایجاب و سلبی نسبت به قرآن است، همانگونه که آسمان جسمانی امانت جسمانی زمین را بدون کم وکاستی بازگشت می‌دهد. آسمان قلب محمدی نیز امانتهای ربانی رسالتهای وحی قرآنی را که برای زمینیان زمینی و آسمانی است هچنان بی‌کم و کاست به آنان تحویل می‌دهد و این خود سخنی است اشکار و شوخی‌بردار نیست.

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ﴿۱۵﴾ وَأَكِيدُ كَيْدًا ﴿۱۶﴾ فَمَهِّلِ الْكَٰفِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًۢا ﴿۱۷﴾

آنان بی‌امان دست به نیرنگی بزرگ می‌زنند. ﴿۱۵﴾ و (من نیز برابرشان) دست به نیرنگی بزرگ می‌زنم. ﴿۱۶﴾ پس کافران را مهلت ده و اندکی آنان را به حال خود واگذار. ﴿۱۷﴾

سورهٔ اعلیٰ

تسبیح کلاً به معنی تنزیه است که نسبت به حضرت اقدس الهی درکل تنزیه دادنش از ذوات آفریدگان و تنزیه اسماء و صفات و افعالش از آنان است که "لیس کمثله شئ" تمام همانندیها را از حضرتش نسبت به کل آفریدگان تنزیه می‌کند.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سَبِّحِ ٱسْمَ رَبِّكَ ٱلْأَعْلَى ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

نام پروردگار - والاترین - خود را به پاکی بستای. ﴿١﴾

آیهٔ ۱ ـ اینجا تسبیح اسم ربوبیت است، چه از نظر لفظی (۷:۱۸۰) و چه وصفی ذاتی و یا صفاتی، و چه عینی مخلوقاتی که او کلاً "احسن الخالقین" است و هرگز نقص در آفرینشش نیست، گرچه آنها احیاناً گرایشهائی به نقصانها دارند.

از جمله اسماء منفصل عینی خدا معصومانند که ازهرگونه تخلفی مبرایند و نیز کل آفریدگان به درجاتشان که شامل آفریدگان اسماءالله‌اند زیرا اسم علامت و نشان است که تمامی موجودات نشانه‌های اویند، و چنانکه ربوبیت حضرتش اعلی و

برترین ربوبیتها است اسماء او نیز برترین اسماء است.

ٱلَّذِی خَلَقَ فَسَوَّىٰ ﴿٢﴾ وَٱلَّذِی قَدَّرَ فَهَدَىٰ ﴿٣﴾

همان که آفرید، پس سامان بخشید. ﴿۲﴾ و آن که اندازه‌گیری کرد، پس راهنمایی نمود. ﴿۳﴾

آیهٔ ۳ـ تقدیر همان خلقت است که پس از آن هدایت است چنانکه در آیه (۲۰:۵۰) و مانندش نیز چنان است، اشاره‌ای است به دوگونگی وحی که جهت ایجابیش مشیت و تربیتی است. و جهت سلبیش اختصاصات الوهیت است که هرگز وحی نمی‌شود.

برترین اسماء منفصل ربانی قرآن است که از هرگونه نقصان و پیرایه‌ای در امان می‌باشد چنانکه آیات (۶) و (۷) بیانگر این حقیقت است.

«**سنقرؤک**» به معنی استمرار خواندن وحیانی قرآن است برگوش دل حضرتش و به معنی این است که ترا خواننده آن می‌کنیم به گونه‌ای که «**فلاتنسی**» و این خود گزارشی است قطعی بر اینکه پی‌آمد این اقراء ربانی عدم نسیان آن حضرت است، و "**الا ماشاء ربک**" تنها استثنائی است از اصل وحی، که آنچه را خدا نخواهد ـ که نباید و نشاید ـ به حضرتش وحی نمی‌کند تا دچار نفی و اثبات یا فراموشی شود، تنها آنچه را وحی می‌کند فراموش شدنی نیست، و «الا» اگر شامل قرآن نیز بود، و این وحی فراموش شده مورد سئوال بود، که در صورت فراموشی این وحی به مشیت ربانی اصولاً چرا وحی شده چه وحیی ویژه و چه وحی رسالتی که برای سازمان شخصی و عمومی است. وانگهی آیه هفتم خود بیانگر همان حکمت وحی و عدم وحی است که خدا هر دو را: آشکار وحیش را و پنهان علوم دیگرش را می‌داند، و بر منبای همین دانائی چگونه به حضرتش کل بایدها و شایدها را وحی می‌کند که برای سازماندهی خود و کل مکلفان هرگز نسیان‌پذیر نیست و نیز آنچه را به حضرتش وحی نمی‌کند خود بر مبنای حکمت است که یا اثر در بنیه رسالت ندارد و یا اصولاً وحیش محال است.

آری اگر هم مشیت ربانی فراموشی حتی قرآن را نیز در برگیرد تنها برای تأکید است، بدین معنی که چنانکه این وحی به مشیت خدا فراموشی‌پذیر نیست که «فلاتنسی» اگر هم بر فرض محال فراموشی پیش آید باز هم به مشیت الهی است، که ایجاب و سلبش هر دو ربانی است، ولی مقتضای ربانیت و علم و حکمت خدا همین است که وحی قرآنی هرگز فراموش نشود که خود فراموشی رسالت و ربانیت است. چنانکه اینگونه مشیت در آیه‌ای مانند (۸۹:۷) آمده که حضرت شعیب نسبت به کافران فرمود: همانگونه که رسالت به خواست خداست ترک آن نیز به خواست خداست، ولی خدا هرگز فراموشی رسالت را نخواهد خواست، چنانکه (۸۶:۱۷) تحدی است لطیف که اگر بخواهیم قرآن را به فراموشی می‌سپاریم، ولی هرگز!

ولی این احتمال هم اینجا ضعیف است است، زیرا افزون بر اشاره «الله» که گذشت «ماشاء» ماضی و نه «مایشاء» چنانکه دربارهٔ شعیب است که "الا أن یشاء الله" نیز اشاره‌ای به مشیت حتمی الهی که در ویژه‌گیهای الهی هرگز مورد وحی نبوده است.

شنود باگوش مورد فراموشی است و شنود با قلب آن هم قلب محمدی دورتر از فراموشی است، و «فلاتنسی» به اراده ربانی هرگونه فراموشی را محال می‌کند.

نکته‌ای دیگر در "الا ماشاء" این است که خدا در فراموشی ندادن قرآن مجبور نیست، بلکه بر مبنای حکمتی اختیاری چنین و چنان می‌کند.

وَٱلَّذِیٓ أَخۡرَجَ ٱلۡمَرۡعَىٰ ﴿٤﴾ فَجَعَلَهُۥ غُثَآءً أَحۡوَىٰ ﴿٥﴾ سَنُقۡرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰٓ ﴿٦﴾ إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ إِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلۡجَهۡرَ وَمَا يَخۡفَىٰ ﴿٧﴾ وَنُيَسِّرُكَ لِلۡيُسۡرَىٰ ﴿٨﴾ فَذَكِّرۡ إِن نَّفَعَتِ ٱلذِّكۡرَىٰ ﴿٩﴾ سَيَذَّكَّرُ مَن يَخۡشَىٰ ﴿١٠﴾

و کسی که چراگاه را برون آورد. ﴿۴﴾ پس (از چندی) آن را خاشاکی تیره‌گون گردانید. ﴿۵﴾ ما به زودی تو را خواننده(ی آیات وحیانی) خواهیم کرد، پس (آن را) فراموش نمی‌کنی. ﴿۶﴾ جز آنچه (را) خدا خواسته (که برایت نخواند). همواره او

آشکار و آنچه را که نهان است می‌داند. ﴿۷﴾ و (کار) تو را برای (پیمودنِ) آسان‌ترینِ راه آسان کنیم. ﴿۸﴾ پس به یاد(شان) آور، اگر یادواره سودمند است. ﴿۹﴾ آن کس که بهراسد، زودا به‌راستی پند گیرد. ﴿۱۰﴾

آیهٔ ۱۰ ـ مأموریت به تذکر دادن رسالت را در زمنیه سود بخشی آن خوانده، و آیا در صورت عدمش تذکر واجب نیست. پاسخ این است که این خود محور اصلی وجوب تبلیغ رسالت است، که نسبت به دیگران هم برای اثبات حجت لازم است که "عذراً او نذراً" (۶:۷۷) وانگهی تذکر دادن دارای سه بعد است. زیان‌بخش که حرام است، یا وجود و عدمش یکسان است نه زیانبار است و نه سودبخش که اینجا نه واجب است و نه حرام، در آخر اینکه سودبخش است هم از نظر هدایت طرف و یا اینکه گرچه هدایت نشود و یا عناد ورزد ولی حجت ربانی بر او تمامتر گردد که این هم امری است برای تذکر دادن و تقویت حجت ربانی، و اعم است از اینکه برای طرف سود بخش باشد و یا برای دعوت کننده و اصل دعوت که حجتش قوی‌تر باشد، و یا در صورت عدم تذکر حجتی درکار نباشد که با تذکر حجتی مقرر گردد و گرچه او با آن از روی عناد و یا سهل انگاری متذکر نگردد.

وَ يَتَجَنَّبُهَا ٱلْأَشْقَى ﴿۱۱﴾ ٱلَّذِى يَصْلَى ٱلنَّارَ ٱلْكُبْرَىٰ ﴿۱۲﴾ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَىٰ ﴿۱۳﴾

و شقی‌ترین (مکلفان) خود را از آن با کوشش دور کند. ﴿۱۱﴾ کسی که آتشی بزرگ را شعله زند. ﴿۱۲﴾ سپس در آن نه بمیرد و نه زندگی کند. ﴿۱۳﴾

آیات ۱۱ و ۱۳ ـ شقیترین مردمان را در «یصلاها» گرد آورده که طبعاً صرف دخول در جهنم نیست. زیرا تمامی اشقیاء کم یا زیاد اهل دوزخند، روی این اصل اضافه بر معنی لغوی «صلی» که آتش زدن است، از نظر قرآنی هم خود این ویژگی صلی برای شقی گواهی دیگری بر این حقیقت است که اینان همان ماندینهای در دوزخند که همراه با دوزخ خاموش می‌شوند و نفی مرگ و زندگی برای ایشان تنها در زمان محدود دوزخ است، که خود زندگی برزخی است، بلکه مرگ مطلق است در برابر

مطلق زندگی که اینان در هر صورت معذبند و این حقایق درکتابهای وحیانی گذشته هم آمده است (۱۸ و ۱۹)

قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ ﴿١٤﴾ وَ ذَكَرَ ٱسْمَ رَبِّهِۦ فَصَلَّىٰ ﴿١٥﴾ بَلْ تُؤْثِرُونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا ﴿١٦﴾ وَ ٱلْأَخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰٓ ﴿١٧﴾ إِنَّ هَـٰذَا لَفِى ٱلصُّحُفِ ٱلْأُولَىٰ ﴿١٨﴾ صُحُفِ إِبْرَٰهِيمَ وَ مُوسَىٰ ﴿١٩﴾

به‌راستی رستگار کرد آن کس که خود را بسی پاک گرداند. ﴿۱۴﴾ ونام پروردگارش را یاد کرد، پس نماز گزارد. ﴿۱۵﴾ بلکه (شما) زندگی دنیا را (بر آخرت) بر می‌گزینید. ﴿۱۶﴾ حال آنکه آخرت نیکوتر و پایدارتر است. ﴿۱۷﴾ بی‌گمان در صحیفه‌های گذشته (همچنان) این (وحی) موجود است؛ ﴿۱۸﴾ (در) صحیفه‌های ابراهیم و موسی. ﴿۱۹﴾

سورهٔ غـاشیه

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

هَلْ أَتَـٰـكَ حَدِيثُ ٱلْغَـٰشِيَةِ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

آیا تو را داستان (حادثه‌ی فراگیر) بسی پوشنده(ی چهره‌ها) رسیده است؟ ﴿١﴾

آیهٔ ۱ ـ از اوصاف قیامت است که مبالغه‌ای است در غَشّ و پوشش و تمامی مکلفان را زیر پوشش می‌گیرد، چه قیامت مرگ (۱۱:۴۴) و چه قیامت زندگی (۴۷:۱۸) و چه پوشش عذاب برای دوزخیان (۴۱:۷) و چه پوشش رحمت برای بهشتیان.

وُجُوهٌ يَوْمَـٍٕذٍ خَـٰشِعَةٌ ﴿٢﴾

در چنان روزی، چهره‌هایی زبونند؛ ﴿٢﴾

آیهٔ ۲ ـ «وجوه» در هر دو آیه (۲) و چه (۸) بر هر دوی چهره‌های ظاهر در حواس پنج‌گانه و چه چهره‌های باطنی فطرت ـ عقلی ـ صدر ـ قلب و فواد را در بر دارد، که

گروه نخست خاشع در برابر امر ربانی‌اند، که با خواری می‌نگرند (۱۵:۴۲) عملشان با پی‌آمد عمل اخروی است، و آتش سوزان که می‌افروزند، و از چشمه‌ای لبریز، از آب داغ می‌آشامند (۱۵:۴۷) و همواره میان دوزخ و این چشمه سرگردانند. و گروه دوم برخلاف اینان در ژرفای رحمت ربانی غوطه‌ورند، و می‌بینیم که این چهره‌های دومین حتی عطف بر دوزخیان نشده‌اند.

عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ ﴿٣﴾ تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً ﴿٤﴾ تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ ءَانِيَةٍ ﴿٥﴾ لَّيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِن ضَرِيعٍ ﴿٦﴾ لَّا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِن جُوعٍ ﴿٧﴾ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ ﴿٨﴾ لِّسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ ﴿٩﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿١٠﴾ لَّا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً ﴿١١﴾ فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ﴿١٢﴾ فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ ﴿١٣﴾ وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ ﴿١٤﴾ وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ﴿١٥﴾ وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ﴿١٦﴾ أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى ٱلْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿١٧﴾

تلاش‌کننده‌ی رنج برنده‌اند؛ ﴿۳﴾ آتشی بس سوزان را شعله می زنند؛ ﴿۴﴾ از چشمه‌ای داغ (و) جوشان لبریز، نوشانیده‌ی شوند؛ ﴿۵﴾ خوراکی جز آنچه به تضرعشان آورد ندارند؛ ﴿۶﴾ (خوراکی که) نه فربه کند و نـه از گـرسنگی بـی‌نیاز کـند؛ ﴿۷﴾ در آن روزگاران چهره‌هایی شادابند؛ ﴿۸﴾ برای کوشش خود خشنودند؛ ﴿۹﴾ در بهشتی بالا و والایند؛ ﴿۱۰﴾ سخن بیهوده‌ای در آنجا نشنوند؛ ﴿۱۱﴾ در آن چشمه‌ای روان است؛ ﴿۱۲﴾ در آن تخت‌هایی بلند است؛ ﴿۱۳﴾ و قدح‌هایی بی‌دسته نهاده شده؛ ﴿۱۴﴾ و نازبالش‌هایی ـ پهلوی هم ـ چیده شده؛ ﴿۱۵﴾ و فرش‌هایی (زربفت) پراکنده و گسترده (گشته). ﴿۱۶﴾ آیا پس به شتر نمی‌نگرند، (که) چگونه آفریده شده؟ ﴿۱۷﴾

آیهٔ ۱۷ ـ اینجانگرشی در شتر به میان آمده، که کیفیت آفرینشش مورد نظر است. زانرو که محور نخستین این دعوت سالی همان آشنایان با شترانند. وانگـهی شـتر خود سودمندترین حیوانات است، که با فروتر بودن مخارجش از نـظر سـودهای

گوناگون گرانترین حیوانات اهلی است، برگرسنگی و تشنگی تا یک هفته و نیز در راهوران بسی شکیباست، با جسم بزرگش، به قدری رام است که حتی کودکان هم او را می‌رانند، بارهای سنگینی را به حال نشستنی برمی‌گیرد و خود به پا می‌خیزد. روزانه حدود سیصد کیلومتر راه می‌رود، سرما و گرما برایش تفاوتی ندارد، راه راگم نمی‌کند و حتی راهی را که تنها یک دفعه در تاریکی رفته به یاد دارد. گردنش همچون نردبان است در حال ایستادن امکان سوار شدن برای انسان دارد و ... .

روی این اصل شتر تنها برای شتربانان مورد نظر و عرب نیست، بلکه برای کل مکلفان در عرض زمین و طول زمان شایستهٔ نگرشی وسیع است. و می‌بینیم که اینجا این حیوان شگفت‌انگیز در برابر شکفتن بر پا ساختن سقف بلند آسمان و افکندن کوهها و مسطح کردن دین آمده که دست کمی هم از اینان ندارد.

وانگهی خرد و بزرگ آفرینش همه و همه بزرگ است که شایسته نگرشهائی عمیق برای مزید معرفت ربانی می‌باشد.

وَإِلَى ٱلسَّمَآءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ﴿١٨﴾ وَإِلَى ٱلْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ﴿١٩﴾ وَإِلَى ٱلْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ﴿٢٠﴾ فَذَكِّرْ إِنَّمَآ أَنتَ مُذَكِّرٌ ﴿٢١﴾

و سوی آسمان که چگونه برافراشته شده؟ ﴿۱۸﴾ و سوی کوه‌ها که چگونه (بر زمین) نصب شده‌اند؟ ﴿۱۹﴾ و به زمین که چگونه گسترده شده؟ ﴿۲۰﴾ پس یادآور که تو، تنها یادآورنده‌ای ﴿۲۱﴾

آیهٔ ۲۱ ـ تذکر رسالتی را به گونه‌ای مطلق مورد امر ربانی قرار داده، که باز از انحصار متذکران برون است.

لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ ﴿٢٢﴾

بر آنان تسلّطی نداری. ﴿۲۲﴾

آیهٔ ۲۲ ـ سیطره و اجبار پذیرش این تذکر را از او سلب کرده، چـنانکه "**لا اکراه فی الدین**" اکراه را از رخ دین بر افکنده و در آخر کـار بـرگشت مکـلفان و صـداهـا و سیماهایشان آنان در انحصار حضرت اقدس ربوبی قرار داده که ضمیر جمعی‌اش اشاره به جمعیت صفات ربانی است (۲۶:۲۵)

اینجا جملاتی از قبیل "**ایاب الحق الیکم و حسابهم عـلیکم**" در زیـارت جـامعه تکذیب می‌شود، چه «نا» تنها معصومان محمدی باشند و یا خدا را در جمع آنان آرند.

إِلَّا مَن تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ ﴿٢٣﴾ فَيُعَذِّبُهُ ٱللَّهُ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَكْبَرَ ﴿٢٤﴾ إِنَّ إِلَيْنَآ إِيَابَهُمْ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُم ﴿٢٦﴾

مگر کسی که روی گردانید و کفر ورزید. ﴿۲۳﴾ پس خدا او را به بزرگ‌ترین عذاب تعذیب کند. ﴿۲۴﴾ بی‌گمان بازگشت آنان تنها سوی ماست. ﴿۲۵﴾ سپس حسابشان بی‌امان تنها بر ماست. ﴿۲۶﴾

سورهٔ فجـر

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

وَٱلْفَجْرِ ﴿١﴾ وَلَيَالٍ عَشْرٍ ﴿٢﴾ وَٱلشَّفْعِ وَٱلْوَتْرِ ﴿٣﴾ وَٱلَّيْلِ إِذَا يَسْرِ ﴿٤﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

سوگند به سپیده‌دم؛ ﴿١﴾ و به شب‌هایی ده‌گانه (مانند ده شب اول ذیحجه)؛ ﴿٢﴾ و به جفت و تاق [: آفریدگان و آفریدگار: همانند، و بی‌مانند.] ﴿٣﴾ و به شب، هنگامی که سیر می‌کند. ﴿٤﴾

آیات ۱ تا ۴ ـ در چهار آیهٔ نخستین مقصود از قسم این است که "ان ربک لبالمرصاد" اکنون باید دید معنی این قسمها چیست و تناسب میان آنها با رقابت ربانی کدام است؟

«**فجر**» کلاً شکافی وسیع است، و الف و لام جنس تمامی شکافهای وسیع را در بر دارد، که فجرِ فجورگناهی وسیع است، و فجرِ خیر که تنفس صبگاهی را پس از شکافی وسیع شب در بر دارد (۱۷:۸۱) و بالاخره تمامی فجرهای خیر و فجور شر را شامل است.

فجر شر شیطنتها و فجر خیر رسالتها که در قلهٔ فجر رسالت محمدی است که تمامی تاریکیهای جهل را شکافته و مکلفان را در تمامی انوار هدایت قرار داده، و فجر قیام جهان شمول مهدوی که فجر کل قیامهای ربانی است، و فـجر خـلافت علوی که بهترین خلافتهاست و نیز فجرهای شبهای دهگانه که ده شب ذیحجه را در بعد عبادت، حج، و ده شب عاشوراکه مثل اعلای فجر جهاد فی سبیل الله است و فجر رمضان که شب قدرکه فجر رسالت است در آنها باشد.

سپس شفع و وتر. شفع چیزی است که بـا هـمانندی پـیوند است کـه تـمامی موجودات را شامل است و وترکه یکی و یگانه است ذات اقدس یگانه خداست.

سپس شفعهای و وترهای خلقی، که یکی و یگانه درکمالش حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که هرگز نظیری ندارد، شفعش سیزده معصوم محمدی علیهم السلام می‌باشند که به ضمیمه حضرتش دارای مقام عالی عصمت‌اند، و نیز سایر معصومان از رسولان و فرشتگان که هرگز وتر و یگانه نیستد.

سپس شب به هنگام سیرش، که به سوی روشنی سیر می‌کند تا به فجر طلوع خورشید برسد و... که "ان ربک لبا لمرصاد": رقاتب ربانی مشتمل برکل فجرهای خیر و شر و شبهای دهگانه و ... مستولی است.

این مرصاد کمین‌گاه ربانی است کـه کـل جـهان خـلقت در پـرتو فـرماندهیش می‌باشند، چه در عالم تکلیف و اختیارکه فرمان تکوین و تشریع است، و چه پس از آن که فرمان پاداش زشت و زیبا است، که از جمله "ان جهنم کانت مرصاداً".

هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ ﴿٥﴾ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿٦﴾ إِرَمَ ذَاتِ
الْعِمَادِ ﴿٧﴾ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ﴿٨﴾ وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ
بِالْوَادِ ﴿٩﴾ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ﴿١١﴾ فَأَكْثَرُوا
فِيهَا الْفَسَادَ ﴿١٢﴾ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿١٣﴾ إِنَّ رَبَّكَ
لَبِالْمِرْصَادِ ﴿١٤﴾ فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ

رَبِّيٓ أَكۡرَمَنِ ﴿١٥﴾ وَأَمَّآ إِذَا مَا ٱبۡتَلَىٰهُ فَقَدَرَ عَلَيۡهِ رِزۡقَهُۥ فَيَقُولُ رَبِّيٓ أَهَٰنَنِ ﴿١٦﴾ كَلَّا بَل لَّا تُكۡرِمُونَ ٱلۡيَتِيمَ ﴿١٧﴾ وَلَا تَحَٰٓضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلۡمِسۡكِينِ ﴿١٨﴾ وَتَأۡكُلُونَ ٱلتُّرَاثَ أَكۡلٗا لَّمّٗا ﴿١٩﴾ وَتُحِبُّونَ ٱلۡمَالَ حُبّٗا جَمّٗا ﴿٢٠﴾ كَلَّآ إِذَا دُكَّتِ ٱلۡأَرۡضُ دَكّٗا دَكّٗا ﴿٢١﴾ وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلۡمَلَكُ صَفّٗا صَفّٗا ﴿٢٢﴾

آیا در این، برای خردمندی خویشتن‌دار (نیاز به) سوگندی است؟ ﴿۵﴾ مگر ندیدی که پروردگارت با عادیان (نخستین) چه کرد؟ ﴿۶﴾ (با) عمارات درای ستون‌ها(ی) اِرم. ﴿۷﴾ آنها که مانندشان در شهرها ساخته نشده؟ ﴿۸﴾ و (با) ثمودیان، همانان که در گودی، تخته‌سنگ‌ها را بریدند؟ ﴿۹﴾ و (با) فرعون، صاحب (خرگاه‌ها و کاخ‌ها و) میخ‌های بلند. ﴿۱۰﴾ همانان که در شهرها به طغیان سر برافراشتند. ﴿۱۱﴾ پس در آنها بسی فساد کردند. ﴿۱۲﴾ پس پروردگارت بر (سر و سامان)شان تازیانه‌ی عذابی فرو نواخت. ﴿۱۳﴾ بی‌گمان پروردگارت بی‌امان در کمین (آنان) است. ﴿۱۴﴾ پس اما انسان، هنگامی که پروردگارش وی را بیازماید و گرامیش بدارد، و نعمت به او دهد، گوید: «پروردگارم مرا گرامی داشته است.» ﴿۱۵﴾ و اما هنگامی که بیازمایدش، پس روزی‌اش را بر او تنگ گرداند، گوید: «پروردگارم به من اهانت کرده است.» ﴿۱۶﴾ هرگز نه (چنین و نه چنان است)! بلکه یتیم را گرامی نمی‌دارید؛ ﴿۱۷﴾ و بر خوراک (دادن به) بینوا (همدیگر را) برنمی‌انگیزید؛ ﴿۱۸﴾ و میراث را چپاول‌گرانه می‌خورید؛ ﴿۱۹﴾ و مال را دوست می‌دارید، دوست‌داشتنی بسیار. ﴿۲۰﴾ هرگز (نه چنان است)! آنگاه که زمین در هم کوبیده شود کوبیده شدنی، ﴿۲۱﴾ و پروردگارت با فرشتگان (کارگزار) صف‌اندرصف آیند، ﴿۲۲﴾

آیهٔ ۲۲ ـ آمدن پروددگار را با فرشتگان در هنگامهٔ پاداش با هم به میان آورده، ولی این دو آمدن فرقها دارند. «ربک» آمدن خدا را مناسب با ربانیتش معنی می‌کند که به معنی ربوبیت جزاست، و اصولاً ربوبیت در کل، و در تکلیف و جزای آنجا از صفات فعلی است که پیش از اصل آفرینش هیچکدام فعلیت نداشته‌اند، پس از آفرنیش نخستین ربوبیت الهی پدید شد، تا پایان عالم تکلیف ربوبیت جزا نخواهد

بود، و پس از مرگ ربوبیت پاداش برزخیش در برزخ و کلش در رستاخیز پدید می‌آید، که آمدن رب در هر دو به معنی انتقال و آمدن ذات نیست، بلکه آمدن ربانیتش حادث است که بر مبنای علم و قدرت و رحمت ربانی نمودار است.

وَ جِایْٓءَ یَوْمَىِٕذٍ بِجَهَنَّمَ یَوْمَىِٕذٍ یَّتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ وَ اَنّٰى لَهُ الذِّكْرٰى ﴿۲۳﴾ یَقُوْلُ یٰلَیْتَنِی قَدَّمْتُ لِحَیَاتِی ﴿۲۴﴾

و جهنم در آن هنگام (و هنگامه) آورده شود، آن روز است که انسان (حق را) به خوبی یاد آورد. و کجا و کی برایش (جای) یادواره است؟ ﴿۲۳﴾ گوید: «ای کاش برای زندگانی (اصلی) خود (چیزی) پیش فرستاده بودم.» ﴿۲۴﴾

آیهٔ ۲۴ ـ بیانگر آرزوی فاجران است که ای کاش برای زندگیمان توشه‌ای می‌فرستادیم، که خود دلیل است بر اصالت زندگی اخروی و زندگیهای دنیوی و برزخی فرع است. فرع نخستین فرعی است عملی، و فرع دومین برزخی پاداش است.

فَیَوْمَىِٕذٍ لَّا یُعَذِّبُ عَذَابَهٗٓ اَحَدٌ ﴿۲۵﴾ وَ لَا یُوْثِقُ وَثَاقَهٗٓ اَحَدٌ ﴿۲۶﴾ یٰٓاَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَىِٕنَّةُ ﴿۲۷﴾ ارْجِعِیْٓ اِلٰى رَبِّكِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً ﴿۲۸﴾

و هیچ کسی (هم) چون در بند کشیدن او در بند نکشد. ﴿۲۶﴾ هان ای نفس مطمینه [به معرفت و عبودیت خدا آرمیده]! ﴿۲۷﴾ خشنود (از خدا) و خوشایند سوی پروردگارت باز گرد. ﴿۲۸﴾

آیات ۲۷ و ۲۸ ـ در این دو آیه نفس مطمئنه مأموریت دارد به سوی پروردگارش و بهشتش بازگردد که این بحث خطاب به مؤمنان است که اطمینانشان تنها به خدا بوده و سپس کسانی که بر مبنای آیه (۹:۱۰) به زندگی دنیا خشنود شده و به آن اطمینان یافته بودند، که امر نخست شامل هر سه نشئه است، ولی امر دوم تنها مربوط به دنیا است که اطمینان خود را با رجوع به پروردگار و اطمینان به حضرتش

تبدیل کنند تا شایسته دخول در بهشت شوند.

در چهار آیه نخستین مقصود از قسم این است که "**ان ربک لبالمرصاد**" اکنون باید دید معنی این قسمها چیست و تناسب میان آنها با رقابت ربانی کدام است؟

«**فجر**» کلاً شکافی وسیع است، و الف و لام جنس تمامی شکافهای وسیع را در بر دارد، که فجر فجور و گناهی وسیع، و چه فجر خیر که تنفس صبگاهی را پس از شکافی وسیع شب در بر دارد (۱۷:۸۱) و بالاخره تمامی فجرهای خیر و فجور شر را شامل است.

این مرصاد کمین‌گاه ربانی است که کل جهان خلقت در پرتو فرماندهیش می‌باشند، چه در عالم تکلیف و اختیار که فرمان تکوین و تشریع است، و چه پس از آن که فرمان پاداش زشت و زیبا است، که از جمله "**ان جهنم کانت مرصاداً**".

فَادْخُلِي فِي عِبَـٰدِي ﴿٢٩﴾ وَٱدْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾

پس در این هنگام (و هنگامه) هیچ کسی همچون عذاب کردن او عذاب نکند. ﴿۲۵﴾
پس در میان بندگان ویژه‌ام در آی، ﴿۲۹﴾ و در بهشت ویژه‌ام داخل شو. ﴿۳۰﴾

سورهٔ بلـد

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

لَآ أُقْسِمُ بِهَـٰذَا ٱلْبَلَدِ ﴿١﴾ وَأَنتَ حِلٌّۢ بِهَـٰذَا ٱلْبَلَدِ ﴿٢﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

به این شهر [: مکه] سوگند نمی‌خورم. ﴿١﴾ حال آنکه تو در این شهر جای داری، یا حرمتت در آن هتک شده. ﴿٢﴾

آیات ۱ و ۲ ـ "**هذا البلد**" همان مکه مکرمه مطاف موحدین است در سراسر تاریخ تکلیف که اینجا مراد قسم و احترام نیست، یا هرگز که "**و انت حل**" به معنی حلال بودن جان و حیثیت رسول گرامی است در میان مشرکان، و هم جولانگاه و مطاف آنان قرار گرفته. خاک و سنگ کعبه در صورتی ارزش دارد که موحدان بتوانند بر گردش طواف کنند، و محور اصلی طواف که صاحب رسالت محمدی است در آن مورد هتک و آزار نباشد که در ضمن احترامش و احترام طواف کنندگان مطاف هم محترم است.

این طائف بزرگوار بسی بزرگتر از این مطاف است.

معنای دوم «حل» حلول حضرتش در این شهر است که منهای هتکش و هتک توحید و موحد، باز هم حضرتش بر مکه مقدم است، زیرا حامل رسالت اصلی هموست، و مکه و کعبه جایگاه وحی است بر فرودگاه قلب محمدی صلی الله علیه و آله. درست است که مکه از لحاظ قدسیت کعبه برترین بلاد جهانی است ولی کعبهٔ اصلی موحدان همان صاحب رسالت است. که کعبه در برابرش فروتر و در حاشیه است.

وَ وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ ﴿۳﴾

سوگند(م) به پدری (هم‌چون محمد صلی الله علیه و آله) است. و (نیز) آن (فرزندانی با تربیتی معصومانه علیهم السلام) که تولید کرده. ﴿۳﴾

آیهٔ ۳ ـ آری قسم اصلی به "والد و ما ولد" می‌باشد که پدر و اصل فیضها است و آنها را که بر مبنای فضیلت تولید کرده است، که از نظر زمانی آدم و فرزندان شایسته و بایستهٔ احترامش، و از نظر موقعیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که والد هر گونه فضیلت است، بلکه خود والد رسالتها و امامتها است.

ولادت در هر دوی "والد و ما ولد" تنها نَسَبی نیست که بسیاری از ذریهٔ حضرتش از ناشایستگانند، بلکه به گونه‌ای مطلق پدر فضیلت محمدی است که گاه تنها حسب است بدون نسب مانند علی علیه السلام و گاهی هم هر دوی حسب و نسب است مانند حضرت صدیقه کبری علیها السلام و یازده فرزند معصومش، و با آنکه علی علیه السلام از فرزندان نسبیش نیست از این بزرگواران که از فرزندان حسبی و نسبی حضرتش می‌باشند یا برتر است و یا دست کم با آنان برابر است.

بلکه محور ولادت محمدی محور است که مهمش بعد رسالتی حضرتش می‌باشد.

این قسم و آن لاقسم برای اثبات این حقیقت است که آفرینش انسان با کوشش و زحمت نشأت گرفته، که در سایهٔ راهیابی به سوی خدا "وٰلد و ما ولد" می‌شود، که مقصد و مقصود از آفرینش انسان همان پیمودن راه خداست.

کعبه به خودی خود فضلیتی ندارد مگر به قرار ربانی، آن هم رمز طواف که

نمادی است برای سیر دائمی الی الله که آغازش عبودیت و مقصدش بی‌نهایت است، و در این میان برای خود کعبه فضیلتی محوری وجود ندارد، بلکه خود وسیلهٔ طواف گرد حق است، نماد و نمودی برای حق است، که خود نه حق است و نه باطل است.

ولی این انسان است که با هرگونه سختی و مرارت می‌تواند راه خدا را به‌گونه‌ای سیر کند که در برابر کعبه مورد قسم ربانی قرار گیرد.

لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ فِى كَبَدٍ ﴿٤﴾ أَيَحْسَبُ أَن لَّن يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ ﴿٥﴾ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُّبَدًا ﴿٦﴾ أَيَحْسَبُ أَن لَّمْ يَرَهُۥٓ أَحَدٌ ﴿٧﴾ أَلَمْ نَجْعَل لَّهُۥ عَيْنَيْنِ ﴿٨﴾ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ ﴿٩﴾ وَهَدَيْنَـٰهُ ٱلنَّجْدَيْنِ ﴿١٠﴾ فَلَا ٱقْتَحَمَ ٱلْعَقَبَةَ ﴿١١﴾ وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا ٱلْعَقَبَةُ ﴿١٢﴾ فَكُّ رَقَبَةٍ ﴿١٣﴾ أَوْ إِطْعَـٰمٌ فِى يَوْمٍ ذِى مَسْغَبَةٍ ﴿١٤﴾ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ﴿١٥﴾ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ﴿١٦﴾ ثُمَّ كَانَ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَتَوَاصَوْا۟ بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا۟ بِالْمَرْحَمَةِ ﴿١٧﴾ أُو۟لَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ ﴿١٨﴾ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَا هُمْ أَصْحَـٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ ﴿١٩﴾ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤْصَدَةٌ ﴿٢٠﴾

به‌راستی انسان را در (ژرفای) سختی(اش) به‌درستی آفریدیم؟ ﴿۴﴾ آیا پندارد (که) هیچ کس هرگز بر او دست نتواند یافت؟ ﴿۵﴾ گوید: «مالی انباشته را تباه کردم.» ﴿۶﴾ آیا پندارد که هیچ کس او را ندیده است؟ ﴿۷﴾ آیا برایش دو چشم ننهادیم، ﴿۸﴾ و زبانی و دو لب. ﴿۹﴾ و هر دو راه (خیر و شرّ) را در بلندای نمایانشان بدو ننمودیم؟ ﴿۱۰﴾ پس هرگز نخواست از گردنه(ی عاقبت‌نگر) با کوشش و کاوش بالا رود. ﴿۱۱﴾ و چه شناساندت (که آن) گردنه چیست؟ ﴿۱۲﴾ در بندی را (از گرفتاری و بندش) آزاد کردن، ﴿۱۳﴾ یا در روز گرسنگی‌ای سخت، طعامی دادن: ﴿۱۴﴾ یتیمی خویشاوند را، ﴿۱۵﴾ یا بینوایی خاک‌نشین را. ﴿۱۶﴾ سپس از(زمره‌ی) کسانی بوده که

گرویده‌اند، و یکدیگر را به شکیبایی و مرحمت سفارش کرده‌اند. ﴿۱۷﴾ اینانند راستان و برکت‌یافتگان. ﴿۱۸﴾ و کسانی که به انکار (و انگار) نشانه‌های ما پرداخته‌اند، آنانند (ناخجستگان:) شوم‌زدگان. ﴿۱۹﴾ بر (سر و سامان)شان آتشی سرپوشیده - هم‌چون طبقه‌ای - احاطه دارد. ﴿۲۰﴾

آیات ۵ تا ۲۰ ـ در آیهٔ (۶) «لبَد» هم مشقت است و هم عظمت که انسان بر مبنای هر دو جریان آغاز شده، و بر همین دو مبنا باید به سیر تکاملی خود ادامه دهد، تا احسن تقویم خالق احسن تقویم خلق گردد، که "نور علی نور" شود.

ولی کعبه بر این دو مبنی و این دو معنی آغاز نشده که استمرارش نیز چنان باشد، بلکه تنها محور طواف و قبله موحدان است.

آیات (۵) تا (۲۰) در باره سرزنش کسانی است که نعمتهای ممتاز ربانی را نادیده گرفته‌اند که سختی راکه راه دشوار کوههای پرنشیب و فراز زندگی است با سعی و کوشش و بردباری نپیموده‌اند، و فک رقبه نکرده‌اند که گردنهای خود راکه از بند و بار بی‌بند و بار شیطانها و شیطنتها آزاد نکرده‌اند، برای آزادی خود و سپس آزادی دیگران در راه خداکوشا نبوده‌اند و ... که در نتیجه از مؤمنان و صالحان باشند که به شکیبائی و رحمت یکدیگر را وادارکنند.

سورهٔ شمس

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

وَٱلشَّمْسِ وَضُحَىٰهَا ﴿١﴾ وَٱلْقَمَرِ إِذَا تَلَىٰهَا ﴿٢﴾ وَٱلنَّهَارِ إِذَا جَلَّىٰهَا ﴿٣﴾ وَٱلَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰهَا ﴿٤﴾ وَٱلسَّمَآءِ وَمَا بَنَىٰهَا ﴿٥﴾ وَٱلْأَرْضِ وَمَا طَحَىٰهَا ﴿٦﴾ وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّىٰهَا ﴿٧﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

سوگند به خورشید و میانه روزش. ﴿١﴾ سوگند به ماه هنگامی که از پِیَش می‌رود. ﴿٢﴾ سوگند به روز هنگامی که خورشید را نمایان کند. ﴿٣﴾ سوگند به شب هنگامی که چون پرده بر آن پوشد. ﴿٤﴾ سوگند به آسمان و آنچه آن را سازمان و سامان داد. ﴿٥﴾ سوگند به زمین و آنچه که آن را گشاده کرد و به حرکت درآورد. ﴿٦﴾ سوگند به (هر) شخصی (مکلف) و آنچه سازمانش داد. ﴿٧﴾

آیات ۱ تا ۷ ـ یازده قسم به آسمانیها و زمینها و در آخر کار به نفس انسان که همان روح است یاد شده که هر که جان را تزکیه کند رستگار و راستکار است و هر که همان را زیانبار کند بیراهه و زیانکار است، که بر مبنای الهام ربانی تقوایش رستگار کردنی

مداوم با تزکیه مداوم است و بر مبنای الهام همچنان تداوم فجور یابد زیانبار است.

نفس و جان انسان دارای دو بعد است ۱ـ اماره بالسوء (۵۳:۱۲) و ۲ـ که این خود دو قسم است: النفس اللوامه (۲:۷۵) که در صورت فجور خود را ملامت و یا توبه می‌کند تا احیاناً نفس مطمئنه گردد، و یا از آغاز تکلیف نفس مطمئنه است (۲۷:۸۹).

نفس اماره به حساب حیوانیت انسان طبعاً نزدیکتر به اوست، ولی نفس لوامه و مطمئنه به حساب انسانیتش گرچه دورتر است ولی از نظر عمق فطری و عقلی به او نزدیکتر است، و بالاخره این خود پرده‌برداری از فطرت و عقلی است که زمینه‌ساز هر گونه رستگار کردن است. چنانکه احیاناً افزودن این پرده‌هاست که تقوایش را تبدیل به فجور می‌کند.

اینجا جای این سئوال است که چرا پیش از الهام تقوایش به او الهام فجور شده که موجب ناکامی او گردید؟

پاسخ این است که این خود طبع طبیعت مادی و شهوات انسان است که اگر این نبود بدن انسان هم نبود، چنانکه آفرینش بدن هم پیش از آفرینش روح است، وانگهی مقتضای تکلیف و ابتلا همین است که با دانش راه خیر و شر آن را انجام دهد و این را ترک کند، و معنی الهام فجور و تقوی واداشتن به این دو نیست. بلکه آگاهیدن انسان است به این دو، که خواستِ تکلیفی انسان در این میان تحقق یابد.

الهام تقوی یادوارهٔ پرهیز از بدیهاست که همین هم تزکیهٔ آنست که پرده‌های هوی و شیطنت را بدرد و خود را بسوی عبودیت الهی ببرد.

نمونه‌ای هم از دسیسهٔ نفس جریان ثمود است که طغوی را جایگزین تقوی کرده و شیطان وار شتر صالح را به جای این که موجب گرایششان به تقوی باشد که خود آیتی ربانی و نشانه‌ای رسالتی بوده، برعکس به طغوی گرایش یافتند که او را پی کرده و از پا در آوردند.

اینجا این فجور به تمامی این کافران نسبت داده شده مانند آیات (۷۷:۷) و (۶۵:۱۱) و (۱۵۷:۲۶) ولی در آیهٔ (۲۹:۵۴) نسبت به یک نفر داده شده، از این لحاظ که گرچه یک نفر بوده، ولی دیگران با او کمک کرده و به این جریمه وادارش

کردند که برحسب خود این آیه هم اینان این جریمه را از او درخواست کردند.

روی این اصل کمک به هر جریمه‌ای خود جریمه است گرچه در این میان تفاوتی هم هست.

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَىٰهَا ﴿٨﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّىٰهَا ﴿٩﴾ وَ قَدْ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا ﴿١٠﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَىٰهَآ ﴿١١﴾ إِذِ ٱنۢبَعَثَ أَشْقَىٰهَا ﴿١٢﴾ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ ٱللَّهِ نَاقَةَ ٱللَّهِ وَ سُقْيَىٰهَا ﴿١٣﴾ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنۢبِهِمْ فَسَوَّىٰهَا ﴿١٤﴾ وَلَا يَخَافُ عُقْبَىٰهَا ﴿١٥﴾

پس پلیدکاری و پرهیزگاریش را به او الهام کرد. ﴿۸﴾ (که) هر کس خود را پاک گردانید، به‌راستی رستگار کرد. ﴿۹﴾ و هر کس آلوده‌اش ساخت، همواره زیان کرد. ﴿۱۰﴾ ثمودیان با طغیانشان به تکذیب پرداختند، ﴿۱۱﴾ چون شقی‌ترینشان برانگیخته شد. ﴿۱۲﴾ پس فرستاده‌ی خدا به آنان گفت: «زنهار! ماده شتر خدا را و (نوبت) آب خوردنش را (حرمت نهید).» ﴿۱۳﴾ پس دروغزنش خواندند و آن (ماده شتر) را پی کردند. پس پروردگارشان به (سزای) گناهشان بر (سر و سامان)شان هلاکتی پراضطراب فرو فرستاد. پس (دوباره شتر را زنده کرد و) سامانش داد. ﴿۱۴﴾ و از پی‌آمد کار خویش بیمی نمی‌دارد. ﴿۱۵﴾

سورهٔ لیل

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

وَ ٱلَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ﴿١﴾ وَ ٱلنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ ﴿٢﴾ وَ مَا خَلَقَ ٱلذَّكَرَ وَ ٱلْأُنثَىٰٓ ﴿٣﴾
إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ ﴿٤﴾ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَ ٱتَّقَىٰ ﴿٥﴾ وَ صَدَّقَ بِـالْحُسْنَىٰ ﴿٦﴾
فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلْيُسْرَىٰ ﴿٧﴾ وَ أَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَ ٱسْتَغْنَىٰ ﴿٨﴾ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ ﴿٩﴾
فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلْعُسْرَىٰ ﴿١٠﴾ وَ مَا يُغْنِى عَنْهُ مَالُهُۥٓ إِذَا تَرَدَّىٰٓ ﴿١١﴾

به نام خدای رحمت‌گر برآفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

سوگند به شب هنگامی که پرده افکند. ﴿۱﴾ و سوگند به روز هنگامی که جلوه‌گری کند. ﴿۲﴾ و سوگند به آن چه نر و ماده را آفرید. ﴿۳﴾ (که) همانا کوشش‌تان پراکنده است. ﴿۴﴾ پس اما آن کسی که (حق را) داد و (از ناحق) پروا داشت، ﴿۵﴾ و به نیکوترین زندگی (همان را) تصدیق کرد، ﴿۶﴾ به زودی او را برای آسان‌ترین (زندگی) راهوار و آسان کنیم. ﴿۷﴾ اما آن کس که بخل ورزید و خود را بی‌نیاز دید، ﴿۸﴾ وبا نیکوترین (زندگی همان) را تکذیب کرد، ﴿۹﴾ به زودی او را برای سخت‌ترین (زندگی)

راهوار و آسان کنیم. ﴿۱۰﴾ و هنگامی که سقوط کرد (دیگر) مالش به کارش نیاید. ﴿۱۱﴾

آیهٔ ۱ تا ۱۱ ـ سوگندهایی به شب هنگام پوشش کلی‌اش که نیمه شب است، و به روز هنگام تجلی کاملش که ظهر است، و سپس سوگند به آنچه نر و ماده را آفریده، بر مبنای این سه سوگند سعی مکلفان راگوناگون خوانده، و «ما» که در قسم سوم به معنای «چیز» و مقصود خداست، چرا به جای «الذی» نهاده شده؟ پاسخ این است که این سوگند در برابر تمامی مکلفان است چه خدا باوران و یا کافران که در هر صورت کوششهای مکلفان گوناگون است، و بر این اساس هرکس از مال و حالش به اندازهٔ توان و امکانش، بر مبنای ایمان به شایسته‌گان بپردازد و تقوا پیشه کند، و زندگی برترین را تصدیق نماید خدا او را برای زندگی آسانتر رهنمون است. و هر کس چنان نکند زندگی بسی سخت خواهد داشت.

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ﴿١٢﴾ وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ ﴿١٣﴾ فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ ﴿١٤﴾ لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى ﴿١٥﴾

همواره تنها بر (عهده‌ی) ما بی‌شک هدایت‌گری است. ﴿۱۲﴾ و به‌راستی دنیا و آخرت به‌درستی از ماست. ﴿۱۳﴾ پس شما را به آتشی زبانه‌دار هشدار دادم. ﴿۱۴﴾ (که:) جز شقی‌ترین (مکلفان) آن را نیفروزد. ﴿۱۵﴾

آیهٔ ۱۵ ـ «لا یصلیها» به معنای داخل نشدن در آتش نیست، بلکه بدین معناست که آتش دوزخ را نیفروزد مگر شقی‌ترین مکلفان. و اگر «صلي» به معنای دخول بود در انحصار آنان نبود.

الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿١٦﴾ وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ﴿١٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ ﴿١٨﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰ ﴿١٩﴾ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ﴿٢٠﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ﴿٢١﴾

کسی که تکذیب کرد و رخ برتافت. ﴿۱۶﴾ و زودا (که) پرهیزگارترین (مکلفان) از آن به شایستگی دور داشته خواهد شد. ﴿۱۷﴾ کسی که مال خود را می‌دهد، در حالی که خود را پاک می‌کند. ﴿۱۸﴾ و برای احدی نزد او نعمتی ـ که به آن پاداش داده شود ـ نیست. ﴿۱۹﴾ جز خواستن رضای پروردگارش که بسی برتر است (منظوری ندارد). ﴿۲۰﴾ و همانا در آینده‌ای دور، خشنود خواهد شد. ﴿۲۱﴾

سورهٔ ضحی

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

وَ ٱلضُّحَىٰ ﴿١﴾ وَ ٱلَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ﴿٢﴾ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَىٰ ﴿٣﴾
وَ لَلْأَخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ ٱلْأُولَىٰ ﴿٤﴾ وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰٓ ﴿٥﴾ أَلَمْ
يَجِدْكَ يَتِيمًا فَـَٔاوَىٰ ﴿٦﴾ وَ وَجَدَكَ ضَآلًّا فَهَدَىٰ ﴿٧﴾ وَ وَجَدَكَ عَآئِلاً
فَأَغْنَىٰ ﴿٨﴾ فَأَمَّا ٱلْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ﴿٩﴾ وَ أَمَّا ٱلسَّآئِلَ فَلَا تَنْهَرْ ﴿١٠﴾ وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ
رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴿١١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

سوگند به روشنایی میان روز؛ ﴿١﴾ و سوگند به شب چون به نیمه رسد؛ ﴿٢﴾ (که) پروردگارت تو را وانگذاشته و دشمن نداشته است. ﴿٣﴾ و همانا (زندگی) آخرین برای تو از (زندگی) نخستین بهتر است. ﴿٤﴾ و در آینده‌ای دور، پروردگارت همواره تو را (رحمت بی‌زحمت) اعطا خواهد کرد، پس خوشنود گردی. ﴿٥﴾ مگر نه (اینکه) تو را یتیم یافت، پس (تو را، و آنان را بسویت)پناه داد؟ ﴿٦﴾ و تو را (در میان مکلفان)

سرگشته‌ای یافت، پس (تو را و آنان را بسویت)هدایت کرد؟ ﴿۷﴾ و تو را عیال‌وار یافت، پس بی‌نیاز(ت) گردانید؟ ﴿۸﴾ پس اما یتیم را خوار و زار مکن. ﴿۹﴾ و اما سائل را پس بانگ مزن. ﴿۱۰﴾ و اما به وسیله‌ی نعمت پروردگارت، پس (آن را) بازگو کن. ﴿۱۱﴾

اینجا دو سوگند به دو جریان در ظاهر مخالف یکدیگر که تاریکی و روشنی است آمده که بود و نبود وحی را بر حضرت محمدﷺ آسان کند. در آیاتی آمده که مدتی وحی از حضرتش انقطاع یافت و سپس مانند گذشته تداوم یافت که این هر دو به مصلحت رسالت بوده است. مشرکان سرزنشش کردند که پروردگارش برش خشم گرفته، و مؤمنان در رنج بودند که چگونه وحی منقطع شده.

اینجا خاطر رنجور حضرتش التیام یافت، و حکمت این انقطاع وحی این است که گمان استقلال حضرتش و استغنایش در وحی زدوده شود، و نیز روشن گردد که خدا هرگز نه ملزم به وحی است و نه به استمرار وحی، و ظاهراً همین سوره آغاز دومین مرحله وحی بوده است. اینجا جهان تکلیف و امتحان و ابتلاست که آن را در راه خدا باید چشید، ولی آخرت برای حضرتش بهتر از این می‌باشد که راحتی مطلق است. البته در نتیجه رنجهای دنیا؛ بلکه در آنجا افزون بر برتری از دنیا عطای ویژه‌ای هم دارد که ظاهراً مقام شفاعت است.

برای ترمیم انقطاع وحی گوارایی‌هایی در همین زندگی بلا و ابتلا در پس ناگواریهائی نمودار است:

۱ـ یتیم بودی پناهت داد ۲ـ گم‌گشته از وحی بودی به آن رهنمون شدی و ۳ـ عائله‌مند بودی بی‌نیازت کرد.

پناهش پس از یتیم بودنش افزون بر این نیست که تو در یتیمی ناشناخته بودی که مردم را به سویت روان کرد و تو را به آنان شناساند.

گم‌گشته گیش به استثنای انحراف سایر گمگشتگیهای کلی و جزئی بوده که با این رسالة جبران شد، چنانکه آیاتی مانند (۴۸:۲۹)، (۴۹:۱۱)، (۱۱۳:۴)، (۵۲:۴۲) بیانگر این حقیقت است.

آیاتی بسیار حضرتش را در تمامی مدت زندگیش پیشتر از رسالتش و به ویژه پس از آن سرآمد عالمیان دانسته، چنانکه بفرموده امیر مؤمنان آن حضرت را مؤید به وحی برونی روح‌القدس خوانده که از هنگام دو سالگی خدا فرشته‌ای را قرینش گردانید که تمامی مکارم را به او نشان می‌داد.

اینجا جای این پرسش است که در بلوغ پیش از رسالتش پیرو کدام شریعت بوده است؟

پاسخ این است که قطعاً حضرتش برتر از تمامی مؤمنان به شریعت الهی متشرع بوه، که همان احکام توراتی بر مبنای انجیل بنای عقیده و عملش بوده است. و این هرگز نقصانی در ساحت اقدسش نیست، زیرا نخست به راهنمایی همان فرشتهٔ وحی که از آغاز رهنمونش بوده است، و در ثانی این همان شریعت الهی است و نه موسوی و عیسوی که پیش از رسالت آخرین بر همگان واجب است. ولی آیا دستیابی مکلفان به شریعت حاکم در این زمان در انحصار کمک فرشتگان بوده، که اینان بدون آن مکلف به شریعت تحریف شده تورات بر مبنای انجیل بوده‌اند، و یا هرگز مکلف نبوده‌اند؟

پاسخ این است که دستیابی بدون هیچ اشتباهی در مرحله عصمت چنان است، ولی به گونهٔ مادون عصمت گرچه زحماتی دارد و احیاناً نارسیهائی هم در پیش است این هم خود تکلیف عمومی است، چنانکه در شریعت قرآن هم چنین است.

آری حضرت صاحب رسالت آخرین تمای عمرش در تضمین است، چه منفصل که پیش از رسالتش و چه متصل که پس از رسالتش بوده است.

در هر صورت حضرتش در تمامی مراحل وجودیش، و حتی در صلبهای پدران و رحمهای مادران سرآمد در کل تاریخ تکلیف بوده است، و حتی اگرهم جهانی کاملتر پس از رستاخیزکی به وجود آید حضرتش از همگان برتر است تا چه رسد به نسلهای منقرض انسانی پیش از این انسان، و تعدادی از آیات قرآنی بر این حقیقت دلالت دارد.

در برابر این نعمت یاد شده، یتیمان و بی‌پناهان را همی پناه ده، و بر سائلان هرگز بانگ مزن و به نعمت ویژه پروردگارت بیانگر باش.

ارتباط دومی با گم کردگی از شریعت قرآن این است که تو خود پرسا و جویای هدایت قرآنی بودی که خدایت ارزانی داشت، و سوّمینش عیلوله مادی و معنوی حضرتش بود که بر طرف شد، تو هم بمانند این نعمت بازگو باش.

سُورَةُ ٱلشَّرْحِ

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ﴿١﴾ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ﴿٢﴾ ٱلَّذِىٓ أَنقَضَ ظَهْرَكَ ﴿٣﴾ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ﴿٤﴾ فَإِنَّ مَعَ ٱلْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٥﴾ إِنَّ مَعَ ٱلْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٦﴾ فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ﴿٧﴾ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَب ﴿٨﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

آیا سینه‌ات را برایت نگشادیم؟ ﴿١﴾ و بار گرانت (در رسالتت) را (به یار و جانشینی) از دوشت بر نداشتیم؟ (که وزیری همچون علی برایت مقرر داشتیم) ﴿٢﴾ (باری گران) که پشتت را شکسته بود. ﴿٣﴾ و (یا) نامت را برایت بلند نگردانیدیم؟ ﴿٤﴾ پس به‌راستی با دشواری (توامان) آسانی است. ﴿٥﴾ به‌درستی با دشواری(پس از ان) آسانی است. ﴿٦﴾ پس چون (از کار رسالتت) فراغت یافتی (برای خود جایگزینی) نصب کن. ﴿٧﴾ و با اشتیاق، سوی پروردگارت روی آر. ﴿٨﴾

اینجا شرح صدر «لک» به میان آمده که مخاطب حالت فعلی رسالت محمدی است، که شرح صدرش پیش از رسالتش خود زمینه‌ای شایسته‌ای برای شرح صدرش برای رسالت قرآنی بوده است، زیر هیچگاه سینه‌ات برای ایمان تنگ نبوده، که سینهٔ فطرت، عقل، لب، سینه، قلب و فوآدش همیشه باز با بهترین و فراترین ایمان زمانش، و در زمان رسالت بر تمامی زمانها بوده است.

درست است که صدر در مقابل فطرت، و عقل پیشین و لب و قلب و فواد واپسین همان میانگین در این میان است. ولی همین صدر بدون جایگاه همان صدر روح است که تمامی این درجات روحی را در بر دارد، و این نخستین عطیهٔ وحیانی است. ولی این شرح صدر رسالتی نیازمند به همگام و همراهی است، که سنگینی کمر شکنش را تخفیف دهد، و اینجا وضع وزر هم به همین معناست، نه اینکه بار رسالت را از دوشت برداشتیم که این خود عزل از رسالت و نقمت است و نه نعمت پس از نعمت رسالت، و نه کم کردن این رسالت است که نیز نقمت است، بلکه به معنی استمرار همین رسالت است به وسیله‌ای دیگر غیر از خود صاحب رسالت که همان وزارت علوم است که در حیات حضترش همراه و کمک او بود، و پس از رحلتش با دودمان معصومش استمرارا معصومانه برای این رسالت بوده و می‌باشد.

درست است که برداشتن ثقل این رسالت نخست با استقامت حضرت صاحب رسالت بوده که با تأیید مستمر ربانی تا زمان رحلتش پایدار بود است، ولی پس از "**استقم کما امرت و من تاب معک**" دارای استمرار و پایدارتر است، مانند هارون وزیر موسی علیه‌السلام و حدیث وزارت علوی علیه‌السلام در احادیث شیعه و سنی متواتر است که بیانگری دومین برای «وزرک» می‌باشد.

آری این «وزر» گناه نیست که چنانکه آیاتی بسیار هرگونه گناهی را حتی پیش از رسالت از ساحت حضرتش سلب کرده، بلکه همان وزر رسالت می‌باشد و شرح صدرش نیز بر همین مبنی است، که گوئی کمرش را شکسته بود، و در بعد خودی و علویش برطرف گردید.

و به دنبال این دو مرحله از نعمت رسالتی نامش آنچنان بلند است که همراه با نام خدا چه در اذان و اقامه و چه در قرآن و غیر آن یاد می‌شود.

تا به جایی یادش بلند است که افزون بر بنیه ربانیش، از پیش کتاب موسی، و پس از حضرتش چه پیش از رحلتش و چه پس از آن تا دامنه قیامت حضرت علی علیه‌السلام گواهی از خود اوست (۱۱:۱۷) چنانکه به تفصیل گذشت.

این رحمتهای پیاپی بدان جهت است که همپای هر سختی آسانی است مضاعف، که دو بار آمده و العسر دوم همان العسر نخستین است، یسر و آسانی پیش از مرگ و سپس پس از مرگ، زیرا «**العسر**» دوم اشاره به همان العسر اولی است، ولی در یسر دوم هرگز اشاره‌ای نیست، وانگهی وحدت عسر که همان زندگی دنیاست برای پویندگان راه خدا معلوم است گرچه همپای با یسر است، ولی پس از مرگ کلاً یسر است، و این خود نویدی فعلی و شأنی است که پویندگان راه خدا کلاً در یسرند، عمقاً در زندگی عسر دنیوی، و کلاً پس از مرگ که هیچ گونه عسری هم ندارد.

در آخر کار که فراغت از رسالت است، که هنگام و هنگامهٔ رحلت آن حضرت مأموریت پایانیش به میان می‌آید که جریان استمرار این رسالت در اینجا «**فانصب**» است.

اینجا چه مقصود نصْب باشد یا نَصَب که هر دو مناسب است و «**فانصب**» هرگز تناسبی با دعای پس از نماز و یا دعای مطلق ندارد، زیرا اصولاً دعا مورد بحث نبوده، بلکه تنها رسالت و کمک رسالت مطرح بوده است. وانگهی دعا در هر حال نه نصْب و نه نَصَب و رنجی در بر دارد، روی این اصل «**فانصب**» امر به قراردادی پرزحمت است که پس از قرار رسالت ربانی در کل ابعاد فعلیش همان قرار خلافت است چنانکه آیاتی مانند آیهٔ تبلیغ اشاره به تقیه و خوفی در این قرار داد می‌کند.

در همین زمینهٔ معنوی است که نصْب و نَصَب هر دو مراد باشد، ولی از نظر لغوی نصْب است نه نَصب زیرا امر نَصَب «**فانصِب**» است، و دعا هم که در تمامی زندگی حضرتش بوده در انحصار آخرین مرحله زندگی حضرتش نیست؛ روی این اصل لغوی و معنوی اینجا اصل نصْب و قرارداد است و در حاشیه‌اش نَصَب به معنی سختی قرارداد می‌باشد.

سپس "**الی ربک فارغب**" مرگ است، و نه در رسالت که فضیلتی مستمر دارد، و

اصلش و فرعش رغبت الی ربک است، و اینجا نخست "فاذا فرغت"، فراغ و پایان یافتن زندگی حضرتش، سپس «**فـانصب**» نـصْبش بـا نـصَب در قـرارداد اسـتمرار رسالتش، و در آخر کار به کلی دست از دنیا و کالیف رسالتی شستن و به عالم قرب بی‌شائبهٔ الهی پیوستن است.

سورهٔ تین

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

وَ ٱلتِّينِ وَ ٱلزَّيْتُونِ ﴿١﴾ وَ طُورِ سِينِينَ ﴿٢﴾ وَ هَـٰذَا ٱلْبَلَدِ ٱلْأَمِينِ ﴿٣﴾ لَـقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ فِيٓ أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾ ثُمَّ رَدَدْنَـٰهُ أَسْفَلَ سَـٰفِلِينَ ﴿٥﴾ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٦﴾ فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ ﴿٧﴾ أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِأَحْكَمِ ٱلْحَـٰكِمِينَ ﴿٨﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

سوگند به انجیر و زیتون. ﴿۱﴾ و سوگند به طور سینا. ﴿۲﴾ و سوگند بـه ایـن شـهرِ [:مکه‌ی مکرمه] پر از امن. ﴿۳﴾ (که) به‌راستی انسان را بی‌گمان در نیکوترین سازمان آفریدیم. ﴿۴﴾ سپس او را به پَست‌ترینِ پست‌ها بازگردانیدیم. ﴿۵﴾ مگر کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته(ی ایمان) کردند، که برایشان پاداشی بی‌منّت و بی‌پایان است. ﴿۶﴾ پس چه چیز تو را بعد از این به تکذیب دین وادار (و بدبین) می‌کند. ﴿۷﴾ آیا خدا حاکمترین داوران نیست؟ ﴿۸﴾

اینجا در آغاز قسم به بهترین میوه‌ها است که نمادی از بهترین وحی‌های ربانی است، نخست انجیر که پیش از برگش می‌آید که نمودی است از انجام وعده پیش از وقتش که خود اظهار معنی است پیش از ادعا، میوه‌اش بسی لطیف، زود هضم، نرم و کم کنندهٔ بلغم و پاکسار کلیه‌ها، و خوب کننده سنگ مثانه و بازکنندهٔ روزنه‌های کبد و طحال و فربه کننده بدن و سودهای دیگر است و خشک و ترش دارای ویژگیها است.

سپس زیتون از سوئی میوه و از سوئی دیگر تغذیه و روشنی بخش و بی‌نیاز از بازرسیهاو مراقبت‌ها وکم نیاز به آب است.

انجیر تنها اینجا یادآوری شده ولی در جاهای دیگر مانند (۲۰:۲۳) با صراحت اشاره یاد شده است.

انجیر و زیتون نمایانگراین احسن تقویم بدنی انسان، و طور سینین و این بلد امین (مکه) نشانگر تقویم روح انسانند که هر دو بعدش در "**احسن تقویم**" است، چنانکه جایگاه وحی اسرائیلی طور و پایگاه وحی محمدی این بلد امین مکه مکرمه است مورد قسم دیگری است.

طور سینادر جای‌جای قرآن به عناوین گوناگون آمده، چنانکه در آیات (۶۲:۲)، (۵۲:۱۹)، (۱:۵۲) و ... تکرار شده است.

و این بلد امین که بر اساس مکی بودن این سوره مکه مکرمه است، گاه به وصف امین وگاهی به بلد آمن (۱۲۶:۲) یا "ام القری" (۹۲:۶) و مثابة (۱۲۵:۲) و اول بیت (۹۷:۳) و در آیاتی دیگر قلبش که کعبه مکرمه است قبله و مطاف موحدان جهان خوانده شده.

دو قسم نخست نمودار کمال جسم انسان و دو قسم دیگر نمودارکمال روحی انسان است، که در نتیجه آفرینش انسان در بهترین تقویم نمودار گردد.

این کمال روحی و جسمی انسان است که به گونه‌ای مطلق در احسن تقویم است، که بر همین زیربنا انسان موظف است بر مبنای دو رسول درونی فطرت و عقل و دو رسول برونی تکوین و تشریع به سوی کمالاتی در احسن تقویم گامهائی

بلند نهد.

انسان را همانندی در احسن تقویم هست چنانکه اصل وجود انسانهائی آسمانی همچون زمینی در آیه (۲۹:۴۲) و همسان بودن این و آن در آیهٔ (۷۰:۱۷) نمودار است، و اینجا «لقد» تأکیدی مضاعف برای این مورد قسم است.

ولی همین انسان که در دو "**احسن تقویم**" ربانی و انسانی است، در صورت تخلف از این دو مبنی در اسفل سافلین خواهد بود، چنانکه در آیاتی چند از حیوانات هم پست‌تر است، که حیوان اگر نسبت به انسان پست است از نظر خلقت و استعداد و قصور است، ولی انسان پست با نادیده گرفتن احسن تقویم در دو بعدش به گونه‌ای مضاعف ازحیوان پست‌تر است. مگر این که با ایمان و عمل شایستهٔ ایمان به پیشگاه حضرت رحیم رحمان رهسپارد که پاداشش هم بی‌پایان است.

سورهٔ علـق

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

ٱقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ ٱلَّذِى خَلَقَ ۝١ خَلَقَ ٱلْإِنسَـٰنَ مِنْ عَلَقٍ ۝٢ ٱقْرَأْ وَ رَبُّكَ
ٱلْأَكْرَمُ ۝٣ ٱلَّذِى عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۝٤ عَلَّمَ ٱلْإِنسَـٰنَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ۝٥ كَـلَّآ إِنَّ
ٱلْإِنسَـٰنَ لَـيَطْغَىٰٓ ۝٦ أَن رَّءَاهُ ٱسْـتَغْنَىٰٓ ۝٧ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلرُّجْـعَىٰٓ ۝٨
أَرَءَيْتَ ٱلَّذِى يَـنْهَىٰ ۝٩ عَـبْدًا إِذَا صَـلَّىٰٓ ۝١٠ أَرَءَيْتَ إِن كَـانَ عَـلَى
ٱلْهُدَىٰٓ ۝١١ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰٓ ۝١٢ أَرَءَيْتَ إِن كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰٓ ۝١٣ أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ
ٱللَّهَ يَرَىٰ ۝١٤ كَلَّا لَـئِن لَّمْ يَنتَهِ لَنَسْفَعًۢا بِـالنَّاصِيَةِ ۝١٥ نَـاصِيَةٍ كَـٰذِبَةٍ
خَاطِئَةٍ ۝١٦ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُۥ ۝١٧ سَنَدْعُ ٱلزَّبَانِيَةَ ۝١٨ كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَ ٱسْـجُدْ
وَٱقْتَرِب ۝١٩

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

بخوان (در سرآغاز وحی) بـه نـام پـروردگارت کـه آفـرید. ﴿۱﴾ انسـان را از عـلق [:میلیون‌ها آویزه‌ی منی]آفرید. ﴿۲﴾ بخوان و پروردگار تو کریم‌ترین است. ﴿۳﴾ کسی که با قلم (وحیانی و غیر آن) آموزش داد. ﴿۴﴾ آنچه را که انسان نمی‌دانست به او آموزش داد. ﴿۵﴾ چنان نیست (که انسان برای خدا سرنهد). همواره انسان بی‌گمان سرکشی می‌کند، ﴿۶﴾ که خود را بی‌نیاز دیـد. ﴿۷﴾ بی‌امـان بـازگشت(شـان) سـوی پروردگار تو است. ﴿۸﴾ آیا دیدی آن کس را که باز می‌دارد: ﴿۹﴾ بنده‌ای را آن‌گاه که نماز می‌گزارد؟ ﴿۱۰﴾ آیا دیدی اگر آن بنده ـ بر هدایت ـ راهوار و استوار بوده، ﴿۱۱﴾ یا (دیگران را هم) به پرهیزگاری واداشته؟ ﴿۱۲﴾ آیا دیدی اگر (این) بازداشته شده به تکذیب پردازد و روی برگرداند (چه کیفری در پیش دارد)؟ ﴿۱۳﴾ مگر ندانست کـه خدا همواره می‌بیند؟ ﴿۱۴﴾ زنهار! اگر به‌راستی باز نایستد، پیشانیش را بی‌امان سخت برگیریم؛ ﴿۱۵﴾ (همان) پیشانی دروغزنِ خطاکار را. ﴿۱۶﴾ پس باید گروه ویژه‌ی خود را بخواند. ﴿۱۷﴾ به زودی آتش‌بانان را فراخوانیم. ﴿۱۸﴾ زنهار! فرمانش مبر و (برای خدا) سجده کن و برای قرب آلهی کاوش و پویش نمای. ﴿۱۹﴾

دست‌کم آیات پنج‌گانهٔ نخستین آیات قرآنی است که پس از بسم الله ... بر حضرتش وحی شده، که این هم شامل همان بسم الله و معنی آن است، آیه نخستینش "اقرء باسم ربک الذی خلق" است که اسم «الله» مهمتری اسم «ربک» می‌باشد، و خالقیت رب هم همان رحمانیت اوست که رحمت عمومی و همگانی است.

سپس رحمت رحیمی که رحمتی ویژه است، و نبات، حیوان، جن، فرشتگان و انسان و دیگر ویژگان را با درجاتشان در بر دارد.

نمونه این ویژگان راکه انسان است مطرح کرده، آن هم با افزودن تعلیم انسان به قلم، تعلیم آنچه نمی‌دانسته که مهمترینش قرآن است چنانکه در آغاز سوره الرحمن بدان اشاره شد.

در این میان "من علق" که نمودار مبدء آغازین آفرینش انسان است، در این وحی آغازین پرده‌برداری از روی حقیقتی است که علم پس از چهارده قرن کوشش درباره علم جنین پس از قرآن تازه به آن راه یافته که قطره‌ای از مـنی انسـان مشـتمل بـر

میلیونها حیوان علقی مانند زالو به هم چسبیده است که نطفه تنها یکی از آنها است. آری اینجا علقه نیست که (تاء) وحدتش دلیل است بر وحدتش بلکه «علق» است که به معنی جنس می‌باشد و کل ذرات میلیونی علقی منی را شامل می‌باشد.

وانگهی "من علق" خود بیانگر مرحلهٔ آغازین آفرینش انسان است، که گاه منی است به گونه‌ای عام، و گاهی هم نطفه است که جهت خصوصی آغازین آفرینش انسان است، و هرگز مراحل وسطی از چند مرحله خلقتش مطرح نیست و شایسته هم نیست.

در سراسر قرآن «علق» تنها اینجا آمده و نطفه نه علق است که مشتمل بر میلیونها نطفه می‌باشد، و نه علقه است که مرحله‌ای پس از نطفه بوده، و آیات هفت‌گانه خلقت مرحله‌ای انسان در آغاز یا منی را که همان علق است به میان آورده، و یا نطفه را که یکی از کرمهای زالو مانند منی است.

«القلم» در آیهٔ (۴) جنس قلم است، و خود قلم نیز وسیلهٔ نگارش است، و این هم تمامی نگارشها را شامل می‌باشد و خود از بزرگترین امتیازات رحیمی ربانی است دربارهٔ انسان که اکرم بودنش هم نسبت به دیگران و هم نسبت به سایر رحمتهای ویژه‌اش نسبت به ویژگان در بالاترین کرامتها است، که نخست او را به وسیلهٔ قلم تعلیم فرمود و این همان علمی است که به خودی خود نمی‌توانسته آن را به دست آورد.

آری چنان که انسان در بعد تکوین علق و وابسته به پروردگار است به گونه‌ای ویژه، همین گونه در علم انسانی ربانی هم چنان است. که علوم غریزی، فطری، عقلی، فکری، کسبی و اکتسابیش، و علوم شرعی که کلاً اکتسابی است همه و همه از تعلیمات ممتاز ربانی به انسان است. که این قلم هر دو قلم تکوین و تشریع را در بر دارد، وانگهی قلم‌های نویسنده خطی، صوتی، صوری و کل وسائل ثبت و ضبط اندیشه‌ها را شامل است که فعلاً بارزترینش قلم اینترنت می‌باشد که صدها کتاب، صدا و تصویر رادر حجم بسیار اندک در بر دارد.

"مالم یعلم" و نادانسته‌های انسان در وحی قرآنی تمامی شاید و نشایدهای او را که خود دسترسی به آنها ندارد کلاً شامل و همچنین کل اختراعات و اکتشافات روز

افزونش را در بر دارد.

این انسان وابسته به پروردگار آنچنان از این نیاز غافل و نادان است که همواره به خیال بی‌نیازیش از مقام ربوبیت سرکشی می‌کند، و بندگان خدا را از نماز هم بـاز می‌دارد.

سورهٔ قـدر

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

إِنَّـآ أَنزَلْنَـٰهُ فِى لَيْلَةِ ٱلْقَدْرِ ﴿١﴾ وَ مَآ أَدْرَىٰكَ مَا لَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ ﴿٢﴾ لَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿٣﴾ تَنَزَّلُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ وَ ٱلرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ ﴿٤﴾ سَلَـٰمٌ هِىَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ ٱلْفَجْرِ ﴿٥﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

ما بی‌گمان این (قرآن) را در شب قدر (با اجمالی فراگیر) نازل کـردیم. ﴿١﴾ و چـه فهمانیدت (که) شب قدر چیست؟ ﴿٢﴾ شب قدر از هزار ماه بهتر است. ﴿٣﴾ در آن (شب) تمامی فرشتگان، با روح (: سرپرست فرشتگان)، به فرمان پروردگارشان، از هر فرمانی، چیزی و کاری (که مقرر شده) فرود آیند. ﴿٤﴾ آن (شب) تـا درخشش شکاف صبحگاهان، صلح و سلام است. ﴿٥﴾

سوره قدر قدرش در میان سایر سور در نزد اکثر مجهول است، آیات پنجگانهٔ این

سوره نخست اهمیت وحی قرآنی را به میان آورده، سپس فرودگاه این وحی را، و بعد از این منزلت شب قدر و در آخر کار استمرار فرود آمدن ملائکه و روح را در فرودگاههای مستمر نزولهای قرآنی و غیر قرآنی به میان آورده کـه تـا طـلوع فـجر آخرین رسالت یعنی قیام جهان‌شمول حضرت مهدی علیه‌السلام ادامه دارد.

این قدر تمامی منزلتها و قدرهای وحیانی، فرودگاه‌هایش، شبهایش و ... در بر دارد.

در نخستین قدر وحیانی قرآن که مشتمل بر قرن محکم و مختصر است، «لیلة» یک شب است که تائش تـای وحـدت است. شـبی مـبارک (۳۵:۴۴) در رمـضان (۱۸۵:۲) که یکجا این قرآن با چهرهٔ فروزان اجمالیش بر قلب حضرتش نازل گشته، و این دو «نا» در «انا» و «انزلنا» اشاره‌ای است به جمعیت صفات رحیمی ویژه و مطلق ربانی در این نخستین تنزیل قرآنی.

لیلة القدر دارای دو بعد نازل: قرآنی، و منزل قلب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله و شباهنگام این فرود آمدن مجید است. این شب یگانه از هزار شب بهتر است، که در بعد عمومی مبالغه‌اش منظورکل شبهای تاریخ وحیانی است که تمامی رسالتهای ربانی متسلسل را شامل است، و نیز تمامی شبها را در بردارد، که این «خیر» برابرش تمامی خیرات و شرورکل زمانهای تکلیف است.

ودر بعد خصوصی شر هزار شبهٔ سلطه اموی است که ۹۲ سال به طول انجامید، ونیز هرگونه شر اموی در مثلث تاریخ.

در جمع برتریش از کل شرور روشن است که بالاخره بر تمامی اینها در زمـان آخرین به گونه‌ای مطلق، و در سایر زمانها از نظر حجت و واقعیت، و نسبت به کل خیرات تاریخی هم بهتر است. تا اینجا بخش نخستین و برترین ایـن فـرود آمـدن فرشتگان و روح است، سپس استمرارش که اینجا (تاء) لیله به معنی جنس است در دو بخش، نخست بخش تتمهٔ رسالت محمدی تا هنگام رحلتش، که در قرآن مفصل و وحی سنتی بر حضرتش نازل می‌آمده، و پس از رحلتش بر خلفای معصومش که همچنان منزلگاه و پایگاه منزل فرشتگان و روح بوده است و می‌باشد، که اکنون ولی امر است، آغازش علی علیه‌السلام و در این میان سایر معصومان علیهم‌السلام که از جمله حضرت

صدیقه کبری علیها السلام است، و این نزول دومین رسالتی نیست که خلیفه و موقعیت عصمت است.

بر نزول دو بعدی قرآن آیاتی مانند آیهٔ قدر، بقره و حَم و نیز آیات (۳۹:۱۳)، (۲:۴۳)، (۲:۴۱)، (۱:۱۱) و (۱۹:۱۶:۷۵) گواه است، که نخست قرآن یک شبه بر حضرتش نازل گردید، و سپس در طول رسالتش نزول قرآن سه مرحله‌ای است.

۱ـ بخشی از قرآن مفصل تا شب قدر نخستین که حدود پنجاه شب از آغاز وحی است ۲ـ شب قدر در نزول محکمش و ۳ـ نزول مفصل بقیهٔ قرآن تا پایان عمر شریفش.

وسائل کل این نزولهای دوگانه برحضرتش و نزول یگانه بر خلقای معصومش "الملائکه و الروح" اند.

«الملائکه» که جمعی با (لام) است به اصطلاغ اشتغراق و شمولی است که حتی جبرائیل و عزرائیل را شامل است، و «الروح» که در برابرشان به عنوانی شاخص آمده طبعاً از فرشتگان نیست، بلکه برتر از همه آنان است. آیاتی هم مانند (۳۸:۷۸) و (۴:۷۰) این گونه تقابلی رادر بردارد، گرچه "روح القدس" (۸۷:۲) (۲۵۳ و ۵:۱۱۰) و "روح منه" (۱۷۱:۴) و الروح من امره (۱۵:۴۰ـ۱۶) و الروح الامین (۱۹۳:۶) و روحاً من امرنا (۵۲:۴۲) نیز موجود است، ولی روح مطلق پس از الملائکه در همان سه آیه پیش بیش نیست، که قدرش در بزرگترین قدر در دنیا، و قیام عروجیش بزرگترین قیام‌ها و عروجها است.

کل امر که اعم است از امور و اوامر کل امری است که نزولش بر این بزرگواران امکان دارد. که اولاً در انحصار مقام ربوبیت نیست و در ثانی لازمه رسالت آخرین و خلافتش می‌باشد که گرچه مشتمل بر کل احکام است ولی شامل تمامی موضوعات نیست، مگر آنچه به صلاح این مقام و مصلحت امت اسلامی است.

و با مراجعه‌های مجدد باید گفت در مهمترین شب سال مهمترین وحی که روح وحی است بر روح رسالت توسط روح فرشتگان به همراهی تمامی آنان نازل گشته، چنانکه در تورات است که درکوه فاران (:حری) به وسیله هزاران نفر از فرشتگان وحی قرآنی بر حضرت اقدس محمدی نازل کردند.

سورهٔ بیّنه

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

لَمْ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَـٰبِ وَٱلْمُشْرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ ٱلْبَيِّنَةُ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

کافران - از اهل کتاب و مشرکان - (از انحراف‌شان) دست‌بردار نبودند، تا ایشان را حجتی آشکار آید. ﴿۱﴾

آیهٔ ۱ - کفر اهل کتاب اعم است از کفر درونی نسبت به کتابهای خودشان و در ثانی نسبت به اسلام، و اینجا هر دو کفر یک بعدی و دو بعدی مشمول «کفروا» است، و هر دو اینجا در برابر «المشرکین» آمده‌اند که بت‌پرستان رسمی‌اند. درست است که گروه زیادی از اهل کتاب انحرافاتی مانند تجسیم، ثلثینه، تثلیث و ... در توحید دارند، چنانکه گروهی از مسلمانان هم در برخی ازاین انحرافات با آنان شریکند، ولی این انحرافات توحیدی آنان را در سلک مشرکان رسمی نمی‌آورد، گرچه آیاتی هم آنان را نسبت به شرکهائی فروتر از بت‌پرستی می‌دهد، ولی اصولاً، به ویژه

جاهائی که در برابر مشرکان یاد شده مانند (۲۲:۱۷) از مشرکان رسمی به شمار نمی‌آیند.

آیاتی مانند (۲۱:۹) اینان را از مشرکان نامیده که مقصود انحراف از توحید درست است، چنانکه حتی مؤمنان نیز در آیاتی نیز به شمار مشرکان آمده‌اند، مانند (۱۰۶:۱۲) و نیز ریاکاری هم شرک نامیده شده (۱۱۰:۱۸).

روی این اصل آیاتی مانند (۱۰۶:۱۲) که مشرکان را در انحصار نجاست عقیدتی قرار داده شامل اینان نیست. زیرا اینان نه صرفاً موحدند و نه صرفاً مشرکند، بلکه التقاطی میان اصل توحید و در حاشیه انحرافاتی از توحید صحیح دارند. بر این اساس اگر هم آیه نجاست مشرکان نجاست بدنهاشان را نیز در برگیرد، هرگز شامل منحرفان توحیدی اهل کتاب نیست، تا چه رسد به موحدانشان، و آیهٔ (۵:۵) به گونه‌ای مطلق نص است در طهارت بدنیشان. و بر حسب آیاتی مانند (۲۴۹:۲) و (۳۶:۶۹) آب هم در شمار طعام است، تا چه رسد به خوردنیهای‌تر، و تفسیر طعام اهل کتاب به گندم خشک جهتش این است که گوشتهای اهل کتاب را استثنا کند، چنانکه در روایاتی دیگر تعبیر به مانند سبزیها شده که نوعاً تر می‌باشند، و تنها ذبایح آنها اینجا استثنا شده است.

رَسُولٌ مِّنَ ٱللَّهِ يَتْلُوا۟ صُحُفًا مُّطَهَّرَةً ﴿٢﴾

فرستاده‌ای از جانب خدا که بر آنان صحیفه‌هایی بسی پاک شده: [وحیانی] را تلاوت کند. ﴿۲﴾

آیهٔ ۲ ـ "صحف مطهرة" همان صفحات قرآنی در اصل و صفحات سنت رسالتی است در فرع که ازهرگونه نقصان و تحریفی منزه است.

فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ﴿٣﴾ وَمَا تَفَرَّقَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَـٰبَ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَةُ ﴿٤﴾ وَمَآ أُمِرُوٓا۟ إِلَّا لِيَعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ

وَ يُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَ يُؤْتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَ ذَٰلِكَ دِينُ ٱلْقَيِّمَةِ ﴿٥﴾

در آنها نوشته‌هایی استوار، پای‌برجا و پر بهاست. ﴿۳﴾ و اهل کتاب دستخوش پراکندگی نشدند، مگر پس از آنکه ایشان را (برهان) آشکار آمد. ﴿۴﴾ فرمان نیافتند جز اینکه خدا را بپرستند، حال آنکه دین (خود) را برای او خالص کننده‌اند (و) از غیر خدا رویگردانند‌ه‌اند، و نماز را بر پا بدارند، و زکات را بدهند. و دین استوار، پربها و پایدار همین است. ﴿۵﴾

آیهٔ ۵ ـ «قیمة» وصفی است برای موصوفی محذوف و معروف مانند «بینة» "صحف مطهرة" "کتب قیمة" و ... که در جمع این توحید درست با بیاناتش و عبادت خالصانه و نماز و زکات کلاً دین کتابهای پابر جای وحی است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ وَ ٱلْمُشْرِكِينَ فِى نَارِ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أُوْلَٰٓئِكَ هُمْ شَرُّ ٱلْبَرِيَّةِ ﴿٦﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمْ خَيْرُ ٱلْبَرِيَّةِ ﴿٧﴾ جَزَآؤُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّٰتُ عَدْنٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا رَّضِىَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُواْ عَنْهُ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِىَ رَبَّهُۥ ﴿٨﴾

بی‌امان کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده‌اند - و (نیز) مشرکان - در آتش دوزخند، حال آنکه در آن ماندگارند؛ ایشانند (هم)اینان بدترین آفریدگان. ﴿۶﴾ بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته‌ی (ایمان) کردند، ایشان، (هم)اینان بهترین آفریدگانند. ﴿۷﴾ پاداششان نزد پروردگارشان باغ‌هایی (با درختان) سردرهم جاودان است، که از زیر (درختان)شان نهرها روان است. جاودانه و بی‌پایان در آن همی می‌مانند. خدا از آنان خشنود است، و (آنان نیز) از او خشنودند. این (پاداش) برای کسی است که دلباخته‌ی پروردگارش بوده (و) با بزرگ‌داشتش (از او) بهراسد. ﴿۸﴾

آیات ۶ و ۸ ـ ازاین دو آیه که متضمن کفر و خلود جهنمی اهل کتاب است مطلب آغازین تأیید می‌شود که عمده مقصود از کفرشان انحراف توحیدی آنان است. چنانکه آیاتی از قبیل (۶۳:۲)، (۶۹:۵) مؤمنان راستین اهل کتاب را همچون مؤمنان اسلامی اهل نجات خوانده است، که خلود ـ آن هم نه ابدی ـ مربوط به کافران توحیدی اهل کتاب است.

و می‌بینیم که راجع «به البریه» خلود ابدی در بهشت است (۸) ولی اینجا (۶) خلود به گونه‌ای مطلق آمده.

و در جمع، موحدان اهل کتاب اهل نجاتند، و منحرفان توحیدی بدترینشان خلود ابدی مادام العمر دارند، و میانگینشان مدتی در دوزخند و سپس با اصل ایمانی کتابیشان روانهٔ بهشت خواهند شد.

سورهٔ زلـزله

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

إِذَا زُلْزِلَتِ ٱلْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ﴿١﴾ وَأَخْرَجَتِ ٱلْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿٢﴾ وَقَالَ ٱلْإِنسَـٰنُ مَا لَهَا ﴿٣﴾ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ﴿٤﴾ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ﴿٥﴾ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ ٱلنَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا۟ أَعْمَـٰلَهُمْ ﴿٦﴾ فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُۥ ﴿٧﴾ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُۥ ﴿٨﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

هنگامی که زمین به لرزش ویژه‌اش لرزانیده شود، ﴿۱﴾ و زمین بارهای سنگین خود را (از درونش) برون افکند، ﴿۲﴾ و انسان گوید: «زمین را چه شده است؟» ﴿۳﴾ در این هنگام (و هنگامه) زمین خبرهای خود را بازگو کند. ﴿۴﴾ بدان سبب که پروردگارت به‌راستی برایش وحی(ذاتی ناخودآگاه) کرده است. ﴿۵﴾ در آن هنگام (و هـنگامه)، مردمان از گورهاشان - به حال پراکندگی - صادر (بیرون رانده) شوند، تا کارهاشان به آنان نشان داده شود. ﴿۶﴾ پس هرکس هم‌وزن ذرّه‌ای نیکی کند،همان (: صدا و سیما،

و پاداشش) را خواهد دید (و چشید). ﴿۷﴾ و هر کس هم‌وزن ذره‌ای بدی کند همان (:صداو سیما، و پاداشش) را خواهد دید (و چشید). ﴿۸﴾

سوره زلزال بیانگردو حادثهٔ مرگ و زندگی آخرین است، دو آیهٔ نـخست مـرحـله نخستین و بقیه آیاتش مرحلهٔ دومی را در بر دارد.

نخست «زلزالها» تزلزلی بی‌سابقه است کـه خـودو سـرنشینانش و مـوجودات درونیش دچار مرگی کلی مـی‌شوند، ولی در زلزال و رجـفهٔ نـخستینش کـه بسـی چموش بود و سپس ذلول و راهوار گردید، گرچه پذیرای سرنشینانی زنـده نـبوده است.

در این زلزال پایانی سنگینیهای درونیش را برون می‌دهد، که مکلفانی مـرده و گنجهائی و معدنهائی که در درونش بوده‌انـد، ایـن دو طـالب و مـطلوب را بـرون می‌نهد.

آیـــات (۴۰:۵۰)، (۱۳:۶۹)و (۴۸:۱۴) نـمایانگر زلزالش، و آیـهٔ (۳:۸۴و۴) نموداری از تخلی و برون دادن می‌باشد.

اینجا انسانیت چه زنده و چه مرده‌اش فریاد بنادین از دلهایشان برمی‌آورند که زمین را چه شده، زیرا زلزله‌های احیانی گذشته همگانی نـبوده، و خـود جـریانی عادی بوده است، ولی این زلزله کلی بی‌سابقهٔ ناگهانی این‌گونه فریاد برانگیز است.

پس از این ساعت مرگبار نوبت به زنـدگی مکـلفان مـی‌رسد کـه ایـن دسـتگاه خبرگزاری صدا و سیماگزارش خود را همانگونه که ثبت و ضبط کرده بیان می‌کند، و چگونه؟ این زمین که مرده بود و حتی حیات نباتی هم نداشت است؟

پاسخ این است که پروردگار تو که فرودگاه بالاترین وحیهای رسالتی هستی برای تمامی مکلفان برای زمین به هنگام تکوینش وحیی رمزی نهاد که دستگاه رمـزی گیرنده و فرستندهٔ صداها و سیماهای مکلفان باشد.

هر دستگاه خبرگیری و خبرگزاری به هنگام ویرانیش و یا حتی تقصی جزئیش معطل می‌ماند ولی این دسـتگاه ربـانی بـه هـنگام زنـده بـودنش درکـل حـالاتش خبری‌گیری و به هنگام مردنش خبرگزاری است.

این خود اشاره‌ای است به امکان وقوع چنان دستگاهی که بشر پس از چهارده قرن کوشش و کاوش علمی به بخش ناچیزی از آن دست یافته است.

آدمیان در این هنگامهٔ بزرگ آنچه از زشت و زیبا در عالم تکلیف عمل کرده‌اند خواهند دید و شنید که این خود انعکاس اعمال مکلفان در جهان تکلیف است. هم آنها را از نزدیک دریافت می‌کنند، و هم پاداش خوب و بدش را که ظهور ملکوت و حقیقت خود اعمالشان است می‌چشند، مگر خیراتی هبط شده و شروری بخشوده که بر حسب آیاتی چند مستثنی می‌گردند.

اینجا هر خیر و شری اگر هم ناچیز باشد دیده خواهد شد، البته به جز اعمالی که خیرش به وسائلی تخریبی حبط و ناچیز گردد، و شرش نیز به وسائلی مانند توبه و شفاعت بخشوده گردد. و میانگین این اعمال خیر و شر این است که دست کم به صاحبانش در رستاخیز نشان داده شود.

آیات انعکاس اعمال در زمین و اعضای انسان و نزد شاهدان و گواهان اعمال مکلفان در جای‌جای قرآن فراوان است.

سورهٔ عادیات

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

وَٱلْعَـٰدِيَـٰتِ ضَبْحًا ﴿١﴾ فَٱلْمُورِيَـٰتِ قَـدْحًا ﴿٢﴾ فَـٱلْمُغِيرَٰتِ صُـبْحًا ﴿٣﴾
فَأَثَرْنَ بِهِۦ نَقْعًا ﴿٤﴾ فَوَسَطْنَ بِهِۦ جَمْعًا ﴿٥﴾ إِنَّ ٱلْإِنسَـٰنَ لِرَبِّهِۦ لَكَنُودٌ ﴿٦﴾
وَإِنَّهُۥ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ ﴿٧﴾ وَإِنَّهُۥ لِحُبِّ ٱلْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ﴿٨﴾ أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا
بُعْثِرَ مَا فِى ٱلْقُبُورِ ﴿٩﴾ وَحُصِّلَ مَا فِى ٱلصُّدُورِ ﴿١٠﴾ إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَـئِذٍ
لَّخَبِيرٌۢ ﴿١١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

سوگند به دوندگان - نفس‌زنان - با صدایی بلند. ﴿١﴾ پس (سوگند به) به افروزندگان آتش در حال جهش. ﴿٢﴾ پس (سوگند به) هجوم کنندگان ناگهان (در) صبحگاهان. ﴿٣﴾ پس با آن (یورش) گَردی برانگیختند. ﴿٤﴾ پس بدان (هجوم) در دل گروهی درآمدند. ﴿٥﴾ (که) انسان بی‌امان برای پروردگارش سخت ناسپاس است. ﴿٦﴾ و او خود همواره بر این (ناسپاسی) همی گواه است. ﴿٧﴾ و بی‌چون او سخت شیفته‌ی

مال و منال است. ﴿۸﴾ پس مگر نمی‌داند هنگامی که آنچه در گورهاست برانگیخته و ﴿۹﴾ بیرون ریخته گردد، ﴿۱۰﴾ و آنچه در سینه‌هاست به‌خوبی برون آورده شود؟ ﴿۱۱﴾ در چنان روزی بی‌گمان پروردگارشان به (حال) ایشان به‌راستی آگاه است.

اینجا نخست یک قسمش، و سپس دو مورد پیوند و پس‌آوند آن و در نتیجه مورد این سوگند به میان آمده است.

قسم محوری به "**العادیات ضبحا**" است. عادیات مشتمل است بر تمامی شتاب کنندگان در راه خدا که نفس‌کشان همواره شتابانند، که افزون بر پیادگان و سواران بر اسبان جنگی دیروز تمامی خودروهای جنگی زمینی و آسمانی و دریائی امروز را در جنگهای نزدیک و کلی نیروهای افکنده از دور که مبنای کنترلی با هزاران فاصله و ... امروز و آینده رادر بر دارد.

سپس همین نیروهای شتابندهٔ برق‌آسا و فروزندهٔ برقها در شتابشان به میان می‌آیند، و در نتیجه هجوم کنندگان در صبحگاهان که بهترین زمان هجوم است، که برای مهاجمان شایسته‌ترین و برای دشمن خواب آورتر است که غفلت‌زده مورد هجوم مؤمنان قرار گیرند، و گرد و غبار این هجوم جو جنگی را غبارآلود و ترسان می‌کند، و مهاجمان را در وسط جمع دشمنان قرار می‌دهد.

سوگند به این عوامل پیروزی که انسان در طبع نفسانی و شیطانیش نسبت به پروردگارش در جنگ با مؤمنان همواره دچار شکست و سرافکندگی است، و خودش هم این را لمس می‌کند، و همواره در این گمان است که خدا از حالشان آگه نیست، و به روز رستاخیز خواهند دانست که او بسی آگاه است.

سورهٔ قـارعه

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

ٱلْقَـارِعَةُ ﴿١﴾ مَا ٱلْقَارِعَةُ ﴿٢﴾ وَ مَآ أَدْرَىٰكَ مَا ٱلْقَارِعَةُ ﴿٣﴾ يَوْمَ يَكُـونُ
ٱلنَّاسُ كَالْفَرَاشِ ٱلْمَبْثُوثِ ﴿٤﴾ وَ تَكُونُ ٱلْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ٱلْمَنفُوشِ ﴿٥﴾ فَأَمَّا
مَن ثَقُلَتْ مَوَٰزِينُهُۥ ﴿٦﴾ فَهُوَ فِى عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ ﴿٧﴾ وَ أَمَّـا مَـنْ خَـفَّتْ
مَوَٰزِينُهُۥ ﴿٨﴾ فَأُمُّهُۥ هَاوِيَةٌ ﴿٩﴾ وَ مَآ أَدْرَىٰكَ مَاهِيَهْ ﴿١٠﴾ نَارٌ حَامِيَةٌۢ ﴿١١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

کوبنده! (که جهان را یکسره درهم کوبد) ﴿١﴾ چیست کوبنده؟ ﴿٢﴾ و چه فهمانیدت (که) کوبنده چیست؟ ﴿٣﴾ روزی که مردم همچون پروانه پراکنده‌اند، ﴿٤﴾ و کوه‌ها مانند پشمِ زده شده‌اند. ﴿٥﴾ پس اما هر کس میزان‌ها(ی انسانی و ایمانی)یش سنگین بود، ﴿٦﴾ هم(او) در زندگی‌ای خوشایند است. ﴿٧﴾ و اما هر که میزان‌هایش سبک بود، ﴿٨﴾ محور و مقصدش پرتگاهی آتشین است. ﴿٩﴾ و چه فهمانیدت (آن) پرتگاه چیست؟ ﴿١٠﴾ آتشی است سوزنده و گدازنده. ﴿١١﴾

«القارعة» از اوصاف ساعت مرگ کلی جهانی است که مردمان همچون پرندگانی ریز و ناچیز پراکنده و یا ملخهائی باشند (۷:۵۴) و اینجا (تاء) درالقارعة برای هر دوی تأنیث و مبالغه است که به حساب موصوف‌هاست. مؤنثش همچون آخرت ـ قیامت ـ ساعت و... برای تأنیث، و برای موصوفهائی مذکر همچون "الیوم الاخرة" و ... برای مبالغه است، که در جمع برای کوبندگی شدید آن روز کوبشی فزاینده است که همه چیز را در هم می‌کوبد. و چنانکه در آخرت است (۴:۶۹) در دنیا نیز هست (۳۱:۱۳) که در وصف برابرند و در حقیقت نابرابرند.

و نه تنها در این هنگامهٔ جانفرسا انسانها در هم کوفته می‌شوند که کوهها هم مانند پشم زده شده می‌گردند.

اینجا پس از این مرگ جهانی زندگی جهانی در پی است که گران سنگان را درزندگی بسی خوش آید و سبکها ناخوش آید.

آری موازین و وزنها همان وزنهای انسانیت است بر مبنای ایمان و عمل به شریعت ربانی.

آنجا وزن کل حق است (۹:۷) و بی‌وزنیش کل باطل (۱۰۵:۱۸) و این حق همان قسط ربانی است (۴۷:۲۱).

و چنانکه محور گران‌سنگان از نظر ایمان همان رضایت حضرت رحمان بوده و زندگی رضایت بخش است، محور دیگران که نارضایتی است زندگی نارضایت و آتش است (۱۱:۱۵ـ۱۶).

سورهٔ تکاثر

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

أَلْهَـٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ ﴿١﴾ حَتَّىٰ زُرْتُمُ ٱلْمَقَابِرَ ﴿٢﴾ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ ٱلْيَقِينِ ﴿٥﴾ لَتَرَوُنَّ ٱلْجَحِيمَ ﴿٦﴾ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ ٱلْيَقِينِ ﴿٧﴾ ثُمَّ لَتُسْـَٔلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٨﴾

به نام خدای رحمت‌گر برآفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

تفاخر به افزون‌طلبی، شما را (به خود واداشته و) از خدا باز داشته. ﴿١﴾ تا گذارتان به گورستان‌ها رسید. (:تا مرگتان و یا نگرش گورستان‌ها) ﴿٢﴾ هرگز (نه چنان است)! در آینده [: برزخ] خواهید دانست. ﴿٣﴾ سپس هرگز (نه چنان است)! در آینده [:رستاخیز] خواهید دانست. ﴿٤﴾ هرگز چنین نیست، اگر (بر فرض محال) علم‌الیقین دارید! ﴿٥﴾ بی‌گمان دوزخ را بی‌امان می‌بینید. ﴿٦﴾ سپس آن را بی‌چون به عین‌الیقین همواره خواهید دید. ﴿٧﴾ سپس به‌راستی در آن هنگام (و هنگامه) از نعمت (پروردگارتان) بی‌امان پرسیده خواهید شد. ﴿٨﴾

تکاثر مذموم همان خودنمائیهای طرفینی است نسبت به زخارف دنیوی که تا گور ادامه دارد (۵۷:۲۰) و آنچنان کثرت می‌یابد و متکاثران را به خود مشغول میسازد و از حقیقت به کلی منحرف می‌کند که اگر در این خودنمائیهای زندگی برابر بودند به گورستانها منتقل می‌کنند که در مردگانشان نیز تکاثری بیابند تا بـه آنـان هـمچنان افتخار کنند، و نیز تا به هنگام مرگشان این تکاثر ادامه دارد.

ولی این جریان هرگز دیری نمی‌پاید که پس از مرگ در برزخ نـمادش بـرایـتان حاصل آید، و بیشتر از آن در رستاخیز نموادار گردد، که (سین) برای دور و سوف برای دورتر است، که اگر در این زندگی نزدیک دنیا همچنان در لهو غفلت زده‌اید، پس از مرگ در دو مرحلهٔ تکاثر آگاه خواهید شد.

آری و اگردر همین دنیا علم الیقین می‌داشتید دروزخ را با چشم سِرّ و بصیرت می‌دیدید، ولی پس از مرگتان به ویژه در رستاخیزتان به عین‌الیقین به چشـم سَـر خواهید دید. و در مورد نعمت ربانی توبیخ خواهید شد.

سورهٔ عصر

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

وَ ٱلْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ ٱلْإِنسَـٰنَ لَفِى خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا ٱلَّـذِينَ ءَامَـنُواْ وَ عَـمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ وَ تَوَاصَوْاْ بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْاْ بِالصَّبْرِ ﴿٣﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

سوگند به عصر [: فشار و زمان فشار، زیان‌بار یا سودمند.] ﴿١﴾ (که) انسان بی‌گمان در (ژرفای) زیان (در هر دو عصر) است. ﴿٢﴾ مگر کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته(ی ایمان) کرده، و همدیگر را به حق سفارش کردند، و یکدیگر را به شکیبایی سفارش نمودند. ﴿٣﴾

روی هم رفته در سراسر قرآن چهل قسم مشاهده می‌گردد که بیشترش در سوره‌های مکی و تعدادی انگشت شمارش در سوره‌های مدنی دیده می‌شود، و چنانکه بارها گذشته اینها خود قسمهائی به ادله و یا وسائلی در پیداکردن ادله است.

«**والعصر**» که در اصل به معنی فشار است، و عصر را هم که عصر می‌گویند از نظر

آخرین فشارکار است، در این وقت که نزدیک شب و استراحت و این فشارکلی هم مربوط به کل زمانهای گوناگون می‌باشد که فشارهائی گونه‌گون دارد. و در جمع عصر هم فشار است و هم زمان، فشار در زمان و زمان در فشار. این فشارهای زمانی هم درونی است و هم برونی، که عوامل زیان‌رسانی به انسان و انسانیت است.

بر همین مبنی در خبر نبوی و علوی آمـده کـه "و **العـصر** و نـوائب **الدهـر**" کـه ناملایمات زمانه راکلاً به معنی عصر دانسته. درست است که بیشتر موارد این فشار و زمان عوامل خسرند، ولی بعضی هم از عوامل یسر بر ضد خسرند. مانند زمانهای پیامبران به ویژه رسول گرامی اسلام و ائمه هدی و در آخر کار عصر ولی عصر که زمان دولت جهان‌شمول اسلامی است و هر یک به نـوبه خـود فشـارهایی عـلیه عصرهای باطل بوده‌اند، چه به گونهٔ متقابل مانند کل عصرهای حق و باطل، و چه به گونه‌ای مستقل مانند عصر ولی عصر که بـرای بـاطل هـرگز دولت و سـلطه‌ای نخواهد بود.

بالاخره در برایند و عصر انسان در ژرفای زمان است مگر بر مبنای سـتونهای چهارگانه سعادت که ایـمان و اعـمال مـناسب بـا ایـمان است چـه فـردی و چـه اجتماعیش به تواصی به حق و صبر است، این دو حق همگام که انجام وظـایف ایمانی است و صبر همگانی که ترک هر چه با ایمان ناسازگار است، که ایمان و عمل صالحات دوبعدی است، فردی که خودسازی است و سپس ساختن دیگران کـه همچون خود براهشان آوری.

تواصی که در اینجا سفارشی طرفینی است و نه وصیت که سفارش یک طرفی است، و این خود هر دو بعد سفارش را شامل است که همگان نسبت به یکدیگر در این سفارشهای سلب و ایجاب شر و خیر شریک باشند، که اگر دو نفر هر دو دربارهٔ این چهار پایهٔ ایمان متعهدند اضافه بر اینکه برای خودسازی بایستی کوشا باشند، برای سازماندهی دیگران نیز چنان باشند، البته به جز مواردی که نه تنها سودبخش نیست بلکه زیانبار هم هست، چنانکه در مواردی مناسبترش گذشته و خواهد آمد.

و این صبر در برابر حق خود بیانگر دو مطلب است. صبر در برابر محرمات که ترکشان کند و دیگران را نیز وادار به ترک کـند، و صـبر بـرای انـجام واجـبات کـه

انجامشان دهد و دیگران را وادار به انجامشان کند، که بدون صبر نـه حـق انـجام واجبات امکان‌پذیر است و نه حق ترک محرمات، بلکه این دو به هم آمیخته کار ساز است. چنانکه این دو تواصی و سفارش همگانی مشتمل بر آگاهانیدن راه خیر و شر با برهان قانع کننده نیز هست، بلکه این خود مرحله نخستین این تواصی است:

۱ـ خیر و شر را بداند، ۲ـ و آن را به دیگران بفهماند، ۳ـ سپس متخلفان را مورد امر و نهی قرار دهد. در این صورت غبار هرگونه زیان و خسرانی از چهرهٔ انسـان زدوده می‌شود. که این عصر و فشار رحمت عصر و فشار زحمت را نابود می‌کند.

«حق» در ۲۵۳ جای قرآن و صبر در ۱۱۸ جای آن آمده که این خود نمایانگر اصالت حق و در حاشیه‌اش صبر است. که صبر خود مقدمه‌ای است برای تحقق بخشیدن شایستهٔ حق، و اگر حق بدون صبر ممکن بود صبر هم دیگر لازم نبود. ولی صبر بدون حق هرگز محتوی و مفهومی هم ندارد، و این حق و صبر درست نقش "لا اله الا الله" را دارند که «لا اله» مقدمهٔ «الا الله» است و اگر «الا الله» نباشد «لا اله» هم موقعیتی ندارد.

سورهٔ همزه

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

وای بر هر کوشای در غیبت‌گویی (و) عیب‌جویی! ﴿١﴾

آیهٔ ۱ ـ«ویل» در جای‌جای قرآن ۲۷ بار به مناسبتهای گوناگون آمده که کلاً در جریان خطرهای بزرگ عقیدتی، اخلاقی، عملی، فردی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، و ... مشترکند، که ویرانگر زندگی انسانند.

«ویل» مخفف وی لفلان: وای بر فلان است، و وای بر جریانی که جای وای ربانی است!

"همزه و لمزه" هر دو صیغه‌های مبالغه "هامز و لامز"اند، که نخست غیبت و سپس عیب‌جوئی کردن است. چنانکه "همزات الشیاطین" (۲۳:۱۰۰) کل غیبتهای شیطانها را، و «هماز» مبالغه‌آمیز را نسبت به کل شیطانها (۶۸:۱۱) منظور داشته است.

«لمزه» بسی عیب‌جو است که پس از غیبت در آیاتی مانند (۹:۸۱) با لفظ

«یلمزون» و مانند (۵۷:۹) با لفظ «یلمزک» و بالاخره در جای‌جای قرآن با الفاظ گوناگون این دو رذیلت اخلاقی مورد نکوهشهائی سخت قرار گرفته‌اند.

ٱلَّذِى جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّدَهُۥ ﴿۲﴾ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُۥٓ أَخْلَدَهُۥ ﴿۳﴾

آن کس که مالی گرد آورد و بر شمردش. ﴿۲﴾ پندارد که مالش او را ماندگار کرده. ﴿۳﴾

آیهٔ ۳ ـ "ماله اخلده" خوددلیلی است بر اینکه خلود نه به معنی بی‌نهایت است ونه ابدیت، بلکه این گمان غلط این مالداران مطرح است که زندگیشان را درازتر کند، چنانکه آیاتی هم مانند (۷۶:۷) هم گواه بر این معنی است. اینجا «ماله» به هر دو معنای مال و او، و آنچه برای اوست آمده، که «ما» موصوله و «له» جار و مجرور باشند، معنای دوم که وسیع‌تر از معنای اول است تمامی نیروهای انسانی را اعم از بدنی، عقلی، علمی و سلطهٔ حکومتی و ... در بردارد که انسان گمان می‌کند آنچه به عاریت نزد اوست او را بیش از حد معمول نگهدار است که از جمله مال و ثروت اوست.

كَلَّا لَيُنۢبَذَنَّ فِى ٱلْحُطَمَةِ ﴿۴﴾ وَ مَآ أَدْرَىٰكَ مَا ٱلْحُطَمَةُ ﴿۵﴾ نَارُ ٱللَّهِ ٱلْمُوقَدَةُ ﴿۶﴾ ٱلَّتِى تَطَّلِعُ عَلَى ٱلْأَفْـِٔدَةِ ﴿۷﴾

هرگز (نه چنان است)! همواره در آتش خرد کننده همی فرو افکنده خواهد شد. ﴿۴﴾ و چه فهمانیدت (که) آن آتش خرد کننده چیست؟ ﴿۵﴾ آتش افروخته‌ی خدایی است. ﴿۶﴾ (آتشی) که بر دل‌های آتش‌وار فرو افروزد.(که ظهور حقیقت آتشین اعمال است) ﴿۷﴾

آیهٔ ۷ ـ آتش افروزی بر فوادها که دلهای آتش‌زایند، این آتش خودی را مسلط بر خودهاشان دانسته که از جمله "**کلما نضجت جلودهم**" را به این معنی توضیح می‌دهد که ظاهر انسان پوست، و جلد انسان روح است، که اصل انسان هم روح است.

و شاید "**عمد ممدة**"، هم همین استوانه‌ای آتشین است که از همین دلهای آتشزا

سر می‌زند و خود عامل اصلی کل انحرافات عقیدتی و عملی است، چنانکه علم هم استوانه‌های آتشین درون کل مواد را ثابت کرده است که از جمله‌اش انفجارات اتمی است.

إِنَّهَا عَلَيْهِم مُّؤْصَدَةٌ ﴿۸﴾ فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ ﴿۹﴾

(آتشی) که همواره بر (سروسامان)شان حلقه‌وار فراگیر است. ﴿۸﴾ در ستونی بس کشیده شده. (که همان ستون صدا و سیما است) ﴿۹﴾

سورهٔ فیل

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَـٰبِ ٱلْفِيلِ ﴿١﴾ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِى تَضْلِيلٍ ﴿٢﴾ وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ﴿٣﴾ تَرْمِيهِم بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ ﴿٤﴾ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ ﴿٥﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

آیا ندیدی پروردگارت با پیل‌بانان چه کرد؟ ﴿١﴾ آیا نیرنگشان را در (ژرفای) گمراه کردن ننهاد؟ ﴿٢﴾ و بر سروسامانشان، پرندگانی صف‌اندرصف فرستاد. ﴿٣﴾ حال آنکه بر آنان سنگ(هایی) از سنگ گل می‌افکنند. ﴿٤﴾ پس (خدا) آنان را مانند علفی جویده‌شده گردانید. ﴿٥﴾

قضیهٔ اصحاب الفیل: همراهان شتران، در شهرت و زبان‌زدش به اندازه‌ای است که مأخذ تاریخی برای هر دوی موحدان و مشرکان قرارگرفته به نام «عام الفیل» که همان سال ولادت حضرت اقدس رسول الله ﷺ هم بوده است.

«ابرهه»، مسیحی جد نجاشی ـ پادشاه یمن ـ کعبه‌ای در یمن مقابل کعبهٔ مکه با انواع سازمانها و نگارشهای زرین می‌سازد، که مردم از کعبهٔ سنگی به این کعبهٔ زرین روی آورند، ولی می‌بیند که حتی بت‌پرستان تا چه رسد به مسیحیان دست از کعبهٔ سنگی برنمی‌دارند، از این رو تصمیم می‌گیرد کعبه را ویران کند، لشکری جرار آماده می‌سازد که به همراه فیلهای بسیار و نیرومند، و پیشاپیششان فیلی شاخص و معروف به سوی کعبه روان می‌کند، اعراب منطقه هم نمی‌توانند جلودارش شوند که با جنگهائی خونین شکست می‌خورند، تا به جائی به نام وادی محسر می‌رسند که نزدیک منی است. اینجا فیلها بر زمین میخکوب می‌شوند و قدم از قدم برنمی‌دارند، و همراهان این فیلها شترهای عبدالمطلب را می‌ربایند، او هم برای باز پس گرفتن شترانش به ابرهه مراجعه می‌کند، در پاسخ می‌شنود که تو سرکرده این عربهائی و ما می‌خواهیم بیت شرف و عزتتان را ویران کنیم، و تو به جای درخواست انصرافمان از این تصمیم خطرناک شترانت را از من مطالبه می‌کنی؟

عبدالمطلب پاسخ می‌دهد: من صاحب شترانم، کعبه هم خود صاحبی دارد که نگهبانش خواهد بود.

این دو جریان توأمان موجب شگفتی فیل‌بانان می‌شود، که به ناگهان با سنگباران آسمانی توسط پرندگان صف اندر صف روبرو می‌شوند، که آنان را همچون مدفوعات حیوانات می‌کنند، و تنها یکی از آنها فرار می‌کند که جریان را به دیگران گزارش دهد.

اینجا "طیراً ابابیل" که به معنی پرندگانی است صف اندر صف مجهولند، که برای خدا در مقابل چنان جریانی اهمیتی هم ندارد، که عوامل این بمباران آسمانی را معرفی کند، چنانکه اصحاب الفیل که از فیل هم پست‌تر بوده‌اند نامی از آنها نیست، فیلها فهمیدند که خانه خدا خراب شدنی نیست و این فیلبانان نفهمیدند!

سورهٔ قریش

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

لِإِيلَـٰفِ قُرَيْشٍ ﴿١﴾ إِۦلَـٰفِهِمْ رِحْلَةَ ٱلشِّتَآءِ وَٱلصَّيْفِ ﴿٢﴾ فَلْيَعْبُدُوا۟ رَبَّ هَـٰذَا ٱلْبَيْتِ ﴿٣﴾ ٱلَّذِىٓ أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَءَامَنَهُم مِّنْ خَوْفٍۢ ﴿٤﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

(این بمباران فیل بانان) برای الفت دادن به قریشیان (بوده است)، ﴿١﴾ الفت دادنشان به هنگام کوچ زمستان و تابستان. ﴿٢﴾ پس باید خدای این خانه را بپرستند. ﴿٣﴾ کسی که در گرسنگی غذایشان داد، و از ترس (دشمن) آسوده‌خاطرشان کرد. ﴿٤﴾

این سورهٔ با سوره فیل در ارتباطی تنگاتنگ است که از جمله حکمتهای نگهبانی خانه کعبه پس از دو حکمت گذشته "ایلاف قریش" است که همبستگی و هماهنگیشان بر محور این خانه محفوظ بماند، و قریش سرآغاز این جریانند، و سایر موحدان جهان در طول و عرض زمان و مکان تکلیف از نزدیک و دور هماهنگی و الفت داشته باشند، پروردگار این بیت را همواره بپرستند، که آنان را از گرسنگی و

ناامنی همچنان نجات بخشیده است.

اگر از خرابی کعبه این گونه جلوگری نمی‌شد این خود موجب سستی مکیان موحد می‌گشت، و اسلام که هنوز بروز نکرده همچنان در بوتهٔ اجمال می‌ماند، که این مربع حکمت ۱ـ احترام حضرت اقدس رسول‌الله ﷺ، ۲ـ احترام مطاف و قبلهٔ موحدان، ۳ـ امن آغازین قریشیان، ۴ـ و بالاخره استمرار حرمت و آبادانی کعبهٔ موحدان، در جمع موجب این اعجاز ربانی گردید.

برای "لایلاف قریش" دو ارتباط است نخست نگه داشت کعبه از ویرانی، و سپس "فلیعبدوا رب هذا البیت" که عبادت اینان و سایر عابدان خود موجب ایلاف و هماهنگی میانشان بوده و هست.

در این پیوستگی‌هائی که میان این دو سوره پیاپی یکدیگر است سخن از یک و یا دو سوره بودنشان چندان سودی ندارد، مگر در پیرامون خواندن آنها پس از حمد که آیا یکی از آنها کافی است و یا هر دو یک سوره است و باید جمع گردند؟ زیرا نخست بر مبنای ادله‌ای روایتی دست‌کم چهار آیه اینجا کافی است چه یک سوره و چه بخشی از یک سوره باشد، وانگهی خواندن دو سوره هم پس از حمد بر حسب برخی از روایات درست است، ولی در جمع خود تکرار بسم الله دلیل بر دو بودنشان می‌باشد.

سورهٔ ماعون

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

أَرَءَيْتَ ٱلَّذِى يُكَذِّبُ بِالدِّينِ ﴿١﴾ فَذَٰلِكَ ٱلَّذِى يَدُعُّ ٱلْيَتِيمَ ﴿٢﴾ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلْمِسْكِينِ ﴿٣﴾ فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ ﴿٤﴾ ٱلَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ﴿٥﴾ ٱلَّذِينَ هُمْ يُرَآءُونَ ﴿٦﴾ وَيَمْنَعُونَ ٱلْمَاعُونَ ﴿٧﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

آیا کسی را دیدی که با دین (همین را) تکذیب می‌کند؟ ﴿۱﴾ پس این همان کس است که یتیم را به سختی می‌راند. ﴿۲﴾ و بر خوراک بینوا ترغیب نمی‌کند. ﴿۳﴾ پس وای بر نمازگزاران! ﴿۴﴾ کسانی که (با تجاوز) از (انجام به وقت و درست) نمازشان سهل‌انگارند. ﴿۵﴾ کسانی که ایشان ریا می‌کنند. ﴿۶﴾ و از چیزهایی ناچیز (نیازمندان را) باز می‌دارند. ﴿۷﴾

«دین» که اینجا به معنی طاعت ربانی است هر دو بعد فردی و اجتماعیش به میان آمده، نخست اجتماعیش که بر مبنای عقیدهٔ ایمانی یتیمان وکل بی‌پناهان را طرد نکند، بلکه پناهگاهی همچون پدر و رهبر برایشان باشد، و نسبت به مستمندان در

کل اضافه بر خود دیگران را نیز همواره به کمک به آنان تحریص و تأکید کند.

سپس جریان نماز که هم عبادت فردی است و هم در جماعتش اجتماعی است در آن سهل انگاری نباشد، که پی آمد این سهل انگاری نخست نسبت به خدا است، تا چه رسد به مردمان زیرا حتی از نیازی ناچیز به آنان دریغ دارد.

ماعون کلاً چیزی است بسیار کم ولی مورد نیاز، که از نظر عبادت بی خرج ترین و آسان ترینش نماز است، و از نظراتی دیگر مانند کمک مالی چیزی است که به خودی خود ارزشی ندارد ولی مورد نیاز است، که از پرداختن این هم به دیگران بخل می ورزد که هم خودش و هم دیگران را از آن باز می دارد، و این خود نهایت بخالت و رذالت است در هر دو بعد فردی و اجتماعی نسبت به خدا و بندگان خدا.

روی این اصل این خود تکذیب بدین نامیده شده، نه تنها تکذیب دین، زیرا تکذیب خود متعدی و مفعول گیر است، روی این اصل (باء) بالدین برای تعدیه نیست، بلکه دارای مصاحبت و سببیت می باشد که با مصاحبت دین و ادعای دینداری به همان وسیلهٔ دینی آن را اینگونه تکذیب می کند.

احسان به یتیمان نه تنها در بعد عدلش بلکه قسط که مافوق عدل است خود واجب است. چنانکه مزد کارسازی ولایت بر آنان برای اولیاءشان حرام است (۶:۴) و از جمله وارثان فرعی پس از وارثان اصلیند (۳۶:۴) اکرام و احترامشان نسبت به دیگران واجب تر است (۱۲۷:۴) و (۱۶:۸۹) همچون اصلاح کارشان (۲۲۰:۲) و بالاخره در ردیف پدران و مادران درکل نزدیک تران آمده اند (۸۳:۲).

و همچنان مسکینان که پس از یتیمان در برخی از این آیات مورد عنایتی ویژه اند.

و چرا اینجا ویل بر اینگونه نمازگزاران است و نه بی نمازان؟ پاسخ این است تارک نماز تنها یک گناه ترک نماز را مترکب می شود ولی سهل انگار و ریاکار با باطل ساختن نماز با ریائش هم نماز را ترک کرده و هم در آن مرتکب ریا شده که گناهش مضاعف است.

و نیز گناه اهانت به یتیمان مضاعف است که اضافه بر ترک احسان به آنان مورد اهانت هم باشند، و نسبت به بینوایان هم افزون بر ترک اطعامشان دیگران را بر اطعامشان وادار نمی کند، و بدتر از همه درکل «ماعون» را منع می کنند، که نه تنها خودهاشان ماعونی ربانی و خلقی را ترک می کنند، بلکه دیگران را نیز از آن باز می دارند.

سورهٔ کوثر

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

إِنَّآ أَعْطَيْنَـٰكَ ٱلْكَوْثَرَ ﴿١﴾ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنْحَرْ ﴿٢﴾ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ ٱلْأَبْتَرُ ﴿٣﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

ما همواره به تو تمامی (خیرات خودی و پیوسته‌ی) بسیار پربار را بخشودیم. ﴿١﴾ پس برای پروردگارت نماز (ویژه به) گزار و گلو(یت را برایش) فرو نه. ﴿٢﴾ همانا دشمنت خود بی‌تبارترین(بی تباران) است. ﴿٣﴾

در این سوره دو اثبات و سلب، یکی از طرف حضرت اقدس پروردگار و دیگری بر عهده رسول گرامی می‌یابیم که هر دو نقشی از "لا اله الا الله" دارند، که نخست ربانی و سپس محمدی ﷺ است.

ربانیتش: ۱ـ عطیهٔ کوثر، ۲ـ شانئک هو الابتر و محمدیش: ۱ـ فصل لربک و ۲ـ وانحر، که این خود پی‌آمد آن است. و "انا اعطینا" بیانگر عطیهٔ بی‌مانند حضرت

اقدس الهی است که با دو تأکید ۱ـ«إنّ» و جمعی دو «نا» که بیانگر جمعیت صفات ربانی است نمودار گشته.

«الکوثر» با (ل) جنس کوثر را نمایانگر تمامی خیر و بی‌انتهای ربانی استکه در دو نشئهٔ بعثت و رجعت و دو نشئهٔ برزخ و قیامت است که شامل کل خیرات درونی وبرونی، متصل و منفصل ویژهٔ حضرت ختمی مرتبت است. که کوثر علم، معرفت، عصمت علیای رسالت. قرآن و سایر امتیازات معنوی ویژهٔ حضرتش را دربر دارد، و بر حسب آیاتی چند در تمامی آنها گوی سبقت را بر همگان درعرض زمین و طول زمان ربوده است.

از نظر فرزنش حضرت صدیقه کوثر علیها السلام است که هم خود کوثر است و هم شوهر و فرزندان معصومش کوثرند.

از نظر داماد علی علیه السلام است که وزیر، برادر و خود حضرتش می‌باشد، و در جمع از نظر تمامی کمالات شایسته سرآمد همگان است.

خدا آنچه درمقام ربوبیتش امکان داشته به شخص شخیص حضرتش ارزانی داشته که اینجا جنبهٔ ایجاب است.

و سلبش در آیه آخرین نمودار می‌باشد که بدخواه حضرتش همو ابتر و منقطع از کل خیرات است، ولی حضرتش تا رستاخیز همچنان باقی است.

در این میان پی‌آمد ایجاب "انا اعطیناک" "فصل لربک" است که برای این رب که ربوبیت ویژه برایت انجام داده کلاً حالت ویژه‌ای برقرار کن که نماز و سایر عبادتها و تمامی کارهایش تنها «لربک» باشد، و خوشا آنان که دائم در نمازند، دائم الحضورند که زندگیشان سراسر نور است.

سپس پی‌آمد سلبیش «وانحر» که خود را و خودیهایت را در برابرش ناچیز و تسلیم گردان، برایش گلونه، گلو و جانت را در راهش ارزانی بدار چنانکه او هم کوثرش را برایت ارزانی داشته.

«انحر» از نحر و گلو است، که هم گلوی خودش را نخست و هم گلوهای وابستگانش را در بر دارد.

تنها نحر شتر نیست که قربانی هم در انحصار آن نیست و عبارت درستش "وانحر

الابل" است. و تنها بالا بردن دستها به هنگام تکبیر نماز هم نیست که جملهٔ درستش «و کبر» است، بلکه نخست نحر خودی است برای حضرتش در تمامی حالات از جمله در نماز تکبیرگویان باش، با بلند کردن دستهایت برابر گلویت که هم اشاره به گلو نهادن و فناپذیری در راه اوست، و هم نفی غیر او و تنها اثبات اوست که با پشت دست عقب راندن دیگرن و با روی دست تنها توجه حضرت رب است،و در ثانی گلوهای بستگانش را که قربانیها انسانی، حیوانی و همهٔ قربانی‌هایت را به محضرش تقدیم نما که درکل «والنحر» به معنای «گلو نِه» است، که کلاً فدایی حق باش و بس، و همین معنی با "صل لربک"مناسب است، که نماز چهره‌ای از گلو نهادن در برابر خدا است.

در خبر است که مشرکان با انحصار فرزندان حضرتش به یک دختر او را بشادی مذمت می‌کردند، که با مرگش درب خانه‌اش بسته می‌شود، رسالتش پایان می‌پذیرد. با این مناسبت این سوره بر حضرتش نازل گشته.

ولی این هم بیانگر اختصاص کوثر به فاطمه‌اش ندارد، بلکه این خود نمونه‌ای از کوثرهای منفصلش می‌باشد که اضافه بر سایر کوثرهای درونی و برونیش به حضرتش عطا شده است.

و نیز در خبر دیگر است که کوثر نهری است در بهشت که ویژگان از آن می‌آشامند، ولی نهر کوثرش درکل مراحل چهارگانه حیاتش آبشخور تمامی ویژگان است که از نهر معرفتش همی می‌نوشند و می‌یوشند.

در نشیدالانشاد سلیمان (۱۶:۵) به زبان عبرانی در باره کوثر حضرت چنان آمده که: «**حِکوْ مَمْتَقَیّم وِکوُلو مَحمّدیم زِهْ دَودی وِزه‌رِعی بِنُتْ یِرُشالام**» دهانش شیرین است و تمامش محمد و بسی پسندیده است این محبوب من است و این یار من است ای دختران اورشلیم»

سورهٔ کافرون

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْكَـٰفِرُونَ ﴿١﴾ لَآ أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾ وَلَآ أَنتُمْ عَـٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ ﴿٣﴾ وَلَآ أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ ﴿٤﴾ وَلَآ أَنتُمْ عَـٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ ﴿٥﴾ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴿٦﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

بگو: «هان ای کافران!» (معاند مشرک) ﴿١﴾ «(من) نمی‌پرستم، آنچه را (شما) می‌پرستید.» ﴿٢﴾ «و نه شما پرستنده‌اید، آنچه را (من) می‌پرستم.» ﴿٣﴾ «و من پرستنده نیستم، آن‌گونه که (شما) می‌پرستید.» ﴿٤﴾ «و نه شما پرستنده‌اید آن‌گونه که من می‌پرستم.» ﴿٥﴾ «دین شما برای خودتان و دین من (هم) برای خودم.» ﴿٦﴾

اینجا در مناظره‌ای میان رسول توحید و رسالات شرکی که این نه بار و آن هشت بار به میان آمده، کافران معاند به رسول توحید پیشنهاد شرکتی در پرستش غیر توحیدی می‌کنند، که ظاهراً و بر حسب روایت دو گونه است. ۱ـ تو نخست خدایت را با خدایان ما توأمان پرستش کن تا ما هم چنان کنیم که پاسخش سلب

چنان عبادتی است. زیرا این خود مکری است که نخست حضرتش به شرک آلوده شود تا آنها هم خدای او را در ضمن عبادت خود آورند، که اولاً این خود دروغی است از این معاندان، اگر هم راست باشد چرا حضرتش نخست آلوده شود، و اگر هم چنان شود اینجا تنها چهرهٔ شرکشان عوض شده که خدا را هم به میان آورند، ولی حضرتش در این جریان توحید را از دست داده است.

پیشنهاد دوم این بود که تو یکسال خدایان ما را عبادت کن تا ما هم پس از تو یکسال خدای تو را عبادیت کنیم و اینجا هم پاسخ سلب است که این کیفیت عبادت خود شرکی است در ظاهر منفصلش و افزون بر آنچه گذشت این خود مکری است شیطانی. روی این اصل اینجا تکراری در کار نیست، و از نظر ادبیات لفظی هم «ما»ی نخست موصوله می‌باشد که خود سلب عبادت دیگر خدایان است، و «ما»ی در «ما عبدتم» موصوفه است که به معنی کیفیت عبادت است، که نه عبادت شخصی بتان پذیرفته است که همراه با عبادت خدا باشد، و نه کیفیت عبادت شرکی دوم که گاهی موحد و گاهی مشرک شوند، و خود اختلاف تعبیر «ما تعبدون» و «ما عبدتم» نشانه‌ای است بر این تکرار بی‌تکرار، زیرا تعبدون عبادت شرکی مستمر این کافران است که همواره مشرک بوده‌اند و «ماعبدتم» کیفیت عبادت شرکی است گرچه به گونه دوم باشد.

درسی که در این جریان می‌گیریم این است که برای هدایت گمراهان، به ویژه در صورت وعدهٔ مکارانهٔ پذیرش ایمان هرگز پذیرفته نیست چنانکه آیاتی همانند (۱۰۵:۵) گواه است که نخست خودساز و نگهبان ایمان خود باشید که در این صورت اگر هم کسی در این جریان گمراه بماند به شما زیانی نخواهد رسید، زیان در صورتی است که شما هم به وعدهٔ ایمان کافران گرچه محقق هم باشد در گمراهیشان شرکت کنید، و بالاخره از دست دادن ایمان به بهای وعدهٔ دروغین و یا راستین کافران، هرگز با ایمان سالم سازش ندارد.

کافران برای از داست دادن ایمان مؤمنان، اگر هم رغبتی به ایمان دارند و یا با آن دشمنی ندارند، چرا در آغاز شما را به گمراهی می‌خوانند؟!

در این گونه پیشنهادات کافران و دیگر گمراهان که علاقه‌ای هرگز به ایمان ندارند پاسخ منفی است ودر آخر کار "**لکم دینکم و لی دین**" دین شما برا خودتان ودین ما هم برای خودمان.

سورهٔ نصر

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

إِذَا جَآءَ نَصْرُ ٱللَّهِ وَٱلْفَتْحُ ﴿١﴾ وَرَأَيْتَ ٱلنَّاسَ يَدْخُلُونَ فِى دِينِ ٱللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿٢﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَٱسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابًۢا ﴿٣﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

هنگامی که یاری خدا و پیروزی(اش) فرا رسد (همچون فتح مکه و قیام حضرت مهدی(عج)) ﴿١﴾ و ببینی مردم دسته دسته در دین خدا در آیند، ﴿٢﴾ پس با ستایش پروردگارت (برایش) نیایشگر باش، و از او پوشش بخواه (که) وی همواره برگشت کننده و پذیرای برگشتگان (سرگشته) بوده است. ﴿٣﴾

«و الفتح» همان فتح الفتوح مکه معظمه است که پیش از تحققش در هر دو عهد مکی و مدنی نوید داده شده است.

در مکه (۸۵:۲۸) وعده به برگشت حضرتش به سوی «معاد» بازگشتگاه موعودش، و (۵۲:۵) که امید این فتح آمده، و در میان مکه و مدینه و در مدینه هم

آیه فتح مبین که به صیغه ماضی آمده زیرا هنوز دو سال به فتح مکه مانده (۱:۴۸) و این را قریب خوانده (۱۳:۶۱) که به حالت امن در مسجدالحرام وارد خواهید شد (۲۸:۴۸) چنانکه در سورهٔ مورد بحث هم به میان آمده است.

این بشارتهای فتح در هر دو عهد مکی و مدنی محقق است که در سوره نصر "**اذا جاء** ..." است، زمانی که بیاید، که هنوز هم این نصر و فتح نیامده، و آیهٔ نصر و فتح آینده پس از کل آیات فتح و بعد از آیه فتح ماضی به میان آمده است.

اینجا نخست نصر است و سپس فتح که اگر نصرت ویژه ربانی نبود گروه اندک مسلمانان بر گروه بسیار مشرکان بدون خونریزی هرگز پیروز نمی‌شدند.

مکیان و دیگر مشرکان جزیرة العرب اینجا گروه گروه در دین الله وارد می‌شوند، و بدون هیچگونه چون و چرا و هیچ انتقامی رسول گرامی آنان را در خانهٔ ابوسفیان سرسلسله مشرکان پناه می‌دهد، و از گذشته‌هایشان به کلی چشم‌پوشی می‌کند.

در این جریان نصر و فتح بی‌سابقه و بدون خونریزی، حضرتش مأموریت دارد که از خدا همواره جویا و خواهان مغفرت و پوشش شود، پوشش و چشم پوشی از گذشته‌های مشرکان، و جلوگیری از حالت خودباختگی این فتح، و مغفرت گناهان مشرکان و هم مسلمانان، و بالاخره "**لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر**" که حضرتش گذشته‌ها را فراموش کند و نسبت به خطرات آینده در امان باشد.

سورهٔ مسد

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

تَبَّتْ يَدَآ أَبِى لَهَبٍ وَ تَبَّ ﴿١﴾ مَآ أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُۥ وَ مَا كَسَبَ ﴿٢﴾ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ﴿٣﴾ وَ ٱمْرَأَتُهُۥ حَمَّالَةَ ٱلْحَطَبِ ﴿٤﴾ فِى جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ﴿٥﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

بریده است دو دست (: دو نیروی سلبی و ایجابی) ابولهب و (خودش هم) بریده است. ﴿١﴾ داراییش و دستاوردش سودش نداد. ﴿٢﴾ به زودی آتشی زبانه‌دار (پس از مرگش) بیفروزد. ﴿٣﴾ و زنش، بسی کشنده‌ی هیزم (از جمله هیزم اعمال آتشین است)؛ ﴿٤﴾ بر گردنش طنابی از لیف: (گردن بندطلایی) خرماست. ﴿٥﴾

سورهٔ «مسد» یا «لهب» لهب و عذاب آتش زبانه‌دار را بر مانند ابولهب عموی پیمبر گرامی به گونه‌ای فراتر او رادر بر می‌گیرد، که تنها خویشاوندی اثری در سعادت ندارد، بلکه خویشاوندان کافرِ بیشتر از دیگر کافران در عذابند.

اینجا ابولهب کلاً در این سوره مطرح لعنتی است، ربانی که "تبت ..." گزارشی است ربانی به ناکامی ابولهب در کل نیروهای ضد حقیقت در تمامی دست‌آورهایش که کلاً تباه و بی‌اثر است.

اینجا تمامی فعالیتهای ضد دینیش، و سپس «و تب» اصولاً ذاتش از هرگونه خیری بریده و ناکام است که در جمع ابولهب با تمامی لهبها و آتش افروزیهایش در برابر حق حقاً خاموش است و هرگز گزندی به سازمان ایمان نتوانسته است وارد کند.

توضیحاً نه تنها مالش، که خودش و نیروهایش و نه دست‌آورهایش هزگر بی‌نیازش نکرده است.

«ماله» تنهااموال جدای از او نیست، بلکه خودش نیز در اصل مال خودش می‌باشد، که این هر دو تکراری است با عبارت دیگراز آیهٔ نخستین.

در نتیجه این ابولهب که پدر آتش‌زائیهاست پس از مرگ هم خود گیرانهٔ آتش است، که آتش در آتش خود است.

از جمله نیروها و اموال منفصلش همسرش بارکش هیزم است، که در راه رسول خدا می‌ریخت.

این زن در گردنش طنابی از لیف خرما است، که گلوبند طلایش اینجا همچون لیف خرما آمده، که طلایی اینگونه مبتلا کار طلایی نمی‌کند، زیرا مانند سگی هرزه است که بر گردنش گلوبندی از طلاست، بلکه بدتر که طنابی زرین از شیطان است که او را همچنان به دلخواه خود به هر سو که می‌خواهد می‌کشد.

در میان عموهای چهارگانهٔ رسول خدا ﷺ ابولهب با همسرش از خطرناکترین دشمنان حضرتش بوده‌اند، در خبر است که ابولهب در همسایگی رسول خدا بود، هرگاه که حضرتش برای دعوت توحیدی برون می‌رفت، ابولهب سایه به سایه‌اش رهسپار می‌شد و همواره تکذیبش می‌کرد و گهگاهی هم که از او درباره حضرتش در غیابش سئوالی می‌شد می‌گفت او جوانی دیوانه است، و در هر صورت مزاحمت‌هایش در برابر دعوت رسالتی بوده است.

همسرش نیز که خواهرزاده ابوسفیان بود، همواره سر راه حضرتش خار و

خاشاک می‌ریخت و بر ضدش سخن پراکنی می‌نمود، بدین جهت سوره‌ای ویژه به نام ابولهب نازل گشته و او را کاملاً رسوا نموده است.

دو دست ابولهب ـ چنانکه در آغاز اشاره‌ای کلی شد ـ دو نیروی جذب و دفع، ایجاب و سلب،دین و دنیا، دنیا و آخرت، نیروهای پیدا و نهان و ... است که در کل «تبت» چنانکه اصل ذاتش «تب» بوده و خواهد بود.

تباب و رذالت ذاتی و عمل از دو سو با یکدیگر هماهنگند، که بدی ذات در اعمال و بدی اعمال هم در ذات اثر بخش است و هر دو بر مبنای اختیاری می‌باشد، چنانکه آیاتی مانند (۷:۲) و (۵:۶۱) دربارهٔ تأثیر اعمال در احوال و مانند آیه (۸۴:۱۷) تأثیر احوال بر اعمال را گواه است، که اعمال انسانها همانند ذوات و نیاتشان تقش می‌گیرد.

سورهٔ اخلاص

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ﴿١﴾ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ﴿٢﴾ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿٣﴾ وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدٌۢ ﴿٤﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

بگو: «او خدای یکتا و یگانه است.» (در ذات، اسماء، و صفات و افعالش) ﴿١﴾ «خدا، (همان) پروردگار بی‌نیاز مطلق است.» ﴿٢﴾ «(هرگز) نزاد و زاده نشد.» (که آفریدگان از ذات او نیستند و او هم آفریده نیست)، ﴿٣﴾ «و برای او هیچ‌گاه، همتا و همپایی نبوده است.» (و ازلیتِ بی نیازی مستلزم ابدیت است). ﴿٤﴾

سورهٔ «اخلاص» خالص‌ترین و مخلص‌ترین سوره‌های قرآنی است که در عین کمی آیاتش پر معنی‌ترین آیات مقدسات قرآنی است، و چنانکه در خبراز حضرت باقرالعلوم‌علیه‌السلام آمده: خدا می‌دانست که در آخر الزمان مردمانی بسی موشکاف خواهند آمد و روی همین اصل این سوره را نازل فرمود.

رهبران ادیان گـوناگـون: مـادی پـرستان، مشـرکان، دو پـرستان، سـه پـرستان، یهودیان، و نصرانیان، به حـضور حـضرتش شـرفیاب شـده و دربـارهٔ خـدا از وی پرسشها دارند که او کیست، مادهٔ اصلی است، خدایانی متعدد است و یا بالاخره کسی است که یهودیان و نصرانیان می‌گویند.

حضرت با آنکه بزرگترین پیام آور تـوحید است از پـیش خـود هـرگز پـاسخی نمی‌گوید، پنج روزبه عدد آیات پنجگانهٔ همین سوره برای این پرسشها پاسخهایی کامل ربانی است در حالی که دعوت آغازینش همواره توحید بوده و مستمر است.

این سوره در کل جهاتش ممتازترین سوره‌های قرآنی است حتی در نـامهایش بیست نام دارد[1] که نمایانگر بیست معنی در این سوره است.

"قل هو" در کل پاسخی جمیل و اجمالی برای تمامی این پرسشها است، و چرا «قل» با آنکه "هو الله احد" خود پاسخ اصلی است، از جمله حکمتهای «قل» این است که خود تصریحی است بر رسالتش در این گفتار و نیز نمایانگری این حقیقت که پیامبر توحید بایستی همواره مشعل‌دار حقیقت توحید باشد، آن را با چهره‌ها و براهین گوناگون برای همگان نمایان سازد، و نیز دیگران را به این گفتار تـوحیدی وادارد.

«هو» اشاره‌ای است به هویت وحدانی ناپیدای خدا، زیرا این خود ضمیر غایب است. ولی بر خلاف غایبهای گوناگون که با وسایلی درونی یا برونی بالاخرة حاضر و پیدایند، این غایب هیچگاه به هیچ وسیله‌ای برای هیچکس پیدا نخواهد بود.

او «هو» و تنها اوست، این و اینها نیست که در هر صورت محسوس باشد که بر حسب آیاتی مانند (۱۰۳:۶) هیچ دیده‌ای امکان دیدنش را ندارد، مگر دیدن آیات و نشانه‌های که بر او دلالتهائی آشکار دارد.

حدیث علوی هم که "یا من لا هو الا هو" بیانگر همین هویت بی‌مانند است که «هو» به جز او نیست.

---

۱. ۱ـ اخلاص، ۲ـ تفرید، ۳ـ تجرید، ۴ـ ولایت، ۵ـ نجات، ۶ـ نسبت، ۷ـ مـعرفت، ۸ـ جـمال، ۹ـ مـقشقشه، ۱۰ـ المعوذة، ۱۱ـ صمد، ۱۲ـ اساس، ۱۳ـ مانعه، ۱۴ـ محضره، ۱۵ـ منفره، ۱۶ـ براءت، ۱۷ـ مذکره، ۱۸ـ نور، ۱۹ـ امان و ۲۰ـ توحید است.

آری او در ذات ـ صفات ذات ـ صفات فعلی و افعالیش کلاً «هو» یگانه و همان است، چنانکه در آیاتی چند چنان است که او: رحمان ـ رحیم ـ حی ـ قیوم ـ حکیم ـ خالق ـ علیم ـ محیی ـ ممیت ـ مَلِک ـ سلام ـ مؤمن ـ مهیمن ـ عزیز ـ جبار ـ متکبر ـ صاحب عرش فرماندهی، بالاخره دارای بهترین اسمهاست.

حضرت اقدس ربوبیت در این اسماء و صفات وافعال تا چه رسد به ذاتش، ازلیت و ابدیتش که در جمع سرمدیتش یگانه است، چنانکه در آیاتی دیگر به آنها تصریح گشته.

«هو» اسم اعظم باطن الله است و «الله» اسم اعظم ظاهر، و هر دو در بین اسماء حسنای الهی بی‌نظیرند.

«الله» اینجا تفسیر و بیانگری است برای «هو» و چنانکه «هو» به گونهٔ مطلق و ویژه است و همنامی برای غیر خدا نیست. «الله» نیز چنان است که "**هل تعلم له سمیا**" (۶۵:۱۹) بیانگر همین حقیقت است، که حتی ملحدان و مشرکان هم این دو نام را بر مادهٔ اولیه و یا بر خدایان جعلی‌شان ننهاده و نمی‌نهند.

«هو» در چندین جا و «الله» در ۲۶۹۸ جای قرآن به میان آمده است که به ویژه «الله» پرتکرارترین نامها در قرآن است.

ریشهٔ لغوی «الله» که اَلِه و اَلَه می‌باشد مجملی از معانی: عجز ـ آرامش ـ فزع و توجهی بسیار را در بر دارد که دیگران از درکش عاجز و هراسان و تنها به او توجه دارند و او را می‌پرستند.

«**احد**» دومین تفسیر «هو» و تفسیر برای «الله» است، چنانکه «**صمد**» نیز چنان است، و به دنبالش تتمهٔ این سوره پیاپی یکدیگر هم بیانگر یکدیگرند، و هم در جمع بیانگر «هو» و «الله»اند.

میان «**احد**» و «**واحد**» فرقهائی است مانند این که واحد مبدأ نخستین کل اعداد است، ولی احد مبدأ عددی نیست، «**احد**» در توصیف حضرتش تنها اینجاست ولی واحد در جای‌جای قرآن آمده که طبعاً به همان معنای احدیت تفسیر می‌شود، و بالاخره حضرتش واحد عددی نیست نه به عدد که متعدد نیست و نه عن عدد که متعدد هم نبوده است، و به تأویل عدد که هرگز متعدد نخواهد بود، بلکه احدی

است سرمدی: ازلی و ابدی.

مراتبی هفت‌گانه برای احدیت حضرت اقدس الوهیت می‌فهمیم که:

۱ـ در ذاتش «**احد**» است که اجزاء و حدودی هرگز ندارد، که مجرد مطلق است.

۲ـ شخصش «**احد**» است که هرگز شریکی ندارد.

۳ـ صفات ذاتش «**احد**» است که در عین تعدد لفظی در حقیقت وحدت دارند.

۴ـ همین صفات ذاتش با همان ذاتش «**احد**» است که اینگونه وحدت دارند.

۵ـ در سرمدیت «**احد**» است، که دارای وحدت ویژه است، کـه ازلی و ابـدی است گرچه مثلاً بهشتیان ابدیت عرضی بر مبنای رحمت بی‌پایان ربانی دارند.

۶ـ در خالقیت و آفرینش ربانی «**احد**» است که اگر هم برای آفریدگان لفظ خالق آمده خود عرضی و غیرحقیقی است.

۷ـ در معبودیت «**احد**» و یگانه است، و بالاخره درکل جهات الوهیت و ربوبیتش یگانه و بی‌مانند است.

سپس «**الصمد**» که به معنی کل صمدیتها است تفسیری برای احد و الله و هـو است، که میان خالی نیست، چه از نظر ذات که رو و میانی ندارد زیرا مجرد است. و هر ماده‌ای هم میان‌خالی است، چنانکه علم آنرا تأیید کرده است. و چـه از نـظر کمالات الوهیت و ربانیت که هرگز میان تهی و ناقص یا متکامل نیست.

او هرگز نیازمند نیست که از هیچ یک از این دو جهت یا جهتی دیگر میان‌خالی نیست، ـ که میان هم ندارد ـ بلکه همگان تنها نیازمند به اویند، بدانند یا ندانـند، بخواهند یا نخواهند، در هر صورت تنها حضرتش صمد است و در صمدیتش هم سرمد است.

و در آخر کار «**لم یلد**» نزاده، که از درون ذاتش چیزی و یاکسی را برون نداده، والد و علت نیست بلکه خالق است، نه از درون ذاتش که ولادت است و نه در آفرینش آغازینش آفریدگان را از چیزی دیگر آفریده که این خود بر خلاف وحدت و احدیت است، بلکه مادهٔ نخستین جهان را بدون هیچ مبدئی به جز اصل ارادهٔ خود آفریده و سپس سایر جهانیان را هم از آن پدید آورده، که خالق این والد نخستین است.

"**و لم یولد**" که خودش تولد یافته و نشأت گرفته از موجود دیگری نیست.

اینجا نخست نظریه فلسفی علیت خدا را برای کائنات سلب کرده، که در علت و معلول سنخیت شرط است، و سپس حدوثش را از دیگری مانند مسیح که احیاناً او را تولد یافته از خدا می‌دانند، و اصولاً خدای راتولد یافته از تصادف انگاشته‌اند.

"**و لم یکن له کفواً احد**" هرگز برای حضرتش همتائی نبوده و نخواهد بود، نه در ذاتش و نه در صفات و افعالش که "**لیس کمثله شیئ**".

سورهٔ فلق

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلْفَلَقِ ﴿١﴾ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ ﴿٢﴾ وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ﴿٣﴾ وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّـٰثَـٰتِ فِى ٱلْعُقَدِ ﴿٤﴾ وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ﴿٥﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

بگو: «پناه می‌برم به پروردگار گشایشگر؛» ﴿١﴾ «از شرّ آنچه آفریده است؛» (و نه از شر آفرینش که کلا خیر است) ﴿٢﴾ «و از شرّ هر شروری، هنگامی که شبانه سوراخ (و پرده‌دری) کند؛» ﴿٣﴾ «و از شر فوت و فن کنندگان در گره‌ها؛» ﴿٤﴾ «و از شرّ هر حسودی هنگامی که حسد ورزد.» ﴿٥﴾

در این کارگشائی پروردگار سربستگی و وابستگی به شیطان مطرح است، نخست پناهنده‌گی همه‌گانی است به پروردگارگشایگر ازکل شرور آفریدگان، که خدای خیر در درجاتی از خیرشان آفریده ولی هم اینان گرایشهائی به شر دارند.

هماهنگیها و پیوستگی‌های خیر انجام می‌گیرد که آنها در بعد اصل آفرینش

است، و اینجا همکاری با ایجاد شرور نابسمان اینها است.

غسق و نهایت تاریکی اصولاً و برای پایان نماز عشاء، و خیراتی پنهان در نهایت پنهانی خیر است، ولی همین پنهانی و نهانی اگر زمینهٔ سرقت و ناروائی باشد خود آغاز شر است.

تمامی زمینه‌های تاریکی و ناپیدائی که وسیله ناروائی است هـمان "**غاسق اذا وقب**" است، که نابهنگام فرا می‌رسد و هنگامه‌ای بر پا می‌کند.

سپس فوت و فن‌هائی که باکاوش وکوشش خستگی‌ناپذیر گره‌ها را باز می‌کند، گره‌ها و پیوستگی‌های شایستهٔ خیر را می‌گشاید، و گره‌ها و همبستگی‌های شر را محکم‌تر می‌کند، که در هر مرحله شروری بیشتر به بار می‌آورد.

«**نفاثات**» بیانگر دو مبالغه است، نخست نفاث که خـود صـیغه مـبالغه است، سپس تای مبالغه که آنچنان را آنچنان‌تر و بد را همواره بدتر و خوب را تبدیل بـه شری پر شرر می‌کند.

این «**عقد**» تمام گره‌ها و پیوندهای خیر و شر را درکل ابعاد تکلیفی در بر دارد، که جانی، عقلانی، عقیدتی، سیاسی، اقتصادی، جنگی، فرهنگی همه و همه را در بر دارد، که از جمله گره‌های جنگی به تعبیر عربی «**طائرات نفاثه**» یعنی هواپیماهای سریع السیر بمب افکن و به ویژه بی‌سرنشین‌اند که از راه دور کـنترل مـی‌شوند و «**نفاثه**» هم به معنی جت است.

در آخر کارکه جمعی از دوگذشته و افزون بر آنهاست "**حاسد اذا حسد**" است که واویلا!

حسد تا هنگامی که درونی است شرش نیز شخصی است، ولی هـنگامی کـه عملی و برونی شود، شرش اجتماعی است.

سورهٔ نـاس

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ ﴿١﴾ مَلِكِ ٱلنَّاسِ ﴿٢﴾ إِلَـٰهِ ٱلنَّـاسِ ﴿٣﴾ مِـن شَرِّ ٱلْوَسْوَاسِ ٱلْخَنَّاسِ ﴿٤﴾ ٱلَّذِى يُوَسْوِسُ فِى صُدُورِ ٱلنَّاسِ ﴿٥﴾ مِنَ ٱلْجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ ﴿٦﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

بگو: «پناه می‌برم به پروردگار مردم» (پناهی فطری، عقلانی، عقیدتی، علمی و عملی و وحیانی) ﴿١﴾ «(به) مالک و حاکم (بر) مردم» (که مالکیت و حاکمیت مطلق تنها مورد پناهی مطلق است) ﴿٢﴾ «(به) معبود مردم.» ﴿٣﴾ «از شرّ وسوسه گر بسی فراری و پنهان‌گر؛» ﴿٤﴾ «آن که در درون سینه‌های مردم وسوسه می‌کند؛» (که خود وسوسه‌ای بسیارخطرناک است) ﴿٥﴾ «(خواه) از جنیان و (خواه) انسان!» (و انسان احیانا بدتر ازاین جنیان است) ﴿٦﴾

در این سوره «ناس» پنج بار تکرار شد است. بعد نخستین ناس انسانهایند، چه زمینی و چه آسمانی، و بعد دومش جنیان می‌باشند زیرا «ناس» به معنی انس است

که شامل جنیان پس از شما انسان‌ها می‌باشد.

این «قل» که خطاب اصلیش به رسول گرامی ﷺ است و سپس خطاب رسالتیش تمامی مکلفان را شامل است؛ خود امری است معمولی که بایستی به الله پناه برد. نخست در بعد ربوبیتش که ربی جز او نیست، و سپس در بعد مَلکیتش که پادشاه حقیقی جز او نیست و در آخر کار در بعد الوهیتش که نیز منحصر به فرد است. و این هر سه زاویه‌های اصلی پناه‌گیری مکلفان است که بایستی در هر حال به خـدای متعال در هر سه بعدش از شر وسواس پناه گیرند. البته وسواس کـه خـناس است یعنی به سرعت و چابکی در تـاریکی مـوجب انـحراف مکـلفان مـی‌گردد کـه در سینه‌های انسان‌ها و جنیان همین وسواس خناس که از خود جنیان و انسان‌ها باشد ایجاد گمراهی می‌کند.